

امان التواريخ

تأليف ميرزا عبد الحميد مؤدب السلطان

جلد پنجم

بمقدمه دكتور سيد محمد دوم رهين

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

ناشر: ریاست انتشارات کتب بهقی

محل ۱۳۹۳



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

چاپ: مطابع آزادی

امان التواريخ

تأليف ميرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان

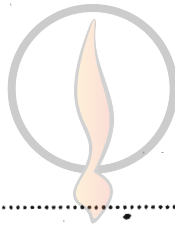
جلد پنجم

بامقدمه دكتور سيد مخدوم رهين



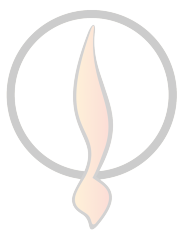
بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

سال ۱۳۹۳



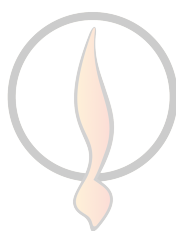
مشخصات کتاب

نام.....جلد پنجم امان التواریخ
مؤلف.....بنیاد اندیش میرزا عبدالمحمد مؤدب السلطان
ناشر.....ریاست انتشارات کتب بیهقی
ترتیب و تنظیم صفحات در کمپیوتر.....آمریت طبع و نشر کتب
تیراژ.....۵۰۰ جلد
سال چاپ.....۱۳۹۳



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

پیشگفتار

جلد پنجم امان التواریخ به دو صورت متفاوت در نسخه کابل و نسخه نیویارک دیده می شود، به نظر می رسد که نسخه کابل متنی است که مؤلف پیش از آمدن به کابل تهیه کرده بود و هنگامی که وی کابل را به قصد اصفهان ترک می گوید و سه جلد سراج التواریخ را نیز با خود می برد تا در تکمیل مجلدات بعدی مورد استفاده قرار دهد، متن تهیه شده جلد پنجم را همراه با مجلدات ۱ و ۲ و ۳ و ۴ غرض نسخه برداری در کابل می گذارد و مجلدات مذکور به همان صورتی که بود استنساخ می شود که نسخه کابل همان متن استنساخ شده است. بعد ها در اصفهان مؤلف جلد پنجم را باز نویسی می کند که ظاهراً آن، همان نسخه نیویارک است. متأسفانه این نسخه نیز آن طور که مؤلف وعده کرده که « شارح سرگذشت پادشاهان کشور گیر و امرای بزرگ افغانستان که پس از قتل نادر شاه در مملکت وسیعه و خطه قدیمه افغانستان بر اورنگ جهانبنانی و تخت کشورستانی نشسته اند. و از جلوس میمنت مانوس احمد شاه ابدالی از سنه ۱۱۶۱ ابتدا نموده و با سلسله وقایع مهمه و حوادث معظمه آن سرزمین بهشت آئین تا سال هزار و دوصد و نود و سه هجری که زمان جلوس میامن مانوس شهریار با اقتدار جنت مکین امیر کبیر امیر عبدالرحمن خان ضیا المله و الدین انارالله برهانه که مدت یک صد و سی و دو سال باشد این مجلد را به ختم می رسانم. » (۱) نیست و فقط تا حمله محمد شاه قاجار به هرات در زمان شهزاده کامران را که برابر با سال ۱۲۵۴ هجری باشد در بردارد و سلسله نگارش در همین جا قطع شده است. از فحوای بیان نگارنده در موارد مختلف برمی آید که او این مجلد را همان طور که وعده کرده، تکمیل کرده است، اما نسخه نیویارک به هر دلیلی که بوده با بیان حمله محمد شاه قاجار بر هرات و ناکامی وی در فتح هرات قطع شده است و مهم ترین بخش این تاریخ در واقع بیان نا شده باقی مانده است، که امید است روزی به نسخه کاملی از این مجلد دست بیابیم.

در پاورقی شرح جالبی از زبان « علمای نامی و فلکیین گرامی اروپا » درباره بزرگی و قطرو حجم آفتاب و فاصله آن با زمین می آورد و در پایان می گوید: « بلی از سایه مجاهدات و کشفیات علمیة فنیة علمای بزرگوار اروپا امروز دفتر افسانه و خرافات قدیمه که آفتاب را به قول شرقیان ملائکه به این سو و آن سو می کشند و به جهت تخفیف حرارت او آب به او میپاشند یا بقول قدمای مغربیان چرخ آتشی است که بر روی چهار اسپ آتشین بسته شده و این سو و آن سو می رود، بهم پیچیدند و یکسو انداخته و بجایش معلومات عالیه مدون کرده و سکنه روی زمین را مرهون ابدی خود فرمودند. » (۲)

آغاز تألیف مجلد پنجم در هزار و سه صد و سی و هفت هجری برابر با هزار و نهصد و هجده میلادی است ولی در دیباچه می گوید که جلد پنجم را نخست در سال های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ نوشته و خاتمه

(۱) دیباچه ص ۱-۳.

(۲) حاشیه ص ۱.

داده است ، اما پس از اتمام جلد دوم که حاوی رویداد های جهانی و بصورت سال بسال نوشته شده و از بعثت پیامبر اسلام (ص) تا به قدرت رسیدن احمد شاه درانی که یک هزار و یکصد و شصت سال را در بر میگیرد، از وقایع مهم جهان و تمام طبقات فرمانروایان ایزانی و افغانی و عثمانی و مصری و هندوستانی و انگلیسی و روسی و فرانسوی و پاپ های روم و ایتالیا ئی سخن رانده ، حیفش آمده است که جلد پنجم را نیز به همان شیوه یعنی بصورت سال بسال و با توجه به حوادث جهانی ننویسد ، این است که در باز نویسی جلد پنجم به همان شیوه جلد دوم پرداخته است ، هنگام تألیف این مجلد وی دچار بیماری جسمی و روحی بوده و از وضع محیط و مردم و ناسازگاری آب و هوا نالیده و کوشیده تا در برابر این رنج های جسمی و روحی خود را نبازد و کار تألیف مجلد پنجم را به همان شیوه مجلد دوم به پایان رساند .

نخستین بحث مجلد پنجم « در پیدایش نام افغان و افغانستان » است که با پرداختن به بخشی از روایات درباره اصل و نسب « افغان » در پایان نتیجه میگیرد که « نگارنده پس از تحقیقات دقیقه و تفحصات فنی و تتبعات علمیه استنباط چنین کردم که افغان ها ایرانی و ایرانی نژاد و از تخمه و دودۀ باستان ر استان و پیشدادیان و کیان بوده اند ... » (۱) البته تحقیق مؤلف درباره کلمه « افغان » و ارتباط آن با ناله و افغان که قول مؤرخان متأخر است سطحی به نظر می آید ولی در عین حال نظرات متقدمین و استنباط های استشهدی کهن را نیز آورده است . از قول هرودوت مؤرخ یونانی و اسکیلکس جهانگرد یونانی که در سیاحت نامه اش کلمه « آغاوان » را بکار برده و مؤلف این نظر را از « فاضل محقق دانا محمود بیگ خان طرزی مدیر روزنامه سراج الاخبار » و رساله طرزی بنام « آیا چه باید کرد؟ » که در سال ۱۳۰۳ چاپ شده آورده و طرزی آن را از قاموس الاعلام گرفته و نیز کلمه (آغاوان) سانسکریت به معنی سوار و نسبت کلمه پشتون با پشتون که سردار نامی روزگار گشتاسپ شاه بوده و یا ارتباط آن با نام (پشن) که نام موضعی بوده در شاهنامه که میان پیران ویسه سپهسالار افراسیاب و طوس نوز سپهسالار آریانا جنگ در آن جارخ داده و کلمه پشنگ که نام پدر افراسیاب بوده و پشت که نام ناحیه ئی در نیشاپور بوده و پشین که نام پسر کیقباد بوده تا نظر سید جمال الدین افغان که « از غلبه بخت النصر در بیت المقدس که بر اثر ظلم و بیداد او مردم به افغان و ناله افتادند و کلمه افغان بر طایفه ئی از آنان اطلاق شد و اینکه کلمه افغان اسم (شاوول) جد افغانان بوده و انتساب پشتان به دهی بنام پاشتان در نیشاپور و یا شهری در خراسان بنام « پشت » و یا « پشیت » که نام قریه ئی بوده در فلسطین ، تعبیرات قریب و بعید می آورد در آخر بسیاری از این روایات را افسانه دانسته ، قول حکیمانه « حکیم افضل ابوالقاسم فردوسی » در شاهنامه و داستان « کک کو هزاد » را اعتبار می نهد . (۲)

درباره اقوام و قبایل افغان تحقیقات جالبی که قبلا درجائی دیده نشده ،

درین مجلد آمده است و آن حاصل پژوهش های مرحوم کاتب است. از جمله اقوام درباره طایفه وقوم بختیاری می گوید: که این طایفه اصلاً از ایران آمده و احتمال داده است که نادرشاه افشار آنان را مانند سایر قبایل از اصفهان به افغانستان کوچ داده است و این طایفه در سلسله و قبایل میا خیل ملحق شده اند. (۱)

مؤلف دوره سلطنت تیمورشاه راسال های امنیت و آبادانی می نامد و از حسن انتخاب وی در مورد رجال اداری و لشکری کشور ستایش می کند. در باره دوره زما مداری فرزندان تیمورشاه اظهار نظر نمی کند ولی رویداد های آن زمان را به تفصیل بیان می دارد. دوره ئی که برای دران عینی و اندربجان هم افتادند و نه تنها شاهنشاهی احمدشاه را به تجزیه کشاندند بلکه هستی مادی و معنوی مردم افغانستان را نابود کردند.

چون هیچیک از این شاهزادگان به پائین تر از سلطنت را ضی نبودند و از هیچ غلبه و شکستی درس عبرت نمی گرفتند، حوادث شوم و جنگ و گریز های پیهم تکرار می شد و حاصل آن سقوط اقتصاد و تجارت و زراعت و از رونق افتادن بازاری فرهنگ و هنر و عدم اطمینان مردم به ثبات سیاسی و اجتماعی بود. اینان بغرض رسیدن به سلطنت و غلبه بر برادر هرذلتی را در خدمت همسایگان پذیرا بودند. شاهزاده محمود پس از شکست یافتن از شاه زمان به مشهد فرار کرد و از آن جا عریضه ئی به فتحعلیشاه قاجار با این عنوان نوشت: «جزاستان تو ام درجهان پناهی نیست» و بعد نوشت که «امید ما بندگان بدین دولت جاوید آیت است، روی به درگاه جهان پناه اعلی آورده ایم» (۲)

بعد ها شاه محمود با کمک فتحعلیشاه قاجار توانست بر تخت کابل دست یابد و پس از فتح کابل «فرمان داد تا لشکریان دست به تاراج برده خزاین و دفاین ملوک درانیان را غارت نمودند و با لغ بر دوکرور جواهرات و اثاثیه گرانقیمت یغما شد. آنگاه شاهزاده محمود امرا و سوارانی که از ایران به معاونت و معاضدت او آمده بودند هر یک را بقدر مقام و منزلت آنان بنواخت و از احسانات و انعامات و غیره متمتع ساخت و آن هارا شاد خاطر به مملکت ایران فرستاد.» (۳)

از جمله سربازان و افسران سپاه قاجار عده ئی در کابل ماندند و در گذر چنداول مسکن گزین شدند. اینان با غرور اینکه در به قدرت رساندن شاه محمود نقش داشتند با مردم شهر رفتار بیباکانه ئی داشتند و کسانی از این گروه بودند که عامل فاجعه مذهبی در کابل در زمان شاه محمود شدند. (ص ۲۷۹)

کامران از شجاع السلطنه حسن علی میرزا والی مشهد بغرض جنگ با پدرش شاه محمود کمک خواست و او محمد امین خان بازوکی را با پنجصد سوار از مشهد به مدد او به هرات فرستاد. (۴)

(۱) ج ۵ ص ۵۱.

(۲) ج ۵ ص ۲۴۳.

(۳) ص ۲۶۵.

(۴) سراج التواریخ ۱۱۰، ج ۲.

مدعیان قدرت که هر یک از آنان اهل فضل و ادب و شاعر مشرب بودند، باخطر غلبه بربرادر و فتح کابل و یا حفظ موقعیت خود آسان به همسایگان سرفرودمی آوردند. خفتی را که شاه شجاع در اسارت رنجیت سنگه، * حاکم دست نشاندۀ شاه زمان در پنجاب، تحمل کرد، به تنهائی کافی بود که برای بقیۀ عمر دست از حرص و جنون سلطنت طلبی بکشد و با برادران بطوری کنار آید اما او نه تنها چنان نکرد بلکه برای رسیدن به تاج و تخت یک بار دیگر دست به دامان مهاراجه رنجیت سنگه شد. رفتار اهانت آمیز و فشارها و ستم هایی که رنجیت سنگه در برابر شاه شجاع که نزد او پناهنده بود پیش از گرفتن الماس کوه نور ازین پادشاه برگشته بخت و بعد از آن روا داشت بحدی ناجوانمردانه و دردناک است که مؤلف امان التواریخ با لحن تنیدی که تنها در مورد او و آقا محمد خان قاجار بکار برده به سرزنشش برمی خیزد. درین میان شهر کابل که در تاریخ معاصر بدست خود و بیگانه ویرانی ها و کشتارها و تبااهی های بی حساب دیده است، هر چند گاهی یک بار شاهد غلبۀ یکی از شاه زادگان و فرار بازندانی شدن شاهزادۀ دیگری بودند و هریک ازین غلبه ها و گریزها به قیمت تبااهی اهالی کابل و ویرانی این شهر و ضربات مدّش بر روال حیات عادی پایتخت و مردم آن تمام می شد. البته اگر بگذریم از جفاکاری ها و مظلومی که این شاهزادگان و اطرافیان شان بغرض پر کردن خزانه و جیب خود

* به موجب این تاریخ و سایر تواریخ مآشاه زمان طی سفرش در پنجاب از میان سایر راجگان، رنجیت سنگه را که دارای قوت و مکنّت بیشتر بود به ریاست آن و لا برگزید «شاه زمان به لاهور وارد گردید و به تخت خسروئیه بنشست و دانست که سکه ها همیشه پیرامون فساد و آشوبکاری و عناد می گردند. بهتر آن است که یک تن از بزرگان آنان را به نیابت حکومت برگیرم که هم طوایف آنان ساکت گردند و هم با ج و خراج معموله به خزانه عامرۀ دولت افغانستان عاید گردد، پس مهاراجه رنجیت سنگه را که از حیث ثروت و اعتبار و مکنّت و اقتدار از سایر راجگان برتری داشت بخواست، فرمود که با وجودی که سایر راجگان موجود اند و راه اخلاص و مودت می پیمایند باز به ملاحظات چند، روی تریّه و مرحمت ما به سوی تست. کنون حکومت لاهور را تخصیص تو مقرر داشتیم، باید در کمال سیاست و ارادت به تخت حکمرانی لاهور برقرار گردی و همواره مالیات مقرری را برسانی. مهاراجه رنجیت سنگه بی اندازه مشعوف (شد) و زمین ادب و خدمتگزاری بوسه داده پیشکشی فراوان گذرانید.» (۱) مشکل پادشاهان و امیران افغانستان با قیام و مقاومت سیکه ها درین بود که آنان چون می دانستند که در جنگ جبههئی نمی توانند موفقیت بدست بیاورند، به جنگ چریکی روی می آوردند و به مجرد اشغال لاهور و مناطق اطراف آن به دست افغان ها به سرعت شهرها و روستاها را گذاشته به کوه ها و جنگل ها پناه می بردند و از آن جا به حملات نا منظم و سریع پرداخته به سرعت عقب می نشستند و هنگام بازگشت لشکرها تاختان ضربات تباہ کنندهئی بر بنۀ لشکر وارد می کردند. به این دلیل زمان شاه یک نفر از خود آنان را بریاست آنان گماشت. اما در منابع سیکه ها طوری نگاشته اند که گویا رنجیت سنگه پس از فوت پدر خودش توانست رقبا را از میدان بیرون کرده سراسر پنجاب را مطیع خویش گرداند. (۲) ظاهراً این ادعا ناشی از احساسات ناسیونالیستی و علاقه شان به شخصیتی چون مهاراجه رنجیت سنگه است که نخستین و آخرین فرمانروای مقتدر سیکه است که پشاور و کشمیر را نیز فتح کرد و دست امرای افغانستان را برای همیشه از تصرف آن دو شهر کوتاه ساخت. البته این تنها عزم و اراده و تدبیر مهاراجه نبود که این توفیق را برایش میسر ساخت، بلکه زوال سلطنت شاه زمان و زرد خوردن های شاهزادگان سدوزائی با همدیگر نیز عامل بزرگی شد که مهاراجه بتواند نیروهایش را تقویت کرده به این موفقیت نایل آید، در جریان حملۀ شاه محمود و وزیر فتح خان به پشاور، رنجیت سنگه به سپهسالار خود رام سنگه دستور داد تا به اتفاق شاه شجاع که در راولپندی بود، سپاه را به جنگ با شاه محمود و وزیر فتح خان سوق دهد.

(۱) ج ۵، ۲۵۱ - ۲۵۲.

(۲) مهاراجه رنجیت سنگه مرد سرنوشت (به زبان انگلیسی) دکتر روشن لال اهوچا ص

۱۸ - شرکت نویسندگان پنجاب - دهلی نو - ۲۷ سیکه ها (به زبان انگلیسی) بتوانت سنگه ص ۱۰۵ - شرکت گاینز پریرز - هندوستان ۱۹۹۴.

بر مردم در مدت کوتاه فرمانروائی مترلزل خود روا می داشتند ، چرا که منابع عایداتی آنان که در ظرف حدود سال های دراز از غارت هندوستان و مالیات کمر شکن بر مردم بدست می آمد و صرف هزینه لشکر کشی ها و راضی نگهداشتن سپاهیان و متنفذان می شد ، پس از سقوط شاه زمان و جدا شدن پنجاب و پشاور و کشمیر از سلطه این شاهان و شاهزادگان ، درآمد آنان بیشتر متکی بر مالیات ساحه نفوذ شان در داخل کشور و غصب دارائی های عامه و غارت شهرها و اموال مردم بود. در حالی که بر اثر جنگ ها و لشکر کشی های مکرر و سقوط با زار تجارت به علت فقدان امنیت راه ها و عدم اطمینان مردم ، روز بروز جامعه در فقر و تنگنای بیشتری فرو می رفت. همین وضع نا گوار و اکنش های مردمی را در کابل در برابر بیداد و مظلّم این شاهان و شاهزادگان سبب شد ، چنانکه سید و روحانی معروف و مورد احترام مردم افغانستان خاصه مردم کابل و اطراف پایتخت میرواعظ کابلی به خلع شاه محمود از سلطنت پرداخت. همین طور در زمان کشته شدن شاه شجاع در کابل از بیم بهم افتادن قدرت های مسلح مختلف و به امید نجات مردم از چنان وضع دردناک میرویش مشهور به میر حاجی بن میرواعظ که پیشوائی روحانی جهاد مردم افغانستان در برابر انگلیس را بر عهده داشت در رأس شخصیت های ملی و مردمی طی یک اعلامیه خواستار خروج آن قوت ها از کابل و رفتن به جنگ با انگلیس ها در ولایات و مناطق سرحدی شد. فیض محمد کاتب گوید که چون شاه شجاع از رفتن به جلال آباد و جهاد بر ضد انگلیس به بهانه های مختلف خود داری می کرد بزرگان مقاومت میر حاجی را « مقتدای علما قرارداد از کابل رو به جلال آباد نهادند » (۱) در جای دیگری را « مقتدای نام » می خواند (۲)

پس از کور شدن و کشته شدن وزیر فتح خان بدست شاه محمود و کامران پسرش و شوریدن برادران وزیر فتح خان بر ضد آنان و پایان یافتن اقتدار فرزندان تیمور شاه وضع بطرف تنهایی بیشتر رفت. زو خورد سرداران بارک زائی دور دیگری از مصیبت و تنهایی را در سراسر کشور مخصوصاً شهر کابل به بار آورد که دو نمونه مختصر از امان التواریخ در ذکر وقایع سنه ۱۲۳۹ و سنه ۱۲۴۰ می آوریم « . . . و نواب اسد خان و سردار رحم دل خان به حکومت پیشاور و دیره جات و سردار شیردل خان بحکومت کابل برقرار شدند و سردار شیردل خان نیابت حکومت خویش را به خدای نظر خان قوم سهاک غلجائی که خالوی خودش بود با غیاث الدین آخوند زاده الکوزائی وا گذاشت و آنان را به تحصیل نقد و جنس از میان رفته زمان سردار محمد عظیم خان وا داشت و تأکید نمود که بدون سند وثبوت از مردم چیزی نگیرند و آنان دست به جور و ستم گشودند و هر که هر چه داشت بیرحمانه تصرف نمودند و مردم از کثرت ظلم و بیحسابی آنان به ستوه آمده زمزمه شورش و بلوا کردند و سردار شیردل خان از بیچارگی متظلمین با آن که خبر داشت نافهمیده

(۱) سراج التواریخ ج ۱ - ص ۱۸۰ مطبوعه حروفی دار السلطنه کابل ۱۳۳۱.
(۲) ایضاً ص ۱۸۳.

می انگاشت بلکه در صدد اذیت مردم برآمد که به قوه قهریه آنان را ساکت سازد که سردار یا محمد خان مانع گشت. « ج ۵ ص ۳۵۴ » درین اوقات سردار شیر دلخان در کابل مصمم گردید که مسافرتی به قندهار نماید و با برا دران و رؤسای طوایف تجدید دیداری کرده عقدۀ دل بگشاید چون این خبر به اطراف شایع گشت مردم کابل که از کثرت ظلم و ستم شعاری پیشکاران او چنانچه اشاره شد به ستوه آمده بودند و نتوانستند شورش نمایند، بسیار مسرور گشته و به اندیشه های دور و دراز افتادند « ج ۵ ص ۳۵۶ .

مؤلف بالا حصار کابل را از « ابنیه متینۀ شاه جهان » می شمارد که البته چنین نیست و حصار مستحکم کابل پیشینۀ کهن دارد و نمی توان آن را از ابنیه شاه جهان شمرد. البته آن پادشاه مرمت کاری ها و الحاقاتی هنر منی دانه بران افزود . (۱)

در یک مورد آنچه را از قلم ملا فیض محمد کاتب افتاده و در سراج التواریخ نیامده یاد آوری می کند، و آن « از قلم فرخنده رقم » کاتب، افتادن سفر پنجم احمد شاه به هند است. (ص ۱۵۰) حال آن که فیض محمد کاتب شرح این سفر را به تفصیل داده است. احتمالاً در آن نسخه سراج التواریخ که عبدالمحمد مؤدب السلطان برای تکمیل مجلدات امان التواریخ با خود به اصفهان برد، شرح این مسافرت نیامده است .

نقش زنان با شهامت را بآب و تاب خاصی بیان می دارد. هنگامی که پائنده خان ملقب به سر فرا زخان بارک زائی را شاه زمان برای دفع شاهزاده همایون به قندهار فرستاد، همایون با شنیدن تسلیم شدن سردار سپاه اعزامی اش چاره را در فرار دیده با اشیای نفیسه و تتی چند از خاصا نش نیمه شب به طرف هرات گریخت و پس از شایع شدن خبر فرارش زوجه سردار پائنده خان « که در رشادت و شجاعت از مردان روزگار گوی مسابقت ربوده بود ، نقاب بر چهره رخشنده تر از آفتاب بینداخت و شاهزاده قیصر را از زندان بیرون آورده به تخت حکمرانی قندهار نشاند و به جارچی امر کرد تا بنام سلطنت شاه زمان در کوی و برزن اهالی قندهار را بشارت دهد . همین بانو مرتضی خان داماد پائنده خان را که می خواست با استفاده از فرصت دست به تاراج مال و دارائی مردم قندهار بزند با شمشیر زخمی ساخت و به زنجیر کشید تا عبدالستار شاه فقیر شفاعت کرد و او را از بند و زنجیر نجات داد . (۲)

جزء وقایع ایران از اسارت لطف علی خان زند بدست آقا محمد خان قاجار یاد می کند که اول را کور کرده پس از آن کشت و « فضاحی که در حق لطف علی خان نموده صفحات تاریخ را نگاشتش ننگین و چرکین می نماید » (۳) و البته این از موارد نادری است که مؤلف چنین خشمگینانه اعمال فرمانروایان ستمگر را مورد شتمانت و سرزنش قرار می دهد .

از خاندان سلطنتی قاجار مخصوصاً بنیانگذار آن آقا محمد خان قاجار

(۱) ج ۵ ص ۹۹ .

(۲) ایضاً ص ۲۲۷ .

(۳) ج ۵ ص ۱۹۹ .

انزجار خاصی دارد و هرچند در شیوه کار او ستایش و نکوهش شاهان جای ندارد اما در سراسر این تاریخ صرف دوفرازپاد شاهان رابشدت سرزنش و اعمال شان رانکوهش می کند که یکی آن مهاراجه رنجیت سنگه و یکی همین آقا محمد خان قاجار است . ضمن بیان وقایع سال ۱۱۹۳ هجری و وفات کریم خان زند و متعاقباً به قدرت رسیدن آقا محمد خان می نویسد که آقا محمد خان دستور داد تا استخوان های نادرشاه افشار را در مشهد و استخوان های کریم خان را در شیراز از گور بیرون کرده به تهران انتقال داده در جائی از عمارت دفن نمایند تا آقا محمد خان هنگام رفت و آمد بر سر آنان پای بکوبد .

مؤلف درباره مورخانی که پادشاهان قاجار را ستوده و پایه حسب و نسب آنان را رفیع جلوه داده اند معتقد است که این کار ایشان از مقتضیات عصر استبداد و در بدل انعام های فراوان جنسی و نقدی و املاک و عقاربود که در شان آنان مبالغه می کردند . از جمله این مؤرخان رضا قلیخان هدایت صاحب روضه الصفای ناصری و میرزا تقی خان سپهر لسان الملک را نام می برد که با همه مراتب فضل و کمال از چاکران و نمک خوران بارگاه قاجاریه بودند . درین قسمت مؤلف خدا را سپاس می گزارد که تکیه گاهش تنها لطف الهی بوده و به هیچ امیر و وزیری چشم امید نگشوده و پس از دوازده سال تحریر و تسوید « مجلدات سحر آیات » امان التواریخ که در تدوینش رنج ها برده ، آن گاه آن را به نظریاد شاه افغانستان و بزرگان این کشور رسانیده و شاهد احوال خویش شیوه نگارشش را می داند که از هر گونه تملق و مداهنه بدور است . (۱) البته نوشته های او پس از سقوط شاه امان الله و برقراری سلطنت نا در شاه بخوبی نشان می دهد که او خود نیز در پی کسب منفعت مادی چگونه «امیرغازی» را جهت رضایت خاطر زمامداران نوبه باد انتقاد و حتی افترا و تهمت می گیرد .

طی ذکر حوادث سال ۱۱۹۶ اوضاع ایران را با افغانستان مقایسه می کند که چگونه در کشور همسایه ما ایران هرج و مرج و ملوک الطوائفی و فقدان امنیت حکمفرما بود به صورتی که هیچکس آسودگی نداشت و نزاع و خونریزی بین سرکشان در ولایات مختلف ایران روان بود، اما در افغانستان با تدبیر و سیاست و کفایت تیمور شاه مردم در امنیت و راحتی بسر میبردند. (ص ۲۰۱)

حوادث مربوط به انقلاب کبیر فرانسه را مثل سایر رویداد های مهم جهان در لابلای حوادث افغانستان بیان می دارد تا آن جا که آزادی خواهان لوئی ۱۶ را به محاکمه کشاندند و « قنادیل طلا و فلزات ثمینه و صلیب های مرصع و زینت های کلیسا ها را جمع کرده فلزات را به ضرابخانه برده آب نمودند و سکه کرده به سپاهیان بخشیدند .»

واقعات دوران ناپلئون را بطور مرتب از ظهور و عروج او تا زوال و سقوطش طور سال به سال ضمن سایر حوادث بیان می دارد . می گوید که پس از فتح مصر ناپلئون با علما و مشایخ مصر مجلس گرد

وازمیان آنان ده نفر از فحول علما را برای دیوانخانه عمومی انتخاب کرد و ازمیان آنان بحکم قرعه شیخ عبدالله الشرقاوی را بریاست گماشت و فرمود تا تصاویر آنان را بر دارند و آن تصاویر تا کنون در عمارت رسایل (آرشیف) پاریس محفوظ مانده است . ناپلئون بر علاوة تعیین این هیئت ، شصت نفر را از طریق انتخابات عمومی مصریان ، به حیث اعضای شورای ملی تعیین کرد و آنرا «دیوان الخصوصی» نامید و این اولین مجلس شورائی بود که در مصر تأسیس شد . (۱) .

او عمل سفاکانه ئی را به ناپلئون نسبت می دهد . و آن هنگامی است که متفقین سه گانه عثمانی و انگلیس و روس بر ضد او متحد شده و کشتی های جنگی شان در مدیترانه داخل شد . ناپلئون با شنیدن این خبر با سیزده هزار تن سپاه خود از مصر حرکت کرده غزه و رمله را فرو گرفته از منطقه یافه متوجه عکا شد و درین جا گویند بوناپارت عمل بسیار شنیعی مرتکب شد و به کشتن زخمی ها و بیماران سپاه حکم داد تا در مسیر حرکت مایه زحمت نباشند . مؤلف می گوید کمتر وقتی چنین حرکتی از سردار و پادشاه سفاکی سرزده است . البته مؤلف چنان که از لحن او برمیآید برصحت این روایت اطمینان ندارد . ص ۲۶۰

در باره دفن اموات بیرون از شهر دستور دولت فرانسه را در ۱۷۶۵ که کسی مرده هارا در داخل شهر دفن نکند یاد می کند که تا امسال (سال نگارش کتاب) که ۱۹۲۴ میلادی است ۱۵۹ سال پیش اروپائیان بخاطر بهداشت زندگان و دفع زیان هائی که از دفن کردن مردگان در شهر ها با خاک شدن جسد هزاران گونه جراثیم و میکروب ها تولید می شود پی برده اند ، اما در شرق هنوز هم اجساد را در وسط شهر ها دفن می کنند و این عادت منحوس ادامه دارد و نتیجه می گیرد که شرق حدود پنجمصد سال از اروپا عقب مانده است .

مؤلف بر علاوة افغانستان رویداد های مهم جهان خاصه ایران و مصر و عثمانی را به موازات رویداد های افغانستان به اجمال نقل می کند ، اختراعات و کشفیات علمی در اروپا در جمع این حوادث ذکر می شود . مثلاً در ذکر رویداد های سال ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ هجری در افغانستان و جنگ تیمورشاه با امیر بخارا و غلبه اش و جنگ های پراکنده قاجاری ها با زندی ها در ایران و حوادث مصر و عثمانی ، از برقراری کشتیرانی بین انگلستان و امریکا و ورود پنبه فراوان از امریکا به انگلستان و سرشماری نفوس در فرانسه یاد می کند که در آن وقت بالغ بر چهل و هشت کروار = بیست و چهار میلیون بحساب آمد . او از حوادث جالبی که درین زمان در مصر روی داد یاد آوری می کند . در خلال صحبت در باره بیگ هائی که در مصر حکومت کردند و مظالم آنان آورده است که دو تن از بگوات به نام های ابراهیم بیگ و مراد بیگ بر مصر دست یافتند . دست یابی بگوات بر مصر مقارن با اشتغال خلافت عثمانی در جنگ با اروپائیان بود که فرصت رسیدگی به مصر را

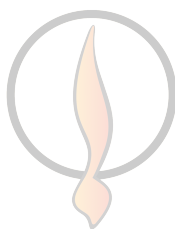
که از مستملکات خلافت بود نداشتند . بهر حال ابراهیم بیگ و مراد بیگ دست تطاول و تجاوز بجان اهالی مصر دراز کردند و مالی هنگفت با فشار و شکنجه از مردم گرفتند ، از جمله ازیهودی های مصر پولی هنگفت طلب کردند . آنان ، از درعذر پیش آمده عرض کردند که اگر از پرداخت این مبلغ معاف شوند ، محل گنج بزرگی را به دو تن بیگ موصوف نشان خواهند داد . مراد بیگ محل گنج را پرسید ، گفتند در یک صندوق آهنی در دهلیز جامع عمرو بن العاص مدفون است و بجز ما یهودیان هیچکس از آن اطلاع ندارد . مراد بیگ روز دیگری به آن شکار از مقابل مسجد جامع می گذشت و داخل جامع عمروعاص شد و به امام مسجد گفت که چون این جامع خراب شده و احتیاج به ترمیم دارد می خواهم آن را ترمیم کنم تا نام من هم در کنار نام عمروعاص بماند . بعداً به دستور او گلکاران وارد مسجد شده بعوض پرداختن به ترمیم در حضور مراد بیگ دهلیز جامع را شکافتند و صندوق آهنی ظاهر شد . مراد بیگ منتظر طلا و نقره و جواهر قیمتی در داخل صندوق بود ، همینکه آن را باز کردند ، صندوق پراز اوراقی بود که بر روی آن قرآن به خط کوفی نوشته شده و گویا از زمان عمروعاص بود . مراد بیگ ازیهودی ها آزرده شده و بر مالیاتی که از ایشان می خواست دو چند اضافه کرد و با زور شکنجه و ضرب تازیانه از ایشان حاصل نمود و اوراق قرآن را بر روی جامع انداخت و آن اوراق مقدس تا زمان استیلای فرانسوی ها بر مصر همان جا افتاده بود و آنان به اهمیت آن پی برده . جمع آوری کردند . (۱).

پرداختنش به مسایل جهانی که پس از بیان واقعات افغانستان به طور سال به سال به صورت بسیار خلاصه بیان می دارد ، خواننده را به مقایسه رویداد های شرق و غرب وای می دارد و چه درد ناک است که در ایامی که در سرزمین ما و اطراف و همجوار ما شاهان و شاهزادگان با کشیدن چشم و کور کردن و انواع شکنجه در حق همدیگر و جنگ و جدال بر سر قدرت و جفا های گوناگون در حق مردم ، ریشه های زندگی را می خشکانند ، اروپا به دست آورد های بزرگ اجتماعی و ارتقای صنعت و تجارت دست می یابد و « همدین سال ۱۸۳۶ . . . در مملکت بلژیک چند شعبه راه آهن کشیده شد و در دینمارک قانون تعذیب و شکنجه کردن مقصرین لغو گردید و انگلیس ها اول کشتی بخار را درین سال به آب انداختند . . . و به حکم ناپلئون اول امپراتور فرانسه مقرر شد که در هشتاد شهر از شهر های فرانسه روز نامه طبع و منتشر گردد و این هشتاد روز نامه یومی و همه روزه طبع و انتشار می یافت . » ص ۳۱۷

درین مجلد صفحات ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ و ۲۷۴ موجود نیست و نیز چند سطری در صفحه ۱۵ خوانا نیست . امید است روزی نسخه کاملی ازین مجلد را بیا بیم که شامل این صفحات و نیز رویداد های بعد از سال ۱۲۵۴ تا پایان سلطنت امیر شیر علی خان باشد ، همانطور که مؤلف قبلاً وعده کرده

است. از بنا کردن امیر شهید سراج العمارت و میدان بازی گلف را
در جلال آبادیاد کرده اذعان می دارد که در جلد ۵ و ۶ امان التواریخ
شرح آن را تدوین کرده است. ولی چنین شرحی درین دومجلد دیده
نمی شود. برخلاف مجلدات قبلی، جلد پنجم فاقد فهرست مندرجات
بود که البته پیش از بچاپ رفتن بر آن افزوده شد.

دکتور سید مخدوم رهین
۲۵ سنبله ۹۳



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

پیام ناشر

محتوای جلد پنجم امان التواریخ در باره پیدایش نام افغانستان و معرفی برخی اماکن و شرح لغات فارسی در زبان اروپایی ها را در بر میگیرد.

اما مهمترین اطلاعاتی که در این جلد جمع بندی شده ذکر و تعریف قبایل عشائر و طوایف مردم است که در این جغرافیا مسکون اند. هرچند در برخی منابع دیگر یادی از طوایف و عشائر مسکون در افغانستان صورت گرفته، اما مؤلف امان التواریخ نسبت به سایر منابع وجه تسمیه اقوام و قبایل را مشرح تر پژوهش نموده است.

تعریف و ذکر عشائر محتوای کتاب را غنایمند ساخته و در واقعیت مهمترین منابع است که برای پژوهشگران تاریخ نگاری قابل اهمیت میباشد.

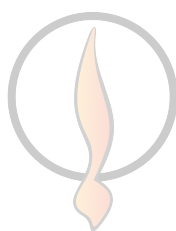
افزون بر اطلاعات ذکر شده، وقایع و رویداد های که در سال ۱۱۶۱ الی سال ۱۲۴۵ در زمان احمد شاه ابدالی اتفاق افتاده در محتوای جلد پنجم گنجانیده شده است.

امید چاپ جلد پنجم افزون از تعریف پیشینه اقوام و طوایف و رویداد های دو قرن گذشته منبع پژوهش برای محققان و خواننده گان باشد.

فیض الله محتاج

رئیس انتشارات کتب بیهقی

تاسیس ۱۳۹۴



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

فهرست مندرجات جلد پنجم

صفحه	عنوان
۱-----	دیباچه
۲-----	آغاز به تألیف مجلد پنجم امان التواریخ
۳-----	در پیدایش نام افغان و مملکت افغانستان
۳-----	شرح لغات فارسی در لغات اروپاویان
۵-----	در وصف قلعه و کک کوهزاد گوید
۶-----	در زمانی که زال به جهت رستم از کمک کوهزاد
۶-----	تعریف می نماید فرماید
۷-----	ذکر قبایل و عشایر و طوایف افغانستان
۸-----	ذکر اول قبایل و طوایف سربنی
۸-----	ذکر وجه تسمیه ابدال و نقل شدن او به نام درانی
۸-----	ذکر طایفه ء بارکزائی که اعلیحضرت امیر غازی پادشاه حالیه ء افغانستان از آن قوم بوده اند
۹-----	ذکر طایفه ء اچک زائی که فرع سلسله ء بارکزائی- می باشند
۹-----	ذکر طایفه ء الکوزائی
۱۰-----	ذکر طایفه ء موسی زائی درانی
۱۰-----	ذکر طایفه ء نورزائی از پنج پای درانی
۱۱-----	ذکر طایفه ء علی زائی از پنج پای درانی
۱۱-----	ذکر طایفه ء ادوزائی از پنج پای درانی
۱۱-----	ذکر طایفه ء اسحق زائی از پنج پای درانی
۱۱-----	ذکر طایفه ء خوگیانی و ماکو از پنج پای درانی
۱۲-----	ذکر طایفه ء توربن ترین معروف به تورترین

- ذکر طایفه اسپین بن ترین معروف به اسپین ترین ----- ۱۳
 ذکر طایفه شیرانی پسر دوم خرشیون ----- ۱۳
 ذکر طایفه بایر نواده شیرانی ----- ۱۳
 ذکر طایفه هریپال برادر دوم ----- ۱۴
 ذکر طایفه جلوانی بن چاربن شیرانی ----- ۱۴
 ذکر طایفه میانه پسر سوم شرخبون ----- ۱۴
 ذکر طایفه غرشین بن میانه ----- ۱۴
 ذکر طایفه بریج که اولاد وحفاد بریج نام پسر چهارم -
 شرخبون می باشند ----- ۱۴
 ذکر طایفه اورمر پسر پنجم شرخبون ----- ۱۵
 ذکر طایفه منسوب به خیرالدین معروف به خرشیون -
 پسر دوم سره بن ----- ۱۵
 ذکر طایفه امازائی که از نسل اما پسر دوم عثمان -
 معروف به عثمان زائی بوده اند ----- ۱۶
 ذکر طایفه اتمان معروف به اتمان زائی بن مندر ----- ۱۷
 ذکر طایفه کننازائی که از نسل کننا پسر دوم اتمان -
 بن مندر اند ----- ۱۸
 ذکر طایفه علی زائی که از نسل علی پسر سوم -
 اتمان بن مندر اند ----- ۱۸
 ذکر طایفه سدوزائی که از نسل سدوی بن -
 اتمان بوده اند ----- ۱۸
 ذکر طایفه عمر خیل که از نسل عمر پسر دوم زلوی -
 معروف به زلوزائی ابن سدو بوده اند ----- ۱۹
 ذکر طایفه دری زائی که از نسل دری پسر دوم سدو -
 که نگاشته شد ، بوده ----- ۱۹
 ذکر طایفه ارزا یا رجر بن عمر بن مند بن شخی بن -

- ۲۰----- کند بن خرشبون
 ذکر طایفه که از نسل یوسف بن مند بن شخی بن کند بن -
- ۲۲----- خرشبون و معروف به یوسف زائی (اند)
 ذکر طایفه که از نسل رانی پسر پنجم اکو بن یوسف
 بوده اند و به آن واسطه رانی زائی و اکو زائی و یوسف
 گفته می شوند ----- ۲۳
- ۲۵----- ذکر طایفه ترکلاتی که مشهورند به ترکانی
 ۲۵----- ذکر طایفه صافی معروف به صابی
 ذکر طایفه غوریا خیل - ذکر طایفه که از نسل غوریای -
 معروف به غوریا خیل پسر دوم کند بن خرشبون بوده اند - ۲۶
 ذکر طایفه و قبایل و اقوامی که از نسل داود معروف به -
 داود زائی پسر دوم دولت یار بن غور بوده اند ----- ۲۷
 ذکر طوایفی که از نسل خلیل پسر دوم غوریای معروف به
 غوریا خیل هستند چند قومند ----- ۲۷
 ذکر طوایفی که از نسل چمکنی پسر سوم غوریای معروف
 به غوریا خیل هستند ----- ۲۷
 ذکر طوایفی که از نسل چمکنی هستند ----- ۲۹
 ذکر طوایف و قبایلی که از نسل زیرانی پسر چهارم غوریای
 معروف به غوریا خیل بن کند بن خرشبون هستند ----- ۲۷
 ذکر طایفه ملاگوری و وجه تسمیه آن به این اسم ----- ۲۹
 ذکر طوایف و قبایلی که از نسل زمند یا جمند پسر دوم
 خرشبون بن سربن می باشند ----- ۲۹
 ذکر طوایف و اقوام و قبایلی که از نسل کانسی پسر سوم
 خرشبون بوده و سربنی گفته می شوند ----- ۳۱
 ذکر طوایف و قبایلی که از نسل غرغشت برادر سربن پسر
 دوم قیس عبدالرشید می باشند ----- ۳۱

- ذکر قبایل و طوایفی که از نسل ناغر پسر دوم دانی بن -
 ۳۲- ----- غرغشت بوده اند
- ذکر قبایل و اقوامی که از نسل پنی پسر سوم دانی بن غرغشت -
 ۳۳- ----- بوده
- ذکر طوایف و اقوامی که از نسل داوی پسر چهارم دانی بن -
 ۳۳- ----- غرغشت بوده
- ذکر طوایف و قبایلی که از بایی پسر دوم غرغشت بوده اند - ۳۳
- ذکر طایفه گدون که خود را قوم کاکرمی پندارند - ۳۴
- ذکر طوایف و قبایل بیتی که معروف به بلتین بوده - ۳۵
- ذکر فرقه کوتی که در جمع اولاد ورسپون بن شیخ بیت -
 ۳۷- ----- بنام وصلی نگارش شد
- ذکر اقوام و طوایف متی که از رحم بی بی متو دختر شیخ -
 بیت وصلب شاه حسین غوری می باشند و ایشان غلججانی -
 ولودی و سروانی هستند که همه شان قوم متی گفته می -
 شوند - ۳۷
- ذکر طوایف و قبایل غلزانی که از طرف مادر افغان بیتی -
 و از طرف پدر از نسل سلاطین غور هستند - ۳۸
- ذکر اقوام و طوایف توخی پسر دوم باور بن تولرین غلججانی - ۳۹
- ذکر قبایل و طوایف و اقوامی که از نسل ابراهیم پسر دوم -
 غلججانی بن شاه حسین غوری بوده اند - ۴۰
- ذکر اقوام و قبایل موسای غلججانی - ۴۱
- ذکر اقوام و قبایل ترکی پسر سوم موسی بن ابراهیم بن -
 غلججانی - ۴۲
- ذکر طایفه علی خیل برادر سلیمان خیل - ۴۴
- ذکر طایفه اکاخیل غلججانی - ۴۴
- ذکر طایفه و قوم ناصر که خود را غلججانی دانسته و شامل -

- قوم هوتک بوده وهوتک آنان را رعیت خود می پندارد - ۴۴
- ذکر قبایل و طوایف و قوم خروتنی که خود را غلجائی -
- می دانند ----- ۴۵
- ذکر طایفه و قوم خدو زائی که گاهی خود را ایدو و دمی -
- فوفل زائی و گاهی غلجائی گویند ----- ۴۶
- ذکر طایفه و قبیله ئی که خود را سید می گویند و اکثر -
- در خاک قوم توخی جادارند -----
- ذکر طایفه و قبایلی که مشهور به قوم لودی موسوم به ابراهیم -
- بن غلجائی که نامش از پیش برده شد هستند -----
- ذکر طوایف و قبایلی که از نسل اسماعیل پسر دوم سیانی -
- بن لودی بوده اند ----- ۴۷
- ذکر طوایف و قبایلی که از نسل لوحانی پسر دوم اسماعیل
- بن سیانی بن لودی بوده اند ----- ۴۹
- ذکر طوایف و قبایلی که از نسل نیازی پسر دوم لودی بوده -
- و در فوق وعده نگارش شد ----- ۴۹
- ذکر قبایل و طوایفی که از نسل نیازی پسر دوم لودی بوده - ۵۰
- ذکر طایفه و قبیله پرنکی پسر اول سیانی بن لودی که در -
- پیش نگاشته شد ----- ۵۰
- ذکر طایفه و قوم بختیار که بغضی آن را سید می گویند و -
- خود ایشان در روش و کنش ملحق به قوم میاخیل هستند - ۵۱
- ذکر قوم مقور پسر سوم لوحانی بن اسماعیل بن سیانی بن -
- لودی که سابق نامش برده شد ----- ۵۱
- ذکر قوم و طایفه نیازی بن لودی که سلسله قبایل و ذریه -
- اونگار ش شد ----- ۵۱
- ذکر طایفه و قوم دوتانی پسر سوم لودی که سلسله قبایل -
- آن ها گذشت ----- ۵۲

- ذکر طایفه خیسور که خود را منسوب به لودی می دانند -
- ولی سایرین منکرند که اینان از لودی هستند ----- ۵۲
- ذکر طایفه و قوم ملج که خود را گاهی از شعبه قوم -
- دولت خیل ذریه لوحانی و گاهی از ذریه لودی -
- می گویند ----- ۵۳
- ذکر طایفه و قبایل سروانی بن شاه حسین غوری که از بطن -
- مهی نام دختر کاغ چنانچه نگارش شد آمده ----- ۵۳
- ذکر طایفه و قبیله شیخ صدر الدین بن شیخ احمد زنده -
- پیر و وجه تسیمه مالیر کوتله که محل اقامت شان بوده -- ۵۴
- ذکر طایفه و اقوامی که از نسل کرران بوده اند ----- ۵۵
- ذکر طوایف و قبایل دلازا که از نسل کودی بن کرران -
- بوده اند ----- ۵۶
- ذکر طوایف و قبایل و اقوامی که از نسل اروک زانی پسر -
- دوم کودی بن کرران بوده اند ----- ۵۷
- ذکر طوایف منگل از اولاد گودی بن کرران که چند قبیله -
- وخیل بوده اند ----- ۵۷
- ذکر قوم و طایفه مقبل از سکنه کوه های متعلقه به خوست - ۵۷
- ذکر طوایف قوم ککی پسر دوم کرران ----- ۵۸
- ذکر اقوام و قبایلی که از نسل برهان پسر اول ککی بن -
- کرران بوده اند ----- ۵۸
- ذکر اقوام و قبایلی که از نسل برهان پسر اول ککی بن -
- کرران بوده اند ----- ۶۰
- ذکر قبایل و اقوامی که از نسل آنو (آمده اند) ----- ۶۱
- ذکر قبایل و اقوامی که از نسل بولاق پسر دوم ختک پدید -
- آمده اند ----- ۶۱
- ذکر قبایل و طوایف جدران بن برهان بن ککی ----- ۶۴

- ذکر اقوام و قبایلی که از نسل اتمان معروف به اتمان خیل -
بن برهان بوده اند ----- ۶۵
- ذکر طوایف و قبایلی که از نسل خوگیانی پسر دوم ککی -
بن کرروان بوده اند ----- ۶۶
- ذکر طایفه و قوم توری که از نسل تور پسر هشتم خوگیانی -
بن ککی پسر دوم کرران بوده است ----- ۶۷
- ذکر طایفه و قوم پربه پسر دوم خوگیانی بن ککی بن کرران - ۶۸
- ذکر طایفه و قوم عبدالرحمن پسر ششم خوگیانی از -
نبیره کرران ----- ۶۹
- ذکر طایفه و قوم شش گانه دیگر که از قوم کرراتی بوده -
و در خوست نشین دارند ----- ۶۹
- ذکر اقوام و قبایل سلیمان پسر سوم ککی بن کرمان ---- ۶۹
- ذکر قبایل و طوایف احمد زائی از قوم وزیري که در -
گذشته نام برده شد ----- ۷۱
- ذکر اقوام و قبایل مسعود که در پیش از محمود اشاره شد -- ۷۳
- خاک یا به اصطلاح مردم افغانستان علاقه شوال که از موطن -
و مساکن قوم وزیري است ----- ۷۴
- ذکر خاک مشکي که از موطن قوم وزیري بوده است -- ۷۵
- ذکر خاک و علاقه برمل که از موطن قوم وزیري هستند - ۷۵
- ذکر خاک رز مک که از مساکن قوم وزیري بوده ----- ۷۵
- ذکر خاک و علاقه شم که از خاک وزیري محسوب است - ۷۵
- ذکر خاک و علاقه شم که از خاک قوم وزیري محسوب است - ۷۵
- ذکر دره خیسور که از اماکن قبایل قوم وزیري (بوده) --- ۷۷
- ذکر شهر نه که از مواضع متوطنه قوم وزیري بوده است - ۷۶
- ذکر شرکي که اونیز از خاک وزیري است ----- ۷۶
- ذکر شیره تله و غیره که مواضع شمالی قوم وزیري بوده -- ۷۶

- ذکر خاک و علاقه وانه که از املاک قوم وزیری -
- بحساب است ----- ۷۷
- ذکر خاک و علاقه بدر از اراضی متوطنه قوم وزیری ----- ۷۷
- ذکر علاقه جات متوطنه قوم مسعود و وزیری ----- ۷۸
- ذکر قبایل و طوایفی که از اولاد گریز نیره خضری پسر -
- اول وزیر بوده ----- ۷۹
- ذکر طایفه و قوم لالی یا لعلی که از اقوام و قبایل قوم -
- وزیری بحسابند ----- ۸۰
- ذکر اقوام و قبایل و طایفه نی که از نسل شیتک پسر چارم -
- ککی بن کران بوده اند ----- ۸۱
- ذکر قبایل و طوایفی که از نسل تنی پسر دوم شیتک نیره -
- کران بوده اند ----- ۸۲
- ذکر قبایل و طوایف چارگانه بلخ و عبدک و دریه خیل -
- و امزونی یا امخانی که ملحق به قوم دور هستند ----- ۸۴
- ذکر قبایل و اقوام پنجگانه ملحقه به افغان که خود را در -
- باطن سید می گویند و این پنج قبیله بختیار و کنده پور و -
- مشوانی و وردک وهنی بوده اند ----- ۸۵
- ذکر اقوام و قبایل اوستریانی یا استرمانی متعلق به قوم شیرانی -
- که خود را در باطن سید و ظاهر افغان می گویند ----- ۸۸
- ذکر طوایف و اقوام و قبایلی که از نسل هم پسر پنجم -
- استرانی بوده ----- ۹۱
- ذکر قبایل و اقوامی که از نسل هنی بوده و خود را در باطن -
- سید می گویند و در سابق در جمله سلسله قبایل و ذریه -
- کردان پس از توزائی بنام وصلی ذکر شده است ----- ۹۲
- ذکر اقوام و طوایفی که از نسل وردک برادر هنی بوده و سابق -
- در جمع ذریه کردان پس از هنی بنام وصلی نگارش شد ----- ۹۲

- ذکر قبایل و طوایف مشوانی که خود را نیز سید می دانند -۹۳
- ذکر قبایل و قوم خونندی که در قبایل سلسله داوی از-
 ۹۴----- قبایل غرشت نام برده شد
- ذکر طایفه سپند زائی که آن ها نیز خود را سید می گویند --۹۴
- ذکر طایفه غرشین که خود را از اولاد بلال می دانند ----۹۴
- ذکر طایفه و قوم کوتی که آنان نیز از سادات افغان هستند -۹۵
- ذکر قوم و طایفه سید از اولاد حضرات حسنین علیهما السلام-۹۵
- ذکر طایفه قریش که از خاندان و قبایل بزرگ عرب-
 ۹۸----- بوده اند
- ذکر طایفه و قوم مشهور به عرب -----۹۸
- ذکر قبایل قوم بنگش که آن ها نیز خود را از قوم قریش-
 ۹۹----- می دانند
- ذکر سلسله قوم بنگش -----۱۰۱
- ذکر اقوام و طایفه تاجک محفف تاجیک سکنه افغانستان-
 ۱۰۱----- و ترکستان متعلقه به او
- ذکر طوایف و قبایل هزاره و اویماق که اختلاف بسیار در
 قومیت ایشان است -----۱۰۲
- ذکر طایفه و قوم اویماق -----۱۰۳
- ذکر قوم تیمنی از طایفه و قوم اویماق -----۱۰۳
- ذکر طایفه و قوم هزاره بکیر ایزانیان ایشان را بربری می-
 ۱۰۴----- گویند
- ذکر قبایل و اقوام هزاره سکنه افغانستان که اصلاً مغول و-
 ۱۰۸----- تاتار بوده اند و معروف اند به بربری ها
- ذکر قبیله دای زنگی که در شمالی و غربی سایر طوایف-
 ۱۰۹----- جادارند
- ذکر طایفه دای کندی که اکثر در غربی خاک دای زنگی-

- تا جنوبی آن ساکنند ----- ۱۰۹
- ذکر قوم بهسود که به چندین شعبه منشعب می شوند ----- ۱۱۰
- ذکر طوایف جرغنی و بورجگی و بهادر که در جنوب و -
مغرب جنوبی هزاره بهسود جادارند و مختصر خاکی از -
ایشان را قوم ملاخیل گرفته اند ----- ۱۱۰
- ذکر طایفه جغتو که از نسل جغتای و درعلاقه غزنین جای -
دارند ----- ۱۱۰
- ذکر طایفه محمد خواجه و چهار دسته ----- ۱۱۰
- ذکر طایفه جاغوری که هفت دسته و بیست هزار خانوار -
برده اند ----- ۱۱۰
- ذکر قوم مالستان که از طایفه فولاده و اولاد فولاد بهادر -
هستند ----- ۱۱۱
- ذکر قوم دایه و حاجی واسکه و ستکون که در حجرستان -
می باشند ----- ۱۱۱
- ذکر طایفه زاوولی و سلطان احمد که هردو قوم از نسل -
سلاطین مغول بوده اند ----- ۱۱۱
- ذکر طایفه قلندر که یک دسته جاغوری بوده اند ----- ۱۱۱
- ذکر قوم ارزگان که از قوم هزاره اند ----- ۱۱۱
- ذکر قوم هزاره دای چوپان ----- ۱۱۲
- ذکر طایفه هزاره دای ختای که در قول خار و چنار و چهار -
شینه و تیرین بوده ----- ۱۱۲
- ذکر طایفه گیزاب و غیره ----- ۱۱۲
- ذکر طایفه چوره هزاره ----- ۱۱۲
- ذکر قوم تمزان ----- ۱۱۲
- ذکر طایفه سه پای داینگی ----- ۱۱۳
- ذکر قوم کیانی ----- ۱۱۳

- ۱۱۳----- ذکر قوم مغل جغتائی
ذکر طایفه قزلباش که در اصل ترک و از مملکت ایران-
۱۱۳----- برده اند
۱۱۵----- ذکر طایفه اوزبک
۱۱۵----- ذکر قوم و طایفه دهگان
۱۱۵----- ذکر هندی های سکنه افغانستان
ذکر هندو از اقوام کتری وار وره و سکه که در افغانستان-
۱۱۶----- هستند
ذکر قوم سوادى که خود را دهگان می گویند و در اصل-
۱۱۷----- هندی نژاد اند
ذکر قوم شلمانی که در ابتدا جایشان در کنار علاقه کرم-
۱۱۷----- بوده
۱۱۷----- ذکر طایفه تیراهی
۱۱۷----- ذکر قوم کشمیری که در کابل و قندهار هستند
۱۱۹----- ذکر قوم مکرى و ریکا از مردم کرد افغانستان
۱۱۹----- ذکر قوم لک زی که از قفقاز به افغانستان آمده اند
۱۲۰----- ذکر طایفه ارمنی در افغانستان
۱۲۰----- ذکر طایفه قلاق که از طایفه تاتار بوده اند
----- ذکر قوم حبشی در افغانستان
۱۲۰----- ذکر قوم یهود از سلسله بنی اسرائیل در افغانستان
ذکر اقوام و قبایل و طوایفی که با موطن و مسکن خود شان-
۱۲۳----- در تصرف دولت انگلیس آمده اند
ذکر قبایل شاه فرید معروف به شتیک که در پیش در صدر-
۱۲۳----- وعده شد
۱۲۵----- ذکر قبایل ذریه سمی پسر دوم کیوی پسر اول شتیک
ذکر اقوام و قبایلی که از نسل سورانی پسر دوم شتیک-

- بوده اند ----- ۱۲۶
- ذکر اقوام و قبایل مروت که از نسل نوحانی یا لوحانی -
- بن اسماعیل بن سیانی بن لوری بوده اند ----- ۱۲۷
- ذکر اقوام و قبایلی که از نسل عیسی بن عمر از ذریه نیازی -
- و معروف به عیسی خیل بوده اند ----- ۱۳۰
- ذکر طایفه واقوام و قبایلی که از نسل موسیانی نام نبیره نیازی -
- بن لودی بن شاه حسین بوده ----- ۱۳۱
- خاتمه ذکر قبایل ----- ۱۳۲
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۱ و رفتن احمد خان سدوزئی درانی -
- از خبوشان پس از کشته شدن نادرشاه به قندهار و تجزیه -
- شدن افغانستان از ایران و جلوس او به تخت افغانستان و -
- یورش های او به هندوستان و سایر وقایع جهان و جهانیان - ۱۳۳
- ذکر یورش اول احمد شاه درانی به هندوستان ----- ۱۳۵
- ذکر یورش دوم احمد شاه درانی به هندوستان ----- ۱۳۷
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۲ و یورش سوم احمد شاه درانی به -
- هندوستان ----- ۱۴۰
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۳ و توقف احمد شاه درانی در قندهار -
- و کورشدن شاهرخ شاه افشار در مشهد و کورگردیدن -
- شاه سلیمان و خلع او و نصب شاهرخ در مشهد و تقارب بین -
- انگلیس و فرانسه ----- بنیاد اندیشه ۱۴۳
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۴ و آمدن احمد شاه درانی به نیشاپور و -
- ریختن توپ های بزرگ و فتح نیشاپور ----- ۱۴۴
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۴ و آمدن احمد شاه درانی به نیشاپور - ۱۴۶
- ذکر وقایع سنه ۱۱۶۷ و یورش پنجم احمد شاه درانی به -
- طرف هند و عودت او با اموال بی حساب و تجدید معاهده -
- او با احمد شاه کورگانی و جنگ آزادخان افغانی با کریم خان -

- زند و فرار کریم خان زند و جنگ ثانی آزاد خان و-
شکست خوردن او از کریم خان زند -----۱۴۹
ذکر جنگ آزادخان افغان با کریم خان زند و شکست کریم-
خان و جنگ آزاد خان با مطلب خان و غلبه آزاد خان و-
غنایم او -----۱۵۲
ذکر وقایع سنه ۱۱۶۸ و حرکت آزادخان افغان از اصفهان به-
طرف آذربایجان و جنگ محمدحسن خان قاجار با کریم-
خان زند و فوت سلطان محمود خان عثمانی و جلوس-
سلطان عثمان خان سوم -----۷۴
ذکر وقایع ۱۱۶۹ و توقف احمد شاه درانی در قندهار و اطلاع-
یافتن او از خودسری عمادالملک در هند و عزیمت آزاد خان-
افغان از آذربایجان به اصفهان و رفتنش به گیلان جنگ-
محمد حسن خان قاجار با او و هزیمت و رفتن آزاد خان-
به آذربایجان و تفلیس -----۱۵۵
ذکر وقایع ۱۱۷۰ و توجه آزاد خان افغان به طرف عراق و-
رفتن محمد حسنخان قاجار به ارومیه و خبر یافتن و رفتن-
آزاد خان به ارومیه و جنگ او با محمد حسنخان قاجار-
و شکست و فرار آزاد خان -----۱۵۷
ذکر یورش ششم احمد شاه درانی به هندوستان و ورود-
اوبه دهلی و عزل و نصب کردن حکام و وزرا و تنبیه مخالفین-
و تعیین شاهزاده تیمور به نیابت سلطنت در هند عودت به-
قندهار -----۱۵۸
ذکر تقارین سلطان عثمان خان با صدر اعظم و جنگ هفت-
ساله اروپا و نزاع بین اتباع دول در امری -----۱۶۰
ذکر وقایع سنه ۱۱۷۱ و آمدن محمد حسن خان قاجار به-
مازندران و تلافیات او به رؤسای افغانه و شهرت و صباحت-

- منظر مرتضی خان افغان درمازندران و رفتن و دعوت مرحوم محمد -
- حسن خان قاجار به شیراز و کشته شدن افغانان در مازندران -
- و مال کار آنان در ایران ----- ۱۶۱
- ذکر وقایع پس از عودت احمد شاه از هندوستان در هند - ۱۶۲
- ذکر فوت سلطان عثمان خان سوم سلطان عثمانی و جلوس -
- سلطان مصطفی خان سوم بجایش و کشته شدن حسین بگ -
- در مصر و ریاست خلیل بگ در مصر و امتداد جنگ هفت -
- ساله در اروپا ----- ۱۶۳
- ذکر وقایع سال ۱۱۷۲ و کشته شدن محمد حسن خان قاجار -
- و جلوس کریم خان زند مشهور به وکیل و انقلاب در هند -
- و خواستن مردم احمد شاه درانی را به هندوستان و عزل و -
- نصب وزرا در اسلامبول و جنگ بین بکوات در مصر ----- ۱۶۵
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۲ و یورش هفتم احمد شاه درانی به هند -
- و فتنه انگیزی عماد الملک و کشته شدن پادشاه کورگانی -
- محمد عالمگیر ثانی و جنگ احمد شاه درانی باراجگان هند -
- و غلبه او به راجگان ----- ۱۶۶
- ذکر غلبه احمد شاه درانی و آمدن بهاو ازد کهن و استیلای او -
- به دهلی و خرابی او و توقف احمد شاه بواسطه طغیان آب -
- و دنانت بهاو ----- ۱۶۸
- ذکر اقتدار کریم خان زند وکیل و جنگ هفت ساله در اروپا -
- و سایر وقایع اروپا ----- ۱۷۰
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۴ استیلای بهاو دکنی به دهلی و رسیدن -
- احمد شاه درانی و اردو زدن او و مقدمه جنگ بین -
- او و درانی ----- ۱۷۰
- ذکر عدت قشون بهاو و احمد شاه درانی و منع آذوقه نمودن -
- طرفین و به اردوگاه هریک و تعدیات مرانگان و زرد و خورد -

- های مختصر بین دوسپاه ----- ۱۷۱
- ذکر وضع زندگی کردن احمد شاه درانی در اردوگاه خویش -
با بیگانه و خویش و شروع به جنگ و آسایش هر دو سپاه -
و افسرده شدن بهاو از کشته شدن صدراعظم خویش و مهیا -
شدن او به جهت جنگ با احمد شاه درانی ----- ۱۷۲
- ذکر جنگ بین بهاو و احمد شاه و شکست و کشته شدن بهاو -
و فتح احمد شاه و غنایم و اسرای این جنگ که قسمت افغانان -
شد و نصب نمودن احمد شاه، شاه عالم را به سلطنت دهلی -
و عودت او به قندهار ----- ۱۷۵
- ذکر کریمخان زند و کیل در ایران و فوت ژورژ پادشاه انگلیس -
و جلوس ژورژ سوم و جنگ انگلیس و فرانسه ----- ۱۷۷
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۵ و بنای اشرف البلاد احمد شاه درانی و -
یورش هشتم بجانب هندوستان و شکست و هزیمت سکه ها -
از سپاه او و عودتش به قندهار و فتح کشمیر بدست -
نورالدین خان ----- ۱۷۷
- ذکر رفتن کریمخان زند به ارومیه و غلبه بر فتح علی خان افشار -
و جنگ دریائی انگلیس ها با فرانسه ها ----- ۱۷۸
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۶ و طلب شدن آزاد خان افغان به نزد -
کریم خان و احترام از او و طغیان زکی خان و وقایع اروپا - ۱۷۸
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۷ و اقتدار کریم خان زند و تفرقه ساختن -
اولاد محمد حسن خان قاجار را و غلبه علی بک در مصر -
به خلیل بیگ و خاتمه جنگ هفت ساله در اروپا ----- ۱۷۹
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۸ و توقف احمد شاه درانی در قندهار -
و حوادث اروپا ----- ۱۸۰
- ذکر وقایع سنه ۱۱۷۹ و یورش نهم احمد شاه درانی -
به هندوستان و سزایافتن سکه ها و عودت او به قندهار ----- ۱۸۰

- ذکر توجه کریم خان زند در شیراز به ساختن عمارات و اقتدار -
- علی بگ در مصر و شکایت مردم از او و فرارش از مصر و -
- باز عودت او به مصر و حوادث اروپا ----- ۱۸۱
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۰ و آمدن محمد امین خواجه از کاشغر -
- به قندهار و تظلم او نزد احمد شاه از سلطان شاه پادشاه -
- بدخشان و سایر وقایع دنیا و شورش در انگلستان ----- ۱۸۲
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۱ و طغیان ذوالفقار خان افشار و رفع او -
- و اقتدار علی بگ در مصر و استقلال خواهی او ----- ۱۸۳
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۲ و گسیل کردن احمد شاه درانی لشکر -
- برای تنبیه مردم بدخشان و حرکت احمد شاه به طرف بخارا -
- و جنگ و صلح او با پادشاه بخارا ----- ۱۸۳
- ذکر فرستادن کریم خان حسین قلی خان قاجار را بحکومت -
- دامغان اعلان جنگ عثمانی و روس و حوادث اروپا ----- ۱۸۳
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۳ و آشوب کاری حسین قلی خان قاجار -
- و جنگ بین روس عثمانی و اظهار استقلال خواهی علی -
- بیگ در مصر و حوادث اروپا ----- ۱۷۴
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۴ و سنه ۱۱۸۵ و سکونت در افغانستان و -
- ایران و خود سری حسین قلی خان قاجار و جنگ دریائی -
- روس با عثمانی ----- ۱۸۵
- ذکر وقایع سنه ۱۱۸۶ و فوت احمد شاه درانی و جلوس -
- شاهزاده سلیمان در قندهار و آمدن شاهزاده تیمور بعزم جلوس -
- به قندهار ----- ۱۸۶
- ذکر طغیان حسین قلی خان قاجار و عفو کریم خان زند و -
- حوادث اروپا ----- ۱۸۷
- ذکر حرکت شاهزاده تیمور از هرات و کشته شدن شاه ولیخان -
- و آمدن شاهزاده سلیمان به استقبال و بخشیده شدن او ----- ۱۸۷

- ذکر جلوس تیمور شاه درانی به تخت سلطنت و حکمرانی -
و نقش سکه و مهر او و حرکتش به طرف کابل و سرکشی -
مخالفین و رفع آنان و تعیین بزرگان به مناصب علیه و -
۱۸۹----- عزیزمیش به جانب پشاور -
ذکر ورود تیمور شاه به پشاور و تدبیر سرکشان پشاور در -
سؤ قصد به تیمور شاه و سزایافتن آنان به انواع مختلفه و -
۱۹۱----- عودت او به کابل پایتخت (ساختن) تیمور شاه شهر کابل را -
ذکر مخالفت حسین قلی خان قاجار و انحصار شدن ضرابخانه -
۱۹۳----- به پایتخت -
ذکر وقایع سنه ۱۱۸۷ و سنه ۱۱۸۸ و پرداختن تیمور شاه در -
کابل به ساختن عمارات و ازدیاد اقتدار علی بیگ در مصر -
و فتوحات او و عصیان محمد بیگ ابی الذهب و آمدنش به -
مصر و فرار علی بیگ به عکا و فوت سلطان عثمانی و سایر -
۱۹۴----- وقایع دنیا -
ذکر رقایع سنه ۱۱۸۹ و رفتن تیمور شاه بعزم تنبیه سکه ها به -
هندوستان و غلبه او و عودت او با فتح و فیروزی و غنایم -
۱۹۵----- بسیار به کابل -
ذکر جمع کردن سپاه علی بیگ در عکا و عودت او بطرف -
مصر و جنگ او با محمد ابی الذهب شکست و کشته شدن -
او و سیاست کریم خان زند و تعیین حکمران از جانب -
۱۹۷----- انگلیس به کلکته -
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و آسایش تیمور شاه در کابل -
و مامور شدن زکی خان از جانب کریم خان زند بجانب -
۱۹۸----- بنادر ایران و حوادث اروپا -
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۲ و استیلای سپاه کریم خان زند به بصره -
و آمدن رسول روس به شیراز -
۱۹۸-----

- ذکر وقایع سنه ۱۱۹۳ و فوت کریم خان زند و کیل و اختلاف -
بین زندی ها و شمه ئی از صفات آقا محمد خان قاجار - ۱۹۹
در وصف آقا محمد خان قاجار که سرسلسله قاجاریه بوده -
گفته است ----- ۱۹۹
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۴ و سنه ۱۱۹۵ و رفتن آقا محمد خان -
قاجار از شیراز به مازندران و انقلاب در ایران و اقتدار محمد -
بگ ابی الذهب در مصر و اوضاع اروپا ----- ۲۰۰
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۶ و انقلاب در ایران و طغیان سرکشان در -
هرجا و حوادث اروپا ----- ۲۰۱
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۷ و محاصره طهران و شیوع ناخوشی و -
آدم کشی و سایر وقایع دنیا ----- ۲۰۲
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۸ و رفتن تیمور شاه به هندوستان و غلبه -
او به سرکشان و عودتش به کابل ----- ۲۰۳
ذکر حرکت تیمور شاه بجانب ترکستان و جنگ او با شاه -
مراد بی پادشاه بخارا و صلح او و عودتش به کابل ----- ۲۰۳
ذکر انقلاب در ایران و جنگ بین زندیه و قاجاریه و فوت -
علمیراد خان زند و حوادث اروپا ----- ۲۰۵
ذکر طبقه سلاطین قاجاریه و سلطنت آنان در ایران ----- ۲۰۵
ذکر وقایع سنه ۱۱۹۹ و سنه ۱۲۰۰ و جنگ بین زندیه و -
قاجاریه و اقتدار محمد بگ ابی الذهب در مصر و رفتن -
او به فلسطین و فوت فجائی او ----- ۲۰۶
ذکر مواصلات تجارتی بین انگلیستان و امریکا و سرشماری -
فرانسه و انگلیس ----- ۲۰۷
ذکر وقایع سنه ۱۲۰۱ و طغیان آزادخان بن حاجی کریم داد -
خان و رفتن رسول و سپاه از جانب تیمور شاه به کشمیر و -
شکست سپاه تیمور شاه از او ----- ۲۰۸

- ذکر حرکت تیمورشاه بجانب پشاور و مامور کردن سردار-
مدد خان را بجنگ آزاد خان و گرفتاری و کشته شدن آزاد-
خان و عودت تیمورشاه به کابل ----- ۲۰۹
- ذکر رفتن آقامحمد خان قاجار از طهران به اصفهان و-
عودتش و انقلاب در ایران و منازعه در مصر و فرار اسماعیل-
بگ و مناقشه مراد بگ و ابراهیم بگ بر سر ریاست در-
مصر و فوت امپراطور آلمان و غیره ----- ۲۱۱
- ذکر وقایع سنه ۱۲۰۲ و سنه ۱۲۰۳ و رفتن آقا محمد خان-
قاجار از طهران به طرف شیراز و عودتش به عراق و کشته-
شدن جعفر خان زند و آمدن لطفعلی خان فرزندش به-
شیراز ----- ۲۱۲
- ذکر حوادث اروپا و منع خرید و فروش سیاه پوستان و سایر-
وقایع ----- ۲۱۳
- ذکر وقایع سنه ۱۲۰۴ و رفتن آقا محمد خان قاجار به طرف-
فارس و عودتش ----- ۲۱۳
- ذکر فوت سلطان عبدالحمید خان اول عثمانی و جلوس-
سلطان سلیم خان سوم و آمدن حسن قبطان پاشا به جنگ-
بگوات مصر و کارهای او در مصر و عودتش به اسلامبول-
و انقلاب تاریخی در پاریس ----- ۲۱۴
- ذکر وقایع سنه ۱۲۰۵ و طغیان ارسیلان خان و گرفتاری او و-
کشته شدنش به امر تیمورشاه درانی و کشته شدن فتح خان-
یوسف زائی ----- ۲۱۵
- ذکر انقلاب در ایران و جنگ های آقا محمد خان قاجار-
و سایرین و اقتدار اسماعیل بگ و حسن بگ حداوی در مصر-
و بروز مرض و بادر مصر و طغیان او ----- ۲۱۵
- ذکر وقایع سنه ۱۲۰۶ و رزم آقا محمد خان قاجار بالطف-

- علی خان و شکست و فرار لطف علی خان زند و آمدن -
 شیراز بدست تصرف آقا محمد خان قاجار و اقتدار بکوات -
 در مصر و پیدا شدن قرآنی به خط کوفی در جامع عمر -
 ۲۱۶ ----- ابن العاص
- ذکر فرار شاهزاده گان فرانسوی بخاک آلمان ----- ۲۱۸
 ذکر وقایع سنه ۱۲۰۷ و حرکت تیمور شاه درانی از کابل -
 به پیشاور و بیماری او و عودتش و وفات او و پشیمانی او از -
 ۲۱۸ ----- دوکار
- تعمیه در وفات تیمورشاه و جلوس شاه زمان ----- ۲۱۹
 ذکر عدد پسران تیمور شاه و رأی امنان دولت در تعیین -
 شاه زمان به سلطنت افغانستان و جلوس او و مراسم تهنیت -
 ۲۲۰ ----- افغانان
- ذکر نقوش درهم و دینار و مهر شاه زمان و تعیین امرا و -
 بزرگان درگاه را به مناصب عالیه ----- ۲۲۱
 نقش سکهء درهم و دینار شاه زمان ----- ۲۲۱
 ذکر طغیان شاهزاده همایون حکمران قندهار و حرکت شاه -
 زمان بطرف قندهار و تلاقی طرفین و فرار شاهزاده همایون -
 به بلوچستان نزد نصیرخان و وساطت نصیر خان و برقرار -
 شدن شاهزاده قیصر به حکومت قندهار و رفتن شاه زمان -
 به طرف هرات ----- بنیاد اندیشه
 تاسیس ۱۳۹۴ ۲۲۲
 ذکر رسیدن شاه زمان به کابل و خبر یافتن از فوت نصیرخان -
 بلوچ و روانه داشتن اشرف الوزراء و سید خداداد خان رابه -
 جهت آوردن شاهزاده همایون ----- ۲۲۴
 ذکر غلبه آقا محمد خان قاجار به لطف علی خان زند و -
 فضایح تاریخی آقا محمد خان و معاهدهء روس و عثمانی -
 و انقلاب و شورش جمهوری خواهان فرانسه در فرنگستان -- ۲۲۴

- ذکر وقایع سنه ۱۲۰۸ و خبر یافتن از استیلای شاهزاده همایون -
به قندهار و فرار جمعی و حرکت شاه زمان از پشاور به کابل - ۲۲۵
ذکر لشکر فرستادن شاه زمان به طرف بلوچستان و نصب -
محمود خان به مسند حکمرانی بلوچستان - ۲۲۸
ذکر توجه موکب شاه زمان از کابل به قندهار و مقابله -
و فرار شاهزاده همایون به طرف هرات و ولیعهد شاهزاده -
قیصر - ۲۲۶
ذکر فراغت حال آقا محمد خان قاجار پس از کشته شدن لطف
علی خان زند و شورش در فرانسه و محاکمه لوی شانزدهم
پادشاه فرانسه و سایر وقایع دنیا - ۲۲۸
ذکر وقایع سنه ۱۲۰۹ و استقلال و استبداد آقا محمد خان -
قاجار و طغیان مراد بگ در مصر و تعدی او به مصریان - ۲۲۹
ذکر وقایع ۱۲۱۰ و حرکت شاه زمان به طرف حسن ابدال -
و گرفتار و کور گردیدن شاهزاده همایون و آوردن او را -
به کابل و عودت شاه زمان به کابل - ۲۳۰
ذکر طغیان شاهزاده محمود بر اثر شنیدن کور شدن شاهزاده -
همایون و لشکر کشیدن شاه زمان به جنگ شاهزاده محمود -
و غلبه شاه زمان به او - ۲۳۱
ذکر پریشانی و پشیمانی شاهزاده محمود و رفتن مادرش نزد -
شاه زمان و بخشیده شدن او و تجدید حکمرانی او به هرات - ۲۳۴
ذکر جلوس آقا محمد خان قاجار به تخت سلطنت در ایران -
و عزیمت او به خراسان و حرکات او در آن سامان -
ذکر وقایع اروپا و حوادث فرانسه و چین و غیره - ۲۳۵
ذکر وقایع سنه ۱۲۱۱ و عزیمت شاه زمان به طرف هندوستان -
و تفرقه سکه ها و ورود شاه زمان به لاهور و رسیدن خبر -
عطا محمد خان علی زائی و طغیان او و شاهزاده محمود و -

عودت شاه زمان ----- ۲۳۵

ذکر حرکت شاه زمان از هندوستان به جهت افغانستان و -
تعیین حکام و سرحد داران بجهت حدود و ثغور و سیاست -
او در حق متجاوزین و غارتگران و عودت او به کابل و -
عزیمتش به جهت قندهار و تدبیر او برای کشته شدن -

عطا محمد خان و رفتن شاهزاده محمود به فراه و غیره --- ۲۳۷

ذکر رسیدن شاه زمان به فراه و فرار شاهزاده محمود به -
کوهستان و آمدن شاه زمان به هرات و تعیین امرای بزرگ -

به جهت هرجا و عودت کدو خان از ایران به هرات ----- ۲۳۹

ذکر کشته شدن آقامحمد خان قاجار در نزدیکی قلعه -

شوش قفقازیه و جلوس فتح علی شاه قاجار ----- ۲۴۱

ذکر طغیان مردم آیرلند و استقلال خواهی آنان و فتوحات -

بونا پارت ناپلیون سپهدار فرانسه ----- ۲۴۲

ذکر وقایع سنه ۱۲۱۲ و رفتن شاهزاده محمود و برادرش فیروز -
و فرزندش کامران به ایران و ضیافت فتح علی شاه قاجار -

از ایشان و مساعدت شاه ایران به او ----- ۲۴۳

ذکر خبر یافتن شاه زمان از رفتن شاهزاده محمود به ایران -
و فرستان طره بازخان را به رسالت نزد شاه و عودت او با -

حاجی ابراهیم خان به دربار شاه زمان به کابل ----- ۲۴۴

ذکر اجحافات بکوات در مصروفشکایات مردم از آن ها به -
دربار عثمانی و فتوحات بونا پارت سپهدار فرانسه در خاک -

اطریش و ایتالیا و سایر وقایع عالم ----- ۲۴۸

ذکر وقایع سنه ۱۲۱۳ و رسیدن شاهزاده محمود با امرای -
خراسان به هرات و جنگ او با شاهزاده قیصر و خوف و فرار -

او به بخارا و نا امیدی او از پادشاه بخارا ----- ۲۴۸

ذکر خبر یافتن شاه زمان از فتنه سکه ها و کشته شدن احمدخان -

- بارکزائی در لاهور و عزیمت او از هرات به کابل و ازان جا -
 به لاهور و تعیین کردن مهاراجه رنجیت سنگ به حکومت -
 ۲۵۱ لاهور و عودت او به قندهار -----
 ذکر عزیمت فتح علی شاه قاجار از تهران به آذربایجان و -
 عودت او به جهت طغیان برادرش و رفع منازعه بابرادرش -
 حسین قلی خان و تعیین کردن عباس میرزا به ولیعهدی -
 ۲۵۲ و فرستادنش به تبریز -----
 ذکر رفتن ناپلیون بونا پارت با استعداد کافی به طرف مصر -
 ۲۵۳ و جنگ او با مرادیگ و استیلای او به مصر و شرح حال او -----
 ذکر شورش در اروپا و اتحاد انگلیس و عثمانی به جهت بیرون -
 کردن فرانسه از مصر ----- ۲۵۵
 ذکر وقایع سنه ۱۲۱۴ و اسامی بزرگان درگاه شاه زمان -- ۲۵۵
 ذکر اسامی حکام ولایات افغانستان در زمان شاه زمان و -
 عایدی همه ساله دولت ----- ۲۵۶
 ذکر عده قشون سواره و پیاده شاه زمان گاه صلح و -
 ۲۵۶ هنگام جنگ -----
 ذکر ورود شاه زمان درانی به قندهار و کنکاش بزرگان در -
 خلع او کشتن رحمت الله خان معتمد الدوله و آگاهی شاه زمان -
 و گرفتار شدن و کشته شدن آنان و ماده تاریخ کشتن امراء -- ۲۵۷
 ذکر عودت فتح علی شاه قاجار از مشهد به طهران و رسیدن -
 ۲۵۹ ایلچیان انگلیس و هند به دربار ایران -----
 ذکر اتحاد انگلیس و روس با عثمانی در بیرون نمودن بونا پارت -
 از بصره و حمله بونا پارت به شامات و عودت او به مصر و -
 جنگ او با عثمانی و شکست خوردن سپاه عثمانی در ابوقیر -
 اسکندریه از سپاه فرانسه ----- ۲۵۹
 ذکر اتفاق چند دولت از دول اروپا بر ضد دولت فرانسه و -

- جنگ آنان در خشکی و دریا با هم و سایر وقایع و وفات-
مشاهیر ایران-----۲۶۰
- ذکر وقایع سنه ۱۲۱۵ و آمدن شاه زمان به کابل و فرستادن-
ایلچی نزد فتح علی شاه و عودت و باز رفتن او به ایران و-
برگشتن به کابل-----۲۶۱
- ذکر معاونت کردن شاه ایران به شاهزاده محمود و ملحق-
شدن فتح خان و آمدنش به قندهار و جنگ او با مهر علی خان-
و شکست مهر علی خان و استیلای او به قندهار و قوت یافتن-
شاهزاده محمود و توجه و استیلای او به کابل و گرفتار و کور-
و حبس شدن شاه زمان-----۲۶۳
- ذکر عودت فتح علیشاه از خراسان به طهران و عزل حاجی-
ابراهیم خان اعتماد الدوله صدراعظم و رسیدن سیرژن-
ملکم سفیر انگلیس به طهران-----۲۶۵
- ذکر معاوضهء کلیر فرانسوی با سدنی انگلیس در تخلیه-
مصر و جنگ او با یوسف پاشا و شکست عثمانی و جنگ او-
با ابراهیم بگ در مصر و کشته شدن کلیر و معاوضهء ژنرال-
منو و مسلمان شدن او-----۲۶۶
- ذکر وقایع سنه ۱۲۱۶ و جلوس شاه محمود درانی و تعیین امرا-
و امنای دولت و آمدن شجاع الملک و رفتنش نزد شاه زمان و-
بدست آوردن او الماس کوه نور و یاقوت فخر اج را و عودت-
او به پیشاور-----۲۶۷
- نقش سکه و مهر شاه محمود درانی-----۲۶۷
- ذکر عزم شجاع الملک و رزم با شاه محمود درانی برادرش-
و حرکت اواز پیشاور به جلال آباد و مقدمه جنگ قراولان-
با هم و هزیمت قراول شاه محمود و رسیدن سپاه شاه محمود-
به اشپان-----۲۶۹

- ذکر جنگ عبدالواحد خان بارکزائی باشهزاده شجاع الملک -
 وهزیمت شجاع الملک وتوجه اوبه طرف قندهار ور رسیدنش -
 به حدود خاک غلجائی وزفاف نمودنش وآمدنش در شالکوت
 ۲۷۲ ----- وتوقف او در زمستان به شالکوت
 ذکر فتنه محمد خان پسر اعظم خان افغان در ایران و رفع او از -
 ۲۷۳ ----- جانب فتح علی شاه قاجار
 ذکر توجه فتح علی شاه از طهران به اصفهان و رفع فتنه حسین
 ۲۷۴ ----- قلی خان و گسیل داشتن قشون بجانب
 ذکر توقف ژنرال منوی فرانسوی در مصر و لشکر کشیدن -
 انگلیس ها به مصر و صلح بین فرانسه و مصر و تخلیه شدن مصر -
 از قشون فرانسه وانتخاب ناپلیون به ریاست جمهوری فرانسه -
 ۲۷۴ ----- وسایر وقایع اروپا
 ذکر وقایع سنه (۱۲۱۷) و حرکت شاهزاده شجاع الملک -
 از شالکوت بعزم جنگ با سپاه شاه محمود و غلبه شجاع الملک -
 وآمدن شاهزاده قاسم از هرات به کمک شاهزاده کامران و -
 ۲۷۵ ----- آمدن شاهزاده قیصر از ایران نزد شجاع الملک
 ذکر عزیمت فتح علی شاه قاجار از طهران به خراسان و -
 محاصره مشهد و عودت فتح علیشاه از مشهد به طهران بدون -
 ۲۷۶ ----- حصول مراد و طغیان وهابی ها
 ذکر مصالحه بین عثمانی و فرانسه بر سر مصر و سایر وقایع -
 ۲۷۷ ----- اروپا
 ذکر وقایع سنه ۱۲۱۸ و طغیان طایفه غلجائی و لشکر فرستادن -
 ۲۷۷ ----- شاه محمود از کابل به جهت دفع طغیان غلجائی ها
 ذکر توجه فتح علی شاه قاجار پادشاه ایران از طهران به -
 طرف ساری و عودتش به طهران و لشکر فرستادنش بجهت -
 تسخیر مشهد واستیلای سپاه ایران به مشهد وعاقبت مآل -

افشاریه ----- ۲۷۷

ذکر نقاریین فرانسه وانگلیس و آمدن وهابی هابه مصر و وقایع -

روسیه واروپا و نظام جدید در بلاد عثمانی ----- ۲۷۸

ذکر وقایع سنه ۱۲۱۹ و ظهور فتنه بین مسلمانان سنی و شیعه -

مذهب در کابل و رفع او پس از خسارات بسیار ----- ۲۷۹

ذکر طغیان مردم کابل بر ضد شاه محمود و وزیر فتح خان -

و گرفتار شدن شاه محمود و آمدن شاهزاده شجاع الملک -

به طرف کابل و جنگ با وزیر فتح خان و شکست وزیر و -

ورود شجاع الملک به کابل ----- ۲۸۰

ذکر جلوس شاه شجاع الملک در کابل به تخت افغانستان و -

گسیل داشتن شاهزاده حیدر را بجانب قندهار و استیلای او به -

قندهار و خواستن او و تعیین شاهزاده قیصر به حکمرانی قندهار -

و حرکت شاه شجاع الملک به طرف نیشاپور ----- ۲۸۱

ذکر فرار وزیر فتح خان به طرف قندهار و اتفاق او با شاهزاده -

قیصر به مخالفت شاه شجاع و آمدن آن ها به طرف کابل -

ورسیدن قشون شاهى و تفرقه سپاهیان ----- ۲۸۲

ذکر حرکت فتح علی شاه از طهران به طرف چمن سلطانیه

و جنگ بین قشون ایران و روس در قفقازیه و جلوس ناپلیون -

در فرانسه و حوادث اروپا ----- ۲۸۳

ذکر وقایع سنه ۱۲۲۰ و رسیدن ایلچیان بخارا و خلم به کابل -

و گذراندن نامه ها و هدایا و مواصلت پادشاه افغانستان -

باشاه بخارا ----- ۲۸۴

ذکر حرکت شاه شجاع به عزم تنبیه شاهزاده قیصر به طرف -

قندهار و صلح شاه و شاهزاده و توجه او به سند ----- ۲۸۴

ذکر حرکت شاه شجاع الملک از قندهار به طرف سند و -

گرفتن مالیات پسمانده و هدایای قیمتی و تنبیه زردان و قلع -

- ۲۸۵----- فتنه آنان
- ذکر حرکت فتح علی شاه از طهران به جانب چمن سلطانیه -
- ۲۸۶----- و جنگ بین ایران و روس در قفقازیه
- ذکر لقب امپراطوری یافتن ناپلیون بوناپارت پادشاه فرانسه -
- ۲۸۶----- و فتوحات او در اروپا
- ذکر وقایع سنه ۱۲۲۱ و عودت شاه شجاع الملک از هندو سند -
- به دیره غازیکان و کشته شدن قاضی کابل بدست دزدان و -
- سزایافتن آنان و آمدن شاه به پیشاور و فرستادن رسول به کشمیر -
- ۲۸۷----- و عودت موکب شاه شجاع به کابل
- ذکر امتداد جنگ بین ایران و روس در قفقازیه و فتوحات روس -
- در قفقازیه و تعیین فتح علی شاه قاجار و چهار وزیر و آمدن -
- ۲۸۸----- سفیر فرانسه به ایران
- ذکر فتوحات ناپلیون در اروپا و اکرامات ملت فرانسه نسبت -
- ۲۸۹----- به ناپلیون و جنگ در سرستان عثمانی
- ذکر غلبه محمد علی پاشا کبیر در مصر و استقلال یافتن او در -
- مصر و شرح اجمالی این طبقه ملوک خدیویه که تا کنون -
- ۲۹۰----- در مصر برقرارند
- ذکر وقایع سنه ۱۲۲۲ و تصمیم شاه شجاع الملک در رفع عبدالله -
- خان حکمران کشمیر و رفتن شیر محمد خان مختار الدوله -
- ۲۹۱----- به کشمیر و غلبه او
- ذکر اغوا کردن وزیر فتح خان شاهزاده کامران را در فرار -
- و حرکت هر دو به طرف قندهار و فرار شاهزاده قیصر از قندهار -
- و آمدن شاه شجاع الملک از پیشاور بعزم جنگ با کامران و -
- ۲۹۲----- فرار کامران
- ذکر رفتن شیر محمد خان مختار الدوله از کشمیر به کابل و -
- آمدن او به اتفاق شاهزاده قیصر به عزم تسخیر پشاور و فرار -

- ثانوی وزیر فتح خان به طرف قندهار و جنگ و غلبه شاه به -
- قیصر و کشته شدن مختارالدوله و سایرین ----- ۲۹۳
- ذکر مخالفت کردن حاجی فیروزالدین باشاه ایران و جنگ -
- اوباسپاه ایران و شکست یافتنش و غرامت پرداختن او و عودت -
- سپاه ایران از هرات به مشهد ----- ۲۹۵
- ذکر فتنه انگیزی وزیر فتح خان در قندهار و آوردن شاه محمود -
- رابه قندهار و جنگ اوبا شاه شجاع الملک و فرار شاه محمود -
- و وزیر فتح خان بجانب فراه و توجه شاه شجاع به طرف هرات -
- و صلح اوبا حاجی فیروزالدین حکمران هرات ----- ۲۹۷
- ذکر امتداد جنگ روس با ایران و آمدن ژنرال غاردان از -
- جانب ناپلیون اول به دربار ایران و پذیرائی از او و انقلاب داخلی -
- عثمانی به واسطه فتوای قاضی عسکری و خلع سلطان سلیم خان -
- سوم و نصب سلطان مصطفی خان چارم ----- ۲۹۸
- ذکر غلبه ناپلیون به سپاه روس و اجتماع ناپلیون با امپراطور -
- روس و وسایط معاهده ها در بین دول اروپا ----- ۲۹۹
- ذکر وقایع ۱۲۲۳ و عزیمت شاه شجاع الملک از کابل به پیشاور -
- از برای تنبیه عظامحمدخان حکمران کشمیر و رسیدن سفرای -
- انگلیس به پیشاور محض معاهده در باب ایران و فرانسه ----- ۲۹۹
- ذکر وقایع سنه ۱۲۲۳ و عزیمت شاه شجاع به پیشاور ----- ۲۹۹
- ذکر عودت شاهزاده منصور و سرداران از کشمیر بدون حصول -
- مرام به سبب نفاق و شقاق سرداران و تغییر شاه شجاع الملک -
- از آنان ----- ۳۰۱
- ذکر جنگ بین فرانسه و اسپانیا و عقد اتفاق دول بر ضد فرانسه -
- و خلع سلطان مصطفی خان چهارم عثمانی و نصب سلطان -
- محمود خان دوم ----- ۳۰۲
- ذکر وقایع سنه ۱۲۲۴ و آغاز نکبت و بخت برگشتگی شاه -

- شجاع الملک و حرکات شاه محمود و وزیر فتح خان در -
قندهار و لشکر کشی آنان به کابل و جنگ آنان با شاه شجاع -
و فرار شجاع الملک به پشاور ----- ۳۰۲
ذکر رسیدن شاه شجاع الملک به قندهار و جنگ او با شاهزاده -
ایوب و غلبه او و فرار ایوب به کابل و آمدن شاه محمود از -
کابل به جنگ شاه شجاع و شکست شاه شجاع الملک و فرار -
او ----- ۳۰۵
ذکر اغتشاش داخله عثمانی و اصلاحات مصطفی پاشا بیرقदार -
و طغیان انکشاریه و جنگ آن ها با مصطفی پاشا و سوختن او -
و آتش سوزی در اسلامبول ----- ۳۰۶
ذکر طغیان طایفه وهابی ها و غلبه آن ها به مدینه و مکه و -
خرابی و غارت و کشتار آن ها در آن بلاد و شرح مذهب -
و مؤسس وهابی ها و خواهش سلطان محمود عثمانی از محمد -
علی پاشا در مصر در رفع آن ها ----- ۳۰۷
ذکر ارکان و اصول مذهب وهابیین و درخواست سلطان عثمانی
از محمد علی پاشا والی مصر در دفع آن ها ----- ۳۰۸
ذکر جنگ در نقاط مختلفه اروپا و ضدیت برخی از مردم -
فرانسه با ناپلیون اول ----- ۳۰۹
ذکر وقایع سنه ۱۲۲۵ و نشستن بار ثانوی شاه محمود به تخت -
سلطنت افغانستان و تعیین وزیر فتح خان برادران خود را به -
حکومات و آمدن شاه شجاع به پشاور و انهزام سردار محمد
عظیم خان و رفتنش به کابل و عودتش به جنگ و هزیمت و
فرار شاه شجاع الملک ----- ۳۱۰
ذکر عزیمت فتح علی شاه از طهران به چمن سلطانیه
و جنگ بین روس و ایران و ماندن سفیر انگلیس در ایران ----- ۳۱۱
ذکر وقایع اروپا و ازدیاد عظمت و اقتدار دولت فرانسه به

۳۱۱ ----- واسطه فتوحات ناپلیون

ذکر وقایع سنه ۱۲۲۶ و خیال ملک گیری حاجی فیروز الدین -
حکمران هرات و جنگ اوبا ایران و دادن مالیات و صلح اوبا -

۳۱۲ ----- ایران

ذکر اقامت شاه شجاع در راولپندی و قوت یافتن او و رسیدن -
سرداران نزدش و حرکت اوبه طرف پیشاور و عودتش بدون -
نتیجه و عودت شاه شجاع باردوم برای تسخیر پیشاور و غلبه و -

۳۱۲ ----- فتح پیشاور و غیره

ذکر تصمیم شاه شجاع برای تسخیر کابل و حيله و تدبیر -

۳۱۳ ----- سرداران او در کابل به جهت گرفتاری اش

ذکر عودت فتح علی شاه قاجار از اصفهان و رسیدن سفرائی -
که به خارجه رفته بودند و آمدن سفیر انگلیس باتحلف بسیار -

۳۱۳ ----- و معلمین و مهندسين و توپخانه نزد فتح علی شاه

ذکر جنگ بین عثمانی و روس و نقاربین روس و فرانسه و صلح -

۳۱۵ ----- بین عثمانی و روس

ذکر عودت محمد علی پاشای کبیر والی مصر از ممالیک -

و بکوات و قتل عمومی آن ها و مامور شدن طوسون پاشا از -

جانب محمد علی پاشا بحرب و هابین و غلبه طوسون پاشا و -

۳۱۵ ----- فتح مدینه و محاصره طایف

ذکر دیوانه شدن پادشاه انگلیس و جنگ در اسپانیا و حکم -

۳۱۶ ----- ناپلیون به انتشار جراید در هشتاد شهر

ذکر وقایع سنه ۱۲۲۷ و سنه ۱۲۲۸ و حرکت وزیر فتح خان به -

امر شاه محمود از کابل به طرف هندوستان و ملاقات اوبا -

رنجیت سنگه و رفتن اوبه کشمیر و جنگ اوبا عطا محمد خان -

۳۱۷ ----- و رها یافتن شاه شجاع الملک و بقیه اخبار او

ذکر ورود شاه شجاع الملک به لاهور و وضع رفتار ناهنجار -

- رنجیت سنگه حکمران لاهور با او و تعدیات گوناگون به او -
 وعاقبت گرفتن الماس کوه نور را از شاه شجاع بآدادن -
 وثیقه نامه و معاهده و شکستن آن ها بالتعام----- ۳۱۹
 ذکر حرکت موکب شاه ایران در داخله ایران و نزاع بین -
 پاشایان بغداد و شهرزور و جنگ بین ایران و روس و غیره----- ۳۲۰
 ذکر جنگ در اسپانیا و استیلای انگلیس به پایتخت اسپانیا -
 وفات ناپلیون در خاک روسیه----- ۳۲۱
 ذکر وقایع سنه ۱۲۲۹ و حرکت رنجیت سنگه حکمران لاهور -
 به جانب کشمیر و مغلوب شدن او در جنگ و عودتش و رفتنش -
 به جانب پشاور و جنگ او با وزیر فتح خان و هزیمت یافتن وزیر -
 فتح خان ----- ۳۲۱
 ذکر طغیان خانان خراسان بر ضد شاهزاده محمد ولی میرزاو -
 به طمع افتادن حاجی فیروزالدین و عاقبت و آمدن شاهزاده
 کامران از قندهار و عودتش ----- ۳۲۲
 ذکر آمدن نایب السلطنه و لیهده ایران به طهران و عزل محمد
 ولی میرزا از حکومت خراسان و نصب حسنعلی میرزا شجاع
 السلطنه به حکمرانی خراسان ----- ۳۲۲
 ذکر وقایع سنه ۱۲۳۰ و فرستادن حاجی فیروزالدین نامه و تحفه
 به جهت شاه ایران فتح علی شاه و شکایت کردنش از شاه
 محمود بنیاد اندیشه ----- ۳۲۵
 ذکر توجه شاه ایران به چمن خوش و جنگ های دول اروپا -
 باهم و استعفای ناپلیون از سلطنت و به تخت برآمدن لوئی -
 هجدهم ----- ۳۲۶
 ذکر وقایع سنه ۱۲۳۱ و سنه ۱۲۳۲ و حرکت شاه محمود و وزیر -
 فتح خان بعزم رزم بارنجیت سنگه حکمران لاهور و مقابله آن -
 ها باهم و متفرق شدن آنان بدون جنگ و مشقات یافتن شاه -

شجاع از رنجیت سنگه و مظالم طاقت فرسای رنجیت سنگه -

نسبت به شاه شجاع ----- ۳۲۶

ذکر لشکر کشیدن شاهزاده شجاع السلطنه از مشهد به هرات -

وصلح حاجی فیروزالدین حکمران هرات با او و عودتش به -

مشهد ----- ۳۲۸

ذکر رفتن وزیر فتح خان با سپاهی آراسته بجانب کشمیر و ورود -

اوبه کشمیر بدون جنگ با محمد عظیم خان و گرفتن مالیات -

و عودتش به کابل ----- ۳۲۹

ذکر زوال یافتن آفتاب اقبال حاجی فیروزالدین حکمران -

هرات و طلب کردن مدد از شاه محمود و آمدن وزیر فتح خان -

به عنوان معاونت به هرات و گرفتار کردن و روانه داشتن حاجی -

فیروزالدین و متعلقانش را به قندهار و سایر وقایع هرات --- ۳۲۹

ذکر تدبیر شاه شجاع الملک در فرار و گریزانیدن حرم سرای -

خود به لوده‌یانه و سخت گیری رنجیت با او و فرار کردن او و رفتن

باراجه تیغ سنگه به طرف کشمیر و عدولش و تعبیه حالش --- ۳۳۱

ذکر عزیمت فتح علی شاه پادشاه ایران از طهران به مازندران -

و غزل و نصب شاهزادگان در ایران و غیره ----- ۳۳۳

ذکر وقایع سنه (۱۲۳۴) و جنگ بین شجاع السلطنه حکمران -

خراسان با وزیر فتح خان در حوالی هرات و عودت شجاع -

السلطنه به مشهد و ورود فتح علی شاه به مشهد و عودتش به -

طهران ----- ۳۳۳

ذکر ورود شاه محمود و شاهزاده کامران به هرات و نابینا نمودن

شاهزاده کامران و وزیر فتح خان را و رفتن برادران و وزیر فتح خان

از هرات به اطراف ----- ۳۳۵

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۴ و ذکر انتشار یافتن کور شدن وزیر فتح خان -

در افغانستان و هندوستان و تصمیم سردار محمد عظیم خان -

در انتقام کشیدن ----- ۳۳۶

ذکر شمه ئی از بلندی نسب و حسب طبقه ملوک حاليه-

افغانستان و امیر پاینده خان ملقب به سردار سرفراز خان و امیر-

دوست محمد خان و حرکت سردار محمد عظیم خان بجهت-

انتقام کشیدن و شکست شاه شجاع و غیره ----- ۳۳۷

ذکر توجه سردار دوست محمد خان از پیشاور به طرف کابل-

و مکاتبه عطا محمد خان با او و استیلای سردار دوست محمد-

خان به کابل و گرفتار و کور و حبس شدن عطا محمد خان و فرار-

شاهزاده جهانگیر به طرف قندهار ----- ۳۳۹

ذکر خبر یافتن شاه محمود از استیلای سردار دوست محمد خان-

به کابل و حرکت او به طرف کابل و کشته شدن وزیر فتح خان-

بدست شاه محمود و طوایف بارک زائی و مقابل شدن دوسپاه-

و تدبیر سردار دوست محمد خان و فرار شاه محمود به طرف-

هرات و غیره ----- ۳۴۰

ذکر استیلای سردار شیردل خان و برادرانش به قندهار و خبر-

یافتن شاه محمود و مایوسی او ----- ۳۴۲

ذکر رفتن خالق داود خان رسول از جانب شاه محمود با هدایا-

به دربار فتح علی شاه و وقایع ایران ----- ۳۴۲

ذکر طغیان علی پاشا و لشکر فرستادن سلطان محمود خان عثمانی-

و رفع و قتل او و مساعی محمد علی پاشای کبیر حکمران مصر-

در نظام عساکر مصر ----- ۳۴۳

ذکر خرید کردن انگلیس ها سنگاپور را در هند و خروج دول-

متفق از فرانسه و غیره ----- ۳۴۴

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۵ و سنه ۱۲۳۶ و اتفاق شاه شجاع الملک-

با میران سند و رفتن او بجانب آن ها با هدایای بسیار و عودتش ----- ۳۴۴

ذکر عودت شاه شجاع به شکارپور و تهیه سپاه دیدنش و آمدن-

- انگلیس ها به سند و خواستن سندیان سردار محمد عظیم خان -
را و نقض عهد کردن و نفاق آن ها با شاه شجاع الملک و سردار -
محمد عظیم خان ----- ۳۴۵ -
ذکر رسول فرستادن شاه محمود به دربار ایران و لشکر کشی -
شاهزاده شجاع السلطنه از مشهد به عزم تنبیه خانان خراسان -
و هدیه فرستادن شاه محمود ----- ۳۴۷ -
ذکر حرکت موکب پادشاه ایران و فتنه بین ایلات سرحدات -
و نقار بین ایران و عثمانی و جنگ بین دولتین ----- ۳۴۸ -
ذکر رفتن ایلچی و رسول از جانب فتح علی شاه پادشاه ایران -
نزد محمد علی پاشا کبیر والی مصر ----- ۳۴۹ -
ذکر شورش در انگلستان و فوت ژورژ سوم پادشاه انگلیس -
و نشستن ژورژ چهارم به تخت سلطنت انگلستان ----- ۳۴۹ -
ذکر وقایع سنه ۱۲۳۷ و لشکر کشیدن سردار شیردل خان از -
قندهار به هرات و مدافعه شاه محمود و امتداد محاصره هرات -
و عودت سردار به قندهار ----- ۳۴۹ -
ذکر منازعه بین ایران و عثمانی و شکست عثمانی ها و ظهور -
ناخوشی و سواحل خلیج فارس و تجدید لشکر کشی بین ایران -
و عثمانی ----- ۳۵۰ -
ذکر تاجگذاری ژورژ چهارم پادشاه انگلستان و تعداد نفوس -
در اروپا و غیره ----- بنیاد اندیشه ۱۳۹۴ ----- ۳۵۱ -
ذکر وقایع سنه ۱۲۳۸ و فوت سردار محمد عظیم خان و جلوس -
پسرش سردار حبیب الله خان بجای او و آمدن سردار شیردل خان -
و جنگ طولانی او با سردار دوست محمد خان ----- ۳۵۲ -
ذکر عزل شدن شاهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه -
از حکومت خراسان و نصب شاهزاده علی نقی میرزا به -
حکمرانی خراسان ----- ۳۵۴ -

ذکر انقلاب آزادیخواهی در یونان و جنگ عثمانی با آن -

ها و مداخله دول اروپا در بین هردو ----- ۳۵۴

ذکر حمایت دول انگلیس و اطریش و روس از یونان و وقایع -

مهمه اروپا ----- ۳۵۵

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۹ و سنه ۱۲۴۰ و تصمیم سردار شیردل خان -

به رفتن قندهار و نیابت سردار یارمحمد خان در کابل و رفتن -

سردار یارمحمد خان به پیشاور و فوت عظامحمد خان در -

پیشاور ----- ۳۵۶

ذکر برقرار شدن صلح بین ایران و عثمانی و رفت و آمد سفرای -

دولتین و آمدن فتح علی شاه به اصفهان و فوت حاجی محمد -

حسین خان صدراعظم اصفهانی ----- ۳۵۶

ذکر وقایع سنه ۱۲۴۱ و اتحاد نمودن امیران سند در استقلال -

خواهی و بیچارگی سردار رحمدل خان و آمدن سردار شیر -

دلخان از قندهار و عودتش به جهت ناخوش شدنش ----- ۳۵۷

ذکر نقار بین شاه محمود و فرزندش شاهزاده کامران در هرات -

و امداد خواستن شاهزاده کامران از شجاع السلطنه حکمران -

مشهد ----- ۳۵۸

ذکر عزیمت سردار دوست محمد خان از کوهستان بجناب کابل -

و جنگ و صلح او با سلطان محمد خان ----- ۳۵۹

ذکر به سی سال رسیدن سلطنت فتح علی شاه قاجار و اغوای -

علما شاه را در جنگ با روس و آمدن سفیر روس به طهران -

و رفتنش بدون نتیجه به روسیه ----- ۳۵۹

ذکر حرکت دادن محمدعلی پاشا کبیر حکمران مصر عساکر -

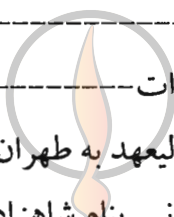
بری و بحری به سرداری فرزندش ابراهیم پاشا به جنگ -

شورشیان و آزادی خواهان یونان به حمایت دولت عثمانی -

- ۳۶۰----- وفتوحات ابراهیم پاشا به خاک یونان
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۲ و فوت سردار شیردل خان درقندهارو-
- فرح سندیان و آمدن سید احمد و مولوی اسماعیل نامان به-
- کابل و رفتنشان به پیشاور و جنگ سردار یارمحمد خان باسکه-
- ۳۶۱----- ها
- ذکر جنگ بین ایران و روس به فتوای علماً و فرار خود علما-
- از جنگ و فوت امرای بخارا ۳۶۱-----
- ذکر اتفاق دول اروپا در مساعدت به یونان و قحطی و سختی
- در انگلستان و اهتمام سلطان محمود خان عثمانی در قلع
- نیک چریها ۳۶۱-----
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۳ و لشکر کشی سردار پردل خان بعزم-
- جنگ با سردار دوست محمد خان و بروز ناخوشی و وقوع-
- صلح بین سردار دوست محمد خان و سردار شیردلخان و-
- فرستان قزلباش های کابل رسول به جانب ایران ۳۶۳-----
- ذکر امتداد جنگ بین ایران و روس و عقد مصالحه بین دولتین
- ایران و روس ۳۶۴-----
- ذکر فوت پادشاه ساکس و جنگ بین کشتی های دول متفقہ-
- اروپا با کشتی های عثمانی و مصری ۳۶۵-----
- ذکر وقایع ۱۲۴۴ و قوت و استطاعت سید احمد مولوی-
- اسماعیل و جنگ های با سردار نامدار یارمحمد خان و کشته-
- شدن یارمحمد خان ۳۶۶-----
- ذکر جنگ های سید احمد با سلطان احمد خان و فتوحات سید-
- احمد و ورود او به شهر پیشاور و رفتن از پیشاور به بیرون-
- و شورش مردم بر ضد او و کشته شدنش در میدان جنگ و-
- خاتمه فتنه او ۳۶۶-----
- ذکر وفات شاه محمود و عطا محمد خان و استقلال شاهزاده-

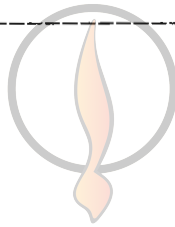
- کامران درهرات ----- ۳۶۷
- ذکر حرکت فتح علی شاه از طهران به قم ودعوتش به -
 طهران وشورش درطهران وکشته شدن سفیر واعضاء -
- سفارت خانهء روس در طهران ----- ۳۶۸
- ذکر عودت ابراهیم پاشا پسر محمد علی پاشا والی مصر از -
 خاک یونان پس از فتوحات بسیار ومناقشات دول اروپا با -
 عثمانی وجنگ روس با عثمانی و صلح آن دودولت بواسطهء -
- دول اروپا ----- ۳۶۹
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۵ وسنه ۱۲۴۶ وفوت سردار پردل خان -
 وحکومت سرداران بجایش درقندهار وانتظام قشون درکابل -
 به امر سردار دوست محمد خان وکشته شدن حاجی -
- فیروز الدین در تربت به طریق سهو واشتباه ----- ۳۷۰
- ذکر توجه فتح علی شاه قاجار به انتظام امور کشوری و -
 لشکری وفرستادن احمد علی میرزا بحکومت خراسان ----- ۳۷۰
- ذکر اتفاق دول اروپا واستقلال یافتن یونان وتصمیم فرانسه -
 به الجزایر وحوادث بلاد اروپا ----- ۳۷۱
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۷ وحرکت شاه شجاع الملک از لود -
 هیانه ومخابرات او با سندیان ورنجیت سنگه وآمد وشدد -
- انگلیس ها نزد شاه شجاع ----- ۳۷۲
- ذکر دست تنگی شاه شجاع ووسعت یافتن دستگاه او و
 بنیاد اندیشه
- جنگ باسندیان وغلبهء او ----- ۳۷۳
- ذکر حرکت موکب فتح علی شاه ومأمورشدن نایب -
 السلطنه بحکومت خراسان ورفتنش بخراسان وانتظام -
- یافتن آن سامان ----- ۳۷۴
- ذکر آغاز مناقشات بین محمد علی پاشا والی مصر وسلطان -
 محمود خان عثمانی وفتوحات ابراهیم پاشا فرزند محمد علی -

- پاشا در فلسطین و سوریه و داخله اناتول و تداخل دول اروپا -
در کار آنان ----- ۳۷۴
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۸ و مشاجره بین شاهزاده نایب السلطنه -
عباس میرزا و شاهزاده کامران حکمران هرات و روانه شدن -
شاهزاده محمد میرزا به جنگ شاهزاده کامران به هرات -- ۳۷۶
ذکر نقدینه و خلاع فرستادن فتح علی شاه به جهت -
نایب السلطنه عباس میرزا به خراسان و سایر و -
قایع ایران ----- ۳۷۷
- ذکر وقایع سنه ۱۲۴۹ و محاصره هرات و فوت نایب السلطنه -
عباس میرزا و صلح شاهزاده محمد میرزا با شاهزاده کامران -
و عودت محمد میرزا به مشهد ----- ۳۷۸
- ذکر مخالفت پسران مراد علی خان با شاه شجاع و صلح آن -
ها با هم و گرفتن خراج شاه شجاع الملک ----- ۳۷۸
- ذکر انتشار محاصره هرات و حرکت شاه شجاع الملک از -
هندوستان بعزم افغانستان و مشاهدات اودر راه و ورود اوبه -
نزدیک قندهار ----- ۳۷۹
- ذکر انتشار محاصره هرات ----- ۳۸۰
- ذکر رسیدن خبر فوت ولیعهد به طهران و تعزیت داری فتح -
علی شاه و منشور حکمرانی بنام شاهزاده محمد میرزا به -
خراسان فرستادن ----- ۳۸۰
- ذکر معاهده روس و عثمانی و متزلزل بودن حکومت مصر با -
عثمانی و عزم محمد علی پاشا کبیر والی مصر به جهت رزم -
با سلطان محمود خان عثمانی ----- ۳۸۰
- ذکر وقایع سنه ۱۲۵۰ و رسیدن شاه شجاع الملک به ظاهر -
قندهار و آماده شدن سرداران قندهار و رسیدن سردار دوست -
محمد خان به کمک سرداران ----- ۳۸۱



- ذکر جنگ شاه شجاع الملک با سرداران و سردار دوست
 ۳۸۲-----محمدخان و شکست و فرار شجاع الملک
 ذکر رفتن شاه شجاع الملک بجانب هرات و توقف او در لاش -
 وجوین و فراه و حرکت اوبه جانب بلوچستان و آگاهی سرداران -
 ۳۸۴-----از رسیدن او
 ذکر لشکر فرستادن رنجیت سنگه به قصد تسخیر پشاور و فوت
 ۳۸۵-----امیر محمد خان در کابل
 ذکر ولیعهد نمودن فتح علی شاه قاجار پسرزاده خود محمد -
 شاه را و رفتنش به اصفهان و خرابی عمارت هفت دست بسعایت
 ۳۸۵-----ظل السلطان در اصفهان و فوت فتح علی شاه
 ذکر سکوت اروپا و نظام سپاهی جدید در عثمانی -
 ۳۸۶-----و وقایع اروپا
 ذکر وقایع سنه ۱۲۵۱ و سنه ۱۲۵۲ و توجهات سردار دوست -
 ۳۸۷-----محمد خان در کابل و صیت کیاست او در افغانستان
 ذکر طغیان شاهزادگان در ایران و وزارت حاجی میرزا عباس -
 ۳۸۷-----مشهور به حاجی میرزا آقاسی
 ذکر ظهور ناخوشی در اروپا و احتیاط و جلوگیری عثمانی ازین -
 ۳۸۸-----بلای مبرم و سایر حوادث اروپا
 ذکر وقایع سنه ۱۲۵۳ و طغیان هری سنگه و نامه کردنش به -
 سردار دوست محمدخان به کابل و لشکر آمدن از کابل به -
 جنگ او و شکست و کشته شدن هری سنگه و مکاتبهء امیر -
 ۳۸۸-----دوست محمد خان با رنجیت سنگه
 ذکر نقار بین شاه ایران محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران -
 هرات و لشکر کشی پادشاه ایران به جانب هرات و جنگ -
 ۳۹۰-----ایرانیان با افغان
 ذکر تدابیر انگلیس ها در حادثهء هرات و رفتن سفرای انگلیس -

- به قندهار و کابل و هرات و آشکار شدن پاتنجر نام انگلیس -
 که به لباس مسلمانی در هرات مدت ها بود و سیاست سردار -
 دوست محمد خان ----- ۳۹۲
 ذکر اتفاق مؤرخین و استعداد شاهزاده کامران و کثرت قشون -
 ایران و شدت محاصره هرات و تدابیر مستر پاتنجر موسوم به -
 مولوی هندی در امر صلح بین شاه ایران و شاهزاده کامران -
 حکمران هرات ----- ۳۹۳
 ذکر فوت کلیوم پادشاه انگلیس و جلوس ویکتوریا بجای او -
 و سایر وقایع اروپا -----
 ذکر وقایع سنه ۱۲۵۴ و جلوس امیر دوست محمد خان و عز
 جهاد او با رنجیت سنگه حکمران پنجاب و لاهور و رفتنش -
 به پشاور و عودتش به کابل بدون جنگ و جدال و صلح -
 رنجیت با سرداران افغانستان ----- ۳۹۵
 ذکر مداومت جنگ بین محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران -
 حکمران هرات و عاقبت مایوسی ایرانیان و اختلاف رای مردم -
 در مجاری جنگ ----- ۳۹۷



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

جلد پنجم از مهفت جلد امان التواریخ

و بسا چه

سپاس و ستایش بیرون از انداز و گذارش را آفرینند سپاس و ستایش را سرزد که اگر چه خدای
از اشرف جانان از پیش از پیشینان ناپس از پسینان از گذشته کان و روز کان و آینده کان
همه ایند یکی از هزار و اندکی از بسیار ستایش را آفرینند و دانند چه ادا نمایند و چگونه
از عسده او بر آیند خدا را که بر ادق عظمت و کبر باری او بقدری وسیع و خرم حلائی قدرت و آفرینش
باز آفرینی دفع و نقوش هر کسین خلقش از عباد و نبات و حیوان و انسان بقدری بدیع است که
آفتاب عالم ناب را که آبی از آیات بدیع خلقت و مظهری از مظهر عظیمه آفرینش اوست با آن نجات

۱۱۱ علما نوح و کلکین کرانی اروپا چنانچه طرز زمین را از عرض و طول و دور و هم تعیین کرده اند همچنین که آفتاب را نیز چنانچه
محیطه طبعه و قرب و جم و دور را تعیین فرموده اند چنانچه فکر که آفتاب را کملیون و سیصد هزار دست مشخص کرده اند که دور او
بیش از چهار صد میلیون دست است یعنی دور او از دور زمین یکصد و هشتاد و یک مرتبه است و هم آفتاب از جم زمین یک میلیون و سیصد
بار بیشتر است باین معنی که اگر یک میلیون و سیصد هزار که زمین را دوری بر محیط زمین هم که آفتاب را تحصیل نمایم دور دست دفع
که هر دست هزار متر فزانوی است و هر متر چهارده گره و نیم ایرانی است که معروف به دفع شاه است و مسافت زمین از آفتاب
یکصد و هشتاد میلیون دست است و اگر راه آینه از زمین بگره آفتاب شروع بر رفتن کند که شبانه روز را قطع برود پس از سیصد سال
بگره آفتاب برسد و حالیکه کور توب در هر ثانیه که شصت ثانیه یک دقیقه و شصت دقیقه یک ساعت است هزار و پانصد متر راه
طی نماید بی از سایه مجادلات و کشفیات طبعه فیه علما بزرگوار اروپا امروزه فزائنده و غرافات قدیمه که آفتاب را
بقول مشرقیان ملاکه باین سو و آن سو میکشند و بجهت تخفیف حرارت او آب با و میپاشند یا بقول فرمای مغربیان هر
آنکی است که بر روی چار آب آتشین بسته شده و این سو و آن سو میرود - بهم میبیدند و بیکو انداخته و بپا بر میزنند
عالیه بدون کرده و سکنه روی زمین را همچون آدمی فرو فرودند. (و این بیکو است که حکایط را بر زمین میپاشند)

دیباجه

حکمت و بزرگی مانند جایی روی آب و قطره‌ای از درختن سحاب در نزد بزرگواران است
جل عظمت - پس بهتر است زبان خامه که ترجمان ضمیر و مدک شاهین عقل است در دامن آینه نشان داشتن
و ستایش را در دیباجه نامه نامنقاشتن و نکاشته انکاشتن و طریق مقصد و صراط مقصود که نشود
نمودن جلد پنجم از هفت جلد تاریخ امان التواریخ بودنت برداشتن است که هر چه در سپاس ستایش
نکاشته آید بجز شرمساری و خجالت زده کی نثری بیار نارد بآرخته ایما و تو مستحانت در تمام جلد

هفت گانه مجبور و راه انبیا انجام انما از درگاهت می بوم
آغاز تالیف مجلد پنجم امان التواریخ
پس در این سال غنیمت خال هزار و سیصد و سی و هفت هجری مطابق هزار و نصد و هجده
چنین نگارش بی آرایش مینماید این بنده نیز زنده گرفتار سرچرخ الم و ناتوانی رحاجی میرزا
عبدالمحمد صفهانی ایرانی، مؤدب السلطان مقیم مصر و نگارنده روزنامه فارسی مصور هر روز
در مصر پس از اختتام مجلد دین مجلد این کتاب مستطاب امان التواریخ که مشتمل بر سرگذشت
عموم شرای نامی و فصحا و سخن سنجان گرامی از پادشاهان عظام و شاهزادگان فخام
وامراء و وزراء گرام تا شرای ذوالاقتسام خطه پاک و قطعه تابناک مملکت اسلامیة
افغانستان از زمان بعثت پیغمبر اکرم تا اواخر قرن دوازدهم بوده مشروح و مابریشته
تحریر و تدوین در آوردم و شرح شعری متأخرین و معاصرین را بجهت جلد هفتم گذاشتم
که در اینجا مفصل زانان هر چه بدست آید نگارش خواهد شد اکنون بیاری و یاوری بار
آغاز به نگاشتن جلد پنجم که شرح سرگذشت پادشاهان کشور کیر و امرای بزرگ افغان
که پس از قتل نادر شاه در مملکت وسیعه و خطه قدیمه افغانستان برآورنگ جهان بانه
و تخت کشورستانی نشسته اند می نمایم و از جلوس سیمین مانوس احمد شاه ابدالی از
هزار و صد و شصت و یک ابتدای نموده و با سلسله وقایع همه و حوادث عظمه آنسر زمین
بهشت آیین تا سال هزار و دو صد و نود و سه هجری که زمان جلوس مباسن مانوس شهریار

جلد پنجم امان التواریخ

با اقتدار جنت مکین امیر کبیر امیر عبد الرحمن خان ضیاء الملة والدین اماراند بر مانه که مدت یکصد و سی و دو سال باشد این مجلد را بنجم میرسانم
 برخاسته که آن عظام پوشیده نباشد که نگارنده این سطور جلد پنجم را در سنوات هزار و سیصد و هفت و هشت با اختصاص سلاطین نامدار و امرای عالیقدر افغانستان خاتمه دادم و لیکن پس از اتمام جلد دوم که حاوی وقایع جهان و جانیان از آسیای و اروپای است و سال بسال و زمان بر زمان نگارش و تدوین یافته است و از زمان بعثت پیغمبر اکرم تا زمان جلوس احمد شاه ابدالی درانی که عبارت از یک هزار و یکصد و شصت سال باشد از وقایع همه جهان از پیغمبر اکرم ص و خلفاء راشدین و بنی امیه و بنی عباس و تمام طبقات مختلفه بلوک و سلاطین از ایرانی و افغانی و عثمانی و مصری و هندوستانی و غیره و انگلیسی و روسی و فرانسوی و پاپهای روم و ایتالیایی مفصل و مجمل بذكرش پرداختم و آن مجلد را کجینه فی مشحون از جواهر زوایا تاریخ دول و ملل روی زمین ساختم و در صحت مصادرش خود را در کشیدن رحمت فراوان و بردن رنج بی پایان بنا ختم انگاه در بضع داشتیم که این مجلد را از سایر وقایع دول و ملل عالم و حوادث همه سلسله طبقات مختلفه بنی آدم خالی گذارم و برویه جلد دوم نیز لازم گذاشته ام که این جلد پنجم را نیز مانند جلد دوم سال بسال نمودم و در شصت و پنج ساله عالم و عالمیان و حوادث معظمه جهان و جانیان را ذیل سرگذشت پادشاهان افغانستان بطریق اجمال تذکار نمودم تا دولت علیه و ملت نجیبه افغانستان از وقایع سب بر ملل و نخل عالم نیز مطلع گردند پس این فکر جدید مجدداً در سال هزار و سیصد و چهل و دو بجزی مطابق هزار و نصد و بیست و سه میلادی در اصفهان پس از عودت از افغانستان جلد پنجم را بکلی تغییر دادم و از سایر وقایع و حوادث همه عالم بدو منضم کردم در حقیقت جلد دوم و جلد پنجم را سلسل از حوادث و وقایع جهان و جانیان ساختم و با کسالت مزاج و ناسازگاری آب و هوا و آلام روحانی و اسقام جسمانی و آثار روحیه از مشاهدات غم افزا خود را در اتمام این تالیف منبف بنا ختم و در انماش بجا

در پیدایش نام افغان و مملکت افغانستان

وافی و سنی کافی پیرداستم تا آنکه در محضر انور شهریار معارف پرورد و خسر و رعیت خواه عدالت گستر
مطبوع و مطلوب گردید...

در پیدایش نام افغان و مملکت افغانستان

در جلد اول این مهابون کتاب در ذیل نام افغان و افغانستان شرح مفصل در موضوع افغان و
افغانستان نگارش شد لیکن بنا به سبب آنکه این جلد پنجم اہم منہ رجالتش حاوی حوادث پادشاهان
وامرا و سرداران نامی افغانستان و جنگهای مدہشہ و منازعات و فصاحت بین قبایل و عشایر و
ایلات و طوایف مختلفہ متفرقة افغانستان بوده لذا انسب چنان دانستم کہ باز در اینجا نیز ششم
در این زمینه نگارش نمایم کہ ہر گاہ دارندہ این مجلد آن جلد اول را نداشتہ باشد از نگارشات این
جلد کلیہ مطلب بدستش آید و نقل مقصود را بکشت بد

افغان بر وزن انبان بعضی فریاد و زاری و غوغا و بیقراری است و گاہی بدون الف ہم استعمال
میشود و فغان و افغان را شعرا در اشعار خود بسیار ذکر کرده اند سعدی فرماید ای مسلمانان
فغان دانستہ ہر عابد فریب - دیگری گوید افغان ز تو شوخ نامسلمان افغان (سید جمال
الدین مشہور بہ افغانی گوید برخی را عقیدہ بر این است کہ چون بخت النصر فاتح بیت المقدس مرد را
اسیر و قیل کرد و در زیر شکنجہ و عذاب انداخت دستہ ای از آنها از شدت رنج و صدمہ و آنا
بنالہ و فغان و انہین و حنین درآمدند و از آن زمان این طایفہ موسوم شدند با فغان و بعضی گویند
کلمہ افغان اسم مذکر الخفیدش اول (کہ جد افغانان میباشد) بوده و عوام گویند (داو خان)
و این کلمہ نزدیک است بکلمہ افغان و ہند بہا گویند ربان، و افغانان قند ہار و خزین خود را
(پشتو، و پشتان) خوانند و مردم (خوست) و (کورم) و (باجور) خود را (پغٹو) و
(پغان) نامند و اگر بہ قوت ملاحظہ این اسامی بشود اینہا ہمگی نزدیک ہم (افغان)
(داو خان) و (ربان) کہ محرف از (پغٹان) بوده و (پغٹان) و (پشتان) گرفته شد

جلد پنجم امان التواریخ

گردیده و انهم شهری از شهرهای خراسان است و محتمل است پشت گرفته شده از (پشت) باشد
 که انهم قریه از قریای فلسطین و بیت المقدس است و برخی گویند افغانان از قبایل خزر و از سکنه
 سواحل دریای مازندران (کامبی) و در بند و شیر و امانت قفقازیه بوده اند و همواره سیرتند بحد
 ایران و چیزی دست برد زده و بجای خود بر یکشتند تا عاقبت بعضی از پادشاهان آنها را بشرق خراسان
 جای دادند و با نجان فرستادند و این نقل دادن آنان دازمنه بسیار قدیم بوده است و برخی که چند
 از موضوع و مباحث تواریخ خبر ندارند نسب آنها را با میر نموده و گمانی میدهند و ضعف این خبر
 لازم به بیان نیست زیرا افغانان بزمانی بسیار بعید قبل از کورکانیان میزیسته و سلطنت لودها
 در هندوستان که افغانان صرف بوده اند و در جلد دوم مشروحاً از سلطنت آنان نگاشته شده
 دلیل بر بطلان این خبر است زیرا سلاطین لودهی معاصر کورکانیان بوده اند و دلیلی باین نیست
 هندوستان سلطنت داشته اند و شرح جنگها و وقایع همه مملوک شاه لودهی افغانی در قرن ششم
 مفصل در جلد دوم این مجامع کتاب نگاشته شده و برخی گویند افغانان از اولاد ضحاک
 مار و شش تازی بوده اند و بعضی نسب آنها را به آشوریین و کلدانیین میدهند و برخی ستر
 اروپا و آسیا خان و ترکستان میگویند چون در لغت افغانی کلمات کلدانی یافت میشود و آنها نسبشان
 به کلدانیین میرسد و بطلان این قول نیز واضح است زیرا لغات فارسی در لغات انگلیسی و فرانسوی
 و آلمانی و رومی و ارمنی بسیار یافت میشود و ما در اینجا محض یاد بر بیان خویش بحد لغت فارسی
 که در لغات اروپا و یونان یافت میشود مبادرت نموده نگارش می نمایم تا معلوم شود لغت مشترک
 بسیار بوده است در میان ملل آسیایی و اروپائی.

شرح لغات فارسی در لغات اروپا و یونان

مثلاً در لغت انگلیسی پدر که فارسی است (فادر) و مادر میگویند و (مادر) را (موتور)
 و (ایستاد) را (استود) و (تندر) که در عربی رعد و در فارسی گرم
 میشود انگلیسیها نیز تندر استعمال مینمایند در لغت فرانسوی (کاروان) و (بودجه) و (شکار)

شرح لغات فارسی در لغات اروپا و بیان

و دبا زار که نامی اینها فارسی است مستعمل است در لغت آلمانی دختر گفته میشود و در زبان یونانی پاپوشش که در فارسی مصطلحه امروزه کفش و ارسی و کزمه و غیره گفته میشود و مردم دات دبا و افراد که لغت قدیم است نیز میگویند استعمال میشود و در لغت ارامنه (داسنان) که در فارسی مصطلحه امروزه سرگذشت و قصه و حکایت گفته میشود بوداما در عربی و ترکی عثمانی نقدفا مستعمل است که حد و وصف ندارد حتی ادبای شصیر عثمانی برخی لغات فارسی را مانند اعراب که لغات فارسی را معرب کرده آنان نیز مترک کرده چنانچه دکتران فارسی را که مصدر بوده دکترماق، نموده و معنی اورا نشان قرار دادن کرده که نگارنده را در اینجا مقصود بحث در لغات شرقی و غربی و تنقید نموده است و محض ثبوت مقصد اینجا را به نگارش این چند لغت مبتدا شد تا معلوم شود اگر در لغات افغانان (پشتو) لغت مشترک کلدانی بقول مستشرقین اروپا یافت میشود دلیل نیست که افغانها از اصل کلدانی و آشوری بوده اند و نگارنده پس از تحقیق و بقعه و تفحصات فنیة و ثقبات طلبه استنباط چنین کردم که افغانها ایرانی و ایرانی نژاد و از تخمه و دود و باستان رستان و پیشادبان و کیان بوده اند و چنانچه در جلد اول این هماون کتاب (تاریخ آمان التواریخ) ایراد مفصل نموده ام حکایم افضل ابوالقاسم فردوسی طوسی که تاریخ منظومش او ثقی تواریخ است در شاهنامه اش در خصوص جنگ رستم و سیاک با لک گوهرزاد افغانی و خراج و باجی که همه را میگرفته بیاناتی دارد که در اینجا آنچه را که نام افغان و اوغان بوده ایراد می نمایم بطریق اختصار زیرا مفصل او در جلد اول نگارش شده است

در وصف قلعه و لک گوهرزاد گوید

به در در یکی بکنش جای داشت که در رزم باز دما پای داشت نژادش ز افغان سپاهش هر
همه ناوک انداز و زوبین گدا بیالالهند و به پیکر سطر بهمد چشیر و به پیکار بهر
نژادش ز اوغان سپاهش بود ابر داشت خرگاه بگزید و کوچ
در زمانیکه زال بجهت رستم از لک گوهرزاد تعریف مینماید فرماید

جلد پنجم امان التواریخ

ابا هر یکی لشکری صد هزار سواره پیاده بلوچان کار هزاران سواران افغان کرده
زلاچین دلیران ابر گرد کوه همه رزم دیده همه مرد جنگ بران کوه مانند غران پلنگ

در جواب رستم برال آورد

اگر صد هزار ندو کرکب سوار بیک دم برآرم از ایشان ده پیاده روم سوی آن برز کوه
در گفتن رستم به نیم جهانند افغان کرد به کشواد میفرماید
چنین گفت رستم به کشواد شیر که باید سر رستم آورد زیر نذارم درنگ امشب ای در زکین

در قوت لک کهزاد کشواد گوید

کسی را که با او نباید نام نشاید کشیدن بدان سو کلام من ایدر با نام نیام به راه
نامم با افغان و لا چین سپاه

و چون در جداول این مهابون کتاب چنانچه نگارش شد مفصل در این موضوع بحث شده و در اینجا
بهین مباحثات قانع گردید و هر که را کاغذ خوان اطلاعات است بهمان جداول رجوع فرماید

ذکر قبایل و عشایر و طوایف افغانستان

در شش هزار و سه صد و چهل و هجری که مسافرت با افغانستان نمودم و بجا که مقصودم از این
مسافرت طولانی نخست بشارت یافتن باستانه علیه و حبه سینه محبی افغان و نقل
افغانستان شهر بار معارف پرور و خیر و معدلت گستر افتخار عالم اسلام و اسلامیان جهان

امیر امان اسد خان غازی پادشاه افغان پناه دولت علیه اسلامیه مملکت مستقله افغانستان

صانها اسد عن الحد ثمان بود که به احسن وجه بشرف آستانه بوسی آن زمینده تاج و تخت فانی

گردیدم دوم به دست آوردن بعضی معلومات تاریخی که از آنجمله شرح حالات طوایف قبایل

و عشایر افغانستان و مبادی و نشأ، هر طایفه و قبیله بود که انهم بمحمد اسد میر و مرزوقی شد

و جناب فضایل آاب معارف نصاب ملا فیض محمد خان کاتب که جامع کمالات عالی و معلومات

ذکر قبایل و عشایر و طوایف افغانستان

معهده بوده به تدوین و تحریر او نگارنده را هر چون کلک هنر سلکت خویش فرمود چنانچه دینا کارش میشود چون بعد از جنای نامی قبایل افغانستان شعبه به سه شعبه اصلی است که نامشان (سرطینی) و (خرغشی) و (دبیستی) بوده و این شعبه سه گانه را شعبات متعدده بوده لذا به ترتیب ذیل مستفرد هر شعبه را نام بنام و قبیله به قبیله با اسم محل و موطن او و جمعیت و نفوس او نگارش میشود

۱۱) ذکر اول قبایل و طوایف سترنی

سترنی پسر عبدالرشید را دو پسر بوده (شرخون موسوم به شرف الدین) و (خرخون موسوم به خیر الدین) و شرخون پسر او شد و او را پنج پسر بوده (اول ترین) (دوم شیرانی) (سوم بیاض) (چهارم برج) (پنجم اورمرط) و این پنج تن را قبایل و طوایفی از نسل و نژاد بهر رسیده که مرئوس نگارش میشود اول ترین راسته پسر بوده که نامشان (ابدال) و (اسپین) و (دور) بوده است و مقدم در اینجا ذکر طایفه ابدالی که از نژاد و نسل ابدال بوده اند عبارت میشود.

۱۲) ذکر وجه تسمیه ابدال و نقل شدن او به نام درانی

کسانیکه از نسل ابدال بوده اند گویند از ذر نام نهادند و چون بزرگ شد او را نزد خواجه ابو احمد ابدال چشتی که از مشایخ کبار بود بردند بجهت خدمتگذاری و خواجه ابو احمد او را ابدال خواند و این نام بدو ماند و متدرجا ذریه او معروف به ابدالی شدند یا آنکه میشود چون در نزد خواجه ابو احمد ابدال مدتی بخدمتگذاری میزیسته مردم او را ابدال گفته اند چنانچه این قاعده اغلب در ظل مشرقزمین معمول و مرسوم است که خدمتگذار را نسبت به مخدوم و آقایش موسوم میسازند انگاه در محاوره افغانان با هم متدرجا ابدال را مبدل به داول (نمودند) که احمد شاه سعید که مؤسس سلطنت در افغانستان گردیده و در این جلد شروع به سرگذشت سلطنت و کشور او که از اشد هزار و یکصد و شصت و یک شده خواهد شد و جناب فاضل مدقق ملا فیض محمد خان کاتب نیز در جلد اول سراج التواریخ شرح حالش را نگاشته با لقای صابر شاه نام درویش او را به درانی نمود و اقوام درانی حالیه معروف به فوغل زانی و الکو زانی و بارک زانی و موسی زانی

جلد پنجم امان التواریخ

و پنج پای چون نور زانی علی زانی ادو زانی اسحق زانی خوکبانی و ماکو بیاشند و سدوزانی که محمد شاه ابدالی درانی از آن قبیله بوده از سلسله اولاد فوغل است و قوم فوغل زانی و سدوزانی اکثر در مواضع شمالی قندار و اندکی در موضع خاکریز و کوهستان و اندکی در نواحی جنوبی و مشرقی اند چون (ذکر کرد) و دبالا قرض (و دستور اندام) و غیره و زار است توابع کرشک و انج کنا و غری نهر هیرمند و در دو موضع از کر سیر و سه موضع از مغربی از غنذاب موطن و سکن دارند و اکثر معمرات ایشان متصل به شهر صفاد وادی ترک و بعضی در شهر قندار و چند خانوار در پیشاور و کابل هندوستان سکن دارند و از این قوم و دیگر در انبان در لغمان و خاندان شاهی سدوزانی در لو هیانه هندوستان قامت دارند و در دیره جات و سایر نقاط نیز پراکنده هستند و از پانزده تا هفت هزار خانوار در شمار می آیند و اکثر آنان شغلشان زراعت و فلاحیت بوده و هم رعیتشان

از کار در بهانی میگذرد. (۳) ذکر طایفه بارک زانی
که علیحضرت امیر غازی پادشاه حالیه افغانستان
از آن قوم بوده اند

اسم بارک در سلیمان بن عیسی بن ابدال ذکر است و این طایفه چهل هزار خانوار بشمار می آیند و در علاقه ارغستان واقع در جنوب قندار و کنا و نهر هیرمند موطن و سکنی دارند و معیتشان اغلب از راه زراعت و فلاحیت و کله و رسمه داری میگذرد
(۴) ذکر طایفه چاک زانی که فرع سلسله بارک زانی میباشند
این قوم بیشتر از پنج تا شش هزار خانوار نیستند و بسیار مشهور و شراکتیز و سرکش بوده اند و اکثر در کوه (جیل کوژک) سکن هستند و گاهی شده که در شبها بمساجد خود را بیاد تاراج میدهند و مسافری را آسوده نمیکند و اکنون معدودی از ایشان الملک در خیز مردم هزاره را بفرمان اولیای امور مستصرف شده اند و چراگاه غنایم و کله و رسمه آنان مواضع خواجه امران و توبه و کبران بوده حالا هزاره جات بیلان قرار داده و بدان اراضی پنازند و چراگاه مشترک

ذکر طایفه چک زانی که فرع سلسله بارک زانی میباشند

انان بیابان شمالی و مشرقی دشوار است بوده و اکنون تمامی هزاره جات مرتع ایشان است

(۵) ذکر طایفه الکو زانی

طایفه الکو زانی هفده هزار خانوار بشمار آمده اند و در موضع جلدهک واقع در مشرقی قندمار و در
و پنج وانی واقع در شمال غربی و مغرب خاص اندیاز توطن دارند و همچنین در مواضع غربی و شمال
چون خاکریز و دیگر کوستان شمالی و مغرب شمالی علاقه میوند یا میمند و علاقه چک و ساربان
قلعه واقع کنار شرقی نهر میرمند و در چند جا از جنوب شهر قندمار و نیز در علاقه کوهی موسوم
به نقل و باغران زمین داور واقع شمال غربی و علاقه نوزاد و کنجک واقع مغربی زمین داور
و دیگر در هرات و غزنین و کابل متفرق جا دارند و معیشت آنان نیز کسب زراعت و گلدا
و تجارت میگذرد و نوزانی و سرکانی از فروع سلسله این طایفه در علاقه چچ را و پسندی ساکن
بوده و توانگر و مالدارند و یک رشته قوم سرکانی در موضع کز جلال آباد مکان دارد و چند
خانوار از این طایفه در دو آب پنجاب و در نواحی پیشاور و چند خانوار در بلوچستان و چند
خانوار در دکن هندوستان جا دارند و در نهایت خوشی و خرمی بسر میبرند و مرحومه (زوجه)
مادر احمد شاه ابدالی سوزانی از این طایفه بوده که چنان پسری نامور و تاجور آورده است.

(۶) ذکر طایفه موسی زانی درانی

طایفه موسی زانی درانی بی اندازه قلیل بوده اند و در شمار قوم نصرت زانی از شعبه بارک زانی
محبوب است و بجای خود هنگام نثار شش طایفه بارک زانی از آنان نام برده خواهد شد.

(۷) ذکر طایفه نور زانی از پنج پایی درانی

این طایفه نیز مانند قوم بارک زانی چهل هزار خانوار در شمار میآیند و اکثر در خاک گرمسیر
و علاقه ده راود قندمار و کوستان شمالی اندیاز که متصل به هزاره جانت جا دارند و نیز
در علاقه فراه و اسفزار تا خاک هرات و در یک واقع جنوب قندمار و در قریب سپردان
با سپید روان قندمار واقع کنار شرقی نهر ارغنداب و مغرب شهر قندمار مسکن دارند

جلد پنجم امان التواریخ

و مزارع و مراتع بسیاری مالک باشند و نیز کله و رسته زیادی دارا میباشند و در زمستان در قشلاقیات خود و در تابستان در کوه سیاه بند غور از راه بیلابی میروند و ابیان دودسته هستند که دسته‌ی بکار زراعت و فلاحت مشغولند و طایفه‌ی بکار کله و رسته داری ایام میگذرانند

(۸) ذکر طایفه علی زانی از پنج پای درانی

این طایفه هجده هزار خانوار در حساب و شمار میآیند و ساکنان علاقه زمین و اور قندهار باشند و املاک و اراضی ایشان رودبار و در بین ایشان و قوم الکو زانی حد فاصل نهر میرمند است و اراضی مردم الکو زانی که در مقابل مزارع این قوم واقعند کار یزست و چند خانوار از قوم علیزانی که در پنجاب رفته اند متحول شده اند و یک خانوار بزرگ از این طایفه در موضع اسلام کده حسن ابدال که بسافت سه میل جانب مغرب آن واقع است سکنی دارند و چندین ده و دیکده را مالک باشند (۹) ذکر طایفه ادوزانی از پنج پای درانی

این طایفه تقریباً شش هزار خانوار در شمار آمده اند و در چندین موضع از علاقه معروف و دوسو از علاقه ده راود و در سده موضع از علاقه کر مسیر مکان و منزل دارند و مانند سایر همسایگان خویش معیشت کرده ایام میگذرانند

(۱۰) ذکر طایفه اخی زانی از پنج پای درانی

این طایفه دوازده سیزده هزار خانوار بشمار میآیند و در مغرب قندهار بدامن ریگ واقع کنای رود ارغنداب ناقله بنست و در چند موضع دیگر در پایانه‌ی علاقه چک واقع کنار شرفی نهر میرمند و چیزی در کر مسیر و فراه و اسفرار و علاقه لاش و جوین واقع جنوب شرفی هرات و شمالی بلستان که متعلق بدولت ایران دارد جای گزین هستند و اکثر شغلشان کله و رسته داری بوده است و اندکی نیز زمین دار هستند و کنون تمامی صاحبان کله و رسته ایشان در نواحی بلخ از راه بیلابی رفته و متدرجاً در آنجا جای گرفته و نشین اختیار کرده اند.

(۱۱) ذکر طایفه خویانی و ماکو از پنج پای درانی

در پنج

ذکر طایفه خویانی و ماکو از پنج پایی در آن

این طایفه بسیار اندک بوده اند و از خود علاقه و جایگاه جداگانه ندارند چنانچه بعضی در قندهار و دسته ای در بین قوم نورزائی شامل شده اند و اوقات میگذرانند و این طایفه بدنام مشهور یکی خویانی کلان و دیگری خویانی کوچک و خویانی قندهار متفرق بوده اند و خویانی غزنین چند قلعه از خود دارند و قریب ماکو متصل به خویانی میباشد چنانچه بنام خویانی یاد میشود و همه اقوام مذکور طایفه درانی افغان شامل چندین زائی میباشد که ذکر همه آنها کتاب بزرگی میخواهد و خلاصه مطلب آنکه بقدر هشت نایک لیون که عبارت از ده لک نفر آدم باشد تمامی آنها میباشد و تاکنون تعداد نفوس ایشان در قید حساب و سرشماری در نیامده که مطابق آن دفتر احصایه رقم گردد گویند ارشاد افشار ایشان را شماره نمود و شصت هزار خانوار بحساب آمدند که صرف این شصت هزار خانوار درانی بودند و بسیاری از سایر طوایف بوده که در بین آنان سکنی دارند و آمیزش میکنند و کون مسلمانی زیاد شده اند ولی بحساب نیامده اند و این جمله که نگاشته شد از کتاب حیات خان افغان که در شصت هزار و دویست و هشتاد و یک نالیف شده است نقل گردید

(۱۲) ذکر طایفه تور بن ترین معروف به تور ترین

این طایفه سیزده هزار خانوار بحساب میآیند و جایگاه ایشان علاقه فوشیج است که حالا در تصرف دولت انجلس آمده است چنانچه مجری شدن او از افغانستان در تضاعیف و فایع شده هزار و دویست و نود و پنج در زمان حکمرانی امیر محمد یعقوب خان در سراج التواریخ و امان التواریخ نگاشته شده بالجمله علاقه فوشیج جانب جنوب ملک قوم درانی بغاصه کوه کوزک واقع شده است و مغرب آن شورابک ملک طایفه بریج و جنوبش ملک شال که کوه مکتور در برده فاصل است میباشد و طول علاقه فوشیج هشتاد میل است از شمال مایل مشرق تا جنوب مایل مشرق و این قوم شغلشان گاو و شتر داری و زراعت کار بست نیز تجارت مینمایند و مال التجاره خود را در قندهار و سندهار و مبادله کرده بفروش میرسانند و سادات بسیاری نیز در این علاقه مسکن دارند که شغلشان تجارت و سوداگری است.

جلد پنجم امان التواریخ (۱۳) ذکر طایفه اسپین بن ترین معروف به اسپین ترین

این طایفه از قوم تورترین از شماره کمتر بوده است و در وادی دژوره، وتل، و چنبالی، جاوسکن دارند و در بین خاک آنها و تورترینان چیزی از خاک طایفه کاکرا اتفاق افتاده است چنانچه ایشان رویه و رسوم قوم تور و کاکرا هر دو را دارند و بهر سه علقه موطنه مذکوره اسپین ترین با هم ملحق اند ولیکن انسوی وادی دژوره به نزدیکی کوه چپر که شروع میشود کوه بیچ قدری تنگ است و از آن گذشته وسیع و فراخ نبوده است و میدان بوری و چنبالی وسیع است و زمین چنبالی در ربع و دخل موافق زمین سیویست مگر آنکه هوای خاک سیوی بسیار بهتر است

(۱۴) ذکر طایفه شیرانی پسردوم شهر خنوب

طایفه شیرانی که نسبشان به شیران است بدین قرار است که از شیرانی یک پسربود (آدم سوم) به چار و از چار سه پسر آمد (جلوانی، و دودم، و دهریبال، و از جلوانی طوایف (سالار خیل، و دمر و ت خیل، و دکنگری، و دکنکی خیل، و سپند زانی، و دهار، بروی کاد آمدند و از (دودم) بایر بود و آمد و از بایر (رنجر و سنجر و احمد) پدید آمد و از سنجر (مسعود خیل، و غور خیل، و ابراهیم خیل، و اسماعیل خیل، و یعقوب خیل) موجود گردید و از دودم عمر و از عمر حمیم و از حمیم اوبه خیل و عین خیل و موسس خیل و دولت خیل بروی کاد آمدند که ذیلاً نامشان ذکر شد

(۱۵) ذکر طایفه بایر نواده شیرانی

این طایفه جانب جنوب موطن قوم میان خیل که در جای خود ذکرشان میشود جاوسکنی دارند و شغلشان تجارت است و نزدیک پنج هزار خانوار از این طایفه در صحرای کوه سلیمان بکشی دارند و چند خانوار خاص در شهر قندهار و تپه سوزنانی از نواسی اند بار که متعلق بنجاک ارغنداب است جای دارند و چند ده آباد و معمور از اینان در نواسی کابل و لموکرد و جلیل آباد و علاقه گز اند این طایفه است و همه ایشان بمنقصه خانوار متفرقه در حساب میآیند.

ذکر طایفه هریال برادر دوم

(۱۶۰) ذکر طایفه هریال برادر دوم

طایفه کب زانی از اولاد هریال در کوهستان متصل به خاک طایفه و دم جانب جنوب دره کوئل واقع محاذی وانه مسکن و منزل دارند و بسیار مردم کم آزار ساکت و آرامی هستند

(۱۶۱) ذکر طایفه جلوانی بن چار بن شیرانی

طایفه جلوانی حالتشان و اخبارشان مفصل معلوم نشده مگر آنکه چند خانوار از آنها در هندوستان رفته و مهاجرت کرده و در اینجا متفرق شده اند و روز بسری میزند و بواسطه آنکه نفوسشان بسیار کم بوده است و بمیدان برآکنده شده اند عددشان در شمار طوایف و اقوام بزرگ افغانه محسوب نگردند

(۱۶۲) ذکر طایفه میانه پسر سوم شرخون

این طایفه متفرقند و در یکجا ساکن نیباشند و بواسطه قلت نفوس چندان نیز معروف و مشهور نیباشند و از جمله مردم توغ در علاقه بنگش و دیگران بعضی در نواحی قندمار و بعضی مانند اولاد واحفاد شکون که قوم کتران گفته میشوند در خاک و علاقه در کراک (سکونت و منزل دارند

(۱۶۳) ذکر طایفه غرشین بن میانه

این طایفه چند خانوارشان در علاقه بران از توابع (راولپندی) هندوستان اقامت دارند و اکثر در کوهستان غربی افغانستان که متعلق به قندمار است مسکن دارند و این قوم را غرشین باین جهت گویند که بزبان افغانی کوه را درغر و سبز را دشین، میگویند و چون پدر این طایفه کوه خشکبراد عا کرده و از دعای او آن کوه سبز و خرم شده است بدین نام متدرجا معروف و مشهور شده اند و کنون خانواده او بسیار محترم و زیارتگاه مردم عوام میباشد و دلیل شاه نامی از این طایفه قبرش زیارتگاه طوایف متفرقه است و او از اولاد و شاخ بزرگ محسوب است

(۱۶۴) ذکر طایفه بریچ که اولاد و احفاد بریچ نام

پسر چهارم شرخون میباشد

این طایفه اکثر در موضع شور آبک که جانب شمال آن خاک قوم درانی و طرف جنوب آن کوه

جلید پنجم امان التواریخ

قوم ابراهیمی بلوچ و مشرقش کوه خواجه عمران و مغرب آن بیابان ریگزار است جادارند و شود یک
درین این حدود چهارگانه واقع گردیده و هر چهار طرف شش میل و صفت دارد و اراضی مردم بلوچ و
جنوب بایلی مغرب این علاقه است و بسیار مسور و آباد است و رود لوره که مجری آن از وسط دشت
فوشج است مزایع شور آبک را مشروب می سازد و آبیاری میکند و ساکنین شور آبک سه هزار خانوار
بشمار می آیند و این طایفه چهار شعبه مشعب میشوند و زراعت کاری آنها بیشتر است نه باگاوه اند
اعراب نواحی بصره و سوق الشيوخ و مرکز و شنافیه و سما و اوچاره از گیاه خانه دارند و از
بلفظ خود گدال میگویند و طوایف بلی زانی و چوپان زانی و مشکر زانی و بسوک زانی و بدل زانی
و شیخ ثابت و مردان زانی و مندین زانی و بارک زانی و (این بارک زانی غیر از بارک زانی است که
نکارش شد) و ب زانی و زکوزانی منسوب به ریچند

(۲۱) ذکر طایفه او رمر لیر خیم شریون

سلسله پنجگانه طایفه او رمر چون خیمکی که یکصد خانه و خرم خانی که هشتاد خانه و طمانانی که صد خانه
و بیگنی که دوصد و شصت خانه و جراتی که چهل خانه میباشند و مجموع این طوایف مذکوره پانصد
هشتاد خانه و از بشمار می آیند و جایگاه آنان در موضع کان گرم واقع در علاقه قوم مسعودیه
مستوطن بوده اند و قرب مرز خانه از این طایفه میباشند و پنجدهستان قبیله ایست که
کعبه تیره و خرم تیره و خرم تیره و خرم تیره و خرم تیره و خرم تیره و خرم تیره و خرم تیره
در جنب جنوب یکین در موضع برک و در پیش در و درستی نیم دره دستان فزونی

(۲۲) ذکر طایفه منسوب به خیرالدین معروف

خرشبون لیر دوم سرهین

خرشبون لیر دوم سرهین سه پسر آورده است (اول کند) (دوم آجمنده یا زمند) (سوم کانیسی)
و اما از اولاد و احفاد رکنده است و انکارش کرده انگاه مرتباً طوایف و ذناری هر سه برادر را انکارش
می نمایند (کنده) را دو پسر وجود آمده است (اول شخی یا خشی) (دوم غوری) و خشی دوزن گرفته
و از پسر

ذکر طایفه غوب به خیر الدین معروف به خرشون پسر دوم سهر بن

وازهردوزن سه پسر آورد است (مند و حج بابک و ترک) که سلسله نسب هر یک جداگانه نگارش می‌شود
 و از (مند) دو پسر آمد (عمر و یوسف) و از عمر یک پسر آمد (مند) و مندر نیز دوزن گرفته و سه پسر از آنها
 آورد (عثمان و اتمان و رزر) و از عثمان دو پسر بوجود آمد (کمال و اما) و کمال بن عثمان را که کمال
 زانی بد و خوبند سه پسر بوجود آمد (دعایت و اکا و یوسف) و دعایت دو فرزند پسر آورد (شران و
 کثران) و از شران میخانجل - موسی خیل - اباخیل - بوسی خیل - کراخیل - اماخیل - عموخیل -
 صدیق خیل - نیک پی خیل - زید خیل بد یادند و از پسر دوم او که کثران باشد معدود خیل -
 قاسم خیل - رستم خیل - وحماری خیل - و بلرخیل و جانی خیل و الله دادخیل - و بره خان خیل -
 و نورعل خیل - و دیکان خیل - و محمد خیل - و شتر خیل - و بجاخیل - و سعدی خیل - و سکندر خیل -
 و حمزه خیل - و دلوخیل - و باموخیل - و بای خیل - و بهادر خیل - و شکری خیل - و محمد خان خیل -
 و اسماعیل خیل - و بابوخیل - و رجاخیل - و بونه خیل - و محشم کور - و سلطان کور - و سیرخان
 و حیدر خان خیل - و شهاب کور - و شدرخیل - و شادی خان - و حاجت خیل - و محرم کور -
 و شهباز خان - و جلال خان - و بهیت خیل - و مشوانی خیل - و بلندخیل - و نرذخیل بوجود
 ایشان را بعد از اکثران زانی نامیده اند

ذکر طایفه اما زانی که از پسر دوم عثمان معروف به خرشون پسر دوم

طایفه اما زانی که از اما دو پسر بوجود آمد (دولت معروف به دولت زانی) و اسماعیل معروف
 به اسماعیل زانی چنانچه حسینی خیل - و عماره خیل - و صحت خیل - و سسی خیل - و رانی خیل -
 و اسماعیل خیل - و خیرالدین خیل - و علیخان خیل - و بابنده خیل - و غازی خانی - و دلاخان
 کور - و کپور خیل - و قایل خیل - و ملی خیل - و معروف خیل - و سنگر خیل - و بهرام خیل - و ملیا
 خیل - و درخان خیل - و سعید کور - و خانه خیل - و خواجه خضر خیل - و سلطان محمود کور و بازید بن
 و سعید خیل - و سلیمان خیل - و جمال خیل - و جلال خیل - و نیک نام خیل - و ملا میر -

جلد پنجم امان التوائخ

و میرداد - والہداد خیل - و پیر خیل - و پیر خیل - و میر ہوس خیل - و نقرہ دین خیل - و عیسیٰ خیل - و جانو خیل منسوب بدولت معروف بہ دولت زانی ابن اما مشہور بہ اما زانی ابن عثمان معروف بہ عثمان زانی اند - و دیگر بوقہ - و بقال خیل - و جرن خیل - و سکند خیل - و یعقوب خیل - و طاووس خیل - و پل خیل - و دور و ہم خیل - و اور یا زانی و اکتی زانی منسوب بہ اسماعیل معروف بہ اسماعیل زانی بن اما عثمان و اکثر از ابن طایفہ مذکورہ اما زانی در علاقہ یوسف زانی بکنار رود و موضع سد ہوم مسکن و منزل دارند و مطیع و منقاد دولت انگلیس بوده اند و از جملہ عبارتہ خیل یا مبارک خیل و چیزی از پیر خیل و بام خیل و غیرہ جایشان در موضع (چروری) و (گری) واقعہ در علاقہ جہا بن بودہ است و ایشان دارا

چار ہزار نفر مرد مسلح جنگجو میباشند

(۲۴) ذکر طایفہ اتمان معروف بہ اتمان زانی ابن مندر
بن عمر بن مند بن شیخی بن کند بن خیر الدین معروف بہ
خر شبون کہ در فوق اشارہ شد

اتمان را چار ہزار پسر بود (آکا زانی و کن زانی و علی زانی و سعد زانی) و آکا زانی را ایان بودہ -
چار صدہ - و ابراہیم زانی - و شادہ خیل - و عرب زانی - و بالخیر زانی - و پیر کرانی - و شیخ علی خیل -
و سعید علی خیل - و خضر خان خیل - و نیکی خان خیل - و خدا بداد خیل - و سمیع خیل - و بابو خیل -
و پاتو خیل - و مدد خیل - و اور یا خیل - و صاحبی خیل - و اسکند خیل - و منصور خیل - و پانندہ خیل -
و بکنام خیل - و مزید خیل - و جاکیر خیل - و خانہ خیل - و حبیب خیل - و جوان خیل - و کابا خیل -
و ہرام خیل - و امرزی خیل - و اوسہی خیل - و شاہ دم خیل - و سعید خیل - و شمش خیل - و ہوسی خیل -
و سکند خیل - (۲۵) ذکر طایفہ کنار زانی

کہ از نسل کنار پسر دوم اتمان بن مندر

طایفہ کنار زانی کہ معروف بہ کنار زانی و از نسل پسر دوم اتمان کہ معروف بہ اتمان زانی است بودہ
اصلاً از کنار پسر بود آمدہ موسوم بہ (سہ صدہ و بابکر) و بابکر معروف بابا کر خیل است و از

ذکر طایفه کنارانی که از نسل کناسر دوم اتمان بن مندر
 سه صد سنخیل - و باروخیل - و شکلی خیل - و بهیل خیل - و آزی خیل - و چرخیل - وجود آمده اند
 و از باکر خیل - غلام خیل - و محمد خان خیل - و موسی خیل - و رکیا خیل - و مزید خیل - و حاجی خیل - و حید
 خان خیل - و باروخیل - و خال خیل - و سلیم خان خیل - و بوچه خیل - و رسوخیل - و بهیوخیل - و باروخیل
 و لعل خیل - و بتاخیل - وجود رسیده اند

(۶۶) ذکر طایفه علی زانی که از نسل علی پسر سوم اتمان بن مندر
 طایفه علی زانی که از نسل پسر سوم اتمانند بدین ترتیب است که از علی معروف به علی زانی چهار پسر
 وجود آمده اند (بو با معروف به باباخیل و پنج پا و سمو معروف به سمو خیل و اسماعیل معروف به
 اسماعیل خیل) و از باباخیل سبکی خیل - و برسیم خیل - و بهیوخیل - و متد خانی و سعید پدیده آمده اند
 و از پنج پا - عمر خیل - و پانده خیل - و کالاجیل - و شادوس خیل - و باباخیل - وجود آمده اند و از سمو خیل
 سمو خیل - و علی خیل - و دودی خیل - و حاجی خیل - و چاراند و صوب به سموی وجود آمده اند و از اسماعیل
 خیل نیز سعید و خیل - و پانده خیل - و بیراخیل - و زنگی خیل - و جوکی خان - و ادین خیل - و طاهر
 بدینا آمده اند و تمامی این طوایف مذکوره که از نسل اتمان بن مندر بن عمر بن مندر بن شنجی بن کند
 بن خرشبون وجود آمده اند اتمان زانی گفته میشوند و اکثر آنها در شرقی جزو خاک طایفه یوسف
 زانی دکنار نهر اباسین و دامن جنوبی کوه هابن ساکن بوده اند و در مواضع لوبی و طینی و
 کونه واقع علاقه گرداری اوقات میکنند و اندک اندک در دامنه کوه هابن نیز وجود
 دارند و از جمله سعید خوانی خیل در موضع کلابیت واقع در ضلع هزاره چچ ساکن میباشند
 و بقیه علی زانی و غیره در تور بیل و غیره دبهات ملحق بآن جایگزین هستند

(۶۷) ذکر طایفه سدوزانی که از نسل
 سدوی بن اتمان بوده اند

طایفه سدوزانی که اصلاً از نسل سدوی بن اتمان بوده بدین قسم است که اصلاً سدوی را
 دو پسر داشتند (دلو و دری) بود که دلو زانی و دری زانی از این دو وجود آمده اند و از دلو پسر

جلد پنجم امان التواریخ

مانند ابا بی معروف به بابا خیل و عمر معروف به عمر خیل (پدیده آمده اند و از آباد و پسر کی معروف به نشت خیل و کی مشهور به دولت خیل وجود رسیده اند چنانچه میبوی خیل - و اوسبسی خیل - و بهلر خیل - و طاکا خانی - و آب خیل - و پنج پای - و تاجو خیل - و زکر یا خیل - و درغا خیل - و اسو خیل - و غالی خیل - و دربی نلی و منصور خیل - و حضری خیل - و بابو خیل - و خوکا خیل - و مکا خیل - و حسن خیل - بنام نشت خیل یاد میشوند و منسوب به نشت بن امان زلو بن سده و بن امان

و قاسم خیل - و موتی خیل - و براهم خیل - که بنام مادر ایشان که سماء به مرجانه بوده مرجانه خیل گفته می شوند و بادیا خیل و سه صده و بهیم خیل و حسن خیل - و لعلو خیل - و پاندو خیل - و شهدار خیل - و یعقوب خیل - و معروف خیل - و بردخان خیل - و شرف خیل - و خجی خیل - و رادو خیل - و بودله خیل و عزیز خیل - و ادین خیل منسوب به دولت معروف به دولت زانی بن امان زلو بن سده و اند -

(۲۸) ذکر طایفه عمر خیل که از نسل عمر سپرد و مزلوی معروف به زلو زانی ابن سده بوده اند

طایفه معروف به زلو زانی که از نسل عمر معروف به عمر خیل ابن زلوی بوده و او معروف به زلو زانی ابن سده می شود به سده و زانی بن امان معروف به امان زانی بوده اند اینها از عمر بوده اند و از عمر سه پسر مانند (مانی معروف به منی خیل و بسوی معروف به بسو خیل و محمد معروف به محمد خیل پدیده آمد چنانچه طادوس خانی و شمه خیل و کرم خیل و شیرزاد خیل منسوب به منی خیل بوده اند و مرز خیل - و متی خیل - و سلطان محمد خلیل و رجو خیل و قی خیل منسوب به بسو خیل بوده اند و نیک نام خیل و بوفان خیل - و نخل خیل - و میر خیل منسوب به محمد خیل بوده اند و این هر سه تن پسران معروف به عمر خیل

(۲۹) ذکر طایفه دری زانی که از نسل دری سپرد و مزلوی که نگاشته شده بود

طایفه دری زانی منسوب به دری و دری بن سده و راسه پسر چون (میر احمد معروف به میر احمد خیل و بیزار معروف به بیزار خیل و خدوی معروف به خدو خیل) پدیده آمد چنانچه ابو خیل - و نورنگ خیل و بیزار

ذکر طایفه در زانی که از نسل در پی سپردم سد و که نکاشته شد بوده
 و باره خیل - و حجو خیل - و جلال خیل - و جانه خیل - و بره خان خیل - و صدیق خیل - و در ویزه خیل -
 و در و خیل و حسن یک و آده خیل - و ترکبا خیل - و دلازاک و باراخیل - و خدیدا خیل - و بلر خیل و
 خیل - و احمد خیل - و حبیب خیل - و سکندر خیل - و جلال خیل - و کدای خیل - و مالاخلیل - و محمدی خیل -
 و سرکند خیل - و اکاخیل - وادی خیل - و شعبان خیل و ماما خیل - و قمرال و جانا خیل - و سلطو خیل - و
 اوربا خیل - منسوب به میر احمد معروف به میر احمد خیل بن در پی میباشند

و قره خیل - و کجوخیل - و جلوخیل - و آدم خیل - و پانده خیل - و بخشی خیل - و مزید خیل - و بومی خیل - و سردا
 خیل - و ولیداد خیل - و گواد خیل - و بنی خیل منسوب به بیزاد معروف به بیزاد خیل بن در پی هستند و نام
 در زانی بادی شوند - عثمان خیل - و سیری خیل و در عثمان و رحمت خانی و افضل خانی و بابا
 خانی و لعل خیل - و بام خیل و دنا خیل - و سلیمان خیل و بلوخیل و ترکی خیل - و جعفر خیل - و کالوخیل - و
 زیارت خیل - و انیس خیل - و بازید خیل - و حبیب خیل - و جسد خیل - و بکی خیل - و بودلا خیل - و بیان خیل
 و چربا خیل - و قاسم خیل - و موسی خیل - و خواجه موس خیل - و الهداد خیل - و سرکین خیل منسوب
 بخدوی معروف به خدو خیل سپردم در پی معروف بدری زانی بوده اند و همه در پی زانی گفته میشوند
 و طوایف مذکوره که اولاد و احفاد سد و بن اتمان میباشند همه شان اتمان زانی گفته میشوند
 از جمله ذراری مذکوره سد و که فرع اولاد اتمانند جانب مغربی وطن ایشان بسیار محمود است
 و بوست معیشت میکنند و اولاد زلو بن سد و که مذکور شد در شعبه اباخلیل و خاندان دغا خیل
 سکته زهره رئیس میباشند و عمر خیل در موضع بایزی صوابی جای دارند و اولاد و احفاد ^{پور}
 در پی زانی که نکارش شد با ذراری میر احمد خیل در کار مزاره و دژند سلیم خان و مرقد وطن
 دارند و بیزاد خیل در کلا بست و خدو خیل در چکائی و پنج تار اوقات میکنند و مردم بام خیل
 در موضع باجه توطن دارند.

(۳۰) ذکر طایفه رزریا رجر بن عمر بن مند بن
 شخی بن کند بن خرشبون

جلد پنجم امان التواریخ

طایفه رزر بن منذر بدین قسم بوده و اصلاً رزر بن منذر راسته پسر آمده (دانی معروف به مانی زانی و ملک معروف به ملک زانی و اکو معروف به اکو خیل که همه از یک زن پیدا آمده اند و دود پسر چون خضر معروف به خضر زانی و محمود معروف به محمود زانی از زن دیگر او بوجود آمده اند و مجموع پنج پسر از وی باز ماندند و از مانی سه پسر مانند (بازید و بهلول و احمد معروف به احمد خیل) پیدا آمدند چنانچه درخت و احمد خیل و پنج پای و آزی خیل و ابراهیم و داود خیل معروف به دعوت خیل و بسبب خیل و خضر خیل و موسی خیل و سلیمان خیل (بواسطه بازید پسر زانی) و الهداد خیل و صدیق خیل و زانگی خیل و سلیمان خیل و حمزه خیل و جونا خیل و مبارک خیل و حلیخان خیل و کاله خیل و جانب خیل و عظمت خیل و بابی خیل و سندی خیل و جمال خیل و دوران خیل و مردان خیل و برمان خیل و میر خیل و بابی خیل بواسطه بهلول بن مانی بن رزر معروف به مانی زانی بوده اند - و خوانون خیل و احمد خیل و اسماعیل خیل - و الهداد خیل - و کریمه خیل - و میرداد خیل - و محمد خیل - و کمال خیل - و شمس خیل - و سید خیل و بهانی خیل - و سلیمان خواه و بابا خیل و بهرام خیل - و زید خیل - و بل خیل - و مته خیل - و دروان خیل و بنکی خیل و فاقون خیل - و لنگر خیل و سه سده و معروف خیل و بادین خیل و پونس خیل - و یعقوبی و بنکی خیل که اولاد ملک بن رزر میباشند ملک زانی نام برده می شوند -

خضر معروف به خضر زانی بن رزر را چهار پسر بوجود آمده (دعمر معروف به عمر زانی) و دشموری (دشموری زانی) و دگدای معروف به گدای خیل) و (عیب معروف به عیب خیل) از جمله احمد خیل - و نجابت خیل - و صاحبی خیل - و داود خیل - و بهره خیل - و غلام خیل - و چوره خیل - و منل بیک کور و ابراهیم خیل - و روکی و پاسبند خیل و پونس خیل و سعید خیل بواسطه دشموری که همه اولاد اویند دشموری زانی و خضر زانی یاد میشوند - محمود معروف به محمود زانی پسر پنجم رزر را سه پسر بود (آگای معروف به آگا خیل) و (بویای معروف به بویا خیل) و (خانی معروف به خانی خیل) چنانچه ولی خیل و نیک خیل و میر خیل و کمال خیل و صاحبی خیل و اعظم خیل و بوستان خیل و زوال خیل و اگر خیل و محمد خیل و غزنی خیل و میرداد که اولاد آگایند بواسطه او آگا خیل و میرداد

ذکر طایفه رزریار جبر بن عمر بن مند بن شخی بن کند بن خرشبون
 موزانی نامیده میشوند و همچنین امم خیل و دوله خیل و پائنده خیل و علی شیر خیل و سیف الدین خیل -
 و شایب خیل - و قره خیل و محمدی خیل و شاندی خیل و سلطان کور و ککو خیل و بجیا خیل و بهرام خیل که اولاد
 بویان محمود و باخیل و موزانی گفته میشوند - و نیز نماری خیل و شادین خیل و خضر خیل و سرکین خیل که از
 اولاد خانی هستند خانی خیل و موزانی نام برده میشوند -

اغلب و اکثر از این طایفه در علاقه یوسف زانی سکونت دارند و از جمله خضر زانی در موضع شیوه کن
 و منزل دادند و مانی زانی در موضع ترلانزی و داکلی مقیمند و ملک زانی متوطن موضع یار جبرین میباشند
 و موزانیان در خاک نودینه و شیخ خانه و استور و ز سکونت دارند -

(۳۱) ذکر طایفه یکم از نسل یوسف بن مند بن شخی بن کند
 بن خرشبون و معروف به یوسف زانی

طایفه یوسف زانی بدین ترتیب بوده یوسف معروف به یوسف زانی بن مند راجع بهر بوده (عیسی)
 موسی و مالی معروف به مالی زانی و اکوی معروف به اکو زانی و اور یای معروف به یادی خیل و چانچ
 حسن زانی و یعقوب زانی و حاجیل و اکا زانی بواسطه عیسی که اولاد او هستند یوسف زانی گفته
 میشوند - همچنین الیاس زانی و سالار زانی و ابوب یا آپ خیل و بران خیل و علی شیر خیل
 و کمبو خیل و علی خیل و جلال خیل و حسن خیل و مصری خیل و بهرام کور و داد و خیل و خان کل خیل و کج
 کور و ماسولی کور و هوتی خیل و مزید خیل و فتح خیل و ولایت خیل و طاروسی کور و برانم کور و طار
 و سن خیل و بهیل خیل و سلطانی خیل و کمال خیل و همداد خیل که از اولاد سالار بن الیاس
 موسی بن یوسف میباشند - سالار زانی و الیاس زانی و یوسف زانی بالوسانظ گفته
 میشوند - و پنج پاد و مخوذانی بواسطه ماسو برادر سالار الیاس زانی و یوسف زانی یاد میشوند -
 و که ای زانی و حسن خیل و بهرام خیل و علی شیر خیل و سن خیل و عایشه زانی و باخیل و خدین
 خیل و موسار خیل و خاکلی زانی که از اولاد ناجی و می برادران سالار و پسران الیاس
 نیز با واسطه یوسف زانی گفته میشوند و نیز دولت زانی و مند بن زانی و برخه زانی و ایما خیل

جلد پنجم امان التواریخ

و چنانچه زانی و نور زانی و ابا زانی و عیسی زانی که از اولاد مالی معروف به مالی زانی بن یوسف زانی باشند (۳۲) ذکر طایفه نیکه از نسل اکوی معروف به
اکو زانی بن یوسف معروف به یوسف زانی هستند

طایفه یوسف زانی که از نسل اکو بوده اند بدین قسم هستند اکو بهر چهارم یوسف بوده و او را چهار
پسر بوده است (خواج معروف به خواج زانی و ابا معروف به ابا زانی و شرک و بازید معروف به مالی
زانی از یک زن بوده و رانی معروف به رانی زانی از زوجه دیگر او بوده اند که نام پنج فرزند داشته است
چنانچه ادین زانی و شمو زانی و نیک پی خیل و ابا خیل و عایشی خیل و شمس زانی و سبت و جوانا
زانی و سلطان خیل و نصر الدین خیل و پاسبند خیل که از اولاد خواج هستند با واسطه خواج زانی
و اکو زانی گفته میشوند - و سهیل و ابا خیل و عزیز خیل معروف با زی خیل و خان خیل و شرخان
و متاخیل و ترخان خیل و مقداد خیل و میر محمد خیل و خانما خیل و پاچه خیل و بازید خیل و علی خیل و کند
خیل و ناگوال و شمالی خیل و حامی خیل و اسماعیل خیل و بسو خیل و صلی خان خیل و شیرخان خیل و با
خیل و شاهو خیل و عیار خیل و احمد خیل و جانکی خیل و بشیر خیل و عالی خیل و مندر خیل و اسحاق خیل
و جلال خیل و اسماعیل خیل و رستم خیل و دل خیل و پیر خیل و بنکورد خیل و قاسی خیل و ملک
خیل و پانی خیل و دور خیل با واسطه سهیل و عزیز و ابا که پسران سهیل اند و او پسر بازید بهر چهارم
اکو میباشد که بای زانی و اکو زانی نامیده میشوند - و هم ستور زانی و الا خیل و بهلول خیل و
خیل و خنوخ خیل و دروان خیل و دولت خیل که از نسل سلیمان بن بازید بهر چهارم اکو بوده
و معروف بانی زانی و اکو زانی میباشند - و ابا خیل و بامی خیل و برت خیل و اکا خیل و
خیل و سفه و دخیل و پیر خیل و بازید خیل و میرا خیل و دادی خیل و زانک خیل و برجی خیل و فرید
خیل که از نسل بابو بن بازید بن اکو بوده اند موسوم بیا بوزانی و بانی زانی و اکو زانی هستند -

(۳۳) ذکر طایفه نیکه از نسل رانی پسر نجم اکو بن یوسف
بوده اند و با واسطه رانی و اکو زانی و یوسف گفته میشوند

ذکر طایفه رانی زانی

طایفه رانی زانی بدین قسم تشکیل یافته رانی معروف به رانی زانی بن اکوی معروف باکو زانی دارای شهر بوده دجلیم و اتمان و مخه چنانچه علی خیل و بھرام خیل و خوارا خیل و ازی خیل و بیلی خیل و عبدل خیل و شهاب خیل و میرخان خیل و عیسی خیل و سلیمان خیل و ملا خیل و مجا خیل که اولاد و احفاد دجلیم بن رانی اند رانی نام برده میشوند و همچنین سبن خیل و مدی خیل و برہم خیل که اولاد اتمان بن رانی میباشند به اتمان زانی و رانی زانی معروف شده اند و نیز سلطان خیل و عمار خیل و مردان خیل و کر خیل و اسماعیل خیل و عثمانی خیل و لند خیل و غریز خیل و دور عثمان اولاد و ذریہ فخر پسر سوم رانی میباشند و فخر خیل و رانی مشهورند طوایف و قبایل یوسف زانی که مرتباً نام برده شد در کوهستان دور و در ازی ساکن هستند و اولاد مند بن عمر برادر یوسف که عمر و یوسف چنانچه نیکارش شد پسران مند بن شیخی بن خورشون بوده اند و با اولاد یوسف بن عمر مہدی یوسف زانی گفته میشوند و حال آنکه اولاد مند و قبایل جداگانه میباشند و در دو طرف نھر کابل و مباران سمه واقع شمال نهر سند که سمر را با آنکه اینان در آنجا وطن کرده اند باز علاقه و خاک یوسف زانی میگویند.

و قبایل یوسف زانی در مواضع کوهستان سواد و غیره بچ کوره و دیر واقع بچکوره مسکن و منزل دادند و قاطنین این مواضع از مردم یوسف زانی و غیره ده لک که یک ملیون نفس باشند در شمار میآیند که خود یوسف زانی سه صد هزار و طایفه مند دو صد هزار نفر و مجموع آنها پنج لک در حساب میآیند و پانصد هزار نفر دیگر از سایر طوایف و قبایل افغان بوده اند مانند خشک و محمد زانی و اتمان خیل و غیره و محمد زانی یا بمن زانی از اولاد زمند یا جمند نام پسر دوم خورشون که در فوق مذکور شد میباشد و ملحق به طایفه یوسف هستند و در خاک هشت نگر متوطن هستند و جمعیشان سی هزار نفر در شمار میآیند اتمان خیل که از اولاد برهان غیره لکی پسر دوم خورشون است و در بودن کران از نسل سره بن اختلاف بوده بعضی این قوم را سید و بر افغان میگویند و در سلسله انساب خورشون لکیا نیز از نسل فرخ یا مک بن شیخی بن خورشون بن خورشون نوشته اند با تلمذ از جمله اقوام کرانی که پس از این نیکارش خواهد شد یکی اتمان

جلد پنجم امان التواریخ

خیل است و چون در کوهستان کناره نهر سواد واقع مشرق با جاد در جمیع قوم یوسف زانی منسوب
هستند در اینجا نشان ذکر شد و تعداد نفوس این طایفه سی هزار نفر بشمار میآیند - نیز چون نام کمی
در فوق برده شد لاجرم لازم آمد محل سکنتی و تعداد نفوس آنان نیز نگارش شود که این طایفه در موضع
دو آب و آهه بین نهر کابل و نهر سواد منزل و ناوی دارند و نفوسشان هفت هزار نفر بحساب میآید

(۳۴) ذکر طایفه ترکمانی که مشهورند به ترکمانی

طایفه ترکمانی از اولاد ترکمانی پسر شخی بن کندن خرشون بوده اند چنانچه نگارش شد و طایفه
ترکمانی معروف به ترکمانی چهار شعبه شعب شده اند اول دسلار زانی که در خاک بر اول و جاد منگ
مسکن دارند و نفوسشان به پانزده هزار نفر میرسد دوم مومند یا مومند که بدو فرقه یکی ککار زانی و دیگری
دور مومند اجاز دارند و چهارده هزار نفر بشمار میآیند سوم سوزانی که جمعیشان به ده هزار نفر میرسد
چهارم اسماعیل زانی و آن نیز ده هزار نفر مردشان بوده و آنان در حلقه با جاد که جانب مغرب آن
کوه همد و کش و طرف مشرق کوه که نشینگاه اتمان خیل و جانب شمال او کوه همد و کش که در جهنم
او مردم کافرستان که خالیه موسوم به نورستان شده و جنوب آن کوه همدان واقع است
جاد دارند و وادی با جاد و هموار و سطح و صاف است و از شرق مایل شمال میت و پنج میل طول و از
مغرب مایل جنوب دوازده میل عرض او بسیار است

(۳۵) ذکر طایفه صافی معروف به صابی

طایفه صابی شش فرقه بوده اند مانند دقنداری، و دمسود، و درگزور، و ددبیر، و کاکلی، و
دزانی حاوی خیل، و اینها تمامی خود را از افغانان سره بنی دانسته و گاهی خویش را برادر پسر علی بنی
دانسته و لیکن در این شک نیست که پدر این قبیله از اخلاف و صلی شخی نبیره خرشون بوده است
بهر حال اکثر ایشان در خاک سوکر از نواحی با جاد و آهه مابین خاک طایفه ترکمانی و جایگاه قوم همد
جاد دارند و اغلب از دوات سواد یک خانه و دو خانه جا و مسکن دارند و چیزی در موضع خواب و آهه
در مشرق کابل و شمال مغرب اتمان و در مرکز واقع مشرق جلال آباد جاد دارند -

ذکر طایفه غوری یا خیل

(۳۰) ذکر طایفه ایکه از نسل غوری یا بی معروف

بغوری یا خیل سپرد و مکنند بن خورشبون بوده اند
طایفه غور یا خیل که از نسل غور یا بن کنند بن خورشبون بوده اند بدین قسمت در پیش استاده شد که از غور
این کنند بن خورشبون چهار پسر بوجود آمد (دولت یار و خلیل و چکنی و زبیرانی) که بترتیب اولاد و احاد
آنان نگارش میشود - دولت یار پسر ارشد غور یار و پسر (همند و داود معروف به داود زانی) آورد
چنانچه موسی خیل و کتبه خیل و بازید خیل و دولت زانی و یحیا زانی و نور زانی و بختیار و موسی زانی و بانی زانی
و خواجه زانی و تاجو زانی و عمر زانی و بانی زانی و حاجی خیل و سید خیل و ابو زانی و حلیم زانی و تارک زانی
و اسماعیل زانی و تار زانی و سته پای و عثمان خیل و برهان خیل و عبسی خیل و شاه منصور خیل و سوره خیل
و اتمان زانی و آگاه زانی و دایمی خیل و ماما خیل و نظر خیل و باره خیل و سلطان خیل و اتو خیل و دریا خیل و سکی
خیل و خاک خیل که در تاریخ انساب خرا خیل ثبت شده است و انر خیل و منا خیل و بو تو خیل و ضرب علی
خیل و هر و خیل که از اولاد موسی و کوکو پسران همند بوده اند گفته میشوند و این طایفه بلفظ کوز همند و بر
همند مشهورند و کلمه (کوز و بر) بلفظ افغانی یعنی (زیر و زبر) است و کوز همند پانزده هزار خانوارند
که در اراضی هموار سطح نواحی پیشاور و هندوستان مسکن دارند و طایفه بر همند در کوهستان جایی
که آن کوهستان از جانب مغرب محدوده و واقع مغربی خاک قوم اتمان خیل تا هنر کابل و هنر کرکند
طرف غربی کوه کاشغر جریان دارد و تا به هنر کابل متصل میشود از شمال رو به جنوب مجری آن است
و از طرف جنوب به خیبر که معبر قوافل کابل و پیشاور میباشد و از طرف شمال کوه هندوکش و
اسماره و از طرف مشرق اراغنی و جبال قوم یوسف میباشد و پانزده تا بیست هزار خانوارند
شمار میآیند و اکثریه پس از تعیین حدود و سرحدیه چنانچه در تاریخ امان التواریخ و سراج التواریخ
نگارش شده جزو خاک انگلیس شده و از جمله لعل پوره و گوشته و کامه باجبال و او دیه -

متعلق به او در تصرف دولت علیه افغانستان بوده است -

جلد پنجم امان التواریخ
(۳۷) ذکر طایفه و قبایل و اقوامیکه از نسل
داود معروف به داود زانی سپردوم دولت یار بن
غور بوده اند.

طایفه داود زانی که از نسل داود سپردوم دولت یار بوده اند بدین ترتیب است که داود معروف به داود
زانی سپردوم دولت یار که پسر اول غوری است چنانچه نگاشته شده است پسر داشت (مندی و مامور و جو)
چنانچه باور زانی و حین زانی و نیکو زانی از اولاد مند و غسوب به داود زانی هستند و هم چنین تاخیل
و محمد خیل و سعید خیل و یونس خیل و بازید خیل و علی زانی و بی زانی و باکل زانی که از اولاد مامور سپردوم
داود بوده اند بواسطه او غسوب به داود زانی شده اند. و نیز مندر و فاخیل و صفار زانی که از اولاد یوسف
بواسطه او غسوب به داود زانی هستند و در زینهای همواری از توابع پیشاور در واقع جنوب نهر کابل
توطن دارند و سیزده هزار خانوار نفوسشان بشمار میآید.

(۳۸) ذکر طوایفیکه از نسل خلیل سپردوم غور یا
معروف به غور یا خیل هستند چند اقومت
سالار زانی و افغان زانی و نور زانی و منی زانی و اکا زانی و بارو زانی و ترک و ساک که از اولاد خلیل سپردوم
بواسطه او غسوب به غور یا خیل اند و در السنه قوم خلیل گفته میشوند. و پشت هزار خانوار هستند که از
ایشان پانزده هزار مرد جنگجو و سلاح بند در میان مسکن و ماوای آنان نیز در اراضی هموار پیشاور بوده
و چند خانوار از این طایفه با چند خانوار از طایفه همنند و غیره در عمل برداری مقام و ناوی دارند و بنام
برداری مشهورند. (۳۹) ذکر طوایفیکه از نسل حکمتی سپردوم غور یا
معروف به غور یا خیل هستند

از حکمتی که بزبان افغانی او را حکمتی میگویند سه پسر مانند آذی معروف به آذی خیل و خانی معروف به
نیل و خواص معروف به خواص خیل (وجود آمده اند چنانچه در میان خیل و در ی بلار که (بلغه افغانی
در ی بلار سه پسر را گویند) و نصر خیل و برهم خیل و توکی خیل و غنی زانی و حین خیل و لشکر خیل.

ذکر طوایفیکه از نسل چمکنی هستند

و فرخی که از اولاد آذیند بواسطه آذی خیل و چمکنی گفته می شوند و موت خیل و بدی خیل و کور که خیل و اسارک خیل و سلطان خیل و لاجا خیل و مصلخی خیل و نور خیل و جمال خیل و شیرخان خیل که از اولاد غانی خیل و چمکنی هستند مشهور به چمکنی بوده اند و همچنین دی خیل و شولی خیل و حکیم خیل و ولی خیل و فتح خیل و سیرزا خیل و گل شیر خیل و جلال خیل و لشکر خیل که از اولاد خواجه خیل و چمکنی گفته می شوند و قوم چمکنی متفرق هستند و جماعتی از آنها قوم و علاقه پیشاور منزل و مسکن دارند و اکثر در سپیده کوه واقع در شمال کرم و جنوب و مغرب جلال آباد متوطن هستند و نه هزار مرد مسلح از آنها بیرون می آید.

(۴۰) ذکر طوایف و قبایلیکه از نسل زیرانی هستند
چهارم غوریای معروف بغوریا خیل بن کنده بن خرشبون هستند
این قوم شجره نسب ندارند و آنکه متفرق در ننگرهار و غیره مواضع و منازل دارند و با قوم چمکنی
ملحق گردیده و بدین سبب مشهور به تاجیک شده اند.

(۴۱) ذکر طایفه ملاگوری و وجه تسمیه آن باین اسم
این قوم چهار خیل هستند اول بنادر خیل دوم تار خیل سوم احمد خیل چهارم دولت خیل و در نسب و نژاد
این قبایل چهارگانه اختلاف است و اصح این است که از راه وصلی قوم محمدی گفته می شوند و قول دیگر آنست
که روزی چند تن از قوم بواسطه راهزنی سزاوار مجازات می شوند و در این بین یک تن ملای و عالم غلط
جزو دزدان شده و او را نیز میرزا بجهت مجازات دادن یک از دزدان بزبان افغانی بآن بیکر میگوید
د ملاگوری، یعنی ملای را می بینی که در زمره دزدان گرفتار شده است و پس از استخلاص آن ملا از آن
ورطه بعد از اولاد آن ملا مشهور می شوند به ملاگوری و در کوهستان همدند با طایفه همدند مخلوط گردیده
و بیشتر آنها در دره تاتر جای دارند و گاهی به زنی و دمی کشکاری و زراعت می نمایند و مردشان به قصد تنبیه

(۴۲) ذکر طوایف و قبایلیکه از نسل زمند یا حمند
پسر دوم خرشبون بن سر بن میباشند
زمند بن خیرالدین معروف به خرشبون و پنج پسر خلف گردیده مانند (دوباشکی و کنانی و

جلد پنجم امان التواریخ

معروف به بنکی زانی و من یا محمد معروف به من زانی یا محمد زانی و قوخی چنانچه شورانی و خلف زانی و قوژانی
 و جوزانی و شبان زانی و عارف زانی و ابراهیم زانی و محمد و عاشور زانی و حین زانی و وحلی زانی و بدر زانی
 و عینی و علی زانی و امان و شک و بدا و موسی و سلماک و اسماعیل الدین و امجوزانی و کز لانی و زبزیانی
 و عزیز زانی و عمر زانی و بنک زانی از اولاد خویشکی پسر اول زمند و بواسطه او که پسر دوم خرشبون بن
 سربن است سربنی نام بردار هستند و همچنین عمر زانی و آلا زانی و طار زانی و حبیب زانی و موسی زانی و خدر
 و سبیل که از اولاد کتانی پسر دوم زمند سربنی گفته می شوند و بنکی پسر سوم زمند بی اولاد مانده است
 و ابیاس زانی که چار جده گفته می شود و بارک زانی که برانک یاد میشود و بتوزانی و عمر زانی و اتمان زانی
 و تند و زانی و پرچه خیل و حوادانی و شمو زانی و فاطمه زانی و قورم زانی و تنگی و زرز و شیر یا و بواسطه من
 که اولاد اویند و او پسر چهارم زمند میباشد سربنی هستند و بنی زانی و امجی زانی و پاچوزانی و جمل زانی
 و منصور زانی از بنیره قوخی پسر پنجم زمند بن خرشبون بن سربن بوده اند و آنها را بواسطه او سربنی بگویند
 و تمامی اقوام و طوایف مذکوره که ضروب به زمند در ابتدا به نواحی قندار چون ارغیان و غیره متوج
 بودند بعد از آنجا به علاقه فوشیج آمده آنجا را استصرف میشوند و از آنجا قوم ترین که از پیش نامشان بچرخ
 شد اینها را بقوه جبری و قهریه مانده و آنها بعد از این بعضی در ملبان و اولاد و اتحاد خویشکی پسر
 زمند در غزنین و راه دره غور بند واقع در شمالی کابل و در خود علاقه غور بند جای گرفته اند و کون
 در مواضع مسطوره جا دارند و چندی بواسطه تنگی جا و مکان در غور بند ناچار جلای وطن نموده در موضع
 شرفصور واقع در مشرق لاهور قرار گرفتند و از محله و دست برد قوم بلوچ که بر آنها می شد از محله
 اقوام تنک زانی و حین زانی و عارف زانی و شبان زانی و کز لانی و سلماک بغرم جلوس گیری و حمله
 و یورش کرده بلوچ در موضع برکلی واقع در مغرب قصور جای گزیده سدهاها بلوچا شدند و همچنین
 عزیز زانی و جوزانی و برابیم زانی در جانب مشرق موضع مذکوره بموقع رگلی جای گرفته اند و چیز
 از ایشان بواسطه جنگ خانگی از بین قوم بیرون شده در قصبه مانده ساکن گردیدند و حال اولاد
 این قوم در افغانستان کسی دیگر یافت نمی شود مگر اندکی در علاقه فوشیج و قندار که مغلوبانند و در
 سبیل

ذکر طوایف که از نسل زمندیانند

بر میزند... و شعبه فی از قوم خوشکی در دره غور بند متوطن هستند و چیزی از این شعبه هشت نفر و چند خانوار در موضع متصل به علاقه کوستان همدان جانب شمال نهر کابل دره خیبر مسکن دارند و آنانیکه در قصور لا هوز جای دادند بنام افغان قصور و بلفظ قصور به بیان مشهور هستند - و قوم محمد زانی از اولاد زمند در مواضع هشت نفر و چار صده و تنگی و نوشهره و پراگت و غیره جا و مسکن دارند و تمامی قوم زمندی ده هزار خانوار بشمار میآیند -

(۴۳) ذکر طوایف و اقوام و قبایلیکه از نسل کانی

پسر سوم خر شبون بوده و سربنی گفته میشوند
الوزانی و ژمریانی و کتیر و کوبیار و محمد زانی و شنواری و سام و سبالا و موسلیخ و سلمت و
همه و شیخ علی خیل و خاکیل و میرداد خیل و پیر و خیل و سنگو خیل و سرکی خیل و سلمان خیل از اولاد کانی
بوده اند - و قوم شنواری از قبایل خسویه کانی در ننگرهار جای دادند و حال سبب اقوام کانی
بدست نیامده و معلوم نیست مگر چند خانواد که متفرقه در مواضع مختلفه جا دادند و در هند وستان
و خاک دکن نیز از این قوم یافت میشوند و شنواری که قوم معروف کانی است از جنت انصال^{طین}
ایشان برده خیبر انهارا خیبری میگویند و مردم خیبر غیر از مردم بر همدان بوده اند که سابق نگارش شد
آفریدی دارد ک زانی و شنواری سه طایفه اند و همه دزد و راهزن و خونخوار و مردم آزار بوده اند
و قوم شنواری پانزده هزار خانوار بشمارند و از ایشان در علاقه با جاو و دره اشیکل خاک کنه
و غیره مواضع نیز بوده و وطن اصلی مشهور شنواری هزار ناواست و از جمله قوم شنواری مردم
سنگو خیل که چهار هزار مرد مسلح و جنگجو دارند و ایشان نیز راهزن و شریر هستند در سید کو و جلال
آباد بجانب شرقی موطن قوم خوشکبانی ایشان ناوی و مسکن دادند -

(۴۴) ذکر طوایف و قبایلیکه از نسل غرغشت

برادر سربن پسر دوم قیس عبدالمکرشمید میباشند
غرغشت پسر دوم قیس معروف به بیان راسه پسر بوده (دانی و بابی و منده) از دانی پسر

جلد پنجم امان التواریخ

او چهار فرزند بوجود آمد (کاکر و ناغر و پینی و دادای) چنانچه مخیل و یونس خیل و موسی زانی و تره غری و سرگری و دبدی خیل و درو جلای خیل و ختن خیل و کوان و شادی خیل و باجو خیل و ابوبخیل و مندورانی و آجوزانی و هماخیل و مستک و مخی خیل و زن غوزی و تبرک و شبراد و جد دام و ابابکر و حین و پنج زانی و چرمی خیل و پند و کرکراتو و سپتن و سوران و مخی زانی و لی زانی و یعقوب بابکب زانی و تارن که در این یک چنانچه یاد است و سنزخواه سنج سوران و یونس خیل و سالار خیل و سودان زانی و شاد زانی و انکونانی و فاطمه زانی و انور زانی و آدم زانی و عمر حسام و حاتم و علی خیل و برات خیل و هرم زانی و اتمان خیل و کبوی و حضرت خیل و اربی باغی خیل و اودل خواهر عبدالله زانی و ابیاس زانی و سنیتا و یوسف و عیسی و پیتی و مرزانی و خوری زانی و بدازانی و شاد زانی و حین خیل و بین خیل و شمس الدین و شتون زانی و آتور زانی و محمد زانی و درجزانی و ابابکر و سوری و علی زانی و پونخی زانی و امین زانی و اکان زانی و شاد زانی و ترکوزانی و شمعون و ابراهیم زانی و قبول و اسام و سلیمان خیل و ایوب و داد و خیل و شکور خیل و داد و سبک و احمد زانی و کمال زانی و ابوسعید زانی و مرزانی زانی و جمال و دوسی زانی و عین الدین و ابوالمعالی یا عبدالمالی و پیش الدین و شادی از اولاد کاکر بن دانی غرخت اند و همه شان قوم کاکر نامیده می شوند و این قوم که از دوز به یکی از پسران جادگان غرخت موصوفه میباشند که در کوهستان وسیعی که شمالی آن خاک قوم خلیجی و شمالی باطل بغرب آن حلقه ارغسان و قسمتی از موضع توبه جایگاه قوم اچک زانی شعبه قوم درانی و مغرب و جنوب آن باوچستان و چیز از علاقه اسپین زرین و کوه سلیمان و اقصای موطن و مسکن دارند و کوههای مسکونه آنها که دادای و میدان است صد میل در صد میل وسعت دارد و مواضع متوطنه معروفه قوم کاکر (توره و مرغه و برشور و زرین و توکی و بنه و کچوخی و بوری) بوده است و تعداد نفوس این قوم تا مجده لک (یک میلیون و شصت هزار) و پنج لک گفته اند و کنون بواسطه ترقی کوینت نه هزار نفر در شمار خواهد آمد - از این جمله تعداد نفوس امان درست معلوم نمی شود زیرا عدد هزار و طبلون کجا و نه هزار کجا !! -

(۲۵) ذکر قبایل و طوایف که از نسل ناغر پسر دوم

دانی بن غرخت بوده اند

در زمره

ذکر قبایل و طوایف که از نسل ناغر بوده اند

از ناغر دو پسر دیونس نام و مش (وجود آمده اند) و بر بنو ترک و سلاح و عبدالرحمن (از اولاد
یونس بوده اند) و چند رو و سبئی و هند و پلگت و بناد و یا فادو و تیرو (از اولاد مش بوده اند
و اینها با قوم کاکر مخلوط بوده و دارای خاک و محلی مخصوص نیستند) -

(۴۶) ذکر قبایل و اقوامیکه از نسل بنی سپر سوم دانی بن غرغشت بوده

سابنگ و خانی و مرغانی و ستن و اتمان نیل و شدی نیل و مرغشتن و قاسم و زمیری و بامرزی
و دیبال و نصرزانی و یک خیل و انزریا یا اشخوزانی و مولی زانی و حین زانی و موسی خیل و بلبل و بخره
خیل و سین زانی و مغدود زانی و حسن خیل و کمال زانی و جلال زانی و بھر زانی و حلال زانی و بانی زانی
و بهدین زانی و اردان خیل و یکی زانی و خان زانی و خوباد زانی و زرد خیل و بلال زانی و کده زانی و ادنی
زانی و خدو زانی و احمب زانی و شالم زانی و حرکت زانی و کرموزانی و شادی زانی و شبر و زانی و کرم
و طولی زانی و دار و زانی و آدینه زانی و تولا زانی و ملی زانی و خاخور زانی و کاکو زانی و خواجک زانی و آب
زانی و مرسین زانی و کابل زانی و علی خیل و بابر زانی و لر زانی و اصغر خیل و بیست خیل و دری پلار
و عمر خیل و می زانی و مرد و خیل و باکر زانی و خورک و سامی و سود خیل و کربز و و دیر و ابوب و کون
و لون یکی از اولاد بنی هستند بواسطه او غرغشتی گفته میشوند و این قوم نیز مثل قوم کاکر
هستند و در خاک و علاقه بیوی و داد و جادو مکان دارند -

(۴۷) ذکر طوایف و اقوامیکه از نسل داوی سپر چهارم دانی بن غرغشت بوده

درو و هر و خوندی و بلبل و سکندر و موسی و علی از اولاد داوی بوده اند و از جمله خوندی و بلبل
و دیگران اصلی هستند و این قوم نیز با طایفه کاکر متصل و ملحق بوده اند و خوندی در اصل غنبدی و
سب است ذکر طایفه و قبایلیکه از بابی سپر دوم
غرغشت بوده اند -

جلد پنجم امان التواریخ

میرزائی و سرو و غررائیل و کنوزائی و شبلی و گزائی و یاسین زائی و جند زائی و ادریس زائی و صاحب زائی از اولاد بابی بن غرغشت بوده و اینها زاده از چهار هزار نفر هستند و در قندهار و هرات و غلات نشین دارند و بیشتر آنها بواسطه تجارت و سوداگری توانگر و متحول هستند.

مند و خیل که از اولاد مند و پسر سوم غرغشت بوده قبایل متعدده دارند و هر چه هست بنام مند و خیل یاد می شود. و این قوم در دو کنار وادی رثوب که سلسله کوه سرمند و باغ از انجا فروغ میشود جاؤسکن دارند و این کوه

طرف مشرق مانلی شمال رفته تا موضع سرمانه واقع متصل گول است دارد.

(۶۸) ذکر طایفه گد و ن که خود را قوم کا کر می پندارند
و در شمار قبایل کا کر که نکاشته شدند

انچه را که ما فهمیدیم این است که ساهنگ پسر اول بنی بن دانی بن غرغشت را دو پسر دیگر غیر از قبایلیکه نوشته شد نیز بوده که هر دو از سبب خصومت و جنگ خانکی فرار نموده چندی ند سپید کوه جلال آباد بسر بردند و پس از انجا در علقه هزاره حج جای میگرفتند و چون قوم پتی و کا کر را اغلب یک قوم و طایفه دانسته اند

ایشان خود را کا کر میگویند بھر حال قوم گد و ن معروف به دو سلسله بوده اند چون سلا و منصور و خانچه متوززائی و تورزائی و سلیمان زائی و عیسی خیل و عبدالرحیم زائی و محمد خیل و علی شبر خیل و قلند خیل و غل خیل و دولت خیل و ادو خیل و سوب به سلا بوده اند و عمر زائی و گوار خیل و قرخیل و یعقوب خیل و عیسی خیل و کریم خیل و بارو خیل و ابلا و زائی و ولی خیل و قاسم خیل و شاهی خیل و الهداد خیل و خواجه رستم کور و ادین زائی و تنی زائی و دوله زائی و یعقوب زائی و حسن زائی و عید و خیل و توره خیل و زکریا خیل و عباس خیل و

شامان زائی و بهلول زائی و خضر زائی و شتاب زائی و اما زائی و خلیل زائی و امرا زائی و سوب به منصور بوده اند و اغلب قوم گد و ن خصوص سلا در کوهستان واقع علقه هزاره حج در هر دو کنار رودخانه دو تعلق به اورشس جا و مکان دارند و کسانیکه از قوم گد و ن در اطراف نهر اباسین واقع مغرب کوه جنابین جا و منزل دارند و چون به لغت سانسکریت هابز رنگ را و بن جنگل را گویند و در انجا جنگل بزرگ بوده بدین جهت موسوم باین اسم شده اند و طایفه گد و ن هزاره خانوار هستند و علاوه

ذکر طایفه که ون که خود را قوم کاکرمی پندارند

بران قوم متوزانی از اولاد سلاز در موضع بابینی جای دارند و هم در مات پاده و شنی و کولار و پون
اجنبلی واقع همان مردم سلیمان زانی از اولاد سلاز مسکن دارند و قوم اله و زانی و دودله زانی از اولاد
منصور که پانصد خانوارده شمار آید در موضع بیکت واقع میدان حامن کوه زندگانی میکنند و هزار و
پانصد تن از قوم غرغشت در ایالت دکن هندوستان مقیم هستند بهمن علی خیل و ابو سعید زانی و غیره از
قوم کاکر که غرغشتی هستند و پنج هزار خانوار جیاشند در اضلاع هندوستان مانند قصبه کولانه و اوتا
رینکت و غیره مقیم بوده اند و اینها نوادش الی یکصد و سی و دو صد خانوار از قوم کاکر جا دارند و اغلب
اینکه بسیارند و چهار هزار نفر بشمار می آیند.

۱۴۰۱ ذکر طوایف و قبایل بیتی که معروف به بیتی بوده

اقوام و قبایل بیتی چون اولاد و اخفاد سربن و غرغشت پسران عبدالرشید مذکور شد لا محض در ذکر اولاد
بین پسر سیم عبدالرشید مبادت میشود. شیخ بیت بن عبدالرشید که به بیتی معروف است سه
پسر داشت (اسما خیل و رسپون و کجین) و یک دختر داشت (بانی منو) که اقوام و قبایل عجایبی از
بطن این دختر و صلب شاه عین غوری بوده اند چنانچه ابراهیم با اولاد خود چون رونانی و کوتی
اینها وصلی است و (بمن و اوگری) و پوسف خیل و تنگزلانی و لشکری و ابو الفرج و باغی و بالمیر و
شمیر و بند و مزبانی با اخفاد خود چون مردجاکی و هیرن و مهدانی و نسوانی و بشور و خاکی و نیازکی
و ملاخیل و ناخوخیل و چینی و شاه ملک و بابلی خیل و رم دیو و سبکری و کزبونی با ذریه خود چون
جیلی و مندی خیل و الف دین خیل و جانی خیل و حسن خیل و لالی خیل و سمرزانی و دری خیل و عمر
خیل و جنگی خیل و کلکی خیل و سرست خیل و شن خیل و مانی خیل و دون خیل و منده خیل و رکازانی و بنیر
خود چون آدم خیل و رسول خیل و معروف خیل و خواجی خیل و جاکل خیل و رحیم داد خیل و غروب خیل و قایل
منولده او همچون سیتی و اردوک زانی و درکی و زرکنی و بانی خیل و غوری زانی و درری و ششی و قایل
او همچون دری پلاری و فتح خیل و جلاک خیل و غروبون و صاحب خیل و اسماعیلک و فریانه و
تن پسران و رسپون پسر دوم شیخ بیت با نواسله بیتی گفته میشوند و همچنین کجین پسر سوم

جلد پنجم امان التواریخ

شیخ بیت که شش پسر چون کسو و آدی زانی و بیث کنی و تا هر سه تن اخیر با اولاد و قبایل و ذراری خود که ذیلاً نوشته شود پسران کجین نیستند بلکه خانه زادان او هستند و به قوم کجین مخلوط شده کسی تیره و صلیبت و اصلیت آنها را نداده است و علاوه بر آن اولاد نامها از سبب کثرت تعداد چشوائی قوم جیتی هستند و دنا و کته گرام باز گذاشت چنانچه باله خیل و مندان و خجی و توران و اباخیل و شان خیل و خیل و روزی خیل و سلمی خیل و چنگه خیل و ممی خیل و عالم خیل و به به خیل و سعیدی خیل و نعمت خیل و شاه کل خیل و اصغری خیل و فیروز خیل و ککاخیل و بسی خیل و اباخیل و خنی خیل و شکر خیل و جاول خیل و سین خیل و عاشر خیل و شان خیل و فاری خیل و تارن و داوی و شیجه و بابو خیل و جلال خیل همه از اولاد تا پسر سوم کجین بوده اند و بواسطه او غر غشتی گفته میشوند و نیز بوبا و باکل خیل و تاج بیک خیل و باباخیل و رمی خیل و ماسو خیل و رسول خیل و بود خیل و یکی خیل و ایسب خیل و بلا خیل و بوکت و شادی خیل و شمال خیل و خازی خیل و دانی خان خیل و اصغر خیل و علی خیل و سراجیل و بی بی خیل و پیره خیل و رمی خیل و عمر خان خیل و عهد خیل و حین خیل و رتن زانی و در کی خیل و موسی زانی و ددوری که از اولاد دنا پسر پنجم کجین اند بواسطه او کجین گفته میشوند و کنزی و پره خیل و تار خیل و خضر خیل و از غری خیل و فانی خیل و ناد خیل و کاکش خیل و سین زانی و مانی خیل و سیاکی خیل و شیخ علی خیل و حسن خیل و بازوی خیل و ددی خان خیل و میداد خیل و راز میر خیل و قلندر خیل و ملک خیل و ککاخیل و بابو خیل که از اولاد کته گرام پسر ششم کجین بوده اند بواسطه او که پسر سوم شیخ بیت است جیتی گفته می شوند

بعضی از شعبه های قوم جیتی از سبب کثرت نفوس و قلیت اراضی خانه بدوش و رحلت اشیاء و الصیف بوده اند و بواسطه خویشاوندان توانگر خود در زمستان بهندوستان و در تابستان کجین از راه قشاد جیتی و بیلا جیتی رفت و آمد میکنند و از جمله اکثر قوم کجین و اندکی از ذریه و پسران پسر دوم شیخ بیت در مشرقی کوه سلیمان جا و مسکن دارند و قبایل جیتی بالنسبه با قوم سرنی و غر غشتی اندک اند و در حلقه جات هندوستان متفرق و پراکنده زیست میکنند و جمعی از این قوم بمقام جبال وادیه و قنار سرحد مشرقی و جنوبی افغانستان و شمالی هندوستان جادان

ذکر طوایف و قبایل ممتی که معروف به بیتن بوده

و اراضی شمال کوه کبر که شروع سلسله آن از جنوب دره کوهی است در تصرف ایشان بوده و سرخرای
دکوه سرخ، و دامن آن نادره ناک فراگاه ایشان است و جانب مغرب بوطن مذکور ایشان کوه قوم
مسعود زبری و جانب مشرق آن میدان سکوند قوم مردت واقع است و تعداد نفوس این قوم که در
سرحد جاداند زیاده از پنج هزار نمی باشند.

(۵۰) ذکر فرقه کوتی که در جمع اولاد ورسپون بن شیخ بیت بنام وصلی نکارش شد

اصح و واضح اینکه کوتی در اصل سبید بوده و ابراهیم نام از اولاد ورسپون که از پیش مذکور شد
در آغوش تربیت خود پروریده ناک بزرگ گردیده و داخل شمار قوم ممتی آمده است و در موقع کوتی واقع
جلاط بنون جمیع سادات از اولاد او مقیم میباشند و همچنین رتن معروف به رتن زانی که از اولاد
علی معروف به علی خیل بن بوکت بن دنا پسر نیم کین و وصلی بوده و اصلاً ممتی نسبت زیرا علی مذکور
او را که طفل مجهول النسبی بوده پرورش کرده و بزرگ نموده اوقات داخل قوم ممتی آمده است.

(۵۱) ذکر اقوام و طوایف ممتی که از رحم علی بی متو دختر شیخ بیت و صلب شاه حسین غوری میباشند و ایشان غلیجانی و لودی و سروانی هستند که همه شان قوم ممتی گفته میشوند

این اقوام سه گانه از فرادیکه دنیا نکارش میشود در نزد افغان هستند و خارج از سلسله اقوام ممتی
و غرضی و ممتی میباشند زیرا که شاه حسین غوری از راه غربت جلا، وطنی نزد شیخ بیت سرور
و او را از راه ترحم و محبت نزد خود راه میدهد و نوازش و پرورش جناید و پس از آنکه در خانه
راه جیاب و مدنی میبازد همچون پسران او موافق و معتمد و شرکت کار و دارای اعتبار میگردد و کم کم
با پی بی دختر شیخ بیت نزد نقش جیاب و آتش عشق خرم جانش را میسوزاند تا مندر جاد پنهان
با دست دراز و زبان عشق داری باز بیناید و دختر نیز فریفته او میگردد و بهم بستر او میشود و خود

جلد پنجم امان التواریخ

حامد میگردد انگاه مادر دختر و شیخ بیت پدر او از این سر نهانی و آبستن شدن دختر گسی میا بندگان چار دختر
بجای در کالج شرعی شاه حسین خوری در میآورد و چون زمان وضع حملش می رسد بکین پسر میزاید و او را غلامی
نام می نهند زیرا دغل، با غلط افغانی در ذرا میگویند و زانی پسر را میگویند یعنی به دردی شاه حسین خوری با دختر
مخالفت و مبارشرت نموده و آن پسر پیدا شده است پس از آن شاه حسین خوری دهی، دختر کاغ دو
را نیز بزنی میگیرد و از او نیز پسر میآورد و نامش را سروانی میگذارد و پس از آن بی بی متو فرزند یک کمرتا
نامش را ابراهیم میگذارد و ابراهیم به دهای شیخ بیت جد مادری خود معروف به لودی گشت زیرا که
شیخ بیت زوج خود را امر بان بختن می نماید و پس از طبع میگوید ما هنا را از برای قسمت کردن حاضر نشا
نآید و فهمیده شود که کد این از بر دوش نوادگان او بخته دختر و فرزند طالع جی باشند و چون زن
شیخ نان به بخت ابراهیم پسر کوچک بی بی متو از برادر خود غلامی سبقت در زید جیستی و چنانکی فرص
نانی نزد خود آورد و شیخ بیت گرسنه شده بود از وی خورسند گشته بزبان خوشی گفت ابراهیم لودی
و لودی بزبان افغانی بزرگ ناگویند و او از این جا معروف به لودی گردید.

(۵۷) ذکر طوایف و قبایل غل زانی که از طرف مادر افغان یعنی و از طرف پدر از نسل سلاطین غور هستند

غل زانی پسر شاه حسین سته پسر آورد (تور یا توران و ابراهیم و بولیا بران) و بولیا اولاد ماند
از تور یا توران دو پسر وجود آمد (بابو و بارو) و از بارو دو پسر چون بونک و قوخی وجود آمد و از بابو
سه پسر آمدند و بجای زانی و شای بونیل و طاهری که قبایل و ذرا وی هر یک انشاء الله بترتیب بخار شریف
بونک پسر بارو چهار پسر چون (ملکیار و یوسف و دولت و عرب) آمد چنانچه حسین و اسحق و قلب
و جلال الدین و عمر و مند و کرم و شعلام خیل و حاجی میرخان و شاه محمود فاتح شهر اصفهان سقط
الراس بخارنده این سطور و شاه حسین مقهور و مغلوب مادر شاه افشار و شاه عبدالعزیز و شاه عبد
القادر و شاه اشرف و بیجی خان و محمد خان و نور الله خان و حاجی عبدالرحمن و شیر شاه و عبد
الرحیم خان و شکر الله خان و عمر و حبیب زانی و کتی زانی و کدین زانی و کندلی زانی و خادی یا بنادی
زانی

ذکر طوایف و قبایل غل زانی

زانی و عمر زانی و مند بن خیل از نسل ملکت یار بن هوتک بوده اند بواسطه سلسله نسب هوتک گفته میشوند و همچنین علی زانی و خودی زانی و نند زاک و بدست زانی و رامی زانی و عمر زانی که اولاد و احضاد یوسف بن هوتک اند هوتک یادمی شوند و نیز تون زانی و ساء و ت زانی و طاهری و ایف خیل و ابوزانی و معرو زانی و اتمان خیل که از نسل دولت پسر سوم هوتکند نیز هوتک گفته میشوند

و اکا زانی و باقی زانی و ستمند زانی و علی زانی و پولاد اولاد عرب و قوم هوتکند و قوم هوتک پس از زوال سلطنت ایشان در تعداد کم شده از جمله یک هزار و پانصد خانوار آنها را نادارث و افشار در ترک و هندوستان و ایران نقل داد و اینجا را پر اکند و ساخت چنانچه در بلخ و بخارا و ماوراءالنهر و اردبیل متفرق گردیده و مسکن گزین شده و اکنون در افغانستان چارده تا پانزده هزار خانوار از قوم هوتک میباشد که اکثر در موضع مرغه و طرف باری غر و سور غر (دوکوه است) جادارند و از جمله عسک زانی در مرغه و اما غر و علی زانی در موضع غابولان و کردی زانگل و برت زانی در غنای و اکا زانی در غرنای و دمنیدار و تون زانی در موقع سورنی و عمر زانی در منداور و رامی زانی در اما غر که همه در چا منزلی شمال قندار و یک منزلی شرقی و جنوبی قلات غلجی و اتمند جا و مسکن دارند.

(۵۳) ذکر اقوام و طوایف توخی پسر دوم بارو بن تولر بن عسبجانی

توخی پسر بارو از سلسله غلجی بی چهار پسر آورد (در همد و ابوب زانی و حن زانی و نور خیلند) و این چهار برادر است برادر بدون اولاد بود ولیکن در همد دارای ذریه و قبایله گردید چنانچه معد و خیل و باسپو خیل و اکا زانی و پول خیل و سبتو خیل و بونس خیل و محمد زانی و کالو خیل و فخر زانی و بیری و موسی نا و شاه حسن خیل و سبکاک و آدم زانی و هوتک زانی و اقرب زانی و پیرک خیل و عیسی زانی و بران خیل و باقو زانی و کر مون خیل و پیر ولی خیل و حسن خیل و خان خیل و بانک زانی و عمر خیل و سنو زانی و پیر و زانی و سعید خیل و عاشور زانی و عراقی و سوری زانی و موسی خیل و بران خیل و خودیاد خیل و شک کی خیل و مامی خیل و نظر خیل و شمل زانی و بابکر خیل و علی شیر زانی و آتی زانی و منه خان خیل و جلال زانی

جلد پنجم امان التواریخ

و فیروز خیل و بهرام خیل و دعوت خیل و بملول خیل و سپاه زائی و ناجو خیل و نانو خیل و میزان زائی و نورالدین
و اکی زائی و بهو زائی و سین خیل و ختی زائی و منغل زائی و رستم و بانا خیل و یکی و سراسر او را و اخفاد و چندی
توخی میباشند و همه را در یکجا قوم و طایفه توخی گویند - و نفوس قوم توخی هفتده هزار خانوار بشمار میآید
و در قلات توخی و نواحی آن چون مواضع ترک و بل سکنی تا علاقه شیباز و توابع و نواحی آن و در واد
از غنای ملحق و متصل با ملاک و ای و پان هزاره که اکنون املاک و اناضی هزاره مذکور به مهاجر و نا
افغان از طرف دولت علیه افغانستان داده شده است و در سیزانه و وادی ناوه و خاکاک جا سکن
دارند و از جمله با کبر زائی در مواضع ناوه و شاه مردان و سراسر و جنگی جا و مکان دارند و شمل زائی چندی
و بلخ و شیباز و غیره مواضع سکنی دارند و از قوم توخی یک کوچ در شرباب متصل به محدوده افغان بوده است

(۵۴) ذکر قبایل و طوایف و اقوامیکه از نسل ابراهیم پسر دهم غلجالی بن شاد حسین غوری بوده اند

ابراهم بن غلجالی را دو پسر بود آمد (دایزب و موسی) چنانچه سلیمان خیل و احمد زائی و باکر خیل و مورو
خیل و موسی خیل و عیسی خیل و بجبا خیل و کرو خیل و نغزو باران خیل و اسد دین خیل و نوری کوتی و صالح خیل و
سید و خیل و دولت زائی و غنی خیل و کلداد خیل و شامل زائی و در کی و لندی زائی و خواجک یا خوارک
و اسماعیل زائی و داسو و ابراهیم و سلطان و بچه و قیصر و قلندر خیل و کلای خیل و شه خیل و سروان خیل و
بیری و موزائی و مشغوری و نشو خیل و خواجهداد خیل و باستانی زائی و الو زائی و قطب معروف کبوتر خیل
و چون زائی و پیار و خیل و او تو خیل و اتمان خیل و خونی زائی و شیر باهی و منغل خیل و جابو خیل و باکر خیل و ابیر
و ادیم یا عبد الرحیم زائی و سرازو پایسند خیل و جلال زائی و شاه توری و بنار خیل و سلطان خیل و بزب
خیل و داد زائی و سن زائی و علی خیل و موزائی و سرست خیل و آزار خیل و فتح خیل و دیا خیل و نیکام خیل و
میرزا خیل و کید زائی و قرا خیل و شش خیل و خیری خیل و جباری و آدم خیل و جانو خیل و آخوند خیل و یوسف
خیل و کریم خیل و مشی خیل و نوروز خیل و باری خیل و میا خیل و فیض خیل و فتح خیل و جانی خیل و بجبا خیل و حسن
خیل و ادین خیل و محمود خیل و شکی خیل و سر بر بکری و آزار خیل و کرو خیل و علی بنان خیل و غورکی و میرزا
خیل

ذکر قبایل و طوایف که از نسل ابراهیم بوده اند

خیل و آزادخیل و دوری خیل و کمال خیل و اعظم و علی شیر خیل و محمد خیل و ملک خیل و کاش خیل و بنک زن خیل و تاجروخیل و شبازخیل و کتی خیل و سبت خیل و باروخیل و سالخانی و اسماعیل زانی و پیراخیل و باروخیل و جکی از اولاد و اخاد ابراهیم بن غلجانی بوده اند و همه را غلجانی می نامند

(۵۵) ذکر طایفه و اقوام و قبایل موسای غلجانی

موسی پسر دوم ابراهیم بن غلجانی راسته پسر خداوند عنایت فرموده است دسهاک و اندر و ترکی و چنانچه حسن خیل و یعقوب خیل و یوسف خیل و گداخیل و اسماعیل خیل و پنج پای و توتاخیل و اورباخیل و الوانی و خدخیل و بنجوان اولاد دسهاک پسر اول موسی بن ابراهیم بن غلجانی بوده اند و قوم دسهاک غلجانی گفته می شوند و همچنین ادو و جلال زانی و سلیمان زانی و خیر و خیل و کاجلی و نورخان خیل و لوتب و ال و خا خیل و کبری و بخشی خیل و مارونی و غاری خیل و کندی خیل و علی شیر خیل و کوتی خیل و جنب خیل و پتان خیل و پولاد خیل و شمش خیل و ابراهیم خیل و بازی خیل و همان خیل و علی یک خیل و باآخیل و تنکی و اله و سه پای و جوری خیل و کریم خیل و سلیمان و سرخان خیل و بخشی و مشک و اله و اعظم خیل و سیف الدین خیل و دسی و اله و موسی و لکن خیل و اران خیل و شباس خیل و عبد و خیل و حیدر خیل و شالی خیل و پوتی خیل و گادان خیل و نفره و بارک دین خیل و ایمل خیل و هست خیل و غالی خیل و نسو خیل و نذر خیل و رشید خیل و والی خیل و رحیم خیل و شیری خیل و شب بوخیل و حن خیل و سرکی خیل و زهاب خیل و موسی خیل و موزانی و موزا خیل و حیدر خیل و شبکی خیل و روزی خیل و سید و خیل و علی خیل و عالم خان خیل و ایران خیل و دلاغر و کروی و بنجی خیل و شمشیر خیل و چکا خیل و خواجه کی و خورجه خیل و جبار خیل و امام خیل و سید احمد خیل و طلیکی خیل و پاچکی و اسلام خیل و دریاخان خیل و سید خیل و شاه توری و غندی خیل و گرمی و دولت خیل و منی و میر خیل و بدوان و الوخیل و شبث خیل و شاخوژی و بالا و اله و جنتی و فقیری و دلیل خیل و ابراهیم زانی و لاسی خیل و قلندر خیل و یاروخیل و شمش خیل و نورخان خیل و شیرخان خیل و لبوان و شاد و رستم خیل و میری کتی و علی خیل و میر و ال و منی خیل و دردی پاری و خانی خیل و کریم خیل و درخان خیل و خیل و بای لوی و سکو و ال و لان خیل و ذکر و ال و غوری همه شان طایفه و قوم اندر پسر دوم موسی بن ابراهیم بن غلجانی

جلد پنجم امان التواریخ

درستم خیل و خروالد و باقوری و شفت و آل و اتل خیل و نوربیک خیل و شمشیر خیل و دراز خیل و محال خیل از
نسل موسی نام کار کرده اند که طعن بطایفه و قوم اندر شده اند و قوم سهاک برادر اندوه هزار خانوار حساب می‌آید
و از کلبه و سف خیل در تعداد نفوس زیاده تر بوده اند و سوم قبیله این قوم در علاقه خروالد و چیزی در زردست و
و بیکوت کابل و در کتاب و دسته فی در لغمان و در جات جنوبی کوه هندوکش محل و مکان دارند و طوایف
و اقوام مذکوره اکثر در علاقه شبگرد واقع در نواحی جنوبی غزنین مسکن و مادی دارند و دسته فی در موضع جابو
قراباغ سکونت اختیار کرده اند و فرقه فی از قوم جلال نانی در زردست و فرقه دیگر در موضع شبیار ملک
نوعی مادی دارند و بیست و سه هزار خانوار این قوم بحساب می‌آیند و موسی خیل قوم کارگر که به قوم اندر طعن
و متصل شده اند در خاک و اغراض در مغرب شبگرد متصل به هزاره جغتو بوده و چیزی از ایشان نیز
در محل کبر و واقع سمت جنوب شبگرد محل و مکان دارند.

س

(۵۶) ذکر اقوام و قبایل ترکی پسر سوم موسی بن ابراهیم بن علیجا

ترکی بن موسی بن ابراهیم بن علیجا پسر پدیده آمد و با دین خیل و ناخیل و ساک خیل و فیر و خیل و
توبل خیل و گریز خیل و چانچه خیر و خیل و شهباز خیل و تور زائی و ملک دین خیل و موسی خیل و کران خیل و
بایهم خیل و قباد خیل و سنی نانی و زولون خیل و خان خیل و عساجد خیل و فزاق خیل و بگو خیل و شاه و عبد خیل
و کیر خیل و سالی خیل و قال خیل و ترمی خیل و بستم خیل و لاجمیر خیل و اکبر خیل و زربین خیل و اولاد و با دین
و بواسطه او فسوب به ترکی گشته اند و همچنین معری خیل و قدرت خیل و دوران خیل و نجل خیل و حسن خیل و
طالم خیل و شایب خیل و حاتم خیل و تراب خیل و سلیم خیل و لاو خیل و نور و ز خیل و تاجو خیل و اناری خیل و صابر
خیل بواسطه ناخیل پسر دوم ترکی که از اولاد او بیست و سه ترکی گفته می‌شود و ساک پسر سوم ترکی بی اولاد
و جمال خیل و شاکل خیل و شیخ نو خیل و شیرین خیل و نور خان خیل و سده و خیل و گور خیل و حریف خیل و
گنج خیل و میری خیل و کلون خیل و نازک خیل و اولاد خیل و شبکی و المری از اولاد و احفاد فیر و زهر
چارم ترکی بوده اند و ترکی گفته می‌شوند و همچنین پسر پنجم ترکی نیز اولاد می‌یابد و غشا و مبداء و قیل و شیر
نشده است و بارک خیل از اولاد گریز خیل و ترکی بوده اند.

ذکر اقوام و قبایل ترکی پسرسوم موسی بن ابراهیم بن علی
 قبایل مذکور که قوم ترکی گفته میشوند بیت هزار خانوار در شمار میآیند و از دو جمله دولت مستقل است
 و وطنی هستند که همیشه در کجا آبادند و یک ملت از آنها کوچی بوده که زراعت و فلاحتی ندارند و موطن اصلی
 این طایفه خاک مفر و ناه میباشند و از جمله خلی خیل و خد و زانی در سفر جا دارند و قبایل کوچی این قوم را
 در نواحی قندار فته میمانند و بهادر ارجعت کرده میباشند در سفر جای میگزینند و حال در هزاره جات
 از راه سیلا جشی شده طوایف هزاره را آزاد و ادیت میرسانند و شاید از نوب و دست بردیم کوتاهی
 کنند و حکومت دست ظلم و ستم ایشان را کوتاه کرده مگر کنون که اورنگ سلطنت و جهان بینی بوجود پادشاه
 رحمت نواز دشمنی که از عدالت کسری مانده امیر حضرت امیران الله خان زینت یافته و انوار بار
 رحمت پرورش بر معارق عموم رعایا از دور و نزدیک تافته طوایف هزاره جات نیز آسوده شوند و
 بیشتر از این مردم هزاره جات متفرق گردند.

(۵۷) ذکر طایفه و قوم سلیمان خیل غلجانی که در تعداد از تمامی اقوام غلجانی زیاد تر بوده اند

این قوم خیل هزار خانوار در شمار میآیند و بهادر ایل و الوس معروف و مشهور هستند و جبال و اوادی
 قهار و خاکهای بسیار وسیع را دارا و مالک میباشند و اراضی خود را منقسم به دو قسمت کرده اند خن
 و شمالی و جانب جنوب قیصر خیل و شمال زانی خواه اسماعیل زانی بادی که قبایل طحّه خود مانند ادین خیل و خیل
 و قلند خیل و شکی خیل و شاه توری و جلال زانی و کلایل و محمود خیل و مش خیل و غیره متصرف هستند
 و در علاقه کته و ازجا و مکان دارند و همچنین نصف علاقه درست در تصرف قوم سلیمان خیل میباشد
 و نیز در علاقه نانی غنّه متعلق کته و از و در و از خواه و غیره مواضع متفرقه را دارا هستند و در تقسیم ش
 ستانی زانی خواه سلطان زانی و احمد زانی که در تعداد نفوس از ستانی زانی زیاد تر بوده اند جا و مکان
 دارند و از جمله شعب قوم سلیمان خیل مردم جیار خیل بوده که در نواحی جلال و بابر خیل نزدیک ملکان
 همیشه در راه کابل و جلال آباد ترکندازی و چپاول می نمایند و پیار و خیل از این طایفه بوده که در خاک
 بتور و الخ غربی ده لعل اندر کابل و علاقه میدان واقع یک منزلی غربی شهر کابل و در موضع تیزین

جلد پنجم امان التواریخ

و جگه گات و سرخ رود و کند مک و جبار خیل و باکر خیل در توابع لمغان توطن دارند خصوص جبار خیل در موضع علی شینک اوقات میگذرانند و قوم احمد زائی از شعبه قوم سلیمان خیل در حصه مشرقی علاقه لهو کرد و القمود و سپیکه و سرخ آب واقع دامن غربی کوه سلطان احمد کبیر افتاده است

(۵۸) ذکر طایفه علی خیل برادر سلیمان خیل

این قوم ده هزار خانوار بشمار میآیند و نصف این طایفه در خاک رزمست که بلفظ افغانی در زرمل یا باشتی جا دارند و نصف دیگر آنها در علاقه مقر و غیره مسکن کرده اند و از جمده قوم مند و زائی شعبه اسماعیل خانی که پانصد خانوار در حساب و شمار میآیند و در خاک خوست جا و مسکن دارند.

(۵۹) ذکر طایفه اکا خیل غلجانی

این طایفه در تعداد بسیار کم بوده اند و مزرعه و خاکی ندارند که مستقل بوده بهار و زمستان در انجا بسر میبرند و اکثرشان مکاری میبایند و جمعی از آنها با فذگی مانند کلیم بافی و جوال بافی و ذوالغال فروشی میبایند و از آنها ابالی بوده است که بوراشت با آنها رسیده و تقریباً یک هزار دو صد خانوار بحساب و شمار در میآید و تخته قوم غلجانی یک بیک و دو بد و خانهای متفرقه در تمامی افغانستان دارند و در ترکستان و ایران نیز بسیار بوده که نادر شاه افشار آنها را غنی کرده با آنکه با انجا با کو چانیده است و در سواحل نهر بلخ قوم غلجانی سکون کرده و زراعت میکنند و در بنجا با بسیاری بوده که از راه خدمتگذاری و نوکری امر معاش میگذرانند و در علاقه زراعت و کرمان و طبس و اصفهان ایران نیز چندین صد خانوار از قوم غلجانی جزو و لیکن حالیه دیگر ایرانی شده و آداب و رسوم آنانی خود را ترک کرده و کسی دیگر آنها را نمی شناسد که اصلاً افغانی بوده اند و نیز فرقه ای هم در هندوستان و در دغستان قفقاز و خاک عثمانی موجود بوده اند.

(۶۰) ذکر طایفه و قوم ناصر که خود را غلجانی دانسته

و شامل قوم هوتک بوده و هوتک آنان را رعیت خود می پندار

در قوم و از قبیله غلجانی بودن ناصر اختلاف است بعضی آنان را غلجانی و از نسل شاه معین خوری میدانند و برخی نمیدانند و فرقه ای از قوم بلوچ آنها را میدانند و محتمل است که از راه وصلیت شایعیت خود را بقوم

ذکر طایفه و قوم ناصر که خود را غلجانی دانسته

غلبانی حاصل کرده باشند تا وی این قوم منقسم بنه قسمت بوده اند اول تور ناصر که غزالی گفته میشوند دوم سر ناصر سوم اسپین ناصر (تور و سر و اسپین یعنی سیاه و سرخ و سفید) و سرخ ناصر نسوخیل و سپید ناصر علی زانی گفته میشوند و دوی هم رفته این طوایف بیست هزار خانواد بشمار می آیند و اندکی از ایشان در قریه کابل مانند کوه داسن و کاه و دره و شکر دره و حاجی لکت و غیره جا و مکان دارند و اکثر کوچی هستند و زمستان بر دامان رفته و در بهار با افغانستان می آیند.

۱۱) ذکر قبایل و طوایف و قوم خروتی که خود را غلجانی میدانند

این قوم خود را منسوب به غلجانی دانسته و شامل قوم توخی هستند و مردم غلجانی ایشان را شریک نسل خود نمی دانند و از نژاد خویش نمی پندارند و میگویند که روزی یازب بن ابراهیم بن غلجانی با اسبک بن سوسه برادر خود را با سی شصت نفر قتلگاه الاغ بار داری را دیدند که صاحبی و مالکی نداشته چون خوب ملاحظه کردند که یکطرف بار آورده و مان و در طرف دیگر آن طفل شیر خواره بود و بواسطه آن مان که بغت میزد و روئی میگویند و فکر حاصل او بود آن بچه ای که روی آن خر بود نام خروتی گذازدند و متدراجا مخفف شد خروتی شد و چون آن طفل بزرگ شد وزن گرفت و اولاد آورد سته پسر خداوند با و عطا کرد و دو خیل و پسر و آده خیل و چنانچه اسند و شایب خیل و ابر خیل و تر خیل و بوستان خیل و موکیت خیل و بسندار خیل و پروت و پاسینی و غیر خیل و محمت خیل و شکر داد خیل و علی دین خیل و سعید خیل و محمد خیل و موسی خیل و حسین خیل و لالی خیل و سنج خیل و شام خیل و مدد خیل و سنده خیل و شاه توری و علی زانی و خادوکاری و غوری خیل و علی خیل و درسی طاری و شامو زانی که اینها همه از نسل نگو میراول خروتی میباشند و کو خیل خروتی گفته میشوند. و همچنین خضر خیل و زاولی و جمال زانی و تور زانی و مالی خیل و لالی خیل و خرموزی و ژو نیار خیل و خنر خیل از نسل پسر دوم خروتی هستند و به خیل خروتی نام بردار میباشند و الو خیل و نورادین و حریف خیل و باجو خیل و بهرام خیل و بناس خیل و بجمارانی و سوت خیل و سوران خیل و بنجو خیل و کریم خیل و دولت خیل و بدین و کامل زانی و شهاب الدین و کریم دین و متو خیل و خرماد خیل و غیبی خیل و مری کت خیل و عباس خیل و اصغر خیل و بهاد خیل و نوروز خیل و شالی خیل و نادر خیل و شهباز خیل و برغان خیل و مالیک خیل

جلد پنجم امان التواریخ

و دار و خیل و اشرف خیل و دارا خیل و پاپو خیل و مارون خیل و شادی خیل و طلاس خیل و غنچی خیل و نود و خیل و
 حاجری خیل و صاف خیل و مار زک و کونزی و لایچی خیل و شادی زانی و حیدر زانی و سلطان خیل و هرام خیل و کونده
 خیل و باذر زانی از نسل و نژاد او خیل پیر سوم خروئی بوده اند و مجموعی قبیله اده خیل خروئی گفته میشوند و تمام
 قوم خروئی بیست هزار خانوار در حساب و شمار میآیند و اکثر آنها در کوهسار کته و از واقع در مغرب کوه سلیمان
 مانند یکی کوه برعل جا و مکان دارند و یک قسمت از علاقه ارگون را بر سرولی خواه بر علی که قوم تاجیک بوده اند منقسمند
 و یک شعبه از قوم خروئی نیز در انجاساکن هستند و یک هزار خانوار از طایفه خروئی در موضع سر و ضعه جاندار
 و پانصد خانوار از قوم خروئی مشغول بکار و شغل تجارت هستند باقی همه کوچی و ملک دار میباشند
 و از جمله بازوگانان و تجار ایشان نامی ملک قرماغ چاد دسته هزاره را خریداری نموده اند و دارای قلاع
 حصینه و مکانهای قبیله شده اند.

(۶۲) ذکر طایفه و قوم خد و زانی که گاهی خود را اید و
 و دمی فوفل زانی و رانی و گاهی غلجانی گویند

و این طایفه سه هزار خانوار در شمار میآیند از انجمله سه صد خانوار در ده خواجه متصل ضلع شرقی شهر
 قندار جا و ماوی دارند و اکثر از بقیه این قوم در مقربا قوم علی خیل ملحق شده و یکجائی مانند همه شان
 همت بر کسب زراعت و کشت زاری نموده از این راه معیشت میکنند

(۶۳) ذکر طایفه و قبیله ایکه خود را اسید میگویند
 و اکثر در خاک قوم توخی جا دارند

این قوم هزار و پانصد خانوار بوده اند و متفرق بوده یک خانوار و دو خانوار در کابل و قندار و سواض
 دیگر موجود بوده و شغلشان مختلف است دستنی بکشت زاری و فلاحت معیشت مینمایند و فرق
 دیگر بجاسبی و تجارت ایام میکنند

(۶۴) ذکر طایفه و قبایلیکه مشهور بقوم لودی
 موسوم به ابراهیم بن غلجانی که نامش از پیش برده شده هستند

ذکر طایفه و قبایلیکه مشهور بقوم لودی هستند

لودی پسر دوم غلبانی راسه سر بوده است بدین ساسنی (سیانی و نیازی و دوابانی یادغانی) چنانچه برنگی وارند و زیتون خیل و دیدی و دوزخیل و اکتی و شایب خیل و بسین خیل و احمد خیل و محمود خیل و مرجی خیل و بهرام خیل و ملک کالاه و سلطان بملول و فیروز و محمد و بار بکت شاه و مبارک خان و عالم خان و سلطان بکنده و محمود خان و ابراهیم خان و جلال خان و حسین خان و اسماعیل خان و اعظم بایون و جمال خان و یغقو و فتح خان و موسی خان و سلطان شاه و فیروز و ملک محمد و ملک خواجه و یوسف خیل و انجی و جیر و مانی و ملک احمد و نسو ملک بیو و مهدین و سمو خان و میر علی و کرالدین و فیروز شاه و دولت خیل و رستم خیل و محمد خانی و تار خانی و تاج الدین و علاء الدین و غوری و سرک و سوره و اکتی زانی و شیخ زانی و موسی زانی و ابوسعید خیل و سید خیل و حسن زانی و یوسف خیل و پیار و خیل و عمر زانی و نور و توحی خیل و احمد خیل و سیدی خیل و کدای خیل و محمود زانی و ذکر یا خیل و الف خیل و اندر و راندی و ترغندی و اسماعیل که ذکر قبایل و نژاد و بعد از این نگارش خواهد شد از اولاد سیانی بن لودی بوده اند که معروف بقوم لودی غلبانی هستند و ما در جلد دوم این کتاب امان التواریخ شرح سلطنت و جهان گیری ملوک لودی که در هند وستان در تناسطت کرده اند نگاشته ایم و با مصطلاح مردم هند وستان لودی یا لودی بنی نگاشتم.

(۴۵) ذکر طوایف و قبایلیکه از نسل اسماعیل

پسر دوم سیانی بن لودی بوده اند

اسماعیل بن سیانی راسه سر بوده است (سوره و لوغانی و مهابال) چنانچه شاد و خیل و اول خیل و نس خیل و ترکی و محمود زانی و شیر خیل و اتمان و محمد و بهاد الدین و رکن الدین و صدر الدین و ابراهیم حسن و سلیمان و یزید ملقب بر شیر شاه و جلال خان و عادل خان و نظام و مبارز خان و علی و یوسف و خواجه و بانک و نشو و غازی خان و سلطان ابراهیم و سده و محمد کالاهار و سلطان سکندر و محمود و شیر و جهان خان و تسندی خیل و دولت خیل و شادی خیل و داود خیل و کوتی و بهرام و نونا خیل و محمد و زانی و یکی از اولاد سور بن اسماعیل بوده اند و سلاطین سوریه که در هند رایت فرمان روالی افزوده و طبل پادشاهی خوانده اند از همین سلسله بوده اند و در جلد دوم این کتاب شرح سلطنت شان نگاشتم.

جلد پنجم امان التواریخ

آمده است و بی بی زانی از نسل پسر سوم اسماعیل بوده

(۶۶) ذکر طوائف و قبایلیکه از نسل لوحانی پسر دوم

اسماعیل بن سیانی بن لودی بوده اند

لوحانی بزرگترین زن مروت نام که سلسله و ذراری او در جای خودش نگار شده است و
 پنج پسر دیگر از یک زن دیگرش بوجود آمده است بدین ترتیب در ماخل و میاخل بامنی خیل و تنور
 و پنج (و دو نفر اخیر ایشان اولادی نبوده و سه تن دیگر که صاحبان اولاد و ذراری شده اند قبل از
 اولاد مروت پسر اول لوحانی که و عدده شد مرتب نگارش میشود بدین قسم بین خیل و دولت خیل و
 و عیسی خان و لتمان و جمال خان و کتی خیل و بهدین و خواجه خضر و موسی خان و دولت خان و شهاب
 خان و غازی خان و سلیم خان و قاتل خان و سرور خان و الهداد خان و نواب شهنواز خان و محمد
 اکبر خان و خدا داد خان و صاحب داد خان و اکبر خان و مهبت خان و حمزه خان و صاحب خان و خا
 خان و محمد خان و شمشیر خان و دلیل خان و بهادر خان و عزت خان و فیروز خان و بربرید خان و
 خان و یحیی زانی و تاجی زانی و بسند زانی و موسی زانی و مند زانی و پلنگ و اسماعیل و زکوة خیل
 و حیدر خیل و یعقوب خیل از نسل ماخل پسر دوم لوحانی بوده اند و حسین خیل و زکوری و وردکی و عمر
 و اباجیل و موسی زانی و آکا خیل و برزو خیل و جینی که این یک تن و صلی است و سوت خیل و شادی
 خیل و سعید خیل و نادر خیل و غلام خیل و شاهی خیل و جلیل خیل و علی خان خیل و قمر خیل و ماخل اینها
 از اولاد میاخل بامنی خیل پسر سوم لوحانی بوده اند و اسو خیل و موسی خیل از اولاد تنور پسر چهارم لوحانی

(۶۷) ذکر قبایل و طوائفی که از نسل نیازی پسر دوم

لودی بوده و در فوق و عده نگارش شد

از نیازی پسر دوم لودی سه پسر بر سر وجود آمده است (بابی و جمال و خاگو) و بابی را فرزند هم
 رسیده است و رکن و حمیم و تور و ارام با جام و خرد و عمر و عیسی خیل که این یک تن را نسل و نسب است
 نگارش خواهد شد و علی خیل و شاد خیل و سنبل خیل و دولت خیل و بنده و سحر و حسین خیل

ذکر قبایل و طوایف که از نسل نیازی پسر دوم لودی بوده

و اسماعیل خیل و نارخیل و سسل و آکاخیل و اسماعیل زانی و بکا و نضرخیل و خانخیل و مرهیل و لیلی و مریم و جکی از اولاد جمال پسر دوم نیازی بن لودی بوده اند. و حیدر و معیار یا هبیار و موسیانی معروف بهوشا که سلسله نسبش پس از این نوشته میشود و عیسی و آلا و سود و جام و مجین خیل و نیکو و سورا و سرمنگ (که سلسله ذریه این نیز پس از این بنامش خواهد شد) و کوندی و سیانی از اولاد خاکو پسر سوم نیازی بن لودی بوده قوم لودی که از نسل سیانی و نیازی و دوتانی یا دفتانی میران سه گانه او هستند چنانچه مرتباً بنامش شد در زمان باستان از کثرت تعداد با قوت و ثروت و کمیت بوده و اکثر در هندوستان رفته و چند در آن مرز و بوم به قراریکه در تاریخ افغانه هست به تخت سلطنت و حکمرانی هندوستان نشسته اند و اکنون از آن کثرت و شملت کاسته گردیده و در افغانستان بجز قوم لوحانی از اولاد سیانی دیگر دامای جمعیت و کمیت نیست و قوم لوحانی نیز کوچی میباشند که در زمستان در دامان و سنده و هندوستان رفته و در تابستان به قراغ و شبک و غزنین میمانند و اکثر آنها سوداگر و تاجر و بازرگان هستند و از جمله ذریه لودی قوم نیازی نیز بجز از عیسی خیل و سرمنگ دیگر اکثر متفرق و مفکوک اوقات میگذرانند و قوم دوتانی در تعداد بسیار اندک بوده است --

(۶۸) ذکر طایفه و قبیله پرنگی پسر اول سیانی بن لودی که در پیش نگاشته شد

این طایفه در اوایل حال در جبال و کوههای مغربی افغانستان ماه و سال میگذرانیدند و بعد از آنجا کوچ نموده در عماره دامان واقع در شرقی کوه سیمان در موضع تاک و روری مقام نمودند و پس از سالیان دراز که در آنجا با کمیت و ثروت هم انباز و باستراحت دساز شدند اقوام دولت خیل و میاخیل و مروت و غیره قبایل لوحانی ایشان را در عهد سلطنت بابر شاه کورگانی بقبر و قهر و جزا از آنجا حرکت نموده و تمامی اراضی و املاک و عمارات را با بغصب طوایف مذکوره گرفتند و ایشان پراکنده شده در مواضع متفرقه هندوستان رفته جای گرفتند که حالا در افغانستان کسی از قوم پرنگی نامی نمی برد و نشانی نمیدهد مگر در هندوستان از این قوم بنام لودی افغان یاد میکنند

جلد پنجم امان التواریخ

و شهرهای روبرو و لورمیان را ایمن آباد و معمور کرده اند و در دکن نیز چند خانوار از این قوم هستند.

(۶۹) ذکر طایفه و قوم مختیار که بعضی از را سید میگویند و خود ایشان در راوشش و کش ملحق بقوم میانی هستند بختیار اصلاً این طایفه از ایران آمده اند و از این طایفه در ایران خاصه در نزدیکی اصفهان بسیار بوده

و در سنوات اخیر بواسطه انقلاب سیاسی و تغییرات دولتی که در ایران شد ایشان با نجات بخش مردم اصفهان از محلات خود باصفهان آمده و راه طهران گرفته پس از خلع محمد علی شاه و نصب سلطنت

احمد شاه متدرجاً مناصب عالییه یافتند حتی وزارت داخله و رئیس الوزرا و حاکم ایالات بزرگ و وکیل در مجلس و غیره شدند و صاحب کثرت و ثروت بی اندازه گردیدند و باشند با صد هزار نفر

سطور بقدریک شای از وجود آنان در راه ملک و مملکت و ملت ایران در طرف شانزده سال مشروطه شدن ایشان ندیدم و مرادین آنکه در این همایون کتاب نامی از ایشان بیرون و در صفحه لمیع تاریخ

عصر ذکری از محسنات ایشان بنمایم زیرا سطری از ایشان قابل تعریف و تحسین نیافتم که بکارم با توجه از قوم بختیار که در ایران بنام مختیاری مشهورند نزد یک بهشت صد تا نصد خانوار دافغانستان

در موضع مرغنه و تون دادند و برخی کاسب و بعضی زراعت پیشه و برخی کوچی هستند و شاید ایشان را مادر شاه افشار مانند سایر قبایل از اصفهان کوچ به افغانستان داده است و ایشان که دافغانستان

بوده اند در سلسله و قبایل میانجی ملحق شده اند ولی در آن طایفه نامی از ایشان نیست و شاید بر سر سلسله نسب شده اند ولی معلوم است از قوم بختیاری ایران بوده اند.

(۷۰) ذکر قوم تورپرسوم لوخانی بن اسماعیل بن سیاف بن لودی که سابق نامش بر بوده

قوم تور بسیار کم و اندک بوده اند و تخمیناً با نصد خانوار بوده اند و اغلبشان در قسمت مغرب خاک پاک مسکن و ناوی دارند و اختلاط به طوایف و قبایل دیگر دارند.

(۷۱) ذکر قوم و طایفه نیازی بن لودی که سلسله قبایل و ذریه او نکارش شد

ذکر قوم و طایفه نیازی بن لودی

این قوم است در نواحی غزنین جای داشتند و کنون نیز چند خانوار در توابع غزنین جای دارند و از آنجا در سلطنت جلوس شاه لودی در هندوستان رفته و در عهد شیر شاه سودی اشخاص بزرگ و معزز از این طایفه بروی کار آمده اند که در الماهام و باصطلاح حالیه صاحبان مناصب عالییه گردیده اند از آنجهه سبیت خان نیازی بخلاب اعظم همايون و صوبه داری لاهور هم از آئیده است و در جلد دوم این همايون کتاب دمان التوکار در مواقع بسیار از آنان ذکر شده است و حالیه در افغانستان بجز از اقوام عیسوی خیل و مویشی و سرنیک و یکی از قوم نیازی که معروف و مشهور باشند یافت نمی شود و در موضع توغ از خاک بککش و غیره متفرقه و چند خانوار در قندمار و چند خانوار در غزنین و کوه کرو و قریه شبوکی کابل و چیزی در هندوستان اوقات میگذرانند و از جمله قوم نیازی قبایل بریل و کندی و متی کوچی بوده اند که در تابستان با افغانان خصوص بنجاک هزاره جات میآیند و در زمستان بشهر قندمار و خاک دامان میروند.

(۷۲) ذکر طایفه و قوم دوتانی سپر سوم لودی که

سلسله قبایل آنها گذشت

تقدیر این قوم نیز بسیار اندک است و زیاده از سته صد خانوار در حساب و شمار نمی آیند و بعضی از ایشان کوچی و دسته ای کاسب و بازرگان و باثروت و باکنت بوده و آنها نیکه کوچی هستند و اطفال خود را حمل بجا و نموده به بیلاق و قشلاق میروند و پاره ای از این طایفه در موضع وانه محل و منزل دارند و شغلشان کشت ناری و زراعت و فلاحیت بوده است و بدین شغل معیشت میکنند

و خانوادگی آنها از هشتاد تا صد بشمار میآید بانه بیشه

(۷۳) ذکر طایفه خیسور که خود را غسوب به لود

میدانند ولی سایرین منکرند که اینان از لودی هستند

از این قوم در سلسله قبایل ذریه لودی هیچ بشا به نیفا ده ولی چون افغانی هستند و خودشان خود را لودی میدانند لذا لازم شد که از اینان ذکر می شده باشد این قوم خیسور بسیار کم و اندک بوده و در کناره مغربی نهر سند جا و مکان دارد که در شمال خاک ایشان علاقه عصبی خیل و در مغرب

جلد پنجم امان التواریخ

که که یک پتیاله یا بلیانه واقع است و قوم پروکت نیز به سبکی امان واقع شده اند و شماره خانواری آنان بیش از یکصد و شصت خانوار بحساب نیامده.

(۷۴) ذکر طایفه و قوم پلج که خود را کاهی از شعبه قوم دولت خیل ذریه لو حانی و کاهی از ذریه لودی میگویند اگرچه لو حانی نیز از سلسله لودی است و بواسطه پدر خود اسماعیل بن سبانی بن لودی قوم لودی گفته میشود این قوم خود را از دولت خیل بن بسین خیل بن ماخل بن لو حانی میگویند و گویا خود را از لو حانی جدا کرده بزرگان دروغ خود را دولت خیل میگویند باری در تعداد نفوس بسیار کم بوده اند و اکثر مواقع قبیله در انتهای کوه غنچه بدین متعلقند و بر اسماعیل خان کنی و منزل و محل دارند و یک خانوار از ایشان در موضع میدیان معاده میان والی سکج در برود جاسوطن داده.

(۷۵) ذکر طایفه و قبایل سروانی بن شاه حسین خور که از بطن فحشی نام دختر کاغ چنانچه کنارش شده بوجود آمده سروانی بن شاه حسین و اما و شیخ بیت لاهند و سده بر رحمت که بدین نامها در سربال و سینی و بی چنانچه جعفری و گلور و رشید و پوی زانی و ابراهیم و مارون خیل و کزولی و محمود زانی و موسی و اچو و احمد جو اند و سده و شیخ سلیمان و اما و شیخ محمود و شیخ علی قبال و شیخ یازد و ربانی و شیخ علی شهباز و شیخ احمد زنده پیر معروف برنده پهل و صدر الدین صدر جهان و شیخ خواجه و مالی زانی و علی شیر و شاه سکندر و شیخ حسن و محمود زانی و انوک خیل و غانه و الوت خیل و سکونت خیل و شهباز و ملک یار و ابوب زانی و تنک و علی خیل و فخر خیل و دوی خیل و بیست خیل و شیخ سعید و حسن خیل و طمان و بندر و در و خیل و تلخان و سوری و احمد از او و در سربال پسر اول سروانی بن شاه حسین خوری بوده اند و معروف به سروانی هستند.

و همچنین حسن خیل و هربا خیل و ابوالفرج و سببا و خضر خیل و ناهر زانی و رستم و اسوت و سحر و جان ناه و زکوزانی و یونس خیل و یوسف خیل و اسماعیل و نور زانی و مجاز زانی و شام و ماخل و بهدین خیل و ابک و ابک و احمد خیل و کدای و بهوتی زانی و هسته زانی و هر زانی و اجا خیل و متا خیل و سر میر بجلی از او کاسینی

ذکر طایفه و قبایل سروانی

پسر دوم سروانی هستند و همه را بدین اسم سروانی میگویند و بی پسر سوم سروانی را فرزندی و خلفی نبوده است.

(۷۴) ذکر طایفه و قبیل شیخ صدرالدین بن شیخ احمد زنده پسر و وجه تسمیه مالیر کونکه که محل اقامت ایشان بود

شیخ صدرالدین معروف به صدر جهان که در مالیر کونکه جای داشته است او را یکت پسر وجود آمد و آن پسر را نام بازید خان نهاد و از اوست پسر وجود آمد بدین اسمی موسوم شدند (فیروز خان و اختیار خان و حسین خان) چنانچه خواجه خضر خان و شیر محمد خان و عظیم خان و جمال خان و بیکان خان و وزیر خان و ایرخان و محبوب علیخان و سکندر علیخان و فتح خان و بهادر خان و عمر خان و اسد الله خان و عطایا الله خان و میرزاخان و غلام حسین خان از اولاد و احفاد و نوادگان فیروز خان بن بازید خان بوده اند. و نام هر خان و ولی خان و نسر خان از اولاد اختیار خان پسر دوم بازید خان بوده اند و خواجه محمد خان از صلب حسین خان پسر سوم بازید خان بوده است و از جمیع پسر شیخ احمد زنده پسر شیخ صدرالدین که پدر این قبیله و مصله این سلسله بوده طریق تجرد و پارسائی اختیار کرده است از محل در این که موطن اصلی و مسقط الراس بوده در هت پارت بطرف هندوستان میگرد و در مالی واقع در کنار نهر ستیج که از نهرهای پنجاب هستند و پنجاب است جای میگیرد و خانه خوبی (در کربجی) به مثل کنیه قلندران بجهت خود در اینجا می سازد و زنی از قوم مالی نزد راه ارادت پیدا میکند و در خدمتش که خدمت می بندد تا که متدرجا آوازه زبده و درع او هر جا شتهر میشود و بهلول شاه لودی بعزم حصول تاج و تخت سلطنت راه دلی پیش میبرد و اتفاق روزی بعزم ملاقات نزد شیخ صدرالدین رفت و در دل خویش غیبت کرد که اگر من پیشش فتح نمودم و در این مسافرت کامیاب شدم دختر خود را به شیخ صدرالدین خواهم داد و پس از آن وعودت از نزد شیخ صدرالدین و رفتن و گرفتن دلی چنانچه در جلد دوم این کتاب بشرو و خانقا شده دلی را باسانی بدوین جنگ و غوریزی متصرف شد انگاه دختر خود را بعد از دوایج شیخ صدرالدین در آورد و شیخ در موضع اقامت گاه خود عمارتی بساخت و حرف در که اول اسم در ب بوده محض تبرک در آخر مالی که نام موضع افانگاکا هشت بود در آورد و (مالی - مالیر) شد پس از این

جلد پنجم امان التواریخ

دختر نیز از قوم راجپوتان بعد از ذواج خود در آورد و ده سه مطابق شصت هزار و پانصد و پانزده میلاد وفات نمود و در وسط صحن خانقاه مالیر مدفون شده و اولادی که از نسل دختر بهلول شاه پیدا کرد متولی و مستخدم مقبره او شده اند و بعد نسل شده و معیشت آنان از ذورات زائرین و عدا فات عابرین میگذرد و اولاد از نسل دختر راجپوتان پیدا نمود صاحبان املاک و ریاست و غیره شدند

(۷۷) ذکر طایفه و اقوامی که از نسل کران بوده اند

آباد و اجداد کران را بحالات مختلفه حالشان را بیان کرده اند چنانچه اولاد و احفاد او که طوایف و قبایل بزرگی تشکیل داده اند و خود آنان زبانی حالات کرانیان را به قسمی تعریف مینمایند که محل اعتماد و طمینان نخواهد بود و از جمده قوم دلا زاک از نسل کران میگویند که پدر کران سیدی بوده که به پشت و اسطوخودوس حسین بن علی عیسیا السلام میرسیده و قوم خشک پدر کران را در شجره نسب افغانان سر بنی نشان میدهند و بزرگان قوم شینک گفته اند که کران پسر شزاده بوده و قوم خوکبانی میگویند که او پسر عبداله و مریت و بابین اخلاف قومیت اولاد و احفاد بعض اقوام برین متفق اند که کران طفل نوزائیده و شیر خواره نی بود که در موضعی افتاده بود و سبای در شب با بخار رسیدند صبح که میخواستند حرکت کنند آن طفل را به عبداله و مرمری با کراه تمام با یک طرف آهین دگرایی که مانند دیک بوده سودا و مبادله کردند و فروختند و رفتند و چون بلفظ افغانی (دگرایی را گری) میگویند باین واسطه مباد آن طفل را کران نام نهاد تا بجهد رشد و تمیز رسید چون آثار رشادت و نیکی از او دید دختر خود را بجهت مزاجت او در آورد و او منسوب بفرزند میننی نسبت به عبداله گردید و از بطن دختر عبداله خداوند دو پسر با و داد (کودی و گلی) نام شدند چنانچه دلا زاک و لوری خیل و احمد خیل و وکت زالی و عمر خیل و بجارانی و سمر زانی و اردک زانی و یعقوب خیل و زکریا خیل و سین خیل و مندی زانی و موتی زانی و اما زانی و حیدر زانی و سخی زانی و حسی زانی و علی زانی و مستوری و دولت زانی و محمد خیل و سه پای و سلطان خیل و امیر خیل و لشکری بالنگری خیل و عبدالعزیز با ابدلر خیل و بیدار خیل و اصغر با از غریل و مانی جنی و خیل و احمد خیل و سار زانی و مست علی خیل و سدار خیل و حاجی سر خیل و سیر و عطا خیل و بدایل و تاغ خیل

ذکر طایفه و اقوامیکه از نسل کرران بوده اند

و بر احمد خیل و خود اذ خیل و علی خواجه خیل و سعید خیل و سیرازی خیل و ستاری خیل و فیروز خیل و بیرونی و اسماعیل زانی و رابیا خیل و همدانی و ابابیل و خودی زانی و شکر زانی و علی شیر زانی و ماموزانی و پاری بهشتی از اولاد کودی پسراول کرران بوده اند و این سلسله و قبایل از رحم زاده و وجود اولاد بوده اند و موسی زانی و مشکلی و موسی خیل و سیرل خیل و خوجه و هبسی و سوکی و کماخ خیل و جانی و تورانی و هندی و وردانی و دی خیره و صلی و دیگران اصلی اولاد کودی و از بطن زوجه دوم او بوده اند و قبایل و اقوامیکه از نسل لکی سپردم کررانند پس از این در جای خود بنحواش خواهد شد.

(۷۸) ذکر طوایف و قبایل دلازا که از نسل کودی بن کرران بوده اند

این قوم در اول حال بسی بزرگ و جواد بوده چنانچه در وقتیکه گروه افغانه از سبب ضعف راجه پادشاه دره خیبر را متصرف شده و بغیر از کوه و نشیب دره مذکوره دیوار طویلی از سنگ برآورده قلعه محکمی بنا کردند که تاکنون اثران دیوار متین باقی است بعد بر پشاور که در آن وقت مشهور به بگرام بود حمله و یورش بردند و بضرر شمشیر و نیزه و بازوی دلیران شیرگیر از متصرف شدند تا که اراضی مشرقی نهر سند را متصرف شدند و در عهد سلطان محمود سبکتگین جمیع کثیری از این قوم بسالاری ملک بجا آوردند مومنات همراه اردوی سلطان محمود همراه شد و در آن سفر چنانچه در جلد دوم این همایون کتاب مفصل بجای خودش بنحواش یافته ملک بجا غنایم بسیار آورد و کارشان بالا گرفت و بعضی از معمرین این قوم گفته اند بدین قسم که در ابتدا قوم دلازا که در حصه مشرقی افغانستان داخل شد در آنوقت قبل از دخالت ایسان در آن سرزمین گروه سرخ کافریشا و روکنار عربی و شرقی نهند متصرف بوده اند و ایشان انان را که بجهت از قوم کر یک و بکترین بوده اند سرخ کافر میکفته اند بالجمله قوم دلازا که علاقه سواد پیشاورد در اول پسندی را تا جلال آباد اندک اندک از دست سرخ کافران در آورده و بتصرف خود آورده اند و در عهد حکومت برزغالغ بیک بغایت قوی و زورمند شدند و دست بتایاج و غارتگری باین سواد آن سواد را بیکسند تا که رفته رفته جاگیر پادشاه کورکانی در

جلد پنجم امان التواریخ

حکمرانی خویش ایان را ضعیف و ستمناز چنانچه اغلب ناجار با ابلع و عیال و اطفال حرکت کرده
میروند و دکن هندوستان جا و مکان میگیرند و اکنون اذان قوم متکبر جابر چیزی در خاک هزاره که بسیارند
بوده اند موجودند و اندکی نیز در چپه موجود بوده اند و باقی از میان رفته اند.

(۷۹) ذکر طوایف و قبایل و اقوامیکه از نسل اروک ران

پسر و قوم کودی بن کرران بوده اند

طایفه و قوم اروک زائی بر پنج شعبه منقسم هستند و اکثر در کوهستان مامن و مسکن دارند و چیزی در علاته
کومات و مواضع و اقمه مشرقی سفید کوه جلال آباد و در او دیه جنوبی خاک تیرا جا و مکان دارند و چهار
صد و هفتاد سال قبل خاک کومات را برزور و غلبه از دست قوم بنکش که شیعه مذنب بوده اند در میان دارند
و متصرف میشوند و در پامان کار بنکشان خود را جمع کرده و با آنان میجنگند و غالب میشوند و مزارع و مرا
خود را به غلبه استرداد می نمایند و قوم اروک زائی میت هزار تن بشمار می آیند و در کوهستان جا و
مکان دارند و بنکش را راخنی هموار مزارع و مراعات دارند.

(۸۰) ذکر طوایف منگل از اولاد کودی بن کرران

که چند قبیله و خیل بوده اند

این قوم شصده سال قبل با اتفاق قوم سنی در خاک (دبون) میزیسته و از غلبه قوم شیستک
انجا مافر و گذاشته در کوهستان مغربی علاقه کرم و خوست جا و مکان گرفته اند و چند بار در زمان
حکمرانی امیر عبدالرحمن خان و یکبار در زمان حکمرانی امیر حبیب الله خان الحمار طغیان و عصیان نموده
و مقتول و مغلوب و منسوب شده اند و تمامی نفوس ایان امروزه پانزده هزار تن بشمار می آیند.

(۸۱) ذکر قوم و طایفه مقبل از سکنه کوههای متعلقه به خوست

این طایفه کوچک در کوهستان سخت و دشوار گذار مغرب قوم حاجی و شمال قوم منگل از توابع
خوست واقع در سمت کابل جا و مکان دارند و نیز چند خانه در موضع (لکن) از علاقه خوست
به ساسکی روز و ایام میگذرانند.

ذکر طوایف قوم گلی سپردوم کران

(۸۲) ذکر طوایف قوم گلی سپردوم کران

گلی بن کران را چهار پسر بود است (برهان و خولکائی و سبمان و شبنک) که اقوام سه تن اخیر

مرتبان پس از نیکارش قوم افریدی و غیره بجای خود در ذیل نوشته خواهد شد.

(۸۳) ذکر اقوام و قبایلی که از نسل برهان سپر اول گلی بن کران بوده اند

برهان بن گلی را چهار فرزند خداوند پسر با و ارزانی داشت که اسمی آنان بدین ترتیب بوده است
اول عثمان که معروف به (افریدی) و مقدم بر همه نیکارش حالشان میشود دوم لقمان معروف به شبنک
سوم جدران و چهارم انان خیل

عثمان معروف با فریدی را دو پسر وجود آمد دپای و چلنی. و اولاد دومی بسیار کم بوده و در میان قوم
بنکش پسر میرزا دپای سپر اول عثمان بن برهان بن گلی را پنج پسر وجود آمد چون (میتا خیل و آدم خیل و از نو
اول او و اول خیل و اکا خیل و میری) از زوجه دوم او وجود آمد و میتا خیل بدون اولاد بود و حسن خیل و زک
و کلی و سینی خیل و نظیر خیل و شباز خیل و زرم خیل و استوخیل و یاغی و کالاخل و محمدی و علی خیل که این
سه برادران اعیالی و بنام مادر خود بجایشه خیل موسوم شدند و فیروز خیل و میر احمد خیل و ملک دین خیل و عمر خا
خیل و رما خیل و شای خیل و کودی خیل و کلاب خیل و بی بی خیل و جند خیل و مست خیل و نصرت خیل و نوت خیل و
دولت خیل و جعفر خیل و عمر خیل و عبدال خیل و اسماعیل خیل و مبار خیل و عالم خیل و رشید خیل و نظیر خیل و
محمود خیل و میرزا بکت خیل و تار خیل و خوبی خیل و قنبر خیل و دربی خیل و زوز خیل و شیخ علی خیل و خواجه علی خیل
و مست خانی و یاران خیل و میران خیل و قائم خیل و سلیمان خیل و علی خیل و کرمانه یا کرمان خیل و دروی
خیل و میری خیل و یار محمد خیل و بهرامی خیل و الپی خیل و کلک خیل و امیل خیل و قمری و کوکی خیل و ابدان خیل
و باری خیل و مادر یابد خیل و میتا خان و اسکندر خیل و خلور پلاره (خلور بلفظ اضافی چهار و پلاره
پدر را گویند) و تور خیل و قارون خیل و مد خیل و والی خیل و حسن خیل و مومینه یا موشا خیل و کتی خیل و
سه پای و ابابکر و لندی و بهر مژ و شان خیل و بودی خیل و پوخی و ضیا الدین یا زاد الدین و انانی و نصر
و پاندی و خسرو کی از شان خیل نا اینجا همه قبایل هشت گانه فوق بنام مادر خود (دخه خیل) مشهور

جلد پنجم امان التواریخ

و گفته میشود و باقیامیکه از فیروز خیل تا بر سر نام برده شدند مجموعاً اول خیل یاد میشود و آکا خیل و بی خیل و
مداخل خیل و کمال خیل و سلطان خیل و گریزی و شیر خیل و ست و سیری خیل و سزل یا نخل خیل و هبسی زالی و میری
خیل با تمامی قبایل مشهوره من حیث المجموع به قوم افردی نامزد و مشهور میباشند.

و جهت تسمیه قبایل مذکوره به قوم افردی اینکه روزی چند تن همان بی زاد و توشه وارد خانه عثمان که پدر و
مصدر این قبایل کثیر است شده چون موسم سرما شدت برودت هوا بوده هر یک از همانان دیگر
جنبیده و متصل شده که از عوارض طبیعی یکدیگر گرم شوند مگر عثمان که میزبان بوده بانها وارد می شود
همانان باو میگویند تو کیستی عثمان بجا اب اننا بلطف افغانی میگوید که (داهم آفریده و خدای دی) یعنی
این نیز آفریده شده خداست پس از آن روز اینها بعد به آفریده نامزد و مشهور میشوند و از کثرت
استعمال به آفریدی شهرت یافته اند و اکنون تمام قوم و قبیلۀ عثمان به افردی نام بردار میباشند و قوم
افردی را در نزد دولت و ملت انگلیس شهری بسزاست زیرا بیشتر در حدود هندوستان با سرحد داران
انگلیسی است و گریبان شده و اغلب غالب بوده اند

و اکثر این قوم با اول خیل و فیروز خیل و میر احمد خیل که از اولاد - اول فیروز و میر احمد میباشند معروفند
و بنایت شجاع و ششور و پر خاش کرد در کسار و شوار خشت گذر جا و مکان دارند و تعداد ایشان
در وقت سلطنت احمد شاه سوادانی نوزده هزار بوده اکنون از بیست و پنج تا سی هزار تن در شمار
میآیند و محل آنها کوهرستان بوده که محدداً است از طرف شرق بحد قوم خنک و متصل به زیارت
کاکا صاحب و از جانب مغرب بکوهر اچکل و علاقه خیر تا ننگر مار و از سمت جنوب و مغرب
جنوبی بکسار متعلق به پیشاور و از طرف شمال ننگر کابل و کوهرستان همد و در جانب جنوب طبر
و مسکن این قوم مردم از نوک زانی و قوم بکیش و مردم بکشی سکنه سپید کوه و در طرف مغرب آن قوم
سنگو خیل شنواری و در سمت شمال قوم همد گنی و ماوی دارند و از جمله هر دو سلسله قوم سمنان
و کماردی از اقوام افردی بنا سبت شیده و سنی بودن با هر جماعت دارند و بیشتر اوقات را با یکدیگر
بر سر مذہب به محاربه و معاندت بسر میبرند و بجز از متوطنین میدان علاقه (دیراه) این قوم دیگران نمی آید
خفت

ذکر اقوام و قبایلی که از نسل برهان سپراول گلی بن کرران بوده اند
 قلت خاک قابل زراعت و پستی و بلندی و تنگی کوستان و سنگلاخ بودن اقامتگاه ایشان با چادر
 هستند بجهت معیشت راه دزدی و راهزنی گیرند و با زجوب و نمک فروشی و مزدوری نیز کرده و معاش
 میکنند و اینها دو فرقه شده اند یکی با (سمل) و دیگری با (کاری) میگویند و ملک دین خیل و زخ خیل و
 اکا خیل و سه پای و قمری معاضد و معاون سمل میباشند و قنبر خیل و کوکی خیل طرفدار طایفه (کاری)
 بوده اند و کابکاجی از سبب عداوت خانه کی با هم مجادله و مقاتله میکنند و بعد دست کشید پس از خنجر از سر
 لغمان معروف بقوم خنک سپردم برهان بن گلی سپردم کرران و سپر آورد (توران و بولاق) چنانچه قبایل
 و اقوام که از نسل بولاقند پس از تذکار قبایل نسل توران نگاشته خواهد شد و قبایل تری و برکویط و اسماعیل
 و غری و ماشی و حاجی و میری خیل و سبب خیل و بارک و اسن زانی و کودی خیل و مانی خیل و سکی خیل و کاک خیل
 و النخان خیل و کمی خیل و الفخیل و فخل خیل و بهرام خیل و جند خیل و خوشحال خیل و فخل خیل و میرخان خیل و دلیل خیل و
 قنبر یا کجیر خیل و شیخ حاصل و میرزا خیل و میان خیل و پستی خیل و سردست خیل و گل زانی و اسماعیل و ماشی خیل و پاپه
 خیل و حیدرخان خیل و خزین خیل و کمی خیل و شوی و شنادت خیل و عزیز خیل و مشرعی و ترکی و بیان خیل و
 مندین و درشی و مندوی و مدی و هسک و منی و اکو و ببر و ادیس خیل و خرم و تر و آنو خیل قبایل بوده اند
 از نسل این یک اخیر و بعد ذکر میشود - و امیر و زخمه از اولاد توران بن نمک بوده اند و مجموعاً خنک گفته
 میشود - و نیز یوسف خیل و ابستوری و ابستودی بلفظ افغانی ستاره و این بای اضافه و بای تصغیر است
 یعنی ستاره گلت یا ستاره کوچک و چنانچه در مقدمه همین جلد اشاره در خصوص اشتراک لغات در
 بین ملل شد نیز گفته است که از ستاره و ستاره است بلفظ انگلیسی نیز ستاره است و امندی
 بهرام و خواجه خیل و نصرتی و گنداخل و بوگر خیل و جلی خیل و بشر خیل و مسند خیل و درخان خیل و کشید خیل و
 میرگل خیل و الهاد خیل و اشرف خیل و داور خیل و ستن خیل و بدین خیل و کله بن خیل و چرکی خیل و علیخان
 و عالم یا الم خیل و لشکر خیل و عبدلی یا اودلی و نگاری و مبال که از نسل ترکی بن تورمانند و او قبلاً
 نام برده نشده در اینجا با قبایل ذریه اش نگاشته شد که بواسطه اذاری تری سپر توران که نام بر
 شده خنک نام برده می شوند. —

جلد پنجم امان التوابع
(۸۴) ذکر قبایل و اقوامیکہ از نسل آنو کہ مذکور شدہ
و وعدہ نکارش اور ادا دیم

آنوی موسوم بہ آنو خیل قوم خٹک داد و سپر بود آمد ربطی خیل و مہندی، چنانکہ ہوتی و فتح خیل و کیمیل خیل و
مشری و شیخ علی و حسن خیل و اتمان خیل و دلی خیل و بارک خیل و مند و وچو واکو خیل و بیجا خان و شہباز
خان و جمال خان و خوشحال بیک خان و محمد اشرف خان و محمد افضل خان و سعد اللہ خان و شہناز خان
و ناصر علی خان و اصلا خان معروف بارسلاخ خان و خواجہ محمد خان و جعفر خان و سعد اللہ خان و کامل
خان و محمد علی خان و حسن علی خان و عبداللہ خان و نامدار خان و بہرام خان و عبدالقادر خان و میرداد خیل
و مجوری و غازی خان و ناصر و شہد علی خیل و احمد خیل و کریم خیل و چینی خیل و الکت خیل و منی خیل و بیجا
و کی خیل از اولاد و اخلاط ربطی خیل بن آنو خیل بودہ اند و بواسطہ او خٹک گفتہ می شود و سوریہ خیل و دما خیل
از اولاد مہندی سپردم آنو بودہ بایسنی و کشنی گفتہ می شود و از شعب و قبایل خٹک نامبرہ می شوند۔

(۸۵) ذکر قبایل و اقوامیکہ از نسل بولاق سپردم
خٹک پیدا شدہ اند و وعدہ نکارش اور ادا دیم
بولاق بن خٹک را خداوند سپردا کہ انہا از دوزن او بود آمدند دشاغری و مروزی، چنانچہ کول
و یکی خیل و ترکہ و بابر و بازید خیل و مہرکی و متون خیل و کتخان خیل و طغان خیل و مجموع خیل و دیا خیل و
خیل و ہیبت خیل و ترکی و ہر کل خیل و کورد و سب خیل و مروج خیل و ابی خیل و جوتو و جمالی و جلد بن خیل و
خیل و کرید خیل و خادک و میرزا خیل و جوری خیل و منی و مانکی خیل و کتی خیل و سکون خیل و مریم خیل و علم شا
خیل و دلا و رخیل و سد و خیل و علا و تو و در ملک و مہندی و موشک و خرم و ترہ و کلکی و روزی و شان
و شہد رک از اولاد شاغری بودہ اند کہ بر اول بولاق بن خٹک بودہ باین واسطہ خٹک گفتہ می شوند
و ہمچنین محرقی و اچو خیل و غور خیل و مامون خیل از اولاد مروزی سپردم بولاق بن خٹک بودہ اند و بنوم
خٹک نام بردہ می شود

توضیح آنکہ اقوام مغلی و سینی و اوریا خیل و جلوزائی با قبایل خٹک جمعا نام بردہ شدہ در حقیقت
زیر

تذکر قبایل و اقوامیکه از نسل بوبلاق سپرد و دم خنک پدید آمده اند

از سلسله و قبایل خنک نیستند زیرا که ایشان از جای دیگر آمده داخل خاک خنک شده و رفته رفته بواسطه کثرت غلط و آسیرش امروزه خود را خنک میگویند و وجوه اتصال آنان را با ایشان چنین گفته و نوشته اند که منکلی از اولاد شخص مغلیه است که از قوم خنک زن گرفته و با ایشان یکجا نشسته و کم کم بنام خنک معروف شده و سببی شخص سببی نامی از قوم دلا زاک کرانی که با قبایل ذریه دلا زاک بن کودی بن کران یکجا نشسته شد از قوم خنک انهم زن گرفته و در موضع سسرال اقامت نموده و اولادش معروف به سببی شده و کویا ذراری این برود بقوم بولاک خنک از راه مواصلت مخلوط شده اند و اوریا خنیل فرزند زن بیه بوده که او را هندی نام قوم خنک بعقد نکاح خود در آورده و بطیاط خاطر مادرش او را به قیمت میراث منقول و غیر منقولی خود شریک ساخته از این راه و از دریکه او را نیز زن از قوم خنک خواسته اولادش منقح به خنک گردیده است و جلوزانی مسمی بر شهید بن یعقوب نامی از قوم خلیل بوده و دختر حاجان نام بزرگ گرفته و در موطن خنکان جای گزیده اخلاش بنام جلوزانی زوجه اش که سوسوسه به جلو بوده نامزد گردیده اند همچنین دگر زانی نیز و صلی است و این هر سه قوم و صلی داخل قوم ترین شده اند و الواس ترین نامیده میشوند

و چه سمیه لقمان به خنک این است که روزی او با عثمان معروف با فریدی و جدران و لقمان بر تن برادران خود که از پیش در ذیل قبایل اولاد برادران بن لگی بن کران نکاحش شد برای شکار قبیج بصحرای سر و نذ از قضا بای اتفاقیه چهار تن از زنان جوان با طلعتی زیبا و جامه دیبا میرسند اینها از دیدار زنان مسرور میشوند و چون آغاز مکالمه و معاشرت نمودند معلوم شد آنان همسری ندارند و گدازند این چهار تن مردان چهار تن زن را بعقد مزاجت در آورند لقمان که از سایر برادران بزرگتر بود گفت باید بقهرعه اینها را برداریم و کی من بدخواه خود آن زن که چادر و البسه فاخره دارد بدون قهره بر میدارم و شما آن سه زن را در میان خود قهره بزنید بهیچ قبول کردند و قهره زده و هر یک یک زن برداشتند و چون زنان روی خود را بکشادند آن زنیکه عثمان شیفه لباس و زینتش بود در زینت و بلشتی و کراهِت منظر و ناموزنی پیکر ثانی نداشت آن برادران چون زشتی آن را دیدند

جلد پنجم لاهان التواریخ

گفتند یا بلفظ افغانی یا هم گفتند که (عثمان بخت لار) یعنی راه کل لای گرفت و دو بار شد و این مثل بیان افغانان تا کنون مشهور است که هر کس در هر کاری در مانده او را میگویند (بخت لار) افتاده است و از این جالغان به خنک معروف گردید و تمامی قبیله و ذریه او بعد با به خنک مشهور شدند.

در اوستا قوم خنک در کوه شوال جای داشته و سلسله این کوه در جانب مغربی کوه سیاه منتهی بود که حالیه آن کوه در تصرف مردم و زیری بوده است و تخمیناً شصت و هفتاد سال است که قوم خنک با اتفاق قوم منگل و هینی داخل خاک بنون شده اراضی و نهر سر را ون را که در حال اقوام بزرگ و خنک و بزرگی وزیران احمد زالی در اینجا متوطنند متصرف شدند بعد قوم منگل و هینی را قبایل شبنک از اینجا بزور و غلبه بیرون و پراکنده ساخته اند و خنکان با قبایل بنو حیه عداوت نموده و تاب نیاورده انوقت خاک سرد را ون را بجا گذاشته و در کوهستانیکه جانب شمال و شرق بنون واقع است جای گیر شده اند چنانچه حالیه آن کوهستان به کوه خنکان معروف و مشهور شده و از آن کوه و مواضع کربو غه و تیری و چو تره و لاهی و شکر ده را نام نرنیلاب یعنی نهر سبز را متصرف شده اند بعد چون آن کوهستان در انوقت آباد نبود و کسی آنها را زحمت نمیداد تا آنکه قوم بنکش از راه کرم در کومات که در آن وقت قوم اورک زالی در اینجا ساکن بودند در رفت و آمد شدند و با مردم اورک زالی جنگیده و قوم خنک نخست مساعد و معاضد قوم بنکش شده و علاقه کومات را از دست قوم اورک زالی بیرون آورده و بقوم بنکش دادند و خودشان مواضع ریسی و پیاله و زیره را با خاک چیره متصرف شدند و هر دو قوم خنک و بنکش با یک کوه در میان فاصله و حایل بوده که از با یکدیگر و لاهی در میان خود سرحد و فاصله قرار دادند سپس قوم خنک بواسطه کثرت نفوس غاب و از آن شده تمامی آن خاک وسیع را متصرف شدند چنانچه علاقه یوسف نانی واقع پیشاور و نهر کابل واقع شالندی کتل و کاله باغ و عیسی خیل و موطن قوم مروت و وزیر و علاقه بنون تا کنان در غربی نهر سند حدود چهار گانه موطن قوم خنک شد و خاک این قوم که حالیه در دست آنهاست معوج اتفاق افتاده و از شمال بخوب طویل و سوازی یکصد میل و از مشرق تا مغرب عرضش چهل میل مسافت دارد و اکثر این

ذکر قبایل و اقوامیکه از نسل بولاق پسر دوم ختک پدید آمده اند
 حد شرقی آن نرسند است و یک شعبه از قوم ساغری ختک شرکمند واقع در ضلع راولپسندی پاکه جانب
 جنوب آن شرقی نرسند است در تصرف دارند و حد مغربی خاک قوم ختک اقوام آفریدی و بنکش و غیره بود
 و جنوبی آن خاک بنون و حصه جنوبی ملک قوم ختک جبال مرتفعه شاهه اتفاق افتاده است و تعداد
 نفوس قوم ختک از پراکنده و مجتمع بیت هزار خانوار در حساب می آیند و از کثرت نفوسیکه دارند
 شصت هزار نفر می شوند.

(۸۶) ذکر قبایل و ملوایف جدران بن برهان بن لگی که و عده نگارش آن داده شد

جدران یا زوران پسر سوم برهان بن لگی بن کران راسه پسر بوجو آمده دولا خیل و بید خیل و قبیله
 چنانچه مزی و احمد خیل یا احمد خیل و باهم خیل و اختر خیل و ولی خیل و نظر خیل و درسی پاره و موسی خیل و
 ایک و توکر خیل و خوجاد خیل و مد خیل و غنی خیل و پاؤ خیل و عمر خیل و خر خیل و توره خیل و بازید خیل و
 سلطان خیل و پرکمی و سوری خیل از اولاد و اتحاد دولا پسر اول جدران بوده اند و نیز سر خیل و خن
 خیل و ابو خیل و شیر خیل و بابریو بر خیل و دکنی خیل و بازکی و وله خیل و تودکی و ولیدی و دبدی خیل و
 جوان خیل و بجکی و دوی خیل و هوس خیل و خوی خیل و موسم خیل و بیبه خیل و غانی یا خونی خیل و میرین
 میرین خیل و کوبان یا کی بن خیل و الو خیل و نعمت خیل و پرست خیل و فیروز خیل و علیخان و زنی خیل
 و بول خیل و مل خیل و زنگ خیل و سندن خیل و پسر کی خیل و ال خیل و خرز خیل و ملتان خیل و شاد است
 یا شودت خیل و بشکه خیل و نجی و نبت خیل و منته غانی و کرزانی بره شان از اولاد پسر دوم جدران
 بوده اند و پسر خیل جدران گفته میشوند و قبیله پسر سوم بدون ادران اولاد و اتحادی در گذشته است
 قبایل و عشایر مذکوره قوم جدران در سلسله کوه سرزبکه جانب مغرب آن خوست و طرف مشرق
 علاقه زمرست بوده و بجای دارند بسیار مردمانی زحمت کش و رنج بر بوده و بیت هزاره
 مسلح در هنگام جنگ و جدال موجود دارند و در کوستان متوطنه آنان همه جا ابله ای جاری و
 اشجار صنوبر دار بسیار است ولیکن اناضی ذرا غنی آنان بسیار کم است چنانچه بازحات

حلد پنجم امان التواریخ

زباد زمینیکه از کوه مسطح شده و ریشه کوه است خاک آورده و بر زبر او ریخته و زمین را راعی دست میکند و انگاه کشت زاری می نمایند و توطن ایشان از جانب مشرق بعلاقه خوست و از طرف مغرب بمک و خاک گریز و از سوی جنوب به خاک و ساکن قوم غلجانی و از طرف شمال مانل بمشرق متصل بقوم منگل بوده اند و این بود تفصیل جد و دانه آنها.

(۸۷) ذکر اقوام و قبایلیکه از نسل اتمان معروف باتمان خیل بن برمان بوده اند

اتمان خیل بن برمان که پسر چهارم برمان بن لگی بن گران بوده و وعده شش آن را سابق دادیم خداوند شش پسر عیایت فرمود (غریز خیل و کرانی و ببری و ببری و دد خله و مائل) و چهارتن از این شش نفر اولاد و فرزندی نیاوردند و از دوتن که دوم و سوم باشند نسل بسیار پدید آمد چنانچه اصل از صلب کرانی پسر دوم و منسوب به اتمان خیل است و اسماعیل خیل و پائینه خیل و ادن کور و خمره کور و خلی خیل و بیست خیل و دولت خیل و شیخ خیل و دلی خیل و عمر خان خیل و یار علی خیل و رسول خیل و تیراوی شیخ علی خان خیل و شیخ علی و احم کور و بره خان کور و خان کور و زمندی کور و متمر خیل و عباس خیل و پناه خیل و ادر و خیل و فتح خیل و دعوت خیل و باکی خیل و جان بک خیل و پولاد خیل و حیات خیل و باقورانی و قهر خیل و ملوک خیل و عباره خیل و مسکین خیل و کتی خیل و یابو خیل و خوشحال خیل و سلطان خیل و کور خیل و اچو خیل و صدر خان خیل و الی خیل و اندان و میر و سر خیل و الو خیل و محمد خان کور و زین خان کور و بری خیل و دولت خیل و طاووسی و داد خیل و جوکی خیل و اختری خیل و جلال خیل و سردال خیل و پائینه خیل و باد و خیل و سلیم خان کور و شمو زانی و سه صد و تور زانی و عجب خیل و ایاجیل و صالی خیل و شابی خیل و ایزب زانی و مارون خیل و چنگا خیل و انیس خیل و طاووس خیل و منصور خیل و دلاک که این بکت تن و صلی است و موسن خیل و شریف خیل و سواتی که این بکت نیز و صلی است و تمامی این قبایل مذکور به از اصلی و و صلی از اولاد ببری بوده و بواسطه اتمان خیل گفته میشوند -

ضع
اقوام و قبایل مرقومه فوق که اتمان بوده دابست دای سه مطابق شش هزار و چهار میلادی از نو
سپهر

ذکر اقوام و قبایلیکه از نسل اتمان بن بمان بودند

تاک و کوستان کومل بشمول قوم یوسف زانی برآه کابل و ننگرهار یعنی جلال آباد غزم پش و رمی نماند
و با نجا میروند و قوم یوسف زانی بملاحطه برای ایشان را در موضع دو آب و هشت نگر با خود شریک و همسایه
پس از آن قوم دلازاک و قوم یوسف زانی و غیره اقوام مشتمله در موضع میر ننگر کوت یا گری کپوده با هم
مینایند در این جنگ اتمان خیلان حمل نموده و بر دلازاکیان غالب میشوند و یوسف زانیان در ازای
این کشت و کوشش که از قوه بغل آورده دلازکیا را مغلوب ساخته بقوم اتمان خیل اعطائی نکردند چنانچه
ایشان آزرده خاطر شده از دو آب و هشت نگر کوچیده در حصه جنوبی کوه با جاوور و کوستان سواد
که جانب سرسبز بی با جاوور و سلسله آن تا سر جنوبی ملک و خاک سواد واقع و متد بوده جای گزین شدند
و از جمله قبایل بری قبایل اسماعیل خیل و دعوت خیل و سته صده در گوشه شمال شرقی میان رن متعلقه
به بانی زانی از قوم یوسف زانی متوطن و متمکنند و تعداد قوم بری که در اینجا بوده سته هزار مرد مسلح در
شمار میآیند و تمامی قوم اتمان خیل بازده هزار خانوار بشمار میآیند و از جمله چیزی بجلاده کو بهاسن
واقع در شمالی شهر کابل مسکن دارند و میوه فروشی کرده امر معیشتشان میکند و یک قبیله کوچی نیز
از این قوم بوده است که زستان در جلال آباد میروند و در تابستان بشهر کابل میآیند و به حصه
و غیره فروشی و غیره معیشتشان میگذرد.

(۸۸) ذکر طوایف و قبایلیکه از نسل خویانی

پسر دوم گلی بن کران بوده اند

خویانی بن گلی بن کران را که سابق و عده با ذکر کش کردیم خداوند شش فرزند از یک زن باو عطا فرمود
ز شیرزاد و پر به و خدر خیل و بارک و بوبو خیل و عبد الرحمن و چهار پسر دیگر از زن دیگرش بوجود آمد مانند
در خوبی و قوری و حاجی و مند و زانی که رویم ده فرزند پسر دارا شد و از جمله سه پسر که راس طایفه و سته
قوم و عشیره متعدده اند با قبایل ذریه ایشان رقم میشود و هفت پسر دیگر که قبایل جداگانه ندارند اینجا ذکر میشود
چنانچه عمر کی و ترکی و کاکه خیل اولاد خدر خیل پسر سوم خویانی است که بن معنی قوم خویانی گفته میشود
و لغتان و شادی خیل نمیره بارک پسر چهارم خویانی بوده اند و بواسطه او خویانی باو میشوند و حمزه خیل

جلد پنجم امان التواریخ

و مستویل و د پرنانی و علی زانی و غزنوی خیل که پسران توری فرزند هشتم خکیانی میباشند با از قوم خکیانی گفته میشود اکنون معروف بر توری هستند و اینها نامی شیعه مذہب و امامیہ اشاعه بریده اند
از جلد قبایل مذکوره خکیانی شیرزاد و خضر خیل و بارک و بوبخیل در سپیدکوه واقع در مغربی ننگرهار یعنی جلالت و شمال غربی کوه مذکور محل و سکنی دارند و در سال اول جلوس شهاب الدین شاهجهان مغولی در بین فرقه شادی خیل و لغمان اولاد بادرک بر سران یک چیزی مناقشه و پس ازان منازعه سختی میشود و خضر خیلها بر خلاف شادی خیل لغمان ماباری و جد و کاردی بینمایند شادی خیلان در مصاف مغلوب میشوند و هزیمت کنان پناه بقوم غلجانی میبرند و با کمک و معاونت قوم غلجانیها با سعید خان صوبه دار کابل که طرفدار مخالفین بوده در آویخته یکیز از نفر از اولاد بادرک کشته شدند و در آخر شیرزاد و خضر خیل ربه اطاعت پادشاهی مابرقبه انجا در انداخته و آتش فتنه خاموش گردید و اکنون قوم خکیانی مشهورند و کوهیکه در او جا دارند بسیار سخت و پر درخت بوده و تعداد ایشان بغیر از قوم توری و حاجی بهفت هزار و پانصد خانه واد میرسد.

(۸۹) ذکر طایفه و قوم توری که از نسل تور پسر هشتم خکیانی بن اگلی پسر دوم کران بودند

این قوم در هر دو کنار رودخانه وادی کرم واقع در جنوب سپیدکوه و شمال خوست جادو مکان دارند و علاقه کرم که دارای اراضی زرخیز غله آراست در اول بتصرف قوم بکیش بوده و این قوم از حوادث روزگار و بواعث فتنه لیل و نهار که نسبت بحال نداشتان بروی کار آورده وادی کرم و موطن اصلی خود را فرو گذاشته و راه دیگر مواضع برداشته و هنوز هم بسیار ایشان از قوم بکیش در انجا بحالت پریشانی و زبونی روز مغلوبیت بشام حسرت میسرسانند و از جمله فرقه (بو الیمین) در آخر ان علاقه دار فشار و صلتی روزگار میباشند و قوم توری که در انجا موطن بوده اند پنج خیل میباشند چون دهنه خیل و مستویل و پرنانی و علی زانی و غزنوی خیل و شازده هزار مرد بنبر جنگجو دارند و معیشت آن از راه فلاح و کشت زاری و تجارت و میوه فروشی و ملازمت و غیره میکند و بسیار شجاع و رشید و پرخاشخو هستند و دائما با افغانان اطراف خود که همه از اهل سنت و جماعت و یک مذہب ملت

دکر طایفه و قوم تورپ

بوده از د تعصبات جا بلان و عداوت ذاتی جنگ می نمایند و همدگر را از دم تیغ بیدریغ میگذرانند و
سیان دیای آتش همواره در حفظ و حر است خود ابستاده کی دارند.

در خصوص نسب قوم تورپی و حاجی کرده افغانه را اختلاف است از جمله خوش حال خان جنگ ایشان را چنانچه
نخاسته شده از نسل کران د کتاب خود نیکاشته و او خود معاصرش بهمان بوده است و آنها را در
شمار ایل والوس کران در آورده است و بعضی از خود این دو قوم نیز تصدیق دارند و خود را از نسل گنگی
کران میدانند و بعضی میگویند که تور و حاجی هر دو با هم برادر بودند و از قوم او ان شعبه و سلسله رسیده
بوده اند و از برادر دیگر خود آورده گردیده راه اراضی مغرب نرسند را گرفته و انجا رفته تا سده و جاقوی حال
و تری نموده و در خیال داد و دیه که فلا سکوت دارند استیلا یافته اند و او را د تور بتوری و اتحاد حاج
بجای شهر شده اند و اگر چه قوم در علقه که گنگ توابع جام متوطن و معموره است لیکن اینقرار اگاه
نیست بکند قول خوشحال خان بیک معتقد و صحیح است زیرا چنان این دو قوم با سایر افغانها مخلوط شده اند
که کسی تمیزی تواند بدد که ایشان را بجز افغان از دیگر اقوام بگوید یعنی نیشود گفت که افغانی نیستند و قوم گنگی

(۹۰) ذکر طایفه و قوم پر به پسر و قوم خویانی بن گنگی بن کران

پر به اس سائیه از قوم خویانی محسوب بوده مگر عالیله جدا شده افتد و خود را دور میدانند که خود را
متعلق بقوم خویانی نمی شمارند و میدانند این قوم ده طایفه و خیلند همچون دردی خیل و میاخیل و
بسی خیل و سرداخیل و محمودخیل و تری زانی و ملی زانی و آشی زانی و ده ده خیل و بوجی خیل و بره شان
از آنها که هزاره و دصد و پنجاه نفر مرد شمشیر زن جنگی بیرون می آید و همه شان در خاک خوست جاداند
و داخل جمعیت (اسپین گوند) میباشند و دانسته شده که قبایل خویانی از قوم کرانی و غیره تمام علقه
و خاک خوست را در ابتدا متصرف بوده اند و در عهد سلطنت جهانگیر مغول بعضی از قبایل قوم غلجانی
سکنه علقه زرمست خروج کرده زیاده تر حصه ملک خوست را تصرف کرده اند و در زمان شاه جهان
بسبب عداوت خانگی و فغان و شقاق اکثر از قوم خویانی را مصلحت کثرت عدت کاسته شده کم
گردیده چنانچه مشهور است که در زمان سابق قوم پر به سه هزار مرد و پیکار میشدند و حالا بفلاحت

جلد پنجم امان التواریخ

و کی تجارت امر میشتان بیکند...

(۹۱) ذکر طایفه و قوم عبدالرحمن پسر ششم خویانی از بنیره کران

این قوم شش قبیله بوده اند مانند (حاجی خان خیل و سودی خیل و احمد خیل که این سه اصلی بوده اند و مدی خیل و کوندی و منکس که این سه وصلی بوده اند و بکلی موری و متون نیز گفته میشوند و دزی خیل نیز داخل قوم متون است و متون نام موضعی از علاقه و خاک شهر خوست میباشد که با اسم معروف خود باین اسم معروف گردیده است و تعداد نفوس این طایفه شش گانه هزار و دویست و سه صد و سیصد و هشتاد و هشت نفر است و بیست و هشت نفر

(۹۲) ذکر طایفه و قوم شش گانه دیگر که از قوم کرانی بوده و در خوست نشین دارند

دصبری (چهار هزار بوده و دملی، هشتصد تن و (لندر، دویست نفر و (اکیبی، یکصد و پنجاه نفر و (قدم یکصد و پنجاه آدم و (مارون خیل، یکصد و پنجاه مرد و در حساب بوده اند و بهشتان داخل در جمعیت اسپین گوند بوده اند و در خوست کوکچ موطن دارند و چهار قبیله دیگر از قوم (لکن، چون رکی خیل و نکست خیل و شادی زانی و ایوب خیل که هر چهار ایشان یک هزار و سیصد و هشتاد و هشت نفر و در شمار می آیند و قوم (سپین که سه صد و علی شبر که یکصد و پنجاه و کبر خیل که یکصد و پنجاه و لون خیل که یکصد مرد در حسابند و بهشتان داخل فرقه تور گوند در خاک خوست بوده و تمامی قبایل مذکوره که در ماده اخیر رقم شده است از اسپین گوند و تور گوند داخل قوم کرانی میباشند و در ملک خوست دو قوم مخالف مانند قوم غلجانی و کرانی متوطن بوده اند و زبان و مراسم و عادات مخصوص دارند و عموم قبایل قوم کرانی داخل گروه اسپین گوند و غلجانی شامل قوم تور گوند بوده اند و تور و اسپین که در فارسی معنی (سیاه و سپید) بوده و با یکدیگر هداوت ذاتی دارند و از منازعه و مناقشه یکدیگر فرو گذاری ندارند.

(۹۳) ذکر اقوام و قبایل سلیمان پسر سوم گلی بن کران

سلیمان بن گلی را یکت فرزند پسر آمد و او را وزیر نام نهاد و از وزیر و پسر آمد دختری و لاکلی (چنانچه بنام معروف به درویش و احمد زانی و محمود و مسعود و مبارک و کرباز یا کربز و اتمان زانی و محمود و طایب خیل

ذکر اقوام و قبایل سلیمان پسر قوم گلی بن کرارن

و حسن خیل و خضر خیل و بشی خیل و ایز خیل و جدر خیل و محمد یا محمد خیل و متر خیل و خدر خیل و درجی خیل و ترکلی
 خیل و شیر خیل و دی پاری و بلل خیل و تور خیل و دری نامی و بهار خیل و چاک خیل و شیر خیل و شاد خیل
 یا شیو دی خیل و شمل خیل و ده مل خیل و دوری خیل و مندی خیل و کوگی خیل و بخشی خیل و در دانی و بر سر سیهیت
 خیل و بدی خیل و وزی خیل و غلب خیل و پوچی خیل و میسی خیل و ولکت خیل و مهران خیل و توکی و دو سکی و
 برغانی و سرست خیل و محبت خیل و زرگر خیل و شیر و خیل و جمال خیل و مهریز خیل و موسکی و بوزی یا باز
 خیل و تر خیل و لالی یا لولی خیل و شوخ خیل و درنی و در زانی یا رزونی و دری خیل و اسد خیل و میرخان خیل و برزانی
 و نانا خیل و ارمیا خیل و تو نا خیل و زر خیل و دری پلاره و سیاهانی و بارک یا بوردک خیل و لکی خیل و مات خیل و
 مد خیل و شیخودی و اسماعیل خان خیل و میرخان خیل و محمد خیل و سرچی خیل و خواجه خیل و غرمنز یا غرمنخ
 خیل و نزال خیل و سکند خیل و ریشمین خیل و چنگ زانی و میخی خیل و محمد خیل و سرست خیل و حکیم خیل و چکی
 خیل و تول خیل و ابراهیم خیل و ولی خیل و احمد زانی و محمود و مسعود قبا لیکه از نسل این سده تن بوده اند بعد از آنکه
 شان خواهر شد و مبارک و کر بر و همچنین قبایل اولاد ابراهیم بن اتان که در صدر نالی در ویش و یوم
 بموسی نام برده شد چون منظر خیل و خونه خیل و عباس یا اباز خیل و عالم خیل و بجی خیل و قلند خیل و شیر علی
 خیل و مدی خیل و لاجی یا لوجی خیل و شیخ جین خیل و محل خیل و بریم خیل و دودی خیل و لخی خیل و تربشی و
 اسکند خیل و تولکت خیل و خواجه دین خیل و دولتان خیل و ماسم یا موسم خیل و سکند خیل و صاحب
 یا سوداد خیل و کری خیل و مخز خیل و ولیداد خیل و ده خیل و بوزی یا بازی خیل و سمعیل خیل و خوجی خیل و
 کنی خیل و بهرام خیل و سرکی خیل و علیجان خیل و خضر یا خدر خیل و نظر خیل و خواجه احمد خیل و جهانک
 خیل و نعمت خیل و درمی خیل و بهادر خیل و متی خیل و میوا خیل و اندرس خیل و شادت خیل و چکان خیل و
 توری خیل و خوشالی یا خوشحالی خیل و شمع خیل و علیحانی و رتا خیل و جمالی و عثمان خیل و مل خیل و میستی
 و حدی خیل و رسیل یا رسول خیل و زربری و سوکی و نونیه خیل و تور خیل و چکی خیل و بوبلی و بنج خیل و
 سایی خیل و بیکه خیل و سادی خیل و علی خیل و او دی خیل و میرالی یا میر علی خیل و شاه میری یا نازان
 هر دو و بوبلی که گذشت همه شان طایفه دری پاری گفته میشوند و با تمامی قبایل مسطوره بواسطه

جلد پنجم امان التواریخ

ابراہیم بن امان کہ از اولاد وزیر بستند امان زانی قوم وزیری بادیشو
و همچنین اولاد ولی خیل کہ قبل از احمد زانی کہ درگذشتہ نام برده شد از ذریہ امان محسوبند و امان زانی در
نام برده میشوند و قبایل این سلسلہ بدین ترتیب بوده اند ولی خیل - کابل خیل - سیفی - بدخیل - شیر احمد خیل -
عیسی خیل - میامی - دنا خیل - ریشمین خیل - دری خیل - خواص خیل - خوزی خیل - تنی خیل - پیلپی - لوخیل - بصوا
مستی خیل - ملک شابی - خود خیل - خرمن خیل - سلطان خیل - پال یا پول خیل - شور خیل - متا خیل
شکل خیل - سکی خیل - مندر خیل - کاجی خیل - خند خیل - شربت خیل - ریشمین خیل - کجا یا کی خیل - سروی خیل
دل خیل - شیخ بدین خیل - مانک خیل - عمر خان خیل - گلہ یا ککاخیل - تورک خیل - گلک خیل - رکس خیل - بابا
خیل - فتی خیل - ٹخان خیل - دریا خیل - بریم خیل - ابا خیل - جابی یا جوبی خیل - جبار خیل - حسن بیک خیل - گلہ یا
خیل (این غیر از اولی است) - مینک خیل - خبی خیل - بیر خیل - میر خیل - تنخی خیل - عثمان خیل - جانی خیل
یا مرب خیل - لگی خیل - حسن بیک خیل - خواجہ اوئیس یا خواجہ ہوس خیل - گلہ یا ککاخیل - (باز غیر از اولی)
دی خیل - کرم بیک خیل - ازوی خیل - میا وریل - رودی خیل - دکان خیل - شہادت خیل - دلہت خیل
خلیف خیل - خان خیل - جلال یا زولای خیل - جامیلی خیل - علی محمد خیل - لہی خیل - شہر خیل - فضل خیل - کلینی
خیل - ترخیل - دادیہ یا دود یا خیل - خرم خیل - خوجہ خیل - سنی خیل - خود یا دخیل - پیرادخیل - پول خیل
امری خیل - صاحب خیل - بیکم خیل - نرمی خیل - مٹونی خیل - کاری خیل - اکبر خیل - بیک خیل - اندی خیل -
شخصی - سینی خیل - شہر خیل - ارل خیل - نور خیل - بجا خیل - موسی خیل - جانی خیل - تور - محمود خان
یا مینت خان خیل - ریشمین خیل - ہند و یا ہندی خیل - فتح خیل - کوتر خیل - بچہ کی - درم خیل - ترہ خیل -
باسیر - اید یا خیل - ملی خیل - علی خیل - شیخ عثمان خیل - ملک خیل - خوجہ در خیل - دروگی یا درگی و ابان یا
امان زانی بودہ کہ وزیری نام برده میشوند.

(۹۳) ذکر قبایل و طوایف احمد زانی از قوم و ریر
کہ درگذشتہ نام برده شد

احمد زانی از اولاد خضری پسر اول وزیر بن سلیمان را خداوند دو پسر عایت فرمود (سین خیل و کالو خیل)
نیمہ

ذکر قبایل و طوایف احمدزائی از قوم وزیر

چنانچه قبایل یاتی خیل و ایدل خیل و کمال خیل و کبر خیل و بونی خیل و عیسی خیل و کبمل خیل و موسو خیل و توری خیل و
براسیم خیل و جان بیکت خیل و علی خیل و پرباد خیل و کندانی و سنجربا سنز خیل و متین خیل و غلب خیل و مگا
خیل و طموس خیل و مروت خیل و الله خیل و علی خانی و خضر خان خیل و برهمی خیل و مدک خیل و دودی خیل
و بتول خیل و بابکت خیل و ولی کی و کلکی خیل و بیر خیل و زیرکی و میان خیل و مدی و سرکی خیل و تولد خیل و بوز خیل
و ناما خیل و الهداد خیل و مدید خیل و ولیدک و عمر زائی و سعید خیل و عزت خیل و ایزب خیل و جنک خیل و
لندی خیل و محل خیل و میرزا خیل و تورک خیل و اسماعیل خیل و مریر خیل و بازه یا بوزه خیل و برخان خیل و
برت خیل و ششی خیل و تیر خیل و منظر خیل و بانی خیل و گندی خیل و کرده خیل و سلیمی خیل و پیرکه خیل و
ازاولا و سین خیل سپر اول احمد زائی بوده اند و همه شان احمد زائی و وزیر می شوند

تجهین نصری و بامی یا بومی خیل و آجی یا توری خیل و شمش خیل و مستی خیل و ملا خیل و زلی خیل و اتمان
خیل و شیخ بازید خیل و لکه خیل و گنگی خیل و علی خانی و شادی خیل و خوجه خیل و بار یا بوز خیل و خری
و لکه خیل و ابیه خیل و بیر محمد خیل و زکریا خیل و کدر خیل و سینی خیل و شخرب خیل و اگر خیل و کیر خیل و بها
خیل و بجل خیل و خانیه خیل و مدین خیل و نظریک خیل و تنخی خیل و عثمان خیل و بیزن خیل و ایسو خیل
و مدی خیل و درویش خیل و اکی خیل و دره خیل و اندس خیل و قلی یا کلکی خیل و میان کل خیل و شیخ
میت خیل و دیره خیل و بره خان خیل و لغر خیل و کره خیل و در ویزه خیل و نور خیل و عاشق یا اشک خیل
و بنات یا نبوت خیل و سنگی و منل خان خیل و بلوچ یا بلنج خیل و سپاهی خیل و پیرکه خیل و پاسبند
یا چنده خیل و الله خیل و بی خیل و دیکت خیل و سپرکی و محمد خیل و زایاز و خیل و نظم خیل و مصری خیل
و طنان خیل و لکه خیل و زمانی خیل و ملوک یا ملک خیل و کور خیل و کرانی خیل و کلاب خیل و خنک خیل و
لاا یا لول خیل و شخر خیل و تبریز یا توریز خیل و لالی یا لولی خیل و اندکی خیل و ایسپ خیل و یرزا خیل و
مذک خیل و شخر خیل و فاطمه خیل و منا خیل و قر خیل و پتی و قاضی یا کوزی خیل و مغل خیل و خود ایدل و
و کوده خیل و بهادر خیل و کتی خیل و اشجلا خیل و سدی خیل و عمر خیل و سنجربا سنز خیل و شیر
خیل و سیوکی و کوتوال یا کیتوال و کل خیل و سدان خیل و شیر خیل و بتن خیل و احمد خیل و بجل خیل و

جلد پنجم امان التواریخ

بعل خیل و باغوان خیل و میر خیل و نانا خیل و لاله خیل و عالم خان خیل و بابا خیل و برت خیل و زرگر خیل و علی خیل و
عمر خیل و کل خیل و بکلی از اولاد کالو خیل سپردم احمد زانی بوده اند و بواسطه احمد زانی و وزیر می گفتند می شوند -
(۹۵) ذکر اقوام و قبایل مسعود که در پیش پس از محمود اشارت شد
مسعود بنیر و خضری سپراول و وزیر بن سلیمان داد و سپر بنجون (علی زانی و بهلول زانی) پدر آمد و است خا
فتح یا پوتیه خیل و شبلی خیل و تپانی خیل و استانی خیل و برهمنی خیل و بکش خیل و آبل خیل و نانا خیل و حیدر خیل
و عمر خیل و دودی خیل و بهرمی و میر خیل و خدی خیل و خان خیل و خوجکی و سلطانی و احمد خیل و میرزا خیل و
سرسی و بی بی زانی و سمن زانی و کدانی خیل و لنگر خیل و کبسی خیل و پلی خیل و سلیمی خیل و بی خیل و ملا خیل و کور
خیل و ملک دینی و شمن خیل و جبار خیل و پلخ خیل و نظم خیل و زریه خیل و ده خیل و بجی خیل و فاسم خیل و تیر
خیل و تتر خیل و بکاری خیل و ملا خیل و شیر خان خیل و سپانی خیل و حیدری و علی خیل و سلیم کی و شعله
و اکا خیل و غلبا یا اسه خیل و لندی خیل و کیم خیل و بدی و دی و دوگت خیل و بهادر خیل و شیر گل خیل و بادین
و عثمان خیل و اسب خیل و عدل خیل و غلب خیل و دری خیل و کتی خیل و جمن خیل و گل شی و پلی خیل و دلی
خیل و بهر خیل و لکه خیل و سنگ خیل و بختی خیل و کبخی خیل و بی خیل و ستی خیل و ترکی خیل و میر خیل و بجی خیل و شهاب
و بری خیل و کل خیل و طوطیه خیل و سرک خیل نامی اینها از ذریه علی زانی سپراول مسعود بنیر و وزیر بوده اند و به
وزیری و مسعود گفته می شوند

پنجمین بعل خیل و عدلی یا اولی خیل و خنی خیل و نصری خیل و شمت خیل و سرکی خیل و اذوی خیل و طریف خیل و
کنه خیل و عباس خیل و لاله خیل و بابو خیل و قیل خیل و نورگت خیل و قیامت یا کیمت خیل و خورکی و سلیم کی
و ملک شی و خودیادی و لنگر خیل و کتی خیل و سومی خیل و بابل خیل و بازیدی و پنجی خیل و بلال خیل و نظر خیل و عو
خیل و فتح خیل و زرگر خیل و خورمنج خیل و حسن خیل و ماسیه خیل و بان خیل و ایکم خیل و طوطیه خیل و نانو خیل و
خیل و عباس خیل و قار خیل و رستم خیل و شیر خیل و جلال خیل و شمی خیل و میرت خیل و سند خیل و شیراز
خیل و کل خیل و تاجی یا توچی خیل و بابا یا به خیل و درسن خیل و پیردا خیل و میردا خیل و کرمدا خیل و روزی
و صیب یا محب خیل و کمال خیل و خودی خیل و طالب خیل و کیکا خیل و سودا خیل و سرمست خیل و لدی خیل و

ذکر اقوام و قبایل مسعود که در پیش پس از محمود اشاره شد

بنی خیل اینها بر قبیله ذریه این بر دو نیک زن خیل نامیده میشوند و عمر خیل و شیرین خیل و بختی خیل و علی خانی و درویش خیل و قراخیل و سیر خانی و محبی خیل و فتح خیل و کلبر خیل و برهم خیل و مندوشانی خیل و پیر خیل و میر خیل و قبیله این هر سه که کوکری نام برده میشوند و برنی و مهر خانی این بر دو او را در خیل نامیده می شوند و شنگی یا شنگی و محمدی و جکی و علای و بوبی و بوز یا خیل و دجی خیل و خرمن خیل و مامیه خیل این جمله که نام برده شدند از اولاد بطلول نانی سپردم مسعود بوده اند و بدین واسطه بطلول زالی قوم مسعود و زبیری گفته میشوند.

چون سلسله قبایل متفرقه قوم و زبیری نام بنام بنکارش گردید تا جرم مذکر خال و محال و وطن و ساکن و مسکن و این قوم بسیار بزرگ پرداخته میشود که پسندیده طبع خوانندگان خواهد بود زیرا که این یگانگان کنند این و زبیری و زرای پادشاهان بوده است ولی خبر چنانچه بنکارش شد او و زبیری سلیمان از غیره کران بوده است و پسر از وی بوجود آمده (خضری و لانی) در آنوقت و زبیر شامل قوم شینگان و در خاک بر مل متصل کوه سوال و نواحی این را متصرف گردیدند و از جمله قوم مسعود و زبیری عزم فرودگاه گیری جزم کرده در حمله و یورش اول علاقه بدر و شهباز متصرف شدند و کان و معدن گوروم و نواحی آنرا که کین باشد گرفتند و چندی نگذشت که باقیه قوم او را سردر آویخته و پس از مکر و جدال با آنها غالب شدند و پس از آن با قوم جینی در آویختند و از آنها خونباری بخشند تا عاقبت آنان را نیز از دره تاک که متصل به کوه بوده بیرون کردند و جانب شمال اراضی و جبال متصرف مسعود و بناراجندی از قبایل ذریه اتان را و احمد زالی متصرف شدند و در جا و مکان خود وسعتی بسزرا دادند که از حد کومات تا حدود دره آسمان خان بحسب طوایر یکصد و چهل میل مسافت راه را به تصرف در آورند که بواسطه اهمیت او وسعت خان و شینگان این قوم بزرگ را ذیلاً شرح خواهم داد.

(۹۴) خاک یا اصطلاح مردم افغانستان علاقه سوال که از موطن و مسکن قوم و زبیری است

این خاک و علاقه بطور وادی در بین جلغه سلسله کوه سبز و خرم واقع شده و از شرق بمغرب دوازده
کرده و از جنوب بشمال شش کرده عرض اتفاق افتاده است مساحت سطحه آن هفتاد و دو کرده بود

جلد پنجم امان التواریخ

و در کوههای اطراف آن درختهای نشترو صنوبر و آنچه و غیره بسیار بوده است و در زمستان سه ماه در آن کوه برف دوام مینماید و بسیار از محلات و مسکن مردم و زیری بغیر از کوه پیرغل و کوه شوال سرد میشود و در این علاقه (دود بریالی) از فراز کوه برخاسته و قدری اراضی را آب یاری مینماید و مواضع و مکانهای سر این قطعه خاک مانند زمین (دبره و میامی و ملکشی) بهصرف طایفه کابل خیل و زیری است و در پایان طایفه کابل خیل طایفه قبیله کاجیل جاو مکان دارند و پانین ترانجا پانین ترانها قبیله جانی خیل مقیم هستند و هم در این علاقه قوم نانی و زیری مانند (برواله) و (کابل خیل) و (ملکشی) جاو محل دارند.

(۹۷) ذکر خاک شکی که از مواطن قوم وزیر ی بوده است

این علاقه نیز در بین سلسله کوه هموار وادی مانند واقع است و از شمال تا جنوب تا جنوب تا بیل بشر بازده کرده طول آن سه کرده عرض اوست و در اطرافش درختهای ارچه بسیار است و در این خاک طوطی ملکشی و میامی و امان نانی و زیری و در پایان از ایشان شادی کی قوم خویشا خیل بدین خیل جاو مکان دارند و در قسمت میانه قبایل معلول نانی و علی نانی سکونت دارند و زندگی می نمایند.

(۹۸) ذکر خاک و علاقه برمل که از مواطن قوم وزیر ی هستند

این خاک در بین کوهستان غربی ملک و زیری بطوری وادی واقع گردیده است و از مشرق مغرب هجده گز طول و چار کرده عرض اوست و اکثر زمین این وادی هموار و اندکی چین نادر است و اقوام سیپلی و بیل از شعب کابل خیل و سجد کی در این زمین جاو مکان دارند.

(۹۹) ذکر خاک زر ملک که از مساکن قوم وزیر ی بوده

این قطعه زمین کوچکی است که وادی مانند است طبیعت او را خلقت فرموده و تجارت از شش کرده طول و چار کرده عرض است و طوایف مست خیل و توری خیل که از قبایل امان نانی و زیری بوده اند در اینجا محل و مکان دارند.

(۱۰۰) ذکر خاک و علاقه ششم که از خاک قوم وزیر ی محسوب

این قطعه خاک چسبیده بموضع زر ملک بوده است و چندان سبزه و علفداری و درخت در او یافت نمی شود ولیکن آب و هوایش بسیار پاکیزه و برنده و جید است و طوایف و قبایل دیمیت خیل و برهم خیل و شعبه نانی

ذکر خاک و علاقه شه که از خاک قوم وزیری محسوب

امان زانی در اینجا سکونت دارند و ایام بسر میبرند.

(۱۰۱) ذکر دره خیسور که از اماکن قبایل قوم وزیری است

این خاک از شرق بفرس طولانی و طویل و بیرونی است و جانب جنوب او در واقع است و آب آن بسیار کوار است و در سر این علاقه قوم محبت خیل جا دارند و در وسط او طایفه توری خیل نشین کرده اند و در انتها و پایان او که موضع تنگ بوده است قوم وردکی ساکن هستند.

(۱۰۲) ذکر شهرنه که از مواضع متوطنه قوم وزیری بوده است

این قلعه زمین مسافتش شش کرده جانب مغرب دور طویل و یک کرده عرض او اتفاق افتاده است و شهرنه در این وادی بسیار کوچک است که در نفس این طایفه (مداخیل) و پایان ترا و قبیل (حضری) و در متصل مغربی دور قوم مندر خیل که از قبایل امان زانی وزیری بوده اند جا و مکان دارند.

(۱۰۳) ذکر شرکی که او نیز از خاک وزیری است

باید دانست که در سه دره (شکنده) که بغایت محلی وسیع و جایگاهی منبع است طوایف (توری خیل و مسعود وزیری) جای نشین هستند و در وسط خاک شرکی قوم (عمر زانی و وزیری) اوقات میگذرانند و معیشت آنان برزاعت و کله داری میگذرد.

(۱۰۴) ذکر شیرنه تنگ و غیره که مواضع شمالی قوم وزیری بوده

زمینها و مواضع شمالی ملک وزیرها خراب و ویران و بی اساسند یعنی بحکم طبیعی منظم و مرتب نیست اصلاً کوهستان کوچک و گرسیری میباشد و چندان درخت و اشجار طبیعی یا دیمی در او نیست و در قسمت جنوبی این کوهستان شیرنه میدانگاه وسیع و گلش بوده و زمین هموار و سطح دست طبیعت خلقت فرموده لیکن منافذ آن در اینجا نیز آب که عمده سبب حیات نبات و حیوان و انسان بوده باقی نمیشود بدین سبب این زمین هموار بایر افتاده است و زراعتی نمیشود و این زمین را مردم محبت خیل و توری خیل دارند و خود طایفه محبت خیل در او سکونت می نمایند و در ناله و دو طرف هر یک تو قبایل

جلد پنجم امان التواریخ

حسن خیل و مدرخیل و توری خیل مقیم بوده اند و در اردو علاقه کرم که پایان تر واقع شده است از محل اقامت مردم بنگش که از قبایل متفرقه همچون کابل خیل و چرخنی قوم ملکشی و کبندانی و زنگره کنگی خیل و زلی خیل و غیره جان و شهیدان توجیا خیل و اسپره لکری و سرو غار غنشو و کوژ و سسم و خرسینه و مانی خیل اینها نیز نمایان از قبیلہ بزرگ و زیری بحسابند و مثل باغیر که زمینهای متصرفی خاک و علاقه بخوان که از این طایفه بوده اند بگفته

(۱۰۵) ذکر خاک و علاقه و آنه که از املاک قوم وزیر ی بحسابست

این خاک و علاقه در حصه جنوبی خاک و زیری و کوهستان پایان شمال دره کومل واقع گردیده است و جنوب این طلاق بار تعلق و موزب و سینه کش نادره کومل یک نواخت اتفاق افتاده است و از شمال بحسب پیاژن کرده واقع شده است و همین اندازه وسعت دارد و پایان آن چیزی آب رود جربان دارد که جانب جنوب رفته به کومل شامل میشود و در دو طرف این آب راضی عمده جیاشند و مقامی این وادی قابل تامل است و لیکن حصه چهارم این منزع آبی و سه ربع آن با مانی و دیگی کاری است و در وسط این خاک قوم دو تانی از قبایل قوم لودی سکونت مستقر دارند و قلعه از خود ساخته و پرداخته اند و در اطراف دونا ان مردم و زیری توطن دارند و از جمله قبیلہ (زلی خیل احمد زانی و زیری) جای دارند و دره کومل مردمش در تزارت و زردی و قتل و غارت و غیره معروف بوده اند و سکنه او بهار و زمستان در انجایی مانند و یکس دیگران چون کنگی خیل و خجل خیل و توجیا خیل و مانی خیل و سرکی خیل و بیزن خیل و پائنده خیل و جونا خیل که همه از قبایل قوم احمد زانی و زیری بوده اند قشلاق گزین در علاقه و آنه بوده اند چنانچه در تابستان راه بیلا بستی میگردد و زمین دیش و بندی ازان مانی خیلان و جانب مشرق شبه پشته حصه بیزن خیلان و خجل خیلان و وسط این علاقه در دست طایفه (دوتا نیان) بوده است

(۱۰۶) ذکر خاک و علاقه بدر از اراضی متوطنه قوم وزیر ی

این علاقه از شمال بحسب مالی بشرق تا شهر کان کورم پنج کرده طول یکت کرده عرض دارد و در سرانجام قوم شنکی و غیره از قبایل بهلول نانی قوم مسعود و چیزی از قبیلہ پائنده خیل احمد زانی و کل بیزن خیل قوم احمد زانی در پایان آن سدن خیل اسپرکی و پائین تر ازان قوم مسعود و زیری جا و سکان دارند - -

ذکر علاقه جات متوطنه قوم مسعود وزیر

(۱۰۷) ذکر علاقه جات متوطنه قوم مسعود وزیر

چیزی از این طایفه در علاقه بدر چنانچه نگاشته شد جا دارند و بانی آنها در مواضع دره شهر سکین و خوره و سید
 و ده نوی و دره ناک و کوه بایر یا بوبر و زنگره و ششیر و سکنه و کرشند و در مات متفرقه ساکن و مقیم بود
 و تعداد نفوس قوم بزرگ و زیری از قبایل امان زانی و احمد زانی و مسعود و غیره که مشروعا با بجا بخاراش شد
 قرار سر شماریشان در سال ۱۲۸۱ هزار و دو صد و هشتاد و یکت جمعی مردان جنگی ایشان از قبیل امان زانی
 برین ترتیب ذیل بوده از قوم سبست خیل مقیمین خیسو سه هزار و پانصد (۳۵۰۰) مرد از طایفه منظر خیل که
 در محلات متفرقه ساکن هستند شصت تن از قوم ده خیل مقیم کوه گور واقع در بالا سر دره هزار و پانصد
 نفر از طایفه توری خیل سکنه شیرک و ده خیسو سه هزار نفر از قوم کابل خیل مقیم کنار رود کرم سه هزار و دو
 مرد از گروه ملکشی مقیمین علاقه تمانه میریان واقع در دامنه کوه کبر سیصد تن از طایفه جانی سکنه علاقه
 تمانه مرقوم هزار مرد از طایفه سردی خیل سکنه موضع و در غر علاقه تنبور چهار صد تن از طایفه منخی خیل
 مقیمین و در غر مذکور شصت تن از قوم نرمی خیل با از علاقه و در غر پانصد تن که مجموع مردان جنگی از
 قوم امان زانی و زیری (۱۵۷۰۰) پانزده هزار و هفتصد تن بوده اند و از قوم احمد زانی مانند (سبست خیل)
 سکنه تل متصل بمردود قوم خنک هزار و دو صد و از قوم سرکی خیل که متفرقه هستند هشتصد تن از طایفه
 عمر زانی مقیمین تل و کومنی هستند و از طایفه بومی خیل که در محلات متفرقه ساکن بوده اند دو
 پانصد تن و از قوم خانه خیل سکنه ترب متصل کرم سیصد تن و از قوم فوج خیل سکنه تل بلند
 و سکوئی علاقه کومات (هزار و دو صد مرد) و از قوم بدین خیل سکنه تل بنجاه تن و از طایفه بزن
 مقیمین سدر اوان علاقه بنون و چیزی از کوهستان هستند مرد و از طایفه پاینده خیل مقیم
 دو صد تن و از قوم سدن خیل سکنه سدر اوان مذکور شصت تن و از قوم محمد خیل سکنه کنار علاقه
 کرم واقع در دامن کوه شصت تن و از قوم سدی خیل سکنه بطن کوه شصت مرد که مجموع اینها نیز
 (۹۷۵۰) نه هزار و هفتصد و پنجاه نفر مرد جنگی مسلح بوده اند و از قوم مسعود چون طایفه شهبانی
 مقیم کوه بابر و غیره مواضع متفرقه هزار و دو صد تن و از طایفه من زانی ساکن و عابر کوه ناد و هزار و

جلد پنجم امان التواریخ

سیصد تن و از قوم جبار خیل سکنه شبر و میدان ششصد تن و از خیل خیل متفرق المسکن پانصد تن و از شیر
بدین زالی متفرقه المادی هشتصد تن و از طایفه کل شاهی سکنه غور لاسه کان گورم هزار مرد جنگی و از طایفه
جمدلی که مقیم و هاجر بوده دو هزار و پانصد تن و از قوم ملک شنی سکنه کوستان انظراف کان گورم
تن و از قوم نظر خیل که متفرق جادارند نهصد تن و از قوم بلند خیل سکنه مکین سیصد مرد و از قوم سبت
خیل که انما در محلات متفرقه جادارند هزار و سیصد تن و از قوم عمر خیل باز سکنه مکین دو صد تن و از طایفه
کوکری که جاهاشان متفرق بوده ششصد تن و از قوم ورم خیل که انما نیز متفرق هستند دو صد تن و از
قوم ششکی که اکثر دره تنانه جادارند هزار و دو صد تن مرد که هم این طوایف مذکوره (۱۳۵۰) سیزده
هزار و پانصد مرد شمشیر زن جنگی بیستام حاجت حاضر میازند و تعداد مردان جنگی این سه طایفه مذکوره قوم
وزیری بقدر تعیین سال هزار و دو صد و هشتاد و یک که تا این اوان نزدیک به شصت سال میگذشت
(۳۹۹۵۰) سی و نه هزار و نه صد و پنجاه تن مرد جنگی بوده اند و اکنون تمامی مرد و زن از بزرگ و کوچک
بالغ بر یکصد و بیست هزار مرد و زن بوده که در حساب و شمار میآید و از جمله چیزی اندک یعنی مدنی که قبل از
جنگ ۳۲۶ هزار و سیصد و سی و هفت نزدیک به شصت خانه و از این طوایف مذکوره هجرت کرد
در خاک غزنین و علاقه شاه جوی واقع در جنوب بابل بغرب علاقه مقر از جانب دولت زمین زراعت
بانهاده شد و نیز از مردم کاکر هم مهاجرت نموده و رفته اند و در آنجا دستوطن شده و مسکن گزیده اند
و سه هزار نفر از قبایل متفرقه باز مسافرت کرده هزاره جات رفته و دولت بانها مزارع و مراعات داد
و مشغول زراعت و کشت زاری شده اند اندیشه تاسیس ۱۳۹۴

(۱۰۸) ذکر قبایل و طوایفی که از اولاد کر بر بنیره خضری

پسر اول وزیر یی بوده

کر بر بن مبارک را که در پیش و عده ذکر انرا داریم دو پسر بوده نامشان (نضرالدین و خری خیل) چنانچه
سرکلی و شیر خیل و مانی خیل و کدای خیل از اولاد نضرالدین بوده اند و زودین و بیکی خیل و لندی خیل و ک
کنده و پیری کنده و پیری کنده و حسین و بوریه خیل و پربت خیل از اولاد خری خیل بوده اند و مجموع
مرد

ذکر قبایل و طوایف که از اولاد گمر بر بوده اند

طایفه گمر گفته میشوند و این قوم در حقیقت از قبایل قوم وزیر بوده اند مگر بواسطه دستور و رواج که از خود برخلاف قوم وزیر دارند از هم جدا شده اند باینسان بیرون از قوم وزیر نگارش گردیده اند که در ابتدا این قوم شامل قبایل مسعود و وزیر و در شمال حصه که متوطن مسعودی ساکن بوده اند چنانچه در کوه بابر و در مشگوت حال بعض کس سال جدا اول آب و علامات خانهای قوم گمر بر از نشان میدهد و دود و دانه سال است که قوم گمر بر از انجا بیرون آمده اند و بسبب خارج شدن آنها از انجا این که قبیله و رگاری از قوم یمنی ابتدا که کوه گمر ساکن بوده اند و گمر بر با بر آنها حمله نموده و ایشان را قتل عام می نمایند و کوه گمر را در تصرف می آورند پس از چندی قوم یمنی آگاه شده و دیگر خبر داده از قبیله قبیله که این از اولاد شیخ جیت گمر بنحو ای و انتقام بیان می بندند و با قوم گمر بر جنگ سختی میکنند و قوم گمر بر را مغلوب می سازند و کوه گمر را تصرف میشوند و وقت گمر بر را چون زبون و مغلوب می شوند و در کوهستان شمال غری دور واقع شرق بابل بجنوب خوست و گوشه شمالی و مغربی ملک وزیر می باشد و مسکن میکنند و در کوهستان متوطنه اخیره قوم گمر که تا حالیه انجا هستند ایام بسر برده اند و در انجا در زمستان دو ماه برف می بارد و کوهستانیان و کوه نشینان قوم گمر بر اکثر از حصیر و بوریا برای خود خانه ساخته اند و بسیار فقیر و بی بضاعت هستند باین حال نهایت دلیر و شجاع میباشند و قد از گوشه مشرق بابل بجنوب میدان شهر خوست را در تصرف دارند و یک هزار و پانصد تن مردنبرد و جنگی از انجا بیرون می آید و همیشه در مجادله و سازعه طرفدار قوم اسپین بوده اند و با انان متحد و متفق میباشند

(۱۰۹) ذکر طایفه و قوم لالی یا لیلی که از اقوام و قبایل

قوم وزیر می بحسابند

این طایفه هفت هزار و پانصد مردنبرد دارند و در نواحی شمالی و مغربی سپید کوه واقع در بین جلالت و کرم توطن مسکن دارند و چنانچه نگارش شد لالی بن وزیر بسبب قتل شخصی از قوم شیکان که شوال ناچار شده فرار نمود و در بین قوم توکلیانی رفته متوطن شد و قوم توکلیانی ساکن در توابع خلخال آباد بودند و در انجا ازین گرفته و از قبایل وزیر جدا شده و بعضی میگویند که لیلی معشوقه خود را نیز گمراشته و در غرض

جلد پنجم امان التواریخ

با جمعی از دزدان شنواری دو چار گردید و بکشد و همه آنها غایب شد و بعد چند فرزندار شکم لی آید و بعد
اولاد او موسوم بطایفه لالی یا لیلی شدند...

(۱۱) ذکر اقوام و قبایل و طایفه یکد از نسل شیتک

سرحهارم گلی بن کران بوده اند

همانا ذکر قبایل ذریه شیتک که از پیش و عده نگارش او شد اینک جای آوریده نگارش میشود که شیتک

گلی بن کران و اخذ و اند شش پسر از زن عیالت فرمود که هر یک زن دو فرزند پسر آوردند مانند دود و سبی و

کیوی و سوران و ذیلیم یا جیلیم و هویدا و دود و پسر اول او را دود پسر مانند (مولی و ابراهیم) وجود آمد چنانکه

او غوند و بی کی و بهار خیل و سرکی خیل و ابارک و حکیم خیل و کت خیل و محل خیل و بونی و شجاد و دگر و

باری خیل و تار خیل و خدی یا خدیو و نیاس و اتان خیل و ماری خیل و زبرکی و عجب خیل و دوزالی و کلیه و

تور و هرگز و حسن خیل و کری خیل و سلیمان خیل و لند و صید یا سو خیل و دولت خیل و زبرکی و مهدی و مثل

و سیر و ش خیل و دوزی خیل و میا خیل و عمرکی و نصرانی و بی کی و موسی کی و تور خیل و کلیه خیل و لیدی خیل و

خیل و دود خیل و قاسم خیل و پیرکی خیل و شتکی خیل و چار کل خیل و سینی خیل و ایسوری و تول خیل و

خیل و بانی یا بونی خیل و بانی یا شونی خیل و جنا خیل و ابراهیم خیل و زنی خیل و حید خیل و علی خیل و باقی یا

خیل و قدم خیل و بار یا بوز خیل و ترونی و (این یک وصلی است) و جرس خیل و پری خیل و نصر خیل و کفتی

یا کوشی خیل و عالم خان خیل و صاحب خیل و توز خیل و قاست یا کیمت خیل و شر خیل و بولد خیل و محل خیل

و سپو کی خیل و میر خیل و ابوبی و بملول یا لیلی خیل و زو کی خیل و خل خیل و پرل خیل و محلی و به خیل و بر خیل و

این همه از اولاد مولی پسر دوبر بن شیتک بن گلی بن کران بوده اند و بواسطه او قوم شیتک و کران گفته

همچنین قتی و ژو خیل و به خیل و روزی خیل و رست خیل و فیروز خیل و توری خیل و سپین خیل و کبر خیل و

پلاپی خیل و ننه خیل و رجمی خیل و طفر خیل و سحی خیل و نگش خیل و دولت خیل و میر ام شاه و بونی خیل و

نوز خیل و توری خیل و لشکری از اولاد ابراهیم بن دوبر بن شیتک بن گلی بوده اند که دور و شیتک و کران

گفته میشوند و این قوم در هر دو کنار رود توچی کن بوده و موطن و محل ایشان از قبیل طرف با هم نظر

دکرا قوام و قبایلیکه از نسل شیتک بوده اند

موسوم: دور گردیده است و باین نام مشهور شده اند و معلوم نیست که این علاقه معمور بوده که قوم دور متصرف شده اند یا آنکه آبادی نداشته است و ایشان چون انجارا تصرف کرده اند آباد نموده اند و هیچ تاریخ نشان نمیدهد که تعلق گرفتن این علاقه و آبادی بقوم دور بچه کیفیت و بچه علت شده بگویند این قدر از تاریخ ۱۱۰۰ هجری صد و دوازده هجری مطابق ۱۷۹۴ هجری شمس و دوازده و شش میلادی که تا حال دو صد و بیست و هشت سال میگذرد معلوم میگردد که در همان سال شصت و نه هزار و بیست و هشت ساله اورنگ زیب بن شاه جهان پادشاه هندوستان خاک بنون را متغیج و مسخر نمود و دوازده هزار روپیه بر سکنه و مردم دور خراج گذاشت و سپید حسین نامی را نیز به حکمرانی انجا بجا داشت و او در نهایت سختی حکومت میکرد تا که رشته انتظام علاقه بنون یکباره کسخته گردید و نیز علاقه دور را فرو گذاشت تا خلاصی خویش پیش گرفت و دور بهایمجان خود سران بدون تبعیت حکومتی زیستن کردند تا آنکه نادر شاه افشار افغانستان را فرود گرفت و ایشان را بقوه قریه مطیع ساخت و تا زمان شاه زمان سید و تا همان دوازده هزار روپیه مقرری سابقه که اورنگ زیب معین کرده بود میدادند و بهیچوقت حاکی بر بزرگی معین نمی شد و پس از یک یا دو سال یک نفر از بزرگان قوم درانی با دستنی از قشون بجهت حصول این دوازده روپیه با بنجارفته ان خراج را حاصل میکرد و در وقت حوادث و زیر قیج خان بارک نالی که نسبت به شاه زمان از طرف او ظاهر شد که در تاریخ ثبت است شاه زمان به اسندهای سید و شجبه که پیر مرشد قوم دور بودند آن دوازده روپیه را از قوم دور نگرفت و ایشان را از دادن این خراج معاف کرد و ایشان در مقابل این بخشش و موهبت همه ساله اندک غله و غیره فی باولاد و احفاد ان سید بشمار میدادند تا که دولت انگلیس هند و پنجاب را متصرف شد و متدرجا نفوذش را اطراف و اکناف زیاده گردید قوم دور که از دست برد و نوب و غارت قوم و ذیری بجهان رسیده و در آزار بودند از یکا رکنان انگلیس خواستگار حمایت خود شدند و پذیرفتار حکم آن دولت شدند و دولت انگلیس کفایت بسیار از حملات بجاک افغانستان دیده بود و از ۱۸۵۰ هجری دوازده و صد و پنجاه و پنج تا ۱۸۵۷ هجری دوازده و صد و پنجاه و هشت چنانچه در تصانیف این مهابون کتاب بنگاشته آمده زحمات و خدمات بسیار

جلد پنجم امان التواریخ

بدید حمایت امان را قبول نکرد و فتنه افغان را باعث مفده هندوستان دانسته پادشاه خود را از محبت و در بجز اندیشه فرو رفت تا شش هزار و دویصد و هشتاد که امیر شیرعلیخان بسلطنت افغانان نشست برادرش محمد اعظم خان از هرات براه معاضدت او وارد کرم گردیده و فتنه گشت که دولت انگلیس غارت دود و خاک بنون را به امیر کابل داده است از انتشار این خبر بزگان بعضی قبایل قوم دور با آنکه مسلمان و آزاد بودند زیر طاعت و حمایت انگلیس آمدند و از شاه این خبر کاذب خود را از تابعیت حکومت اسلامی خارج گفتند چنانچه دجی جات خان که خودش نیز افغان است میگوید در اینجا فصل محترم ملا فیض محمد خان کاتب نقل از کتب حیات خان و تبارشات آن مرحوم شرحی از سواد اخلاق طایفه دوری و سایر افغانان می نویسد که نگارنده این سطور بنا بر رویه و سبکی که در تالیف این مجلد است هفت گانه امان التواریخ را بنام کرده ام از نگارستان آنها بهتر از می نمایم زیرا در تمام دول و مل و لطایف و اقوام و عشایر عالم و طبقات مختلفه و اصناف سفرته بنی آدم اشخاص خوش اخلاق که بصفت عالیه و خصایل حمیده متصف بوده و به بخت و بخلافش مردمان بد اخلاق که بر ذایل طبعیه موصوف بوده اند بهم یافت میشود و ترکیه نفس و تهذیب بسته به تدریس و مهارت با کتب اخلاقی و تفصیلات تعلیم است و انهم بسته باز یاد دادرسی و کتب بوده است بالجمیع طایفه و قوم دور به شش هزار مرد جنگو منتهی میشود.

«۱۱۱» ذکر قبایل و طوایفیکه از نسل تنی سپردوم شیتک بنیره کمران بوده اند

تنی بن شیتک را خداوند سه پسر عایت نمود ما بنشد (اریوی معروف به اریونانی و سری معروف به سری نانی و سبکی) چنانچه همی خیل و سبت خیل و کوهر خیل و جیکی خیل از اولاد اریونانی و مغلوب بقوم تنی بوده اند و همچنین خبی خیل و بنده خیل و دکت خیل و دبری و بیران و زرک و دخی و بریم خیل و ارگند خیل و کام خیل و روشان خیل و آلمان زانی و خبر زانی و دری نامی و اتی خیل و حصارکی و اندی خیل و شراندی خیل و ششده خیل و لاجمیر خیل و سپاهی و شاهجهان گنده و جیتی گنده و ونجی و او شه خیل و کمر خیل و غوجی خیل و ترین خیل و رشتید خیل و برابم خیل و چیری خیل و موسی خیل و اسپر خیل و یزید خیل

و ذکر قبایل و طوایف که از نسل تنی بوده اند

و تورخیل و چپکی و کری و لمی خیل و دکل کول و ایدان خیل و شادزی خیل و پارکبخت خیل و کولی و لندی و تنی
از اولاد و احفاد میری زالی اند و تنی خوانده میشوند و همگی آنها بدین اسم یاد میشوند و این قوم اکثر در کوه
کوشه غربی و جنوبی خاک خوست مسکن و ماوی دارند و کترشان در دامنه آن جا گیر شده اند و یکصد و پنجاه
خانه و اردو موضع میدان درگی ساکن اند و ایشان هزار و دویست و پنجاه نفر مرد جنگی دارند و بقیه
اعطشان بغیر از خاک درگی در مواضع صبارک و کوخه و زرخه جادارند و نیز عیسی خیل و نعتی و شوخیل و
جینه خیل نیز از اولاد سینیکی سپرسوم تنی بوده اند و نامی این قوم از مردوزن دوازده هزار و پانصد تن
در شمار میآیند.

(۱۱۲) ذکر قبایل و طوایف چهارگانه بلخ و عبدک

و دریه خیل و امزونی یا افغانی که ملحق بقوم دورستند
این چهار طایفه و قبیل در واقع از اولاد و احفاد (دور) هستند مگر به مرور دهورش کل قوم دور شده
دوری چنانچه نصرت خیل و پانی خیل و میخی خیل و سینی خیل و بالی خیل و ترک خیل و ایدان خیل و محمد خیل و کته خیل
و میامی خیل و عبد الرحمن خیل و لکه خیل و سبکی و طاووس خیل و لندی و شادی خیل و نانی خیل و گدای و تانک
خیل و عرفان خیل و ولی خیل و چرخیل و عمر زانی و دری پلاری و سینی خیل و جان خان خیل از نسل بلخ بوده
و ملحق بطایفه دور میباشند و نفوسشان هزار و دویست و پنجاه نفر بشمار میآید و همچنین بلخی خیل و
خیل و مندوری و کته خیل و فیروز خیل و مسعود خیل و کری خیل و صدر خیل و ابراهیم خیل و تردونی که این یک
وصلی بوده است) و قبایل و ذریه او بهمن احمد خیل و اسدی خیل و ربه خیل و تنکوشی از اصلی و وصلی
اولاد عبدک و شامل قوم دور بوده اند و یک هزار و دویست و پنجاه نفر بحساب میآیند و کوبی
و هوزی خیل و ترخیل و علی زالی و نانی خیل و توریکی و مریم خیل و چرخیل و سمل زالی از اولاد درپه خیل و
شامل قوم دور بوده اند و هزار و دویست و پنجاه نفر مرد جنگی دارند و زبره خیل و علی زالی و بلخان خیل و
خیل و احمد خیل و تاب خیل و نواز خیل و لر و غلام خیل و رسین خیل و بر و نصرکی از اولاد امزونی یا افغان
بوده و شامل قوم دور بوده اند و هزار و دویست و پنجاه نفر بحساب میآیند و همه شان پنج هزار و پانصد نفر هستند.

جلد پنجم امان التواریخ

(۱۱۳) ذکر قبایل و اقوام چنانکه ملحقه با قفقان که خود را در باطن کن
سید میگویند و این پنج قبیله را بختیار و کنده پور و مشوانی و ووز
و هنی بوده اند —

قوم و قبایل بختیار را (این قبیله غیر از طایفه بختیاری که از ایران زمان نادر شاه آمده اند و بخار نشین
در حالاتشان چنین آورده اند که الحق نام سید جوانی از متصبه او ش از توابع بغداد از راه غربت وارد
کوه سلیمان شد و در بین قوم شیرانی جای گرفت و دختری از طایفه شیرانی بزی گرفت و از وی فرزند
آورد و او را ابوسعید نام نهاد و از طالع ان فرزند ملقب بختیار شد و کم کم سلسله نسبش بقوم بختیار
مشهور شد و نیز گفته اند و این روایت را اصح دانسته اند که از قوم بختیاری ایران شخصی در افغانستان
و نسل و نتیجه گذارد با همه اکنون مفتقد و پناه خانوار از این قوم موجودند و در خاک مرغنه بین مردم کاکر آباد
و قبایل عده نبستند و همه شان عمره گفت نام قوم بختیار را بد میگویند و در سلسله نسب بختیار کورنی و
و اتو و سید محمد و خواجه الیاس و خواجه احمد کبیر و پری و توری و مقری و نظری و مری و غمی نامان را از
اولاد او نوشته اند و با و غسوب نموده اند و چهار قوم مذکوره فوق را چنین شرح داده اند که در سلسله
اوسترانی با استرانی اسم کنده پور نیز درج و موجود بوده است چنانچه مغرب بخار نشینان را میگویند
پور با مشوانی و وردک و هنی که خود را سید میدانند و شجره نسب خود را بسید محمد کیو دراز میرسانند
و میگویند که وی در جات شیرانی در کوه سلیمان آمده با افغانان مش مل شده و از بروز کرامات و نیکو خا
عادات او کراماتی و شیرانی و کاکر بمکی مطلع و معتقد اند و از حمله دیورزش امیر تیمور کورکان که
در ویش بکابل از این راه بکشور هندوستان میخواست برود چنانچه خودش نوشته است که او را افغان
از فراز قلعه بدقت تیر کردند و او حکم بر قتل عام مردم عرض راه نمود و همه را کشتند کورکان سه تن که بدکا
سید محفوظ ماندند و هر سه انما دختران خود را بشکرانه ایمن شدن از شتر امیر تیمور نزد سید بردند
و او هر سه دختر را بعقد مزاجت در آورد و از دختر شیرانی او استرانی را آورد و از دختر کاکر مشوانی
بیلعه و از دختر کورکان وردک و هنی بد آمدند پس از این سید محمد کیو دراز زمان خود را با فرزندان

ذکر قبایل و اقوام پنجگانه ملته بافغان

خود نزد اجداد مادریشان گذاشته و بطرف هندوستان رفت بکار زنده این سطور در جلد دوم این
 بهایون کتاب شرح ورود امیر تیمور کورکانیز با قبایل و سبب قتل و غارت کردن او را کاملاً نگاشتم
 که از آن قضیه هنگامی که کسی جان بدر برد و چنانچه شیوه آن امیر خون ریز سفاک بود به بهانه های بی اساس
 شرک و اضراب و کتله مردمان راه سپار آخرت میکرد با بجهل چون سید محمد کیسود را ز به هندوستان
 رفت اولاد او نزد پدران مادران خویش بزرگ شدند و از افغانان زن گرفتند و با آنها آمیزش نمود
 و این الهامات امان در ثبوت حسب دلیل کافی نیست زیرا سید محمد کیسود را از در شش هشتصد هجری
 بهندوستان رفته است و شیرانی صاحب مخزن افغانی از اولاد قیس طلق بعد الرشید نوشته
 و او ناماعمر حضرت پیغمبر اکرم دانسته پس با صحت مطابق نیست زیرا قوم افغان چندین سال قبل از
 بعثت پیغمبر اکرم در کوهستان شمال غربی هندوستان بوده اند چنانچه زال نابلی با ایشان مقاتله
 نموده است و علاوه بر آن شیرانی میگوید سرین که به صلب به عبدالرشید میرسید بوده و در
 حقیقت وی بن شرخون بن سرین بن عبدالرشید بوده است و چگونه هشتصد سال چیزی کم
 عمر او بوده است که سید محمد دختر او را در حیاتش گرفته باین قسمی که نگارش شد و حال آنکه تاریخ
 در عهد فیروز شاه بهمنی در ششصد و ده هجری رفتن سید محمد کیسود را ز را رد و بلی و در کج ذکر
 کرده است چنانچه در حسن آباد واقع متصل به بکله که خانقاهی ساخته و خود در آنجا مدفون شده قبر
 زیارتگاه است و پس از فیروز شاه احمد شاه بهمنی نیز که در ششصد و بیست و پنج به تخت سلطنت
 برآمد و دست امانت بدامن آن سید که هنوز زنده بوده زده است و تا حال اولاد آن سید در
 دکن موجودند.

دیگر آنکه در ششصد و ده هجری محمد بایر پادشاه که در افغانستان آمد در آنوقت قوم وردک و
 انقد بسیار بودند که ممکن نمی شد که در عرض صد سال که از عهد سید کیسود را ز گذشته بود نه فقط
 مردم و مخلوق از نسل کینفر پیدا شده باشد و حال آنکه هر یک از وردک و کنده پور و مشوانی و هینی
 انقد رایل و الوس داشتند که قریب به تعداد حالبه می نمود - دیگر اینکه فرقه هینی و منگل کیسود و پنجاه

جلد پنجم امان التواریخ

در ناک و علاقه بنون با هم زیسته بعد با هم نفاق و از زبده و ترک تفاق گفتند و عشر خلد خود را که به پیر شیخ
 شاه محمد روحانی که در بین ایشان بود نمادند و قطع و طیفه مرسومه او کردند و او از ایشان آندده شد و با فرد
 خود شاه نیک بین از انجا بیرون شد و رفت در بین اولاد شیتیک از سلسله نسل کیسوی و سوران و شعبه
 در کوه شوال جای گرفت و اجازه داد که فرقه بنی و مشکل را از علاقه بنون که در آن وقت معروف به دند
 بیرون کنند و اولاد شیتیک که مغلوب و مقهور قوم و زبیری ابن امر شیخ شاه محمد روحانی را موجب علم
 با اهل و عیال و احوال و احوال خویش داد بنون گرفتند و نخست در موضع در غر رود قوچی واقع در جنوب
 کوه و شمال کبر فروکش کردند بعد بصواب دید فرزند از جمنند شیخ نامدار که سالار ایشان بود بقوم
 و مشکل پیام دادند که یا علاقه دند را فرود گذارید و یا آماج دند و قتل باشید و ایشان از تفاقیکه در بین
 داشتند و نفرین شیخ مجبوراً وطن خود را فرود گذاشته اکثر قوم بنی جانب هندوستان و بقیه شان با
 قوم مشکل راه کو بهستان واقع در جنوب سپید کوه گرفتند چنانچه تا حال ازان که سار تاجا و زکند و در
 مانده اند و قوم بنون زالی از اولاد شیتیک در علاقه دند رفته متصرف شدند و اگر چه این حالت در هیچ
 ثبت نیست الا اینکه گرفتن قوم بنون زالی مران ملک را در حیات شاه محمد روحانی معاصر شاه رک عالم
 و رک عالم بهر شتاد و دشت ساکی در شتاد و بخت و بخت در گذشته این معلومات تاریخ از فوت
 او و معاصر بودن شیخ با وی بدست آمد که نمیتوانند طوایف و ردک و مینی و مشوانی و کنده پور خود را
 از اولاد نسید محمد کیسور از دسید پندارند چه قرب صد سال قبل از تولد سید بزرگوار موصوف قوم
 که از اولاد برادر ردک و کنده پور و مشوانی بوده اند در علاقه دند که حالا موسوم به بنون چنانچه گذشت
 ساکن و متوطن بوده اند و عجب تر از همه این است که قوم و ردک اطاک خود و شنیر و گیر و می و شید و
 غربی و متصل به توابع کابل و شمالی و متصل به فوادی غزنین موطن خود را نسبت بهطا و موهبت سلطان
 محمود غزنوی که فوت او در شتاد چهار صد و بیست و یک واقع شده میگویند و میدارند و اهل را نشان
 این است که این اطاک را بواسطه آنکه آباد و معمور شود او با بخشیده باری اگر آکرده داخل النسب و
 خارج النسب یا اهل هند که قبل از استیلای سلطان محمود سبکتگین در هند قومی موسوم به بدلی متقدم
 شده

ذکر قبایل و اقوام پنجگانه ملحقه با افغان

هتیده اهل هند در علاقه دند متوطن بوده و شکر سترام موسوم به اکرار را در دست داشته و با سلطان محمود جنگیده و منسوب و مغروب و مناصل گردیده مارا کاردی نسبت و میگویند ببقایق آیه کریمه (انا - خلفناکم من ذکر و انتی و جعلناک شعوباً و قبائل لنعار فو بئناکم ان اکرمکم عندا^{الله} انکم) اکنون مسلمان و قوم افغان گفته میشود و بزبان افغانی و مسلمانی سخن میرانند و آثار نجابت و اسلامیست از شکل و شباهت و خوی و طبیعت ایشان ظاهر میباشد.

(۱۱۴) ذکر اقوام و قبایل اوستریانی یا ستریانی
مستعلق بقوم شیرانی که خود را باطن سید و ظاهراً افغان میگویند
اوسترانی معروف به سترانی را خداوند پنج پسر عایت کرد همچون (دشینی و مری و تری و لقب به کند پور و امر خیل و مهرط) چنانچه برابیم خیل و پسی خیل از اولاد دشینی پسر اول و برابیم زانی و بازک خیل و در پلاوه و سیدالخیل و حلت حل و بعد زانی و قوخیل و قندخیل و مندوک خیل و احمدخیل و جسیل خان و نصرت خیل و نصرت خان و میاخیل و الهداخیل و ششخجیدخیل و تنورانی و اتمان زانی و خیری خیل که این (خانواده است) و حسین زانی و عمرخیل و ناوالی خیل و مانی خیل و عالی خیل و جلی خیل و تاجی زانی و دودخیل و سکنه خیل و مشو خان خیل و نظام خیل و بازیدخیل از اولاد تری و لقب به کند پور پسر سوم استرانی بوده و از قبیل کند پوری یاد میشوند و پسران دوم و چهارم سترانی بدون فرزند بوده اند و قبایل ذیه جهر پسر پنجم و پسران اگر قبایل یعقوب زانی و عمران زانی و فوجی زانی و دری پلاوه که ایشان نیز از نسل کند پورند مذکور میشود چنانکه شاه خیل و دانه خیل و سروان خیل و سلیمان خیل و مهرخیل و اختیارخیل و ششی خیل و بهادرخیل و محمدخیل و ادی خیل و پراخیل و احمدخیل و خواجه خیل و اختی خیل و داوی خیل و جات خیل و قدم خیل از اولاد یعقوب معروف به یعقوب زانی بن گنده پور بوده اند. و همچنین جسی خیل و سیدالخیل و سلطان خیل و عثمان خیل و میر خیل و پاکت خیل و دولت خیل و شهاب الدین خیل و بره خیل و بنکی خیل و شهداخیل و ملنک خیل و پوچرخیل و بنی خیل و بجای خیل و کندخیل و جیدخیل و گدای خیل و آزادخان و سعیدخیل و نصرت خیل و زرنی خیل و رشید خیل و الهداخیل پسرشان از نسل عمران معروف به عمران زانی بن گنده پور بوده اند و نیز غنچاک و شدا

جلد پنجم امان التواریخ

خیل و علی زانی میداخیل و مصطفی خیل و بهائی خان خیل و ابداک خیل و باقر خیل و سکندر و غلبه خیل و عبدالخیل و کمال خیل و حیات خیل و باقر خیل و حکمت خیل و ملا خیل و ابان هم از نسل و بطن خوبی معروف بخوبی زانی بنت گنده پور بوده اند و شیخی و حذر زانی و سرری و کند زانی و نیکنال خیل و غازن خیل و بازید خیل و سفر زانی و حاجی خیل و جعفر زانی و از اولاد ری پلار که پس از بارک خیل غیره گنده پور نام برده شده استند و از فوق نایبها هر چه نگاشته شده همه از غلبه گنده پوری بوده اند.

و از جلد سید قبیله شیخی و سرری برادران گنده پور نام برده که از پیش دوین و دین اولاد نام برده شد شامل قوم دری پلاری داد و سفر زانی و حذر زانی بطور و صلی شایق قابل شهبانی هستند و علاوه بران قوم ابراهیم زانی گنده پوری داخل قبیله از زانی سلسله شیرانی بوده و همچنین شعی خیل و حسین خیل و فریداد زانی و نظیر خیل غرغشتی یا حسین زانی از اولاد گنده پور شامل هستند و حاجان خیل و مالی خیل و علی خیل و کمال خیل و قوم پوسف زانی جدا شده با یعقوب زانی گنده پور ملحق و مخلوط گشته اند که گویا قابل ذکر نسبت بگنده پور و صلی باد میشوند و راه و رسم همه یکسان بوده است که کسی تمیز نمیخواهد بدو.

در ابتدا استرانی با اولاد و ذاری خود چون گنده پور و غیره که نامشان نگاشته شد در موضع ستره بانی چاه واقع در هفت منزلی کوشه شرقی و شمالی قندار سکونت داشته و از جمده پسران او تری ملقب بگنده پور جوان رعنا و خوش صورت و زیبای بود چنانچه در حیات او استرانی دختر از رئیس قوم شیرانی مفتون و جمال او شده دبی رضا و اجازة والدین خود آن دختر بخانه گنده پور درآید و گنده پور آن دختر را نیز جمیله فغانه یافت و هر دو دل در یکدیگر بستند و در صد مناقحت و مزاجت یکدیگر برآیدند و لیکن او ستره با سایر پسرانش گنده پور را از این مواصلت مانع آمدند و او در خجانی شیفته و فریفته دختر شده بود که نصایح آنان را هیچ شنود آنان چون او را سر خود دیدند ترک مکالمت با او کردند و او انجبا تا ترک کرده با اهل و عیال و غسوبان خود از موضع استرانی چاه نقل مکان نموده در موضع تروی واقع فاصله دو منزلی کوچک ستره بانی چاه مقام و سکون گرفت و استرانی که پدر گنده پور بود بواسطه نافرمانی از پدر و رفتن ایش بجای دیگر گنده پور را خطاب کرد یعنی پسر بدو و بپند یار در اخیر اسمش را نام نهادند.

ذکر اقوام و قبایل اوستریانی یا ستریان

علاوه نمودن با کاف فارسی و دال ثقیل تلفظ نموده و مطلق بوی را گویند (انچه را فاضل محترم ملا فیض محمد خان کاتب تحقیقات لغویه و اصطلاحات محلیه در خصوص رکنده) نگاشته اند نگارنده نکاشت ولی با دانست که با اصطلاح لغویین فارسی زبان کننده به فتحه کاف فارسی دزیرا کننده به ضمه کاف فارسی معنی انسان یا حیوان بزرگ جثه قوی بیگل و فربه باشد از دکن بدین بوده و اطلاق بد بونی به لغت کننده دان نمی شود و معنی مصطلحه فارسی زبانان ایران از لفظ رکنده یعنی خراب شدن چیزی از ماکول و مشروب که در آن خرابی بد بونی هم شامل است نه غلط گفته بد بوی باشد چنانچه شاعر گفته است هر چه بگند و نمکش میزنند وای بوقتی که بگند و نمک (زیرا نمک مصلح بوده و کشنده جراثیم و میکروب و حیوانات آبی الخلقه بود و با قتل جانورهای ساقه الخلقه میباشد) و پس از آنکه اولاد و ذریه کننده پورا اجرای قنوات کرده موضع تروی را مسموم ساختند و به ثروت و مکنات مشهور شدند دیگر اولاد و احفاد اوستریانی نیز از موضع اوستریانی پاد کوچ کرده با گنده پوریان شامل وطن گشتند و همه شان در یکجا معروف به گنده پور شدند و بعضی کوچی و برخی شیوه زمین داری و طماکی و طینی اختیار کردند چنانچه کویچنده ایشان زمستان در دامان رفته و در تابستان می آیند که کوهرستان غور واقع در مغربی افغانستان از اتفاقات یکسانی زمانیکه اینها کوچیده و در راه می بودند یک نفر د خدل نامی از طایفه (لهون غرغشت) نزد یکسره به زمان ایشان نظر میبازد و گنده پوریان از آنکه کردن اشخص به سر غیرت آمده او را بکشتند و آن خبر چون به قوم لهون غرغشت رسید دلی انتقام برآید و آغاز فحاصمه و مقاتله کردند و جمعی از طرفین بواسطه همین ستم گشته و زخمی شدند عاقبت طایفه کاکر نیز بجا بایت قوم لهون بر خاسته و مردان شروع بعد اوت و خونریزی نمودند تا قوم گنده پوریان سگست خورده و یک دسته آنها از قوم همراه زمانی از نرسند عبور نموده در بیابان تل بمقام چاه گدای جا و مسکان گرفتند و دیگران نیز ترک نشدند گاه دامان نموده و هم املاک هلاک تروی را از خوف حمله و پورش قوم کاکر فرو گذاشته جانبشان آن چادر سیاق زدند و بیچاره و بی وطن شدند و همگی روش کوچی اختیار نمودند چنانچه در طرف شش در جبال مغربی افغانستان و شش ماه در موضع ناله کنواره واقع در مشرق دامان و جنوب کوهر سلیمان

جلد پنجم امان التواریخ

تا دامن شرقی آن روز بر سر میرند سپس بیاری و مددکاری خان زمان و استعدای او که رئیس قوم کتی خیل می‌نماید
 ناک و اله بود و از کنده پور آن خواهرش نمود که از سبب عداوت قوم مردت ایشان در موضع ناک مقیم و جای
 گیر شوند تا از آسیب حمله مرویتها مأمون مانند و ایشان مصادف در موضع دوری واقع در دامان جاگزیده و
 نصف زمستان در آنجا رفته و در تابستان در افغانستان می‌آمدند و پس از آن در بین میان خیل و کنده پور
 نزاعی دست داد که بنجر به قتل و جرح بسیاری شد و در پایان جنگ و جدال کار قرار مصالحه شد که مردم کنده
 پوری خاک دوری را نگذاشته و بجانب ناک و موطن قوم مردت قشلاق گزین بشوند و طایفه میان خیل
 نوحانی موضع دوری را قشلاق گاه قرار دهند بدین ترتیب مصالحه نمودند و تا حال بدین قرارداد باقی بود
 و نیز کنده پوران بازگشته موضع دوری را آباد کردند و از خوف انگیس ترک عداوت و محاسبات نمود
 به موالات گرا می‌شد و موافقت با هم نمودند و قوم کنده پور و دیهم از مرد و زن چهل هزار نفر بوده اند
 و در علاقه دیر اسماعیل خان ساکن هستند و موطن ایشان از جانب جنوب بجاک میان خیل و از جانب
 شمال به دولت خیل و از طرف مغرب به دامن کوه تخت سلیمان و از جهت مشرق به دیر اسماعیل خان
 متصل و محدود بوده است.

(۱۱۵) ذکر طوایف و اقوام و قبایلیکه از نسل پیر پنجم استرانی بوده

پیر پنجم استرانی ماد و پسر بوده است دامن زانی و کلل زانی، چنانچه برابهم زانی و خان سنه
 و نظر زانی و مشی زانی و غورنی زانی و حسن زانی و کاری زانی از اولاد اسن که معروف به اسن زانی است
 و مشهور بقوم پیر استرانی بوده می‌باشد و همچنین اخو زانی و شبی زانی و احمد زانی و شمو زانی و احمد
 زانی و دد زانی و والد زانی و موسی زانی و جاور زانی و لاکت زانی و هدید زانی و پانیه زانی و چر شاک
 همه از اولاد کلل معروف به کلل زانی بوده اند - و همه این قبایل اگر چه از اولاد پیر پنجم استرانی هستند
 ولیکن دیگران همه با اسم قوم کنده پور یا یاد می‌شوند و اینان هم گفته می‌شوند و قبایل قوم پیر پنجم
 میدان جنوبی موطن قوم بابر و دسته‌ای در کسار جاو مکان دارند و از جانب جنوب کوه موطن ایشان
 متصل

ذکر طوایف و اقوام و قبایلی که از نسل عمر پسر نجم استرانی بوده
متصل به ملک قوم کسرانی بلوچ و از جانب مغرب بکوهستان امرزانی متصل بوده است و مواضع
اکت و پیور کوی و دجه کوی و منگل و گندی را در تصرف خود دارند و با همسایگان چهار هزار و پانصد
خانوار در شمار می آیند..

(۱۱۴) ذکر قبایل و اقوامی که از نسل بنی بوده و خود را در باطن از
سید میگویند و در سابق در ملکن سلسله قبایل و ذریه کران پس
توزانی بنام و صلی ذکر شده است

بنی از اولاد و صلی کران بوده و پنج پسر و دو تن نواده چون دولت و بوغری و روش و روش
و خوش و درودن و غوید و خیل و سرتی زانی بوجود آمدند و همه شان خود را کرانی میگویند و بنی در ابتدا
شامل قوم منگل بوده چنانچه احوال بقوم بنی منگلی مشهورند و در خاک بنون باین نام جا و مکان دارند
و تخمیناً پانصد و شصت و نه سال است که بنون زانی از اولاد شیتاک قوم منگل با از انجا بیرون
کرده اند و دستی از قوم بنی در بند وستان شتافته و چیزی شامل قوم منگل در کوهستان مغرب
بنون چنانچه نگارش شد قرار گرفته اند و حالا از جمله قبایل بنی قوم دوشت که ایشان را دوشتی یا
دوختی میگویند و در خاک کوهستان مشرق مانع جنوب سپید کوه در مابین قوم بنگش و اردک فانی
و گرم سکن و موطن دارند و بدو فرع منقسم شده اند و دوازده هزار مرد جنگجو بحساب میهند..

(۱۱۷) ذکر اقوام و طوایفی که از نسل وردک برادر بنی بوده
و سابق در جمع ذریه کران پس از بنی بنام و صلی نگارش شد
وردک از اولاد و اخفاد و صلی کران بوده و شش پسر او را بود همچون (رملک و معیار و میر خیل و نو
و لرم و گدای) و چهار نواده یا نوه از صلب معیار بوده است مانند ملکبار خیل و غرم خیل و ادین خیل
و مصری خیل و تعداد قوم وردک دوازده هزار و پانصد خانوار در حساب و شمار می آید و خاک وردک
بطور وادی از شمال بجنوب بطول اتفاق افتاده و مشرق و مغرب آن سلسله کوه است و در بین
وادی خوات و شنیز نیز سلسله کوه حائل است و هر یک از رود جداگانه ای که از جانب جنوب

جلد پنجم امان التواریخ

در شمال به نهر لوگرد میرزا آبیاری میشوند و از جمله قریه (دای میرداد) از املاک و خاک مردم هزاره که مردم وردک تصرف شده با قریه شیخ آباد و تنگی از نهر مذکور که منبع این خوات و کباب و غیره جبال هزاره بمسود است سیراب میگردند و این نهر از دهن تنگی وردک داخل علاقه لوگرد توابع کابل شده و در شمال شرقی جاری است و اراضی زیرخیز لوگرد و موسسی و قریه های مینی حصا و وشیوکی و مسهاکان متصله شهر کابل را این رودخانه آبیاری و مشروب میسازد و مسافت سه میل از شهر کابل فرود تر با نهر کابل که منبع آن هزاره سرچشمه مسافت سنگملاخ و نرخ میدانست و از سلسله کوه بقیان و هزاره جات برغیزه ملحق گشته و فراتر از تنگی خاور واقع در شش کوهی کابل گذشته به رود نیلاب پنج شیر و نهر غور بند و آبها زیادی علاقه تنکاب و بجز آب که همه از سلسله کوه هندوکش برمیخیزند ملحق گردیده در منتهای خاک ملقان با نهر ملقان که آن نیز از سلسله کوه هندوکش و جبال موطن کافرستان برمیخیزد می پیوندد و قدیمی پانین آن با آب سرخ رود که از جبال شرقی لوگرد و مغربی سپید کوه برمیخیزد یکی شده و پانینتر از شهر جلالت نهر که نیز از کوه هندوکش برمیخیزد با مجموعه آبهای مذکوره ملحق گردیده و همه شان نهر کابل نامیده شود و از جنب شمالی شهر پشاور گذشته با میاه جلیل متوطنه اقوام همد و با جادرو یوسف نانی و علاقه مسوادی دریای اکت پوسته بعد یک نهر از آنجا پنجاب شمرده میشود و در حد و بندر کراچی بنام نهر زبان زده شده به دریای عمان فرو میریزد.

(۱۱۸) ذکر قبایل و طوایف مشوانی که خود را نیز سید میدانند

قبایل لودین و مسکانی و مسلمان و روغانی و قنق و کبور و معند و بدور و ترک و یوسف خیل و سوس و آدم خیل و سبزوکر و بونی و غریب و خنجر و بیامنی و بگنی از اولاد مشوانی بوده را و همه را سید مشوانی میگویند و افغانان قوم که کر تعلق آید و این قوم را با خود می نهند و عود ایشان خود را سید مشوانی بهر حال اند و این قوم اندک است و قرب پانصد و پنجاه خانوار از این طایفه مذکور که بدامن واقع در پنج سلسله در جانب شمال شهر کابل جاو سکن دارند و فعالیت و بعضی به تجارت زور سبزی و چند خانه از این قوم در قندهار و موضع سری سلسله هزاره پنج واقع در حصه شمالی کوه که کتر نیز میباشند

ذکر قبایل و طوائف مشوانی که خود را نرسیدند
و در موضع خرابه کند که از خود بارت نمانی که اسم آن تعاونم است و از دوازده قوم شعبه بودین
بین قوم طابانی جندی برانکه اند که از ایشان یکی محمد رفیق خان بن طاب و بن طاب و بن طاب و بن طاب
طیان بیابان بنگی در بابان کار رسید و حال کر نزل احمد طیان به عبد الواد خان بن محمد رفیق مذکور
مار و مار و مایه و مایه بنبر که مایه باشد

د ۱۱۹ ذکر قبایل و قوم خوندی که در قبایل سلسله داوایی قبایل غرغشت
بر دوست

قوم خوندی چون خود اسید بگویند اگر چه در طایفه قبایل غرغشتی نمانده شد در اینجا از جهت نام ریاست
ایشان نگارش می شود که داوی بن والی از بنبره غرغشت بهوه سبزه زاده بی را که از شهر خجند در قلات
نزد خواهر خود آمده بوده بعد نجات خویش به اور دو ان سیده که از شهر اولش عاده بود و قبل از
و نجات همش به نجات داوی و دام و نام او را اسید حسین نهاد و این قبل از ولادت را دومی جانتان
در صفحه چهار صد و چهل و چهار کتاب موله خود نوشته البته چنین نجات در مذمت بنده خفیه باز است
که او قسم کرده با انقضاء عده چهار ماه و ده روز را قبل از ولادت او تمام شمرده است باری او سید
چهار فرزند (بایل و سکنه و سوسی و علی) بوجود آمدند و از سبب اینکه پدر این سادات در جمعه خود را
غمت آمده بود افغانان ایشان را خوندی افتاد و ایشان در همه حال شامل قوم غرغشت بوده اند و با
مدار شده و نواحی قندار روز کاری کنند و طایفه کی بوده اند

(۱۲۰) ذکر طایفه سیدزانی که آنها نیز خود را سید میگویند

این قوم با قبایل درین مثل بوده و در خاک خوشی ساکن هستند و بهشت کاری و زراعت اموات
را سه انجام می دهند و جان کشکاری میباشند سر انجام می شود و مددشان بسیار کم است
چندان قوتی ندارند

(۱۲۱) ذکر طایفه غرغشتین که خود را از اولاد بلال میدانند

این طایفه را ذکر قبایل و سلسله قبیله افغانه ذکر شد و بغیر از قندهاران نواحی صفت پنج نمایانند
قوم

جلد پنجم امان التواریخ

قوم در مرتب شالی خاک دودا باد مکان دارند و نسبت ایشان بهجرت بلال بودن نمیزد اکر هم بقول
خودشان میرسد و ماخذ و مصداق می در این سبب نیست نباده و لفظ فرشتین عالیه تکریم شده و لفظ سرف
بفرشتین گردیده است

(۱۳۲) ذکر طایفه و قوم کوتی که امان نیز از سادات افغان هستند.

میگویند که کوتی نام سیدزاده را ابراهیم نام از بنیره شیخ بیت که قبایل فزیه او پنجاه گشت بیعتی می نمودند
در این تربت خود پرورید و او چون بگذرشد و بموضع رسید از خاندان مینی زن گرفت و او فرزند موسوم
(حسن شاه و محسن شاه) از این زن آورد و در سنون رفته جای گرفت و حسن شاه ده کوستان جای گرد و نیز
شاه و دهنه زند موسوم به جنگ شاه و فرزندش به وجود آمد و از جنگ شاهی سپهر مانند بیری خیل و دول خیل
و سینی خیل ظهور رسید و عاقبت فرزندش به رسید و بجای ناک قرار کرد و جنگ شاه برادرش در سنون
گشته شد و فرزند او عالیه در خانقاه او در خاک دماوه موجود است و از اولاد او در میان قوم خند و
خیل و سوران در موضع کوتی خاندان ابدان یافت می شود و قوم کوتی هفتاد خانده دارد و نقطه و خاک نون
یافت می شوند

(۱۳۳) ذکر قوم و طایفه سادات اولاد حضرت حسین علیهما السلام

سادات بنی فاطمه کثرت در افغانستان از تکب خانوار و خوشنوار و بعضی جاها ده تاست خانوار و
چهل و پنجاه و شصت خانده و از روزنامه سکنی دارند و مردم افغانستان ایشان را اقا و سید و پیر شاه
خطاب می نمایند نیز از سادات سکنه هزاره جات که امان را سید هزاره می گویند و مردمان هزاره های
مذهب شیعه دارند و یکی آنرا مشرعه می باشد و مردم هزاره سادات خود را بسیار محترم و کرم میدانند و
اراضی و قمار بنام ذرات خمس و سهم سادات با ایشان میدهند که همچنان دارای اموال و مقدار دهنه
غیره میباشند و سنت سردری و افغانی بر مردم هزاره دارند و سبب غرت و خیرای بود که مردم هزاره
سادات خود می گویند باشند که بسیاری از جهان سادات بزرگان و فرزندان در وقت فغان طوایف
داندگان و جریستان (بکرم ابره عبدالرحمن خان سوخته و ما بودند ندیمین حال متبدا که عافیت می بخشد
کرم

ذکر قوم و طایفه سید از اولاد و ذریه خیرات حسین علیهما السلام
 کاتب که خود شیعه مذہب از اہل ہزارہ بودی نگار در مردم ہیر عبد الرحمن خان جنبہ استغیا فوسو کہ سیر
 و سیر از کمان ہزارہ باغوی مردمان ہزارہ کہ بہ کربلا و عقیبات عالیات رفتہ اند کہ در اندہ سیر طغیان بر شہید
 و اینان چون بہ کربلا رختہ اند در کربلا ملاقات ما انوار کردہ اند و تاویل انما را منوجہ دولت ایران نمودہ اند
 ہیر عبد الرحمن خان مکمل باخصا انان بہ کامل کرد و چون حاضر شدہ از فرمان قتل انما را داد و فرزدایت سید
 نذر مردم ہزارہ کشتہ و اسیر شدہ اند کہ ہمدانندہ اسیر الموانج انما شمشہ اندہ است و چون نام شہادت
 و بغاوت مردم ہزارہ بر شہید لازمہ کہ سبب تہر و طغیان انان نمائندہ اند
 زمانی کہ ہیر عبد الرحمن خان در محبت خود از پنج کہ بسببہ کشی محمد اتقی خان سپہم خود کہ حاکم حصہ
 قستی از کستان ضمیمہ مطلق باغستان بودہ بود از بین راہ سردار عبد القدوس خان بابا لشکری
 گران داجات ہزارہ وای رنگی و وای رنگی و با میان ماسور استمال موزن و در قید اطاعت اورن
 مردم ہزارہ از کمان کہ در پنج نام ان ارکت خون باد شدہ است و تبرستان و زاولی و سلطان کجہ
 حصکی از ہزارہ جات بودہ اند و پ از نا در شاہ افار سردار کت مکرانی کسی گداشتندہ دارا پڑ
 فرستاد ہزارہ با بوسیلہ نامہ و پیام بدون انکہ بنی از پیام براید قبول او امر حکومت نمودند و قطع خود را
 بحکم حکومت خراب کردند و سلاح خود را تسلیم دادند و سپاہیان در وقت تسلیم سلمہ بہ بہانہ انکہ سلمہ
 سلمہ خود را نہان کردہ اند بنہای تعدی را گذاشتند و کہ بہ دوزیر جامہ نہان انداختہ و بندہای انرا حکم سبہ
 و کہ بہ را چوب زدہ مان کہ بہ از دندان و چنگال باوسا بنی زنا را مجروح و خراشیدہ کردہ و فخر خرا
 داشتہ و انکہ در دوزیر نفل و بر ساعد زبان و مردان گذارندہ و بہ سنجہای داشتہ ہندہ شدہ اند
 دفع کردہ و با چوب و شمشیر از انما محل نہان کردن سلمہ نامی انما را خواہستند و علاوہ بر ان زمان و خیران
 را پیش مردان خودشان پردہ دی یکزدند و از شاہی و شاہی فسد و گزاری نمی کردند و ہر یک انافران و بگ
 سپاہ دودہ و جبار زن و دختر متصرف می شدند و تا یک سال بہ بن نوال یکزدشتہ اند رمضان ۱۲۹۴
 فراد مسجودہ ہجری مردم ہزارہ اندہ کمان از ان تعلبات ماسوس شکانہ و خلاف شریعت و عزت امر کہ
 بزندگی ترج دادہ و بر سپاہ شاہی شوریدند و چون خبر شورش و طغیان انان در کامل استاصفا
 ۹۶

جلد پنجم امان التواریخ

کابل این خود سری را خلف دانسته فتوی کفر و کفر و اسیری مردم هزاره را دادند و بدین حکم نزدیک کابل
مردوزن و دختر و پسر از مردم هزاره اسیر شد و غیر از آن یکدکشته شد و تمامی اهل ک دولت مردم هزاره با
افغانان دادند و بسیاری از مردم هزاره جلای وطن و افغانستان موذیه بطرف خراسان ایران و گریستن
و هندوستان رفتند و اینها که هستند تیر و دبارش را و اذیت بیجا و ادبیای امور افغانستان توجیهی با نماند
چنانچه در ۱۳۳۲ هزار و صد و سی و هفت که اعلان جبار در افغانستان مضبوط شد داده شد مردم هزاره
خوف اینکه مردم افغانستان ایشانرا بکشند بخت نرفتند و هشت کاب و بشتند بر روی پا نهادند
را اسباب خانه دولت افغانستان دادند و مدتی که از طرف دولت ایشان شده بود و خاک گردید
و ملا و بهر سید نور محمد شاه خان قنداری نظر بر خدا و رسول و اعلان جبار از طرف شاه اسلام از
تمامی اهل و حشام و قبایل و طوایف افغانستان در کار جبار و سبقت گرفت و هفت نفر از مردم قزلباشیها
که شیعه مذہب بودند آله و خیمه و بنه و بار کبیه و خرچ راه از خود بداد و راه جبار گرفت و از شیعه مذہب
بیرون زد و بنور یک منزلی رسید و بود که مردم افغانستان که بقصد از بهر رفتن بجای داده بودند و نشستند
سید نور محمد شاه بیرون رفته است از ساعت هشت صبح تا غروب محله و خانه انما بخیمه و کیش و غارت شدند
و زمانی که زمان از برای شفاعت بجهت بومی خود آورده بودند بملکه شکست ران کردند و بسیاری را بجا بخت
کشتند و تقریباً یکصد و پنجاه نفر مردوزن بزرگ و کوچک را کلاک کردند و بقصد دست و یک کاب پیرو
(دولت و صدارت و پیر) از الله جنس مال ایشانرا غارت نمودند و این مقدار است که محکم که توانی
قدار صورت داده است که از جمله هفت کاب پنجاه و پیر از این مبلغ مال خود سید نور محمد شاه خان
بوده است و ما چند روز را حبس داشته گمان در خاک افتاده بوده تا عاقبت خوش حال خان لونی باب
حاکم قندار که نسبت برادری به مادا اعظمیت اسیر امان الله خان غازی دارد و باعث و محرک این فتنه
او بوده است و چون نزدیک شدن سردار عبدالقدوس خان صاحب علم که با شکر از کابل با مو قندار
بجهت جنگ با اخلیس شده بود و خبر یافته احباب و کشندگان را بر حرا و انداخته که بیرون برده و فرستادند
و استخوان تفرقه بر سر آنها انباشتند و پس از آن پنج شش تن سید و دو کاک را که با شکر لونی باب
پناه

ذکر تاج محمد و طایفه سید از اولاد و ذریه حضرت حسن

بامش این قسده شده بودند از جمله آنکه خود قوی بابت ستول کرد در کفر و تجا بل فرستادند و پس از
جندی میرغازی از قزلباش کجیل کتوب رضایت نامه در مقل و قصاص و دبه افغان گرفته و بموسین با
با تمام خوشدل ساخته روانه قندهار نمود و این سلسله سبب قندی و تجری افغانان گردید و بدین سبب
از راه شاکوت و دیگر راه فرار کجاک ایران می نمایند و از جمله سید نور محمد شاه خان در ماه رمضان ۱۲۳۶
شده صدوسی و نه هجری مطابق ۱۲۹۹ شمسی به کابل آمده و چند بار شرفیاب شده و مکرر شکایات و نکلان
خود را بفرمان رسانیده و از آنجا از اورنگه قوش خواسته و خط اجازه تبدیل مکان خواسته است که بواسطه
این قضیه دیگر چنین امری صورت گیرد و نسبت با و و سایر قزلباشان چنین قندی نشود ولی تا حال عاقبت
برآورده نشده است تا عاقبت چه بشود این بود که تا فعلی محرم ملا فیض محمد خان کاتب در ذیل قوم سید ایلو
کرده اند و نگارنده نیز تحقیق داده و نگاشت این باب بنجام نبوده و در واقع از جمله حوادث سنوات کشور
دانی و مملکت داری المصیرت امیری نظیر امیرامان افغان غازی بوده که باید در حله بنظم این کتاب طلب
(امان التوابع) نگاشته اید اما در خصوص قندی به سید نور محمد شاه خان انهم در زمان حرکت او بفرم نزم با
مخالفین دلی نگارنده این قضیه را در چند جای هندوستان در ایاب و ذئاب شنیدم و سلاما پیش مغزی
رعب بروری ذات غمته صفات امیر غازی طلب صفات سید نور محمد شاه را اکنون کرده است
(۱۲۳۴) ذکر طایفه قریش که از خاندان و قبایل عرب بودند

علاوه بر سادات که از بنی هاشم قریش هستند از سایر قریش نیز ده جامی متفرقه افغانستان یک خانواد
و خانوار متفرق هستند و با مامت و پیشانی نه سید و مدسی و زمره اری و خیرات و میرات کبیری نگار
میکنند مانند نسب سادات قریشی در افغانستان کم بوده اند و مردم افغانستان اما از انبیا سبب آنکه با
خراب بنیبه اگر چه قسده بوده اند بسیار محترم و عزیزند اند

(۱۲۳۵) ذکر طایفه و قوم شیخو عرب

بغیر از طایفه قریش دیگر عرب نیز با زامعه بی در افغانستان هستند که شاید سابق از ایران و خراسان واقع
منرب افغانستان آمده باشند زیرا در زمان سلطنت سامانی که در بخارا سلطنت داشتند قوم عرب نیز

جلد پنجم امان التواریخ

سرتی عالیہ ابران بسیار بودند پس از آنجا به افغانستان آمدند و از این قوم در افغانستان و وزیران و پادشاهان
خانوار در شمار می‌انید. و علاوه بر این در کرکستان منیر حصه افغانستان نیز جمعی از قوم عرب بوده اند که کشتن
گله و ربه داری بوده است و بعد شلن بسم عربی می‌شوند و از جمیع عرب افغانستان اکثر در بلاد
شهر کابل نشین داشتند و بعد شلن شیعه مذہب بودند و از روز بابه نوکری و سردری در خدمت حکومت
افغانستان ایام سکندرا می‌نمود پس از کشته شدن (کیوماری) انجلیسی که شورش در بین طلبه متصرفین
آمد و انجلیسها بکابل غالب شدند آنجا به محاصره که از انجلیسها قبیله شاه جهان مغلیه بود و شرح ساختن
و پر و اختراش شده خواهد شد بجا خراب کردند و عریای سکنه بلاد حصائی خانان شدند و پراکنده گردید
چند خانوار که به بند اوی از خود داشتند در محله و چند اول (کابل) که محله قریبا شها که شیعه مذہب بودند
و سایر محلات کابل ساکن شدند که از جمله خاندان یعقوب طغان بوده که اورا ناسب بلند و بسیار آرا
ایر شیر طغان چون بر کدی و کرنلی حاصل بوده است و لیکن امیر عبد الرحمن خان املاک و اطمینان اورا
کرد و هشتاد تن مرد و زن و پسر و دختر را به جزیرین احوالی تبعید بایران نمود و در آنجا حکمرانی ایرج پسر
نذریه عصبه استقامی مراغی بپوشید و عودت کرد و لیکن عالیہ عیال و اطفال آنان دو چار حضرت پشانی
بستند و از قوم عرب که در جلال آباد هستند آنهاست مذہب بوده اند و احمد شاه سدوزائی دختر میر
جلال آباد از بی گرفت و بنور شاه فرزند او از آن دختر بوجود و عریای عالیہ زبان اصلی عربی خود
فرستاد که در زبان فارسی و افغانی سخن می‌گفت و سنش آن یعنی و زداغت و کشت کاری بوده است
و در ماستان شهر کابل می‌انید و در همین او خیر اسیر حبیب الله خان اغلب مزایع و احوال آنان را به بیسج
نزد و باغ و قصبه (سراج الهات) و میدان کلف را بنا و آباد کرد و در پایان کار رسید آن کلف که به
گوی و چوکان بازی ساخته خود فروخت چنانچه در طلبه پنجم (امان التواریخ) و جلد ششم امان التواریخ مذکور

گرمیده است
(۱۲۶) ذکر قبایل قوم بلش که انانیست خود را از قوم قریش می‌دانند

این قوم سکونت اسامیل که سلسله نسبش به طلب دهم بعد از ابن خالد بن ولید میرسد و او پسر چمن (کاوه)

ذکر قبایل قوم بکاش که آنها تیر خود را از قوم قریش میدادند
 مسائل از بطن زنی که از قوم قریش تیر داشت و آن تیر در برابر اهرام اعداوت و زبده ابرکت
 گشت و خور بزی معروف در بکاش است و با سلطان عام مشهور بکاش که دیده و ندیده ایشان که در
 خاک گردید از علاقه زمت وطن داشتند فغانی ایشان از گردنم بر و قیمت دگاره وصل باشند
 و مسلک قبیل بر دو قوم بکاش معروف شدند تا که از خصومت زیاد و خشونت فغانی و غلبه و قدرت قوم بکاش
 در هند و نجا و نیه سال قبل موطن اصلی خود را گذاشته راه گرم و پیوار شدند از آن واقع در جنوب سیاه
 گرفته و نجا را سکن و با وی خود را عقد پس از گذشتن بمصیال با قوم اروک زائی مخالفت و تعاقب کرد
 و قوم خنک بجاوت طایفه بکاش برده استند و پس از محاربات شده قوم اروک زائی را از علاقه دوات پل
 کرده و خود را نجا را تصرف کردند و پس از جنگهای مدیده و گذشتن مدت مدیده هر دو قوم بکاش و اروک
 زائی خانچه پیش در ضمن ذکر قبایل اروک زائی اشارت شد از مد صلح با هم دادند و قرار دادند که بکاش
 در میان دره که علیه مشرق جا دارند جای گیرند که با از قند و در کوستان شمالی آن اروک زائی با مکان
 گرفتند و قلمرو قوم بکاش کشید در علاقه کومات و مغرب علاقه گرم و خاک شکو از آن در مواقع سزی او بود
 قی و دستند و سکو و او سزی و کسای و توفه و توفه و ری و کنی و در حوزه موطن و جای گیرین هستند
 و وادی سکن قوم بکاش غرب و شرق طویل و مجاور و محاط که است و جانب شرقی و جنوب شرقی موطن
 این قوم که موطن قوم خنک اخاقی افتاده است و در طرف شمال این طایفه اروک زائی و در جنوب غربی
 آن قوم وزیر و باو مکان دارند و در مغرب خاص آن علاقه گرم بکاش و قوم بکاش که اکثر شیعه مذاهب و ملل
 سنی مذاهب بوده و ایشان میت و چهار هزار خانوار شمار می آیند و بنبر از افغانستان درازند و آن
 نیز چند خانوار ازین قوم رفته اند و همچنین در دیگر ولایات هند و فتح آباد ازین قوم بسیار بوده اند و کما
 فتح آباد و هندی یکی از زمین داران قوم بکاش موطن آنها بوده که در ابتدای بیچاره لک نجا و هزار و پون
 از فرماندهی لکنو موافقت داشته و مانند برادر در هند و یک سیلوی از دولت انجلیس که لکنو را
 تصرفت همین سبب را میگرفتند و در هند موافقت با دولت انجلیس داشت و در سال یک لک و شصت هزار
 روپیه بنام نوابا مار حسین خان امر حاکم برادر کرد و در سال ۱۸۵۶ هزار و شصت و پنجاه و هفت سیلوی

جلد پنجم امان التواریخ

بسیار گری که خواب فضل حسین خان ترکب شده بود اختیسا اورا تبعید و نه سال که دزد و کج رفت
این میان قطع شد. و دیگر یکساده شده و دولت انجمن این شده و در دیر عادت جلی است که اهل
مراود خوش بند پاشی می نماید و سپهر و دولت برام دیگر هر که باشد تا کام می نازد

(۱۳۷) ذکر سلسله قبایل قوم سبکش

با نامش شده که از اسماعیل میره عبدالله بن قالد و کبد و دوزند هر یک (کار و سال) ظهور اید که ناز
از قبایل سیان زائی و حسن زائی و به خیل و حسن خیل و بی خیل و عینان خیل و مندر خیل و یوسف الخیل
و عروسیه خیل و علی شیر زائی و مرد خیل و ازنی یا بازی خیل و بی خیل و لوری خیل و هسبه و بانی
و نیسی و بیروی و شی خیل و گنجان خیل و کال خیل و شادی خیل و دود خیل و شعل خیل و مستو خیل و مخ
خیل و مت خیل و غوث خیل و دولت خیل و کشاه و جیشیدی و ریسند و غنبد خیل و دانک زائی از
اوده و کاری و بواسطه او منسوب به قوم سبکش بوده اند همچنین مازائی و برستوری زائی و بای و خونی
و کورستوری زائی و مندر خیل و نشو خیل و که سدر خیل و نا خیل و خواجه احمد خیل از اوده و سال و سبه

(۱۳۸) ذکر قوم و طایفه تاجک محقق تاجیک سکنه افغانستان و ترکستان معاهده باو

این قوم که عموماً به یک نام تاجیک یا دمی شوند و قبلی که اسم جدا گانه داشته باشند ندارد و همه شان
افسانه تاجک به موطن و سکن ایشان اطلاق می شوند چون تاجک غنم چین و کابل و ترکستان و خجستان
و غیره و در اصل چون از قبایل اعراب بوده و فارسیان و سب از ابتدا تا حال تازی می گفته اند چنانچه
تمامی کتب تواریخ با این نام با محقق کاف تصویر در همه ان تازی که نوشته می شود و از تعالی نادر اجمیر
عربی سبیل کرده اکنون تاجیک با خلف تاجک می گویند و این سنی از کتب تواریخ به ثبوت می جویند و در
مراود از تاجک عربیائی بوده اند که صدر اول اسلام از سنده هجری به عربا ملک ایران که فارس و آذربایجان
سمن و مفتوح ساخته و انهارا بدین اسلام در آورند و ملک پارس (ایران) و مندرلی افغانستان

ذکر قوم و طایفه تاجک محقق تاجک سکندره افغانستان و ترکستان متعلقه
 و افغانستان را که مذاکراتی بود در سفر شدند و با طبع شدگان جدید خود که آنکه زبان پارسی
 نسیم و مخلوط شدند و زبان عربی را ترک کرده زبان پارسی را گرفته محاوره نمودند و در این زمان تاجک
 شهر و اطراف غزنین از قوم تاجک بوده اند و همچنین کشته کابل و کوهستان واقع جنوب کوه هندوکش
 و شش فی هزاره بات و شمال کوه وارس و جنوب سلسله سبید کوه که نزدیک با قوم تاجک باشد (بخارا)
 و پنج شیر و غور بند و زناسه و پروان و میرزا و در تصرف اند و نیز در چستان و دوازده و بیاض و غور بند
 از این قوم متوطن بوده و دیگر در مواضع چره و کبک و بزاره بات که از قوم تاجک و شش فی هزاره
 با مراسیه و ابوالحسن خان تاجک که صد هزار خانوار قوم هزاره به پانزده هزار از مردم تاجک از آنی و غور زلی
 و بونکی و توخی و اندری و علی خیل غایبی و غیره داده شدند و دو ستمخانی نام که سرپرست کرده مهاجرین
 افغان بود شصت هزار نفر ایشانرا به دولت المار داده تمامی تاجک مذکوره را به پانزده هزار نفر مرد و زن
 و خرو و پل افغانان سپرد و جیره و نقادی از حکومت بنام جهان شصت هزار نفر برده که مال سراسر
 ششون خان امیر تاجک سه قده نام هم حاصل کرده تعداد نفوس ایشانرا حکومت وقت المار گفته که پانزده
 هزار و نقاد و جیره و نقادی چهل و پنج هزار نفر از دولتی و پیه که بحساب المالی اروپا و آنه بیون رویتا
 سین و شش سر کرده و به دفتر مرکزی فرستاده است که باز بر سر زیادتی تاجک مردم هزاره و دوجه دولت
 از قوم بسلاید و یکین شکل است احتیاقی حتی بشو و نسبت مذبی قوم تاجک در تمام افغانستان و ترکستان
 افغانی شصت هزار خانوار بحساب می آیند و از جمله آنکه از قوم تاجک سکندره بیاض شصت و شصت بوده
 و نیز در ده خجستان و دوازده هزار و پانصد خانوار از قوم تاجک موجودند و همچنین در لوکر و تاجک و چرخ و
 کلکار و زرخون شهر و دیگر قوای لوکر و ارگون و پرل و سرده و کمال کوه و لغمان و سبستان و غایت
 که در پنجاب ایشانرا خانی غازی بگویند و بهرات و نواحی این کشته قوم تاجک سکندره و دوسی و اند و غور و ک
 خانوار عادل یک بیون و صد هزار بحساب المالی اروپا این قوم در حساب شمار می آیند
 (۱۲۹۱) ذکر طوایف و قبایل هزاره و اویماق که اختلاف بسیار
 در قومیت ایشان است

جلد پنجم امان التواریخ

این دو قوم بزرگ در کوهستان غور و جبال نوابان آن سکن دارند و جبال منطقه ایسان از طرف شمال می‌باشد
 یک‌ک از کرب چون پنج و سینه و از جانب جنوب موطن قوم دانی و طنجانی انجان و از طرف شرق کابل
 و غزنین و از سوی غرب هرات و سه صدیل در طول شش تنی و منجلی و دو صدیل در عرض شمالی و جنوبی است
 و این قوم اگرچه بازرگان شمالی موطن خود اند که شایسته است و مطاعت دارند و لیکن معلوم و معلوم نمی‌شود که اصل
 ایشان از سلسله کدام قوم است و کشته از زبان ایشان آنچه و کلمه زبانی می‌گوید و از صورت و سیاه و شایرک
 تا تاریخی نماند و بعضی بل کشته ایشان را مثل میدانند و می‌خوانند و ابو الفضل ایشان را از قبیله سگوتان نوشته می‌گوید
 که او از قبیله او در این کوهستان افتاده اند و برخی ایشان را قوم هرکس که قوم بزرگی از ترک بوده و در مختار
 ساکن هستند می‌پندارند و بارش در کتاب خود نوشته است که مردم هزاره زبان منجلی سخن می‌گویند
 که درست معلوم نمی‌شود و قوم او باقی سنی و مردم هزاره شیعه مذاهب می‌باشند و بدین واسطه از هم جدا شده
 و ما هر دو قوم را از جهت اشتقاق ایشان جدا می‌کنیم

۱۳۰) ذکر طایفه و قوم اویماق

این قوم در کسارند بابل به جنوب کوهستان قوم هزاره مسکن و مکان دارند و در حد فیزی و شمالی
 این قوم مردم حبشیدی سکنی و دومی دارند و در هر کس و در غراب و دومی موطن مردم حبشیدی بحر می‌دانند
 بوده است و ایشان در سوانع بالا غراب و دومی و کونک و قروچ و نور سنگی موطن بوده اند
 اکنون بر قندهار مردم حبشیدی که در وقت قبیل مد و دسر حد تصرف دولت روس در آمده بر جاده آباد است
 آنچه که در تصرف افغانستان بوده غراب و دویران مانده و چنانچه از جمله هزاره افغانوار مردم حبشیدی منجلی
 محمد و خان حاکم هرات در ۱۲۹۹ هجری شمسی مطابق با ۱۳۳۹ هجری قمری از موطن خود خارج کرده کابل
 و پشاور

۱۳۱) ذکر قوم منجی از طایفه و قوم اویماق

این قوم در کوه سیاه و کرب و کابل غور موطن دارند و از منجلی و سنانج حصه جنوبی منطقه ایشان می‌گویند و از غور
 است و قوم غوری از این قوم است و در جانب شرقی مزارع و مراتع با خصارت و باغات این قوم است

ذکر قوم تنسی از طایفه و قوم او یاق

استقرار و میدان و بیابان وسیعی و فزونتر از کسار که فراه در دامن آن بیابان واقع است و راه قندهار و پرا
اتفاق افتاده و حاله کشته از قبایل قوم نوزدانی و ملی زالی و استن زانی قوم درانی قلعه در این ملا و ملین
زوریان جاموده اند و لفظ او یاق در اصطلاح تاجیکان حصه از یک قوم با خیل بوده است و صاحب تاریخ
سمرکان کلمه آورده است که قوم بزرگی از او یاق در شام منوطن بوده اند و شعبه از آن در استان طابند
انامک از این مردم به طور امد است که در تاریخ ایران شمس مروف و مشهوریت و سلطنت او در
چنانچه شیخ سعدی شیرازی در مروج الذهب گفته است (انامکان فارس در عهد سعدی چندین بوده و
انامکان کرمان و لرستان بوده اند و همایش از اجار او یاق نیز می گویند و بهار قوم تنسب انامکان
مگر حالا او یاق قبایل متعدد هستند و در اصل مجار قوم چون (نسنی و هزاری و قیوری و زری و تنسی)
بوده و اکنون قیاق و زری مروف بزرانی که این یک در قبایل مذیه قوم کار نام برده شد (حبشید)
و غیر ذرکوبی و چارده و خک و دو کال کنی و قانچی و زین گر و زلفی و انطیسی و جالی و خیر و ذرک و
زیری و غیره تمامی متعلق بطایفه حبشیدی و همه او یاق یادی شوند و مردم حبشیدی سکنه غیر ذرک و
مخروف با هم طرف غیر ذرکوبی گفته می شوند و از همه قوم کرای در طرف جنوب شده اند و سکن دارند
و باز که سالور و ساری و کج و موت از توابع مره و سرخس ثبت عداوت دارند و در سال ۱۳۳۶ هزار و
سصد و سی و شش مردم قیوری و هزار و سی و شش را مردم هزاره افغانستان بکاپیدند و آنها
کسار کردند و ملت این نژاد و قندی هستند از افغانی بر قیوری سکه زن بوده است و این قوم شده

بنیاد اندیشه

هزارتن مجاب بوده اند
(۱۳۲) ذکر طایفه و قوم هزاره که ایرانیان ایشان را بر بری می گویند

چون این اسم بدون ذکر و خیال بر سبیل ارتحال بر این قوم اطلاق می کنند لازم است که بر بری و هزاره
از یکدیگر متباین باشند معلوم شود که تنسب بر یک نام میرسد و بر برستان که موطن سلسله مذیه بر است
متعلق بر تمامی سرحدات افغان و استاد او از محیط افغانستان مملکت سر است و بوسیان این ایالت بر بری
و انما یکی سپاه پوست بوده اند و مثل حبشها و مردم نوبه و زنگیا بکه مانند سپاه پوسان بر حستان

جلد پنجم امان التواریخ

ایران و غیر از بربری طوایف مور و مو و عجمانی و ای و یزد و نهماسکن و ماوی دارند و عجم بنه ابر که صابریان
بربری ماسیده می شوند و اصل منسوب بدو و سیدار و نشت و بوده اند مانند (سقیار) که زبانی اند و در بین موبد
مرو و سکنه و فلیقوس متدونی جانب پنجاب با و متا که کردند و ترکی و منولی که سلسله نسب بر سره شان یک
که از اولاد یافت بن نوح منشی می شود بدین پنج و انچه خان بن کبک خان بن دیب فحی خان بن ابوبکر خان بن
یافت بن نوح را دو سه توانان بوجود آمد یکی رانامار و دیگری رامنول نام نهاد و ترک اول پادشاهی است
ترکستان جالس از یک سلطنت شده و او و بعد یافت و تقیم سلیک که از اسلخاری و سوبک که کبک
نیز می گفته اند و ترکان سلیک که متوطن بنی اسلمبول بوده اند منسوب بهین جانب که سلطنت صفائی
برپا و استوار نمودند ابوبکر سیر ترک در پادشاهی خود بر تمامی اراضی دشت قباقر حرن مواضع جوس و سیرم
و کولک استیلا یافت و نامجا را استقرش و الوس شیره و جوباش هزاره که در سنای قندمار توطن شدند
و احاک نام از اسبیه عبدالرحمن خان مردم افغان و او بیت هزاره را از ایالتی خوار بطرف خراسان
غیره نمودند و یک اولنگ واقع منتهی بایسان که قرب باشند از خوار می باشند منسوب بهین حال گشته
دشت قباقر می باشند و یک اولنگ که بنده میر و منسج عجمه نهر بنج در آنجا واقع است بمحل که بواسطه مرغزار
که در آنجا است و مرغزار را اولنگ می گویند بدین نام معروف شده باشد و رنه کولک واقع در دشت قباقر
علم قوم متوطن یک اولنگ نسبت زبیرا که ایشان از هزاره دای زنگی بوده اند و اگر کولک نام موضعی است
قباقر نباشد همانا منهای آن بنیر است نه قوم سیر صاحب را که در مختصر العقول فی تاریخ هزاره و منول که این
نسبت را داده است سهو کرده است) باجمعه نامار و منول پس از رسیدن بمدر شد مملکت پیری خود را که
شمال شده فی اسباب و اقصای محد و است از طرف شرقی بجای خای که منور بای عالیه باشد و از طرف غرب
زمین منق و ترکستان و ابنور و بخشان و از جنوب شمال به سلخاری یا سلونیک وسیع و از سوی جنوب
باراضی چین و نسبت که زمین کولک باشد و نود نزل و نود نزل در هر یک از طول و عرض خود است و تقسیم
قسمت کرده نصف نامار و نصف را منول بنسب کرده علاوه بر محد و ده نمره از اراضی بخشان و انبوه
که الوس بنفور هزاره دای زنگی منسوب باین یک است باحد و ده خای و جوجه که ایل و الوس جوره از هزاره دای

جلد پنجم امان التواریخ

او پانزدهان خود از استیلا و غلبه نورین فرمودگان که در موضع آندور واقع و دو سمنه لی غربی غزنین و سمنه شرقی
 ارگنه قون حال موسوم به ازگون که از اازگن می گویند سپاه بی اندازه قاتار سب و داری تور برافراشتند
 غالب اند و منوکان نیز من شده بجانب تب و کوه های زامستان فرار نموده پناه میسند و موضع نادر که یک
 نام بیابان سطح و هموار است که همه اش مرغزار و آب بسیار دارد و از چهار جانب او حوضها حاصله در کوه و آب
 دور واقع است و هر یک دیوار حصین دور و درازی برز برپسند و دامن آن دارند و طول این دشت از جنوب
 میست کوه طول و عرضش از شرقی مغرب ده کوه اتفاق افتاده و در ماستان زیاده از دو صد هزار
 مواشی مال حکومت افغان و کوچها و اجوت و شایر هزاره سکند غربی آن دارند و دشت و جبال پر از گیاه و شبنم
 علف آن دشت پناه و رکاف خوراک انبیه حیوانات امید به باغچه قیان بن افغان و گوز پس از یک دشت طول
 در ارگنه قون که فاند بیابان (ناهور) دشت بزرگی است و اطرافش را کوه ها احاطه کرده است در پندار
 و فرق میان ناهور و ازگن این است که ناهور آب و مرغزار است و ارگنه قون مرغزار و کانه است و ناهور
 دوازدهالی پانزده هزار خانوادگان وادی و در لای کوه های اطرافش از مردم هزاره سکند و سمنه
 با مرآه عبدالرحمن خان میگذرد و آن سز غیر از مردم افغانستان دارند و او لاد قیان و گوز پس از ناهور
 که نفوستان بسیار شد و آن بیابان و کوه ها و دره ها برایشان تنگ گردید و دشت چهار و پانصد پیش
 نفوستان خودت کرده موطن ابالی خود را از تصرف ناهور بغرب تنج اباد پس گرفتند و فرادین ایشان
 از شنیدن این خبر از زامستان و تب بجای اصلی خود برگشتند و از این بزرگ بعد سیزده تن معتبر هم از
 منوکان تا زمان پنجگز خان سلطنت کردند که اول ایشان لایه فرغان بن یکی خواجه و اخیر ایشان مسبوک مباد است
 که مردم هزاره سب و از نسل او است

و چون جنگیست خان بنیاد و دین ایل و الوس خود را مبردار شد و منوکان زیاد شد و ناهور و ناهور و ناهور
 معروف هزاره سب و الوس حربه که عالی او هم معروف به قوم جمنی هزاره با او لادیز که از سکند و از ناهور
 چون تب لید فرغان هستند و ایشان به شبهه شنبه هر یک قون قیقی عالی معروف بقوم اوقی هزاره
 جاجمندی و یوسفین سبالی عالی معروف بقوم شالی که شالی نام برده شده و در جانب شمال ازگن سکند
 دارند

ذکر طایفه و قوم بنابر آنکه ایرانیان ایشان را بر برمی گویند
 و نیز آنکه سده سلسله سلطنت بنایک اوست شده بودند سعادت انتخاب کرده غالب اند و تبع از خدشی
 جاسود که از مردم خنای قوم جاسود به و منسوب و رئیس ایل عاجرات که قوم حاجی سکنه جمرستان هزاره
 منسوب است خواست بدین چنگیز خان و او نمک خان طرح نفاق اندازد و توانست کاری از پیش بر دین
 که داشت بپوش شده نزد سگون پسر و نمک که اوس سگون شولفه جمرستان از نسل او هستند زنده با ناک
 او پیش سگون از چنگیز خان برانگیخت که خود را در بین رنجیده شد و غالب چنگیز شد و چنگیز پس از حصول فتح
 با صده و نود و هجری بهر جهل ساکی میبخت غانی نشست و در شش غم رزم بابا بگمگان مکران خنای با ناک
 که اوس را به ساکه جمرستان هزار از نژاد او هستند که دو غالب اند با ناک خان بآن زخمه و تازی سگرس
 و متفرق شدند و از اینها بدست آمد که طوایف دایه و جاسافه و جاعوزی از خا هستند و دانی خنای گفته می
 و چنگیز خان مغزو مسعود بهر اقامت و اغوا کرد که با او نمک خان در کلاب او بودند بنیان
 و چهار صده و ده مرده شدند که اکنون همه در جبال مغزو موسوم بهر سنده ارجات جاسود و دایه و کشته
 بهر عبدالرحمن خان فرار و پراکنده شده اند و از اولاد چنگیز خان بازدهنن خاچند دکتب توابع ثبت است
 مغوستان و بدین طایفه کرده اند و از همه طوایف هزاره اوس نیکو از نسل تازی بن نوک لقب یافته

و همچنین اوس ایک نور از نسل تو قهر بر بنو ناک است
 ذکر قبایل و اقوام هزاره سکنه افغانستان که اصلا مغول و تاتار بوده
 و متفرق شده به بر بر میا

نامی این قوم که در افغانستان بوده اند و قبیل و طایفه بوده اند مانند دای زنجی و دای کجندی و دای پیرداد
 دای کیکرشته و دای سیرک و دای چوبان و دانی خنای و دای لوری و دای سیسه و دای و پنج طایفه اول
 این طایفه (ساده سبک) میشوند و پنج طایفه بعد (ساده و فرامیده می شوند و طایفه را مردم هزاره
 دای) گویند و با صلح خودشان مجموعه (کودانها) هر چند را که گویا مجاز با اقوام بزرگ که شامل قبایل
 هستند بطلاق نموده بهر قوم با موسوم به (دای) نموده اند و گاهی دینی سینه می گویند و بهر دینی از چندین
 قبیل بوده چون جاعوزی و غلامه و محمد خواجه و چهار دسته و غیره و مجموع قبایل هزاره افغانستان اگر بر سبیل

جلد پنجم امان التواریخ

جای امان نام برده شود افزون از هزار و پانصد قبیل و شصت و سیصد و موطن این قوم بزرگ که در هر یک از طوایف شرقی و غربی و مرکزی و جنوبی که دو صد میل مسافت دارد از جانب شرق به کابل و غزنین و قلات و غنی و قوم هوتک و از طرف غرب موطن مردم دولت یار و غور و او بیاق و تابع هرات و از جانب شمال به بلخ و غوری و بلخان و از جانب جنوب به نعل و باغرا و تابع قندهار و نواحی آن اتصال دارد بلکه در صوف بلخ و غیر مواضع چون قباغ غزنین و سرشبه و کوه بند و کش مصل به پنج شیر کابل و کاندوز و دامیه داد و گیزاب و نمران و تیران داخل توابع کابل و غزنین و قندهار می باشد و مملکت وسیعی که دارای چال شامه و انهار بزرگ باریه و او دیه و نزار و مراغه و تصرف داشتند و اکنون دولت آن همزید الرحمن خان و اسب جیب افغان بر مردم افغان داده شده و گیسو از مردم هزاره باقی مانده که قبلاً با هم شکار می نمود و نفوس تمامی ایشان به دوازده صد و پنجاه هزار نفر متفرق شده ۱۲۵۰۰۰۰ و عالییه رسیده است به چهار صد و پنجاه هزار مرد و زن بزرگ بدون صغیر و اطفال که باقی گشته و قرار کرده اند

(۱۳۴) ذکر قبیل و دای زری که در شمالی و غربی سایر طوایف دارند
مواضع موطن هزاره دای زری سر کجیل و کبک و اولنگ و لعل و کرمان و زره بلانی و تلمک و انخر است و کبر و پنجاب چون تکاب برگ و سنخ کوهک و تلمک و سیاه و سنخ جوی و زرد سنگ و ورث و خدر که شتمه و سلطان رباط و جوی نور و کال قول و تخت و چار و اسکان و قوم سلطان و اشکارا و ویرا و افغان و چهار صد خانه و غیره می باشند و جلایه از هزار مرد و سیصد و سیصد

و ذکر طایفه وای کندی که اکثر در غربی خاک دای زری تا جنوبی
آن ساکنند

مواضع سکای قوم دای کندی پنج تیران و تلمک و قنچه نو و کور که و تلمک و شینه تخت و جوی بریز و بنید و نیلی و دشت و نمران و او دیه و و شش قول و قنچه و غیره بوده است و جمعی و نفوس آنان سیصد

دکرتایفه دامی کنیدی

شماره حساب بود است

(۱۳۵) ذکر قوم هب سود که پنجدین شعبه شش می شوند

این طوائف منضمه ذیل که از مردمان هزاره بربری بوده اند بدین سامی از قوم هب سود منضمه هستند که در
دو بار کوچ آب و خوات و ملا و نو و سنر سنگ و سنگ و راه تول و بادالوم و برکب و دو بار تول و
و موسک و که خاک و بندشوی و کرک. هم و سنگشاده و غیره ساکن و مواعین این اقوام بوده اند

جمعیت آن از بزرگ و کوچک دو صد هزار نفر می باشد

(۱۳۶) ذکر طوائف جبرغی و بورجلی و بهادر که در جنوب و مغرب جنوبی

هزاره هب سود جا دارند و مختصر خاکی از ایشان از قوم ملاخیل گرفته اند

طوائف و قبایل جبرغی و بورجلی و بهادر همیشان مبارت از هزار خانوار بوده اند که در جنوب و مغرب جنوبی

هزاره هب سود جا دارند و مختصر خاکی از ایشان از طوائف ملاخیل بهر روز و غلبه تصرف کرده اند

(۱۳۷) ذکر طائفه جغتو که از اصل جغتای و در علاقه خند من جا دارند

مواقع افانت گاه این قوم خوی من ملکای الیاس و فیه یوسف و خوش ابدال و جرس و دگر و کور

غیره می باشد و این قوم با مردم بسات که در قبایق و کل بوری هستند جا دارند و ده هزار خانوار می باشد

(۱۳۸) ذکر طائفه محمدخواجه چهار و شصت

جاگاه ایشان در فایق و چاده و شک و تول و تول و تخمیه و اخضر و طویج و تخمک و خوشلی و سرب

و ناهور و کل کوه و برم و بیدره و شک و کونگی و زرد و آلونی می باشند و همه اینها از قبیله ای توابع خند من

می باشد و در سابق بیشتر از خانوار بوده اند و حالیه شصت هزار خانوار چهار و شصت و یک هزار و صد و پنجاه خانوار

محمدخواجه می باشند و نامی پاکنده شده اند

(۱۳۹) ذکر طائفه جانغوری که هفت و شصت هزار خانوار

لووده اند

موطن مسکن این طائفه در غنبد بی غزین و شمالی و قلات و جنوبی و مالان واقع و باین نام موسوم است

و ذکر قوم ارزگان که از اقوام **هزاره** اند
 قوم ارزگان دوازده بنه از خانواد حسابه کتون خاک ایشان بدست مردم افغانستان است و
 در جانب منتهی باغوری و شمال هزاره دای چوان و شرقی کرگاه بر سولن هزاره محمدرضا و جنوبی زراوی و
 سلطان احمد واقع است

۱۳۵) ذکر قوم **هزاره** دای چوان

بای این طایفه در جنب جنوب قلندرز و منسوب از خدای و شمال قندار و شرقی کیزاب و نمران واقع شد
 و پانزده بنه از خانوار حساب بوده اند و خاکشان طایفه در تصرف افغانان بوده

۱۳۶) ذکر طایفه **هزاره** دای چمتای که در قول خار و چهار و چهارشینه و سیدین بوده

این قوم مبت نامست و پنجاه خانوار در حساب می آیند و با ایشان در قول خار و چهار و چهارشینه و سیدین و در
 و جوره و با بلی میبود و حالیه املاکشان در تصرف افغانان بوده است معلوم می شود این طوایف طایفه از
 افغانستان بجز تباران کرده اند زیرا فاضل محرم طایفه محمد خان کاتب تصدیق می نمایند که املاکشان
 در تصرف افغانان بوده است و نمی گوید خودشان بکار دارند

۱۳۷) ذکر طایفه **کیزاب** و غیره

این طایفه پانزده بنه از خانوار در حساب می آیند و ساکنان در شمال قندار و شرقی باغزان و با بلی
 و جنوب کرگاه و منسوب هزاره دای چوان واقع بوده است و حالیه تمامی در تصرف افغانان آمده است

۱۳۸) ذکر طایفه **جوره** **هزاره**

جوره در بین کیزاب و هزاره دای کنی و سیدین و دهر او و قندار واقع شده است و دوهزار خانوار
 بشمار بوده است و حالیه در دست افغانان بوده

۱۳۹) ذکر قوم **نمران**

قوم نمران که از طایفه هزاره دای کنی می باشند و دوهزار خانوار بوده اند و این ملاقه در جانب جنوبی
 بنی و دشت و جانب شمال خلی و شرقی تیران و منسوب نرسیدند. بوده است و دو نفر از افغانان یک
 نفر

جلد پنجم امان التواریخ

نست اور مردم هنداره دارا هستند
(۱۵۰) ذکر طایفه سیاهی داسکی

قوم سیاهی دای زنگی جاگیا هستان جانب مشرقی موطن هزاره دای زنگی و دای گندی و نریجی نسا
شمال گزیاب و از زنگان و جنوب لبس هزاره مسبود واقع است و ده هزار خانوار بحباب بوده و اکنون
اشک را با دسایا ملک ایشان مانند تاکه و سیاهی و چهار شینه و غیره در تصرف آنها بوده است و همچنین
مواضع بسیار و ادویه زیاد و در بین جبال منطقه مردم هزاره هستند که مردم زیادی در آنها جا و مکان داشته
و عالی به تصرف مردم افغان بوده است و آنها بهرات و پنج و کابل و ارغنداب و بربند و قندار و بجه و جبال
هزاره جات جربان دارند و از تمامی ده دای هزاره ماه بجز از مردم مسبود و دای زنگی و دای گندی و دای
جاعوری و فولاده و محمد خوزه و چهار دسته و جغتو دیگری در میان نمانده و احکام ایشان را افغانان
مصرفند.

(۱۵۱) ذکر قوم کیانی

قوم کیانی تقریباً بنفصه و پنجاه خانه دار بوده اند که در نزدیکی بهرات و قندار جا دارند و بیشترشان شیعه
و کمترشان سنی مذهب بوده اند.

(۱۵۲) ذکر قوم نعل خستانی

طایفه نعل خستانی رویم گزیار و دوسه و پنجاه خانه دار بوده که جا و مکانشان در توابع بهرات است و طایفه
جغتو و پنج و شش خانه دارند و توابع غزنی سکنی دارند و نعل بهرات سنی مذهب و نعل غزنی شیعه مذهب
بوده اند.

(۱۵۳) ذکر طایفه قرباش که در اصل ترک و از مملکت ایران بوده اند

قوم قرباش از مملکت ایران بجاک افغانستان نقل شده اند و در بهرات و قندار و کابل و توابع غزنی جا
دارند این طایفه را در شاه افشار به افغانستان کوچانیده و در عهدان بادشاه بزرگ و زبان احمدشاه
دانی اینها بسیار رنزد و محترم بوده اند و پس از ان دزدان میور شاه و شاه زمان و شاه محمود و شاه شهبان

ذکر طایفه قزلباش که در اصل ترک و املاک ایشان بوده

و بهر دوستان خان و امیر محمد افضل خان و امیر افضل خان و بهر شیرعلیان و اوایل مکرانی امیر عباس خان
خان نیز مغزو مقرر شده اند و ستونی دیوان و منشی و دیگر دولت بوده اند و در فوج بنا صیبا کوری
و برگردی و خبرالی و کرنلی قیام داشته اند و تمامی امور ملکی و غیر نظامی و لشکر کشی همیشه قزلباشان محل
و مندرجات صوب در میان آمده خصوصاً در دوبار که انجلس خانچه در نضا عقیب حسین علی امان التوابع نگاشته
خواه شده و در علی اول و دوم امان التوابع درج است با آنهاستان حمله و گردید و مردم قزلباشان و ملوک
هزاره که بدولت انجلس معاونت می نمودند و این معاونت بنا به نگارش لافض محمد خان کاتب بواسطه
و از آنجایی که از آنها مانده بودند با جمعه موده خصوصیت طلب کردند تا عاقبت مخدول شده و اکنون مردم
قزلباشانی اندازده متاعل و فاضل شدند و کسی از مردم هزاره که صد سال از خودشان بیرون افتاد و برگرد
سره داشتند و از مردم قزلباش که همه شان وزیر و دیگر و شیخ و در دستگاه حکومت بودند و با هم میگوشت
بعضی از ولایات بودند و بهر اورده مت بدولت از راه صداقت و راستی راه می پیوند کون پکار و
در خانهای خود با هم سیر میزد و می توانست قوت می نایند و نه می توانست حرکت بطرفی نمایند در اینجا فاضل مترم
فیض محمد خان کاتب شرحی نموده که پنجاه شتن این مبارات خواهد شد با هم از قوم قزلباش در سال ۱۲۴۱
هزار و دویست و یک سب هزار خانوار در بهرات و قند مار و خرن و کابل و کابل و کابل و کابل
عالمیه گنیزار و پانصد خانه و در کابل و هزار خانوار در توابع خرن و پنج صد خانوار و قند مار و دو هزار خانوار
در بهرات موجود است و آنکه از خاک بهرات بوده به زراعت و تجارت مشغول و آنکه در قند مار هستند
که سب بازاری و دکان داری و ذوق داری و زمین داری که زراعت کار باشد ایام می گذرانند و بواسطه
سال ۱۲۴۱ هزار و نه صد و سی و هفت قزلباش شمای قند مار عالی به بسیار متاعل شده اند و آنکه در خرن
بوده از خود زمین دارند و زراعت می نمایند و آنکه در کابل سکونت دارند و در بهرات و در زمین دارند
باقیان اوقات خود را به نوکری و دکان داری و دویست نفرشان به تجارت عمر می گذرانند و عالمیه
بی اندازه در تحصیل معیشت میسر دارند از جمله قوم افشار که دارای قلعه و ملک بودند امیر عباس خان
قلعه ای بسیار با مردم درانی که در نظام و سپاهی میخدم بودند به نجیب و آنکه اوک بی ابدی خود را

جلد پنجم امان التواریخ

گذاشته برکنده شدند و بزرگان و رؤسای ایشان را با مرآتیر به ابراهیم خان خسته با بران و نقاط و نقاط دیگر کردند و هنوز هم از طوایف که لوگو و کپرو و نر و عثمان و و جانشین و سپاه منصور و سبزی و بعضی بنام شیرازی و خوانی و قوت یار و غیره در خنداول که یک از محلات کابل بوده و مراد خانی ها و منازل دارند و در محله علی رضا خان و قلعه حیدرخان و چوب فروشی که همه از اهل افغانستان و شیراز بودند و وزارت و امارت بدست ایشان بود یکباره پریشان و غراب و بی مان و آب گردیده اند از آنجه حاجی با محمد مهدی خان که ناجر با روتی و اجاره برخی اعلاک کرده بود و از سبب حبس بن علی ضرر دید و حکومت ایشان دوازده لک روپیه (روپیه کابل) افغان و دو قران ایران است) از او و اشخاصی که ضامن او بودند گرفت جمعی در این محالقه تباها شدند

ذکر طایفه اوزبک (۱۵۴)

این قوم وطن اصلی ایشان ترکستان بوده و چهارصد هزار خانوار از ایشان در تمامی بلخ و جوشان و سمنو اند و خود و شرفان و ماسترخان و ای یک و سر بل و خان اباد و قندز و تافغان و درستانی و حضرت امام و توان آنها سکنی دارند و قبل از سرکشیدن امیر دوست محمد خان و تصرف شدن بلخ مذکور را هر یک از خود میر و رئیس جداگانه داشتند که در محلات تواریخ (امان التواریخ) شمار شده و نزدیک یکصد و پنجاه خانوار اوزبک در موضع معروف واقع در جنوبی غزنین و اندکی در سایر جاها ایام را بزرگداشت می کنند

ذکر قوم و طایفه دیگان (۱۵۵)

قوم دیگان ابتدا جایشان در شمال و شمال شرقی افغانستان بوده و حالیه در کرد و با جا و در ولایت سگونت و اند و زبان و لغت ایشان مختلط زبان سسکرت و پارسی و افغانی میباشد و از این راه معلوم می شود که این قوم نژاد هندو میباشند و افغانانکه تا یک و دیگان را یکی میدانند غلط است زیرا تا یک قوم جداگانه بوده و شرفان در گذشته نگار شده و این قوم بیشتر از پنج زبان و طایفه

ذکر بندهای سکنه افغانستان (۱۵۶)

در اوایل مردمان هند در موضع معروف شرقی افغانستان جای داشته اند نیز جانب شرقی است و اکثر آنها

ذکر بن بهامی سکنه افغانستان

از جمله افغانانند حسب معروف به قول در اکثر مواضع سند و پنجاب جاو سگان داشته اند و سنان کنایه
وزراعت بوده است و در محله بنون و پش و وزیر از این قوم بوده اند و هستند و مردم بلوچ مکران
می گویند و فرق بزرگی از این قوم در سیستان ایران جا دارند و در او اخر بعضی از بن بهامی قوم حسب نقل
افغانستان شده که از انچه قوم در پامی معروف به پراچ که از شته فی نزد در کابل آمده مشغول
تجارت و دکان داری گردیده معیشت می کنند و از قوم حسب نزدیک به پنجاه خانوار در محله مراد خانی در
در کابل سکونت دارند و زنان ایشان به کامی و خورده فروشی و مردان ایشان به دولتی و اسب فروشی
معیشت نمایند و شعبه مذکور هستند و دیگری فرق که جرات که خود را قوم راجپوت می گویند و در بابا
نگار و علامه یوسف اتی سکن دارند و مجموع بن بهامی از حسب و پراچی و کور که در افغانستان موجود است
و از چهار پانجه افغانوار در شمار سیانید و پراکنده هستند و بواسطه عدم احاطه شان در یک جا هستند
ندارند

۱۵۷) ذکر بن و از اقوام کتری وار و ره و سکه که در افغانستان هستند

قوم بن که بت پرست بوده و اینان بخلاف بن بهامی هستند چه که با صطلاح (بنده سلمان و بنده و پش)
است و بنده و در جلال آباد و کابل و قندهار و غزنین بیش از پنجاه بوده اند و ساکن هستند و در اطراف
نیز بوده که جاو ماوی دارند و کشته به صرافی و زرگری و زباری و دولتی و کشتناری و خدمت حکومت
مستولند و از جمله افغانانند از بن بهامی به حسب که از غزنی میفرستاد و ثروت و ولایت دارد و سالها در
حکومت سه نفر بوده و وجه بسیاری تحویل نموده است و تمامی بنده و در کابل و جلال آباد و قندهار
و تپانه دارند و همواره بدین کشتن مرغی نمک باید دارند و به ساله خبر به حکومت افغانستان می دهند
و پنجاه خانوار در شمار هستند و در این ایام بواسطه اتفاق و اتحادی که بنده بهامی سلمان با بنده وای بنده
مؤده اند و متفق حقوق آزادی خود را از دولت اعلیای بنده وای سکنه افغانستان نیز ترغیب
بوده و پنجاه در نظام و قشون حکومت مذکور بهامی وای و سالار و غیره سرافرازند و در سترجه بهامی
هستند

جلد نهم امان التواریخ

مسلمانان شرکت دارند و از خودشان سیرت دینی و روحانی دارند و آتشیستند و از طرف حکومت افغانستان
 پنج گاه و فروخته گوشتان قدغن است زیرا در مذہب اکملیم از چرند و پرند حرام است
 (۱۵۸) ذکر قوم سوادمی که خود را دیگان میگویند و در اصل سندی او بوده
 طایفه دیگان در تاجیکستان جلالت آباد ساکن بوده اند بعد گروه افغانه کم کم ایشان را پراکنده کردند
 خپله در خیال دسواد و میرزا رفته پناه گریه اند و طایفه سندی ایشان در علاقہ چکلی واقع در ضلع هزاره
 بقیع کوهستان جاوید ساکن دارند و مردم سوادان را خپله میگویند و بهشتان پنج صد خانوار در شمار

میانند
 (۱۵۹) ذکر قوم شامانی که در ابتدا جایشان در کناره علاقہ گرم بوده
 قبیلہ شامانی از موطن خود شلمان مهاجرت و تیراه نموده و دستہ در موضع پشت گزفته جای گرفته اند
 و در سال هزار و پانصد بلادی مردم بوسفانی ایشان را از پشت گز برانده اند و سلطان اویس سوادمی
 حمایت ایشان در غرض (الدن) نموده و آنها را مادی داده است و باز مردم بوسفانی سواد را
 مستغرق شده اند و قوم شامانی را مغلوب و پراکنده نموده اند و خپله طایفه کم کم در بین مردم بوسفانی
 همیگلی روز بمریزند و افند رکم بوده که بحساب شمار در میانند

(۱۶۰) ذکر طایفه تیراهی

شمیره تیراهی نامند شصدهجری بنیاد زیاد و پرفت و با ثروت بوده اند و ایشان سلطان شهاب الدین
 غوری با سپاهی بسوار متوجه آنان شد و بسیاری از ایشان را از دم تیغ سپید تیغ بگذرانید و اسواران را بآباد
 تاراج و کسینه قوی بآباد و آنان را مجبوراً بدین اسلام داخل گردانید و خپله از این قوم بنگ زمار و از بنگ
 در خاک شنوار واقع در تیراه ساکن بوده و جهان اسم ساکن از اول معروف بوده اند و زبان ایشان
 سکنه تیر و در بین قبیله ایفاط پشتو که زبان افغانی است یافت می شود و جمعیتان عالی اند گستا
 (۱۶۱) ذکر قوم شمیری که در کابل و قندهار هستند

مردمان شمیر از دیرگمان بواسطه قندی و از ارکان کشمیر راه افغانستان گرفته و آمده و در انجا سکونت

ذکر قوم شمری که در کابل وقتد با ستم

چنانچه بیشتر انان شمشان طمانی و زنت شکی و خا طلی و چکن دوزی و سمر بانی و دهلی و رسای و سمر بانی
و سنی و دهلی و سمر بانی اما بمان حرفه نخستین سیر میرند و سینان اما داخل در کار و بانی شادی
از انکو سیر بزرگ خان شعی حصو سیر و انفسه نمان بود و در زمان سلطنت اعلی حضرت امیر انان الشان غازی
بناسبت خدائی اخراج شد و اموال او ضبط و بوان گردید و پس از مدتی باز او را بخشید و عودت کابل نمود
پیر احمد شاه خان از سادات سنت کشمیر و موسوم به ملک التجار است و در وقت گویند که در سنه ۱۲۰۰ هجری
به صد و شش یکبار سپاهیان با میر عبد الرحمن خان در غر از کرستان پیران داشت و پیر احمد شاه در آنوقت
سوده از انجا و از کابل در انجا رازد سید دوست طلبیا که شمیری از قوم خود که پیشه است تجارت بود فرستاد
و در جراید و جی نمود که امیر عبد الرحمن خان بسبب آنکه اسب دو انجا برای شبیه در ده عا شور از کرستان
مردم فریاد فرستاده و هم سیر احمد خان فریادش را بدید خود فرار داده بود و فرود از اکب انجا
بر یکب از فریادش چون سیر محمد حسین خان ستونی و پیر ابو اناسم خان بر او داد و سیر احمد خان قذاری
سیر احمد ظاهر خان و شبیه نهاده است مردم منت بیگ برده امیر خود را به صفت زدند و این مشا
امیر عبد الرحمن خان را بر مردم شبیه و سر دگر و کم کم اساس خرابی ایشان فراهم آمد و ضعیف شدند لیکن
انکار نیکی امیر ند کرد و در اوقت بواسطه بودن سیر احمد ابوب خان و ایران بود که سید ناصر الدین شاه
انجلس با و دگند و با هاشم نانش فرستد و الله اول بهسم شید را اگر ام نمی کرد و این پیر احمد شاه در آن
امیر عبد الرحمن خان سید دانه ظاهر و وقت شردن سید و در جواب خود نهان می کند و خانی خان سید
در سده ای دار این را دیده و ظاهر کرده او مجبور شد و نیز در زمان امیر حبیب الدین بواسطه که دستخیز
عبد الرحمن اسامه و بدین نزویر بقا و پنجزار روپیه از خزینة دولت برده بود باز مجبور شد و انکلیش را
ملکست گرفت و عاقبت بواسطه عیا حضرت بخشید و شد و سپرد و غلام محی الدین خان و برادرش سیر محمد
صاحب اعلی حضرت امیر انان الدین بوده است و مغر و محرم بوده اند و نظیر پیر احمد شاه امیر عبد الواحد خان
از اهل دیر و اعطاست که در عهد شاه محمود حکم بغل شید کابل کرد و سیر احمد بخشیداری خان هزاره و غریب از هزار
از راه معاونت شعیبان کابل با و باره بسکیر و در اوقات که تاهی مردم کوستان و کوه دامن و لگو کرد و

جلد پنجم امان التواریخ

و قاضین شهر گرده و قیاس را محاسبه کرده بپایان آورده و در سید و آژ کشنه شنبه ساخت و بپایان رسانید
پراکت. و نمود و شیع را موقوف ساخت و این قصه را ابر حبيب به خان در طلب اول امان التواریخ و قصه قتل مردم

هزاره و قه باغ و کده سینان را که افغانان ایشان را سید و جاق فرغیه و قران با کرده بعد از قتل و غارت
و اسیر کردند که در طلب دوم اسیران التواریخ، آنها کشته و لیکن مسوده صحبه ان که به دست ابر حبيب از خان

است به جناب استاد معظم و فیض انعم حاجی بزرگ صاحب الحمد خان صاحب مؤدب السلطان و لفظ بزرگ
محدث بخت گاه امان التواریخ داده شد که ایشان در کتاب موفقه خودشان بنامید با محبوس عبدالواحد

انین بر احمد و صاحب پادشاه غازی است مردمان شیع مذنب از او جدا شدند و به نرمی بخارند
سلطان محمد ابرانی سیاست کافیه و درایت شایسته ذات نجبه صفات اطمینت ابرامان افغان

پادشاه و بین پناه افغانان و ان احساسات عالیه اسلام خوانانه ایشان بخلاف اسلاف شان بوده بود
رعایا دولت بموده خود را از سنی و شیع و هندی و بنده و غیره به نظر در پناه جنانه رحمت بروراجند

گرسیت و قاطبه کنه افغانان با استناد در نظر انوز بجا پیشان گیتان خواجه بودند این بخارست
جنی بر ملائم و انهاراتی است که در شیشه اکر از فرمایشات ملوکانه و بیانات خسروانه شان سمیع نمودم

(باش تا صبح دولتش بدید / کین بنور از بنا چهر است)

(۱۴۲) ذکر قوم مکری و ریگا از مردم کرد و افغانستان

مکری و ریگا دو طایفه از سلسله قبایل کردی سکنه توابع کرمانشاه ابران بوده اند که از دیرگمان در ابران
ناک افغانان رفته و مردم ریگا در طله در واره لاهوری و کربهای قدرت که معرفی شده در طله در نمایی و

کابل سکنی گرفته اند و لا قوم قوت علی سرکرمان از بنیره جهان و میرای خان بوده عالیله نده و میره اش
ذات و پریشانی و شکسته نی بوده و مجموع نفوس مکری و ریگا سه هزار و شصت و پنج

(۱۴۳) ذکر قوم لکری که از قفقازیه با افغانستان آمدند

طایفه لکری که اصلا از مردم قفقازیه و دشتستان بوده و با مرادش و جبار نامه شاه افغان قفقازیه نقل
افغانستان شده اند و در راه با گرفته اند و تعداد نفوس آنان از کسانی که در شهرها در دوات بوده اند

جلد نهم امان التواریخ

شده اند و مسلمانان دیگر را بواسطه سنج و سپید کردن چهره ایشان سنج کا فرمی گویند لایه سفید باز در چهره ایشان
 بدین ترتیب اسکوکی و تری و گوما و کبیر و کنار و بره و گل و جنبش و دمد و دوی وانی و کاسد و کشته
 و نیک و دای و کاسوچی با کاسوزی و کشته با کسور و علا و بر این قبایل باز ده گانه چون دانی و سئو
 وانی و کجه و اسکامک و برهونی و نیونی و پوز و دیش و غم و ایرت و برن سپه و او و چوینا
 چوینا و انیور و پشگری و غیره و کادیش و دایکل و کبیر و کاسی کل و راجکل و دوی کل و جایش کل
 کل و لی کل که همه اینها بنام دلمات و قصه و مواضعی است که نشین دارند یا دمی شوند و همه شان نسبت
 بوده اند و دوازده هجده هزار خانوار بلکه تا هشت هزار خانوار همه شان در حساب و شمار بیایند و ایرت و کورگانی
 نیز در وقت مرور و عبورش به بند و شان این مردمانی کشت و غارت کرد و لیکن نام از آن تحریف مسلمان
 کردن نکرد و به عجله از راه کابل و خوست چنانچه در ترک او که از ترکی تبارسی ترجمه شده است نوشته است
 ایرت و الرحمن خان ایشان را مسلمان نمود و ایرت حبیب الله خان که بسیار میل به زنان داشت و دختران جوان
 و جیه و طبعه بودند بسیار را گرفت و یک فرج سوار موسوم به دشت کاجی از این قوم بر کتب خیش نام
 ساخت و ایشان را بی اغراضی کرد تا که کشته شد و تمامی زمان مدخله اش چه از هزاره و چه از کافری
 و افغان و غیره که بالغ بر شصت نفر زن بودند بجز از او و دیش که به محبت و چهار نفر میرساند و دیگران
 تمام را رازل و او بهش نام و ادنی ترین مردم هم سبتر و هم سانس شدند یعنی معبد فراموش گردان
 در آمدند
 (۱۷۲) ذکر اقوام و قبایل و طوایفی که با سولیم و مسکن خوشان در تصرف و احوال و
 از قبایل و طوایفی که در گذشته شمارش شد داکره و زیری و سعودی و کشته اسمزدانی و دوری و کشته
 شیک و اکثر خزاک و خیری از جدران و اردکنائی و خلیل و اکشه معنده و افیدی و قوری و کشته
 خلیل و یوسف نائی و با جوردی و غیره که هر یک قبایله بزرگی و دارای اقوام مدیه اند و همچنین پس از رسیدن
 حدود و فاصله حدات بن خاک افغانستان و مملکت هندوستان و فضیله او در شصت و سه هزار و
 و هجده سده باز از خاق خودان مردم و عدم و جان و اتحاد جامعه اسلامی و خداوند معرفت بهتر از فضیله

ذکر اقوام و قبایل و طوائفی که با سوله و مسکن خودشان در تصرف و نگارند

مرد و وزیر از افغانستان عالی مرتبتی شده و بدینکه رگه از ان افغانان در آمده و وزیر حاکم دولت انجمن
 آمده و اقوامی که زمان پیش بدست دولت انجمن افتاده و اولاد شاه فرید معروف به شیک همچون
 اسیسی و بیسیگی و سبنا و دوروتی و سوران و غرض انی و سداخیل و جبک و همچنین قبایل ذریه مردت
 بوده که به ترتیب نگارنش می شود و از جمله نگارنش گذشتند و اسبیه معلوم می شود که حالیه چهارچس
 قبایل افغانه در زیر حمایت و اطاعت دولت انجمن بوده است و گویا جنس از ان افغانان که به ترتیب
 اقوام که از ترک و تاجیک و غیره شرح رفت افغان و موطن ایشان افغانان بوده است و نیز از
 افغانان بوده اند که بدین یکی از بزرگان افغان کلا از این منی خبردار هستند و از حالات ایالت و کلا
 خود اطلاع می نمایند و در اینجا باز فاضل متحقق ملاحظه فرمایند صاحب کتاب از راه اسلام خواهی و حقیقت گوئی
 انظار ملاک است و ترقی ماکلفه است که به شش از اتفاق و اتفاق و بی علمی سلیمان و جات نصیب
 بوده شش می نمایند از نگارنش افغانان می نامند و می گذارند

ذکر قبایل شاه فرید معروف به شیک که در پیش در صدر و عده شده

بهنا شیک بهر چهارم گلی بن کردن را که از پیش با دیگر بزرگان او نام برده و از جمله عده مذکر انباشتند
 پنج سب از سه زن اور و همچون اکوی و سوران و دور و زلم و بودیا چنانچه میری و سی قبایل ذریه این
 این بعد ذکر می شود و بارک انی و نوره دین و براسیم خیل و سرکی خیل و دله خیل و قلند خیل و عالم خیل و
 و خضرخان خیل و سب بدیتی و غازی خیل و خواجه خیل و سندی خیل و شیشی خیل و محمد خیل و زرگر خیل و
 و ران خیل و موسی خیل و سب خیل و غازی خیل و فتح خیل و الد خیل و لبوان و گلی و محبوب و طلب حسن
 و جعفر خیل و نوک خیل و بالی و احمد خیل و ابراهیم و محمد خیل و سیر و جوشم خیل و برت خیل و فتح خان خیل و
 و مرخیل و فیری و پلان خیل و مرخیل و خواجیه هر که در کرب و رنه و کندی و مرخیل و سب خیل و شویک خیل و شمل و
 شادی خیل و کابره و برخان خیل و کیدی و شمل خیل و سب خیل و نور محمد و وماندی و عالی خیل و داه و خیل و بول
 خیل و طوبه کلا خیل و جوی خیل و دریب خیل و سلاگان و پشی و اخوند خیل و زرگی و نیز کا خیل و اشیم خیل و از

جلد پنجم امان التواریخ

و از اولاد کیوی بن شینگ بوده اند و بدین واسطه شینگ نامیده می شوند و هسم چنین نومی و سیم خیل
و هفده و از ذریه زبلم سیم چهارم شینگ بوده اند اسمیل خیل و نبی رندان و الیب ذفره بود پنجم سیم شینگ
و هسم قوم شینگ نام برده می شوند

(۱۷۴) ذکر قبایل فریسمی سپه م کیوی سپه اول شینگ

سیم بن کیوی بن شاه فرید بن شینگ چهار سپه اند (مندان و عیسی کی و سار و سرو و بنو سیم)
وجود آمده است چنانچه باز در خیل و بال خیل و بیت و قو خیل و غو خیل و افضل خیل و میان خیل و مبار خیل
و شوا و خیل و لاجی خیل و بیان و اریخ و قاسم خیل و ملک دین و کنگر و حیدر خیل و حبت و سکنه خیل و
و ملک خیل و بهار خیل و لک و دبدان و بشر خیل و بیان خیل و بارک خیل و پری خیل و کفشی خیل و کمال خیل و
داد خیل و اندرس خیل و محبت خیل و کرا خیل و شکر شاه خیل و لبی و خوجه و دواوری خیل و دراز خیل و نخی
خیل و بابک خیل و معین خیل و عباس خیل و خان خیل و شال خیل و ثناء خیل و گهستان خیل و مدی و بیام
خیل و شابی خیل و کلان خیل و باد و بو و بنکسر خیل و حکمت خیل و خانی و زکوی و دلی خیل و کندا خیل و زبیر
خیل و محبت خیل و صابو خیل و جکیه خیل و می خیل و پای خیل و هشتان از اولاد مندان سپه اول سیم سپه دوم
کیوی بن شینگ بوده اند هشتان شینگ اسیده می شوند و ذیر حسن خیل و لکر خیل و غزنی خیل و شوش
بل خیل و غانا خیل و ملک خیل و بیت خیل و سل خیل و سکنه خیل و دانی خان خیل و شهاب خیل و سلمه خیل و
محبت خیل و لکی و ثناء و قمره دین و باز خیل و خند و خیل و سرت خیل و محبت خیل و ملک خیل و افلم
خیل و عله خیل و اسماعیل خانی و کسبه خیل و غانا خیل و بیل و بلو و سرو و میر و دوا خیل و سلمه خیل و
هبلولی از اولاد عیسی کی سپه دوم سیم بن کیوی بن شینگ بوده اند و اینها نیز قوم شینگ نامیده می شوند
همچنین انجل درشتی خیل و سستی خیل و هیت خیل و مصری خیل و سوگری و ولی خیل و مبار خیل و سوز خیل و
ذیر خیل و قیوب خیل و حسن خیل و کمال خیل و خوجری خیل و سید خیل و شاه خیل و زبیا خیل و سه قومی از اولاد
سینا و سرو و ف به منو بر سه سوم سیم ابن کیوی بن شینگ بوده و اینان نیز قوم شینگ خوانده می شوند
و ذیر برانجل و رسول خیل و دولت خیل و ناجی خیل و بور خیل و منصور خیل و کور خیل و حیدر خیل و نبی خیل و غلام
نور

ذکر قبایل ذریه سیمی دوم کبوی اسر اول شینگ

و خوجیل و سوه خیل و نظام خیل و استایل خیل و بونه خیل و موسی خیل و فرید خیل و سینه خیل و یاسین خیل و باخیل
و خواجی اجم خیل و گری و نعل خیل و فانی خیل و کمان خیل و غیل خان و سنال و ملک خیل و درو خیل و بعل خیل
و مندره خیل و دوری خیل و نعل خیل همه از اولاد سیمی چهارم سیمی بن کبوی بن شینگ بوده و از قوم

شینگ موسی بنده ذکر اقوام و قبایل که از نسل سورانانی پسر موسی بپوشیده اند

سورانانی سبه دوم شینگ بنیره کران را بجا بر سر بود مانند ملک و غور زانی و مندر خیل و یک بنچ
خزک و یرت و دیر خیل و شر و بوزی خیل و نعل خیل و شکی خیل و عراق خیل و بل خیل و کال خیل و اشرف خیل
و حاجی خیل و اکبت خیل و سال بار و احمد خان کترو لدی خیل و طغر خیل و موس خیل و سرت خیل و خضر خان
و فی خیل و برسم خیل و شال خیل و عثمان خیل و کله خیل و صاحب خیل و ممت خیل و ملک خیل و میر خیل و خا
خیل و غر خیل و مش خیل و جات خیل و دولت خیل و میرت خیل و سعید خیل و ری خیل و حاجی خیل و خا
خیل و فیکر خیل و ارین خیل و خدی خیل و سوانکی و برسم خیل و برندی و کبوی خیل و شوب خیل و آمان
خیل و جانی خیل و حسن خیل و خدی خیل و کولی زانی و عیسی و سمودی خیل و سلطان خیل و ملا خیل و قدس خیل
عالم گل تبر و حاجی تبر و عالم خان تبر و علی زانی و دوله خیل و خدی و بوبک خیل و روزی خیل و سگی خیل و نوری
خیل و نصر دین و احمد خیل و موسی خیل و ادم خیل و فضل خیل و نعل خیل و یکتان همه از اولاد یک پسر اول سورانانی
بن شینگ بوده و انما بر قوم شینگ گفته می شوند و همچنین والدین و طوطه خیل و عابد خیل و دود خیل
و ممت خیل و کیکل و خونی و سنی و خا خیل و ابرو خیل و سید خان شاربک و کچ باکچی زانی و شکی
خیل و ایراند خیل و درو خیل از نسل غور زانی پسر دوم سورانانی بن شینگ بوده اند و بنام سورانانی از قوم
شینگ نام برده می شوند و تبرسل زانی و مهر خیل و میر قلم نیا و سببه نام با و عابد خیل و سببا خیل و عیسی
خیل و بکی خیل و کم کچی و جونی خیل و شومی خیل و مالو و سندی زانی و نورکی و بالا خان و سمیل خان و
و نر نبار و باده خان تبار و ندر تبار و علی زانی و کوبا و ندر خیل و بازیدی و کال خیل و دوری خیل و کول
خیل و علی زانی و حاجی خیل و ابراهیم خیل و ادم و با زانی و سبیس خیل و برسم خیل و ایل خیل و عمره خیل

جلد پنجم امان التواریخ

و نوکر خیل و بوکر خیل از دبه و دبه به باغ خیل و سبکی خیل و نانی خیل و هاسیل خیل و زائی و نطف خیل و عبدالمیل و سه کی و بارک خیل و کی بی از اولاد یک پسر چهارم سورانی بوده اند و همیشه ان بنام سورانی نام برده می شوند.

تمامی قبایل شینگ و سورانی که نام برده شده اولد اصلی ایشان که به شوال از سلسله کوه سلیمان بوده و شاه فرید سروف به شینگ به کوه کی از ماد بازمانده و چهرش گلی بشیر فراد و بزرگ کرده و درین واسطه شینگ سروف شده و از کثرت استمال و اختصار لفظ افغانی در اسناد معروف به شینگ شده و اینجا که کبریا شده با تو نامی را بر نی گرفته و از او کبوی و سورانی متولد شدند و هر دو تن بنام مادر خود با نوزائی و سلطان عوام افغانه بنوچی و با اختلاف زبان بندی به بنوچی گفته می شوند و علاقه بنون که در استبداد نام داشته بواسطه توطن گردیدن این قوم در آنجا معروف به بنو شینگ خوانند و در وقت بقعه اهل بنود در آنجا مقیم بوده و در از ان موطن بفرماندها شده که از ضرب کما می فریم که از محروبه های آنجا بدست آمده اما رسیده ای مرد و بیل بنود و یوان در آنجا متوفی است و ملک بنون از جانب غرب کوه موطن قوم و زبری و از طرف شرقی ضلع شاه و در علاقه سه تانه و چتری بشال که لنگ ضلع جلم و از جهت شمال مغربی کناره دریای سند کوه موطن قوم شینگ متعلق علاقه کومات و چتری بهانه که از نواح ولسند و سوی جنوب به بره به بلبل خان می رسد و متصل است و در طول شمال شرقی تا حد ضلع مدش پور و در میل و مد او - طان از شمال و جنوب چتری از نون تر جیل میل عرض افغانی ده است و مساحت سطحه ان ۳۰۰۰۰ است هزار شصت میل مربع بوده است و سکنه این ملک و این خاک از مرد و شینگ و ملی خیل یاری بوده و در (۳۳۱۴۶۸) سه صد و سی و یک هزار و چهار صد و شصت و هشت نفر از اقوام مختلفه مانده و بجان و فاطمه خیل و زبری و داد و شیا کی و شیمان و در پیش و زبری خیل و جت و اهل بنود بشمار رسانید

(۱۷۰۰) ذکر اقوام قبایل و مرد و شینگ از نسل نوحانی مالوتانی ابن اسماعیل سیستانی لودی و بنی بنامه ذکر سلسله قبایل طرانی اسم ابراهیم سروف به لودی بن طرانی بن شاه حسین عودی و در بنی سید و بودی برده شده و در داده شده که ذکر قوم مرد و خواهد آمد انکب نداشتن میشود که مرد و بنی طرانی

ذکر اقوام و طوایف مروت که از نسل نوحانی یا لوحانی ابن اسماعیل سبانی لوی

راجا سبب مانند دوسوی خیل کویتی و فونیل و سلسله و قبایل و مشایخ از این چهار تن بوجود آمده اند و همه قوم
مروت می گویند خانچه جانوزائی و اما جوری و زکی خیل و دوزیل که این یکب وصلی است و سبزان خیل و کتیل
و میان خیل و سنا خیل و سمیل خیل و ادین خیل و بازین خیل و دوی طاره و باز خیل و بو بو خیل و سنا خیل و کتائی
و بدنی خیل و شمشان خیل و غازی خیل و دولت خان خیل و عالم خیل و خان خیل و حند خیل و ملو خیل و اسپاهی
خیل و کریم خیل و میر حسن خیل و بانی زائی و برام خیل و صرام خیل و دگوزائی و قتل خیل و حذر خیل و میر خیل و
و جی خیل و احمد خان خیل و فک خیل و تختی خیل و ملغان خیل و اسپید خیل و مگر خیل و نصر خیل و باری خیل و
سببا خیل و فتح خان خیل و عالم خیل و ازین خیل و صد و خیل و بهوش خیل و جودا خیل و پارس خیل و
صورت خیل و نیک ن خیل و باز خیل و صیر طایفه و خیل و زکی زائی و اسماعیل زائی و
خیل و زنا خیل بعد از نسل موسی پسر او ا مروت و معروف به موسی زائی قوم مروت هستند و نیز سلیمان خیل و
بلی زائی و محمد زائی و مار و خیل و نصرت خیل و اسماعیل خیل و کوری خیل و حبیب خیل و کون خیل و نیک خیل و
خیل و پاسبان خیل و شادی خیل و کریم داد خیل و قلند خیل و عسک خیل و قر خیل و سبزان خیل و آغان خیل و
زائی و ملک خیل و خود ادا خیل و خواجی خیل و خمار خیل و حکمت خیل و بالست خیل و دریا خان خیل و مرزا
جوری خیل و ستان خیل و اکی زائی و بانی زائی و شاد خیل و احمد زائی و عبدل خیل و بابا خیل و راج خیل
و انجم خیل و درست خیل و خواجی خیل و حبیب خیل و ذوالفان خیل و ملک خیل و منی زائی و قتل خیل و کمال
و خیل که همه شعبه ای که کانه سلیمان خیل و آغان خیل و احمد زائی و از نسل تاجی سپه دوم مروت
بوده قوم مروت اسیده می شوند و همچنین علی زائی و عمر خیل و سیسی خیل و بلو خیل و خضر خیل و خواجی خیل و
خیل و سلیمان زائی و میرال زائی و کاک خیل و جی خیل و موتی خیل و سین خیل و تری خیل و کلا خیل و مصی خیل و
جانان خیل و کون خیل و پانده خیل و محبی خیل از اولاد نونه با نونه سپه سوم مروت بوده اند و نونه زائی از
مروت نام برده می شود

چنین سنده و اوج خیل و مند و خیل و سنی خیل و دوی زائی و باغ خیل و ماکش خیل و سبزان خیل و فزود
خیل و دادی خیل و برت خیل و سکند خیل و ملی خیل و دولت خان و ملغان و آغان خیل و مانی خیل و

جلد پنجم امان التواریخ

و حاجی خیل و ازاد خیل و طبع خیل و بلو خیل و دبل کمان و نو شک خیل و خا به خیل و عالم شاه خیل و طوطی
 خیل و طوبی خیل و شاه حسن خیل و شاه یک خیل و مبار خیل و فتح خیل و عسک خیل و آب خیل و آب
 خیل و سنگ خیل و کلی خیل و حاجی خیل و لکر خیل و شبر یک خیل و شند او خیل و شاه دی یک خیل و اکبر خیل
 و شاه سلیم خان و لالی خیل و مد یک خیل و جبار خیل و عمر خیل و طغر خیل و غر خیل و بدر خیل و ازل خیل و
 و صد خیل و مبار خیل و خجی خیل و شبر خان خیل و شالی خیل و باز خیل و سلیمان خیل و مهر خیل و زین خیل
 و لا و خیل و حلال خیل و حسنی خیل و مرادی خیل و ادم خیل و مبار خیل و سدا خیل و صاحب خیل و مال خیل
 و دولت خیل و شل خیل و شرک و عبدل خیل و رس خان و حیات خیل و نادر خیل و اهل خیل و کری خیل و خان
 دوران خیل و املا خیل و طغر خیل و مال خیل و ملا خیل و اسم خیل و مدین خیل و سل خیل و علم خانی خیل و ذکر خیل
 و جلال خیل و بنی خیل و جانی خیل و سکن خیل و برادر خیل و راجه خیل و شهاب خیل و میان خیل و سبب خیل و قطب خیل
 و صد خیل و گمان خیل و سیری خیل و علیمان خیل و ولی خیل و خا خیل و قاجا خیل و نوز خان و یک خیل و خیر خیل
 سیری خیل و سیری خیل و سبب خیل و ملی خیل و مقل خیل و صاحب خیل و تر خیل و شاه خیل و حسن خیل و
 خیل و محمد خیل و ملی خیل و قنار خیل و جلال خیل و مبار خیل و تپول خیل و بود خیل و مبار خیل و گل احمد خیل و سلطان
 مند خیل و پیر خیل و لالی خیل و بانک خیل و لاجمیر خیل و عمر خیل و اسک خیل و الله اذیل و شهاب خیل
 صورت خیل و ازاد خیل و الله داد خیل و جوری خیل و جبار گل خیل و بوس خیل و ثابت خیل و طغر خیل
 زنگی خیل و داود خیل و شاه دی خیل و حسن خیل و باز خیل و مد خیل و کر خیل و بانک خیل و اسماعیل
 جلال خیل و مد خیل و عالم خیل و ککا خیل و خوجی خیل و نظام خیل و خا و سبب ام و بوسف خیل و حاجی زانی
 گوگی و حسن خیل و اسماعیل خیل و جمال خیل و تبر خیل و سبب خیل و شتر خیل و شش خیل و دود خیل
 نقره خیل و زبون خیل و دو تنخواه زانی و محمد خیل و کمی خیل و وک خیل و خا خیل و کتو خیل و فلی خیل و نقره خیل
 شتال خیل و ایسب خیل و شش خیل و خجی خیل و رار خیل و اسماعیل خیل و خا خیل و طغر خیل و خان خیل
 خیل و کر خیل و شهید خیل و ستول خیل و طوطی زانی و غزنی خیل و ماحیل و لوگت خیل و سلیم خیل
 و کک خیل و ماند خیل و نقر خیل و لک خیل و مرزا خیل و هناد خیل و پال خیل و سیری خیل و فتح خیل
 حوز

ذکر اقوام و طوایف و شک از نسل نوحانی الیوحانی بن اسماعیل بن سینا لوری
 و غریز خیل و شیرخان خیل و کهن خان خیل و قزاق خیل و ذک خیل و عمر خیل و حسن خیل و بمبای خیل و مسه جلد
 خد خیل و البین خیل و بوس خیل و لذوی خیل و لیت خیل و سیرا خیل و فتح خیل و تر خیل و نصر خیل و بدی
 خیل و دتو خیل و شاه خیل و الهاد خیل و کید خیل و فرید خیل و جل خیل و لذ کی خیل و قمر بن خیل و بدر بن خیل
 و دعوت خیل و کتی خیل و غودل خیل و جگ خیل و ملا دل خیل و سلیمان و فرید خیل و عمر خان خیل و غازی خیل
 و شیربای خیل و سکر خیل و خزر خیل و خراس خیل و جابو خیل و شیرخان و صمات و سیاندا خیل و سیرخان خیل
 و سبای خیل و اغریز خیل و سکنه خیل و قلب خیل و اندا خیل و حسن خیل و سنجر خیل و درخیم خیل و سپاهل
 و قزاق خیل و غیره و عثمان خیل و احمد و نصرت برهان از نسل سلاطه چهارم مروت بن لومانی بوده اند
 و به سندن رو به ام و خد و خیل قوم مروت معروف هستند و از قبایل و قوم مروت قبایل و خیل و عمریز خیل و
 ملک زائی و غزاق خیل و سگو خیل و خان خیل و مجن خیل در تمام دلباب مروت اختلاف دارند و از اقوام
 جیاستند که بانی مروت باشند و قلمی باشد و بهسم چنین قبایل چکانه (ستوری و دولو خیل و وزیران و ابان خیل و کور
 خیل) از اولاد دولت شاه معروف به اباسهید می باشند و نیز فرق سه گانه گوندی و دبای و حیدر
 از قوم نیازی و قلمی به قوم مروتند و یک هزار و دویست و پنجاه خانوار از فرقه های کتری و اور و ده بنی
 مروت متفرق خانه دارند و تمامی قبایل مذکور و قوم مروت با اقوام محقه و مخلوطه خود در ولایت بنون با قوم
 نبوجی موسوم به بیشیک که از پیش میگذرد این ملک با بغداد آن نفوس مشحون است و فساد و مکران دارند و

نقد اندک کرده با هم محسوبند

ذکر اقوام و قبایلی که از نسل عیسی بن عمر از فریه نیازی و معروف
 عیسی خیل بوده اند

از این پیش ذکر عیسی و عقب عمر به سکنه قلمی که از نسل نیازی بن لودی بوده اند بخار ششند یک
 بشیح فدی و او و دویسی برداشته می شود عیسی بن عمر از فریه نیازی بن لودی بن شاه حسین خورنی
 هشت سبه بوجود داد و از آنرا اسامی بدین ترتیب بوده است (ابو خیل و خواصه و ماما و محمد و زکون خیل و
 میراد و اویر شاه و اصحاب و از جمله آن محمد و زکون از نقد برات سبانی نقد شدند و پیران قبایل عیسی

جلد پنجم امان التواريخ

و شش تن دیگر بدون اولاد و غنی مد کشند خانه نمودن خیل شیخ علی و خضر خیل و شیخ فرید خیل و بهادر
و بریم خیل و غالی خیل و مصطفی و دولت و سید و خیل و شمس خیل و عمر خانی و شبیر خانی و بلال خانی و کلیم
خانی و ابلی خانی و نوزگمت خیل و خان و جنگی خیل و سالت خیل و عثمان خیل و زان خیل و یاسی خیل و عبدالکریم
نگره دولت و سر و خیل و عباسی خیل و بلال خانی و احمد خیل و بادین خانی و جوزیه خیل و نزار خیل و غالی خیل و علی
شبیر و نوزگمت خیل و عثمان خیل و شبیر خانی و احمد خیل و عثمان و درویش خیل و صاحب خیل و عمر خیل و بهرام و محمد و محمد
و پیرائی خیل و بهار خیل و تقیوب خیل و سعید خیل و قازی و سارنگ خیل و ملک و اتان و میرزا و محمود و ادا
محمد بهر چهارم عیسی بوده اند و نیز سبز و خیل و خواجی خیل و غالی خیل و دولو خیل و شمس خیل و شبیر خیل و کاکه
دلا و بریم خیل و فتح خیل و جنگی خیل و صاحب خیل و سرست و طمان و کر و بس خیل و لند و خیل و ادا
زک و به خیم عیسی بوده و معروف به زک و خیل عیسی خیل می باشند و وطن و خاک قوم عیسی خیل نیازی به نوشتن
نماک متصل موقع علی قوم مروت اتفاق افتاده و از جانب شمال به نمبه لکی کشیده و از طرف جنوب به رود کر
متصل است و عاقل معروف به زک و خیل و عاقل و نفوس این طایفه نیز با قوم مروت و جمیع شمار نفوس مردم
نمکه بنون محسوب است که هر پیش نام دارند

(۱۷۸) ذکر طایفه و اقوام و قبایلی که از نسل موسیانی نام میره نیی
بن بودی بن سادات حسین بوده

بنیاد آئینه

۱۳۹۶

بنام و بر جمع سلسله قابل لودی موسیقی معروف به موسیقی پس از میا با همیار خپنچه که سنت نام برده شده است و حالیه اینجا جارش می شود که موثقی از او که دنا کوین نیازی را شش سه وجود داده مانند الدخیل و عمر نیل و سناخیل و متوزائی و اکای و کال زائی خپنچه موسی مرغه و تانی خیل و عصفه خیل و بلبل خیل و شاه خیل و علی خیل و سابعه خیل و کاسی خیل و سوندی خیل و نرخیل و درستان خیل و نصیر خیل و سکنده و ندری خیل و ادموخیل و کمشیر خیل و احمد خیل و خلو و بلو و دادی خان و سرست خیل و برغریدی و سناخیل و بارگل خیل و شل خیل و عثمانی خیل و موسی خیل و جبار و شهالم و بلوخیل و سندی و خان خیل و میلاخیل و نعل و نعلان و سیرزاخیل و زانی خیل و محمد خیل و بوجخیل و میرگل خیل و جهان خان خیل و بارگل خیل و نجوخیل و پیرزاد

ذکر طایفه و اقوام و قبایلیکه از نسل موسیائی نام میره نیازی بن لودی

شاه بن حسین لوده
خیل و تازی خیل و کل یک خیل و انبار خیل و تبه خیل و آینه صا... خیل و بخانی خیل و فتنه خان خیل و عینان
خیل و کل یک خیل و دهنای خیل و مانده خیل و لومان خیل و شمو خیل و عالمشیر خیل و بارکی خیل و سابعلی خیل و
شان از اولاد عمر بن موسیائی بوده اند و اصطلاح مردم افغانستان موسیائی خوانده می شود و همچنین
داوخیل و سدر و شکله و شیخ و جوخیل و روش و کهن و سبجان خان و ماز و خان و گلشی خیل و جانه و
خیل و خوشحال و میری در دامن شته تی که قوم تنگ جاوسکن دارند و نهاد و نفوس ایشان سیرینه

است یعنی بر بخانه مبداء از ذرات

خاتمه ذکر قبایل

این بود ذکر قبایل و طوایف و اقوام ششانه افغانستان که با بنام مجانه عالم مدقی فزانه عافیه مجانبان
صاحب (سه ایچ التورینگ) بدست نمانده این بطور طایفی سیرا مبداء الحمد خان اصفهانی ابرائی طعنه
مؤدب السلطان صاحب تجربه چهره عارسی و نگارش است. اگر چه در جلداول این هادیون کتاب بازشنا
کثیره و شفقات مدیده بهج و ند و بن جنبه افیای عمده می افغانستان موقوف گردیدیم ولیکن از در این موقوف
فوق که ذکر قوم قبایل و طوایف افغانستان شده ضمنا اسامی اوطان و ساکن و سائر اهل آنها از قبلا
و شلاق بودن و دد شدا و قبیلات و دوات و کوه لوده و دود و دمانه و دوشته جاوستان نام
مواضع کشیره و مواقع همه در (۱۷۸۶) ص. و نهاد و دوشته فصل نام برده شد که این رسم مزید بر معلوم است
و مهنات خوانندگان خواهد شد.

کنون بیاری و باوری بکانه خداوند دانی توانا آغاز به نگارش سرگذشت سلاطین ابدار و پادشاهان
عالمگیر افغانستان و سایر وقایع صده جان و جهانیان برویه و سبک طلب دوم می شود و از خدا اشتنا
می جویم که در سلاله مرابری کند و قوت و دفع و قن از زانی فرماید

جلد پنجم امان التواریخ
 و کرواتایع الله و رفیق احمد خیار کسود و زانی درانی از بنوستان پس از
 کشته شدن پادشاه به قندهار و کجسته شدن افغانستان از ایران
 جلوس او به تخت فغانستان و یورشهای او به هندوستان و سایر
 وقایع بجان و جهانیان

و این سال احمد خان سدوزانی خانبه اجمالی از سرگذشت او در ذیل سال هزار و گصد و شصت و هجدهم است
 کتاب امان التواریخ بخاریست یافت از اردوی پادشاه سه هزار نف و با برنجی چهار هزار نفه ماند که در
 کفون دهنده به دولت انگیس است و یک از الماسهای گران قیمت تاریخی و زیادت با گنجینه یاقوت
 و مخراج که این جواهرات اجدادش محارست حرم شاهی یافته بود با اتفاق نورمحمد خان طبریزی که در
 غول غنی خان سه دار افغان بود از بنوستان خراسان رهسپار قندهار شده چون به نادر اباد رسید به
 محمد غازی قابل سروری و لایق مهربانی از پادشاه از برای نصیب و سرداری بر پا خواسته و مانند حاجی
 جان خان احمد زانی بارک زانی درانی و نورمحمد خان طبریزی و موسی خان استخانی سهروردی یکی و منتخبان
 فوغلانی و احمد خان نورزانی و میرزا خان الکوزانی و جمعی دیگر در فرار شیر سنج که واقع در نادر اباد
 قندهار بوده با گروهی بسیار اجتماع نمودند و با یکدیگر پادشاه را استیصال و ازادی برادر شدند
 و گفته بام مبر و شکبانی باب ریز گرد و واقعات است ملی از اقصای مال بدیده و دیگر مکن نیست با
 دولت ایران مراقت و موافقت بنام و سرط و مت و نسبت نزد تخت نشینان او خرم و نایم تبریز
 انجا و اتفاق بنام و ساسر سلطنت و خود قمار بی بیان کنیم و از میان خود یک تن که لایق سروری و قابل اعتماد
 بوده برگزیدیم و یکی بنا به سبب و ملا و مت و بام و اقدام بنام و برای این امر بزرگ حنبه و نوبیانی مجاز
 و بدون نتیجه و ثری از دور خود برخاستند زیرا هر یک از بزرگان و سران در سه هوای سروری و دروغ
 نجاتا جوری داشتند و بنا به سبب حسب و نسب و زور و قوه و کمیت و ثروت و رشادت و شباهت خود
 بدگری و طبیعتی شکی داشت بجز احمد خان که در گوشه خرابه بود به لاف و کراف محسب از اندوه خاطر نمی نمود
 حالیکه او در علو حسب و معلو نسب از بزرگان مقامی طبع و نیرنگی داشت و در مباح و در دانش و در

و سایر نقاط این مکرانی بر می افراشت اتفاقاً روزی ده دیشی رویده سوسوی موسوم به (صابر) نام
 که در کسوت درویشی تاج بی نیازی بر سر و جامه معرفت در برداشت و در چند روز از دست ابراهیم
 سه ان افغان خاطر بر بیانات شود و به آنان می گماشت و در آن عقبه تبر که با تخته معرق کاسه سنا لین
 و قبی به طوطه ملوک و سایر ملین می گذاشت تاگاه از ان بیان را و به خود پروان شده و سر برداشت گفت
 این منصب بلیل و مثل نظر از جانب می خیزد به احمد خان منوش است و هیچکس نباید بخیال حال افتاد بگوید
 این بیان دست پیش برده و خوش کن می که تازه رو شده شده بود از زمین برکن و بر فراز کلاه افغان است
 کرد و گفت این بجای تاج و جیه نواست و تو پادشاه دورانی و از این بعد احمد خان پنجهف و او به دانی
 مستو گردید و طبقه و سلسله او موسوم به (دانی) شد و چنانچه در صدر این کتاب شریف یافت با بگویند
 نمایان از امر و سرداران و بزرگان این حرکت از صبا به شاه درویش و بدین جزو کرامت و غایت
 عادت دانسته بجای ساکت و صامت شدند و مقدم بر همه حاجی تاج خان احمد دانی تقدیم اطاعت و محبت
 پیش شد و او را امنیت و تبرک سرود و فرمود تا حاضرین از سایرین اطاعت و بندگی نمودند و بجهت
 ثناء و محبت او گشتند چون احمد خان همه را گنبد و گنبدان در مطاوعت خود یافت از جای برخاست
 قطعی معضل منی بیانات و بیگانه و اتفاق و صفات اتفاق و بیگانه بیانی کرد و حاضرین با به فصاحت و بلاغت
 و موافقت صفات خود شدند و داشت و از مذمت به دولت و ملت مملکت افغانستان و اساطیر
 و ارباب بلاد و زعامت و اعیان و رعیت پروری و عالت گسری برده از جبهه سر بر مکنونه خود برداشت
 بجای از بیانات او شاد گشتند و مکر بندگی او در بیان بستند

تاسیس ۱۳۹۴

روز بعد احمد خان بر سر بر سلطنت افغانستان بلبوس نمود و احمد شاه خوانده شد چنانچه همه جمع سکه او
 کب از شرای معاصرین این شهر ابرشته نظم کشید اکم شد از قالد بی چون به اسما پادشاه - سکه زن برشم
 از دست تاجی بیا و وزیر جمع مرد و این معنون شد (الکات لیل) هو احمد شاه دانی بیانی از اتفاق
 منتهی که تقی خان شیرازی اخته بجای که کب از سورین اسوراد شاه بود اتفاق با صرخان حاکم کابل و میا
 با بیانات در سال پنجاب و سنه که عبارت از دو کرد و رو خورده توان (مبت و شش کرد و پوچ) نقد و
 نقد

جلد پنجم امان التواریخ

و تعدادی بسیار غلبه بود چنانکه شدن اندک شاه قندهار رسید و چون احمد شاه خبر یافت بکتاب داشت
و این گنج باد آورد در اسفند فرشته و مقرر داشت تا همه را آب کرده و بنام نامش سکه موزد انگاه دست عطا
و بخشش گشت و مالی و افزای بزرگان درگاه و سران سپاه به بخشود انگاه در یکی خان با سببه ای با سبب
وزارت برداشت و لقب شاه و لیکن اشرف الازداد با و از انی داشت و سر در جهان خان غفرانی مالیه
و جان خان و سببه بزن داد و و پسر لاری سپاه نامزد کرد و شاه سپند خان را به اسیر انکار نامزد نمود
و هر یک از بزرگان و سران قبیله درانی را به مرضی اختصاص کرد و امور شده قندهار را در تحت انتظام آورد
انگاه به بزم شیر کابل و پیش از قندهار با سپاهی بسیار بیرون شد و طی منازل موز به غار غفرین رسید
از انسوی امر خان که بافاق قنغان شیرازی به قندهار آمده بود پس از چند روزی بطرف کابل فرار کرد
جانب حوزائی در انجا بکاشت و رایت غربت بکانبشیا و برافراشت و به نوب و مراتب پر دشت
قشونی لایق دور حوزا هم ساخت احمد شاه چون از این سوی به غفرین رسید مکران غفرین که دست داشت
نامر شاه افشار بود در حوزا بکاشت و رایت غریب از رستگاری از در مصالحت در آمد و احمد شاه بفرستاد
گردید و اسرار انجا را منظم ساخت و از جانب حوزا کمالی بکاشت و رایت غربت بکانبشیا بکابل برافراشت
چون بظاہر کابل رسید بایستاد سرخان در حوزا فخره محاسبه بد راه پیشا و گرفت و احمد شاه بدون کابل
جدال پرچم اقبال به قندهار اقبال بل منصب موز طبقات غلاتی بخدمت شتافتند و بخششهای لایق کردند
و اشتیاقات منته وانه با قندهار احمد شاه بند روزی انعام فرمود و امور مردم در تحت انتظام آورد و بچهار

سپاه و نغز زنبه و خرگاه بمنزله اندن به هندوستان پرداخت ذکر یورش اول احمد شاه دانی به هندوستان

چون احمد شاه خاطر از تنبیه سپاه و نغز زنبه و خرگاه به پرداخت رایت غربت بکانبشیا و برافراشت
بین راه عیال احمد خان محمد زائی صاحب خاک دوابه و دشمنی داشت که از مواضع نزده گرو و بیگانه
باردوی شای بویست و بدین سانیکه که نواب سرخان بقتونی کافی بر سر تن داشت و پس از جنگ
و قتل و سبب سپاه چون از بخش سپاه کینه خواد احمد شاه انگی یافت با قنایم سو فخره بطرف پیشا

دکتر یونس اوال احمد شاه دانی بنمیدستان

شاهت دین با حال نیک و اضطراب و پریشانی به بن سوی ادم احمد شاه اورانسی داد و مباد و خوش سوار
فرمود و اورانسی ابدال باحق سه دار جهان خان خان خانان و سپه سالار سپاه با چند فوج از ابدال باز
خدا ان مخدیه الجیشی به پیش و فرستاد و سپه سالار با عیال احمد خان مانند سیلی جوشان با ابری خروشان طلی
ساکل موزه نیاورید رسیدند چون ناصر خان از رسیدن پناه احمد شاه خبردار گردید سخت بر سر آمد
نیاست آنکه در خود با مخالفت و مقاومت اورانسی و در راه معبر کتب پاک هزاره پنج بخت و سپه سالار
بدون کینه و بدال به پیش و داخل شد و متعاقب او احمد شاه بر سر آمد و مملکت داخل شد و در گرد و بنیان
و ایمان شهر به صورتی شگفت و بر یک بفرمود و تمام و تبه غرق یافت احمد شاه همه را بنواخت و چون علم
شهر و فراهم شدن سپاهیان طرا سود یافت سپه سالار فرمود راه هزاره پنج برگرفت تا ناصر خان
به دست اورانسی و در وقت اورانسی ساز و سپه سالار چون از نزدیک بود ناصر خان خبر یافت از هزاره پنج با پنج
شاهت و سپه سالار اوال و اوال و انصرف موزه به پیش و عودت کرد و اندک در این وقت به دوای
که ناصر شاه گرفته بود بدین نازمه و متاعه تصرف نمود و از طرف حوز محال و خواب بهر حال نصیب فرمود
اینکه گرفته اند و به قندار رسید و بر سر بکمرانی و سینه وی تکیه کردید

هم در این سال ابراهیم خان باور علی شاه ملقب به عاصم و اصفهان افغانی که بودند از بکون و نجیب
و غیره را به نوازش و نجیبش گرانمایه به نواخت و پرده از سر از کفنه خود که دعوی سلطنت بود برانداخت
از اصفهان بزم اند با جان حرکت کرد و علی شاه نیز از اندران بیرون آمد و در بین رنجان و سلطانیه و در بار
بر رسیدند و جنگی بود که موزند و علی شاه شکست یافت و از مرگه و بر تافت و عاقبت دستگیر و کور
و اصفهان که بکایت ابراهیم خان آمده بود نیز به این جنگ سر بطنیان برداشت و مانیت استبداد
برداشت و حوز اصلا شاه بخاند و بطرف تبریز روانه گردید و ابراهیم خان نیز بسوی اذربایجان رفت
و در حوالی مرند و کوه دار نامدار بر رسیدند و جنگی سخت موزند اصلا شاه که قار و بارادش سردخان
بکلم ابراهیم خان کشته گشت و افتد ابراهیم خان با گرفت که سپاهش به کعبه و سینه ازین برسد و
برآمد و درین بخت با فوجی از سپاه نجراسان فرستاد که پادشاهی بارث و استخفافی من شایر بر

جلد نهم امان التواریخ

مسئله یکم چون به طوس رسید و فرما فرمود که اگر ایستاد که گفته بود باید شایسته شرف فرمای عشق
و به سر زینت برای مردمان خراسان کنند اگر بیانات ابراهیم خان از روی عنایت پاک بوده باشد
خراسان باید اجازت و خیمه او انداخته شود و بارگرفته و از شایسته پنج سقده که به تخت سلطنت
شایسته از ابتدای آغاز و زین و سپه و تاج و قشما می شد به و مرافقت و الحاحات اکتبه قبول نمود و در هر
سال هزار و صد و شصت و یک در شدند برادر ملک جهان بانی برادر (سلطان معظم) و پنج ملوک
هم در این سال عبدالکریم خان ایلمچی علی شاه برادر زاده نادر شاه دربار عثمانی رسید و حضور سلطان محمود
حاصل گرد و نامه که در شش بنامش بدین جنون بود بنده شاه و دیت علی) و پنج مرد میرزا ابراهیم میرزا
او که لقب اعتماد الدوله داشت بدین جنون بود (از خدایات کردگاریم - دارد اسب بدست ابراهیم
گذرانند و چون عثمانی از انقلاب و کعبه ان ایران خبر داشت بدین رسول و رسالت او حیدر ان و همی کند
هم در این سال بین فرانسه و اطرشین نایره فال شغل گشت و دولت روس یکبار طریش سپاهی و
فرستاد و بعد از این سال محمد انبیا پاشا در مصر از جانب سلطان عثمانی مکران بود و برای جذب قلوب مصریها
مکومتی این رسالت خواهی نمود مانند سنوات گذشته مصر در انامی و سکونت سکندریه

ذکر پورش دوم احمد شاه درانی به بندون

مقتضا عفا این مایه چون کتاب بجا بورد ایامی سلطان محمود غزنوی و سلطان شهاب الدین مغربی
به هندوستان برزیده کتون جهان نظم بوردستهای دلبرانه و حملات جنگجو بانه احمد شاه درانی به هندوستان
بنام چون احمد شاه درانی مراعتب به قتل برمود و امور جمهر را در تحت ظلم و ستمی مرتب فرمود انبرم که
خواهی از نواب مرغان استگ هندوستان موز و باسی هزار مرزبند و از کابل و پشاور گرفته و در
و حاکم را در نوشت و بطرف لاهور در رسید این وقت حیات النعمان میر بهلوی ماعتب به سهند خان
بن زرک باخان که از جانب بادشاه افشار حکمران لاهور بود از غریب احمد شاه درانی اگهی قتل یافته بود
و از محمد شاه گورکانی بادشاه دلی استوار خواسته بود و خود با سپاهی فراوان و توپهای آتش
فشان انبرم متعاطله و متعاطله احمد شاه درانی میاوستند شده از استوای محمد شاه بن جهان شاه بنظم شاه

ذکر یوش دوم احمد شاه درانی به هندوستان

بن و رنگم زیب کو گانی چون از استغاثه و استهاد سسنا از خان و قرب و وصل احمد شاه درانی خبر یافت
فرماند او فرزندش احمد شاه کو گانی بالگری فراوان و قلمهای توان و نوبهای کان بزم نرم امیرش
درانی ساعدت و معاونت ناصر خان از دلی بطرف لاهور در حرکت اید و از حوکمانی را که محمد شاه کو گانی
برای فرزندش روانه سیدان جنگ موز قمر الدین خان وزیر الماکک افتاد الدوله و نواب ابو منصور صغیر
جنگ و خدتن از امرای بزرگ و راجگان سترگ اتمیر و غیره که عار دلمان از دود و دینیا و نیا بود می بودند
و این وقت سسنا از خان کنار رود و بجا ببار دوگاه حوض ساخته و چشم براه دلی و آمدن بدو از طرف
شاه کو گانی انداخته که احمد شاه درانی با ده هزار سوار رنده شیرش را با آنکه عبور از آب شکل بود و
نجا نموده از کدنگاهی که چند فرسنگ باوتر از مرز بود گذشت سسنا از خان که هرگز تصویبی نمود که پنا
جایی و جالالی احمد شاه درانی از آب بچو نماند بگذرد چون نزدیک شدن او را خبر یافت از مقابل و جنگ با او
به نافت وارد و اگر داشته با فوجی از سپاهیان خویش بطرف شهر انظار کرد که در بین راه با سپاه احمد
و نمیشی تصادف کرد و سپاهیان افغانی او را محصور نمودند و پنج بدین کشیده بسیار مان او را ناک
و خون افکندند شاه سسنا از خان با حال نا توان از امر که ناکد جان بدر برده خبر این واقعه بار دوگاه او رسید
بمد و هم افتادند و با کمک گیر و دار بالا گرفت که سپاه احمد شاه در رسید و بهند بسیاره فرار برگزید و
احمال و انتقال و خورخانه و نوجانه سسنا از خان غنیمت احمد شاه درانی شد و احمد شاه فرمانداد تا سگ و
بجای سپاهیان هند در آن شب بای کر قند و یا سودنیا به دادن از جای برخاست و خویش و سپاه
با افغانانی که در عقب بودند و بر رسیدند بسیار قند و طبل غریب بجای لاهور نواخت از افغان سسنا
چون با حال پریشان و خسته جان به لاهور رسید که دانست که احمد شاه درانی ایکسان سبیل جوان
و ابرخوشان خواب رسیده با جابا معدودی از خواص ایکسان سبیل احمد شاه کو گانی که از دلی مباد
او سباه حرکت نمود و بنوز او از لاهور دوشده بود که احمد شاه درانی به ظاهر لاهور رسید و بدین
و راهی شهر لاهور آمد و به تخت بهاد بزرگان و اعیان شهر منصوبش بار با قند و زبان به نیت و کش
گشودند احمد شاه درانی بمدد افران حال منزلت و تمام نواخت و از استغاثات حسنه وانه بهر نیت

جلد نهم امان التواریخ

از انصاری احمد شاه گورگانی بر حسب فرمان پیرشک محبت گورگانی از دوی راه لاهور گرفت و در بین راه
 راجگان و بزرگان بسیاری متصل باردویش ملحق می شدند اندک کسری سکه راجه میپور و زمین داران
 چون جمال الدین خان (نام پوری و (رای که) زمین دار کجوا و اوله و اسکست (زمین دار قبایل و عیال
 و فیض الله خان سپاهان علی محمد خان روبلیه مکران سهند و فیروزه بدین قسم علی طهری می کرد که نگاه
 سهند از خان بدو رسید و از فرار خویش و پراکنده شدن اردویش و بیا رفتن احوال و افسان و تفرق
 آمدن لاهور بدست احمد شاه دانی و شجاعت و دلادری و شادت و جادری افغانان و بدری بزرگان
 که هر اسی بی پایان سپاه هند متولی شد و احمد شاه گورگانی در کار خویش حیران ماند و طرح شویب
 انداخت و در زانباخت و میای جلب ساخت لیکن طهری خان روبلیه مکران سهند شهر دارا که در و با
 از راجگان برای سوار پور بطرف اوله و لبوی روانه شد و رفتن او سبب رعب و هراس ساریار و
 راجگان شد قمر الدین خان وزیر المملک اعتماد الدوله عیال و اطفال و اموالیکه همراه او از خوف سپاه
 افغان بشهر سهند فرستاد و عبد الله خان و فیض الله خان سپاهان علی محمد خان که خود قبل از همه راه فرار
 محض است و مخالفت سهند و مطیعین خود به سهند فرستاد و دستور لازم داد که شهر را محاطت
 انگاه خود با اتفاق احمد شاه گورگانی از سهند گذشته در کنار سنج بگذاهند و باقی داره سپاه اردوگاه
 ساخت از انصاری احمد شاه دانی پس از انتظام لاهور و نصیقه مور با سپاهی بی پایان و غنایم فراوان از
 لاهور به ویش و از حرکت اردوی احمد شاه گورگانی خبر یافت از راه لودبانه طریق سهند گرفت و انگاه
 اردوگاه او گزینست و در سیزدهم ربیع الاول این سال هزار و کمصد و شصت و یک بدون وقوع حادثه
 بشهر سهند داخل گردید و شهر را با تواریخ بیاد و جمعی که از راه ستیزه و او نیز خواسته بودند از دهم خیز
 گدازانید و عبد الله خان و فیض الله خان و عیال و اطفال قمر الدین خان وزیر المملک اعتماد الدوله را بقصد
 در آورد چون این خبر محنت اثر بار و دوگاه شاهزاده احمد شاه گورگانی رسید گمباره از جای غیبید و از
 کنار رود سنج بطرف سهند فراسد و از روز نهم ربیع الاول از روز جمیع و هشتم مدت چهارده روز
 مال و پاسبانان قاتل و زمین معرکه و عیال بود و همه روزه نایره جلب شتم و فروزنده بود و از نظر جمعی
 کشته

ذکر یورش دوم احمد شاه درانی به هندوستان

جسکی شته و نجاک و خون اغشته می شدند چنانچه روز جمعه سبت و دوم که هشتم روز نبرد و غوز نری بود
شاهی که قمرالدین خان در غیبه شغول ادای نماز عید بود مگلوله توپ ان غیبه را پراکنده کرد و او را کشت
و این حادثه شته شدن قمرالدین خان در ملک اتمادالدین سبب شد که راجه کسری سنگه سپه راجه جسکه سنگه
با سایر راجگان تیمیر و غیره با دوازده هزار سوار که سالاران آنان بودند روی از مسکه حیدر ابراهیم و سیکه
شامل و اوستان خوشبختان قندهار وجود این دو سلسله بزرگ احمد شاه لورگانی خاندانه باخت و باغافین
و سپه ان صفدر جنگ در جنگ ستقامت و زبردت انکه از اتفاقات غریبه حادثه روی داد که جنگ سیدان
صلح شد. و ان این بود که در جزو قشایمی که از لاهور به پست سپاه احمد شاه درانی افتاد و چند بار در ان که بار بار
می بود که انهارا در این جنگ کجا ببردند و از عدم تجربه و نااموزگاری بشکام نشن دادن بطرف غوز نری
و جسکی از سپاه احمد شاه درانی از بی مهارتی و بی وفائی و بیچان کشته و زخمی شدند و احمد شاه درانی داشت
که پس از این حادثه مکره و حوسس فتح را نمی تواند در اغوشش گیرد و با چارتن به صلح داده و رسوایان
زبان از دوز بانب بیان افتاده شد بطریق و مسالمت با بدین سوال معین و برقرار کرد که نرسند
فاصله خاک بند و ستان و افغانستان باشد انکه احمد شاه درانی بجانب افغانستان و قندهار و
احمد شاه لورگانی بطرف دلی روانه شدند پس از رسیدن احمد شاه لورگانی به دلی بدین پیش محمد شاه
سپاه خاصه باقیانده کمان قمرالدین خان را با معین الملک و سایرین خواست و همه را از بخش گرانمای
ساخت و خوشوکرانی و صوبه داری لاهور و قشان را بنام معین الملک فرود و نیز احمد شاه درانی به
قندهار رسید و چندی به تخت مکرانی بیا رسید و به نظم سپاه و نوافضینه و خرگاه منصوب گردید. هم درین
محمد شاه لورگانی پادشاه دلی پس از سی سال پادشاهی در هندوستان که گذشت و فرزند ارشد
و سببش احمد شاه لورگانی به تخت مکرانی هندوستان در دلی نشست و احمد شاه منصب فرزند خود
به صفدر جنگ شایسته کرد

ذکر وقایع سال و یورش سوم احمد شاه درانی به هندوستان
در این سال احمد شاه درانی پس از تحلیم امور قندهار باز به سپاهی بسیار به هندوستان شد

جلد پنجم امان التواریخ

به طرف لاهور غریب نمود چون این خبر کویش بدین الملک به تعبیه سپاه بهر دانت و احمد شاه داد و دی
 از رسیدن احمد شاه مدانی که ساخت احمد شاه که کورگانی فرماذ او تا امر جنگ بهر اصف طایه بالشکری کند
 خواه حرکت نماید و راه لاهور برای معاونت معین الملک سپاه و از این سوی احمد شاه مدانی چون جنگ
 لاهور رسید و مقدمه جنگ و دانت مختصر آگهی یافت که در میان برخی سه داران افغان را به مخالفت نموده
 و از آن طرف معین الملک حاضر شدن بجهت جنگ راه صلح و مسالمت گرفت و رسولان حرب زبان ساز
 کار خفاصت بهصالحیت مبدل کرد وید و نفر شدند که اطلاق و بدو کج و در زمان دشت افغانی با بران داشته است
 بعد با متعلق با افغان باشد و هر ساله مالیات و عایدی (سیاکلوت و کجبات و اورنگ آباد و بهر اهر)
 این حال چهار گانه را معین الملک بدربار قندار و کارگذاران احمد شاه می رساند پس از مدتی مراجعت و صلح
 احمد شاه مدانی به قندار کار عودت کرد و در این وقت مسئله کید و قتله انجیزی چندین مخالف از
 افغانستان که درباره احمد شاه اندیشه کرده بودند به ثبوت پیوست و آنان عبارت از محمد خان غلبرالی
 و سیه افغان و محبت خان و کدو خان و چندین دیگر بودند که همه را اقباب و خطاب قهر امیر مخاطب ساختند
 در تپه معصود شاه واقع در شمال شرقی قندار که متروک باشد ای بود به مجازات رسانید و از آنان تنهائیان
 خان توپچی باشی را چون قبل بخرطوش پیچید و غلبه داشت که دو دشتش بر روی تخت انداخت و او را
 فرا گرفت و غارت یافت سایرین همه بوادای عدم ره سپار شدند و احمد شاه چون خاطر از کید و قتل
 انجیزی امان بهر دانت حذر و احتیاطی رفتن بخراسان ساخت سپاهی و قی بر داشت و این
 بجانب هرات برافراشت مدان وقت از جانب هرات سیزده نفره احمد شاه افشار امیر عالم خان مرگ
 هرات بود چون از رسیدن احمد شاه مدانی خبر یافت به مخالفت و محاربت شش پرده و مدت چهار ماه
 محاربه بطول انجامید و همه روز مردان مرگانه بر و بپایان بردندی و خون گدیده که بخور دندی و قطعی رفتی
 در شهر خیمه نام برافراشت و کمال سکنه هرات مالی باقی نگذاشت و دشت امان خوانند امیر عالم خان
 چون سه عتی یزیدی به شش زده هرات بهیمه است و فرستاده بود و همه روز بخران رسیدن سپاه شش
 و مردم را بوجه امرو ز و فردا به بیه انتظاری گذاشت تا جام مسر و شکستی مردم ببرزگرده و پیاده کی و دزدی

ذکر یورش سوم احمد شاه درانی به هندوستان

بهره طاقت خود را ساینده و بکار بسته و بکربانده تمنی کشند و برج خاکستر را به سپاه احمد شاه واکندارند و
افواجش بی هرات داخل گردیدند امیر عالم خان عرب دست از ملک کشید و مردانیه بکلیه عاقبت شربت
مرگ بخشید و دروازه باز کرد و احمد شاه درانی ظفر و منقوش به هرات ورود نمود و ابواب الطاف
روی قطعی زدگان و بزرگان شمشیر کشید و از اسنوی چون خبر محاصره هرات در شمشیر شایع گشت شاهنرخ شاه
بغیره تاجشاد افشار بهادر و الکاح مردان به تخت سلطنتی تنزل برآمد و بود بختا که است امیر عالم خان عرب
حاکم هرات و سبانه او سپاهی جمع کرده است هرات نمود احمد شاه درانی چون از حرکت سپاه خراسان
خبر یافت بجهت اسوار بهر داری جهان خان فخرانی حرکت داد و جهان خان طی طسریق نمود و قبل از رسیدن
به مقصد و سپاه خراسان در ترتیب شیخ بام چون خبر گشتن شدن امیر عالم خان را با فتح هرات شنید و بود
راه مرا حبیب گفته که سه در جهان خان با فقدان سپاه رسیده و دستبرد زده و هرات عودت کرد و شاه
خاطر اسوده گشت و چند روزی به تخت مکرانی هرات به نشست انگاه در دلش مله جان هزاره را به نیابت
هرات گماشت و رایت غمیت بجانب شهر را داشت چون خبر رسیدن احمد شاه درانی در شهر شایع
گشت شاهنرخ شاه فرامان داد تا نصر الله بزرگ او را در سیران بزم تعالیه و متاعه احمد شاه درانی از شهر بردن
و ملک در انداختند و بدین سوال در اینجا نیز چهار ماه محاصره شد بطول انجامید و عاقبت بواسطه
جرب زبان شاهزاده تیمور که قبل از مدتی با مادرش که رفقه احمد شاه درانی بود و در شهر بودند پیر
و بابر بنی بایرام احمد شاه درانی موده احمد شاه درانی انا را بر داشته بطرف فیما بر بر سپار
چون احمد شاه درانی بزم فیما بر با سپاهی خود فرار شدند و نه گشت عباس علی خان بیات حکمران
فیما بر از غمیت او که گشت فیما بر مدافعه کرده بود و دروازه را بسته و با فقیه چندی برای هر جانب
و فتنه از حاجی سیف الدین هم خوشی راه علاج پرسیدان سپید و انگشت با بر طریح صلح و مسالمت انگیخت و او را
در این اندیشه به تدبیر علی مصلح که از روی ماطلیفه رستمان در رسد و سر مار خنده در بنیاد استقامت
افغانان انگشت عباس علی خان سپید او بجا برد و ابواب مسالمت کشود و آغاز مراقبت و مواظبت نمود
بدین بهانه می گزیدند سپاه سه برسد و بر فهای سخت نازل گردید و کوه و دامن را بر فهای

جلد پنجم امان التواریخ

افغانان کم کم صبار ادا نمودند و از سختی و مدت سست سنگینی بر زبان به شکایت گشودند احمد شاه
درانی زمانی از کعبه و مدینه به سبب سلطان اگهی یافت که چاره جز حرکت کردن نبودند و چون بنظر ابرام ایگ
عودت بهرات نمود و مدتی منزل خدتن از سبب ایسان و چهار بابان او را سر مالک می ساختند و بر سر کوه
منزل کا فرقه شدت سبب ایسان و ایسان کرد که نزدیک بهشتن از سبب ایسان و چهار بابان او را سر مالک
شدند و بیشتر به و اعز و قورغانه و توخانه و چندین قوب قلمه کوب و غیره را با چادر در راه داد
قنوت بیداخت و خاطر از دغدغه نماند و داخت تا بازگشت و طغیان سبب ایسان رسید و بهرام
سبب ایسان کوبید. انگاه مشهور شد که در ویش علی خان هزاره را اندیشه طغیان بوده و پیشانیست او را
میرزا داشت و شاهزاده بنیور را بکومت بهرات گشت پس از انتظام امور بهرات متوجه قندهار شد
چون به قندهار رسید چندی بپای رسید و به تنظیم امور کشوری و لشگری پرداخت حکام و تین و سه و از این
همه اداره کشوری و لشگری فراهم ساخت و حاجان منان و بایع از قبیل رنجیه گردوب نیر و اهل کوشیه
و غیره از هر جا طلب نمود و حقوق کافی در حقشان اجرا ساخت نیز در این سال ابراهیم خان که خود را پسر
شاه می نامید از اذربایجان بفرم خراسان و ملک شاه بهرج شاه افشار حرکت نمود و به و اعز و قنوت
کور که همراه داشت قلم فرستاد و یکین پس از علی خدتنزل سپاهش از دورش پراکنده شده دست
راه خراسان گرفتند او را چار بطرف قم با افغانانیکه با او از در مرافقت و غارت بودند برفت مردم قم در
را بر ویش برتنند او را به افغانان را به تاراج کردن قسم فرمادند و افغانان قم را غارت کردند و خود نیز در اینجا
دار گرفتار شدند و بهر افغانان شاه بهرج شاه او و علی شاه کور را بدست آورده بکشتند هم در این سال ابتدا
بین فرانسه و انگلیس بود و آنها مبدل صلح شد و نیز کارخانه جنی سدی در ننگستان ایجاد گردید و ولی

شاه عاصمانی درگذشت
در وقایع ۱۲۰۶ توقف احمد شاه درانی در قندهار و کورشیدن شاه بهرج شاه
افشار و شهید و کور کردن شاه سلیمان و خلع او و نصب شاه بهرج در
مشهد و تقاربین انگلیس و فرانسه

در این سال احمد شاه درانی بیشتر اوقات و قداد اوقات با ستام امورات کشوری و تعلیمات کشوری
 بگذرانید و شاهزاده پسر دهرات و سایر نواب و محال او در جهات و نقاط دیگر بر سر امور خود بود
 و در ششماه بنشیند و افشا بواسطه کم شدن مخالفین او اقتداری پیدا نمود و بر توت و سگ
 بنزد و دگلکو کوزا کشتن بزرگ و خلفه کر سبازا با شقاقت بزرگوارانه شناخت و ظهورت نان بکرت
 کر سبازان باینتر از مقامات شاهانه منقرض ساخت و اینک سمنان نمود پس از تقیم ان سامان مشید بود
 فرمود بزرگان درگاه به بمانده ای مذهبی نباشد بلکه تقریباً نه نامدی به بنیاد نه بود و در دست
 مبینی بنود او را مخلوع و کجول کرد و میرزا سید محمد متولی مشید رضوی را بجهت آنکه دختر زاده شاه
 سلیمان صفوی بود لقب شاه سلیمان داده به تخت سلطنت بر او راند و او به سید داده و بود و داد
 شوبه خواهر شاه سلطان حسین صفوی بود با این حال سلطنت میرزا سید محمد شاه سلیمان بر دایمی
 و پس از چهل روز ممنوع شد و چپان خود را نیز بالای سلطنت چهل روز گذارد و باز شاه را
 رجاء داده و بزرگترین سلطنت نشاند و هم در انبال بر سر سعادت بین دو زن انگلیس

فاز قار بالا گرفت

ذکر وقایع سال ۱۱۰۰ و احمد شاه درانی پیشا پور و ریختن توپها بزرگ و فتح پیشا پور

در این سال احمد شاه درانی چون خاطر از نظم سپاه و تکمیل نیافته و عزم بر داخت بر سر ان شد که کینه
 خود از عباس خان مکران پیشا پور بخوابد پس انگلیسی افزون از حساب از قندهار خیمه سپه دوز
 فرمود تا بر تن سوار با خود گیمین (چون) برداشت و راست عسکریت بجانب پیشا پور بر او داشت
 چندین اسناد و نخبه گرد توپ نیز همراه برداشت و با نازا به تخمین توپ ریزی بجاست پس از طی طریق
 بظاهر پیشا پور رسید و در دوگاه محلی راست و بجا کب دسنی اسناد و سنانی و ایرانی توپهای قله کوا
 خمینی باینک زمانی بر تخت انگاه گردید و با این قله کسبه ی برانگشت توپهای انوشیروانی بای مگولان از نوب
 مدبر به باره قله رخنه های وسیع گشودند عباس خان و انست که بزودی شهر مفتوح گرد و دو اسناد
 میرزا

جلد پنجم امان التوائیج

کلویش ازین کند. ه شود، مایار بوسائل رسکولان چرب زبان و وسایط مخفای سببان کار متاعه ایست
 و صلح است ببل ساحت و احدی است من به صلح داده اورا نبخت و محمد با و اورا انگیزانی نیشا بور برادر
 گویند بزرگی و ضحاکست تو بهایکه احمد شاه دغا بهریش بور بخت بدیده بود که وزن هر کوله بهل سبک
 وزن داشت و صافت بلع فرسنگ میرفت با کعبه از انعام اموزیش بور احمد شاه خرم و سه و ربالی ازاد
 و قناری سبایان بزم شمع حرکت نموده و در جهان خان بابا صغیر خان حاکم لوجستان سپاهیان
 بجهت نادید و بنیه علی مردان خان زنگونی مکران تون و طبل سوار نمود و انان طی طریق کرده و در وقت
 کاکلی گنا با و ناره بدال اشغال یافت و گروهی از بنده از سبازان طسه فین بجاک چوک افتادند
 عاقبت عایدان خان کشته گشت و اسما و اموال او بدست افغانان و افتاد و سه و در جهان خان
 خان بابا بسیار وفایابی بشمار بدست آورده پس از نظم احمد و د از تون و طبل سوار شد و گزیند
 بار دوی سبایان ملحق شدند چون احمد شاه دارانی از نیشا بور مشهور رسیدن نیشا شاه در شهر
 گردید و بدست ششاه محاصره شدند بطول انجامید و این انا احمد شاه فرمان داد تا شاه سپه خان بطرف
 سلطام و سبزه داران و ان شهر باران سحر موز و افیز با غنایم بسیار عودت کرد ولی در بین راه رسید
 خان افغان به محمد حسن خان قاجار دو لور بر خورد و زود و خوردی کردند مالی که بدست آورده بودند قتل قاجار
 از انما گرفتند و چون شاه سپه خان بار دوی احمد شاه درانی ملحق گردید و چوکی را بدیش رسانید احمد شاه
 با زود به سوار سوار با و داد تا استرا با و استرا با و قاجار به راکوشالی بسزاید به چون شاه سپه خان بطرف
 استرا با و حرکت داد ابراهیم خان و عباس علی خان قاجاری و عیسی خان کرد و علی خان قلی که حاکم افغانان را
 سپاه شدند و از انما شاه سپه خان خبر یافتند بطرف محمد حسن خان قاجار به سمت علی خان قاجار بنایه برده و قلع
 جواهر لاس که یکی در بای نور و یکی تاج ماه بود و لاس در بای نور بهت متعال و تاج ماه پنج متعال بود و از
 خزینة نادشاه بدست انما افتاده بود چوکی که دند و از او استمان خواستند محمد حسن خان قاجار
 بخاری بهش را با برادرش حسین خان و چهار هزار سوار باست قبال شاه سپه خان فرستاد و انما با افغانان
 جنگ کرده و انما از انهم ساختند و افغانان به ظاهر شدند بار دوی احمد شاه درانی ملحق شده بطول

ذکر وقایع سده دهم احمد شاه درانی پشاور

بدرض رسانیدند احمد شاه درانی سخت خشناک گردید و به محاصره مشغول گردید و چون ایام محاصره فرا رسید
و دهم شش قلمی و غلاتش سپید و برافروخت و جان جمعی بکشتن از راه سوختن چند تن از ملا و ساج و سادات
با سپهران شاه چون شافقت و محضو احمد شاه بار یافتند و فتنی از شدت و سختی حال سکه شدند
از نعمهای در بنیه و حقوق گذشته نادری بر شمرند و برخی ایات شفقت و رحمت خواندند احمد شاه
را بنی صلح و مسالمت گردید بشرط برانکه سکه و خطبه بنام احمد شاه و فرامین و احکام بنام شاه شاهی
چنانچه موجب این قرار داد و بعد با سبب مدتش به شرح شاه این شمرند (۱) یافت از الطاف احمد پادشاه
شاهی به تخت شاهی نخبه گاه و وزیر شاهی بام و باغ و روبرب جدید و خوف و ترس و اطمینان
بین برات و مشقه که متعلق به امارت شاهنشاهی بوده ضم به امارت شاهنشاهی درانی باشد پس از آنکه
عقد مصالحه و ربط معاهده احمد شاه درانی اگر چه خیال انتقام از ملوکات شاهنشاهی درانی باشد پس از آنکه
که در استر آباد و شاه پسنه خان بود و باز بیا به دور آمدن و کارهای مصلحت در آن و دیگر
ایران را با برانیا و آل و از بر اطا خطه و قبا و مشایر و طوائف بسیاری در هر قطعه و بقعه و مشقه
و یاری سر بلطیان برداشته اند و در هر جا سرداری و بزرگی با چند تن متاعیان خوشین است استبداد بران
و جلب خانگی است به سر ایران را یک سطله آتش ساخته باین ملاحظات از شدت اینک بهرات فرمود
شاه و لیجان را فرمان داد با سپاهی لایق از ملا و ساج و سادات و سواران و پیاده و اسبان و
را ستر کرد و در هر جا مالکی از جانب خود نگاشت و پس از انجام امور آن بلاد را به فرستادن
برافراشت احمد شاه درانی نیز خود به این اقامت چند روزی در بهرات بطرف قندهار حرکت فرمود
مردم او را استقبالی شایان موده و چون شاه و لیجان به قندهار رسید و از رفوحات کارهای خود
عرض رسانید مورد اشفاقا خسته و اندک گردید احمد شاه او را به تشه نجات خاص بخواند و از اطمینان
فاخره اش منتظر ساخت و او را به منصب وزارت اعظم برداشت

هم در این سال در نقاط مختلفه ایران اسلوب و فتنه بر پا بود و هر کس بخیال خود سرب و سوره وری افتاده
بود و کریم خان و بهادرش صاف و تاجان سپهر انانیان و خان که از طایفه زند ابران بوده با او تعلق و تعلق

جلد پنجم امان التورنج

که از جانب پسر شاه افشار حکومت اصفهان را داشت و علیردان خان بختیاری که او نیز از سردان
 بختیاری بود تنگابیر از ابواب سپهر پسر از رضی صدر اصفهانی که بجزیره و دختره شاه سلطان محمد
 بود سلطنت برداشتند و خود هم با هم امور پرداختند و اتفاق بدو می نیافت و اول ابوالفتح شدند و کار
 کریم خان زند با لاکرت و از گیسو محمد خان قاجار در استر آباد کارش با لاکرت هم در این سال در آن پنجم
 پادشاه بر تنال درگذشت و بجایش نوزاد یوسف اسپرش به تخت سلطنت ملک بر تنال
 نشست

پادشاهان زندیه که در شیراز پایتختشان بود و شش تر بود و اندو
 مدت سلطنتشان چهل و سه سال و چند روز بوده و اولشان کریم خان
 و آخرشان لطفعلی خان زند بوده است

ذکر وقایع ده ساله و نورش چهارم احمد شاه درانی به هندوستان و
 عودت او به قندهار و ملک کریم خان زند با علیردان خان بختیاری
 در این سال باز احمد شاه درانی به قبیله سپاه و تنبیه و خراکه و قندهار به پرداخت و رایت فرستید
 به هندوستان برافراشت برافراخت و کوچ اندک کوچ موده و راه پیش در پیش گرفت و از آنجا که
 به ظاهر لاهور رسید معین الملک میرمنو چون در سید احمد شاه با سپاه کینه خواه آگاهی یافت بجای خود
 لاهور خویش را استوار ساخت و ملو از مکتب و محاربت شهر پرور و بمرد و از جانبین زد و خور
 میشد عاقبت شهرش را بسوزاند و غارت غارت و ستاقی بین سه داران و سه ان معین الملک بالاکرت
 و او نیز بکشت و کوراهی که از سه داران نامی معین الملک بودند و اسن از سعادت معاونت او پیش
 و کناره روی کردند و با یکدیگر با احمد شاه گشودند معین الملک چون کار او را در گون دید بطرف
 و سالت گرایید و بواسطه تحف و جای با احمد شاه درانی صلح نمود از آن راهی که احمد شاه در سب
 و فراست بگذرانید دوران بود از جرایم او درگذشت و او را محمد باکجولت و هو برقرار و با سه و خری
 خان بکران بطرف قندهار گردانید و غیر سلطنت عودت فرمود و هم در این سال کریم خان زند اصفهان

ذکر وقایع سده و یورشهای ارم احمد شاه درانی به هند

علیر دین خان نخبه ساری را مغلوب نمود و او فرار کرد و بنیز ابو بکر ملک به شاه اسماعیل پسر کریم خان زند پیوسته
و متغای راه مارندران گرفته و در حاج قلعه استراحت نمود. حسن خان غاجار به جنگ پیوسته و منتهی شد که در وینزا
او تراب در اینجا به محمد حسن خان غاجار ملحق گشت و کریم خان با صفهان عودت کردیم در این سال که یونیم
پادشاه بنده درگذشت و بلیوم غیم فرزند سه ساله اش به نصیب درباریان به تخت سلطنت نایب
نشت و نیز ولعهدی تخلص یافت کرد و در یک اول پادشاه سود درگذشت و بجایش اولاد کرد
بجای نشت

ذکر وقایع سده و جنگ ازادخان افغان با کریم خان زند و شکست کریم خان زند و اسیرین عیال و اطفال او بدست ازادخان افغان و کیفیت رمانی آنان و جنگ دوباره کریم خان و سوم بار کریم خان با ازادخان افغان

در این سال ازادخان افغان که در ارومیه حکومت داشت بنا بر خواهش علیر دین خان نخبه ساری که او را
خود بجهت جنگ با کریم خان زند خواسته بود از ارومیه با سواران افغان رایت غریب بکانت گشت
برافراشت و وقتی رسید که علی مردان خان شکست خورده بود و راه فرار در پیش داشت ازادخان به جهت
لجب عودت بگوید که کریم خان زند مقابل و متغای او شتافت ازادخان از جنگ با او سه بر تافت و
کریم خان را نهم ساخت و عیال و اطفال کریم خان با تمامی همات و ذخایر او فتنیت افغان شد ازادخان
پس از این فتح نمایان ببار و به بلوک بار و دیوان و محرم کریم خان سلوک نمود و آنها را قلع و آرمه روانه
و علم خان افغان را به سوار جرابه محافظت و محاربت آنان گماشت و خود طایفه را تصرف نموده راه
پیش گرفت و با مصفا و اردشیر و محمد و در اصفهان حکومت افغان برقرار کرد و از انسوی کریم خان
پس از شکست ازادخان از راه اصفهان بغیر سرف و در اینجا بمیدان اهرم نموده لقب جنگ ازاد
خان راه اصفهان گرفت ازادخان چون در اصفهان خبر آمدن کریم خان یافت آتش باستقبالش نشاند
و جنگ تخی نمود و در این جنگ اسکندر خان برادر مادی کریم خان کشته شد و ازادخان شکست یافت و
کریم خان

جلد پنجم امان التواریخ

و کریم خان راه چهار محال و از آنجا که بلبویه و کمره آمد و کرانشاه و شهبان که گرفت و در هر جانب بنشیند
و با وری خود جنبه یار کرد و از اتفاقات غریبه زنان و عیالات کریم خان نند با چندین از مردان کریم خان
اسیر از او خان شده و بهرامی علم خان بطرف ارومیه میفرستند و در یک از منازل بین راه قیصری کرده
خود را به جای گاه مردان خود که همان نزدیکی در قادری مقید بودند رسانیده و آنها را از غل و بجز
بخشیده و یک شمشیر و طلا آنچه که در پنهانی همراه داشتند به مردان داده و دو نفر از آنان شمشیر
را گرفته به طرف نیمه علم خان سپید و در حالیکه علم خان تازه از خواب بیدار شده بی خبر بر سر او
و او را می کشند و با یک گیر و دار بلند می شود و افغانان چون سه در خود را گشته می بینند راه فرایش
بگیرند و اسیرای زندان را با اسبابی بانه علم خان بردند و بر وجهی که تازه کریم خان سپید
بود قتل می گردند کریم خان این سانحه غریبه بفال یک گرفته بر وقت قلب و دشت افروخته و بیخ
برداشت از انصوحی از افغانان باصفهان آمد و برادرزاده خود عبد الله خان را با سپاهی فراوان
بجنگ کریم خان فرستاد و کریم خان در خیمه امیر و متاعه عبد الله خان برداشت و پس از کوشش
کشت بسیار غایت کریم خان زند عبد الله خان افغان را منهدم ساخت و عبد الله خان با صفاتی
کرد و از افغانان باز به قبیله سپاه و قبیله و خرگاه برداشت بهم در این سال سلطان محمود اول
قشمانی را کشت عارض شد و در سبزه ناتوانی افغانان نیز دانی نداشت و در ایام اصفهانی در گذشت
و دول داران که از بنی اعمام معتبر بادشاه خوانده بودند گذشت
و در وقایع ۱۱۶۲ و یورش نجم احمد شاه درانی به طرف هند و عودت او
با اموال بی حساب و تحبیه معاهده او با احمد شاه گورگانی و جنگ
از او خان افغانی با کریم خان زند و فرار کریم خان زند و جنگ
ثانی از او خان و شکست خوردن او از کریم خان زند
در این سال احمد شاه درانی غنای بکران بجانب هندوستان از راه سندیمان بجلان آورد و در این
نجم و یورش بنیم بادشاه افغانان بطرف هندوستان بوده که از اتفاقات غریبه نگار بنشینان

ذکر وقایع سال ۱۰۶۱ و یورش نجم احمد شاه دلی به هند

مسافت از قلم فخره رقم فاضل محقق ملا فیض محمد بنان کاتب سراج التوابع بجای افتاده و در آن کتاب
مستطاب نگارش گردیده با محمد احمد شاه دلی با سپاهی گران و آلات و ادوات جنگ بسیار
و بویست گرفت و چون در آنوقت محمد شاه گورگانی چنانچه نگارش شد وفات یافته بود و احمد شاه
گورگانی فرزند ارشدش به تخت سلطنت دلی تکیه گردیده بود و احمد شاه دلی و الت که احمد شاه گورگانی
مردن به وادعت راه البرقت به پیو از اتفاقات پیش که در اطراف و کناف هند بران قابل
و رؤس ملوک سر لشویش برداشته و در تعلقه سرخسبانی باز بر دستان خود را بستگالت باز داشته
از آنجه قبله مرند سبه داری رئیس خود (سندیا) و یو جاکو و جمعی بسیار بطرف دلی بسیار شده اند
مصر شده اند که ساعد و سعاد سلیمان را و ایران سازند و در بیان سکونت و ارامی مسلمانان رخنه
نما رختی در اندازند و از نگهبان احمد شاه گورگانی از شجاع الدوله صوبه دار کلکنور استعانت خواسته
شجاع الدوله با نجاه هزار سوار حربه و نیزم معاونت پادشاه دلی در حرکت آمده است احمد شاه دلی
آرشیان این وقایع و حوادث چنانچه صحت ملک کسبه و جان بانی خود وید که خند صاحبی فرستاده
نجات رخت قامت گشاید تا به جنبه از سپس برده خفا به رختی نازده سپه و ناید از آنسو چون
الدوله به دلی برسد و با احمد شاه گورگانی مقابل گردید گشت صحت این است که احمد شاه دلی
معاونت بطریق ما و دشمنان را رفع نماید و مقصد ملک کل با انضرب شمشیر اید اگر گشاید و در مقابل اینجست
بر چه بخواهد و داده شود زیرا دلی با طلب صفات سپه دیده اراده و از هر گونه خصایل زیاده برشته
است و مسلمان و مسلمان دوست است بر این شورت احمد شاه گورگانی که کید از سه داران با خدی
نجیب اندکان که بزور طلاق بیان و فصاحت زبان سستور بود و عنوان رسالت نزد احمد شاه
دلی فرستاد که گفتار بنده که همیشه ان پیش از دو صد هزار مرد و شمشیر زن بوده بمجه تحریک سلیمان
و تندب فرق مسلمانان آماده جنگ و اوجت مقصود کرده اند و اگر بدین طریقه نیزم معاونت قدم نم
فرمانی از ملوک کام ذات شاهانه و در نداشت احمد شاه دلی پس آرشیان بیان رسول احمد شاه
گورگانی فرمود من ملت را و اقربان عبادت می نمایم بشرط آنکه پس از حول و فقه الهی چون غالب نظر نگشتم

جلد پنجم امان التواریخ

باید احوال شاه کورگانی از اسباب نقیبه و جواهره ثمنیه و زیناب و سایر اجناس گران قیمت که در خزانه
 کورگانها موجود است باین جهت غنیمت شود از من مضائقه نماید بحسب اهلخان منعقد گردید و بجهت
 سحاب و شتاب با و جبر نفقت احوال شاه درانی را در دجله احوال شاه کورگانی و شجاع الدوله رسانید
 انان شاد گشتند و متعاقب حرکت بحسب اهلخان احوال شاه دانی بمرکت آمد چون بهود از اتفاق احوال شاه
 درانی با احوال شاه کورگانی اطلاع یافتند قوای خود را جمع ساختند و دکن را رود ببار کشیدند و احوال شاه دانی
 بر سید و انسوی رود را در دوگاه ساخت و احوال شاه کورگانی با سپاه خویش مانند شجاع الدوله و قاطع
 خان و بحسب اهلخان اطراف موزند و چندین روز سپاهیان هر سه گروه مانند و انکه که بر جای خود بزرگوار
 بودند و جنبی بملک بانه نمی کردند و بواسطه اهلخان اب و طوفان رودخانه بیکیک اجرات و سبابت اهلخان
 بجهت و عبور از رود نبود تا آنکه روزی احوال شاه درانی فرمود ایام اسایش و اقامت بطول بجا بیاورد
 خبری که یک از سه داران می و لیر افغان بود بعرض رسانید که اگر اجازت رود این جانب شارب خیر
 سوار از اب گنبد برم شاه او را اجازت بخشید و او با سواران مابعد خود بدون گزندی از اب گنبد برفت
 رشادت و سبابت افغانان را دیده دست پیشک توپ و صفت موزده افغانان با وجود یک
 اب و آتش بودند غنی بدل راه دادند مانند شیر شکیلین بر سر کین تونی و آتش از دزدی جنب
 احوال شاه در انوقت بر سر ملی برآمده شاه شجاع و شهادت افغانان و آتش بازی هندوان
 و قاطع اب بود ای موزده را در چهار وجه بلا و صفت سید بیک باده و شرب از جای کنده شد و از
 و کجا رودخانه برآمد و فریاد برآورد که سبب اهلخان مجربها و مرشها و اسب شهادت و دلاوری در اب انداخت
 و چون از قاطع رودخانه و گلوله باری هند و باخت افغانان چون پادشاه را بمرکت دیدند متعاقب او
 جنبش در آمدند و بد انسوی اب روانه شدند و هند و چون انان را بجنبش دیدند بسیار از ایشان
 و صفت غرق ساختند باین حال احوال شاه معون قاده و ذوالجلال سلطنت بد انسوی رسیدند
 شیر خشتناک نیز به و حمله بران قوم موزد و متعاقب او افغانان رسیده و صفت ستاره موزده و جنبی بر
 دست داد که بسیاری از هندو کشته و نکال و خون خفته شدند و قاتلین نیز قتل و فروری بر بر

جلد پنجم امان التواریخ

و از آنجا بخت جشید و آن گردید در این وقت که طلب کاوکانی که بلی میر سید شمس الدین که بلی که اصلا
و بهمانی زاده بود بواسطه ثروتی که انداخته بود بر سر سه وری در آنجا و در داشته و جمعی از مردم شعیان
و که بلی و تصرفه را که بقدر دو همت ازین بوده و در خود را هم سزاگوس سهروری می خوانست و خود را طلب خان
می نامید از او خان به و نامه کرد و او را بخواست طلب خان که ایاد عزیمت و مدعوت بود با سوارین
خویش راه ببر و از او خان در پیش گرفت و در دشت مرد دشت نابره جنب بینا و و از او خان شغل گشت
و از او خان و اسلکت فاحشی با دقت عامی احوال و افعال او را تصرف نمود و طلب خان راه فرار گرفت
انگاه از او خان افغان نامه انداخته و فصلی خان افشار برای اسنات طلب کشته شیر از به شیر از و گشت
و خود پس از دو روز و بجز متعاقب او به شیر از و در گردید در این وقت که گمان زید در صحرای خشت از
بود و از بهر طایفه است و ادومی حبت از آنجا شعیلی خان بنجه راه و دشتان فرستاده بود تا جمعی را به او
ساختند و نیز اعلی که به جز جمعی به نیز از خبر خان حقایق بخار جمعی و سبب احمد خان شگستانی و نیز
ضابطه خشت بدین سوی و السنو کی میل کرده بود تا جمعی را به او حاضر ساختند نیز طایفه ای که از بلی
چون جنبه و رو و از او خان افغان راه به شیر از به شد سخت بر سید و اهل و حبال خود در قلعه باوگان
پناه داد و با شغل جان کا زونی راه همه ای خشت پیش گرفت و بار دوی که گمان زید طغی شد
از او خان افغان پس از تعبیه سپاه و تجیز بنده و فرگاه با سپاهیان افغانی و افغانا و تصرفه از شیر از
کا زون شد و در کا زون توفعی نکرده است همه ای خشت و متاعه و متاعه با کریم خان زید نمود
پس از و ز و نابره جنگ شغل شد و جنب بولنگ واقع گردید که با مرد و مرکب از جانب چاک
خون طایفه و کریم خان زید غالب گردید و از او خان افغان راه به میرت گرفته به شیر از و او گردید صالح خان
بیات را بکومت شیر از و میرزا محمد حسنین صاحب اختیار را منصبی تبه که منصب و ربط بالیات و
کر دوده روز در شیر از نامه انگاه بطرف اصفهان کوچ نمود و متعاقب زعفران او کریم خان زید با طایفه
کا زونی و رسم سلطان شعی و سیری خان منسی مازم شیر از شد چون صالح خان بیات از آمدن کریم خان
زید خبر یافت به قلعه داری پرداخت و یکی نشین بی باصفهان زید از او خان افغان تبه امداد فرستاد

ذکر جنگ ازادخان افغان با کریمخان زند

لیکن قبل از رسیدن مدو شیر از کریمخان زند مفتوح ساخت و صالح خان بیات مغرب جویشی
کشته شد و میرزا محمد حسین صاحب اختیار با جل برود و گذشت چهارمین سال در اسلامبول از کشته‌های
شد و بسیاری از عمارات رفیع و مساجد رفیع شکاف برداشت و ویران شد از انجمله طاق سفید
ایاصوفیه و جامع سلطنتی افغان شکاف برداشت و نیز طایفه شاعران افغان در گذشت نیز در این سال
غازی الدین خان که بعد از لقب عماد الملک یافت احمد شاه کورگانی را با ما در سر کور کرد و غریزان
سپه جهان و شاه را بخت سلطنت دلی بر آورد و اورا طلب با کیمیه دوم نشاند

ذکر وقایع مشتمله بر حرکت ازادخان افغان از اصفهان بطرف اذربایجان
و جنگ محمد حسن خان قاجار با کریمخان زند و قوت سلطان محمود خان
و جلاوس سلطان عثمان خان سوم

در این سال ازادخان افغان در اصفهان از کیمیه شکست و اقبال محمد حسن خان قاجار را در نازد ران و گیلان
روشنه دنی چون دید و از یک طرف اقتدار و احوال کریمخان زند را در نازد ران و سر جنوب ایران رویت
مشاهده کرد و صحت در آن دید که راه اذربایجان گیرد پس مالی فراوان از کیمیه و اعیان اصفهان گرفت
و در سپار اذربایجان گشت و چون کریمخان زند از فرسنگ او اگهی یافت بجانب اصفهان شتافت و محمد
قاجار از نازد ران متوجه اصفهان شد ابتدا با شیخ علیخان زند و سپس با جود کریمخان زند بجایید و انهارا
داد و داد اصفهان شد انگاه محمد حسین خان قاجار دو لورا بکرانی اصفهان برقرار نموده و از اصفهان غایب
گیلان کرد و بجای جمال فرسخی غلبه یافت و پس از گرفتن پیشکشی لایق باز حکومت گیلان را بدو گذاشت و بنا
حدودت بطرف قزوین و نازد ران برافراشت چهارمین سال سلطه محمودخان اول سلطان عثمانی در این سال
پس از پنجاه و هشت سال زندگانی در گذشت و بجایش سلطان عثمان خان سوم سید سلطان مصطفی خان نانی
که برادر سلطان محمودخان اول بود بخت سلطنت ال عثمان نشست و سعید افندی را بوزارت برساند
خوف آنکه سواد فرزند آن سلطان احمد خان سوم سر بلطین را براند انهارا باقی گذاشت و از آن محمودخان
ازادخان بودند که شربت جلالت حبشه نیز در این سال که غارن کشته هزار و هشتصد و پنجاه و چهار سید
نیز

جلد پنجم اماں التواریخ

در تصرفات دستورات انجمن و خواننده در امریکای شمالی شروع بنامزد و مناقشه شده و مدخلت نمیکند
 ابداً کوی شده و شیخ و مقدم بر همه البدن صدر اعظم را بجهت عجب به و امتحان گویند و در این سال یحیی
 شیراز دهم که بعد از پادشاه خوانده گردید و توله شد

ذکر وقایع ۱۱۶۹ و توقف احمد شاه درانی در قندهار و اطلاع یافتن او از خود
 سری عماد الملک در بند و غریت از او خان افغان از او بایجان به
 اصغمان و رفتن به لایان و جنگ بدستخان قاجار با او و هزیمت
 رفتن از او خان با او بایجان و تظلم

در این سال احمد شاه درانی در قندهار به تعلیم امور و رعایت حال جمیع پسر و دختران در این بنی خبر رسید که عماد الملک
 محمادی الدین خان که غریز الدین سپه جانشین شاه را پس از کور کردن با احمد شاه بن محمد شاه کورمانی سلطنت
 برداشته و رایت غریت بایان بایجان برافراشته و به تدبیر زناشویی با زن سپه منون مملکت اسفند داشته
 سرگذشت عاقله بایان این بود که پس از استیلا احمد شاه درانی به بایجان باز حکومت او را بر سر نوک
 از بزرگان منول بود و الگداشت و احمد شاه درانی بر رعایت آنکه میسر شود از تحریک فرزند به کوی که
 پسر دگرش بود مکرانی آن و رایت با زن سپه منو که والدۀ آن طفل منیر بود رعایت فرمود عماد الملک چون
 این کار را گیتی یافت و مسائل و مسائل خوانان شدن و قهری از نبات میسر منو با زن سپه منو بایجان
 گشود و بایان از موافقت زن به این موافقت با بایجان میسر بود و چون به بایجان رسید به بنا زفاف نمود
 زن و بزرگان را غافل گردان و در نیمه شبی میسر منو را در بستر خواب گرفتار ساخت و تمام رایت و بایجان را بایان
 صاحب ترکان از آن به بند سیاه و زن سپه منو چون خود را میسر منو بایجان گرفتارانه غدارانه عماد الملک به پناه سرد
 از دل برد و بکشد و بی اندازه ناله و گریه و ابتدال و اضلال عماد الملک و حکومت و بی را از خود خواست
 با محمد احمد شاه درانی مصر که دیکه چون رستان بیابان رسید اینک بهند رستان نایز و رستان از آن
 خان افغان که در او بایجان با به استغفال و شوکتش لذت و مقام و تشریف نموده بود باز با سپاهی
 فراوان و نوهای تشکیان فزیم تنه لکین و ناز نذران از جای بجنبید چون خبر نمفتن از او خان بایجان
 می

ذکر وقایع سی و نهم و توقف اشکده درانی و قنار

قنار رسید نزل جلجلی را با کرمان زند موزه و قنار از اوغلازم دیده از کاشان و خوار و رامین تبعه
 مازندران گردید از اوغلازم تبعه چون اصفهان و عراق مهم را خالی به بدستوبه اصفهان گردید در این وقت در
 اصفهان محمد خندان و الموم زاده محمد خندان قنار بکمرانی داشت چون از رسیدن از اوغلازم خبر یافت و بدو
 تاب نهاد دست نمی دید بطرفی مشتاف و از اوغلازم از اوغلازم به اصفهان و در موزه و باز سببی از سکنه اش
 گرفت و در اقصای سکه و اوغلازم سپاهیان با کمال موزه بعزم رزم با محمد خندان قنار از اصفهان بیرون شد
 انیسوی محمد خندان قنار از مازندران و استر اباد و ترکمانان جمعی مرثیه شین فرام ساخت و سحرای
 علی اباد در انچه جنگ دستبرافغانان اختیار کرد و از اوغلازم بطرف خسر فرکه متوجه شد و از انجا به
 طالقان و قزوین و گیلان برآمد و اسیر کوه خان قنار که از طرف محمد خندان قنار بکمران گیلان بود
 بدون مغالطه و نهاده راه فرار پیش گرفت و از اوغلازم و از اوغلازم افغان در آمل مازندران محمد خندان قنار
 خبر داد محمد خندان قنار که گیلان و مازندران را از جز و نظر و کمرانی خود می دانست با سپاه موجود خود
 از مازندران بطرف سواحل دریای خزر راه گیلان پیش گرفت از اوغلازم افغان نیز برای پیش نمی برانگشت
 و حصون و حصار گیلان نیز در دو دروازه و دروازه و موانع معنیه شکار و وسیله طرح موزه و عبد العلی خان غلبه
 و در و سه که واقع سیاحت بهادر گشت لایحان بوده با جمعی پیش آمد و خسر و خان کمران نیز در لایحان با
 پنجه مرثیه شین گیلان و خسر و خان همت آیکشت قناری از اوغلازم را داشت از انیسوی محمد
 خندان قنار با سواران قناری و زرگان و و افغان و سنجان طی طریق موزم مقدم پیش از این او به
 خدای علیان عرب غامری رسیدند و بهم بداد و تمیز و گرد و غبار جنگی بدال برانگیخته اعراب غامری نشسته
 و خود را به سنگ خسر و خان کمری رسانیدند و محمد خندان قنار با جمعه سپاهیان بر رسیدند و جنگی تلکی
 دست داد که بسی مرد و مرکب جنگ و خون بهالجه از اوغلازم راه نبرست بهان بهان لایحان ظاهر
 گرفت و محمد خندان قنار مجدداً گیلان را تصرف شد و سه روز در رشت اقامت نمود و مالی بهیچیز
 نمیشد و بدایای سپاه و پیشکشهای بنیاد از بزرگان و اعیان رشت قبول فرمود حاجی جمال فونی را
 بکمرت رشت بفرار نمود انچه بهیچ سپاه و پنجه نبرد و هرگاه بهر دانت و غریب اندامان فرمود

جلید پنجم امان التواریخ

در این سال که مطابق ۱۲۵۵ هزار و هشتصد و پنجاه و پنج سلادی بود در امریکا بنی انجلیس و فرانسه از مشرق
بیش از سال قبل فوزه ده بود و در نتیجه بنی فرانسه و انجلیس امان جنگ شد نیز در مملکت ایتالیا شهر پی که در
خند بن حیدر قبل در برمودا محترقه و گمانی در گذشته بودند باین کرده و در خاک بر تال در پائین در زیر آب
شد که باز ده هزار نفره ملک و بسیاری از مهارت و برایش نیز در مصر بنی کوات همراه اند ابراهیم کبکی
و ابراهیم کتبا و رضوان کبک حسین کبک بر سر ریاست شیخ الدبی (پطریکی) انش شازعه و غماشته خلق
عاقبت ابراهیم کتبا و رضوان کبک کشته شدند و حسین کبک بجزان غالب آمد و شیخ الدبی مصر شد و چون
در اسامبول بن سلطان عثمان سوم و پاشا و ات و وزیرای عثمانی تا فرو تا حاضر بود کسی بانقلاب از مایه
طغیان بیدگان ماکید سکنی کوات مصر نو جنبی بود

ذکر وقایع شده و توجه از اذخان افغان به طرف عراق و رستن محمد
حشمان قاجار بارومیه و خبر یا شستن و رفتن از اذخان بارومیه و جنگ
او با محمد حشمان قاجار شکست و فرار از اذخان

در اخیال از اذخان افغان پس از شکست از محمد حشمان قاجار در گیلان و حرکت از ان سامان به فرمان اید
و در انجا به تسبیح سپاه و تجربه بنده و خرگاه برداشت و چون شنید که کریم خان وکیل زند از شیراز بجانب شوش
ممنی و ملحق ساختن ايلات و مردم که کلابه زفته مصر گردید که بطرف اصفهان و فارس حرکت نماید و خبر
اندر آن گیلان از اذخان ملک افیم و فارس گیلان که در این بین یکی تسبیح بی از جانب بوشخان بود یکی افغان
شباب حجاب برسد و خبر رسانید که محمد حسین خان قاجار از پس فتح گیلان حرکت از جانبان و محاصره قلعه
ارومیه نموده اکنون زمان و نشه زندان در اضطراب و غریبه و دقیقه قرین زوال و بوار است از اذخان چون خبر
دشت از تسبیح سخت بر اسید و با سپاه موجوده از جای تنبیه و انظار کنان بطرف ارومیه حرکت کرد
چون خبر رسید بن او محمد حشمان قاجار که بمحاصره ارومیه اشتغال داشت سه چنزارتن با محاصره ارومیه گذاشت
و با بانی سپاه کهینه خواه را به غریبه استقبال از اذخان برافراشت و لشکر فرستاد ارومیه به مقدمه خبر
از اذخان رسید و باریه جنگی جلال بن او و از اذخان ششگل گردید و با مرد و مرکب از ترکمانان و

ذکر وقایع سده و توجیه از ادخان افغان بطرف عراق

و قاجار به افغانان و اسنانیان در خون غلبه و از ادخان تحت سخت نمود و بتاسبت افغانان و ادخان
و اسنانیان جهات که ده شکاف در سلسله صفوف سپاه محمد حسن خان انداخته که جمعی از بوجها و کردان
از میانیه که کناری کشیده و خطه جان برداشتند و دروغبار نهادند محمد حسن خان قاجار چون بدید حالت
سپاهش از هم گسخته گرد و سر راه برانان به لب و باگز دستی سر و دست چند از انان کشت که کجا می
و چگونه ملک فرار دولت مرا همراه میرد فرار بان عودت نمودند و خود باد و هزار مرد و شیر زن و سوار
افغان در قبال سپاه خویش جای گرفت و از نو پس از آنکه نزدیک بود شکست به خود نمودن و جنگ گرم
بدین چنین شبها ز خان قبلی که از بزرگان اند با بجان و از مسندین دسر داران معظم از ادخان بود و به سبب
از ادخان رو برگردانید و با سواران خود بطرف محمد حسن خان قاجار بیاید و این حرکت ناگهانی شبها ز خان
لبت قوت سپاه از ادخان را شکست و از ادخان هر قدر رشادت و شجاعت غریب و اد سپاه
تشیع و کشته و بید و سوختی و غلبه و روی از ساخت جنگ با قنده و هر دسته بطرفی نشاند
و از ادخان قاجار باسد و روی فرار نمود و بطرف کردای یزیدی راه کشید و تمام جهات جنگ با قنده
محمد حسن خان قاجار گردید و قتلین افغان که سه ساله سپاه از ادخان بود با چند تن از بزرگان و سران
از ادخان نزد محمد حسن خان قاجار آمدند و نوازش با قنده محمد حسن خان قاجار با فتح و فیروزی بطرف قنده
آمد و یونستان بود که افغانان که این وقت به قنده و محافظه و سیه می پرداخت چون از قنده شکست
خبر یافت و در پادشاهی تحسین و با قنده از ده اسنان در آمد و امان یافت محمد حسن خان قاجار از انامی
زمان و برده گسان و فتنه انان و انانیه از ادخان روانه ماندن انان نمود که در انجا فتنه نزد محمد خان قونلو
توکل انشیا نمایند و بقیه افغانان از و سیه که چهار صد هزار سوار افغان بودند طهرم خوش ساخت
و بجا انتظام امور از و سیه پرداخت که ایام نوروز برسد و مسئول شبن نوروزی گردید
ذکر نوروز ششم احمد شاه درانی بخند و تیان و ورو و او بدلی و غل
نصب کردن حکام او و وزراء و سیه مخالفین و تعیین شاهزاده تیمور به
نیابت سلطنت در هند و عودت به قنده

جلد پنجم امان التواریخ

نیز در این سال احمد شاه دانی بزم بوشهر ششم از قندهار بسیار هندوستان گردید زیرا بواسطه ظلمی که
از زن بر سر نهاده بود بجهت نادیده نگذاشتن الیرغیان عماد الملک کمرش انداخته و میان اینست چون عماد
الملک از اینست احمد شاه خبر یافت زن بر سر نهاده که ظلمی بکلم بود بواسطه فرار داد و هر چه گرفته بود باز
بغلامی بکلم داد و او چون بکمرش انداخته به هندوستان رسید خبر انان بوسی شرف گرفته
دو واسطه شد و خود عماد الملک نیز بار دوی احمد شاه آمده معفو گردید و احمد شاه در بنعمت حادی الای
با خطه شاهانه بدلی وارد گردید و عالم گسیخته با استقبال بکمرش وانه شتافت و همه گونه استغاثه
شاهانه یافت و احمد شاه فرامداد سپاهیان افغان متعزیزان و جان کسی نشوند و مقرر شد نظام الدوله
قسم الیرغیان و وزیر الملک بنجاه لک روپی بیک نام بدست وزارت هند براید پس از چند روز اتفاق
لکین محمد خان خواصه بارش و سردار جهان خان بدلی طالبه و تعقیب برآمد و از نظام الدوله دو کر در برید
در یافت و بفرماندهی رسانید و غازی الیرغیان را بوقت روی از اردوی احمد شاه دانی برافروخت
شتافت و سردار جهان خان بتعاقب او رفت و بهر دو حصول معصود گردید و در اینجا در فتنه از اسبابی و ادب
دست غضب احمد شاه متعلب و در حکم بکشتن و بنامه زن متعذر برنجی گوید چون سپاهیان احمد شاه جان
سپاه نادمی بودند که عادت در کشتن و بنامه زن کرده بودند و احمد شاه با آنکه زنهار داده بود و مرد و بخت
بجان و مال امین شده بودند باز گرفتار سپاهیان شده طایفه بودند متعذر از کجی ضایع شتند و دروغها میشتند
سیاری از آنان کشته و بجا دفن بعضی گوشت احمد شاه در دلی بودند و سه داران او ماند سردار جهان خان
و شاه و جهان در اگره و متعذر از قتل و کربل و بایشانند و احمد شاه در دلی مشغول معیش
مشرت بود چنانچه دختر محمد شاه گوگانی را بجهت خویش و دختر فرزند الیرغیان محمد شاه گوگانی را بجهت شاهزاده
نور فرزند خویش تزویج نمود و در این زمان صرف فرمود و قلع فاخره و بخشهای کثیره بزرگان
دگاه و سران سپاه بخشید و دلی را بفرزند الیرغیان داد و وزارت او را به نظام الدوله و قسم الیرغیان
وزیر الملک داد و بجنبه الدوله را مشور امارت فرستاد و خود با سپاهی فراوان و قوهای انوشان
دلی بزم تنبیه مردم سوچ محلات که از دیر زمانی مد کسبه ابا و این خود سری برافراشته بودند
برید

جلد نهم اما ان التوایح

رؤسای افغانه و شهرت تنباحت نظر مرتضی خان افغان در مازندران رفتن و عودت محمد حسن خان قاجار بشیر از وکشته شدن افغانان در مازندران و مال کارانان در ایران

در این سال چون محمد حسن خان قاجار خاطر از دغده از افغانان خواجه خورشید رفت اسوده ساخت
رایت غربت بجا نذران بازداشت و چون بشه ساری رسید رؤسای ایالت قاجار و سرداران
بزرگان افغانه محصور شدستند و هر یک بفرار خود مقام و منزلت خویش ببرد بافتند بوسنجان بکنی
افغان که شرح حرکت دادند و او را از ارومیه خواستیم با ملا با محمد و حواجه اعظم خان و قلعه خان و
گهستانخان و مرتضی خان که همه از روسا و بزرگان افغان بودند مورد الطاف کرانامه شدند و برای هر یک
سیو مال و نیول و ستمری معین گردید و جمعی از آنان در سلک ملازمان شتند و ملا با محمد خان
و امام افغان بود و او را فرزندی ارستیه بود که در حسن و صباحت و جلال و جابست بی نظیر بود و از
شازده گذشته و خلش ز رسته عالی و ادانی کجند حسن خدا و او شرفدار بودند چون از حضور محمد حسن خان
قاجار بگذشت حصار که همیشه قیقه و فرقه ان سر و جوی بار حسن و جمال بودند عرض نمودند که این افغان
زاده لیاقت بزم شاه و دار و محمد حسن خان گفت که در سبب سلطنت امردان راه دادند هر دو افغان
و عیب پرور لبث خاصه کسی که پیش از ملا با محمد خان و در میانین گرام و در این سینه همان بود و شاه و با محمد
سیار محترم داشت و تومصیه فرزندش را بی اندازد بفرمود ولی باز که زمانی مصیبت و جابست و صباحت
ما نذران مکه ایران رفته و گرفت و خلش ملواف عثمان و کعبه محبان گردید و جمعی کینه متعلق اولاف
شدند و شعراء و صف تال بی مثال او شعر گفتند از انجمله بی دلی گفت

افغان ز تو شوخ ناسلمان افغان افغان ز تو افت دل و جان افغان

افغان بجهتی در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان بچه افغان افغان

و ما در صدر جلد اول این کتاب دلیل وصف افغان و در صدر جلد پنجم مختصر استشهاده برین قضیه مشاهده کردیم
و بعد از این سال محمد حسن خان قاجار با پنجاه سوار و پیاده هزاره استغفر فارسی و علبه بزرگ خانان کلبه

ذکر وقایع ۱۱۷۱ و آمدن محمد خنجر قاجار به مازندران

نموده و باین نفع نازل بجا بر شیراز برسد و شهر را محاصره نمود که ایشان به مخالفت و مدافعت پرداخت و چهل روز محاصره شده ناوقت اذوقه و خلوصه بین سپاه سردار قاجار به افتراق افتاد و اذوقه بی نیل مرام از انقضاء باصفهان و بیشتر اسما و افعال او فحشیت نذیه شد و اختیاری و عودت و سکنت محمد خنجر قاجار در عراق و مازندران سبب خجسته و فدا اسیدی بر بزرگان قاجار به پیش خیا نچه صفر علیخان قاجار قونلیو این نسبت در مازندران محمد قونلیو که نائب انگلوسه و بیکرگی محمد خنجر قاجار بود در ساند و فغانید که افغانید که در پورش شیراز خنجر یکاب محمد حسن خان قاجار بوده اند او را را کرده و به کریمان زندانی شده اند محمد خان قونلیو در غنبت شده و رسید از آنجا افغانان مازندران نیز در آنجا علم مخالفت برافرازدند و در اطراف مازندران زند و دگر مازندران قاجار را بر اندازند پس مقدم بر خنجر قاجار بود و بی تکی افغانان بخوابست و بی تکی سر از تنش برداشت و بی تکی با جمع که امام افغانان بود و در جنگ مسلح مدافعت ننمود و حاضر ساخت و بگفتنش پرداخت چون خبر گشته شدن روسای افغانان در مازندران اشاعه شد سایر افغانان در گنج حیرت و بنای فتنه و مبارزه را گذاشتند و بسیاری از قاجاریه و مازندران را برادر داشتند و باطلت انان و کثرت دشمنان مظلوم و مقتول گشتند و در این حال کار روسای افغانان در ایران خاتمه یافت مگر حدودی از سپاهیان مشرقه در فارس و طهران بودند که انان نیز در ۱۱۷۳ هجری او گصد و بنقاد و نه پس آن گشته شدن محمد خنجر قاجار و جلوس نمودن کریم خان زند در طهران بکمران با دست گشته و وجود و نام افغانان بکه از سنوات هزار و گصد و سی و پنج در کاشانه محمود علیخان از قندهار به هرات

بنیاد اندیشه

آمده بودند زایل و بر طرف شد

ذکر وقایع پس از عودت احمد شاه از هندوستان و رسیدن

در این وقت چون احمد شاه دهانی از هندوستان را به غربت بجانب افغانستان برافراشت و شاهان و تجو را بکوت بند وستان بگشت و دستور آماجی و پیشکاری او را بنام سه در جهان خان بگشت طولی نگذشت که نخت قاضی الدین خان عماد الملک که در سال قبل بخارست شده که به فرخ آباد و گنج بگشت و احمد خان بگشت اب و سپاه لاری برگردید و مردم مرانه که در گشت با به قوی داشتند معاوضت خوب نمود

جلد پنجم امان التواریخ

و او از آن جنابان و سرکشی او و هر جا که می‌رفت و خوف و هراسی تحت بر دوش منوی گشت سردار جهان‌نشان
برای جلوگیری از غاصد در پی می‌ماند و او نیز که سابقاً یک از بزرگان میرنو که شریف
او گشته شده و در نهاد نجابت و کتب فقه انجری را سه اسر خوانده بود و وسیله رسل و سائلان
و این ادینه یک شخصی بود که در اشوب کاری و کمال شناسی و خبرت بحال مردمان و قطعات بنشینان
و قوی است و از او سبب آنکه در آنجا که شاه به نجابت گردید و جهان عات طبع عا و الملک با خبر
میرنو و گرفتار نمودن آن سبب نو خنجره نگارش شد گردید با محله ادینه یک بجواب سه و در جهان‌نشان
راه غالی شایسته که در دشت و کمرانی دوا به را برایش یافت ادینه یک با به لاهور بخوات تا با او از جلال
و شورت داده و نقل سبب است با به کلبه تدبیر و زور و بر او گشت به ادینه یک با غافل گشت و بگوستان
سردار جهان‌نشان به و دآ به مراد خان را مور ساخت و غلبه خان و سه از از خان با معاوضت او تعیین نمود
ان سوی ادینه یک چون بگوستان رسید مصدر فقه انجری گردید و عافیه سکته انحرک بشویش و سبب
کاری نمود و با خود همی از آنرا تسخیر ساخت و بر سر مراد خان حاکم دوا به نباخت و جنگ سختی دادند
در آن میان غلبه خان گشت و مراد خان و سر از خان و اخفانان غلبه شد و کرزبان ماه هوزر و سردار
جهان‌نشان انداد ادینه یک که انداد اسکته نامی اراضی دوا به و عالیه را با دوا راج دادند انگاه خواست
انمارا با این سودا و شوهرت داده تمامه خویش از پیش بیرون انان قبول کرده و کناره جوی نهجا کردند
در این وقت رکونات او که بفرم استیاری بر روی از آنکس انداد و زو یک بیار و دوزده بودند حرکت
گرفتند نجابت و نشان گردید رکونات نامدار اکلام اسمانی و نوبه دو جهانی دانسته بالکلی بی حساب بطرف
لاهور در حرکت آمد و مقدم سپهرند را فر گرفت و عبد الغنیان حکم انجا پس از آنکه مجاریه و دافنه تسلیم شد
و چون خبر رسیدن سپاه هند و لاهور شایع شد سردار جهان‌نشان چون در خود تا به دست نیامد
نموده ابرداست و رات غریب بجانب چهارمکل و زین آباد برافراست و چون با نجابت سپه بدو خود نیلی
عمیق کلبه و وسایل دافنه را حاضر ساخت رکونات با سپاه هند و چون مانع و عارضی به و هوزر و روسته
و ان شهر را تصرف گشته و بی تسلیمی شاهزاده و سردار جهان‌نشان راه جارمکل گرفته سردار جهان‌نشان

در عودت احمد شاه درانی از هندوستان هند

انها برسیدند و کثرت انما را مشاهده کرد که در وقت شاهزاده متور را برپا و از راه که نگاه داشتند
کشتی بطرف پیشاور برانده و بسویست چون به پیشاور رسید یکی تیرهای به قندار فرستاد و احمد شاه
از وقایع ان سامان اطلاع داد و چون بنود به جا آمد اسبها باقی از فرار سردار نامدار و شاهزادهانی
سلطنت شدند بجز یک اودیه که بچیزن سوار به تعاقب آنها فرستادند و سواران هر فرد شتافتند کثیر
نیافتند و عودت کرده خبر از بی خبری انان آوردند انگاه رکوبات اودیه یک اودیه یک اسب
ه ه ه و قمان موز و قرا که اودیه یک سالانه بقا و پنج یک رو به به برانه رساند از این پس
تیمام تصرفات احمد شاه استیلا یافتند و در هر گوشه فتنه بزرگی به بار و اسب بستر کی بود اگر در یک
وقت بر شور و شتاب انما اودیه یک شده بود که کاشن انما چون از موضع نایب افغانستان بیرون است

بر فتنه می شود

در قوت سلطان عثمان خان سوم سلطان عثمانی و جلوس سلطان مصطفی خان سوم بجایش و کشته شدن حسین یک در مصر و ریاست خلیل یک در مصر و امتداد جنگ هفت ساله در اروپا

هم در این سال ماقب سلطان عثمان سوم صلی الله علیه و آله صدر اعظم را منقول ساخت و محمد راعب پاشا
صدر اعظم موز و خبری مگذشت که در این روز هم منقرس از سه سال و اندکی سلطنت و جهان بانی دگر
و سلطان مصطفی خان سوم بجایش به تخت سلطنت عثمانی نشست و برای امور مملکت و مصالح دولت
خود مانند سلطان معتبر از دواج محمد راعب پاشا و دود او مروی با وفور کیاست و سیاست بود
طلولی نمیشد که راعب پاشا در گذشت و بجایش حمزه پاشا وزیر گشت پس از شش ماه منقول گردید
بجای مصطفی پاشای صدر است که نیز در مصر حسین یک پاشا به استیلا و ادو افشارش رفیع شد و
مدرجا با دغور و غوث بر وجودش استیلا یافت ماقب بی بی بخت یک برخی کوات دیگر مدین مصر
ارض ابراهیم یک بکین او نشسته و مکرر گنیه نوزی به کشته شدن در میان بقید و چون او از ان زمین کید
مرد و بیا و نمیشد و خوش بنقته و حسبش را پاره پاره موزند و پس از کشته شدن معروف شد چنان
که

جلد پنجم امان التواریخ

مقتول انچه بزرگان حصه اجتماع موزند و غنای ملک برآست برداشتند و طویل یک مد خوریزی و غنای بسیار حبس بود و او را ساعده پنهانی مانند علی یک بود علی یک برای انتقام خون ابراهیم یک کما جواد مدتی خود جمع موزن بود و عاقبت در این سال کبدش شکست و روزی در خیابان عمومی حسین کشکش از باب طویل یک با حمله ور شد و او خود را زاننده بطرف صحنه صر فرار کرد هم مد این سال در ادب حاجت یافت سال در اوست داشت و انگلیسها به جانی هندوستان که بالغ بر بیست کرد جمعیت داشت ندر بسیار سی اسنایف وزیر عا کر انگلیس در سران است فرانسه پیشرفت می موزند و باب چهارم و بیستم نوای که گذشت و یکجا کلان سیر دهم سنه پانی نشت

ذکر وقایع سنه ۱۱۷۲ و کشته شدن محمد حسینی قاجار و جلوس کریم خان زند مشهور به ولیل و انقلاب در هند و خواستن مردم احمد شاه در آتی را بهند و عثمان و غزل و انصب و زار و اسلامبول و حلبین

کلمات و حواشی

دین سال محمد حسینی قاجار ابن محمد علی خان قاجار که در عجم مورقین تعلق مصری مانند رضا علی خان بدشت صاحب روضه النعمانی مصری و میرزا محمد علی خان سان الملک صاحب تاریخ و محمد حسن خان صنیع الله و صاحب قلم مصری و حاجی میرزا حسن فیضانی صاحب طار سنه دوم پادشاه از ملوک قاجاریه بود و در نیمه جمادی الثانی پس از چهل و پنج سال زندگانی و مدت سه سال جنبیدن و زلزله طرانی در جنگ و زار از شیخ علی خان زند سپیدار قشون کریم خان وکیل زند میرزا نذران کشته گردید انچه محمد خان قو سلو فرزند محمد حسینی قاجار که از احمد آقا محمد خان قاجار مؤسس سلطنت قاجاریه اول پادشاه قاجاریه را بر داشت بیان طایفه بخت رفت و بعد از آقا محمد خان را بخواست و بطور کردگان دزد و کریمیان وکیل ایام سیر بر در حسرت سلطنت می خورد تا ایام سلطنت وکیل سیر رسید و آفتاب اقبال او از افق طالع نیگوید بپ که بجای خود شش بخارش خواهد شد بعد از این سال مردم هندوستان سرخان سیر بی به قندار روانه داشتند و بخت احمد شاه دانی را به هندوستان مایه اسایش خویش می نداشتند شاه و او باه انارافوید فرستاد که بران

ذکر وقایع سده و کشته شدن محمد حسن خان قاجار

فرستاد که پس از تفریب و تخریب و درگاه بطرف هندوستان حرکت خواهم فرمود و ایسا لازمه
بر اقامت گشت و در محرم این سال او نیز یکبار از هندوستان به هندوستان فرستاد
گفت و چهره سیاه و در خاک نمره منت و کلمات است و او به راجن او نیز یکبار به
بمافیه کاران گشت و حوزات استقلال و استبداد بر افراشت نیز در این سال سلطان مصطفی خان سوم
مصطفی پاشا مد اعظم را پس از یکسال و شش ماه وزارت منقول ساخت و محسن زاده محمد پاشا را
نصرت مدارت بنواخت و او را نیز پس از شش ماه از منصب مدارت بنواخت و سلمه او را هرگز پاشا
را وزیر نموده او را نیز پس از چهل روز وزارت منقول فرمود و علی پاشا را حلفت مدارت بنواخت و وزیر
پایه اقتدار و اعتبار علی یک حکم شد و کجایکه تاج علی یک بود و با حوز علی یک از مقام و رتبه
و بجای انان کجوات و کجای که نین شدند و چون علی یک از مصر متوجه مصر شده و در انجا به مصالح یک
از مالیک مصطفی فرد بود ملحق شد و هر دو دست اتحاد بهم داده و جمعی را بهم متحد ساخته رایت غربت
جانب مصر بر افراختند و از این سوی علی یک با حسین یک گشت و دست از احوان خویش استیلا
انان شناختند و جنب سختی در انداختند و پس از آنکه جمعی از جانبین گشته و نجاک و خون افشاند علی
یک غالب آمد و غلب علی یک و انصارش بطرف قاپو به فرار کردند و حوزا به عبدالعزیز ساحل رود نیل رسید
و در انجا باز علی یک و انصارش نمود و در انجا این غلبه ای که نامی در مصر کشید شد هم در این سال غلب
بنف ساله در او باداوست داشت

ذکر وقایع سده و لورشن بقم احمد شاه درانی به هند و فتحه انجیری عماد الملک و کشته شدن پادشاه لورگانی محمد عالم گیس و بنده احمد شاه درانی با راجگان هند و غلبه او به راجگان

در این سال احمد شاه درانی با سپاه بسیار و نوهای انشیر بار از قندهار اینک هندوستان نمودند
فتحه نام صغان بلوچ را که مدتی بود سر غلبت برداشته بود دفع فرمود و انگاه از راه کراچ به کوچ اند
کوچ به پنجاب رسید و از انجا به پیش درخت غمیت گشت و از انجا به گدشت و به پنجاب رسید

جلد پنجم امان التوائج

چون اواز رسیدن موکبشاهی در هر سو غلغلۀ آفتاب مرا تکان بدون مقابلۀ روضه ارگ اوردند و رایج
 یک از نامه بیکه با دشا به بند بادشاہ درانی نگاشته بودہ بہت غازی الدین خان حماد الملک افشار
 و دولت بادشاہ بہدلوکانی بہ بادشاہ درانی شکایت موزہ و بہنجب الہ و در امر اسلحہ فرمودہ و این
 احمد شاہ درانی بہین حجت بودہ پس حماد الملک روی بہ بیلی ناد و تخت فرس جیات نظام الدولہ را
 کہ با خود شہنشاہ خوشی داشت با او و او سپہ سالاری سلطنتی در شدہ سر از تیغ غرزالدین محمد عالم گیر الہ
 برداشت و قتل از دیوچہ قصر سلطنتی بروخانہ حماد افکند و بہر کام بخش کہ ناس میسے بود تخت
 شاهی برداشت و تخت بہ شاہ جہان دوم موزہ کہ بادشاہی شاہ جہان دوم و نامی پیدا کرد و
 عاقبت سب عالم گیرانی بہ تخت سلطنت بہد براد و موسوم بہ شاہ عالم دوم و شہنشاہ الملک سہن
 ارتکاب این خیانت بی شہنشاہ بہ تدارک جنگ بادشاہ درانی برداشت و جنگ او مرانہ انجیمہ بہ
 ساخت احمد شاہ درانی چون بہ سہرورد رسید سعد الدین و بہنجب الہ و لہ و احمد خان ملک و جنت خان
 و دودنی خان از انتر بہد با استقبال یافتند و استغاثات حسنہ و انہ یافتند از اسوی حماد الملک و اسلحہ
 شنیدہ کہ در دلی مرکب گردیدہ توانست بہین سپاہ و بہر و بادانی بادشاہ قیام نماید تا پارہ از حیرانی
 و پریشانی نہاد بہ راجہ کردہ جات بر دراجہ جات کہ موسوم بہ سپہراجل بود اورا و یک از طغیان
 جات پای بادشاہ بہ بند پیش آمد کہ گویہ می نماید

فد این وقت از سہ داران بزرگ مرانہ و دین سر و زلہ ارمانند دو نامی سنجان و (کمراد و گلر) بودند کہ
 با کشتہ تفتون و ادوات جنگ از سایرین ممتاز و سہرا سوار جبار داشتند و سہ راجہ از طرف
 دو نامی (برسد) کہ عہد سپاہش بہشتا و بہر رسید و او تخت مقبذہ العجیس سپاہ احمد شاہ دہند
 و انش جنگ مستهل گردید افغانان چنانچہ شیوہ درینہ انان بود حملات و لہ و انہ موزہ و راہ بطرف سنجان
 پیش جنگ گشودند و نامی مقابلہ و مقابلہ برداشت و سیدانیکہ از ارگلون ساخت و جہیزی کہ بہت کہ
 معلوب و چارہ گشت و خود شہنشاہ بہر از سنجان از تیغ غازیان افغان قتلش بہر ملک و
 چاکت و افغانان سر از شہر برداشتند و شک فرزد و سپاہش انداختند و ہمہ را بہند

جلد پنجم امان التواریخ

ملوانان و دینا بنشیند و با لاجی و پیشوا ابدراجگان و بزرگان هندوستان که کرد که در جنگ با
 و کنگ به مباد و کونا می کنند. و لوله نصبات دینی و غلبه رفاقت های همیشی در افکار هندو و غرو و می کنند
 مباد و باطنه بسیار مانند سیلی غروشان بطرف اکبر آباد و سر از بر سر در انجا دگر او دگر و دگر و او سوار
 جات و غازی الدین و ملک و سایر بزرگان از هند و مسلمان با و پیوسته و متفق گردیدند با احمد شاه
 در میان ستند. در این وقت بواسطه طغیان اب رودخانه جنابا رودی احمد شاه در دکنده را این طرف به
 محاذی شاه جهان آباد حمله فراموشه بود که مباد و سپاه خویش با این سوی اب بظاهر شاه جهان آباد
 رسید و در سه شبه نیم و نیمه این سال بر از دکنده و بنفعا و دوسه بدون مانعی داخل شهر گردید و از کشتار
 فرو گرفت و آتش ها حمله و دانه بین سپاه او و اتباع یعقوب علی خان برادر و زبیر شاه و همان که تعلیم دینی
 میرداشت مشعل گشت و بواسطه کثرت هند و اوقات مغولها و رسیدن مردان جانب احمد شاه
 طغیان اب رودخانه مباد و غلبه یافت و یعقوب علی خان امان طلبیده و با زنان و فرزندان از قلعه روان
 لبرای علی مردان خان جای که در سپهر از ان در کشتی نشسته از اب گدازست و بار دوی شده پیوست و چون
 مبادات سلطنتی استیلا یافت و در غرنه کورگانان چیزی با نذا نه طمع و حرصش نیافت به و چهره و تنهائی
 کورگانان پرداخت و آنچه نقره و طلا بهر دای صانع بود به کند و نیزه و رات و موقوفات قدمگاه و مرا
 نظام الدین اولیا و قبور محمد شاه بندی کورگانانی از قبل شهبانهای بزرگ و کوچک و فادیل و عمرهای و
 نقره را بیرون آورده اب موز و سکه کرد و از این راه بغده لک روپیه حاصل کرد با آنچه کاه حرکت از
 دکن به و مبلغ دو کور بهندی روپیه داشت که در تهران ایران همراه داشت و سه کور روپیه نیز
 سایر ارجگان گرفت باز از دانات طبع و سستی فطرت با شکونه اعمال پرداخت سایر ارجگان مانند
 دگر و سوار اجل و سایرین اورانده است موزند که هرگز با دشمنان ایران و افغان و مغولان این
 قبیل حرکات داشت کارانه کردند که تو مرگ بشی و نام را ارجگان و هندوان با دمنه با یخ بر تنی و زن
 شمشیری و محله گذاشتی مباد و به نصایح انان و قوی گذاشت انان نیز سر خود گرفتند و رفتند مباد و چون به بی
 استیلا یافت خیال داشت که دسوا س را و فرزند پیشوارا به پا داشت ای هندوستان به تخت دلی با

و ذکر غایب احمد شاه درانی و آمدن بها و از دکن

و لیکن این خیال صورت و قوه گرفت و این سال پایان رسید
و ذکر افتد ار کریم خان زند وکیل و جنگ هفت ساله در اروپا و سایر قلاع
اروپا

هم در این سال کریم خان زند پایه سلطنت و کشور گیریش در ایران مکمل شد و در طهران بنامای رفیع گذشت
و حکامی چند بجهت برجا گشت و نیز در اروپا جنگ هفت ساله باقی بود و سپاه انگلیس در کانادای بکا
قبضون فرانسه غالب شد و دوباره جنگ بین روس و پروس متعل گشت و سپاه روس تا پلین
پای تخت المان پیش رفتند و در دنیا دشم بادشاه اسپانیا گذشت و برادرش ن کارلسن بجای
نشت نیز در این سال و امی شاعر بهانی درگذشت و در مصر بن کبوات شافیه بود

و ذکر و قالیچ شاه استیلا ی بها و دکنی به و بلی و رسیدن احمد شاه درانی
وارد و زردون او و مقدمه جنگ بین او و درانی

در این سال بها و پس از غزایی و برباد دادن مزارات با شکوه کورگانیان در دلی چون دید خبری باقی ماند
بکفر سپه و ن دلی افتاد و بهر محی السنه را منقول ساخت و نیز ارجان محبت بر شاه عالم عالی گوهر پاشا
برداشت و برای آنکه تبریزی و قدسی موزه باشد بلکه شجاع الدوله که در اردوی احمد شاه بود سابق با
بوسله بر بنی ارسال سل و رسائل می نمود از اردوی درانی بیرون شود و دستور وزارت شجاع الدوله
در نصبت او به نخواست که چون این خبر را شد به با ج احمد شاه بخمال افتد و او را از اردوی خویش بیرون
انچه از دلی بها و پروتیه و مار و شکر را با موافقت شاه جهان آباد نمود و راه گنجپوره گرفت و به سلطان

درانی و قطب الدین خان رو به و نجات خان در قلعه تصرف شدند و بها و بقوه نوپای آفریشان و مملکت
سمت قلعه گنجپوره را سخر نمود و فتح قلعه در روز پنجم ربیع الاول این سال هزار و گصیب و بنقا دو چهار
داد و عبد الصمد خان درانی و قطب الدین در محله غلبه گشته شد و از قتل و غارت ویرجی کوتاهی نمود
چون این اخبار بدست او رسید دکنه را به سبب احمد شاه رسید با آنکه اب رودخانه جنبه لبنان و است
بایا بست و بود از جای به عقبه و در روز جمعه ربیع الاول از اب بگذشت و با آنکه برخی شکر نشین

جلد پنجم امان التواریخ

طیآن اب غرق شدند و خونی موده سیاه رنگی بخت بها و نگاه قشون شاه را در مقابل خود دید و در پیید
شکر پیش جنگ او با عقیده الجیش شاه درانی هم در او تکیه و چون کید کرد غیبتند و عاقبت از هم جدا شدند
خود را غالب و مغرورنداشته و پس از این مرا تهمان در جنگ و گریز خود را به پانی پت رسانیدند و در میان
اوسیدان و سیمی گرفته اردوگاه ساختند و کبزن خنقی عمیق به عمق چهار فرسخ و پناهی بفره فرسخ
و پروان او را به پنج سیه پای سلسل توپخانهی بزرگ اراسته و استوار نمودند احمد شاه نیز در مقابل اردوی شاه
در دوزبیت دیکم ریح الاول برسد و اردوگاه ساخت و بنواست دستک رحلت و ستیزه ناپدید گشت
آنکه قوه دشمن را بسیار و به تعلیم در جنگ ندیده و دور اردو اردوی خود را به غارتست ممکن نمود
و کعدت قشون بها و واهمشاه درانی و منع اذوقه موزن طر فین
بار دوگاه و سیک و تعلیمات مرا تهمان و زود و حوز و دمای مختصرین
دو ساه

پیشتر مورخین بسیار و با منتقد که گفته و قتی در بند و ستان میدان جلی به بین حبسی از کثرت سباه
حالت توپخانه و فورخانه و بنه و جنگه اراسته شده بودند براسما گویند که قشون بها و ساه را
در این میدان نزدیک به پانصد هزار تن بود و صدق این عدد پس از کشته شدن بها و شکست سباه
میرساند که عقیده گفته و چه مقدار اسیر و شکر شده و قشون احمد شاه را گویند چهل هزار سوار افغانی
و ایرانی و سیزده هزار سوار هندی و سی و هشت هزار و سیصد و دو هزار سوار و دویست و شصت و شصت
و توپخانه او پیش از سی توپ بوده است و کلبه قشون احمد شاه و زود و پنجه را نیز بوده آه با داول احمد شاه
این شده که فرماندهان را و سبیل به با و دانه هزار سوار مرآت راه رسانیدن اذوقه و عا و قدر از هر سو
بار دوی احمد شاه بنده و اوقامین فرستاد و در از اردوگاه احمد شاه سواران خود را
خفاست گماشت که با نذک ثانی امارت خوزاک و اردوی احمد شاه نمایان شد احمد شاه چندین بار
با اتفاق دست از سواران مجبه آوردن اذوقه ماسور شد چنانچه عطا کی خان برادرش و لیسان شرف از
باوچی از سواران بهاد افغان حرکت از برای رسانیدن و آوردن اذوقه موده و دست فرستاد و

ذکر عدت قشون بیا و احمد شاه درانی فتح دوم و مدین

بر در سر کوه را و ابر سپید و او را از میان برداشت و جمعی از ملازمانش اکبشت و هر چه علوفه و آذوقه داشت
گرفت و با سواران بسیار بار و در برکت و احمد شاه با جمعی از کلبه بیا و بجهت افغانان موزه بود و در حق
همی داشت و اطراف و کناف او را سخت نامر موند که کسی نمی توانست جبهه خوردنی بار دوگاه و سپاه
بیا و برساند بیا و تا در جبهه می توانست از بعضی راه نامر تهازا با جبار پان غیر نظامی و جنگی سپه و ناز
با طرف می فرستاد و آنان برخی جوبات مختصر از زبر زنها در آورده با جوبهای سقف مهارت برای سواران
حمل بار و دی بیا و بگرداند با این حال آتش فحلی و سختی و بدبختی در میان سپاه بیا و شعله و گرید و این راه
بای مختصر نیز بروی آذوقه و علوفه او را نرسیده شده و کار و با شتوان رسیده و در و خور و مختصر
و جنگهای متفرقه نیز کار همه روزه و دو سپاه کینه خواه بود که افریخته به سپاه بیا و زود با کلبه سرداران و کینه
سپاه احمد شاه همه روزه استیلائی اذن جنگیدن می موزند و شاه با نامی فرمود شایان و دهر کار از او
نمنا بر بسته نگارین کب کار را که با بدین و اگلا رید و با جاده من باشد و کار جنگ استن منبر از همه

سپاهانم
ذکر وضع زندگی کردن احمد شاه درانی در اردوگاه خوش با سگان و
خوش و شروع جنگ و اسایش هر دو سپاه و افسرده شدن بیا و از
کشته شدن صدراعظم خویش و میاشدن او بجهت جنگ با احمد شاه
درانی

احمد شاه را جاد و خیمه سرخی بود که همیشه جلوی اردوگاه او افراشته بودند و اوقات ادای نماز و
خوردن غذا و شام را در آنجا سپری می کرد و بیشتر اوقات اسوار بر اسبش در اطراف اردو و استغنا
از حال سربازان و رسیدگی به راکب و مرکب در گردش بود و همه روز سبب فرستاده می سکر و جاد
که جداش موافقت از حال بکان بکان می گریان می موزد و چندین بار همه روزه با نزدیک اردوگاه بیا و
و از حرکت و سکنت سپاه بیا و آگهی حاصل موزد و شبها نیز اسوار گردید و با جوبه انتخاب کرده موزد
فازد بین اردوی خوش و سپاه بیا و به پاسانی و فراوانی رسید و بر برای جلوسه از رسیدن آذوقه

جلد پنجم امان التواریخ

بدین من و سینه جانت مخصوص بر شیب بجای ای غمخوار نیتش داد صاحبان و سرکردگان سنده را ببرد
 که در جاده های خوشی اسوده بخواند و حواری از یک سر کشی کامل خنجره خوش آمد و مسلح با یکدیگر و با هم
 می خوابید و یک سب بن زده و دهنه دار با چندین گنبدان بر در جاده شمس بدست صاحب استیاده بود با یکدیگر
 روز هفت و ششم پنج اول این سال گذار و صد و هفتاد و چهار احمد شاه بنابر امر سپاهیان آماده
 و تله بدین شد و سپاه فراوان حرکت داد و صف ارانی مؤثر در جبهان خان و بجای الدوله و شاه سید خان
 و ملوک و در عقب امان شجاع الدوله و احمد خان بکسر و حافظ رستم خان و فیض الدین خان و دودخی خان را بجای آورد
 خودش با شاه و بنیان صدر اعظم در ساقه قلب بجای گرفت و آتش جنگ مشتعل شد و دودهای گنگر از دال
 نذر عصب هم در او بخند و خون کبد بجز بختید بسزد و احاطت بجای نمود و افغانان بفریب شیراید از انما
 مانند برگ خزان بجاک میر بختید و بناسیج کثرت توبت با و و آتش فانی تو خانه او نزد یک بود افغانان
 گردان شد مذ که در این بین دولت را و صدر اعظم او که علاوه از منصب صدارت سمت نسبت و زفاف با وزیر
 در مقابل چشمش از کوه له نمکی بجاک هلاکت افراد و دهنه از سپاهش از بی قوتی راه فرار گرفتند و همه
 از جنگ بترافتند و بارگاه او در شتافتند خبر بیک فتح احمد شاه در این میدان به تاخیر انداخت این میدان
 تاریکی شب بود که مانع گردید و دوست از دشمن شناخته نمی شد و با سپاه هر دو از هم جدا شدند بدین
 جنگ باز بر دو سپاه راه اساسی گرفتند و سپاه و اباب گنگوی مسلح و سالت باز کرد و مراد است
 بجای الدوله با احمد شاه که اگر با سپاه و سالت و سالت سبت کرده اردوی احمد شاه از سبت
 با افغانان عودت کند و بجز بختی رومی اساسی خواهد دید و شربت اخی نخواهد چشید و کاسی ای که
 رسول طرفین بجهت عقد صلح در ایاب و ذاب بود و با بوس گردید و سپاه از بگوئی بیاکانید و سپاه و سالت
 را تیغ ابدار فصله خواهد کرد و رسول نامه داران را باز سنده جنگ بیکار گشت و سپاه باز از شیب خزان
 شیب چهارشنبه ششم تباری الثانی این سال هزار و گصد و هفتاد و چهار بود شام سیری داد و برجه اود فیه
 انبارهای خود و صاحبان و برنگان سپاهش ذخیره کرده بود حاضر ساخت و به سپاهیان داد و پذیرفت
 پیش از رسیدن سنده صبح با تمام سپاه و تو خانه از حصار پالی پت بیرون شدند و مانند کوهی کشیدند و تعال

ذکر وضع زندگی کردن احمد شاه در فی با خواش و یگانه

اردوی احمد شاه برقرار داشت و نامه مقرر می‌باشد که این پیام و اسبین و انبار
 افرین است و من سندیستم که بدخواه پادشاه افغان زمین مقدس صاحت بر بندم کاسی را و که در اردوی
 شاه همیشه بزرگوار و همواره و این پیام رسانیدن هر دو روز نامه و او را به شجاع الدوله رسانید و شجاع
 خود را به خواجگاه احمد شاه رسانید شاه از خواب سر برداشت و تا چشم بالید صدای بسیار بود و در پیشانی
 الدوله از سمنون نامه و پیش از شنیدن خبر نامه احمد شاه بر بالای اسب چویده چنین نمود و تو به یگانگی
 بهادر و چون قدری را بدو سپاه را بخواد و حرکت سپاهیان به او با و معلوم شد غلبه را که سوار می‌شد
 مقبوضه چی با شکی بداد و شجاع الدوله فرمود و صبح است پیاده در دست خبر آورده اند و بجا آمد بهادر و خبری
 سپاهیان افزانند و آمدن شتاب گشته بهادر ابراهیم خان گاردی را با تو به خانه و زین و کمانه و شمشیر و
 اندازان بگذاشت و سواره و باجی گاهوار را در عقب او راسته ساخت و خود شکی با سوار اسب او خسته
 و دوار و همیشه بهادر و کله و جلوه می‌سند با با سیران بکان و بزرگان و شنه پس رسته و تو به یگانگی
 مرتب نظم رده مستند و او ای کوس و نای کرنا و شبپور و دمل غلبه گردید و زمین از جنبش تو بهای
 و میو دن فغان که به یکدیگر بخود و بگریزد احمد شاه نیز پس از رسیدن سپاه افغان به صف ازائی قیام نمود و مقدم
 تو بهانه را از پیش سپاه بداشت و در پس تو بهانه شاه و لیکن صدر اعظم را با سواران بهادر افغان گاه است
 در پس او حافظ رحمت و دودنی خان و سید و احمد خان و کیش و امیر یک و بر جوز و خان و پست را
 سینه سپاه خواش مای داد و شجاع الدوله و کیش الدوله با سپاه کینه خواه و سید کباب و حبیب
 میره و شکر خان داد و شاه مستند خان افغان را با کینه خواه از سواران زنده و در دنباله اردو جایش را
 و خود برنده چادر سرخ خویش که اول شب بر جلو و پیشانی سپاهش مای داشت و اکنون بر پشت
 نگه برد و استیاد و قدری تماشای نظام و تربیت سپاه خویش و سپاه دشمن نمود که در این وقت
 فغان گاهان شد و تو به یگانگی افغان بجوابش بر دوختند و ابتدای جنگ بگلوله اندازی آغاز شد و فغان
 و سپاه بهر نزدیکی شد و سپاه احمد شاه بعضی شتاب و جنگ کردن و پیش رفتن داشتند که
 بی مراقبت از باوی سرانجامی گذشت

جلد پنجم امان التواریخ
ذکر جنگ بین سبا و احمد شاه و شکست و شسته شدن سبا و فتح احمد شاه
و غنائم و آتش ای این جنگ که قسمت افغانان شد و اصب و این احمد شاه
شاه عالم را به سلطنت دہلی و عودت او به قندھار

در این وقت خدایم از سپاه سبا و ابراهیم خان گاردی بیرون یافت و به غافل سبا و رسید تعلیمی نمود و گفت
بیرنجیدید از انکیه من نمی گذارم اسپانه فوج سپرده برین کجاء عقب افتد امر فرمود و یکی از عمل موذرا را بدید
انگاه علم را حبه کت آورده و به فوج ابواب جمعی خود منب و داد که بازیر و شمشیر به سپاه اشباه حمله کنند
تاگاه سپاه پیش تل در به فوج و وسیله که پہلوی دست است سپاه فاعله احمد و سر دارش شاه و پنجا
بود موذره و جنگ غنی بفسی شد که از و یک ششزار و وسیله و بی از حمله کنندگان کشته و زخمی بجای آید
و عطای خان برادرزاده رشید شاه و لیسان در پہلوی او بخون غلبید و اطراف شاه و لیسان غالی گردید شاه
و لیسان بپاده شده فریاد می کشید که ایردمان جنگو اگر لبست بجنگ کنند بدانید وطن خود ندیده بزمی گردید
و بدانید خانهای شایان افتد و درست که کلاغ استخوان شمارا بدانجا نوازند رسانید پس بایه نامی
همان ثبات در جنگ و نجات من با موسر و شکست در این بین احمد شاه و اعظم را بپاده و نهجا
فری سپاه کشتند تا به امداد و فرستاد و یک دشت دیگر را فرمان داد که به پی پی زده و از باز و می
سر در آورند و اینجا سورخین و سپاه عین را و با شهبان که گویند انیوف سپاه سبا و غالب و مراخان
فرزنده سید هستند و سلم هم بود اندیشه انان در فروری ولی معلوم نشد که مجزه و کرانی بهر سینه ظهور
که گمبیاره کار اگر کون گردید که کعبه فعه سپاه اندک احمد شاه فسون سبیا با و را در میان گرفته و بجا
کمی زمین زنگاه آرکشته بهوز سپاه و حال مراخان برشان و بشته و سواسرا در پہلوی سبا و بخون
بخون غلبید و با و بجای گریزان و بهر مله را و بکلا به باره زمان خود تو سیه موذره و بعضی گرفت و بجا
او نیز تا بود شاه افغانان با شش فرسنگ بقیه مراخان را عقب کرده و بسیار برانجاک و خون انداختند
و بسیار برانفید اسارت انداختند و کسانی که توانستند از ان میدان خوشخوار جان بدر برده گرفتار
زمین داران و دهرغانان شده راه سده ای دیگر گرفتند انجا به جمع غنایم افغانان پرده خستند و بجا

ذکر جنب بینج و احمد شاه و کشته شدن بهای فتح احمد شاه
 نیز اختلاف در کثرت غنایم که آنچه و اوشن او اینست که نزد یک پستیزار مردوزن و لودک از مرتجعان
 افغانان شد که پیشتر ناماد فریب بانی پناه حسیه بودند افغانان زمان و کو دکان انما امین حوضت بنو
 و مردان انرا مانند بازی گوی و چوگان بازی سه ازین دورانند افتند و سرانجام از او بروی خیم خود بخند
 دیگر با فضیل نادر و بنجاه هزار اسب ابوار و دو لک اندکی کاو و پستیزار شتر و چندین هزار غنیمت و غنایم
 که پیشتر از غنیمت و کلاه بون و دوز بود و مقدار زیادی توپ و اسباب توپخانه و نقدیه و اسبهای قیتی
 بجهت غنایم افغان احمد شاه حیدر شکر بجای آورد و قحطی نامه بر سوختن انگاه روسای اسرا مانند بک
 سند یا و ابراهیم خان کاردی را بنظر احمد شاه رسانیدند و حکم قتل انان صادر و کشته شدند و حیدر شاه
 هندوان داده که باین خوشی سوزانیدند و کشته گان مرغان بالغ از دو صد هزار زن و بچه با زن
 ان همه که مالک و پدر او بکرا و بهایمی سند باز هم خورده جان بدر برده و راه و کنن گرفتند و از انجا
 با لاجی راه پیشو بواسطه طول زمان با سپاهی فراوان بجهت معاونت بهادر حرکت کرد و پس از طی چند میل
 خیر و بدشت اثر کشت و تباهی شکر با و کشته شدن فرزندش سوسا راه به رسیدند که در دریای غم غصه
 غوطه در گردید و فسخ غریب نمود و با سینه سوزان و حسیه گریان به بونه اند غصه مرگش و مردنش فرزندش
 و نقدیه این شاه و نقدیه سبب از این فتح و غیره زنی احمد شاه از بانی است به ظاهر دلی اند و شاهزاده
 کو بهر بن عزیز الدین شاه عالم را به سلطنت دلی برداشت و چون او در بنگاله انواب ان کشور و انجیر
 در بخت و عدال بود فرزند او شاهزاده جوان بخت را به نیابت او کاشت و شجاع الدوله را نصب
 و بخت الدوله را مستبد امیر الامرائی و به سالاری او واداشت و سفارش بسیار فرمود و شاه عالم
 بآبای تخت بخواند و از انجا باریت عودت بجای لاهور برافراشت و زین خان حصن را بکشت انجا
 کاشت و با کمال احوال بسیار فدا کرد و بنگام ورود به قندهار مردم لب و لثه بی ماکوفه بآب
 شکر و شای و اسرای ششون فرستاد و صد بار به بلبل و شادمانی لبه ساختند احمد شاه و در فرود
 خیر و ای اسایش بنو

ذکر کریمخان زند وکیل در ایران و قوتش و ورثه پادشاه انگلیس و جلوس

جلد پنجم ابان التواریخ شور و رسوم و جنگ انگلیس و فرانسه

هم در این سال که چنان زند و کیل در طمان تبیین بکام و ساختن بنایات و تنظیم امور است می پرداخت و در اردو با جنگ هفت ساله برقرار بود و ژورژ دوم پادشاه انگلستان در گذشت و بجایش فرزندش ژورژ سوم به تخت انگلستان نشست و بین فرانسه و انگلیس بر سر استمرات و بیهوده در هندوستان و بر کجاش جنگ شعل گردید و انگلیس را مغلوب ساختند.

ذکر وقایع ۱۷۵۷ و بنامی اشرف البها و احمد شاه درانی و یورش ششم او بجانب هندوستان و شکست و هزیمت سکها از سپاه او و عود لشکر به قندهار و فتح کشمیر و پست نورالدین چغان

در این سال احمد شاه درانی در قندهار بهت در احداث غرقوات و ساختن قلع و بنایات فرمود و بایست که طبایف انگلستانی بازرگانی از اینجا و این شهر دعوت و معینه صرف نظر نمود و انحاء بناسبت آنچه شمرند از راه واسطه نزدیکی او به نیزار و تنهستان و تولی معنوت و غیره و نمایندگی از خطه اعراب فرمود و بنیاد و اندیشه معماران نیز بهوش معادل شش صد جریب زمین را برای شهر جدید معین و تخصیص قلع و درانی فرمود که بزرگان انان بجهت خوشنایا و عمارات طرح اندازند و بیل و سلقه خود خانه ها و سازال با زمین بکنند و باره او را به هندسی معماران ایرانی و هندی در غایت ساخت و ضمانت بر او داد و او را اشرف البها نام نهادند و در پانچ خندقی عمیق و در وسط شهر گنبدی رفیع بنیان فرمود و بآنک زمانه این شهر بایان رسید و پس از انعام کار روزی از جمیع طبقات موجوده علاءشاهی و ایمان و اشرف شد دعوت فرمود و اعلام عام نمود و به قول صاحب اراج التواریخ این شهر را احمد شاه بنام گذاشت و پس از این احمد شاه نامش را تیمور را بگزینی هرات برداشت و منشور بگزینی او را به شکست شاهزاده تیمور را به غریب بجانب پراش بر داشت و در این وقت از پنجاب هندوستان بنوا را از اخبار به قندهار رسید که پس از عودت بکابل فرستاد که گوشت شاهانه از هندوستان طایفه سکه بنود و دست سلمان از ارمی دراز زبان با گوشتی باز نمود و احمد شاه غم تشبیه انان فرماد و اما سپاه در حرکت اندک هنوز قطع چند منزل نشد و بعد که خبر رسید اما بهب انگلوسه

ذکر وقایع سی و نهمی شرف الملک و دوازدهم ششم اویند
 پنجاب را که از جانب پادشاه در آنی بوده از میان برداشته و بجای آن نامی را به سلطنت افروخته
 لاهور و اطرافش را فرو گرفته احمد شاه بر سر حرکت بنزد و چون به ظاهر لاهور رسید بنید که کما
 نزدیک به دو صد هزار سوار و پیاده به پیجه کارزار فرا هم موده اند و در روی اردوگاه ساخته اند اندک
 با سپاه کهنه خواه خود را نزدیک آنان رسانید و در روز یازدهم ماه رجب کوس جنگیدن توانست کما
 نیز بمیای جنگ و جدال گشتند با دران افغان پنی شهر بار کشیده به کما حلات و لاهورانه موده و در لاهور
 حمد نزدیک سته از آن خاک جاک انداخته سنگ نهر مت در بنیان افکنده و بسیاری راه فرار و
 جسی به قیاسا گرفتار شدند و تمامی مهات و نیام و غیره آنان قیمت و لاهوران افغان گردید احمد شاه
 پس از این فتح و غیروزی و پورش بیستم در روز بیستم ماه شعبان به لاهور وارد گردید و نور الدین خان فرمود
 شاه و نجات صدر اعظم را با سوار کشید موده که طایفه کیون را کوشالی بفرار و نور الدین خان با کما
 فرادان اینک کشید موده و طوافی متمرده را طایفه موده و با فتح و غیروزی تمام به کشید و در فرمود چون
 خبر فتح کشید به احمد شاه رسید و لشکرانی کشید با تمام نور الدین خان شکست و کما کار و کما باب
 هودت بجانب قندار برافراشت و با شکست شاهانه به تفرکراتی عودت فرمود

ذکر رفتن کریم خان زند بار و میه و غلبه به فتح علی خان افشار و جنگیانی
 انخلیس با باقر است

هم در این سال کریم خان زند وکیل از ملکان ابرم به تفرکراتی عودت فرمود
 نباهت و خود حشر بر افراشته بود حرکت موده و او را مستاصل ساخت و او با صطیل کریم خان چاه
 دماون شدند و در ادب جنگ رفت ساله باقی بود و در دیابین انخلیس و فرانس جنگی شد و انخلیس
 به بعضی جزایر فرانس را استیلا یافتند و دلیلم بیت صدر اعظم انخلیس از منصب مدارت استغفا داد و بجا
 از کشیدهای فرانس که فرانس به دست انخلیس شد

ذکر وقایع سی و نهمی از افغان افغان به نزد کریم خان و تهرام از
 او و طغیان زکی خان و وقایع اروپا

جلد پنجم امان التواریخ

در این سال ازادخان افغان که از غلجین بنامه بوالی کرهستان برده بود و مدتی نزد ارکلی خان از ^{۱۳۸۸} هجری قمری
گاجه و شصت و نه تا این سال میماند بنا بر آنکه کریم خان زند در باب او از ارکلی خان کرده بود باران
و در اندام بجان خدمت کریم خان زند برسد و مورد استغاثات کریم خانیه گردید و آنجا که کریم خان بهرم کوتهال
زکی خان زند متوجه عسافیه شد و ازادخان افغان را با سایر بزرگان در گاه مانند قملی خان یافت و
کاظم خان قزاقه داعی و پناه خان جوان شیر نقرم رکاب سیاحت چون زکی خان از آمدن کریم خان خبر یافت
بطرفی شتافت و از راه قباغچه به شوشه فرار نمود احمد شاه د فغان را با سورملی میر و ^{در این سال} نیز در این سال
بین فرانسه و انگلیس عقد مصالحت سببه گردید در این سال که معارف ^{۱۳۸۹} هجری قمری و بعضی وقت و شصت و نه
بود از ایزت امیر اطربیس روس در گذشت و بجایش ^{۱۳۹۰} هجری قمری برادرزاده امیر اطربیس به تخت سلطنت
روسیه نشست پس از هفت ماه سلطنت از سلطنت استعفا نمود و پس از آن روز از استعفا در گذشت
و بجایش کارین دوم زوجه او امیر اطربیس روسیه گشت و بین فرانسه و انگلیس عقد مصالحت سببه گردید
مصرفات فرانسه در کانداد و امریکا با انگلیس واکذار شد

ذکر وقایع ^{۱۳۸۸} هجری قمری و اتفاقات کریم خان زند و تفرقه ساختن او از محمد حسن خان
قاجار را و غلبه علی بابا در صحنه خلیل پاشا و خاتمه حبس نفیستاله
در اروپا

در این سال کریم خان زند معترض آنکه اولادان محمد حسن خان قاجار سر به طغیان برند از زمان راه بلدان بخارا
و آقا محمد خان قاجار را نو از شش سپاه بر فرموده مقرر داشتند که آقا محمد خان قاجار و برادرش حبیب طغیان
قاجار و چند تن دیگر از قاجاریه را با و شیراز بکشند و سایرین را بقزوین امر سکونت داد و نیز در این سال
پس از آنکه خلیل پاشا و حسین پاشا گلش در قلیوبیه مصر بنابه بردند و پس از مدتی از آنجا به بلخ فرستادند
و علی بابا را دنبال داشت عاقبت محمد ابراهیم بهب طغیان استیلا یافت و حسین پاشا گلش را به
اورده و کشت و خلیل پاشا پس از بنابه حبس تا آخر کربلای با و غالب آمد و بدین واسطه کربلای را گرد و آلود
با سکندریه فرستادند و پس از مدتی در اسکندریه او را خفه کردند و سرش را از تن بریدند با سایر ستمکاران

ذکر وقایع سنه ۱۱۷۶ و آقا کریم خان زند

بهر آورند و در جابلانها و شواخ سحرگردش دادند و پس از کشته شدن غلب کب و حسین کب علی کب
شیخ الدب و بطلکی در سحرگردیدند این سال که مطابق سنه ۱۲۰۰ هزار و هشتصد و هشتاد و یک بود
مصاحبت بین فرانسه و انگلیس سبب گردید نیز بین پروس و اطریش صلح برقرار گردید و در مصاحبت
جنگ بیست ساله دول اروپا در این سال تمام یافت و فایده این جنگ را بنا بر پروس و بجز انگلیس

ذکر وقایع سنه ۱۱۷۷ و توقف احمد شاه درانی در قندهار و حوادث

اروپا

در این سال احمد شاه درانی در قندهار به تخت مکرانی جاس بود و امور عابا و حکام بلاد و اساطیر
را نظم و مرتب می فرمود و در قندهار و افغانستان ساعده عجیب و حادثه غریب رخ داد نیز کریم خان زند
اصفهان اینک فال مجتبیاری و کوشای ملوانی هفت تک و چهار تک مژده و انار الطبعی است
انگاه رایت غربت بجانب دیگر افراخت و بنیاد بکرشان و مدعیان سلطنت ازین برانداخت
بین دول اروپا رسته مسامت و موافقت نکم بود و در استان اسافیر لاس به تخت مکرانی است
و انگلیس با بسم کبانی بند بر نفوذ و اقتدارشان افزوده گردید

ذکر وقایع سنه ۱۱۷۸ و یورش نهم احمد شاه درانی به هندوستان و سمرقند یا قتل سگها و عودت او به قندهار

در این سال ازیندوستان خطوط نکات نکات قتل آنجه بدبار قندهار رسید که طایفه کمان
دست خدی و قبا و زبال و شال سلمان دراز و زبان نشوت و نا فرمانی بطرف نواب احمد شاه
مژده اند احمد شاه با سپاهی فراوان و توپهای آتش نشان ازیم یورش نم بطرف هندوستان حرکت
فرمود چون بدو دهنه رسید و احوال ان سامان را سبب پرسید معلوم شد طایفه ان زین الدین خان که
از جانب احمد شاه در کوب با سورت داشته و در انجا باقی مانده و بسیار اموال مردم را غارت کرده
احمد شاه بجای استمال تابه لاهور برانند و تهر و نیز انشای همت بداد و هیچ یک از انرا باقی نگذاشت

جلد پنجم امان التواریخ

کتاب لاهور وارو گردید و چند روزی بیا بسبب بزرگان اطراف و راجگان الکاف با تحف لایق محضو بارانند
و از اشفاقات و اغارات خسروانه هر یک نذر احوال مقام و منزلت خویش بره با قضا انگاه موکب شاهی
لاهور بفرم بطرف انباله رخصت نمود شجاع الدوله حکمران لکنو رخصت از رسیدن موکب شاهی بپرسید
تحف شایان محضو مبارک گذرانید و عدم شرف بافتن خود را بواسطه کسالت مزاج سدرت عا
و بحسب الدوله با دیبای و فیره بفر کاب بوسی حاضر گشت و با یکجگرانی سه صد بند مشور یافت و در شای
شاه و لیجان صدر اعظم حکمران لاهور بحسب الدوله نقل گرفت انگاه احمد شاه پس از ان نظام الملک
سامان و تبیین حکام و قلع قمع جوانان رایت خود بکباب قندار برافراشت و بمقر حکمرانی خویش
عودت فرمود

ذکر توجیه کریم خان زند در شهر از بساختن عمارات و اقدار علی باب
در مصر و شکایت مردم از او و فرارش از مصر و باز عودت او بمصر و
حوادث اروپا

هم در این سال کریم خان زند در شیراز در کمال استقلال به سبب غارت و اجلال علوس داشت و بهمت
ساختن بناهای عظیمه مانند عمارات سلطنتی و بازار معروف به وکیل و مسجد و حمام و آب انبار و کاوان
سرای وکیل کا شت و مانند آن زمانه بناهای ضمیمه مکه و سنیه را بپایان رسانید و عمارات با شکوه
کریم خان زند در استحکام و تزیینات کثیر از عمارات صفویه در اصفهان بوده است هم در این سال علی
در مصره نفوذ و اقدارش بالا گرفت و ابراهیم شرکی را با انتقام خون آقای خوشی از میان برداشت و مردم
با دشواریش کرده و او بطرف سوریه رفته به تسلیم حاکم مکتب المقدس بنابه برد مردم از حاکم مکتب المقدس
شکایت در برابر عثمانی نمودند و سلطان مصطفی خان عثمانی او را از حکمران مکتب المقدس بخواست
و او بچکان نزد شیخ ظاهر العمر بنابه حبت و شیخ نزد سلطان واسطه او شد و مسعود گردید و دوباره بمصر
سر منصب اولی خود آمد و در اینوقت محمد راعی بناسکه سابق در صدد بود و از علی باب مکتب تایت میبود
در اسلامبول وفات کرد و علی باب چون کسیر انداخت که از او حمایت کند و در مصر دشمنان او را بکشت

ذکر توجیه کریمخان در شیراز به ساختن عمارات

ناچار به طرفین قرار نمودیم در این سال معظنی باشاکه وقتی منصب صدارت سلطان عثمانی را داشت
 بمکه سلطان معظنی خان سوم ششگشت فرانسه پیرامون اطرافش در گذشت و لر و گلبه در بند و سنان بیجا
 استیلا یافت و دولت فرانسه متضرر داشت که کسی مرده ندارد داخله مشهوره فون میانی از تاریخ این حکم
 که ششده هزار و بعد صد و شصت و پنج سال بعدی تا این تاریخ که ششده هزار و نه صد و هشت و چهار سال بود
 ۱۵۹۰ م بعد فوجاوه و نه سال گذشته که اردو باوایان بطرف حفظ الصلوات کان بوده و پی به نصرت امواتی که
 میسر نمیافک می شود و از جهت آن برادران موات و مضره و جراثیم فاسده و تولید می شود پی برده اند
 در محل شقی زمین دفن اموات و زنا ف شهر با مر سوم و این عادت نخوس برقرار است پس اگر ما ادعا کنیم که
 حل مرتب زمین اردو باوایان از محل شقی زمین را بسیار فقیر با نصیب سال پیش سنه حریفی کبراف و سطر بر

اغراق نه زده و نه نمانده ایم
 ذکر وقایع ساله و آمدن مجرای این خوابه از کاشغریه قندهار و اعظم او نزد احمد
 شاه از سلطان شاه پادشاه بدخشان و سایر وقایع دنیا و شورش در
 اکستان

در این سال مجرای این خوابه از کاشغریه قندهار آمده از احمد شاه درانی آسمان نواست و نظم خود که پی
 و مهم ای خوابه و طایف که از حکمرانان کاشغریه بوده اند به بدخشان نزد سلطان شاه از دست پادشاه
 پناه برده بودند و پادشاه خوابه سلطان شاه نامه نموده و مالی بخشوده و سلطان شاه بطبع مال ناپاکان
 خود را سران بر داشته و سر با ایشان از اردو روانه داشته اینک من بعنوان دادخواهی باین درگاه
 ام احمد شاه از سفیدان این کتاب ختم ششم ناک گردید و فراموشا تا سپاهی جلد و کسبه خواه حرکت
 طرف چشمان مؤذنه سلطان شاه چون از رسیدن قشون شایع اطلاع یافت بفرم تعالیه و متعالیه بیرون
 شتافت و نماره جنگ شغل و بسیاری از بدخشانان در خاک و خون غلطید و کسبست اینها افتاد و سلطان
 شاه از آن بمرکه و بکر بزرگزار و برای حفظ جان بطرفی شتابید که کمند ببادان افغانان گرفتار گردید
 افغانان را غنیمی بسیار بدست آمد و سلطان شاه را تسبیح محمد این مؤذنه و او با تمام خون پدر و عم او را

جلد پنجم امان التواریخ

تقصیر بسیار بود مردم از بهت و قوت آیه‌ها انکار داشت و بیان نمودند

نیز که بر همان نزد وکیل در شیراز بهت در ساختن عمارات داشت و شیخ نذر لنگه که مدتها بود در این مقامت
بر می‌افزاست از میان برداشت هم چنین در تمام انجمنان نامه دلندن با ای فطی و چهار انجمنها گردید و در
لبای عام شد و بسیار هلاک شدند و فرود یک نیم پادشاه و نامک در گذشت و کربت بیان بهم عیاش
نشت و در خاک اسپانیا مقرر گردید که بشمار در کوبه و خیابانها خدای الان محض را خنجر سکنه انجا

روشن شود

ذکر وقایع ۱۱۸۱ و طغیان ذوالفقار خان افشار و رفع او و واقعه ارغلیک در مصر و استقلال خواهی او

در این سال که بنام نذر در شیراز از طغیان ذوالفقار خان افشار مکران خسته خبر یافت و بسیار سربازانی آورد
مؤذ که او را بپای از جنبه مطلوب کرده به شیراز آوردند و معفوشت و محبذاً حکومت خسته برقرار شد و در آنجا
ماند سنوات قبل به ساختن بناهای پرداخت بهرین ایا به افتد ارغلیک در مصر باز گردید و تبعه طغیان
اعراب مصره فعلی یک از ممالیک خود موسوم با حمد را با فوجی از مهابدان و اتباع خویش با نجاکتیل داشت
و همدستین سپهری در میان آنان نهاد و طغیان مؤذ از اعراب با کشت که مشهور شد با حمد خوارا یعنی قصاب ارباب
بعد از ترغی مؤذ و مکران نگاشد و او را در یکا سیدی بسیار مالی و اب انبار بزرگی است که خمارنده این سبط
انها را دیدیم انگاه علی یک محض توسعه افتد از خویش که بوقت حاجت به وسعت و مساحت است
همه تن از اعیان و سر جنبان را به لقب ایک اسراف از داشت و مندرجاً بنجال استقلال داد و در
و تبعه کاکرد این عثمانی از کشور بی و شکری را پر و ن مؤذ و بجای انما از مصره بیا گذشت و محبذاً
که در مصره از جانب عثمانی بود هر قدر با و مصیبت مؤذ که این کارهای تو بر مصلحت دولت عثمانی ضرر

سودنی نبیند

ذکر وقایع ۱۱۸۲ و کسب کردن احمد شاه درانی و شکار بیتی مردم
بخشان و حرکت احمد شاه بطرف بخارا و جنبه و صلح او با پادشاه

ذکر وقایع سی و یک سالگی شاه جهان در این قسطنطنیه بی بدین مختصرا

این سال چون مردم بخا و بختان ماه نمود و نصیبان پیوده بودند احمد شاه درانی فرماندار شاه و بختان
صدر اعظم با شش هزار سوار جبار به منصوب حرکت نمود مردم بخا و بختان چون این اخبار شنیدند
از شاه مرادی حکمران بخارا استمداد طلب نمودند شاه و بختان بکلی تنبیه نماند بین راه به قندهار رسیدند
و شاه از بکوخی کار بختان و حکمران بخارا خبر داد احمد شاه بی تانی با سپاهی فراوان و توپهای
فشان از راه هرات متوجه بخارا گردید و از مر و کج بخت و خاک سینه و بلخ و اندخود و شیرخان را از دست
و در همه جا علم سیاست شکست برافراشت و شاه و بختان را مامور قندهار و بختان نمود و خود بخراسان
بخارا متوجه شد و چون در بخارا خبر رسیدن شاه درانی انتشار یافت پادشاه بخارا با فتنی بی اندک
تا قریب بیست و از زمین وسیع امید انگاه ساخت و در بوقت چندین از شیخ و علای بخارا
خود را در میان انداختند و زبان بصباح و مواعظ گشوده و از اتحاد اسلامی و مذهبی شرحی گفتند
و احمد شاه را از جنگ با شاه مرادی منصرف ساختند شاه مرادی سرور گردید و هدایای لایق پذیرفت
و مقرر شد حد فاصله بین مکه و بخارا باشد و بخارا زنده در حلقه اول این هابون کتاب شرح بخارا
مفضل رشته نخر کشیده ام با بکلیت قرار شد و خرقه مستحبه که حضرت پیغمبر اکرم را که به اوسین قری
رحمت فرموده اند دست بر جابه ملوک بخارا رسید شاه مرادی خدمت احمد شاه بفرستد و دستا
و احمد شاه و پیو دل به زیارت آن خسته نه شریفه روشن و کلمش نمود و از راه کامل خرقه را
به قندهار آورد و شاه احمد شاه گنبدی برافراشت و قسیر کار دو طبقه در آن گنبد قرار داد و کسین
فوتش را در اندز برین مدفن ساختند و در فوق خرقه را جای دادند

ذکر فرستادن کریم خان حسین قانعان قاجار را بکومت و امنان و
اعلان خلیف عثمانی و روس و حوادث اروما

هم در این سال کریم خان زند بپیر دوم محمد حسن قاجار که با شریفی خان قاجار ملقب بمیانلو
مکومت و امنان فرستاد و هم در این سال بن عثمانی و روس خبر انقار بالاکرفت و روابط کلی

جلد پنجم امان التواریخ

انمان قطع شد و هر یک به بحر می افتادند و در اسبانیای شرقی شد و نفوس همه که در و صد و
هشتاد هزار بجای اندیز ملکه فرانسه درگذشت و آتش فحلی و گرانی در تمام مملکت فرانسه شعله و گرفت
نیز در امریکای مردم بر ضد انجمن قیام نمودند و سیاح معروف انجمن موسوم به کوک در این سال که تمام
شصت هزار و بیست و شش و شصت و شصت بود ابتدا به سیاحت در زمین نمود

ذکر وقایع ۱۸۸۳ و آشوبکاری رحیم حسین قلینان قاجار و جنگ بین و
عثمانی و اهلار استقلال خواهی علی پاشا در مصر و حوادث

اروما

در انبال سیتی خان قاجار جهان سوز با قاجاریه دو لاسکنه قلعه نکه در انداخت و قلعه گیاره متغول خست
و آتش در قلعه زد و گویا بواسطه این آتش سوزی مؤذن لعلت جهان سوزان نیز در این سال از طرف عثمانی
بواسطه اشتداد جنگ بین عثمانی و روس به علی پاشا در مصر فرمان رسید که دوازده هزار تن عسکر برای
اهداد با سلامبول روانه نماید علی پاشا چون بجمع سپاه پرداخت معاذین او خدمت یافتند و عثمانی از راه
مسادت و مسات نیابت قلعه اند که او بجهت استقلال محاسبه عسکر میرداد و سلطان مصطفی خان جوان
اخبار بشنید فرمان فرستاد بمصر زوالی مصر که سرازرن او بر دار و با سلامبول ان سرراکیل و الکی
دوستان علی پاشا روز و ترار رسیدن فرمان شایسته او را خبر دادند و او چند تن با کجاست با چون سول
سلطان بمصر رسید از کجین گاه بیرون دو دیده و او را بگشتن و فرمانرا از جامه اش بیرون آورد و علی پاشا
رسانیدند علی جمعی بهار است جمیع انبیا و کجاست انجا است و از فرمان سلطان بگشتن خود و از این
شرحی گفت و از حریت و استقلال مصر و از ادای مصریان لطفی شیوا بداد و جمیع کجاست مانده و متدا و متدا
با او بسم عهد و وثایق شدند انگاه علی پاشا با شوالی مصر و فرمان فرستاد که در طرف جبل و دشت است
از مصر خارج شود و یکی سیرج به عکا فرستاد و از استقلال مصر و مساوت بنظام حاجب شیخ منابر خبر داد
و شیخ سرور گردید و هر چه داشت بمصر فرستاد و علی پاشا دوازده هزار سوار سبازی که بجهت عثمانی گرفته بودیم
بشهر از عسکر موجوده ساقیه در مصر کرد و انبیا کجاست دسایرن با نیز در تحت حکم خود داد و در چون بنا

ذکر اشوکار حمی سیقلی خان و جنبین روس و عثمانی در سنه ۱۱۸۳

انجا با سلاسل سید با انچه عثمانی مشغول جنگ بر روس بود و به والی سوریه فرمان فرستاد که گذارد
فکاه دی بجانب سیه رود و لیکن علی ملک در صرشت برجا بایه استقلال مصر را نیکم نمود و در نظام بود
ز فایت بهر سیمای جلیله قبول نمود و این سال محمد علی پاشا که امیر استیلا یافت متولد شد
ذکر وقایع سنه ۱۱۸۳ و شنبه و سکونت در افغانستان و ایران و خود سری
حسین قلی خان قاجار و جنب در یانی روس با عثمانی
و در این سال چچ بخار و افغانستان اجتماع کرد و به کلان سیزدهم باب در انجا بار گذشت و کمان
نهار و هم پشپانی گشت و روسها در جنب با عثمانی علیه بافتند و شهر از وف از دست عثمانی نرسیدند
و لشکر افوق و اندین عثمانی و رود کردند

در این اوقات درجه در ایران و افغانستان آرامی و سکونت حکم فرما بود و در انچه حسین قلی خان قاجار در سر
بهای غلام و سودای بد فرجام داشت و در حد و حکمرانی خود مردم را اسوده نمی گذاشت و کر بخان نیز
و در قلع فتنه او بود و افغان محمد خان قاجار مبارز چندی از برادر بد اخلاقی نمود و شنبه در این اوان کشتیهای
جنگی روس در دریای سیاه نزدیک شهر طرابزون بر کشتیهای عثمانی غالب و بیشتر از آن را تشریف
و غرق ساختند و سیاه بر روس و اطرش تعقا بمک لیسان و رود نمودند و هم برین سیاه عثمانی و
بر روس و اطرش و روس خوشی مایهون در افغان و این با تادریه جلگیری از جنب نمود

ذکر وقایع سنه ۱۱۸۴ و فوت احمد شاه دانی و جلوس شاهزاده سلیمان
در قندهار و آمدن شاهزاده تیمور به گرم جلوس به قندهار
در این سال احمد شاه دانی پس از مبعیت سال و چند ماه سلطنت و کشورستانی در شب جمعه پنجم ماه
رجب بمرو در تاج و تخت فرمود و او را از دیر زمانی مرض خوره (اکمه) به پشپ افتاده و رنج شده بود و در
دماغ صندوقی نمی گذاشت تا این سال باز عودت نمود و از پشپ به سینه و عاقوم افتاده و شتر را در پیش
فرس خرمن جیات ان پادشاه دین پناه را مشغول ساخت تا عاقبت طایف بر داخنت و این وقت
شاهزاده تیمور و بعد از اهرات به گرم عبادت و زیارت به تاج و اجداد خوشین و منزل و این که کرب و غم

جلد پنجم امان التواریخ

گروه قندهار است رسیده بود و بنو احمد شاه در حال نزاع بود شاه و لیجان بنیاست آنکه شاهزاده
 سلیمان پسر و بکر احمد شاه که داماد او بود به تخت سلطنت بنشیند مشغول به امر احمد شاه بنام شاهزاده
 محمود صادر نمود که مراحت به پسران باشد نهاده تیمور چون فتنه بدین مآل پدید آید راه عودت به پسران
 گرفت از انیسوی چون احمد شاه درگذشت با قوت خان خواجه سراباشی در اخای غمت و اینها هم را
 نمود و بخانه او را با عرسه ای شاهی به قسمی بشهر رسانید که کسی خبردار نگردد و شاه و لیجان برانتم نسیل و
 و همچنین او به روانت و پس از او ای نماز به او را دروغ بیان شده واقعه در خراج غمت بی ارک قندهار
 در جایی که خود وصیت کرده بود و سابقین اشاره شد دفن گشت و احمد شاه را صفات تنیده و خلاق
 پسندیده بود و زاهد و عمارات خوب و قندهار بوده است که به روزگار گشت است و چون
 این سطور اغلب از مدح و قبح و تعریف و تندیب پسر نموده که شاید راستی را دروغ و دروغی
 راست بنویسم این است که در غمت او اصرار شد.

دگر طغیان حسین قانچان قاجار و عفو کریم خان زند و حوادث اروپا

هم در این سال حسن بعلی خان جهانسوز برادر افغان محمد خان قاجار باز در استرآباد آغاز سرکشی نمود و قندهار
 بکشت و چند فرقه را فرود گرفت و افغان محمد خان و شیرازی و سلطنت نزد کرمانجیان زند از او در میان
 تا کرمانجیان از جرایم او درگذشت با انجمن باز بر سر همسایگی خام افتاد و اسباب زحمت گردید و
 و هم در این سال که تقارن ۱۲۷۲ هجری و هفتاد و دو بود در انجمنستان روزنامه (مورثه کتب)
 احداث گردید و در گوشت نامی از انجمنیهها مسافرت به قطب شمال نمود و بین دوس و پروس و سینه
 تقسیم لیسان غمناک است بنده گردید

دگر حرکت شاهزاده تیمور از بهرات گشته شدن شاه و لیجان
 و آمدن شاهزاده سلیمان با استقبال و بخشیده شدن او
 زمانی که احمد شاه درگذشت او را شش فرزند به موجود بود مانند او شاهزاده تیمور و شاهزاده

در حرکت شاهزاده تیمور از بهرات و کشته شدن شاه ولجانی و استقبال شاهزاده سلطان

(۳) شاهزاده سلطان (۴) شاهزاده شهاب (۵) شاهزاده سکنه (۶) شاهزاده پرویز چنگیز
 اشاره شد شاهزاده سلطان تیمور شاه ولجانی صدر اعظم به تخت سلطنت در قندهار جلوس نمود چون
 این خبر به بهرات رسید تیمور که سمت ولایت همدانی و بزرگ تری داشت خشاک گردید و بزرگان بزرگ
 و سران سپاه را بنخواست و از بگوئی ولایت همدانی خود و خوشگانی ولجانی شرمی گشت بجهت بگفتند
 افغانستان می گشت انگاه شاهزاده تیمور به حرکت بجانب قندهار و کرمانشاه و تخت شاه لکبر مقدم
 و بی دفع در پیش سلطان هزاره که دشمن قدیش بود بهر دانت زبیر از اینکه شاهزاده تیمور را بخند
 برای بهرات نشین کردند و پیش سلطان مکران بهرات بود و غرضش برایش ناگوار بود و جاره داشت
 انکه مفسدین بهر من با دشاه رسانیدند که تیمور دایم پیش و عشت و خوشی و سرت ایام سکنه از آنجا
 چون با بدشش رفت و نگه زید و بر بزرگارش پیش خیم بود و در پیش سلطان هزاره فرما داد شاهزاده تیمور
 بفرمانده روانه دارد تیمور بجهت وقت مبارزه نموده شک گشته بهرقت و غبار ناپاک او و در پیش سلطان
 با گرفته بود و خوف این داشت که او مایمی نماید و از از زده کی احبشاه مرد مرایا گامد و کار سلطنت
 مکرانی او را تباہ نماید و کار بکام شاهزاده سلطان او کرد و پس با بیخاطات در پیش سلطان را بنخواست
 میان برداشت و همیشه خان را بنصب او برقرار فرمود شاهزاده محمود که پس از شاهزاده سلطان
 او را دوی بود و بکمرانی بهرات برقرار نمود و پیش کاری و نیابت حکومت بهرات را با سلام خان فخرانی
 محول فرمود و سایرین را توصیف فرمود و او را بکابل فرمود چون خبر حرکت در قندهار رسید که گشت شاهزاده
 سمت جزا سپید و صلحت مدان و بد که شاهزاده تیمور را استقبال نماید و بابت این و تعلق بر پیش گام
 پس از قندهار با گامیت و پنجاه تن سوار و دوسه و دوتن خواهرزاده راه بهرات پیش گرفت و در قندهار با
 تیموری پیوست و قبل از رسیدن او چند تن از بزرگان قندهار مانده مدد و غایب سخن زانی و غیره که از وزیرانی
 گفته او را بدل داشتند رایت غریب بجانب بهرات برافراشتند و در راه بار دوی تیموری پیوست و زبان
 به حساب او کشودند شاهزاده تیمور در براندانند و دیگر گفته گردید و قاضی فیض الله خان نیز شاهزاده را بکمر
 نمود و چو که خوف داشت که شاید شاه ولجانی بواسطه غلبه و طلاق سان حفره او را بکشد

جلید پنجم امان التواریخ

جای دهم شاه و لیسان در منزل سیاه آب واقعه غزنی کجا بر رسید که اردوی شاهزاده تیمور خیمه افراشته بود
 آنکوخان با سیرائی و اسلامخان با سوره قتل آتش زدند و شاه و لیسان و دو فرزند و دو همیشه زادگاهان را
 در آورند چون این خبر به قندمار رسید شاهزاده سلیمان سخت تیر رسید و مصلحت در آن دید که با استقبال برآید
 شتاب و حوصله از گزند او بر نماند پس با چند تن از خواص راه استقبال گرفت و چون نزدیک شد از حرکت
 و اعتراض پیش رفت و نگاه چهره خائلی نمود شاهزاده تیمور فرمود تا او را از خاک برگرفتند و او را
 شایان نمودند و عذرش پذیرفت و گفت تورانیایی نبوده و خیانت کننده سبب ای خود را متعاقب
 به قندمار وارد شدند.

در کجا پس تیمور شاه درانی به تخت سلطنت و حکمرانی و تشریف که
 مهر او و حرکتش بطرف کابل و سرکشی مخالفین و رفع امان و تعیین
 بزرگان به مناصب عالیه و غریبش به جاب پیشاور

داین وقت تیمور شاه با غازی شاد به قندمار و درود نمود و به تخت سلطنت و حکمرانی افغانستان بطور
 فرمود و صادق حضرت و عبادت خدایتش شتافتند و دیگرگاهش با بریا قند و سرطاعت و سعادتمندی
 خم نمودند تیمور شاه همه را بخلع ظاهر و اشفاقات شایسته متعین ساخت و هر یک را بفرمان و مقام
 مناصب و القاب و جوایز و احسان خوانست و کسانی که در زمان پدرش اعراس احمد شاه پیش
 قرار بودند بمان منصب داد و بخشید و انگاه با سوارات دولتی و تربیات سلطنتی پرداخت و باندگرفتن
 تمامی را منظم ساخت و نقش که طلا و نقره مملکت این بیت اختیار فرمود

چرخ می ارد طلا و نقره از خورشید و ماه تأسیس ۱۳۹۴ تا نزد بر جهره نقش که تیمور شاه
 و نقش مهر و خاتم شاهی این شمرند

علم ش. از غنایات الهی عالم دولت تیمور شاهی
 و تیمور شاه را طبعی سرشار و نطقی گوهر بار بود که پایه کثرت و فضایل شگفته او را از گنج غزلش
 ثابت می نماید و نگارنده این چاپون کتاب در صدر جلد چهارم مذیل نام نامی آن پادشاه و از بزرگان

ذکر جاوید تمیور شاه درانی تحت سلطنت

به باره اشعار او که ملکت فارسی و تنبور و ده برداشته ام با کلمه بس از آنکه شاه تمبور از نظم و تنبیر
 به پرداخت و اشعار و قیاس کافیه به صاحب مضمونه دولتی و سلطنتی تبیین ساخت انگاه رایت غمیت
 جانب کابل را فرانت چون به کابل رسید بمقام شد جمعی فتنه انجیران و اشو بکاران به حرکت رایت
 ایوان بکلی گشته شدن شاه و لیجان و دیگران را بهانه فرار داده و با سوار سواران و اراده شانانه تفرست
 نموده و به سبهای خام و خیالات به فرجام نموده تمیور شاه انما را حاضر ساخت و سپهر تحقیقات
 با عدم انمایا پرداخت و چندین از این سوار سواران از طایفه درانی بودند چون مجازات انان نشان
 سایر بزرگان و امرای درانی را در قندهار خونی غلیم و جمعی موجب دست داد و سربخت بخت و دست
 نمره عصیان برافراشته عبدالخالق خان سوزائی که محوی تمیور شاه اش می گفتند لبروری و سرانجام
 و با از جاده اطاعت و نیکی بیرون گذاشته عبدالخالق خان چون در اطراف خود جمعیدادید و با یاری
 رجاله ایشین مجرب و بالید و بخیال تمام تاج و تخت و از ماشین تخت افتاد و از قندهار با سبقت هزار
 سواره و پیاده نامدار با انبیر تمیور کابل و کلبه تمیور شاه بیرون نهاد چون این هزار قندهار کابل
 گروش تمیور شاه رسید با آنکه ششصد تن کم بیش از سپاهیان در موکب با یونس حاضر بودند و انما را
 برخی سینه کان و فرزندان در کابل و بعضی در قندهار بودند و خاطر از قتل سپاه و کثرت دشمن نرسودند
 کابل با استقبال عبدالخالق خان بیرون شتافت و بسوز موکب ای بی نزد یک دشمن رسید
 که پانصد خان با گرانی و همراهان شیرازی و دلاور خان اسحق زائی با سواران خوشش از نزد عبدالخالق
 خان سربز با قندهار و بار دوی تمیور شاه شتافتند با انحال عبدالخالق خان خود را نباخت و کجا جنگ
 و بس از مقابل و متعلقه عبدالخالق خان مغلوب و دستگیر گردید و بکلم تمیور شاه نابجا گردید و سایر
 گرفتاران که از بزرگان بودند با عدت و معاصرت سایر اعیان از جنگال سیاست رسیدند
 معیت انان داخل خرنیشا بی شد تمیور شاه نباسبت آنکه پانصد خان با گرانی و دلاور خان
 اسحق زائی از عبدالخالق خان دوری جنبه و موکب ای بی پوسه شده بودند انما را ملقب به پافزار
 خانی و مددگاری سرفه از فرمود و راه قندهار بیود و چون بهر سلطنت رسید کسانی که محمول ملک و

جلد نهم امان التواریخ

و سامی فدا بود و گرفتار و بهارات برسانید پس از این حادثه طاعنه دانی از نظرش مانده بیامده و بار
طوائف مانند فزلباش و هزاره و متد و مومن واقع شدند. خورشید پیر از انتظام حیت و سپاه باز آمدند
عازم کابل گردید و پادیه اعتسبا و افتد را پادیه خان با کزائی ملقب به سه افروز خان و ابوقت مکرر در
بود بخلاف برادر بزرگش رحیم و افغان را دستگاه اعتسبا و با قفاز گذارده بود و ملت این بود که بسید
خان مندرجاء در حضور جماعتی گستاخانه کار میکرد و با بیانات خشونت انجیر را با و زبردستان را از راه
می ساخت تا روز بارعام مردم از خواص و عوام زبان به شکایت از او گشودند و دیگر را بریاست ایل فیلد
خویش از استان خسروی استا مودند خورشید که از دیر زمانی سوز قارنا بهنجا رجید افغان طرطرا
باطنا بخش داشت نظم را با رگوش استغاثات حسنه و نه بشید و پادیه خان با کزائی را نصب
قوم بارک زائی محبیه و شیخ عبداللطیف خان وکیل که سلسله نسبش به خباب نلب الا قلاب شیخ استا
جامی می پیوست منصب وکالت و اخذ مالیات که امروزه وزیرالیه باشد معین شده بود و محمد خان باری
این الملک به منصب استغای کل مملکت (صاحب داری) معین نمود و دختر شک اختر این الملک است
از و اوج خویش را آورد و آفات خان خواهر سارا به نرینه داری برقه را کرد و قاضی فحش افغان و کشای
که همواره به امامت او قیام می نمود در الهام سلطنت و سرصف ارکان دولت خویش فرمود و فتح به
خان صدوزائی که از زمان رسیده بود به ندی مجلس ای برقرار شد. ملا عبدالغفار خان مدبر اسلام
که اصلا بنده و بود و سلمان شده بود به منصب حیل نمیداشت مختصر خورشید مردمان با لغات و با
اعتبارات بلند و ناصب احبب برگزید و امورات کابل را نظم ساخت انگاه بزم قشای نینا
رایت غریب بجانب پیشاورد برانند

و کز و و تیمورشاه و به پیشاورد و میر میرشان مشا و و رسد تمید
به تیمورشاه و سترایفتن امان با انواع محله و عودت او به کابل و پادیه
تیمورشاه شهر کابل را

چون خورشید قطع نازل و طی مراحل فرمود و به پیشاورد و و شوکت نمود و بزرگان و اعیان
بناد

ذکر ورتیمورشاه و پشاه و تیمورشاه

پشاه و از بند و مسلمان نبراشان بوسی سزافراشته در این وقت پشاه بن از ملک شناسان کرد
 اندیشیده و بفرستاد فیض الدخان خلیل که از زمین داران و توانگران پشاه بود و بنیال سلطنت بود
 اندکی دانستن بکنت و ثروت افتاده بود و مجلس شاوره اراستند و با وقت خانه خوابه سر که مقصد
 موقوف شاه بود و رفیق ساخته و اسد الدخان نامی که اوفیر از متولین و زمین داران پشاه بود و دیگر
 خیالات عام و الهوسانه خویش کرده و بفرستاد پشاه رسانید که طایفه سکها سر بخت و پشاه
 برداشته اند و علم خلافت و عصیان برافراشته اند و اگر از آنها جلوگیری نشود سخت قوی با تو و عیال
 شوند و آتش فتنه فساد و دغا در خانواده های مسلمان پنجاب در اندازند و اگر فرمان بجا نوبی نرسد
 باید تا جمعی از ملوک و اعیان خلیل و مهند سب که بی ایمان حرکت نمایند و ریش و دونه انجیری ایمان را از بین
 برانند از پشاه نظر بدین پاک و دگرش با ناک خوش احوال سفید و جوانه اما حاصل صدف
 را سگدانی فرمود و اجازه داد و فیض الدخان خلیل پس از حصول استیذان به تبسیه سپاه و بجهت فرستادن
 پیرا خت ظاهر برای حمله گما و باطلان بجهت مقاصد بگذاشت و خوش بقدر رسب و پنجه از سوار از مسلمانان
 میا ساخت و همواره ترصد و وقت بود تا روزی تیمورشاه پس از صرف نهار پنجاب میر و فیض الدخان
 خلیل وقت مناسب دید و سپاه را به بالاخص با اسم سان دادن و بجنور بجا نوبی گذاشتن می کند
 پاسبانان و دربانان چون رسیدن سپاه را بموقع دید و بفرم یافت قیام می نمایند که از طرف خروار
 اجازه نیست فیض الدخان چندین از انان را با طایفه بطنی سالت و ملائمت می نماید که با توجه عرض سپاه
 با اجازه شاه امده ایم و پس از انان اما از این بگریزید و علیه سلج خانه و اشتر خانه شاهی با مروج
 و کم کم با هم بود و بجهت بگریزید که پاسبانان و پرتاران از طایفه منول و حبیب و طایفه
 دست ترمش در از می نمایند و صدای خود را بلند کرده که تیمورشاه در خانه از خواب بیدار گردید و چون
 تا اندازد از حد و شایان واقعه با بگام واقف شد امر بزدن و شلیک کردن و در خون غلظتیدن
 غلامان و خدمه و زبانیان و با مرسای با بباغ فیض الدخان تباختند و هر که را یافتند او را با
 ماری ساختند که صحن و کوچ و حیات همه از گشته ترمین با ناسپسته گردید و باندک و شتی شهر زن

جلد پنجم امان التواریخ

از بانیان کافران نجاک پاک افتادند و فلکین الله خان و کبرش و چندین دیگر زنده گرفتار شدند و بیخیز
 قس مجازات رسیدند و پیرزاده بیان محمد بن شیخ عمر ملک فریه کلخی که اوفیر دایر خجابت و خجابت
 به دست بود گرفتار گردید و قریه و خانه او با و عارت رفت و با قوت خان خوابه سه ای که رهنمای فیض
 خان بود و قرار کرده بود که حامل خوابه شاه را بر تختین برنج و نان را برساند گرفتار و در اجرت نگذاشت
 شد عجب از با قوت خان خجابت پیشه خجابت اندیشه بود که تهور شاه با او در کمال رحمت و شفقت فرمایند
 از اتفاقات غریبه در این دستگاه اسلان خان جوان شیر بواسطه تصبیح حقوق و جوانی در همان حول و
 با تهور شاه محبوس بود چون از عاوده آگاه شد و صدای بیابا بوی شنید از زندان بیرون آمد و با شیر
 کشید و بمخالفت شاه طه برد و بسیاری از انما بکاران را چون ملاحظه تهور شاه که تماشای این دانش
 رشت اورا از بالایی فرمود چون مخالفین راه فرار گرفتند و باین راه اورا در قبال گرفت و نوازش فرمود
 و حامی بهی اورا بدو بخشید و بازش به منصب اولی سرافراز فرمود انگاه معلوم شد فقط اسد الله خان مصداق
 از ان مسمه که جان بدر برده انگاه تهور شاه کسی که در این واقعه خدمات جان شاره موده بودند بخت
 و هر کمب مالی و افر بخشید و لغت مردم فرمایش پیش از پیش آنها رضایت و رحمت فرمود انگاه بنای
 انکه شه کابل را در مدینه ناف مکتب واقع است و از هر سو بخوابت باز کابل روند اسان و بهر است
 شد کابل را بای تخت مکتب و تهر سلطنت قرار گذاشت و در اویشا و رتوبه کابل گردید و چون کابل رسید
 بهت حمله و از بهاضن عمارات له کانه و بناهای خیره وانه بکاشت

در مخالفت حسین قلی خان قاجار و انحصار شدن خیر انجا نه در ایالت به پامی تخت

هم در این سال هزار و صد و هشتاد و شش کرمان زنده و شیر از منسب سلطنت نکلن بود و باز شنید که
 حسین قلی خان قاجار جهان سوز در دستش را بدو سواحل دیبای نازد در ان بنای بنات و عصیان
 و هر روز بطرفی رانده و آتش فتنه می افروزد و از محمد خان سواد کو بهر ابا هزار سواجرار محض زخم فتنه خیز
 او حرکت از شیر از بهر او و محمد خان مذکوب حسین قلی خان مغلوب گردید و کشته گشت در این سال که در ان

جلد پنجم امان التواریخ

عثمانی درگذشت و سلطان عبدالعزیز خان برادرش به تخت سلطنت عثمانی نشست نیزش را با نودول با و شاهزادگان
 بر تخت سلطنت انبالیا به فرزندش و کزاده سیدو هم چنین مقام صحت بین روس و عثمانی است
 هم چنین لوی باز دهم بادشاه فرانسه درگذشت و فراده اش لوی شانزدهم بجای نشست
 ذکر وقایع ۱۱۹۱ و رفتن تیمورشاه اجرم تپیه که به هندوستان و
 غلبه او و عودت او با فتح و سیر و زمی و غنایم بسیار به کابل
 در این سال تیمورشاه درانی از کابل به زم زم به طواف کعبه با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشانان
 هندوستان موزون به بیاد در مکه با بونی نزول فرمود و بزرگان و اعیان هندوستان از سلطان
 هند و نیز با طوبی نامل آمدند و هر یک بفرار حال و مال خویش در ایامی لایق گذارند و در این
 شاهی رسانیدند که جماعت که سخت هزارتن فراهم شده و از رودخانه چناب و رود راوی گذشته
 بنیال پورش میرزا ساعیل و بره غازی خان و تله به هند به هند تیمورشاه فرمان داد و اسیر و ارجایی
 لقبوان رسالت در بیان نصیحت نزد آنان ساف اما سکه آغاز خشت موده رسول گنایه راجه دست
 سببه تبر باران موزند و گفت ما را خوشی و هر اسی با این عده و عدد و رسیدن مدد از شاه دانی نیست
 و او در مقام بازت و تعاقب در برالکیت چون این خبر دست اثر به تیمورشاه برسد پادشاه شیر خیز
 و تن لباس سرخ که علامت غضب بود بپاراست و سران سپاه را بنخواست و به تعبیه سپاه فرمان داد
 که باندک وقتی دلاوران افغانی مانند شیران پل افکن صفهار است موزند و تیمورشاه نیز از قبل که بگری
 برآمد به تماشای غازیان پرورش که این تازیکی و و تن از سه بنگار مانده و دغان و وکیل ارجا با راجا
 فرمود که در سایه سپاهان بسته اند فرمان داد و هر دو تن به نواختن و تازیانه تا دیب موزند و نگاه فرود
 با دسران سپاه تن پنج داده تا سه بازان و سپاهیان در بنگام جهاد و غزوات تن اسائی گفتند
 آنان را منع ساخت و سایر بزرگان و سران سپاه را بنخواست و نصایح سو و مند لشوق و شمع فرود
 انگاه زنگی خان افغان که یک از جادوان نامی و افکار کیشان گرامی بود با همه سوار جبار و متعبدان
 آبیش نامور الیغار موزند و مخی خان زمین ادب بوسه داد و به لشکر و سپاس گزاری گشتاد و محض شربت

ذکر وقایع ۱۱۸۹ و رفتن تیمور شاه بفرمانگاه

و صدق جاگری شد بار بوزیر خیل تیمور شاه بشت و روانه کرد و از عقب او اردوی کاتبی بکشت اندک
 خان سبقت با دو تناب جهاب لب و لب را از دیر و از نه نواب گذشته سبقت کرد و
 عسکرگاه دشمن را بدو را بنیاد و شد راکب مرکب اکت و خوراک داده و باز سوار شده ماند
 بجای آگاهی با قضای آسمانی بدو خبر مقابل که از فراموشی کوس و کران لب ساخت و دلوله دارد
 که مخالف داند اکت که چون از سبب سپاه افغان خبر یافتند در شش رنجیر افتاده و انداختند که
 زنجی خان بگونه بدین چندی و جالاک سلاک بر محاکم از دیر و مقابلان رسیده و با چار مقابل
 متعلقه پرداختند و خود را در بای خاطر و محاربه انداختند زنجی خان با نند سیرا بیان با فنی فرمان با بنا
 سلاط و روانه داند اکت و زمین بمر که از خون آلوده انبوه مملون ساخت که با هر نبت یافتند و
 روی از مر که کار بر تافتد و بر چندین بزمیت شده بطرفی شتافتند افغانان از دنبال آنان مانند گرگ
 عقب کو سفیدان داده و بگشته انداخته و با ساقی بعبید آنها را باند زنجی خان شکر الهی
 آورد و فرمان داد تا سرهای مخالفین از تن برداشته و در محل شمار کرده انباشتند سی هزار سر شمارند زنجی
 با غنایم بسیار و مهات جنگ بی شمار از آن همه که کارزار راه عودت گرفت و بگوشتی پدید و سیرا
 دشمنان که محل بر شتران بود به مقدم شاهی شمار کرد و تیمور شاه از این فتح و غیره فزونی خورسند گردید
 و زنجی خان را بعلایای عالیه بخواست و شاه و لیخان بن فستج خان کمال زائی و سبازخان بن فیض
 طلب خان محمد زائی و سران طایفه یوسف زائی و بزرگان منولیه و قزلباشیه که در این جنگ تحصیل نام
 و ننگ کرده بودند بجمع ساخت و با اسلحه و ملو خود متوجه طمان گشت و آن شهر را در محاصره انداختند
 سکه با چون در خود تا بیست و نه محاصرت می دیدند امان خواستند و کلیه قلعه را بکهنه ریاهی
 فرستادند تیمور شاه با کمال اجال شهر داخل گردید و چند روزی به تخت شوکت بیارسیه نگاه داشت
 طمان را به شجاع خان سرد زائی و آگداشت و رایت عودت بجانب پشاور برافراشت و سوار
 مدد خان اسحق زائی با فرجی از بندگان افغان برای تادیب سندیان مامور داشت و مدد خان بکاه
 گرفت و سندیان را کوشالی بفرستاد و بزرگان سندیه اطاعت نم نمودند و مدد خان حکومت آنجا

جلد پنجم امان التواریخ

به حاکم شکار پور از زانی داشت و خود متوجه سوک کشی متوجه شایه پس از فراغت از ثبت ان بلاد
راحت موزن خواطر عباد اهنک کابل فرمود و چون به کابل رسید مالی بسیار به بزرگان درگاه و سران

په بخشور
و کر جمع کردن سپاه علی کب در عکا و عودت او بطرف مصر جنگ
با محمد ابی الذیبت و شکست و کشته شدن او و سیاست کر نمان
تعیین حکمران از جانب انگلیس به کلامه

هم در این حال علی کب در عکا سپاهی از مردم شیخ مبارک و لیه ششی شیخ شایه و قشون و اماوش شیخ کریم و
شیخ و سه هزاره داشتند از مردم مغرب در مغاره اگر روی هم شته از مردم دجلی جنگجو و هم نمود عازم مصر گردید
و محمد کب ابی الذیبت استقبال او ستافت و پس از مقابله و مناقشه ابی الذیبت بنده رسته مبارک را از در علی
کب منفرد ساخت و چندین دیکتیز از او مغارف بستند و علی کب و شامه که همراهید و اسیر گردیدند
بعقت روز زنده بود ابی الذیبت با وای او ظاهر ای بر پشت و در باطن او اسلحه مخفی ساخت و خود محمد کب ابی الذیبت
بجای باش حکمرانی مصر ممکن گشت بدون و غنمه از غیری به تخت حکمرانی نشست نیز در این حال کر نمان زنده شمر
به تخت سلطنت و استقلال ممکن بود و زکی خان زنده را محسن زنده قنده انجیری منقبطی خان قاجار جهانسوز و
ما زنده ان داشت و اما محمد خان قاجار برادر او را اسلحه مخفی ساخت کردن برادرش جهانسوز از نظر مجذبات و
فرمان داد و اما علی قاجار به از فرودین شیراز نقل داد و یعنی ملائین نامزد او چون بی الطبی کریم خان زنده شمر شد و اما محمد
برادرش مکتوب نصیحت اسلوب شایسته جهانسوز بهای خود به پشت و فرزند خود با با خان که موسوم به قیصران
بود بعد با پس از اما محمد خان قاجار با پادشاه گردید با برخی تحفه به اباییه از او و گردید با برخی تحفه و اباییه
شیراز فرستاد که استانی مهمل اید از انسوی خود جهانسوز و صحرای دست و نمید ششی ارتق نامی بر سرش
و بیکر شش به پنج به پنج گلگون ساخت و با او چون نزد بکانش خیر یافتند منش او را حرکت داده در شهر
نزد قهر بر سرش محمد خان قاجار و خود ساختند هم در این سال انجلیها حکمران کل به گلنده فرستادند و در این
فتوحات بسیاری کردند و در هر جای بند و نشان دست نصرانی دراز نمودند و در این سال به تخت فرانسه

ذکر و فایز ۱۱۰ و اسایش تیمور شاه و کابل

قلت فله وكنى فان مردم به شورش و هوا ارداشته

ذکر وقایع ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و اساسی تمورشاه و کامل و مامور شد. بن گنجانو
از جانب گرنجان زندگانی ساخت آباد آران و حواشی اروپا

در این سال متو شد و در کمال اقتدار شگفت و اجل در کمال اوقات سگیدار بنید و وسایل را حتی رخت و کلاه
مکلف و بریت شایر از دکان فراهم می ساخت و گاهی اسیر و درون شکار و دیار و غزوات میزدایت خبر فرا
نیز که گنجان و کبیلان را در شیراز با سخن بنایا همت می گماشت و در گنجان زندران را موزاد و بیابانها را بطبع
فارس و آداب شیخ رستاق فرمود و در گنجان پس از انتظام امور ان سامان چون شمه از حسن و جمال انهر شیخ
عبدالله عرب عالم خبر بره بر سر شنید و بدو سینه عشق بجای یکم خبر بره برانند و خواستاری او نمودن شیخ او را
نبرد و در بنیاد اذاعت و دو گوشه محبوبی ساخت که گنجان چون این عاونه را از صفرا نمود و پیر شیخ عبدالله که
شیراز گرد و بود از او فرمود و او بهر بنیاد و در گنجان مستخلص گردید و او شیراز گرفت هم در این اوقات در
کشف الیه کوی شد و در تصرفات انجلیس و امر بکار مردم سر بشورش برداشته و ابن سوریس با قفس نمرای
گردید هم در این سال که بخارن ۷۷۷ هـ از او بعضی و بنفاد و بهفت میلادی بود و زرف اول پادشاه
نزد حال گذشت و بجایش ماری و قمرش که در نغال گشت نیز در این سال بزر از صیبه طبیب اصفهانی و صبا
نمی گذشتند

ذکر وقایع ۱۱۶۲ و استیلا می سپاه کریمخان زند بصره و آمدن رسول روس

بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴

در این سال است که بنام نادر و قتل و سلطان عبدالحمید خان اول پادشاه عثمانی مستنصر گردید و در این
سپاهی فراوان به سپهپاری صافدخان بطرف بصره فرستاد و ایرانیان پس از مغالجه و متاعله بصره را
منصرف و عثمانیان راه فرار می‌یافتند و حکمران بصره به سمت صافدخان بشیر از آمد و صافدخان به بشیر از آمد
خود علی محمد خان راجه نیابت خود در بصره گذاشت و از متوالتب اعراب سلوک خوشی نماید و غایت
بخت عربا علی محمد خان کشته گشت و بر کشتهش بصره را گنبد اری نمود و یکی نیز پی بشیر از آمد و

جلد پنجم امان التواریخ

و کریم خان الکی فرستاد و این سال دولت روسی بغیر می بدید که کریم خان فرستاد و خواستار که کریم خان شرکت بدید
بجانب عثمانی در ادب کریم خان رسول روس را و خودش عودت دادیم و این سال فرانسه اعلان جنگ با انگلیس نمود
و دولت فرانسه در شهر پاریس با می تحت فرانسه در سده پنجمه اطفالی که در جنگ بوده اند احوال نمود که
مصلحتین با هر ضوابطه صحیحه که با و جنگ را اعلیٰ می سازند و اندر سده پنجمه هزار و هجصد و نصد و بیست که تا این سال

غیر از این سطره که بعد و چهل و شش سال گذشته ایجاد و احوال شده

ذکر وقایع ۱۱۹۳ و فوت کریم خان زند و کسل و اختلاف بین زندیه ها و از صفات آقا محمد خان قاجار

در این سال کریم خان زند و کسل در دوسیمه دهم مندر پس از مدت سی سال و بیست و سه روز سلطنت و جنابا
در روز دهم کالی گفت و بواسطه اختلاف زندیان سه شبانه روز حبس آن پادشاه گمانه در زمین بود و بهی
گشته گردیدند و کریم خان زند بر پیراسته یافت و نفسش او را از ارکب باغ کاه فرنگی نقل داده و در قونیا میباشند
لی پس از مدتی که آقا محمد خان قاجار سوس سلطنت قاجاریه قوی پال شد و سرکش را مطیع ساخت و او را در آن کیم
زند را ریشیه کن کرد و ازین برانداخت که کریم خان زند را در شیراز و قهرمان شاه افشار را در خراسان فرما داد
شکافند و اجداد آن دو پادشاه نامدار را هر دو آورده به طهران نقل دادند و در کرباس عمارت دفن نمودند
که آقا محمد خان بنکام عبور و مرور پای خود بر سر آنها کوبید و واقع نمائند این سطره که در این مملکات فضیلت
امان التواریخ چندین صدمه از پادشاهان و امیران طواریسی و سیاه و از پادشاهان گذشته و به عمارت و استقامت
نام بسیار از اجداد و شاهزادگان را دیده و بر تراجیم عایشان رسید هیچ یک از شرفای معاصرین او را با می ند
او گفته است که تا در جبهه جایی است و این شرفان با بنوازش آقا محمد خان سروده و با و رسانیده و فرار

کرده است

و در وصف آقا محمد خان قاجار که سلسله قاجاریه بوده گفته است

زنده خیم و دلا که حرف طالب بکنم نه خود و شما که هیچ طالب بکنم (و نه ریش تو را که ریش نیست نام
نه غایب تو را که غایب مالم بکنم) و آقا محمد خان از زبان طغیانیان برانداخته نمادش و که کارش

ذکر و قائل ۱۱۴۳ و فوت کریم خان زند

لقب یافت در شمشیر مقلوع السبل کرد یعنی فرماندهان الت تاسل اورا قطع کردند و اورا خواجه و خسی و خنه کردند و بجایای خود داشتند به بعضی اموال قبیله او که از ملوک و سلاطین آنگونه اعمال شائسته بسیار بود است خواهیم کرد با محو کریمان زندگین از پادشاهان نیک فطرت ایران بوده و در شیراز مانند پادشاهان صفویه بنای عالی قیام فرموده نیز در این سال پس از گشته شدن علی بیگ مال مصر و مصریان و کرکون گردید و محمد بیگ ابی النذر بمیان انکسایت و دایهت بود که کار ملک ملت انجام داد و علاوه دولت عثمانی نیز از جنبه روس فراغت حاصل نمود و روی تو به بجانب شام و سوریه و فلسطین و مصر فرمود و بهم این سال که متعارف شد نیز او بعضی و بنفاد و نه سیلادی بود و غارتها برین اطرش و پروس با کازان تا آخر سال فرودشت نیز کوک انجلیسی سیاح در باجمه خبر برده سازد و چو گرفتار بدست مردم جزیره شد گشت نیز که او آتش فشان در اتیالیا بنای آتش فشان و طوفان گدازی نمود و شش ماهه را فرود گرفت و زنا بود و در آنجا کشته ساخت

ذکر وقایع ۱۱۹۳ و ۱۱۹۵ و رفتن آقا محمد خان قاجار از شیراز به ایران
و انقلاب در ایران و آمدن محمد باب ابی الیهب در مصر و اوضاع
اروپا

در این اوان نفا محمد شاه قاجار پس از محنت گریختن زند چهارده نفر از دوستان و قاصد را به ارشیر از بطرف
اصفهان و ملکان و مازندران موافق و در انجا ابل و مشیره را احضار کرده شرمی از منافع اتحاد و اتفاق
گفت یکدیگر بی گزید و در بین او و برادران شش فاصحت و مشافقت افزون و بسیار بی درین شعله افروخت
سوخته شد و در مدت مدیدی گشت ستیمن در مازندران و استر اباد و گلکان و گریه بود و در این اوان
محمد کبک ابی انزلی بهب در مصر سرتیجاسا پریشان و کجوات آرام کرد و مطیع ساخت و باور بار عثمانی با ملک
گشود و حوزر اخسیر خواه دولت عثمانی موافق و درخواست کرد که سلطان عثمانی او را اجازه بدین با و اسک
مصری بطرف شام و فلسطین براند و باغبان و نمرودان را به سلطه وقت و تسلیم دولت عثمانی بخواند
سلطان عباس الحمید خان اول عثمانی خواست او را اجازه فرمود و مشور حکمرانی مصر را به العتب پاشا عثمانی بشارت

جلد پنجم امان التواریخ

منو هم در این اوقات معاهده اتحادیه بین روس و المشرقیین تمیز بر ویست به شایسته که بای آنست
اینها بای طبعان را گذشت و ماری نرزا امپراطریس (کله المان) در گذشت و بجایش ژوزف دوم
به تخت سلطنت نشست و عامی معاهده و کلیای کانولیکا در انگلستان بنابر آن متعصبین که محرک آنان در گذشت
پرتغالی بودند و نیز اخراج جرج چهارم در شهر برنگام انگلستان در این اوقات بود و زمانه در مملکت
در این وقت شروع و ماسی شد که معادن مسکه سیادی بود و هم در این سال سلادی میل بر اکبر شد
مسکه فرانسه بود و در گذشت و در مملکت مسکه نویش و با ادم کشی بسیار منو نیز حاجی المصلی یک
صاحب کتاب (انکه) که تراجم و تذکره حال شد است در این سال وفات یافت

ذکر وقایع سنه ۱۱۹۶ و انقلاب در ایران و طغیان سرکشان در هر جا و حواد

اروپا

در این سال تقریباً اوضاع ایران اشغال و غمناک بود و برادر خراسان افشاریه در مانذران قاجاریه در فارس
نزدیک به هم افتاده و هرچ و مرغی بد هر نقطه مکنز بود و به یک پایت و اسوده بود و در سایر نقاط
دست و گریزانه از زبان و کرمان و عربستان و قفقازیه و در عثمان و گیلان سرکشان هم افتاده و
گیک و گریخته خلاف افغانستان که به کفایت و سیاست زمانه دار وقت متور شاه در کمال امنیت و
مردم زینت میکردند باطله کی خان زند که یک از اعیان سلطنت بود و در خواست بنیاد صفهان و شیراز
گشته گشت و ابو الفتح خان سپهر کرمان زند به جایش به سلطنت نشست و نیز بواسطه کثرت شراب دام
باده رویان سیمین اندام از سلطنت خارج گردید و صادق خان شش که برادر کرمان زند بود به تخت سلطنت
نشست و علیراد خان از اصفهان به شیراز آمد و شهر را محصور نمود و پس از نه ماه محاصره استیلا یافت
صادق خان و سپه آن او مجروح و مقتول شد و ابو الفتح خان و سپه آن وکیل تبریز گرد گشتند و علیراد خان
به تخت سلطنت ملوک منو

هم در این سال امپراطور ژوزف دوم با روسیه سازش نمود و بین او و پاپ روم بواسطه مدخله او در
سیج با گرفت و هر مثل نیم معروف المانی سنه ۱۸۰۶ (اورانوس) با کشف نمود و ثابت کرد که یک سیاره
۱۱

ذکر وقایع ۱۱۹۰ هجری و محاصره ملکان

دانی است که بدو راقاب بگردد و نیز نت بدال بن انجیر و او را بکامیابی انجیری در امر کشتن عمل بود و اغلب امر بکامیابی نالیده

ذکر وقایع ۱۱۹۱ هجری و محاصره ملکان و شیوع ناخوشی و آدم کشی و سایر وقایع دنیا

در این سال نیز مانند سنوات گذشته برین نامحمدیان قاجار و سایر سرکشان و ریاست طلبان از لشکر جنگ بدال شتمل بود و بواسطه آنکه شش ملکان دانی محصور گشت قملی و بدینجی ابتدا و سپس نخی ناخوشی و طاعون بسیار را چاک ساخت و چون جنگجویان از سپاه ناخوشی منهدم گشتند و پراکنده شدند بنبیجا رفیع باری و آدم کشی گردیدیم چنین روایات در سماع و در بای بازند از این نزدیکی استر با و باسم (دارالکتاب) تجارت خانه بنای قلعه جنگی بزرگ نمودند و توخانه و توخانه بسیاری در آنجا در و دادند چون قاجار محمد قاجار خبر یافت انمار السبوان منباف بجو است گفت باید این قلعه و بران و آتش خانه نقل بشود و الانما طرات بسیار خواهد دید و روایات قاجار قلعه را خراب کرده و توخانه و توخانه کشته با قتل دادند نیز در این سال کنگها و هندوستان پیشترهای بنگی حاصل شد و حیدر علیخان بهادر ملکان میور هندوستان در گذشت و پیرش میو بکامیش گشت و با انجیر بد جنگ شد

نیز در این سال تانایای قوم بفرمانده خود خان فرم به ناسب آنکه باره سها و دوسنی کرده بود به سوره هند هم در این سال نیز از خود شاعر فری مانده دانی در گذشت

ذکر وقایع ۱۱۹۲ هجری و رفتن تیمور شاه به هندوستان و غلبه او بر کشتن و عود کشتن به کابل

در این سال مناسبت آنکه رکن الدین به بادرخان بادر باسی و قدرت بک طافا المکات و از قبیله داه بود و در سنده و قمان سرزمین و مخالفت برداشته بودند و از فرستادن باج و رسانیدن خراج بدولت انما نشان قاعده و دزدیده بودند تیمور شاه دانی به خراسان از کابل با سپاهی فراوان و توپهای آتش نشان راه هندوستان گرفت و کوچ اندر کوچ علی سنازل منهدم کرده به قمان رسید از اسنوی بهاول

جلد پنجم امان التواریخ

چون از نزدیک شدن موکشای کلبی یافتند در نزد امینا دست و خفاصت نمی دید راست بر میت قبل از
مطالبه حاجیه خاسان و اشبار قیمتی و اسما و اطفال خویش بجانب قلعه رگستان برداشت و از باول
که واقع در سی و پنج گرویی شرق جنوبی طمان بود همان قلعه را بازگشتنانی ملی کرد که از گزند کاشای غلظ
ماند و منتهی به پیش سپاه نصرت پناه تمورشاه به بادل پور رسید و شهر را فرو گرفتند و کشتنرا از کوشانی
کنیز داده عمارات رکن الدین را تصرف شد و بیاد ماراج دادند و برخی را طعمه آتش نمودند که متعاقب آنها کرب
تمورشاه رسید و سایرین را به نجف بادل پور ملکن گشت و فرامان دادند که در این احوال حقانی بایست
بزار مردمش بنین قلعه ای که رکن الدین در او پناه گرفته بود و مدتی با سیویات سه روزه سپاهیان
را قطع نموده به پای آن قلعه کوه مانند براند و آن قلعه مشین با محاصره نموده پیشک تو بای که در مشکن جنبه
او افتد و از اتفاقات غریبه که در نزدیکی همان قلعه به فراست منبدسان شاهی چاهی کند و اما در گرد
ابی خوشگوار بسیار داشت و اردویشای را از دهنه بی ابی سوده نموده این بین از اثر کرب کوه چون تو بای
مدد خان شده ای و قلعه بنویخته رکن الدین بادل خان و فرامان که گیسار به اطراف باره سرگون و اول بلبل
خان یکبار به خوشی که بادل خان افغانی بر سرش سخت برد و قلعه و قلعه کنار تصرف نمودند مدافعین با دشت
خون کشانید و کشتنرا از تنی ابدار به با سارسانیدند بادل خان با فرزندش از دست رفت و کشتنرا
مال ذلت و حق پیش آمده مورد سخت گشتند و قبول غلام گشته و باج اندید و نمودند و بهر اید
گذرانیدند و اینوقت تمورشاه که خود نزدیک شده بود پیر و پیران و انت و با سفاهات حسد و انتیست
و فتنه بکرانی را باز بنام بادل خان شجاست و مقرر شد هر وقت مستند فرایسای بی باشد و هر زمان برای
مخالفت عیال که نصرت اثر حرکت اندید بادل خان در آمد و کردن و همراهی نمودن قلعه نوز و اسما تمورشاه

بسیار از تمام امور این امان عودت نمود و با شنیدن نامه تبریکرانی بازگشت
و ذکر حرکت تیمورشاه بجانب ترکستان و حاکم او با شاه مراد بی با و شاه چار
وصلح او و عودتشن کابل

چون تمورشاه از هندوستان کابل عودت نمود و ماورین و حکام اطراف شرعی از تجار و ارباب با کانه و نسبت
و نسبت

ذکر حرکت تیمورشاه بجانب ترکستان

تیمور شاه از بکان بخارا و شاه مراد بی پادشاه بخارا را نمائنده بودند که قد قیاب ملک شاه بی و قراغیت نشود
 خاک افغانستان و حدود خراسان ترک زنی موده و راه فساد و مفسده جوئی گشوده و مراد باصرفش
 و سکنه او را به بخارا که جانیده و از مردم بخارا و شهر بنبرتی با به مراد و ده جای داده تیمورشاه از بنیدن این
 اعمال و رقابای مستدیان به سنت بر داشت نخست عده مال اندیشی و تاجا و نه بهی و بیگانی اسلامی را سخط
 آورده رسولی بر بنای طلیق بیان به بخارا فرستاد و بجهت شاه مراد بی پیام داد که این طریقه یک جهت
 اخوت اسلامی و شیوه مملکت را غیبت که در میان ملک بایونی با حکومت بخارا راه ندی و تاجا و نه بهی
 با سبب وقت محلات رخصه را و گذارد و الامیای گنجینه را باشد شاه مراد بی بجواب پیام و سلام تیمورشاه
 ایتامی نمود و رسول بیرون بر آمدن مرام و پاسخ پیام راه کابل گرفت تیمورشاه دانست که این کافله
 بسته بین این ایدار و سپاه شیرنگ است باین دم زمان به نسبت سپاه و بنهیر نه و خرگاه و ایدامش که در میان
 مسلمانان خوزیرشی نشود به تانی حرکت پرداخت که شاید از طرف پادشاه بخارا خبری برسد و سپاهیان
 چون خبری گذشت و اسیدی بدید بگشت تیمورشاه با سپاهی فراوان و توپهای آتششان لغزمند
 شاه مراد بی حرکت فرمود و مانند سیل خروشان به افق برسد و شاه مراد بی صیای جلیه کن گردید و با پنجا
 هزار سوار برادر و توپهای آتش را به قابل اردوی تیمورشاه نمیدانست و روز بعد چندین روز نایره جنگ
 مشعل بود و جسمی از طرفین خاک و خون باطلید و می شدند تا روزی شاه مراد بی برادر خود را با سی هزار مرد
 شمشیر زن از جیون کعبه زانید که به بنال سپاه تیمورشاه در میبشی دانید و شبنون زده کار را برادر اول
 شاه بی نمایند لیکن تیمورشاه قیام از کار و دیار داده چون از غلبش بر ایدام بخارا خبر یافت جمعی از دول
 از افغانان را بکلیانمار و اند داشت و افغانان مانند شیران اینما تا بقصد و مانند برگ خزان سر از شاخ
 گوی و میان مر که و انداختند بخارا بی شکست تا حسن با قند و از هر سوار جنگ افغانان سر بر افند
 شاه مراد بی چون دانست رسته شو که کس از کتبه و خاک نبره بر سر امانت نماند بهی اندیشید که
 از بلاد بزرگ بخارا را بخواست و میتوان شفاعت نزد تیمورشاه فرستاد و ان عالم بر گزار کار بخت
 مخالفت با سبدل بسالت و مصالحت مود و تیمورشاه و سالت او را قبول فرمود و بشیر علی که شاه بود

ذکر طبعیه الطریق قاجاریه و سلطنت ایران در ایران

که سمانه شاه افش که از زمان مذکور بود و با سواد و علمای در سنوات هزار و یکصد و سی و اندی هجری
نوشته اند و این نوشته شدن او دوم را محمد خنمان قاجار نوشته اند و سوم را حسین قلیخان جهاننور قاجار
این دو نیز نوشته شده و با علم آورده اند و چهارم را آقا محمدخان که اذین نوشته شده نوشته اند و پنجم را افضل شاه
نایب السلطنه عباس میرزا را هم آورده اند و ششم را محمد شاه و هفتم را ناصرالدین شاه و کرده و خنم قلیخان
قصری خان اول و محمد خنمان و منیع قلیخان و عباس میرزا میرزا پادشاهان نبوده و موردین گرام از راه اضطرار و
دوره استبداد و ملک خوری و خنم ساسی ابراهیم نوشته اند و با هر چه نسبت این ترک زاد و با رفیع و خنم
و خنم اندا رفیع تعلم آورده و خنم نوشته اند و با رضا قلیخان و باب صاحب منیع صفای مامری و میرزا علی
سپه سالار الملک صاحب خانقاه النور و محمد خنمان منیع الدوله صاحب قسطنطنیه مامری که هر یک را اسناد
کمال در شان اقبالی بی مثال بوده اند از جا کران درگاه و موطنین با یکاه ملک قاجار بوده اند و چنانچه در این
تصانیف ایضا بهر دو نوشته اند از طرف محمد شاه قاجار و ناصرالدین شاه با انعامات احسانات و غیره و
کثیره از قبل منیع و نقدینه و املاک و قضا و قریب است و افتخاری شده اند البته در قبل ان بنیاد این بنیاد
کذا بشماریم بوده است لیکن خدای را شکر که این بنیاد بر نماند و بهر آنکه کلام لطف الهی بوده و چشم به
بطرف پادشاه یا وزیر و امیری گشوده نشد و پس از دوازده سال تحریر و تفسیر این مجلدات سحر است که با
کیم بهت غلظت نماند و در بین و انقیاد و بهر آنکه مردم انکار و بطرف معارف پروردگار است که سحر امیر غازی و او
دولت و انسانی ملت افغانستان رسانیدم که بهرین شاه احوال همان شکار شات میر با کاره عالی از غلظت
و الهی سانه این بنده بر نماند و بدست که نروان او زمان انصاف و انش و صوغ خواهد بود است که همه انش

تاسیس ۱۳۹۴

شایه داشته و ملای بر است

ذکر وقایع سده و سی و یکمین و قاجاریه و افتد ار محمد یک
الی الذی به مصر و رفیق او به قسطنطنیه و فوت نجفی او

و این وقایع از قتل و جالب و با سواد و علمای در سنوات هزار و یکصد و سی و اندی هجری
و انقیاد و بهر آنکه مردم انکار و بطرف معارف پروردگار است که سحر امیر غازی و او
دولت و انسانی ملت افغانستان رسانیدم که بهرین شاه احوال همان شکار شات میر با کاره عالی از غلظت

جلد نهم امان التواریخ

و از آن سکنه آن شهر تصرف فرموده از اصفهان تا آمارستان و کردستان بر گرفت بطهران رسیده از آن سوی
 خضرخان زند بطرف اصفهان برآمد و پس از آن دو حوز و محصری انشبه تصرف نمود و اصفهانیان از نزد ایشان
 و سرکشان قاجاریه و زندیه و نطاول و جاپاولان سنبهاده زد و در گرداب محنت و اضطراب و ضرر و زیان یکی در
 افتادند با محله قاجار محمدخان قاجار در این سال هزار و دویست و ده طهران جلوس نمود به بزرگان قاجاریه و سایر پادشاهی
 و بنجه برخی با و ایران حکامی نقیبین فرمود و فتحعلی خان قاجار که بعد با قتل شد به بیات و لیس می حوز قرار داد
 و از ملکه آن عازم اصفهان شد و پس از آن کی توقف نمود به طهران و پس مدت سلطنت ملوک قاجاریه این
 تمام یک صد و چهل و دو سال جبری قمری است ولی بر جسم مومنین فونی که از زمان فتحعلیخان اول که سپهر
 شاه بهما سبب بوده اند حساب نمی نمایند و صد و یازده سال است و این مملوک است بمایل مایلانه فرموده اند و گویا
 تلفات موزده اند.

هم در این اوقات محمد کبکی از اهل هرات نیز از آن سلطان معتمد خان اول عثمانی که صاحب اختیار مصر گردیده
 با عساکر مصری عازم فلسطین و شامات گردیده و چون مشبهه یافته رسیدند چون معاوضی از شیخ کریم و دانشمند
 ضاهرند و مذهب و نظرات به مشبهه یافته و ارد گردید و قتل بی حساب از سکنه بی طرفان بکشد و دست باری بر روی
 اعیان و اقبال کرد و از آنجا سببه عکاشد و شیخ ضاهر عکاشه نمود و فرار کرد محمد کبکی با نخوت نزد وی و کبر و غرور
 بیکار و ارد گردید و در سر پرده خویش که ملوکانه و بسیار مجلل و متشانه بود و نزول نمود و چون صبح شد او را محبه
 اش مرده یافتند و کفن داشت به علقی در گذشت آنجا که مصری لبر داری مراد کبکی نامی راه مصر بر گردید
 و مصر رسید چون کجوات مصر از وفات محمد کبکی آفت گردیدند اسماعیل کبکی که از دستان صبیحی علی کبکی بود
 برگزیدند و اسماعیل کبکیان رویه مدوجه علی کبکی پیش گرفت

ذکر مواصلاست تجارتی بین انگلستان و امریکا و شماری فرانسه

هم در این اوان ششهای تجارتی بین انگلستان و امریکا برقرار گردید و جنبه بسیاری از امریکا با انگلستان دارند
 و همین فرانسه در این اوقات چهل و هشت کشور است چهار طهران با دویست و چهل ملک و محباب اند و پنج

جلد پنجم امان التواریخ

می خواست در شتی کوچکی نشسته خود را از آفتاب بگذرانید که عمو زاده او چهلان خان راه را برگرفت و گفتیم
 آغاز مخالفت و محاسمت پندش نشستی و راه کینه جوئی گرفتی اکنون باید ابرایش و مردانه و جنبش
 نداشت و نه انگار باشد تا عروس فتح و طغر در اندوش گیری از او خان به بیانات او دگر گم کرد و به چهلان
 خان برگشت گمان را جمع ساخت و باز بجنگیدن پرداخت و این بار افغانان بهر میت یافتند و بران خان غارت
 را از قمار ساختند از او خان باغی و میروزی کبش میر برگشت افغانان باز اجتماع موده مسلک بر لبانی و
 بر آکنده کی خود را جمع موده مجددانجامی یافت و مانده را نمودند از او خان را بجنگ کشیدند با این حال در این
 نیز شکست یافتند و سه تن از سرداران افغان با چند تن از سربازان سیر شدند و باقی راه بهر میت گرفتند
 و در این سیدی از سادات قبیلۀ غلزائی علول شاه نام یکده و تنها از سپاه دانی بجای بود که باین سوی
 و آن سوی روی میگوئی می نمود از او خان از اثبات قدم در شت او خوش آمد فرمود تا او را مانسازند
 جمعی بطرف او افتادند و او را از خواستن از او خان آگاه ساختند سید باغ عربان و دست خمی به نزد او خان
 شتافت و نوازش را بصدور پدید انعام و بخشش یافت و معلوم نمود که از قریه اتان خیل بوسف آبی
 و جنبش آمدن خان که از سرداران نامی اند از او خان بود او را بشناخت و سر و فرس ساخت از او خان در حق او یکی
 و جراحت دستش را توصیف نموده و پس از انعام و بیوکی او را باز با بصدور پدید انعام داد و او را بسیار
 گردید و از انجیر که بالغ بر هزار و پانصد تن افغانان قبیله سارت از او خان مدادند که با آنها تکلیف
 اختیار کردن شد و سه بار نزد او خان آنها را به ظاهر از او ساخت و مدیون ملک اتان پرداخت
 چنانچه کبشتی اتان بیا سوخت که هنگام عبور دادن این چهاره گان از رودخانه طغر امار آنها را بفرست
 نماند ایمان از انجیر اسرار کشتنها جا دادند و بوقت فرصت های را غرق و دهانه موده و کب
 از این همه که آنکه جان بدر برده بودند گزیران و نالان خود را بکامل رسانیدند و شرح موقوف را بفرست

نویسۀ رسانیدند

ذکر حرکت تمورشاه جانبش را و رومامور کردن سردارید و خاز
 بجنگ از او خان و گرفتاری و کشته شدن از او خان و عود

ذکر حرکت تیمور شاه چلبی پشاور

تیمور شاه و بکابل

چون خبر رسید بکابل رسید و قیامت است با مع تیمور شاه رسانیدند سخت برافتن و پیشه
و نیمه بند و مرگ و برداشت سپاهیان اسلام را زنده بفرستادند درایت غریب چلبی پشاور برافتن
که اندر کوچ قلع سازیل فرمود تا به پشاور رسید در آنجا سردار دوغان اسحق زالی را با دست از سپاه کشید
خواه بفرستد شیر و دغ لطیفان از دوغان روانه داشت دوغان مانند لای استان نگهان بنگاه کشید
و مانند شیر غران و بیل و مان بفرستد و کوس کا به برداشت و نایره جنگ است مل ساخت از دوغان بفرستد
و متعلقه شتافت و چاره بفرستد نیاخت بدین سوال چند روز دو دست سپاه با یکدیگر هم می آمیختند
خون یکدیگر می باکانه میر می کشند دوغان به نیر صاحب این چند روز چندین از بزرگان سپاه و قهرمانان
از دوغان را مانند احمد خان و غیره میوه می کشد اسانات نزدیک بخود ارم میوز که آنان بدین سوت می
گشتند از دوغان از انسوی شاد و ناز با فوجی جنگجوی همه شب چون میدان کرد لیکن پداری و پشاور می
فغان این شب چون اقمیم میوز و کاری از پیش نبرد و گرانکه بسیاری از لشکر یا نشر عرصه تیغ و داوران افغان شدند
و ظلت شب همه شیر جان سنان انگلیزان بد دغان گشتند از دوغان در این وقت از نایل سزای پشاور
و انت که کارش برودی و در کون و بخش و از کون خواهد شد باز روزی بر اصرم جنگست و بسیار بخش
از اتفاقات در این روز غازیان افغان با دانه بسیار شتافتند و جنگ خوبی در انداختند و آنها
منهزم ساختند از دوغان با چندین از فاسان خویش از آنکه ملکه سر بزاف و بجان که بهستان غنا
را به رستم خان سر خود شتافت و انجا را پناه گاه خویش میوز بد دغان بجمع میوزن همت جنگ و غلام
برداشت و چون دانست که پناه به راجه رستم خان فرستاد که از دوغان و همراهانش باید دست بکشد
فرستی والا آماده دلت و اسارت باش که ترا اودد یک یکم مجیده نابود خواهیم ساخت و نترس که ادا
و بران خواهم نمود رستم خان از پیام بد دغان سخت براسید و مقدم به تدابیر علی سلاخ از دوغان بجز
کمی طایفه کرمی گرفت و همراهانش از نیر فاع سلاخ میوز و روزی او را در محبه و نترس که بود تنها گذاشت
و منداصل میوز بد دغان از محبه و او را میوز دارد دغان فرماد تا اسلام خان با هزار سوار چهار این جای

جلد پنجم امان التواریخ

فرز گرفت و چون بآنک سوار و پیاده مانده شد از او خان که مانند نجات خویش در خواب بود بیدار شد
 کار را دیگرگون بدید و عزی با همان پیاپی خود از ادب ساخت و اسلام خان داخل کرد و یک او هنوز
 قید حیات بود و عزی چشمان او را از حدقه بدر کرد از او خان بنای دشنام داد و گفت که اگر مرا حربه
 سلاحی بود ترا از میان برداشتی اسلام خان در حال سرازشتن داشت در این وقت موبک تنوشه
 برسد و چون سوار او خان بدید از گشته شد نشاء و گردید و بر شرافت و دلاری او تاسف و یکی نهی
 به قتل ما فرستاد و او را از قتل ما بخواست چون مادرش رسید مبلغ دویست هزار روپیه از او فرستاد و فرستاد
 بیگش نمود و بنور شاه برای او مقرری قرار داد که همیشه با او برسانند و با فتح جنگ فرستاد از او خان راه
 قتل ما برگرفت و بعد با حباله کناج و جزو بانوان و حریم شاهی شد و اینجا خبری گوید که بنوشاه روضه او را
 بخواست مقدم او را تکلیف با اختیار کردن شوهری نمود و او سه پسر و دو این صبح خبر است مادرش
 بنوشاه انگاه به تنظیم و تسبیح کثیر برداخت و سر دارد و خان اربته و منصب عالی نمود و بر جاده و ترس
 بیخنده و دشنام با غایم بسیار بسیار کابل گردید و متبر سلطنت بشوکت حنه و از عودت فرود
 ذکر فرستاد آقا محمد خان از طهران با صفهان و عودت و انتاب در
 ایران و منازعه در مصر و اراک و عمل یک و مناقش مراد یک و ابراهیم یک
 بر ریاست و مصر و قوت امیر اخلو المان و شیر
 هم در این سال آقا محمد خان قاجار با شک صفهان نمود و در قم و کاشان اسلامی فرمود و بروت و شکش
 افزود و کرد و انگاه پس از انتظام این بلاد عودت به طهران کرد و قسلی خان قاجار با بسته نیز اسوار بخراسان
 لیکن کمرشان و یکمانند تقی خان بیروی و جعفر خان زند و میر محمد خان عرب زنگونی و الله بار خان سبزه داری
 و برخی دیگر در هر گوشه سر کبکشی داشتند و راست سروری و سلطنت خواهی بر سافراشتند هم در این سال از
 از محمد یک ابی الذیاب اسماعیل یک است بایست برافراشتند مانند علی یک بهت با ملاقات گذاشت
 لیکن دوزن مراد یک و ابراهیم یک بواسطه جاده طای و اشغال شدند (دشمنه اللید) بکفر گئی با او موافقت
 و خود بنده خویشان سروری را می نداشتند و بهت مدخل او می نداشتند تا عاقبت جمعی را چون بار و دیوار
 بار

ذکر وقایع سنه ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و رفتن آقا محمد شیراز

با اوده دکار نمودند و پس از نماز صبح غالب آمدند و اسامی ملکی را در فرار گرفت و مرا در یک ایستگاه رسیدیم که بهر تسلط یافتند و این دو وزیر ایشان بر سر ریاست امارت نشستند و داتی با هم گیر گاه می رسید و دومی می ماند بودند و مالیات بر این حدیث قیمت می نمودند نیز دایم سال که معارف حقه را بر او حصه و بهشت او را می دادی بود و در یک کبریا و پادشاه بروس در گذشت و در یک کیوم برادر داده او در سن چهل و دو سالگی

تخت سلطنت بروس نشست نیز لونی ساز و هم پادشاه فرانس به بندر شر بود که حرکت نمود
ذکر وقایع سنه ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ رفتن آقا محمد خان قاجار از طهران به طرف شیراز
و عودت شهنشای عراق و کشته شدن جعفر خان زند و آمدن لطیف علی خان
فرزند شهنشای شیراز

داین اوقات آقا محمد خان قاجار از اصفهان به اصفهان ایستاد شیراز نمود چون جعفر خان زند
با فرزندش لطیف علی خان زند از رسیدن قاجار به خبر یافتند در شیراز متحش شدند و دوی آقا محمد خان قاجار به
مرغاب بروفت ام البنی حیدر افراشت و سران قاجار به تباحث و تاز اطراف پرداختند آقا محمد خان زند
عودت به سابق نمود و باز آمدند گذشته در گیلان و خراسان و اندک ایام سرکشان هم افتاده بودند و عیال
چهاره را بخت دادند اخته و مال و مناسک را استغرف می شدند از انسوی پس از عودت آقا محمد خان قاجار
از شیراز جعفر خان زند و دوازده نامکشد و فرزندش لطیف علی خان بطرف شیراز فرستاد و خود به تخت مکرانی
اسوده حال نشست و او را در زندانخانه چند تن محبوس از طایفه زندیه بود که آنها مقبوه ریشه خوان و او را
نیز مقبوه و زهری در خواشش نموده او را بشیری کردند و از زندانخانه بیرون شتافتند بر سر جعفر خان یافتند و او را
از ضرب جوب حاکم از پادشاه مقبضه جعفر خان زند با حال اتوانی با شمشیری که داشت مدافعه می فرمود و نموده
عاقبت بجاک افتاد و محبوسین با بمان شمشیرش سر از تنش بر داشتند و روز بعد مسید مراد خان بجای شهنشای
نشست چون این خبر به اصفهان رسید از بنادر غارم شیراز کردید مردم شیراز چون نزدیک شدن او را خبر یافتند
بطرف مسید مراد خان شتافتند و او را دستگیر نموده و لطیف علی خان شیراز را و در گرد و فغانین در اصفهان
و تخت مکرانی محبوس فرمود و مالی بسیار به زبردستان بخشید و انگاه خبر رسید که آقا محمد خان قاجار با سپاه

جلد پنجم امان التواریخ

سپاه از طهران نمازم فارس گردیده لطفعلی خان به تعبیه سپاه بهر دوانت و امان محمد خان قاجار بر سپاه خود
جنگ استمال یافت و جمعی از طرفین کشته شدند. مافیت لطفعلی خان به شیراز رفته و متهم گردید تا محمد
قاجار با دو ماه مشهر را محصور داشت چون فاده ترن بکشت رات عودت بطرف اصفهان و طهران برد
مردم شیراز اسوده شدند و دروازه را گشودند

ذکر حوادث اروپا و منع خرید و فروش سیاه پوستان و سایر وقایع

هم در این اوقات اعلان جنگ بین عثمانی و روس شد و اطرش دومه نیز امیر گلک دولت روس را نیز
و در پارلمنت انگلیس از موقوف شدن برده فروشی بحث بیان آمد و ارای کلیبان در منع بینه و شری سیاه
تفق گردید و روزنامه اسکندون به ریاست جمهوری امریکا مدعی شد که روسها با دولت چین مقدماته نهائی
سند و دلندن روزنامه انیس ایبار و آغاز با تشارنوف و عساکر سودنجاک روس و اخل شد با آنکه سیاه
با عثمانی در جنگ بودند و از خوشبختی روسها ما برین میانه بختان سودا اختلاف حاصل گردید و خود بخشنه از بخت
روسیه بدون تحصیل مرام بیرون شدند و سپاه عثمانی در همه جا سپاه اطرش را شکست دادند و گزینان نیز
در این سال شاد سوم پادشاه اسپانیا درگذشت و شارل چهارم پسرش بجای نشست نیز در خاک فرانسه
پاریس با تخت آن دولت مردم برآمد پادشاه قیام و شورش نمودند و دولت بانه با دولتی انگلیس و بریتانیا
اتفاقیه بست

ذکر وقایع سال ۱۲۰۴ و زرقن آقا محمد خان قاجار بطرف فارس و عودتش

در این سال آقا محمد خان قاجار از طهران بهنگ فارس و بر طرف موزن لطفعلی خان زند حرکت نمود و چون این
خبر بشیر رسید مردم سندی به شیراز از ترس آمدن قاجاریه و جنگ با زندیه در این کنکاش فیات سوال
انان حیزتن را با تخفشان با استقبال آقا محمد خان باصفهان فرستاده و رسولان رسید به پیشبندی
انان گذرانیدند و خواهرش موزند که آقا محمد خان ترک سافرنه شیراز نماید و بر سپاه خود گردانید
قاجار به ایامی از آنرا پیرفت و ملمات از آنرا قبول نموده مراحتت خبر دین و حیات دیگر نمود و مرد فلان
خان سیاه سرور و شکور شدند

ذکر فوت سلطان عبدالحمید خان اول عثمانی
 ذکر فوت سلطان عبدالحمید خان اول عثمانی و جانشین سلطان سلیم خان سوم و
 آمدن حسن قبطان پاشا بجنگ کجوات مصر و کارهای او در مصر و عود او
 باسلامبول و انقلاب تاریخی در پاریس

هم در این سال سلطان عبدالحمید خان عثمانی اول پس از شش و سه سال زندگانی و پانزده سال سلطنت
 و جهان بانی درگذشت و بجایش سلطان سلیم خان سوم بیست سلطنت عثمانی نشست هم در این سال مانند گذشته
 ابراهیم یک و مراد یک مصر استیلا داشتند و وقتی مراد یک با و مراد دولت عثمانی می گذاشتند عثمانی
 چون حوزا را دس و دول را در جنگ دید ایتامی بجای مصر نمی نمود چون مجلس با بر دستانه یافت
 منوبه کار مصر شد و حسن قبطان پاشا را با بی بی جرار و سپاهی غیر فرار و نوهای اش را روانه مصر نمود
 پاشا چون بجای مصر رسید ابراهیم یک و مراد یک به اقمه پرداختند و میدان جنگ و عدال را حاضر شدند
 و در جنگ اول خیزم شد و باطل مصر شتافتند و حسن قبطان پاشا به جانب بی بی در میان مردم گذشت
 و هر چه پیش آمد تصرف نمود و منظره و نحوه و مصر داخل شد و بخانه ابراهیم یکم واقع در خیابان قصر العینی داخل
 رود نیل بود و زوال نمود و تمامی اسباب انامیه و زنان و دختران و فرزندان کجوات مصر را میان عمومی بکلیج
 (فراد عمومی) حاضر ساخت و ساج و سادات و ملا و بزرگان نزدش شتافتند و روی سکت و ضراحت
 چهاره کی بر کارش بودند که در هیچ طرفت و شرفیت فروش زنان و دختران باز نیست آنان را چه
 گن بجا نیست فقط و تن ابراهیم یک و مراد یک میان نموده اند و با و دلیلیان پیورده و بکران را به مصیبتی است
 پس از انعامات و تصرفات قبطان پاشا از زمان طالع و دختران باکره را از فروشنها نموده و باقر انفر و س
 و پس از تصفیه و و انداختن مالی بیایا عابدین پاشا را بکجوات مصر برقرار کرده و خوراه اسلام را برگزیده و
 سال در زمانه انقلاب شورش بزرگ برپا شد و دستهای لولایان و شورشیان و کاندازان نمودند
 و در ویرانی شکل را نمی دادند و استیل که یک از طالع محکمه وسط پاریس و با مجامع و محوسین و محسبین
 و غیره خود فرو گرفتند و از ریشه خراب و بران نمودند و زنده انبار از او ساختند و شاه و شاهزادگان
 پاریس فرار نمودند و شورشیان انبازات سلطان و خانواده سلطنتی را لغو و باطل کردند و طعمای محمد و علی

جلد پنجم امان التواریخ

برجبار فرستند و موقوفاتی که بدست علای مدغانی و کشتیها بودند فروخته شد و این سال که سنه ۱۲۴۹
هزار و هشتاد و هشتاد و نه سیادی بود یک از سالهای بهیمة ملت فرانسه است که بروس و فایح لوفت

انسان شد

ذکر و قایل شد و طبعان را رسانا خان و گرفتاری او و کشته شدن
امیر تیمور شاه و زانی و کشته شدن فتح خان یوسفانی

و این سال برین تیمور شاه رسید که از سلطانان همد که به سرحد داری و محافظت راه معین بوده سر از خیمه کشا
پرون آورده و در قلعه خوشیج و اتمه در دکه و دهنه خیمه بوده از خواص و مسافران و اشراف و اعیان میگریز
از طمانینه آفریدی و همدیگر را از سرحد و بیاده دور خود جدا کرده و نظم ریاست و خود را بکمر کرده و دیگران را
چیزی داده و مامون گذاشته و الا از بیج و اتمه و از قریه تیمور شاه و خیار و ده را بجهت گرفتاری او برساند
و همه را بطلب گرفته و بکشته و آنچه فاضل فیض الله خان مستعد گردید که او را حاضر سازد و بامداد دوی نزد او نشاند
و به تبر و قسم و مژگان و امان دادن او را با کمال حاضر ساخت تیمور شاه او را مخاطب ساخت که این چه کشتی
بدعی است و اگر فیض الله خان نور امان داده بود و اکنون تو را به سیاست منت بلوک می ساختم چون در این
و ستایگان دانستند که تیمور شاه و بشارت و سزا دادن با تو صاحب دار و زبان به شکایت و ظلم گشودند و
راو دار به قتل او موزند تیمور شاه فرمان داد از سلطانان بلوک ساخته و محض تسلیم حال تسلیم و خوشنود
حدا و را با بیخیل تبه و در شهر کابل گردانند نیز فتح خان یوسفانی که محافظ مظفر آباد بود و همواره در نشاند
نمودن راه کشیر و نندی به عابرین مبت می کاشت کار گذاران تیموری او را بواسطه بغض ملک خان محمود
به رکابش حاضر ساختند و او را پس از ثبوت مخالفت و جنایت به طلب انداختند و بهر طرف خان شهبان

در سنگاری بجای او بزار گردید

ذکر اطلاق و ایران و جنگهای آقا محمد خان قاجار و سایرین و
اقتدار اسماعیل یکم و جنگهای او و در مصر و برون مرض و با
و مصر و طغیان او

ذکر انقلاب ایران و جنگهای قاجار

هم در این سال برادران قاجار محمدخان قاجار سرزبانفت برداشتند و برخی سرکشان مد اطراف ایران مانند دولت
راست بایست خواهی برافراشتند و در هر گوشه فتنه داشتو بی بود و سکنه هر شهری را ساقی راضی از دست
کشتن خود قاجار محمدخان قاجار به بدیری یک از برادران خود منصب قلیان را بخشاست و در خوش کشید و نام
از بایگان گردید و لطفعلی خان زند با سپاهی فراوان بفرم شیراز صفهان از فارس حرکت کرد و پس از تعادل
مقاله با لطفعلی خان قاجار بفرم شیراز برگشت و سبب انزمام او عبد الرحمن شیرازی برادر حاجی ابراهیم شیرازی
که وزارت و امارت شیراز را در بود گردید و چون لطفعلی خان زند به شیراز رسید حاجی ابراهیم شیرازی در دوا
شیراز را برداشت و سبب لطفعلی خان قاجار در دیر و شیراز ماند و بجمع نمودن سپاه پرداخت هم در این سال از
فرستادن حسن قلیان پاشا از مصر بازگورات مصر مستقر بایست نشست و اسماعیل که حسن که باوی هم
امور را بدست گرفته و مالیات عایدات بلاد مسخر فرستاد و عابدین پاشا که از جانب دولت عثمانی بفرستاده
بود مانند پاشا و ات سابقه بخیری در دستش بود لیکن در این بین و این سال ناخوشی و با پیش از پیش رفت
نفوس افام کرد و چنانچه روزانه در صحن هزار تن هلاک می شد و اسماعیل و بسیاری از خوشیان او نیز هلاک
شدند و بجای اسماعیل که عثمان که لیل بای نشینید و و بای این سال فرستاده و بای اسماعیل و چون عثمان که
در کار خویش تعلل داشت و ابراهیم که و مراد که که در جنگ حسن قلیان پاشا بدخله قطر مصر فرار کرده بودند باز
نخواست چون نامان مصر رسیدند حسن که باوی مصر طلبا فرار نمود و دوباره زمام امورات بدست ابراهیم
که و مراد که و اقامت در بیال دوزخ دوم امیر اطرا طرش دگدشت و بجایش برادرش لؤلؤ دوم
بسلطنت نشست و در زمان تفرشد که سنگ وزن نام لادکی اشود و بین برخی دول منساعده و پاشا
صلوات برادر گردید و در زمانه دولت مملکت بدل پشته بود کردید

ذکر وقایع ۱۲۰۶ و زرم قاجار محمدخان قاجار با لطفعلی خان سبست
و فیه لطفعلی خان زند و آمدن شیراز بدست انصرف قاجار محمد
خان قاجار و افتادار باوات در مصر و پیداشدن قرانی نجف کوفی و طبع
عمر و بن العاص
۲۱۴

جلد پنجم اماں التوائیج

و این سال قاضی خان قاجار بقیم رفع المظلمین افزوده است و فارس نمود و فتح علی خان قاجار را اجنبی است و خود
لمهران گذاشت و حسین قلیخان برادر خود را بکویت و محافظت اصفهان گذاشت و پارس برانزد و در آنجا با مظفر
دست و گیران کرد و بدو غالب آمد و مظفری خان زند به طرف کرمان گریخت و قاضی خان قاجار بشیر از در گذر
عاجی ابراهیم خان شیرازی افرغ خدیو بجای آورد و قاضی خان قاجار تمامی زمان و شش زندان و احوال
و ایل کهر و مانی که دوازده هزار خانوار بودند مجبوراً با شتر اباد فرستاد و حسین قلیخان را از اصفهان بخواست و بکویت
فارس برقرار نمود و حاجی ابراهیمخان پیشکاری او معین نمود و آنجا متوجه طهران شدند و در این سال ابراهیم
کبک و مراد کبک متظاهراً و مستقیماً با مورات مکتفی می پرداختند و معلوم را در زیر شکم و خدایاب انداخته ایات
فوق العاده طلب می نمودند و میخندید و میخندید و از آن سبب طلب نمودند و آنان بگشتند و اقوه ادای کبک
ان سال منبت و اگر کلمات را اسفاف اندر ای می نامیم و گویی شان سببیم که فاده داشت پیش از آنچه از ای می خواند
باشد مراد کبک از شنیدن خبر کج هر چه شادان گردیده ملت میورد گفت اسوده باشد که در پادشاه
شمار اخلع بنیام روز تر کوبی که ان کج گشت گفتند در جامع عمرو بن العاص در مصرفیه بوده و فرستاد
این و نهان در دلیبر می است کسی نمیدانید که مراد کبک روز بعد لغو ان شکار پرویش و عواری است
داخل جامع شد و به شمع مسی گفت جامع عمرو بن العاص بی اندازده خراب شده است و لازمست که او را تعمیر نمایند
تا نام بلوی نام بانی او عمر مذکور شود و روز بعد بنا و عمل فرستاده تا تعمیر لاتیق نماید روز بعد چندین بنا و عمل
گفتن این جامع فرستاد و آنرا بیا موخت که مقدم و دلیبر الشکاف بنا تا جامع در آمده بجای آنکه ستون و دروازه
سگسته لبه را خراب برای تعمیر ماده بگشتند بجل معصود پرداختند و دلیبر او را بر این بختند و این چندین
مراد کبک رسید و مردم هم حشمت نموده تا همان مسند و قی این ظاهر شد و در او برداشته و او را ملوان
اوراق بافتند که بخل درشت کوئی ایات قرانی بر آن نوشته شده بود مراد کبک از دیدن این کج بی انداز
تسلم شد زیرا او بنیال طلا و نقره و جواهرات بود و چنین اوراق نزدش بی جا بود و زمانی که ان قران گوید
زمان عمرو بن العاص خاشته شده بود و بدو دیار استند که انجمن بی اثر گشت مراد کبک بود و بیای انداز که
گشت و بر ایات و نقره یک مسکن ده بود و دو نعلی افزود و بضر بنایان از آنجا گرفت و اوراق قی و از آن

ذکر فرشته‌ها و دکان فرانسوی خاک المان

همان قسم در جان ریخت و بطور بی‌امتنانی بدان اوراق پیمیش گزشت و آنان را قاپ و باران در میان ساخت و رونق و شکوه خود را برود و بهر باخت نازد بلکه فراتر از مصر استیلا یافتند و قدر قیمت انگیزه افرا

شینه را بافتند بفرشتند

ذکر قسار شاهزادگان فرانسوی خاک المان و گرفتار شدن ملکه و پادشاه فرانسه پست شورشیان و صلح عثمانی با روس و والدار قمرم بروس

هم در این سال که معارف ۱۲۷۰ هزار و هفتصد و پنجاه و یک سلادی بود شاهزادگان فرانسوی که خاک المان گرفتار کرده بودند خود به جهت غلبه ازادی ملایان و شورشیان رقیب و تشکیل دادند و از انیسوی مردم بهر تعبیه حاضر شدند و با جبار پادشاه و ملکه فرانسه و شاهزاده‌های از پاریس و غیره که از دزد و راه گرفتار شده به پاریس خود نشان دادند و در قصر سلطنتی محبوس گشتند و در باز دهم هادی الاول این سال بواسطه شکوه بروس و جنبین روس و عثمانی قرار داد مصالحت و مسالمت تمام یافت و شهرهای قریب و دویان و سایر و غیره بروس و گذار شد. هم در این سال حاجی مصباحی کاشی‌شاعر در گذشت و نیز کوستا و سوم پادشاه سود ملک از عباس عروسی بدست ملک از اعیان گشته گشت و بجاییش کوستا و جاکم پیرش بود و بخت سلطنت داشت نیز شش ماه که از غلبه بود حکم ملاعب است که گمانی در کرمان سنگار کرده

ذکر وقایع ستم و حرکت تیمور شاه وانی از کابل به مشا و روپاری او و عودش و وفات او و حالات او و شیمانی او از دو کا

در این سال تیمور شاه بنیم شیا و از کابل حرکت نمود و در واسطه شبان بان و بار رسید و به تخت ایت جلوس فرمود از سلطان و بند و محصور شد شافقت و از استغاثات خندوانه و نوازات شامانه بهر از اندازد یافتند تیمور شاه به تنگم امور و تسخیر می برداشت که او را عارضه کالت سترای ساختند الجار عادی از ایران و افغان و کرکسان بهر قدر کوشش کردند بهبودی حاصل نیاید و انوقت شاهزادگان مانده بایون و قدر مار و مسموم و دهرات و شاهزاده زمان در کابل و سایر شاهزادگان که یک نفرم را کابل

جلد نهم امان التواریخ

مابونی در پشاور بودند و چون سالک الملک کو دی بخشید و نصف بر قوت غالب گردید و کشتای بنای تجویر
الجار از پشاور و بنو کابل شد و چون بجای بارغ جلال آباد رسید شایزاده زمان که در کابل بود و تعاقبت پر
تا حصار خوشین اسطیع گشته بود برسد و بواسطه شتاب داده بن چون دو آتش بر راه سقط شده بود و
دو اسب با براق و زین طلا به شایزاده بخشید و از دیوار فرزند شمس روشن گردید و با تعاقب کابل آمد
و کالت و مرز شاه رو بنو گوئی داشتند و بنهم ماه شوال این سال دهم کابل وفات یافت و
سلطنتش مت و در سال و اندی بود و از طرفای کابل تاریخ فوت او را این طریقه یافتند که (تیمور شاه)
ولی یک مدد کم می شود این جمله هزار و دصد و شش است لیکن میرزا محمد بنوغی اصفهانی تهمید و
و جلوس شایزاده بن تمیم بر شنه تاریخ است که این

تیمیم در فوت تیمور شاه و جلوس شایزاده زمان

در وقت چه دلخواه و چه ناخواه نشست - خورشید آگاه از افق ماه نشست (از گردش مهر و ماه تیمور تخت
بر خواسته نوابان شاه نشست) و تصفیه بن تمیم به برین قسم است که اسم تیمور که مستعد و پناه و شش
از تخت که هزار و چهار صد می شود کم نموده بماند بعضی و چهل و چهار انوقت عبارت (نوابان شاه) که می شود
چهار صد و شش سه بر او افزوده می شود هزار و دصد و هفت می شود تمیمه خوبی بر شنه نظم شد
با محله تیمور شاه در زمان حیات خویش بسیار مجلل و متمم مانند سلاطین بزرگ همیشه با السبب زراب با
جواهرات شاداب لبت می کرد و جعبه کل از الماس بود که بر سر نگین داشت و گردن و بازو و کمر جواهرهای
رخسار رنگ می انداخت و می لبت همیشه در سیاست و مملکت داری عدالت و خاندان را منظم و آباد
سپس از آنکه اسلاخان را از بنیاد داد و آنگاه بخشید و پس از آن او را به سعادت برخی بخت کرد و
خود اظهار سیر و نگاهداری می گفت که من در مدت عمر منکب و کار می شدم که بعد بسیار شایان
گیم خمر سلاسل اسلاخان که پس از امان دادن او را بکشم بی و دیگر زن منافع با برادر و بن بر شنه
شهرش طلاق گرفته بجهان افغانی دادم شرح او این بود که محمد خان رقیه دار عاشق زن منافع نامی شد
و چنان شعله عشق ان زن در شراش و جوشش شعله افروخت که سر را پیش گما بسوخت و مدارک شاعر منظم

ذکر وقایع سنه و وفات تیمور شاه دانی

نقل گردید و دیوانه وار در کوی و برزن گردید گاهی مانند ابر بار میزد و می همچون زن بچه مرده با دم میزد
بنالید بیج سر از پشته نماندی و بوالهوسانه این سودا شفا نمی و من هر قدر خواستم چنانچه زن صلاح از سر
جمال اورا از غیبه صلاح را به رز و مال از غیبه غایم و بجایه محمد خان را از مرض عشق و سفاکت برانم صلاح را نمی نشی
عاقبت فرماندهم حاکم فدا ماران رز را بر ذری طاعت کرد و به نخل محمد خان ده آورد و از غریب آغا قاتل باندک زانی
سواصلت محمد خان بکمال اول برآمد و بهیودی حاصل کرد

ذکر خرد و اسیران تیمور شاه و ورامی امنای دولت در تعصیب شاه زمان به سلطنت افغانستان و جلوس او و مراسم تنیته افغانان

بنظام خوت تیمور شاه چنانچه اشاره شد شاه زمان که سبه چهارش بود و در کابل موجود بود و تیمور شاه را مبت بها
به از غیر از خیر و انما کی که فوت شده بودند بهین ترتیب موجود بود (۱۱) بایون (۱۲) محمود (۱۳) احمد (۱۴)
زمان (۱۵) سلطان (۱۶) غوره (۱۷) ملک گوهر (۱۸) کسبه (۱۹) حسین (۲۰) حسن (۲۱) عباس (۲۲) محمد از خیر (۲۳)
شاه رخ (۲۴) شاه جور (۲۵) جهان والا (۲۶) فیروز الدین (۲۷) ابراهیم (۲۸) فرخ (۲۹) شجاع الملک (۳۰) غاوری
(۳۱) اجوب (۳۲) سیزد اسیران (۳۳) سیزد اگشت بل (۳۴) نادر بود چون تیمور شاه در گذشت سران سپاه و وزیران
در کاه مانند خان فیض الله خان دولت شاهی و سردار ابانیه خان لغت به افغانان بزرگانی و وزیران
امین الملک باری و محمد عبدالغفار خان حبیبی الاسلام و فتح الله خان سه و زانی ملای و از خیر محمد خان نورانی
امیر احمد خان جوان شیر و حقیق خان قزلباش و سایر اعیان و اشراف کابل محاسن را استند و بهر زشت و
و بنادول را سایرین از خیر دادند و ارتحال شاه را انشا الله تعالی و ده و ازده نای بالا حصار را بر بستند و بخار سپاه

برسم سلطان و ملک بزرگ برداشته مبله بهر از تسلی و تخفین در چهار باغ وسط شهر د فون نمودند و
دیوان خاص بر اسم تنبیه داری و سوگواری پرور خشنند و معلوم مرد را با طعام عام دعوت نمودند و چیزی فرستادند
کردند ب از تمام مجلس ترتیب نوبت مجلس سلطنت گردید هر یک از شاهزادگان را در سرهای سلطنت
در اول از دوی عبادی و جمعی را به و حوضهای و از همه پر شور تر شاهزاده عباس بود که مدتی نیز نگرانی پیش
داد و او خسته سلطنت پرور را بود و سیاحتی عاقلانه مشغول می نمود خلاصه هر روز و هر ساعت در عبادی

جلد پنجم امان التواریخ

و هر دم مغالی و آشنند و هر یک از شاهان و ارباب با فرقه رایت عظیم سلطنت خویش بر بی افراشت تا آنکه بی
ششمراده زمان شده از زمان در منزل خود تنها بود و سایر شاهان و ارباب و بزرگان در خانه بزرگ
عباس اجتماع کرده و بانگ برآوردند و گفتند که دست از امر و بزرگان متفق و کید و سلطنت شده
زمان شده پس مقدم فوجی را از مردم جوان شیرانجام امیر معانغان به محافظت خانه شده عباس نفرور داشتند که
کسی نتواند خارج و داخل گردد و بگلی بنای شده از زمان رفته آمد و به سلطنت تنب گفتند و به تخت سلطنت طلبیدند
و دست مطلق وقت و بهایت داشتند و اینوقت شده از زمان در جلد عمر پستال بود پس از آن غایب شده
عباس از محاصر بازگرفتند و چون انصار بطوس او و شیرانجام کشت سایر شاهان و بزرگان نیز ساجست
و مطلق وقت بودند و دست بر دست فوج پس فوج آمد و مراسم تخت و تینت ایجابی آوردند و انعام نامی او را
پیشتر تقدیم نمودند

و ذکر نقوش در بزم و دینار و مهر شاه زمان و تعیین امر و بزرگان درگاه را
انصاف عالی

نقش که در بزم و دینار شاه زمان

ملاز یافت بکرم خدای همه و جهان - رواج که دولت بنام شاه زمان و بیع مد و غلام شاه زمان پیشتر
زین یافت (قرار داد و الطاف خوشتن بزرگان - نمکین حکم جاز بنام شاه زمان) نیز که و مهرش این است
سلوک و متعشیر شد و چون شمشیر زرمبوی - زمان و زمان یافت بنشستی در قرار یافت بکرم خدای
کون گران - رواج که دولت بنام شاه زمان انشاء شاه زمان بزرگان درگاه و سران سپاه را بخلق فخر
نصیب عالی و متعشیر داشت و کسانی که در سلطنت او راضی بودند با تمامی ششمرادگان در بلا حصای دادر
شاهزاده جماع الکاب برادر اعیانی خویش را که نابالغ بود معاف بپای و متعشیر نمود که همواره در سفر و حضر و نزدیک
برده سلطنت جای نشین باشد و کسانی که در برقراری او ساهی حیل بکار برده بودند مانند رحمت الدینان که مران
سدوزانی را لقب متعالی الدوله و وفادار بهادر و حافظ شیر محمد خان بیابان و دینان و وزیر العتب اشرف الوزیر
نور محمد خان این ملک باری جهان لقب و منصب به برقرار کرد و دخترش را نیز بکرم خدای شاهانه او بدو بدین

تشریح دریم و پادشاه زمان

فانسی فیض احمد خان قید و محبوس و نامی مال و نبالش بطله تصرف امورین شاهی و داد انگاه به بنظم بلاد و زمین
پرداخت و چون خبر طلب او در افغانستان و هندوستان و ایران انتشار یافت ملوک و سلاطین مسجود را به
نسبت و تحف و قیمت فرستادند از آنجمله آقا محمد خان قاجار رضی محمد حسین خان قزاق و زوی را با نامه نورخا
و بدین سینه بدیار کابل فرستاد و بطور شاه زمان را از حبیب تبرک فرستاد شاه زمان المیرا انوار شاه
به نواخت و گدو خان را بکاتب خوش اسلوب و دیارای مرغوب بایران نزد آقا محمد خان قاجار روانه داشت
و کرطیایا شهابزاده بایون حکمران قندمار و حرکت شاه زمان بطرف
قندمار و ملاقاتی طیفین و فرار شهابزاده بایون به باوستان نزد
انصیر خان و وساطت انصیر خان و برقرار شدن شهابزاده قیصر کاکوت
قندمار و فرستادن شاه زمان به طرف هند
و این وقت شاه زمان از تمام بلاد و اصهار افغانستان خطوط و مراسلات غیبی براداری بنیت طلبوس منتقل
یافت لیکن شهابزاده بایون حکمران قندمار نگاشته بود که مناسب آنکه درس و نگار بنی بیشتر و مندم بر تو
بسم و پدرم در حال صیانت قندماره انقویس من موده بنام شاستیه باج و تخت با نیه گرفتن باج و ولیدی
نخست من بسم شاه زمان از خواندن کاتب برادرم براد و دانست بایون بواسطه کتابات و غیره هر کتاب
سر باطاعت و متابعت ختم خواهر کرد پس به نسیه سپاه و تخمین نه و هرگاه به جهت وراثت غریب بجانب قندمار
براف افت چون خبر پیش روکب خلفه کوکب شاه زمان در قندمارش بگشت شهابزاده بایون خبر غایب ماند
باقشون را رسته عازم باغ بیرو که مسافت دو گروسی ملاقات بود گشت و انجا رسیدان جنگ فرار داد و سپاه
زمان نیز رسید و اوای کوس تا کلات بنویسند کردید تخت سردار پانیه بایون ملت به سر فرزان خان باوچی
از عبادان کابل از سپاه شاه زمان پیش جنگ شدند از انقوی نیز مرطمان اسب اخو باوچی از دود
قندمار قندمار بی پیش آمد سر فرزان خان چون به پیش پناخت مرطمان از انباشت و اورانضاج سوید
و اطاعت شاه زمان نواخت مرطمان بدون جنگ سبزر و بار دوی شاه زمان آورد و سکنه بزرگ گشت
بایون دارد و او که گفتی سبک نفره و بیان زمان افتاد شهابزاده بایون چون توانست رسته کینه نمازا

ذکر رسیدن شاه زمان به کابل و خبر یافتن از قوت نصیر خان

رسیده و عرضیه را رسانیدند شاه زمان پس از مطالعه بحال برادر رفت و شفقت فرمود و او را به بخشود و فرستاد

مسکونی برات را بنام او فرمود و از بهمان منزل انکس نمود و عودت کابل فرمود

ذکر رسیدن شاه زمان به کابل و خبر یافتن از قوت نصیر خان بلوچ و

روانه داشتن اشرف الوزراء و سید خداداد خان را بجهت آوردن

شاهزاده و همایون

چون شاه زمان بحال رسید خبر یافت که نصیر خان در بلوچستان وفات یافته و دیگر سرای شتافته و او را پیش

فرزندش نصیر و وارثی نیست و برادرزاده اش بهوای سه وری و سرداری افتاده و بشاهزاده و همایون اب

شاهزاده که او را باز به حکومت قندهار یکم سلطنت افغانستان رسانید شاه زمان پس از شنیدن این

دشت از فرماندهان و اعیان مشیر مرغان اشرف الوزراء را با سید خداداد خان خوشی و سپاهی ارسته نمود و پیش

شود و بیکه بدون جنگ به کابل شاهزاده و همایون از راه دربند و اقبال بام افغانان افتاده و به کابل حاضر

سازند و نیز خود نیز قتل اشک پشاده فرمود و چون اشرف الوزراء به بلوچستان رسید و شاهزاده و همایون

مکام اخلاق و برگزیده کی صفات شاه زمان برخواند تا او را آرام و باغی قایم راه شد نه چون چند منزل پیش

سید خداداد خان خیال مصیبت و وزارت در نهانی شاهزاده و همایون از راه اطاعت و

دایت شرف و مزاج او را از حالت خستگی معترف نمود و چون اشرف الوزراء این بدانست فتوانست حرفی

بیان کرده شاهزاده را باز بخانه اول داد و ناچار به درگاه شاه زمان عرضیه نمائش که شاهزاده با بیست

پناه عازم درگاه هستند و اگر اجازه رود این غایت که از روزی در غرض انسان بوسی شرف انعام نایل نام چون پیش

او پیش از جنو بایر انوشاهی رسیده قبول شده و سه مرتبه یاد و شتاب حساب حواله السید به پیش

رسانید و بکلی مغایرت سه به بین سید خداداد خان و شاهزاده و همایون را برض رسانید و مورد استغاثه

شاهزاده گردید

ذکر غلبه آقا محمد خان قاجار بر پطعلی خان زند و قضایای تاریخی آقا

محمد خان و معابد و روس عثمانی و انقلاب و شورشن جمهور و تحلی

جلد نهمین الامان التواریخ فرانسه در فرنگستان

هم در این سال در ایران امیر محمد خان قاجار بکرمان استیلا یافت پس از آنکه چندین ماه لشکر را محاصره نموده و لطفعلی خان زند بدافع غیر راخت با عاقبت بنایه شمر مفتوح و لطفعلی خان فرار نمود و عاقبت دستگیر شده و در زندان کور و پ از آن مفتول ساخته و فضا بجیک در حق لطفعلی خان بکر امیر محمد خان نموده صفات تاریخی را نگاشتند و بیکدیگر و بکر بکر بنیاد بکر امیر محمد خان قاجار باروی شیر از که در سات و صفات نظیر داشت از رست خراب و خند شیر از خن و خاک ملو گردید هم در این سال که شمار ۱۲۹۲ هزار و هشتصد و دوازده و سیصد و بیست و شش نفرانی سانه صلیبه بسته گردید و شهرهای او سه و قسم و کوبان از ممالک شمالی بجزیه و وطن بکلیت رو گردید نیز از کوسنا سوم پادشاه سود و یک از مالس رسمی بدست یک از اعیان محاب مقتول گشت و بکر کوسنا چهارم بکاشین بخت سلطنت گشت نیز از نباله انقلاب شورش در این سال در فرانسه فاصه دریا بیکش بود و از ادب و انان بقبر بکر لویی شانزدهم و مکه بای داشتند و در گرد و فوج سو بیک که از اول فاصه پادشاه بودند بدست آن گشته شد نیز مواخوان پادشاه تمامی مفتول گردیدند و شورشیان تمام فاد بل طوطا طرات شینه و صلیبهای مربع و زنجیرهای کایا مارا محکمه طرات انفرانستانه برده اب نمودند و سکر در سپاهیان بنشیند و در فوش و مهر دولت و علامت سلطنتی را با سم جمهوری نمودند و لویی شانزدهم پای استخانی در مکه حاضر ساخته و نیز انشا در دایر ساز اموزه شورشیان و جمهوری طلبان ان نصیذ را با ساز و اواز در هر موقع بخوانند و فرانسه را چند نفسم تصنیف وطنی بوده که در واقع به کتک حوزان قدر هیچ و شمع بوده که نظیر نداید اما صلیب ساز و موزیک و نهات خودشان که اثری نوی

تاسیس ۱۲۹۲

بر می غشت
ذکر وقایع سنه و خبر یافتن از استیلا می شانه زاده بمایون قید مارو
فرار جمعی و حرکت شاه زمان از پیشیا و ر بکابل

در این سال بکابل بس از آمدن اشرف الوزر از خبر رسید که سید خا و او دغان با شانه زاده بمایون برلین را بکر که
عاطف شیر محمد خان اشرف الوندادیه شاه زمان داده بدین راه متوجه قندهار شده اند و در قندهار پانزده تان

ذکر وفایع ۱۲۰۱ هجری قمری استیلا می پیرده یون

بارگ زائی باکده وفان که پیشکارتش برادره قیصر بوده اند فدا مارده بار محمد خان س. و زائی سپرده اند و حو با
 ش برادره نامانی بخت ساله با استقبال شایزاده بجا یون شافته اند و اورا هر شب داد ما ند و بنا با چ نه و و
 او بر دخته اند و دانا بجا پیش برادره بجا یون سرخی شایزاده قیصر زده و اورا محبه و حسانه است بعد بنا
 شده و اورا در بیل گرفته و با شایزاده بر افش بر دخته است و چون شایزاده مقبض گرفتار شد و سپاه فدا
 پس از غلبه مغلوب و راه بسته شد گرفته اند و از جمله فراریان سردار پانده خان بارگ زائی و پنج خان سپاه و علی
 نوزائی و دیگران بخت می باشی و که وفان بارگ زائی و غیره بوده که بدین چون شنبه اند کوکب خنده و کوکب
 متوجه پیش و رسته انان نیز بطرف پیش و رده اند این اخبار در کابل و پیش و چون شایزاده شایزاده پیش
 و از جانب پیشکارتش و اوران خوشی ملک ام از زده ظاهر گردید این وقت خبر رسید که شایزاده پیش
 استیلا یافته و رسیده و خطبایم را بنام خوشی رایج ساخته و نظام امور و شربت هموارانند و کام مطلق و فدا
 محقق بر دخته و سه در احمد خان نوزائی که غایب پیش و رده در بین راه هرات و فدا از عا و غلبه شایزاده
 بجا یون عقب. از خبر یافته و متوجه فدا ر شده و ده ظاهر فدا. از جنگ سختی نموده و شکست یافته با و غیر
 غیر کای راه فرار پیش گرفته و بواسطه کثرت خون رفتن از بدش در جنگ کروی فدا مار بر زمین افتاده و
 حسن نام در و پیش رسیده و اورا نمانده خورده روز بعد شایزاده بجا یون مطلع شده و اورا حاضر و حکم
 کشتن او داده و بعد بواسطه شفاعت سادات و بزرگان از خون او که گشته بشمار اندک بعد که امانت
 و بندگی از راه صدافت و سه انتخاب کرده اند شایزاده بجا یون در میان بند و خلاصه این اخبار چون پیش و
 بهیچ دانه بهیچ برافت و بسبب استقبال از شایزاده است کابل موافق و پس از رسیدن کابل شایزاده
 سپاه و بخت نه و درگاه پرست

ذکر توجه موکب شایزاده از کابل به قندار و مقابل و فرار شایزاده و کابل
 بطرف هرات و اتحاد شایزاده قیصر

چون شاه زمان از جمع سپاه و آماده نمودن مهات جنگ فراغت حاصل نمود بفرمودند مار و رفع فدا شایزاده
 بجا یون از کابل است ک قندار موافق کوچ از پس از کوچ کرده نام بافت چل کرده فدا مار رسیده و بجا یون

جلد پنجم امان التواریخ

پایندہ خان لقب پسر افغان باریک‌الکی را باوجی از سبب کینه خاوندی و غرضه الحبیب فرستاد و
 سوی شاهزادہ ہما یون چون خبر رسیدن لنگر کابل را بہ پیش جنگی سردار پایندہ خان بکشد از جا بکشد
 و نخست سردار اسمہ خان را کہ تارہ جراحاتش التیام یافتہ بود بموجب مہد و بیانی کہ با او سببہ بود باوجی اسبا
 قندار بہ پیش جنگی و ہر اولی فرستاد و سردار اسمہ خان محض نزدیکی شدن محمود و موافقتی انکباری انداختہ و
 بکران ہمت بجانب سردار پایندہ خان ناخستہ و باغافل او خدمت شاہ زمان رسید و مورد الطاف شاہ
 گردید و چون شاہزادہ ہما یون این قضیہ را بشنید مانند شیر جنگین غرہ برد و چون شب فلانی پیش از شاہزادہ
 ہما یون بصلحت خود اورا وید با اسببائی نفیہ و مدد وی از خاسان خوش در بختانہ نمیداشت بہرہ
 پیش گرفت و چون خبر فرار او و قندار شاہ گشت روضہ سردار پایندہ خان کہ در شدت و شجاعت از
 مردان روزگار کوئی سابقہ روبرو بود نقاب بر چہرہ خشنود تر از آفتاب میداشت و شاہزادہ فقیر را
 زندان بہ دن آورده و مانند شجاعان نامی و سبازان گرامی کمر خدمت او دستان بست و شاہزادہ فقیر را در
 تحت مکرانی بہ نشاند و فرما داد تا با جہی در کوئی و بزن با سم سلطنت شاہ زمان مرد مرابطات و ادب
 مرضی خان و اما دسہ دار پایندہ خان نخواست دست قندی از اسبین تجربی دوازہ زبان تعرض نمیدانند
 مال و مال مردمان باز نماید و دکانین و محبتات مرد مرابطات و دوازہ زبان فقیر نمیکشید کہ بوزی
 بکشد و اورا سز و سباحت و غمی سکر بہ وز و تازہای در افتادہ و در بخیر و غل او را رست لکن مہیاست
 شاہ فقیر و اسلک گردید و از خدای بند و سلسلہ کند و غل برسد و این وقت چون شاہ زمان شاہزادہ ہما یون را
 از دست رفته بدید و دانست فراموشی غافل سبب افورین سردار پایندہ خان را با چند تن جا بک سوار
 نقاب اوروانہ داشت کہ ہر جا اورا در باندہ در بند کشیدہ و حاضر کا بیش سازند و فتح خان پس از چند نگاہ
 و جستجو باز گشت و بیافتن اورا خبر آورد و شاہ زمان بہ قندار و در گردید و مصروف غایب را با غلام داد
 حرکت ابراب تمام و منزلت و خدمت خیانی کہ کردہ بودند پا داشت و او و شہر و نوامی اورا نظمی سبب
 و شاہزادہ فقیر را بولایت محکمہ برداشت و مشور و بعدی اورا بہ نکاشت و باز شکرانی قندار بر فرار او
 و بنام شاہزادہ محمود و مکران ہرات فرمائی فرستاد کہ چون شاہزادہ ہما یون بدان ولایت رسید بی توانی اورا دست

جلید پنجم امان التواریخ

سالمی منزلی داشتند و لطفی خان یک از بچه ها در آن نامی. و دیگر بوده است که محمود سپاه افغانمندان
 قاجار شدند در این سال که ۱۲۹۳ هجری بود و هفده و نوزده سپیدی بود و لوی شازده هم فرانسه را محاسری
 محکوم با اقامه نمود و او را در دست دکنم از نو پستول موزند پیرش با بدش ده زنده انعامه بود و بدو عیش با سایر بزرگان
 سالخسته بجای امان پناه بودند چنانچه اشاره شد هم در این سال اعلان جنگ بین جمهوری فرانسه با انگلیس
 و همدو اسپانیا گردید نیز جمهوری فرانسه ملکه فرانسه که موسوم به (ماری آنتوانت) بود مقتول ساختند و
 ناپلیون بنا پارت که یک از صاحبان کوکب فرانسه بود مدبر تولون با انگلیسها در جنگ شد و بیست و
 پنج داد و در این سال افغان زنی و رشادت استنها او شدند در این سال مملکت آلمان بین روس و آلمان و
 اطرشین نسیم گردید و اسلامبول بین پاشوات و بزرگان نزاع داخلی در کسب بود و بسیاری بجهت افغانها
 شخصیتهایک و خون افشته شد و روس و اطرشین از فتنه داخلی عثمانی خوشحال و قوی بال گشتند
 ذکر وقایع ۱۲۹۹ هجری و استقلال و استبداد اقامه محمد خان قاجار و طغیان مراد

کتاب در تفسیر تعدی او به مصرمان

در این سال افغانمندان قاجار و ایران پسند شوک استبداد شمر بود و بیشتر انباشت قبیله و اماران بهائی که
 کرمان را زده و عمارات سالمی شیراز مانند - زندهای تراشید و آینه های بزرگ را سر تراش و غیره بکار
 برده بود و کینه و بغض - ایران داد و بزی شایر و طوائف را که چنانچه از انبیشه بان شهرهای داد انعامه بستم
 قتل الی برخی بلاد و قتلان عازم قفس از به گردید پس از طبع ساختن انان اینک فتنه فتنه شوی نمود
 و بمقابل و مقامه ابراهیم طبل خان پرداخت و عاقبت با او صلح نمود و عازم کرستان گردید نیز در این سال مراد
 و رضای او در مصر دست بندی از استین تجربی پروان آورده و ابلات گراف از تجار و سایر طبقات مردم
 حتی مردم خارجه باجی فوق العاده مقرر داشتند و قاجار مصر را ظلم نامه معضی با اسلامبول فرستادند و چون این
 دغله و درباری سلطان عثمانی بی اندازه پریشان و اسفناور بود کسی شکایت انان و قضی نهاد و مراد
 غلطی از آتش طبع و مرص با دغله و زوال داده در حال تسکین سلطان عثمانی سلطان سلیم خان بن سلطان صلیح
 عدالت گستر و صحت پرور بود اما خود شش نیز گرفتاری اعتدالی در باربان و پاشوات خود بود

ذکر وقایع ۱۲۰۹ و استقلال او استبداد قاجاریه

نیز در این سال که تقارن ۱۲۹۴ هزار و هشتصد و نود و چهار میلادی بود شورش در خاک فرانسه و جنگ اروپا
باسایر دول اروپا اندوخت موجب اینست که اینجی مملکت که یکجا شاه پرستان بر ضد جمهوری طلبان و
جمهوری طلبان بر ضد شریعت و اخلاق و ایمان و شاه پرستان بوده و یک طاوول اغبی و ندان طبع نیز کرده باقیون
فرانس . بگفت نیز بوده دیده می شود علاوه بر این بنظایف مقدسه خویش که اقتضای علوم و فنون است
بوده می بردارند و گویند مملکت این از حوادث سیاسیة خبری نیست چنانچه در این سال باب این احوال تعدادی در افراز
کیل و فزاع مملکت فرانسه در تحت انتظام و مهت کامل در آمد که مادر جای دیگر شرح او که ملا بر دو هفتم نیز در
سال که در این زمان در دنیا پادشاهان و وزیران و ملایک که ملا بر مملکت لستان استیلا یافتند.

سال کہ آتش فشان در دنیا با آتشیان خود فزیدہ لٹاۃ کا عا بہ مکت ہستان استیلا یافتہ
ذکر وقایع ۱۲۱۰ و حرکت شاہ زمان بہ طرف سن ابدال و گرفتار و کور
کردین شاہزادہ ہمایون و آوردن اورا بکابل و عودت شاہ نواز
بہ کابل

[illegible]

جلید پنجم امان التواریخ

سایه دختی رسیده خود با باغ نص سوار شو بدین موضع گردید و شاهزاده را تعلیم و تکریم نمود و خواست کرد که
نشدت فرمای شهر شده در خانه او نزول اجلال فرموده از پنج راه بیاسانید شاهزاده نبرد است از کشتن
او دریافت که سودمندی درباره او دارد و خواستش او سر باز زد و سوار شده و هر که بیاراست و جنگ با
بسم امان من را جانم که هلاکت در افتادند و فرزندش سلطان احمد خان نیز به نصکی بهم اغوش مرگش و خود
زخمی برداشت و گرفتار گردید و محمد خان شجاع گرفتار نمودن او را بفرستاد و زمان رسانید و مورد امانت ماند
گردید شاه زمان فرماندهان و ماسخمان فرماشتش میخیزد شباشی زنده شاهزاده هابون اسیل در شبان کشته شد
کابل حرکت داد و فرزند سایر شاهزادگان مجبور ساختند و انبوت خبر رسید که سایر سرداران بی که با او
شده بودند با جماعت گشته با جماعت موده و غلبه سبه و احمد خان پس از محاربات بسیار خود را در دوی نایب
شاه زمان به سرداران نامی را نبواخت و از مواهب و کانه امان را خرد ساختند و این وقت از طرف
عالم عالی که به بن برالدین ناگهانی پادشاه هندوستان نامه فرستاده مبنی بر دعوت به بیلی رسید
زمان به سبب شجاع طغیان شاهزاده محمود مکران بهرات که سبب از شنیدن کوهل شدن شاهزاده هابون
برادر اعیانی او از بهرات برای انتقام با سپاهی فراوان در حرکت آمده بودند و قتل به و بی را اندر دست
که چون به وای هندوستان گرم گردید و مسامحه با نراجم موده و با جبار بن قریب ستم انگاه از حسن ابدال به
عودت به کابل را فراشت و طی سائیل موده بهر سلطنت و رود و فرمود و طبقات مردم را با رعایا
به یکدیگر وافر به بخشد

و در طغیان شاهزاده محمود بر اثر شنیدن کور شدن شاهزاده هابون
و لشکر کشیدن شاه زمان بجنگ شاهزاده محمود و غلبه شاه زمان

با و

چون خبر گرفتار شدن و کوهل گردیدن شاهزاده هابون و بهرات رسید برادر اعیانی او شاهزاده محمود به
بی اندامه بخشد و مکر انتقام دیان و پنج کسینه جوئی از بنام بیرون کشید و ملی و قریب سپاهیان بخشد و از
بزم نرم با برادر خویش شاه زمان جنیه بیرون افراشت از انبوی چنانچه شاهزاده طغیان و کسینه جوئی

ذکر طغیان شاهزاده محمود

دوبند وستان بر شاه زمان رسیده و در بسیار کابل گردید پس از تعبیه سپاه راه قندار برگرفت و از انجا بدون قندار
 و در ملک بجانب برات بسیار گردید و منزل معبد رسید که شاهزاده محمود نیز مقصد الجیش او به سرداری غفران
 پیش بر سر افغان الکوزانی برسد شاه زمان مهر طغیان بر اخوار العنبران قزاقی پیش فرستاد و در محل موسوم به
 خاک بر تاقی دوسپاه کینه خور گردید و ادوایای و صبا ای کرانی ملقب و دلاوران دو جانب از هر جانب
 بیاد نمیشد و خون کینه کیری مهابا نمیشد و سپاه پیش جنگ شاهزاده محمود غالب آمد و قشون مهران را
 شکستند و از توپا و مهابه جنگ لشکر شاه زمان باری سنگین برسد چون شاه زمان برسد و احوال
 و کار کون و پیش طلب و ساز گردید تا آنجایی که مشکل و مرصع از الماس و زمرود و درت پها رجعه مرادید
 خوشاب بود از سه برت و العبطه و نه تابش نامه را کبابی گذاشت و لباس عادی ساده طبع گشت
 و بنجاک راه مضر نیاز به نگاه غذا و غذا به سار نشسته و تضرع و زاری نمود و نصرت و نصیر و رند سپاه
 خوشش از کردگار نصرت بخش گشت نمود حاضرین بر سر ساندید که تغییر لباس از صواب بر آن است
 شاه زمان پس برود مضر شافعی ماندن و غماصین بوده است باز آبرو جنگ شد و عمل گردید سپاه شاه
 محمود و حاکم بهادانه نمودند و هر کس شاهی را باز از پیش برانند در این کرت بر سپاه شاه زمان شکست
 لیکن از میدان جنگ سه بر تافت شاه زمان لباس استعانت طلب نصرت گشت و شرمی از بی ثباتی سپاه
 در جنگ بفرمود در این بین خوابان بیشک قاسی قوم الکوزانی و توکل خان و کشر خان سرداران قاف
 که در زمان سلطنت محمود شاه بدین سلام مشرف شده بودند چون او را از استعانت شاه را شنیدند رفتند
 و بر سر میرت آمدند و توکل خان محصور بود که شاهی استعانت بخشود و مظلوم سپاه شاهی بهمانجا بواسطه میر
 هر اس از شکست و فرار بوده است شاه زمان فرمایش اولی را اعاده نمود و آنان را از غیب و شمشیر جنگ
 فرمود و آنان بی مهابا از جای مجسمه شدند و مانند شیر شکست پذیریدند و به بنیاد میره سپاه شاهزاده محمود و حاکم
 نمود و بر اثر حرکات مهاجرت کارانه انانگبار به سپاه سوار و پیاده شاه زمان مانند بلی خروشان بطرف
 شاهزاده محمود و حاکم و شد و سوار و مرکبهای گوناگون شدند و سواران با مرکب پیاده و گوناگون میامند
 مدهضمان گیاره به سه تیافت و از میدان جنگ با مال بیای و گیت دنیا حلقه و در بسیار هی سرزبان

جلد پنجم امان التواریخ

و هر دست بطرانی گرفتند و کرد و غبار نیز منت بسوی او بگرفتند. و دستش با محمد عظیم خان قیسی فرار و از راه بیابانی اختیار شدند که بجای راه بسته راه فدا مار گرفتند. و پس از طی حلقه کرده و انشد استبانه آمده و با طایفه علی طایفه بن موده به قریه داکر پنج گرو می گذارند و رسیده بخانه میان عبد الحمید و ویش بنایه گردید و مدتی آنها بخانه کارشاه زمان با شاهزاده محمود چون تفصیل یافت محمد عظیم خان بواسطه ملا جان محمد سپه عبد الحمید بگریز کفن گردان و همیشه برهنه پست نشین محصور شاه زمان برسد و جبهه ضراحت و سکنت بجا آمد و در عرض کرد که سزاوار ایم که بدین پیشه خرم بنیده و نه این کفر بیکرم عجبده و گرد شاه زمان او را پنج سید و پادشاه و همیشه و ملت فامی بخواخت و او را در بیان سیران سپاه متفر ساخت با محله پس از آنکه شاهزاده محمود بگرفت و از میان جنگ سه برافت و رفرا و فرامود و سپاهش نیز شکست خورده به تعاقب او بویان از ضرب دست شاه زمان الامان گویان از رود سپهرند بگذشتند و بسیاری از بول جان غرق رو گشتند شاهزاده محمود با عالی ناتوان و افکاری پریشان بفره رسید و هنر میان نیز رسیدند و این وقت بهرات شاهزاده فیروز الدین برادر کوچک شاهزاده محمود به نیابت و پیشکاری زمان خان با سینه از جانب برادرش شاه محمود بگریخت جمعی از سیران سپاهش بدرگاه شاه زمان آمده مورد الطاف و عنایت حنه وانه شدند از آنجه پیکر نشان قیامی و زمان خان و دیگران و بگلی قسم با نمودند که صواره راه صدقت و خدمت به پانصد و لب بجز مدد ما کوئی و طریق نیست که ای گمشا این شاه زمان از انان سه ورگردید و پس از سبشن عهد و پیمان و تکلیف مصحف و قرآن شاه انان را با ناله و نه مود بپای و ساکن خویش شوند و پس از دیدار او و دیار و اهل و عیال باز بر سر خاستند انان قبول کرده زمین را بدو بپوسیدند و از نوکب شاهی جا بگذاشتند و مقدم محض زیارت تقابر خواجگان حبش بدان موضع شدند و در همان شب بواثق و محمود و روزا گشته و نامه از در خلوس مصیبت شاهزاده محمود بخان شد و پرده از سه اثر مدونی خویش برداشتند که مارا روی توبه و ارادت بسوی توست و هر چه کردیم و گفتیم با شاه زمان از راه اجبار و اضطرار و پس از ان روز عبد الحمید یک با اتباع و سواران خویش به جایگاه خویش رفتند و شاه زمان سینه غمگینگی با بل

ذکر طغیان شاهزاده محمود

ذکر رشانی و پشیمانی شاهزاده محمود و رفتن مادرش نزد شاه زمان
بخشیده شدن او و تجدید حکم انیشتیج بهرات

پس شاهزاده محمود بنای شاهزاده شد که سبب آن در پستان احوال به خواه رسیدن پستان نیز با وطنی گردید
راه بهرات پیش گرفت و دانست که این راه را از آنکه که از شاهزاده و شعله اش همی سوخته بین روانی نماند
دشمن زمان غمخیز باز ماند شبانه که بعضی مجتهد بر این بر سر وقت او خواهد آمد پس به پری مودود و والد
حذر با عرضیه اخلاص فرموده منی بر طلب عفو و بخشش فرستاد با انعام تحف شایان و ان بانوی تهریه بحرینالی
و نکته دانی طلب شاه زمان را نسبت به برادر خویش نرم ساخت و شاه او را انخواست و از جرم و بیایشت
انماض فرمود و خوشبو بکفانی را بهرات باز نداشت نگذاشت و انماض را از این بخشش و نوازش و خوشبو
و مقرر گردید که دختر شاه زمان را به پسر شاهزاده محمود و دختر شاهزاده محمود را به پسر شاه زمان تزویج نمایند
و پس بدین امر است بسته موافقت و مراقت را بکنم نمایند و قرار شد که پسر شاهزاده محمود به کابل آید
و سه دایه با این برده انگاه و دختر شاهزاده محمود طلب شود و والد شاهزاده محمود در کابل مسکن

ذکر جابو و آقا محمد خان قاجار تحت سلطنت در ایران و غریب او
نجراسان و حرکات او در ان سالمان

همین سال آقا محمد خان قاجار در طهران تحت سلطنت ایران و اورنگ حسنه وانی کبان طوس نمود و
پس و بیکر با انواع جواهرات گران قیمت زینت داد و باز وای خود را به بار و نوب بی کلک مرصع با آینه
بی نظیر در بای نور و ان ماه بسیار است حبش شایسته گرفت و سکه و نبطه با نام خویش رایج ساخت و مراسم
تا مطبوعه ای را که با جابو او در سران قبایل و مهابه طوائف و رئیس سفیدان شایسته است به سعادت او اعلام
کردند و او اساس سلطنت قاجار بهرام حکم نمود انگاه مسکنی مال و تحف و هدایا به ایما که مقدمه شدند و متبای
عالمات فرستاد و در بنعمه و نفعیه از لهران اینک استر ابد مودود و از انجا متوجه شدند پس از این

پیشہ لاء التوجہ

و بعد از مدت طعنت مردم امرای نیرسانی که با عام بداد و شایع سیزدهی افشار و قمار کلی سیزدهی
شایع سیزدهی و نادر سیزدهی شایع و شایع و مورد و اغراض شده و نادر سیزدهی است. عاقل و که باطل
و عیال به هرات رفته سکونت نماید اما محمد خان و او را از آن جدا و تمامی جواهرات گران قیمت و باقیانده آنجا
ساخت که در نزد شایع سیزدهی و نادر شاه افشار باقی مانده بود و گرفت و روانه لهران ساخت و پس از
میت. در وقت آمدن او که شایع سیزدهی را با تمام متعلقانش روانه مانده در آن بودند و شایع و سیزدهی در بین راه
و گذشت و چون خبر رسیدن سپاه روس به قفقازیه رسید اما محمد خان از مشهد عازم طهران گردید و هم
روستای قفقازیه گردید و در مشهد نیز سنگ مرزا نادر شاه را در هم شکست و استخوانهای او را مانند نفس
کرمانج زنده به لهران قتل داد

ذکر وقایع اروپا و حوادث فرانسه و غیره

نیز در این سال که هجرت ۱۱۹۵ هزار و پانصد و هفتاد و پنج سیلابی بود کاترین امپراطریس (ملکه روسیه)
گزشت و لوئی بعد بسم لپروئی شانزدهم فرانسه از عمرش زیاده از ده سال گذشته بود در زمانه
اوراقانته منقول ساختند و در بارسیان ز شورش و انقلاب برآورد و ملیون بونا پات ربح شوکیا
مبنی بر خیال لوئی شانزدهم در این سال پس از پنجاه و یک سال سلطنت و حکمرانی از سلطنت استعفا داد
لپرش کیکین تخت سلطنت چینی بلوس فرمود

ذکر وقایع ۱۳۱۰ و غزیت شاه زمان به طرف هندوستان و تفرقه
سکای و ورو و شاه زمان به لاهور و رسیدن خیر علی محمد خان علی
زائی و طعنان او و شاهزاده محمود و عودت شاه زمان

در این سال بیست و شش ساله درانی خبر رسید که باز مردم که سرده ات بند و ستان بزم غفلت برافزیده
و سر بطنیان برداشته شاه به تعبیه سپاه و تبحر بنده و غرکه به پرداخت و رایت غریب باگیری فراوان و دوا
آتش فشان بجای بند برافراخت و مقدم در جادی الثانی این سال شیر محمد خان تمار الدوله را باست بهر
جاده توپهای آتشبار بعنوان پیش جنگ در جلوه فرستاد و مؤثر داشت که همواره مسافت دوازده گز و ده
ازیر

چاپدهم امان التوایین

مردم مقتدات شایسته شدند و با ایل و طایفه خوشنایان خضر گشتند و همه روزه لشکریان به ناخت و ناله کار
 سکایافته و بسیاری از آنان را مقتول ساخت و سر ایشان را آورده پیسده رسیدند عقبه عالی شاهی دادند
 و معلوم شد که بقدر سه هزار تن از مردم که در قلعه شنج پوره مسافت بازده گروچی جانب غربی و هوای خنجر
 در گرفتند موزن و خون بخین هستند شیر محمد خان مختار الدوله برای دفع فتنه آنان با توپهای آتشین
 ایشان و قلعه را محصور ساخت و از ایشان کوله های سنگین رخنه بجوانب آن قلعه دادند اخت که جمعی
 که با کشته و دشته زنی و پجاری شدند و بواسطه عداوت اسلام عبیده الاسلام امان خواستند شاه پوشش
 نظام پوش از سرگن و امان گزشت و خط عفو و بخشایش به مناسبت جرایم آنان نوشت و چون خنجر ایشان
 نمودن ایشان را محصور بدو رسید با آنکه خیال رفتن بشاه جهان ابد دوست منصرف گردید زیرا اقامت در خرابه
 که عظام خان ملینائی در غیبت شاه زمان از افاضان و قزاقانیت یافته و باقی برنج پزیران را از مردم
 و نواحی او را جبرای خود به هرات کوبانیده و شاهزاده محمود را از جاده الماطت منصرف کرده و بخمال غفلت
 و بقدر سپه راه مردمشیزن میهای کارزار نشاء و کون اینک شیر قزاق دارد و برای حرکت کردن شاه
 زمان خان بن حاجی کریم داد خان مشایخ سوار از قزاقان فرستاده بود بدین ماطات شاه نایب

امورات خود را در بند موقوف به وقت دیگر موده مازم افغان تبار
 ذکر حرکت شاه زمان از هندوستان بجهت افغانستان و تقسیم حکام
 و سرحد و اراک بجهت حدود و تقویر سیاست و در حق متجاوزین
 و غارتگران و عیودت او بکابل و غزنی بجهت قمار و تفریح او
 برای کشته شدن عظام محمد خان و فرستادن شاهزاده محمود به قزاقان

عبره

در فرورد ماه شعبان این سال هزار و سیصد و یازده شاه زمان از هندوستان حرکت فرمود و از هزاران
 اسب خناب و گدازگاه سواره واقع در دگر گروچی وزیر آباد گزشت و بمنزل کبرات رسیدند که
 از طایفه دایانان قریب سادات اچا اول موده محض بر دز سیاست و عدالت و نبیره یارین جهان

ذکر حرکت شاه زمان از بند و ساج طرف افغانستان

فارس گران دانی را فرماذد تا شکم بدریدند که دیگران مرکب این گونه تقدیات کردند پس از آن طلی بفرمود
از آب جلم کذبست و اینجو آب اردوگاه را برافراشت و سه روز در آنجا توقف فرمود تا تمامی سیلاب
برسدند و از شفت و پنج بیا سودند و اینجا احمد خان بارک زائی را بکمرانی بیان دو آب جلم و سنده برآورد
و محمد خان محمد زائی با پاپا صند سوار و بوستان خان با پاپا سوار و نورالدین خان خلک با پاپا صند سوار از طایفه
خود او و سده صد سوار از قوم بکیش کوک و دو صد سوار از قوم بوسف زائی و دو هزار سوار گشت ده خود
که بجای بوجهم بختار سوار می شدند با کعبه رنورگ و چهار خاوه نوپ و یک کلبه بوجه نقد از مالیات و بجز
مقرر فرمود که تمامی ببردست فرمان عالم مذکور باشد و در مخالفت مراست سرحدات بپردازد و چنانچه در دنیا
که چاه بسته اسوار تمام خانه و زیر یکسوی و دوا سوز فرمود که میانه دوا به راوی و چناب باین قوه موجوده بفرستد
و به طایفه بند داور خان واقع کنیز جلم استیلا یابد و فرمایشات لازم در محافظت حد و دوشنور و کلبه
سیار بجه فرمود و اینجا راهت غریب با فراشت و طلی منازل موده در جهت بنظم ماه شبان وارد و شبان
گشت و پس از دوسه روزی توقف از شبان و بجانب کابل حرکت فرمود و روز یکم بهسم رمضان تبرک سلطنت و
و مکرانی نزول اجال فرمود و به قبیله سپاه و بجه بنده و خرگاه بهر دست در اینجا باز اخبار ستواتره از قندهار رسید
عمده یمنیان شاهزاده محمود بهمانا عطا محمد خان شده و کنگون بافتشونی ادا شده راه قندهار گرفته است
زمان را بدبیری بنظر رسید که بغیر خوزیری و جنگل سستین این قندهار بجانب عطا محمد خان را از میان
پس با محمد زمان خان این راز را بیان نهاد و او که کلامی از افغانان را که شجاع و متور بود طبع مود که قنده
و این کار را باین برده و عطا محمد خان را از میان بردارد و یک با چند تن از افغانان دیگر راه قندهار پیش رفت
و چون بار دوگاه عطا محمد خان رسید لباس فران و کاسبلان بازاری در شکرگاه او برفت و اندک مدت
او دوگاه خراک و خواب او اکنون مثل کرد و اینجا در غمیشی به جای طاری خود را اینجا بجا او برسانید
خبر اید عطا محمد خان را بخون غلطید و این کار را بجهت کلاکی و زبردستی انجام داد که کسی اصح الکنی باشد
چون مسیح خدای عطا محمد خان بطریق همه روزه بر سه او اندازد او را کشته یافتند از السنوی شاهزاده محمود
نبار اغوی عطا محمد خان از هرات بجانب قندهار و نیز قلیچ خان بخوری را به نیابت خود در هرات گذاشت

جلد پنجم امان التواریخ

وراء فندار برداشت و هنوز خند نزل علی طرفی نموده بود که یکی تیزی خبر شسته شدن عطا محمد خان را دادند
 شدن سپاهش را باور ساید شاهزاده محمود بی اندازد بر پشیمان و از این وقت اتفاق پشیمان و عهد شکنی
 با برادر تاجدار خویش هراسان گردید و عرصه منی را بگذارد و طلب غنوغ داشت و غنما انظار داشت که زمان
 تاجداران بنویسد سالیان دو کلب رویه بعنوان مدد معاش از خزینه دولت باین بنده می شود و از
 زمان طلب سمنیت نفوس قطع شده و سبب تنگدستی و عسرت گردید شاه زمان پس از خواندن این نامه
 چون بدانست محرک او عطا محمد خان بوده و انهم سبب ای حوز سیده قبول فرموده که از سمنی باری بمشیر
 مبلغ از خزینه دولت پشیمان شاهزاده محمود کار سازی شود و سمنی استغنان گران بسوی کابل برگرداند که با
 خبر رسید برخی از سران طایفه دانی شاهزاده محمود در ادغام گفت با برادر اخوانم و ده او با رسم جنگ
 و قتل و قتال بوده است شاه زمان فرامان داد فرزندش شاهزاده قیصر و سردار احمد خان بسید اخور و بزرگ پشیمان
 و فوجی از لشکریان با توپهای آتش فشان و صاعقه جنگ فراوان پیش رفته و متوجه فراه شوند تا خویش را
 دنبال برسد و شاهزاده قیصر براه افتاد و شاهزاده محمود نیز از انسوی سپاهی بعنوان فراوانی بفرستاد
 و در بین راه تلاقی فتن دست داد و آتش جنگ و جال شعل گردید و جمعی از دو جانب خاک فودن طلبید
 و شاه زمان به فراه رسید چندین بار بین دو سپاه جنگ واقع گردید و غالب از مغلوب معلوم شد لیکن جنگ
 و طوفان در سپاه شاه زمان قدری بلبگیان فشار آورد اما آنحضرت شاه زمان برسد لیکن شفاعت دوست

او سودنی پنجشنبه

ذکر رسیدن شاه زمان به فراه و فرار شاهزاده محمود به کوهستان
 و آمدن شاه زمان به بهرات تعیین امرای بزرگ بجهت بازگشت و عودت
 که خوان از ایران به بهرات

چون شاه زمان با سپاهی فراوان و توپهای آتش فشان به فراه رسید شکست فراه در میان سپاه شاهزاده محمود
 و افتاد و سپاهیان او در انشتاب و تباه و متعلق با او اندازند از انسوی والد شاهزاده محمود
 عودت از نزد شاه زمان داد از پنجشنبه برادر با بوس ساخت تا چار شاهزاده محمود ایت عودت بکابل
 رفت

جلید پنجم اما ان التواریخ

که پیشتر بنام او گفت گرفته بودند و اندر اینکام شام حوزون تنبیه بقل کرده شده و کت شد نیز در پنج
این سال نیز او دوسه دیار زده واقع گردید که در جای خود نگارنش خواهد شد با یکدیگر چون خبر بسته شد. ان فاعلمه
فان ویرات شایع شده و میرزا عباس میرزا پسران شاهین میرزا پسران شاه افشار که در هرات آمده بودند از شاه
زمان اجازه خواستند که مسجدی در آنجا بنهند شاه زمان آنرا با شفاعت شاهانه بخواست با ما فاعلمه
روان مسجد ساخت و انان متوجه شده ماند سابق بیا یکاه خویش برقرار کنند انگاه شاه زمان مجلسی بپایست
و بزرگان و رؤسای ایالت و طوایف و باقی و هزاره و مایمی و غیره را بخواست و از انان محمود و دواتین و دیگر
در اطاعت بامیت شاه ثابت باشند و گاهی بخیال برای و مساوت کردن شاهزاده محمود و قیسه پس از انکام
این سورسند و اما مقبره ده هزار خانوار از طوایف و قبایلی که بخواه و روی نوبت شاهزاده محمود و شاهزاده
خود کعبه روانه کابل شد.

در گذشته شدن اقامه محمد خان قاجار در نزدیکی قاعه شوش قفقازیه و خلوص فتح شاه و قاجار

هم در این سال اقامه محمد خان قاجار در طهران برخی حکام ایالات و ولایات انقبیه بداد و قسطنطنیه قاجار برانند
و ولعیده خویش را از شیراز بخواست و او را به نصیاح سودمند و باره ملک و ملت ایران بخواست و غرضش فرود
که به طرف شیراز روانه شود انگاه بفرم رفته ابراهیم طیلان حاکم قزاقان حرکت نمود و میرزا شیخ محمد
و میرزا محمد خان قاجار در لور را به مخالفت و حکومت انکاشت و حاجی ابراهیم بنان احمد و الدوله شیرازی انکشت
بجانب قفقازیه برافراشت و از رو و ارس کندیشند متوجه قاعه پناه اباد شده ابراهیم طیلان چون در خود ناچار است
و تعالت در بد طرف داغستان که نخب و قلعه و طه کیان با مالی فراوان تصرف اقامه خان داد کند اقامه خان
بسلطه بطور بوزنه اصفهانی بود و همواره در سفر و حضر ایست بر سفره لولکانه او حاضر باشد و انصافا با ناز و غریزه
کما بود بار دوش شتاب برسد و البته عذر ادها انهم از اصفهانی انصاف بسیاری از بوزنه خراب کرد و با یکی
دو مددک لم برسد و البته چنانچه شاه اسیلی اندازد بخت بوزنه بود و چشمه سازانیر سلی بطور بد و خنانچه در این شتاب
سفره سترده گردید و غریزه حاکم محمد خان نظر کرد و بدوست غریزه را با اندازد گفت گرفته اند اما محمد

دگر طغیان مردم ارلند و استقال خواهی آلمان

پیش از اینست که از آنکه یاد نمود و آلمان عبارت از صدای کرسی و خدا داد الهی و عباسی از نذرانی بودند و چون
 پیشین بیان داشتند بر سر این که جزوی از محمد خان از تباری یکی مضایقه از او این بود آلمان در همین شب شش
 و پنج بنگام بحر بر سر او افتادند و او را در فراش خواب پاره پاره ساختند و تباراج خواستار وجود سر و فر
 برداشتند مدت سلطنت او به از وقت که بنیان زند به ده سال و ده ماه بود و پنجاه و هشت سال زندگانی نمود
 ما چون قبلاً ذکر از صفات مذمومه موزده دیگر در اینجا ذکر نمی کنیم و گفته تاریخ ماده تاریخ فوت او سنه هزار و
 و یازده می شود و چون قتل شاه قاجار در شیراز در اوایل محرم سنه هزار و دویست و دوازده از کشته شدن
 خبر یافت بلبوس موزده ماده تاریخ بلبوس او را قتل خان مبارکاشی بدین قسم نگاشته است

ز تخت اقامه عایشه و نشست با بنان او که با اراجون بحروف هندت متفرقه نگارند بدین قسم آب

می شود هزار و دویست و دوازده

دگر طغیان مردم ارلند و استقال خواهی آلمان و قو قات بونا پارت ناپلیون سپه دار فرانسه

هم در این سال که متعارف شده هزار و هشتصد و شش سالادی بود مردم ارلند تابع انگلیس سر بشورش برداشتند
 و خوانان شدند که از انگلستان جدا شده خود استقلال جمهوری کردند نیز بونا پارت ناپلیون در خاک ایتالیا بلند
 سپاه اطیش قیام نمودند و قو قات بسیار کرد و سپاه اطیش را در هم شکست و ناپیم بسیار بخت آورد
 هم در این سال و کمپو را ده سوم پادشاه ایتالیا بلس از دست شد سال سلطنت و جهان بینی در گذشت و بجا تر
 اما نول چهارم بهر شش تخت سلطنت ایتالیا نشست نیز کازین سوم امپراطور سیر و سیه در این سال بزرگسکه انگلی
 در گذشت این یکده سی و پنج سال به تخت سلطنت روسیه تملک بود پس از فوت او فرزندش و اول سیر چلو
 و دو سالگی به تخت سلطنت روسیه نشست نیز در اغلب طاعار و پادشاه انگلستان و پادشاه و بزرگ ایتالیا بلند
 بود و قو قات بونا پارت ناپلیون سپه دار شجاع دولت جمهوری فرانسه که مدتی در پادشاه گردید و دست و پایش
 بی اندازه در اروپا انداخت و هم در این سال سلطان سلیم خان سوم بر سلطان مصطفی خان سوم سلطان عثمانی بر سر
 فراغت از حلف و انقضای مشروطیت و تکران افاد که بجهت امور جمهوری نظامی مدون و مرتب سازد که نامی ادارات

جلال محمد امان التوابع

و مصالح مملکتی و امورات ملی تحت توابعین بنده و انوار مرتبه صمیمه بوده باشد مجلس بار است بسیار از فقهاء و شایسته
خواست این کار را قانونی وضع و تدوین نماید

و ذکر وقایع سیه و رفتن شاهزاده محمود و برادرش فیروز و فرزندش کامران
بایران و حقیقت قحطی شاه قاجار از ایشان و مستعدت شاه ایران
باو

چون شاهزاده محمود با اتفاق برادر خود شاهزاده فیروز الدین فرزند خواش شاهزاده کامران و سواران ایشان
در زمان دهنه نذازان جزو کجوبستان ساندیدنی خود از باستان شاه زمان بنیان گردانید آنچه از
حاصل موز اینک کشید میوز و در آنجا سلفین را گذارده و رعایه بقلمی شاه پادشاه ایران نگاشت بدینگونه که
غوثش این بود از استان نوام در جهان نیای نسبت و بعد چون به شیه و کاه غوثین بنیاد سلاطین معنویه باز
لمها سلاطین خوارزم و بلخ و بخارا و افغانه و اوزبکیه بوده اکنون براسید این مکان بدین دولت باو بدایت است
روی بدرگاه جهان بنیاد اعلی آورد و بهم و سندی شرف حضور زیارت و جوبیاکم و منقابت فرستادن اینج
راه نیز پیش گرفت و چون نامه او در طهران معنویه پادشاه ایران رسید فرامان داد اسماعیل افغانی که بیاد این
و بار با استقبال شاهزاده شتاب و فرامین یکام از صفایان و کاشان و قمرصادر گردید که مقدم او را در بیابان
و دقیقه در همان نواری و مراسم توقیر و تکلیل فرو گذاری نمایند بدین قسم شاهزاده محمود در کوشش به پیش
شهر رمضان المبارک وارد طهران گردید بنکام در و در طهران بر حسب او مرثیه از جراح عظیمین خوانی که ایری
نامور و در بهشته بود بجنبه بنا و دست مصاحبان این با چندین دیگر بر سر استقبال کرده و مهابت افغانی
و او را و حاجی بر ابراهیم خان قنار و الد و له صدر اعظم با جمعی از بزرگان در گاه و سران بارگاه شاهجی شاهزاده
دین میوز و احوال هرسی نیز اگر دزد و لیس از توقف چند روزی افتاد الد و له شاهزاده را معنویه قحطی شاه بوده
تفقد است و آنکه گردید شاهزاده از بلخی فرمود و و مدد او که با تمامه کثرت او بسم ای فرما بدین
آنچه کلاه در پیشه این مازده مقرر گردید که و آنه کاشان شیهه همان حاجی سید از خان سپهر حاجی ابراهیم خان صبا
که مکران کاشان بوده باشند و شاهزاده محمود و شاهزاده فیروز الدین و شاهزاده کامران طهران را در وقت

ذکر وقایع سده و قهستان برادر محمود و در وزیران
 بسیار گشتند و در انجا با پدر شاه ایران گشتند و از انجا به طرف افغانستان و
 داد و بکوت و مسائل احوالی از او به هم نمودند و چون همه توجه و خیالاتش برادر محمود به طرف افغانستان و
 سعادت پادشاه ایران بود از چند ماه ایام افغانست و بطول انجامید و قهلی شاه و از انجا به بزرگان
 ایران مشغول شد و باغبان بود و چون به تهران رسید باز شاهزاده محمود و عروسیه نکاحست که تفریح
 این سبب و از سعادت و سعادت یعنی از امرای خراسان بولمن بالف خوش عودت نمود و از افغان
 مبادت سپاه ایران متبر سلطنت و مکرانی گشتن کردیم قهلی شاه در جواب شاهزاده محمود و فراماد افغان باغان
 بسا دل کبابه در ایران مبادی شاهزاده قیام فرماید و فرامین بود که به جبر سخنان طبعی و صلفی غافل
 ز شیرازی و میر عثمان عرب خرمیه و دهن غافل بری که همه از امرای خراسان بود و صادر کردید که هر کس باشد
 سوار برار بر داشته قهرم رکاب شاهزاده محمود شده و در تحت فرمان او باشند تا بر مرکب مال سوار شود و از
 محمود پانزده سینه هار و فرار چرخه و گردیده متوجه نزد شد و ده انبار برادر خودش شاهزاده میرزا دین
 گذاشت و همان گران با فرزندش که مران به طرف قنات خراسان گردانید و چون انجا رسید
 خدی با سوار انگاه سبب پادشاه ایران به طرف هرات روانه شد

ذکر خبر افتخار شاه زمان از قهستان برادر محمود و ایران و فرستادن
 بازخان ابرسات نزد شاه و عودت او با حاجی آبراهیمخان
 بدر بار شاه زمان به کابل

و انوقت چون شاه زمان خبر یافت که برادرش شاهزاده محمود در ایران همان پادشاه ایران گردید
 و روزی شکر و خیر نموده پادشاهان ایران بوده خود از سپاه کشیده خواه با او همراه کرده و از نوقته
 او احداث کرده و تیر و انت که المپی و از انجا به بار ایران کسبل دارد و برخی خوف و به ایامی شنبه به رفت
 او خبر رسید برادر افغانست و انتشای افتخار بود که پادشاه ایران خود عروسیه غریب خراسان و تنظیم دارن
 انسان دارد و بر طرسه بازخان افغان را با یک دوتن دیگر نامه مودت خامه و برخی خوف گران
 به بار ایران فرستاد و شکایت که مسعود شده که پادشاه ایران غریب خراسان اسال فرموده و شکایت

جلد پنجم امان التواریخ

هم در این سال قتل شاهی قاجار در طهران در روز عید پاک ایشان که هم قید روز و نوبت سلطنت ایران ملوک بود
و قلاع فاحشه و جوار کثیره به بار بارفته گان و برزگان درگاه و سران سپاه انعام فرود پا شدند بر ارمغان قیام
مالیات ایران را بر مایه و بر ایا پنجشود و شش هر یک و محبت و نصبت و مصلحت یافتند نیزه اندازید بجان قتل
معاذ فغان شتاقی و در اصندان شوب محمّد خان زند روز و نوبت سپاه ایران بر دور اربعه موز و در بعضی
ایران نیست یعنی سر به طغیان برداشته و بر دوی رفع گردید و نیز سلطان سلیم خان سوم هم یک از سر و شا
صفیه که در این سال در نطفه گرفت اصلاح قشون بگریه بود و کوکاپ حسین پاشا که جوانی تحصیل کرده و کباب
و دیه بود به منصب قوم دان عمومی برگزیده و سلطان محمد میرزا پاشا را و یکبار از خواهران خود انتقد
او در او در این جوان باندک زمانی تمام زندان دریائی را ریشه کند و منند بین و توپ ریزان با هزار و نود
سوی و فرانسه خواست و توپخانه را بسیار نظم موز و حصون و قلاع پستینه در سردات دریائی و خشکی
لباخت و در اسلحانات بگریه و توپخانه اعدا موز و کتب بسیاری را ترجمه موز و در سه ترجمه تعلیم
و صنایع حربیه لباخت که تعلیم بهم تحصیل نمایند و هم شغول ساختن کاری کردیم و در این سال عثمان پاشا
دوازده اوطی اوالی و دین را تیه مخالفت برافراشت و مردم بسیاری از امانی سر بسپار با و ملحق شدند
و سلطان سلیم چند بار سپاه بدفع او فرستاد و غالب گشتند تا عاقبت که یک حسین پاشا بجنگ او پرداخت
و سپر از مقامات و معارک بسیار عاقبت با او صلح نمود که مشهور دین همیشه قبول باز و اوطی باشد صلح
بدین منوال نامته یافت و از اینجا معلوم می شود که دولت عثمانی بواسطه استبداد انکشاریه تا چه درجه رسید
بود زیرا قشون انکشاریه تمامی دوا و دلتی و صاحب بزرگ کلانی را تصرف ده آورده بودند و غزل و
حکام حق نفع و منصب سلطان سببه بار آورده آنها بود در حالتی که کاری بجهت جذب منفعت و جادول
نارت گری و لایات و انداختن مال و غیره از دشمنان که خیر و صلاح دولت و ملت عثمانی باشد

صا د می شد

ذکر احیافات کمالات در صر و شکایات مردم از آنها بر بار عثمانی و
نقوات بنو مایا رت سپه از فرانسه در خاک ایتالیا و اطرش و سایر

ذکر احوالات کجوات مصر

وقایع عالم

نیز در این سال مانند سنوات گذشته مصریان گرفتار جنگال اسبنداد و ظلم مالکیت کجوات مصر بودند
 بر قدر بدر با ثنائی ظلم می نمودند و عراض شکایت اینهمی نگاشته سودی نمی بخشید زیرا مراد یک
 ابراهیم یک عثمان یک بریدی ایوان و انصار بسیارند اسلامبول بود که بقوه رشوه و درستان
 تحف و دیار کسی گوشت بر این سطلین نمی دادند در این سال که تقارن ۱۲۹۷ هزار و هصد و بود وقت
 سیاه روی بود بنابر آن بلجون در خاک اینا لیا قنومات بسیاری نمود و شهرهای اروپا و آنرا تسخیر
 در مدت ده و پنج ماه هزار بار فرانسوی به سبب اری بنابر آن ملا و به طلبه تیار به اردوی اطرش
 نیز غالب آمد و آنها را در هم شکست و با بلجون به طرف وینه به تاخت و با پانزده فرسنگی و نیه را سرخشت
 که اطرش با جارتین بصلح داد و او مملکت لبریک اطرشین فرانسه واکذا در نیز در این سال و در یک کلیم
 دوم پادشاه پروس در سن پنجاه و سه سالگی در گذشت و فرزند یک کلیم سوم فرزند سن کاشیشت
 هم در این سال بواسطه جنگهای متواتره انگلیس با یک بزرگ انگلیس از عهد ادای و بختی بر نیامد و
 مدت هفت و دو سال بدین عنوان گذشت هم در این سال در اسلامبول مطبوعه حروفی امداد گردید
 و در ایران آفاسید مددی بجز العلوم بر و جردی و نوز علی شاه صفهانی از عرفای معروف و ملاحین
 بقوشا و صفهانی در گذشتند و سید مصوم علی شاه دکنی از مشایخ عارفان مجرم عرفان بقوی یک
 ملاکشته گردید

ذکر وقایع ۱۲۱۳ و رسیدن شاهزاده محمود با امرای خراسان به
 و جنگ او با شاهزاده قتل و خوف و فرار او به بخارا و امانیه می نمود
 از مآذ شاه بخارا

در این سال جناب شاهزاده شد شاهزاده محمود به قانیات رسید و با میر فتحان طبعی و اسبیه طایف
 و سایر امرای خراسان و سوارانی جرار راه هرات پیش گرفت مقدم فرام را تسخیر نمود و در آنجا
 استقرار روانه گشت چون شاهزاده قیصر میر شاه زمان حکمران هرات و نایب الکریم او را نمانان

جلد پنجم امان التواریخ

از رسیدن شاهزاده محمود با سپاه ایران برخاسته با لشکری لایق استقبال آنان شتافتند و تیمورخان بنویس
 اتحققان را به سیمیه و میرسپاه بجا نشاند و در منزل عمارت واقع سمت جنوب قلعه اسفندار میدان گنجیایان
 و دو سپاه کینه خواه بهم درآویختند و خون گداز کردند و عاقبت شاهزاده نصیر راه برزیت گرفته از میدان
 کاژرا با حال زار راه فرا پیش گرفت و با شاهان خود بهرات داخل گردید و محصور و محسوس گشت شاهزاده محمود
 با امرای خراسان بهرات را محاصره انداختند و مردم را از رفت و آمد منع ساختند چون خبر رسید که سپاه ایران
 و شاهزاده محمود در کابل آشتی یافت شاه زمان با لشکری ارسته رایت غریب بجا بهرات برافراشت و فانی
 نزد کبک شاه که بهرات محصور بود و در این وقت محمد زمان خان پیشکار بهرات چون کار ساخت به پیر می نمود
 کاغذی بنویس و امرای خراسان جواب بیاورند که بگویند که بر طبق ارام و مقصود شما که سفید شده است و این که شاهزاده
 محمود گرفته نبرستید. اینک در عایشه قران بمیدان بخت و مهر شاهزاده نصیر تقدیم نامه نوشته و مهر شده است و
 البته شاهزاده محمود دست سببه نبرستید که حسان بسیار با نظام حکومت خراسان خواهید یافت و قران
 و کتب و ایکس داد و سپهر قسمی موده که خود را گرفتار پاسبانان سرپرده شاهزاده محمود و سوار و قاصد
 دستور زبان نشان خود را بدام پاسبانان انهد چون قران و کتب از او گرفته پشاهزاده محمود رسانیدند
 سخت با شفت و پریشان حال گشت امیر علین و امیر عثمان هر قدر رسو گشت خورده و قسم یاد کردند که اینکار
 محمد زمان خان از راه ایکس و زور موده و اما از جانب پادشاه ایران با موزع معاونت و بهر چه بگویند که این
 امر شایع می شود شاهزاده محمود بیانات آنها را قبول کرده سخت بر سپهر ویر مرد محمد زمان خان حقیقت
 گشت و شاهزاده محمود با سر و دام محمد کریم خان مشورت موده در همان تاریکی شب شاهزاده فرزند الدین و
 شاهزاده کامران را به طرف جوزه کبوتر خان شدند و در آنجا برادر و سپهر را باز روانه ایران نمود و خود
 اسید بجانب بخارا و مراوی پادشاه بخارا نمود که از او استعانت موده باز بخت بر او امید و چون رسید
 و فتنه شاهزاده محمود معلوم گردید محمد زمان خان با سواران خود بیرون افتاد و با امرای خراسان جنگ کردند
 امرای خراسان گلب و گریزگان از ان ورطه بولنگ متوجه ساکن خود شدند و بگویند که امیرش پادشاه
 رسانیدند فتنه شاه از این موده بسیار متعجب گردید از ان سوی شاه زمان چون بر رسید جنگ تمام یافته بود

ذکر وقایع ۱۲۱۳ و سیرت شاهزاده محمود بخارا

در کمال ست و اقبال وارد هرات گردید و بعد از آن از این شهر به یک کرده بود تخمین موز و با وسایل مالی و از غنای و چون دانست که شاهزاده محمود را بخارا گرفته ملا عبدالحق که از مفضل فضلای نامی بود به استیضای نامه و برخی به ایما بخاری از دروازه بی فرستاد و پیام داد که اگر آن برادر عزیز بر سره خود و موافقت شما که از زمان پادشاه منور متوجه شاه بین دولت افغانستان و حکومت اوزبک ترکستان بوده باشد باید این پیام شاهزاده محمود که مصدر خیانت و فتن و خسارات و خونریزی شده دستگیر کرده نزد ما بفرستد و اگر که با این سلاطین سلطنت انصاف و در است پس او را از مملکت خویش بدرکنار داشته شود و یکت حتی باز قرار باشد شاه مراد بی ستمو به یکستان اوزبک ملا عبدالحق را با غزوات امیرانه نخواست گفت کنون که بجاک نرسیده و هر زمان برسد و ادبش تمتع گردد به مقتضیات لازم عمل خواهد شد و جواب شاه زمان را بروی مرغوبت بنماشت و ملا عبدالحق خرم و مسرور روانه هرات شد پس از رفتن او چند روز شاه محمود در پیشان و نالان برسد و شرمی از اداره گی و چاره گی خود به عرض رسانید شاه مراد بی او را نخواست با شغافات و اکرامات امیرانه نخواست و در اندیشه فرو رفت که شاهزاده محمود اگر فدا کرده و نزد زمان نرسد چون بزرگان درگاه از غمیه خویشین باین کرداران گفتند در شکیست مروتی پنهان به بار داشته و سبکه و تسلیم و شمن نمایی بهتر است او را خارج سازی و چون شاهزاده محمود دانست که شاه مراد بی او از دست خیالی و گرگون دارد و تمسک به برخی شیخ و بزرگان شده و که رفتن را در میان انداخت و ملائی شاه راه او را بسته داشت و او را از بخارا بر داشت و راه او گنج گرفت و در انجا خاست محمد جمیلان حکمران خوارزم رسید و از نامی الغمیه خویش شرمی بیان نمود محمد جمیلان آنچه لازم معان نوازی بود بجای آورد و از رسانید کردن با او از حبس و مرگ و موات جنگ فرستادن عذرت خواست شاهزاده محمود چون از هر سو او را چاره بروی خویش بسته و پر و بال مالش را شکسته دید باز روی نیاز بجانب ایران و قسطنطنیه نمود به طهران آمد قبل از ورود او شاهزاده کامران و شاهزاده فیروز نیز به طهران رسیده و با صفهان موافقت شده بودند با محمد جوان شاهزاده محمود بارانی به طهران رسیدند که گفته هر گونه الطاف و اغراض به قسطنطنیه فرستاد تا اوراد عمارت میرزا شفیق خان اصفالد و له صدر اعظم جای دادند و معان و از مخصوص و ندیم و عزیز برایش

جلد پنجم امان التواریخ

آنسبین بودند که در ایام اقامت افندوه خاطر نباشد و شاه او را بمواعید مطلوبه فرستادند
 و اگر خبر یافتند که زمان از قسطنطنیه گذشته باشد و کشته شدن احمد خان بابر کرانی در
 لاهور و غریب و از بهرات بکامل و از انجا به لاهور و لغین کردن (همه را)
 رنجیت سنگه حکومت لاهور و عودت او بوقت مقرر
 در این وقت شاه زمان چون خاطر از خدمت شاهزاده محمود فانی ساخت و ملا عبدالحمید از بخارا بهرات فرستاد
 و شرح اموریت و رسالت خود بپایان برد و برایش از هندوستان خبر رسید که سکه در اطراف لاهور سیر
 برداشته و رایت مخالفت و معاذت برافراشته و احمد خان بابر کرانی مکران لاهور را از میان برداشته و
 بسیار از افغانان آن سامان کشته و اسواران آباد و تاراج داده شاه زمان از شنیدن این اخبار رنج
 سخت فرمود و شاهزاده نصیر را بمناسبت حکومت بهرات گذاشت و میر افضل خان بن مدد خان
 به پیش کاری او گماشت و محمد زمان خان را به همراهی خویش برداشت و بنه و افروق و موات جنگ از راه خنداب
 روانه داشت و خود رایت غمیت بکابل برافراشت و چون بکابل رسید امورات را منظم نموده مدد
 سپاه و خرگاه را کامل نمود و هنگام هندوستان فرمود کوچ کوچ قلع سازل و طی مراحل کرده بظاهر لاهور رسید
 چون طوائف شهر و سکنه از نزدیک شدن سواران او خبر یافتند مانند همیشه از میدان جنگ و مغالطه و غلبه
 سر برافراشتند و باطراف و کثرت کوستانها و پیشه و جنگها شتافتند شاه زمان به لاهور وارد گردید و
 به تخت سنده دانه نشست و دانست سکه همیشه پیرامون فدا و شو بکاری و غنای می گردند تهر این است که
 گیتی از برزگان انماز انجا به حکومت برسیه که هم طوائف افغان ساکت گردند و بهم این دست این بجهت
 عامه دولت افغانستان عاید گردد پس همه را به رنجیت سنگه که از حبش ثروت و اعتبار و کثرت
 افتد از اسیران جنگان برتری داشت بخواند و این همه را به رنجیت سنگه بادهای سنگه که از
 یک از از جنگان بزرگ بود مدد آتی و برین در میان بود و چون شاه زمان او را بخوبی فرمود که با وجودیکه بسیار جنگ
 موجودند و راه اطلاع و مودت می یابند باز ملاحظات چند روی توجه و محنت با سبقت کنون حکومت لاهور را
 تو مقرر داشتیم باید در کمال سیاست و ارادت به تخت مکرانی لاهور برقرار گردی و همواره مایه تفریح و برپایی

ذکر خبر یافتن شاه زمان از قتل گدا

[illegible]

و کر غمیت فتح علی شاه قاجار از طهران با دریا بیا جان و عودت او بجه طغیان
برادرش و رفع منازعه با برادرش حسین قانچان و تعیین کردن عباس میرزا
بومید و فرستادنش چ تبریز

و این سال فصلی شاه فاجار از طهران اینک از بابایان مود و در ارمیه و خوی و سلاسل گردشی فرمود و چون
 هر جا حکمرانی تبیین نمود و چون تنبیه حقیقی نان برادرش را بت مخالفت برافراشته از او بابایان مود و
 شد و در محله ای که روسته قدال و عبدالگردیه میرزا موسی بنیم بائی در میان اقدار محاسن و مناسبت را
 به موافقت و مساعدت مبدل ساخت و موکب شاهی به طهران مودت فرمود و عباس میرزا فرزند خود را به
 نغان و خنجر مرصع و شمشیر جواهر نشان و طلعت و ولایت عهدی داد و او را با پاکلی سلیمان خان فاجار
 الدوله و ابیکر میرزا کبکری از بابایان فرستاد و میرزا عیسی فرغانی مشهور میرزا بزرگ که از اهل فضا و سواد
 به وزارت و ولایت برگزیده و پانزده هجری را سو ابرار قهرم را کباب ساخت و آشامید و بفرم فراسان با سپاهی
 حرکت نمود و به سرداران هر جا حکم فرستاد که با سواران خوششان را و خراسان بگیرند و بار دوی شاهی بپوشند
 چون به نیشابور رسید ملقبی خان سپهبر خان بیات آغاز مخالفت نمود و عاقبت تسلیم گردید و آشامید و بفرم شد
 و قطع نشدند و میرزا بهر شایسته میرزا که در سبزه استیلا داشت حرکت نمود و آشامید و امام صره فرمود و چند
 تن از بزرگان و سادات شایسته شدند پاهی و مساعدت و مساعدت در میان گذاردند و یک از بنات کرات
 را عقید یک از شایسته ها و گمان داد و در دو کار منافقت و مساعدت به سلامت مبدل گردید و فصلی شاه از مشهد

جلد پنجم امان التواضع

مردن فرزند و این مطلب با او ایل سال الله بطول نیامد
 ذکر فرستادن المیون بونا مارت با استعدا و کافی به طرف مصر و
 جنگ او با مرآد پیک و استقیامی او به مصر و شرح حال او
 هم در این سال که هزار و شصت و هشت و هشتاد و نه سال بونا مارت فرانسی
 سپیدار شصت و هجدهری فرانسه بفرستید مصر با استعدا و کافی حرکت نمود و خط سیر و قصد خود را که بمصر
 نفوذ نهان داشت و می شنیدند از مرد جنگی از نخبه سپاهانی که در جنگ نولون حاضر بودند برگزیده و در
 مرد جنگی در بانی انتخاب کرد و کسی شتی بزرگ و هفتاد و دو کشتی کو گلب جنگی قاعه و چهار صد کشتی حمل آذوقه
 و ذخیره و هفتاد جنگ و کعبه و مسجید و دوازده هزار غلام و اسلحه و ان فرانسه که در فون باین و قاعه
 الارض و خبرانی و بسیت و عیزه قهر بودند برگزیده با اریا استعدا و بری و بحری غانم مصر شد مقدم مدینه بود
 بدون اطلاع کسی بجزیره انا وار شدند و از آنجا که بسته در بغداد هم محرم این سال هزار و صد و سی و سه در اطل

[illegible]

ذکر فرستادن نامه و نوامارت با استعداد کان فی مصر
 اسکندریه بنگراندازند. و باندک وقتی بدین مقادیر کشتی سپاه خویش را با اسکندریه بیاد کرد و از اسکندریه
 از راه صحرا که سمت مغربی و اقلاست به طرف مصر روانه شد. چون خبر رسید با اسکندریه در مصرش بیکت
 مراد یک در پی جمیع سپاه افتاد و با استعدادی که می توانست با استقبال او شتافت و در امر اجتناب
 و معامله عا کر فزانه پرداخت و ناپلیون سپاه مصر را نیز هم ساخت مراد یک مصر در شد و با جمیع
 سپاه پرداخت ناپلیون به سپاه که نزد یک مصر است بر سپاه و اخبار را در دوگاه خویش ساخت و با
 نیز مصر بهادر کمال شدت و شجاعت بجای و معامله فرانسویها پرداختند و عاقبت بواسطه کثرت قوت
 فرانسه و طاعت عا کر مدعی از جنگ سر برافشاد و بهزمت شدند و با در هفتم شهر منظر المنظر معان سی
 سی و یکم بولوبو نزد یک به ام سید ایکی نزار گرم گردید و باز مصری ها شکست یافتند و داخل مصر شدند و با
 در سید ایکی نزار گرم گردید و باز مصری ها شکست یافتند و داخل مصر شدند و ناپلیون به
 خبر را در دزد و علما و شایخ و بزرگان مصر در جامع از هر جمیع موزه پس از شورش و ناپلیون آمد و او را
 الحیان و او که گشتی نه فرمال و بان مصری نخواهد شد و ما محض رفع ظلم و ستم کاری ما لیک در دست
 دارند و وقتی به فرامین و او امر سلطان عثمانی میگردد. ایدیم انما دفع نایم انما از زبان علما و شایخ مصر
 زن از فحول علما برای دیوانخانه عمومی انتخاب کرد و از میان آن دهن بر حسب قرعه شیخ عبداللہ الشرف قادی
 بریانت انتخاب نمود و فرستاد تا صورت انما را تصویر کشیده و تاکنون آن صورتها در ایالت
 با رست منور مانده است و پانچ چنین متبقی را کافی دانسته از تمام طبقات مختلفه مردم انتخاب
 که عبارت از شصت تن بوده بودند و انما را از اعضا و مجامع شوری و وطنی نامید و مجلس (دیوان) انما
 نو سوم کرد و این اولین مجلس شوروی بوده که در هر شکل یافت و در نوزدهم شهر کشتیهای جنگی
 انگلیس بنامه انی امیرال منصور به الجاه اسکندریه به طرف افریقا بنگرانداز گردید و مقابله کشتیهای
 فرانسوی که به امیرالی روبرو فرانسوی شتافت و جنگ انداخت و باندک وقتی کشتیهای جنگی
 فرانسوی را با ساخت و امیرال بر در زخمی و عاقبت کشته گشت نیز امیرال منصور انگلیسی خود مرین
 و متغول گشت و پس از شکست یافتن کشتیهای فرانسوی کشتیهای انگلیسی را لندن گرفته از الجاه اسکندریه

جلد پنجم امان التواریخ

مکتب کربلا
ذکر شورش در اروپا و اتحاد انجلیس و عثمانی بجهت بیرون کردن فرانسه از

هم در این سال در رم پای تخت ایتالیا و مملکت سوئیس مردم شورش موذیه اعلان جمهوری نمودند و اغلب با دولت عثمانی را برضای فرانسه داشتند و با انما عقد محالفت و موافقت بستند که امده فرانسه از مصر برکنند نیز بی ششم باب رم که هشتاد سال داشت از شهر رم خارج و تبعید گردید نیز در این سال سیر ابوالقاسم جالقی سوار بر سینه ای قوی و آغاسید علی طباطبائی درگذشتند

ذکر وقایع ۱۲۱۴هـ و اسامی بزرگان درگاه شاه زمان

در این سال در قفقاز فتنه بزرگ روی داد بر اثر آن لباسه داران بزرگ کشته و غنائمان بابت در اینجا سب است مقدم مختصری از اسامی بزرگان و اناسی دولت و اربکان سلطنت و افواج پهنه شاه زمان ذکر شود انگاه بدین حادثه تاریخی مبادرت کرد و مجملات تحت القامه فرائی کاران خیل لغت داران است اوله از شیران بود و دخترش زوجه شاهزاده شجاع الملک برادر شاه زمان بود دیگر خان شیر جهان بن اشرف الازاد شاه و لیجان بانیرانی طاعت بنما اوله که وزیر و رئیس کل ملو انبانی بود و دیگر نورمحمد خان امین الملک باری که سر کرده چهار سینه ارتن از غلامان بود و دخترش نیز در حرم شاهی یک بانوان محترمه بود و ریاست دیوانخانه نیز با امین الملک بود دیگر سیرزاعلی رشتا خان قزلباش که منصب استیفای دیوان علی را داشت و دیگر سیرزاد ابراهیم خان و سوسو طاعت به شرف خان و دیگر سیر محمد علی خان و سوسو ای بنیرزاد و لیجان طاعت که لغات خان که از شهبان سلطنت بوده و عاقبت ترقی کرده به خانزاده طاعت لقب شد و دیگر سیرزاد سیر محمد خان برادر سیر محمد علی و دیگر سیرزاد طاعت خان قزلباش خشی باشی و سیر محمد خان بن زمان خان برادرزاده سردار جهان خان خانانمان که منصب داروغگی و دستر و انبار و هر کار باشی را کل افغانستان بوی مرجع بود و دیگر انحضرت خان سر کرده خوابه سیدان و خندق و دیگر از معتبین بودند

ذکر اسامی حکام ولایات افغانستان در زمان شاه زمان و عایدی

ذکر اسامی حکام ولایات افغانستان همه ساله دولت

نیز حکام ولایات عبدالغنی خان، محمد خان، ولد ملک کشمیر بود و ولایات کشمیر سالانه بیست چهار لک روپیه بود و
خان بادر صفدر جنگل و زرائع مکران، طمان بود و ولایات ان ولایت سه لک روپیه بود و دیر و غری
بخت لک روپیه عایدی داشت و دیر و اسماعیل خان دو لک روپیه اجاره داد و می شد که عبدالرحیم خان
انجار داشت و دخترش نیز و جلاله کج شاه زمان بود و بیاضا و مضافات بیست لک روپیه اجاره
می شد و رزاد و خان فخرزائی حکومت بیاضا و مضافات بود که بیاضا و مضافات بیاضا و مضافات بیاضا و مضافات
گشت و عبدالغنی خان جان شاد خان، مکران کابل بود و محمد خان امین الدوله سدوزائی مکران لیه بود و سنا
قصیر حکام بهرات بود و شنده حیدر مکران قندهاری بود و بلخ و مضافات او اگر چه از مملکت افغانستان بود
لیکن بواسطه نزاعات خارجی و داخله قدری خراب و مردمش بریشان بودند که چندی عاید خزینه دولت افغان
از این شهر بزرگ نمی شد.

ذکر نده قشون سواره و سواره شاه زمان کاه صلح و هنگام جنگ

قشون سواره شاه زمان مبارت از قزوین و تبریز و هرات و بلخ و مضافات بود که بنام طمان دوم
بود و قزلباشها ۱۱۰۰۰ شاه از ایران آورده بودند و از آنرا دوم به غلام خان کرده بود و ریاست ایشان با قزوین
این ملک و حستان و مسافران و افغانان و خزانة دار و لشکر خان بود و مواجب ایشان از ده تا پانزده تومان
سالانه بود و نیز دوازده هزار سوار و یک هزار این دکانه و سایر طوائف در زیر فرمان سایر سرکرده گان بود
که همیشه بازم رکابشایی و محافظ خلوت کاه و سرپرده شاهی بودند و جالینا سرپرده شاه سه صد نفر
داشت و دیگر بی هزار تا دکانه درانی قندهار حاضر خدمت بودند و نیز از طوائف بلوچ و بوکت و توجی و اندری
ترکی و علی خیل بودند و بی از سوار و پیاده که کاه لزوم حاضر خدمت می شدند و تمامی سپاه سوار و پیاده
اسب سوار و شتر سوار و بیستم گنبد و شانزده هزار و مضافات بلخ و مضافات بلخ و مضافات بلخ و مضافات بلخ
و پیاده و سوار و طمان و دیر و ولایات حاضر خدمت بودند که در سافوهای مضافات
محق بار و دوشی بی می شدند علاوه از اینها کاه حاجت سفرهای هندوستان و دیگر نیز حاضر می شدند چنانچه

جلد پنجم امان التواریخ

گاهی مدد آنها به کعبه نرسد و این بود احوال اسامی بزرگان دولت و انسانی سلطنت و حکام و
 قشون و غیره شاه زمان درانی بن محمود شاه برادرش شاه ابدالی درانی سه وزانی که در اینجا ذکرش بطریق
 سادت شد اکنون بشیر افغان کتب و زوال شاه زمانانی شده و می شود

و در و در شاه زمان درانی به قدر ما روکشاش بزرگان و خراج او و کشتن
 رحمت انخان معتاد الدوله و اکبر شاه زمان و کرشاش و کشته شدن انخان
 و ماده تاریخ کشته شدن امراء

چون شاه زمان چنانچه نخواست از بنده وستان بقدر رسید و میخشی از پنج سفر بار بار انسانی
 و ضا و بد حضرت لب بیکایت از رحمت انخان بن فتح الله خان سه وزانی ملقب به وفادار خان بنده الله
 در برابر عظم کش و در زیر رحمت انخان با تجری فرعون و غری شدادی بود و بیچ یک از بزرگان درگاه
 بارگاه شاهی نماند سردار پانده خان که مربی و سبب ترقی او شده بود و قوی نمی ماند و انان را با استغاف و استغفار

نام میرد از این حرکات او عالی مادی است و اده تا عاقبت روزی را در قتل در غارت و تخریب و غارت
 در ویش بنده وستانی که در نزد و و بیجیل بود و همیشه بزرگان افغانستان نزد او محض استغاف و تبرئه
 زنده و اجتناب مؤذنه و انان نماند و در پانده خان امیر الامراء و اسلام خان منصب یکی و ملک خان کلانی
 و محمد فیلم خان بن میرزا الکلوزائی و امیر اسلام خان و میرزا طهمینان جوانشیر و یوسف طهمینان خود او سر و سر نیزه
 نشی و نور محمد خان باری بوده که بپای اجتناب هم عهد و هم قسم بفرمان مجید کرده و فدا دادند که سر و پانده

خان ملقب به سه افغان نایک امراء روز بعد مردم بارگرازی را از دوات تقید را بطلب ناید و در غیبت که
 رحمت انخان بنده الدوله به کار نیز خویش که مباف و در گرو بی جانب شرقی شرعاً بی همه سبب
 میر و محمد فیلم خان الکلوزائی از عقب او زنده کارش را بنهارساند و امیر اصلاخان جوان شیر باد بکون
 سرکشک و محافظ پادشاه هستند اگر امام صره و پادشاه را گرفتار نمایند پس از این قرار داد و قسم خود را
 متفرق شده و هر یک برای احبای معاصد معینه و عقب کار خود فرستند که خود داخل و کار شوند از انسانی
 میرزا شمس خان نشی و دوان دوان نزد احمد خان بارگرازی رفته و این را از زبان خود و دستاورد

ذکر و روایات و انبی به قدر

و فادایان بنده الدول و دیه و او را از اجماع و شورت بافت اکی و او را که این چنین در فکران بود
 که تو را فردا بکشند و شاه زمان را گرفتار و از سلطنت طاع موده و شاهزاده جماع الملک از پیشا و آورده
 به تخت سلطنت افغانستان جلوس دهند رحمت الله ان غمینه ان هر دورا گرفت و محصور شده زمان
 شتافت و بگویند خبر اسیر و ضعیف به بر ملا موده شاه زمان ان و تو را به نواخت و پس از شورت تفرشت
 روز بعد بر یک از انما از به بهانه ای مختلف خوابید و از تیغ ابدار بخون کشت اند رحمت الله ان بنده الدول و بطل
 خویش اید و در روز بعد بر آنرا کشتار رفتن موده و بدیرگاه شاه حاضر گردید شاه زمان چندین از جلادان
 سفاک و خوزیران بی باک را در حبهات و اطافای سلطنت باز داشت و فرامان داد چون انما منظره
 حاضر کرد و مذکبت یک سوار نشان بردارید انما به پیا و دن و پیشه نشان البعبع سردار پانده خان
 اسلام خان و سایرین فرستاد چون حاضر شدند سوار نشان بردارید شده و در زبده اسباب و انان را از انما
 ارک حرت الله ان بنده الدول و پروان آورده بنماک سپرد و یک از سوارای ان حصه را برنجی و قتل ان
 سردار پانده خان امیر الامراء لقب به سرفراز خان برشته نظم کید که این است ان اوده تیغ

در تاریخ کشته شدن امرای بزرگ افغانستان گوید

ز پانده و بزرگاک سرفراز جهان
 ز غفلت سال و فاش ج و باز بر سیدم

بنده ناله و افشا ش از همه افغان
 جواب داد که قل انم شهادة الرحمن

که قل انم شهادة الرحمن هزار و دویست و چهارده می شود و اگر الف الرحمن حساب بشود و قنده اشبلی
 الرحمن حساب نشود با محله از این به که که انکه تیغ خان پسر سردار پانده خان جان بدر برده خود از دیوار
 ارک بزرگداشت و بنای شده بارادان دستاقان و رقابته ادلی نمادند و در انجا بنیه وقت با نایب
 روی توبه از راه بم و سبستان بخراسان نمادند و این وقت پسر اسیر سردار پانده خان سردار دوشمن
 بهر بهشت سال بود که بدیش کشته گردید انما به شاه زمان فرامان داد تا میان غلام محمد و ورشین بنده و ستانی
 که فاش و آنچه پیش می کشد امر اسده بود و بزرگ قتل گرفته روانه هند و سنان شود و او را فرزند بار کرد
 بارنجی از مریدان خود چون قدری راه طی موده از طرف رحمت الله خان بنده الدول و چندین اید و او را
 برنج

جلد پنجم امان السوارنج

نشت را آورده نزد کبیر و دانه هرات قذا را در فون ساختند و شاه زمان و متوال و له خاطر از کبیر
معاینه بین پر و خشتد انگاه شاه زمان بکومت قبا را مرطمان سیه اخرا سخن را فی لغت شاه سنجیدان
را معین نمود و بواسطه اخبار طغیان ملوانف سگینه در هندوستان از قبا را معازم کامل گردید که در

انجام به سیه سیه و قبیله و خرگاه برداشته راه هندوستان ببرد

ذکر عودت فتحعلی شاه قاجار از مشهد به طهران و رسیدن الملیان
انگلیس و هند به دربار ایران

هم در این سال فتحعلی شاه قاجار از مشهد عودت نمود چنانچه در ذیل سال قبل گزارش شد و به بیان بس و از آنجا
به و اغروق و حرسه ارا با اتفاق مدیظمان قاجار و میرزا محمد شفیع خان با نذرانی و اردو به جلوس نمود و در
غربت بجانب حسن علی بودانی و از آنجا سوه سیه و زکوه و سکار کردن برافرا و پس از چندی و در طهران گزاره
که خبر ورود عباس میرزا و لعلیه بیگ او رسید که به تبریز وارد شده است و آن بلاد را نظم و بهر سازا
مستو ساخته و پس از چندی و لعلیه بطهران آمده بشرف استان بوسی پرتاب بار خود نامل و باز عودت
به اوزبایجان نمود و سیه در این سال مدی علی یا مدی ظمان مبادی جنگ از جانب مکتوت انجمن
و هندوستان با تحف شایان و نامه نه خنامه به بهار ایران آمده بجهت تنفیذ سلطنت فتحعلی
شاه هم چنین المپی پید صاحب حکمران و کن با سیه نبل و چند قفس از مرغهای الوان خوش
اوز و اکیله کل که به جواهر زواهره به طهران وارد گشت و مورد عینه از و اگر ام

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

ذکر اتحاد انگلیس و روس با عثمانی در سه و ن بودن بونا پارتی مصر و
حمله بونا پارتی به شامات و عودت او بمصر و جنگ او با عثمانی و شاست
خوردن سپاه عثمانی در ابوقیر اسکندریه از سپاه فرانسه
هم در این سال چون عثمانی از اسبیلای بونا پارتی بمصر خبر یافت بجهت سپاه برداشت و انگلیس
هندوستان دست نهاد و یگانگی در بیرون کردن فدا شده از مصر عثمانی بباد و دولت روس نیز بهمان
دگر

ذکر اتحاد و اتحاد و روس عثمانی و پرو نمودن و نجات

و انجلیب متحد گردید و اتفاق شش نام شد بین عثمانی و انجلیب روس بر منتهی فرانسه و عثمانی اتفاق جنگ
به فرانسه باد و شام و جزیره رود و در راه دکانه برنجی قرار دادند و کشتیهای جنگی از دریای سیاه حرکت
از بنوا غازی در نیل گذشت و داخل دریای مدیترانه بحر متوسطه ای دریای سیاه و چون در مصر این خبر شنیدند
بنوا پارتیست بم جلوسری با سپاه موجوده عود در مصر که عبارت از سیزده هزار مرد جنگی بود از راه عربت متوجه
وغزه راه را فرود گرفت از آنجا متوجه مدینه گردیده اخبار نیز متصرف شد و از آنجا متوجه عکا گردید که مدینه را نجات
بنوا پارتیست بسیار شنیدنی مرگش و ان این بود که جناب و جین و بایر و ایکه از جنس فرانسه و در راه دکانه و
بود چون به بنیستان و پرستان می دانستند که کشتن داد و کشتن و قتی چنانچه کشتی از سر دروازه و پادشاه
سردار است با عیال و پادشاه و جین و بایر و ایکه از جنس فرانسه و در راه دکانه و
عثمانی را بشنید و عیال از سپاهیان فرانسه را بر داری کلیه فرانسه با استقبال انان فرستاد و در کوه تابو را نجات
بر در سپاه شده ثمانیه ملاقات نمودند و نزد یک بود و فرانسه را شکست داد که تا پلویون بنوا پارتیست
سوار از عقب بر سید شکست خاکی عثمانی را بداد و باز به عکا برگشت و هر قدر کوشش نمود فتح نکرد و چون شنید
که عکا که بری و عیال عثمانی در جزیره رود و در سیاحت نمودند و در عیال نیز مردم میان آمدند و قشون خود را
بر داشته عودت می نمود و چون عثمانی از رفتن بنوا پارتیست خبر یافتند بر سبیل استقبال و عیال نیز بطرف مصر
و انان عبارت از عیال و جزایر مرد جنگی بودند بنوا پارتیست عثمانی را در اوقیر اسکندریه استقبال نمودند و جنگ
نمی شد با قیبت سپاه عثمانی شکست یافتند و بسیاری از انان کشته و مصطفی پاشا و عیال از سران سپاه عثمانی
بنوا پارتیست شد و عقب سپاه عثمانی شکست و انان خود را به ساحل دریای اسکندریه رسانیدند و در کشتیها نشسته
راه فرار پیش گرفته و این شکست و بنیت عثمانی را در اوقیر اسکندریه در میست چهارم صفر این سال ۱۲۱۴ هجری
چهارده مطابق ۲۵ جولای ۱۷۹۹ هجری و خود و عیال را در اوقیر اسکندریه واقع گردید و انوقت بنوا پارتیست فخر بکنند
اد و کلیه سردار و فرماندهان و بیات خود کشته و در بنیانی که انجلیبها مطلع نشود و درایت فریب بایست
فرانسه را فرستاد و باقی سپاه فرانسه که عبارت از پانزده هزار تن بودند سرکشدند
ذکر اتفاق چند دولت از دول اروپا بر ضد دولت فرانسه و جنگ انان

جلد پنجم امان التوائج تختی و دریا با هم و سایر وقایع و مناسبات ایران

هم در این سال که هزار و هشتاد و نو ذوقه سیادی بود دول انجلیس و روس و المان و اطرش و پرتغال
همانی تسفیق شده و برنده فرانس قیام بکباب او نمودند در نزال سوارف روسی اسبدار کمال قوامی تسفیق کرد و در جبهه
نقطه به نقطه در آن سه غلبه یافت لیکن در بای و کوفشون فرانس سوارف انگلست فاحش داد و پس از این شکست
امپراطور روس سوارف با سپاهیان خویش نخواست و مدد یابگر کشتیهای جنگی فرانس کشتیهای جنگی انجلیس
و روس غلبه یافته انماراد هم شکست و نه هزار تن از فشتون روس اسیر فرانس شدند نیز بواسطه از سر فرار و با
سپاهانی بجاک فرانس در و نمود و فرانس را در کمال احوال و اکرام استقبال کردند و مجلس ملی برضاد او انجلیس
لیکن بواسطه این بیوفی بنده با سپه ملی از انجا بطو کیری موده از خود را نشانی خود هم در این سال روزنامه (البا) فرانسوی
و ژورنالی و هم با دشا که چنان خود امتحانیت روس در او را بی ششم باب روم در گذشت نیز در این سال
جای میب ایوان بانمی و محمد علی استغنائی شده او مدعی بکشتی استغنائی و فانی موزند.

ذکر وقایع ۱۲۱۵ و ابدن شش و زمان به کامل و فرستادن المی نر و تختی
شاه و عودت و باز فرستادن او به ایران و برشتن به کابل
در این سال چنانچه نخست رفت شاه زلمن و کمال امر اعازم کابل گردید و چون بوکب شانه تبر سلطنت سپید
پیش آورده بخت ارخان و فادارخان بنده الدوله وزیر اعظم طوبه بازخان را بنیوان بیات نزد تختی شاه
فاجا به بهران فرستاد و پیام داد که مارا خواهرت چنین بوده که نراسان را بدولت افغانستان بفرستد که از به
تارشته سودت و رابطه محبت پیش از پیش محکم کرد و حاجی ابراهیم خان شیرازی افتاد الدوله صد اعظم مرتب
بیانات طسه بازخان را بفرستاد شاه ایران بسایند و نیز شاهان پیام فرستاده بود که سایر بلاد ایران
زمان سلطنت کریمخان زند و آقامحمدخان بوده سلطان به پادشاه ایران باشد تختی شاه از این بیانات سخت
و گفت منطوق نظر ما این است که هرات و مرو و کابل و بلخ و قندار و غرغزین و سب و قندار و سبستان و دین و بلخ
چنانچه در زمان سلطنت صفویه از مضامین و ملحقات ایران بوده اکنون نیز از تصرف مقصد فین امیر و دنیا
خراسان که خانه قدیم با دو اجداد و ملوک ایران بوده و اگر خردسان نه جزو ایران بوده است پس بگویند

ذکر وقایع ۱۲۱۵

امجد شاه دست طایع ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم به تبایع بیانات شاهانه عمل نمود و طره بازخان بنهر را
 شبنو و بهرقت با دیکه کابل ده محصور شهر را افغانستان باز نمود شاه زمان از گفته شاه ایران بر شفت و تبیه
 سپاه و نجفیه و خرگاه فرما نمود یکین پس از چند روزی بنای صلیت مکتب تاری و برخی وقایع داخله و بدون
 شاهزاده محمود و ایران و رفتن نفعان سپهر سردار با بنده خان متغول ایران از احیاء و جنود متغول کرد
 و باطله بازخان را با نامه مودتنامه و دیای گران قیمت بدر بار شهر ایران فرستاد و پیام داد که به
 یکجندی و وفای بن با یکم کسی برقرار بوده و این سکه از سلیات است که ممالک موردتوغیر خاندان پادشاه است
 و دیکری احشام دانشی با ویت بنانجه املاک ممالک غیر متغولان پادشاه دیگاه دارد و همواره در با
 فراموشات با کانه حاضر نموده است از هم جعفر خان و ابیای خان صاحبان سبزه دار و بنای بزرگان با راه
 صاف و یکیتی پیوده سور و افغان شاهانه نام و از شتری نام نگذرد و نام قبول مودت نامه که پس از غیر
 حساب شاهی از طرف بنو و در بنای بزرگان و سی سرفرازانیه و راه خدیگداری و چاکری سپاه
 و این وقت فعلی شاه قاجار غازم خراسان بود که شاه زمان از غم پادشاه ایران طلع گشته بود که طره با
 خان را با استیصال ایران فرستاد و طره بازخان در قلعه فریان فرسبند و بار و دی فعلی شاه برسد و
 پیام و بهیه خود را که بنده پادشاه ایران با طبعی شاه زمان را پیش از پیش نواخت با اشفاقات احسان
 خسته و آینه تنیق ساخت و فرمود ما هرگز را نمی شنویم که غبار نقابین ما و پادشاهان افغان که دو و کن
 و از سلاطین نامدار بوده با کبر و همیشه پاس دوشنی و یکجندی را منظور نظر افور داشته داریم و شهنشاه
 شهر بار افغانستان را اجابت کرده و خواهم کرد و جعفر خان و ابیای خان را محض خواهش ان پادشاه
 و آگاه که مدتی است سر نهالنت برداشته و سپاهیان را در رحمت گذاشته اند بخود و اسکیه داریم بخا
 برخی تحف و هدایا بنجیه شاه زمان بر حمت کرده طره بازخان را اجازه انصاف داد و او و جناح
 به استیصال بجا آورده پیام و دیای شاه ایران را نگذرد و پادشاه افغان را شاد خاطر ساخت
 ذکر ما و نت لرون شاه ایران به شاهزاده محمود و ملحق شدن فتح خان و
 اندیش چقدار و جنگ او با مهر خان و گشت مهر علی خان و اسکیه

خاندان التوایج او به قدر وقت با فتنه شاهرزاده محمود و توحه و استیلاى او بکابل و لغها و کور و جبر شدن شاه زمان

چون شاهرزاده محمود چنانچه مختار شرف به دیر محمد زمان خان چنگار شاهرزاده فیروز از طایفه بهراتی شاهرزاده
فیروز الدین برادرش و شاهرزاده کامران فرزندش راه ایران و عمران گرفت و پس از چندى از عمران با سوارگان
اصفهان گردید و در مدت توقف در اصفهان از طرف دولت ایران پنجاه هزار تومان و نمرات چندین هزار تومان
بود و بعد از طوری رسید پس از چندى شاهرزاده محمود فیروز الدین غم که شرفش منوچهرى دولت ایران سایل
سافرت او را به نحو و نحوه با تجلات از سر فراموش نمود و او از راه پنج فارس که سطر و ذیل به شیراز که بود
محمود با ایران مساوت و در نزد مل افغانست و چون در این سال موکب فتنه خنده لک با شاهرزاده
بفرم خراسان جنبش نمود شاهرزاده محمود نیز مستعدى کردید که در کابل طغیان تاب بوده و ملت او مقرب و
گشت و از اصفهان حرکت کرده در راه سبزوار و نیشابور بار دوى شامى پیوست و همه جا در کابل و نیشابور
با موکب شامى حرکت مى کرد و چون فتنلى شاه از سب و غم در گزین نمود شاهرزاده محمود دانسته ماند که او را
معرضه نمایند و بنحبه ساعدت او احکامى صادر نمایند شاه احکام موم که مانند سابق با مراد خراسان دبار
مساوت با دین گشت اسبابى شایان از لغات به دین و مهابت و غلبه با و رحمت فرمود شاهرزاده فرزند
خوشتر راه خراسان پیش گرفت چون به ریشتر رسید فتح خان بن سردار پاسبان خان که از افراد اوزار
اشاره شد در انجا با و ملحق گردید و شمسى از حوادث افغانسان و کشته شدن سرداران و پدرش و شاهرزاده
رحمت الله خان بهمدال داد و وزیر اعظم و تنفر مردم از سلطنت شاه زمان گمیت شاهرزاده محمود که غم فتن
به بهرات داشت مصمم رفتن به فتنه گردید و بنا به فتنه اجنبى که شاهرزاده محمود داشت سوار و پیاده جنگ
از مردم خراسان و دوی و جمع شده و راه قبا گرفتند

در این وقت چنانچه مختار شرف مهر طمان میرا خراسان را تلى ملعت به شاه سپیدان مکران قبا بود
از رسیدن شاهرزاده محمود خبر یافت چنانچه سوار جبار بقابل و متاعه او شنات و در موضع ابغ مرز میان
جنگ راسته شد و دو سبک کینه خواه در هم افتادند و چون یکدیگر گشت و زد و با مردم کابل گشت
ان

ذکر معاوت که و شاهی ایران شاهزاده محمود

انقاد عاقبت سیرت و فیر دوزی بر برجم شاهزاده محمود و وزیر و مهر طمان هرست یافت و مدبرون قندهار
 و شاهزاده محمود و بجا لاک از رود و میرسد که کشته به ظاهر قندهار خود را رسانید و شهر را داندان و محاصره نمود
 و مردم دانی و خوششان سرداران که قندهار کشته شده بودند و کینه سختی با شاه زمان و مهر طمان داشتند
 دست پرسته از درون و برون آمد و نقش بار و دوی شاهزاده محمود شدند و مردم قندهار شکر سکنه قندهار که دوتن
 از بزرگان انان در پشته شاه زمان کشته شده بودند انان نیز در داخله قندهار اسباب پریشان حالی مهر طمان را
 فراهم نمودند عاقبت پس از چهل و دو روز محاصره سکنه قندهار نصیان و امان آمدند و شاهزاده محمود برآمد خود
 کاسبان گردید و به قندهار استیلا یافت مهر طمان چون شهر از دست قندهار و با چارست مددرا کشت
 مقدم امام بخش خان و بختیاریان را که با کشتن کیم حصار شدند کشت و نمیدانند راه فرار پیش گرفت و این قندهار
 زمان از کابل نیزم رفتن به بند و تان و شبیه نف سکه غنیه بیرون فرار شدند بود که خبر استیلا شاهزاده محمود
 از مهر طمان شنید و سخت استغفه حال و تنگتر گردید فرامان داد سپاه کینه خواه راه غزنین گیرند و خود متعاقب انان
 در حرکت آمد چون غزنین رسید سردار احمد خان نوز زائی را با ده هزار سوار جوار سبوان مقدمه به همیشه
 فرستاد و پس از دو روز خود ایستاد قندهار نمود از انسوی چون شاهزاده محمود و قندهار خان با فتح و فیر دوزی
 دادند قلوب مجنبد و دلخای فسرده را بخودرام و جراح ابدان ستم بکار استیلام موزده عقبات مرد و مهر طمان
 گرانمایه نخواست از طبقه تبار سبلی و به قندهار سبوان است غرضش گرفت و آلات و ادوات جنگ اسلحه کرد و چون
 شنید سپاه شاه زمان میرسد با استقبال انان از قندهار بیرون یافت و شاهزاده کامران فرزند خود را
 حکومت قندهار بگذاشت از انطرف سردار احمد خان نوز زائی که از وزیر زانی دلی برد و از دست تعذبات جان برآید
 جنت اله خان ستمه الدوله داشت و شاه زمان طلبا و جنتی و ارادتی نداشت چون خبر از مغر و قلات مقابل
 سپاه شاهزاده محمود رسید به چون جنگ با بال بار و دوی و نقش گردید و اغوازی بسیار بدید چون شاهزاده
 و پیوستن سردار اسبابا سپاهش شاهزاده ان سببید بی اندازد تنگتر گردید و خود چون توپخانه و سواران
 ندید راه هرست طرف کابل گرفت و با عاقبت جنت اله خان ستمه الدوله وزیر عظیم و پانزده سوار فرزند
 با میر زائی راه جلال آباد پیش گرفت که به پیشاو در قندهار شاهزاده شجاع الملک خود گرفته عودت نماید و چون
 شهر

جایگاه پسران التوائج

ساقی ملی کرد و قلیعه عاشق نام شنواری و رود و نمود عاشق به تپا هر از ده جاگزی و بنده کی در آمد و وسایل ختمی
 شاه را فرود آمد و در باطن در عید شب و دود من از مردم شنواری را به محفلت قلعه کاشت و بروج و با قلیعه
 به تنگبایان شنواری و گذاشت و فرزند خود را بدو سپردن بهمان شب بکابل روانه داشت که تا شب از محفل
 صلاح سازند از السنوی شاهزاده محمود و پسر از ملتی شدن سر در احمد خان نورزائی با و مانند سیلی خردشان
 کابل سه روز برد و چون به کابل رسید که شاه زمان تازه بیرون شده بود که پسر عاشق شنواری کرده گرفتار
 شاه زمان را بدو رسانید شاهزاده محمود و فرزند گردید و مالی بسیار به من این مرد و گاهی بان پسر بخشید و نواب
 خان بن سردار پانده خان تقی و ابان فوجی از سواران به طلب شاه زمان فرستاد و اسد خان پانده ای ساسانی
 بر سر شاه زمان خفت و او را دستگیر ساخته بکابل دارد نمود و بر در رسیدن به حضور پسر شاهزاده محمود علیه
 صبر عاری گشت و در روز کار با سلطنت و کامرانی او را در نوشت و حکم شاهزاده محمود و ده باه حصار کابل
 گشت زیرا که در قلعه عاشق شنواری اکبری از گرفتاری خود یافت بر قدر خواست بکابل و سال عاشق را گشت و
 و چون شاهزاده شجاع الملک در پیش او را گرفتار شدن او انگی یافت سه در عهد اگر تپان و تپان ای پانده
 سنوار برای رانی او و پسر شاهزاده و سر در عهد اگر تپان و تپان ای پانده
 در قلعه بود و دو کوه که ان قیمت در گین ان شهرت بود یکی کوه نور و یکی غنچه که کوه نور را در سکاف و بر پشته
 گذاشت و فرج را در نواب انداخت و بکلیب از آنکه شاهزاده محمود را زکفر کردن و حبس نمود و شاه زمان را
 حاصل نمود و حجت ان خان به الله و له وزیر اعظم و برادرش محمد خان و محمد زمان خان را نیز فرما داد و سه زن برداشت
 و تقصاص خون سه داران انما از البصاص سانیان انگاه فرما داد تا سگیان و سب را به برده خزان و طوین
 ملک دانیان را غارت نمود و بان بر دو کرد و جواهرات و انامیه گران قیمت باشد انگاه شاهزاده
 محمود احواد و سوارانی که از ایران به معاونت و معاونت او آمده بودند به یک انعام و نزلت
 انان به نواخت و از احسانات انعامات و نسیه و تنی ساخت و انهارا تا و اما طر بکلت ایران

فرستاد

ذکر عودت فتحعلی شاه از خراسان به طهران و غزل حاجی ابراهیم خان

بذکر عوالت محمدی شاه از خراسان به طهران
اعتمادالدوله صدر اعظم رسیدن سیرین ملک منیر الخلیس
طهران

هم در این سال فتحعلی شاه قاجار از خراسان بنگهداشت به طهران نمود پس از چندی معلوم شد که حنفی خان بیات
واله با خان قاجاری که بواسطه شفاعت شاه زمان درانی معفو شده بودند و مقرر بود به طهران آیند باز سر نهانست
برداشتند فتحعلی شاه و برادرش هم خان نصیرالدوله را با جمیع بزرگان سوار جراب برای آوردن آنان روانه سبزوار
نشد. بر موزنیر حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله وزیر اعظم آقامی اولاد و اخا و او مغزول و گرفتار و مصائب
و نیز احمد شفیق مانند زانی اصفهانی که اصل به منصب وزارت اعظم ایران رسید نیز در این سال سیرین ملک از طرف
هندوستان بنگهداشت بیات نامه و هدایای بسیار به او شمر رسید و از طرف دولت ایران فتحعلی خان
به هدایای او برقرار و بسیار به او شمر شد و از آنجا که او را به امر انش از طریق شیراز و اصفهان به طهران دادند
و در منزل حاجی ابراهیم خان ورود نمود نامه و هدایای خود را بگذاشتند نیز در این سال سیر احمد قلی طهرانی
از خراسان آمد که گذشت

بذکر منافع کلیر فرانسوی باسدنی انخلیس در کلیه مصر و جنگ او با نو
پاشا و شکست عثمانی و جنگ او با البرسمک در مصر و کشاکش
کلیر و منافع کلیر و زوال منو و سلیمان شترک او

هم در این سال که مطابق ششم هزار و شصت میلادی بود چون بوناپارت پلینون فرانسه به نهبانی از آنکه به
بکالت فرانسه بگشت و کلیر سردار را بجا گذاشت کلیر دانست که از عهده محافظت مصر و سواحل ادبا
بازده هزار تن سه باز بختواند از زیر انعامی سواحل اکتیه های جنگی انخلیس و روس عثمانی محاصره نمود
بودند و احتمال داشت با عثمانی قشون نبرد کند پس ناچار با امیرالسدنی سمیت نام خدای کشتیه های انخلیس
با یک کلاه و سباده ای کشود که قشون فرانسه با نامی اسلمه و مهمات جنگی کشتیه های انخلیس بجایک فرانسه
برسانند سدنی قبول این طلب را کرد و شیخ انچه نامی اسلمه قشور تسلیم کرد و کلیر انعام موز و قبول کرد
در این بین قشون عثمانی سب و داری یوسف پاشا برسد و در سبزه نایره جنگ بین قشون عثمانی و سبزه
دور

جلد پنجم امان التواریخ

فرانسه شکر کردید عاقبت سپاه فرانسه غلبه یافتند و قشون عثمانی نیز هم از جنگ سربازان شدند و فرانسه روی مصر افتاد
 ابراهیم یکم در انبوت با عساکر مصری متقابل و متعلقه فرانسویان شافت و مصر با محاصرات چهارده موزه و طغی
 کثیر از طرفین گشته شدند و فرانسه مصر را توطئه چپاره بر بستند و بیشتر عمارات و بناها را در آتش کشیدند
 ده روز فرانسویها با مصر مبارزه کردند و باز اردو شوایع مصر دست و گریبان بودند تا دست کشیدند و در روز جمعه یکم
 محرم این سال موافق چهاردهم بونیوسلیمان نام طلبی در شبان سرای افعی مشهور به ازبکیه که کسوف شایع میان آنها شمرده
 بوده به سر دایکلیج حله برده و در آنکشت و همان نزدیکی بنیان شد و فرانسویها او را گرفته با سه تن از بهمنستانین
 و نزال سنجای کلیبر برقرار شد و سوسلمان شد و خود او سووم بعد از آنکه که فرزند او و پسرین فرانسه و اهل شایان
 جنگ داشت نیز اتفاق دولت روس با انگلیس بدل به اتفاق گردید و روس عقد اتفاق مدبری بال
 سود و دنا رک و پر و سنج لبیک بر ضد انگلیس قیام بجنگ نمایند و بعد شان با فرانسه متحد گشته نیز توانا پانزدهمین
 پس از رسیدنش از مصر به پارسیس باز بر افتاد و دشمنش از زده گردید با انجبال بسیاری با او مخالفت و مخالفت
 داشتند و نه بار نصب گشتن او چندین اقدام کرده و موفق گشته نیز علی پاشا که مدت بعد به حال از جانب عثمانی
 در انان و دستان (البانیا) حکمرانی داشت و شهر (انیسا) را پایتخت و مرکز حکمرانی خود قرار داده بود این سال
 مایه کار و کمکت و قشون خود را حکم و او را ملکت و شش عثمانی را نیز نزل و ضعیف دید به نهالنت برد
 و رایت استقلال و استبداد را داشت نیز در این سال بی نهم باب روم بجای بی ششم پسند پایی
 نشست

ذکر وقایع شاه و جاورش شاه محمود دانی و تلمه امرا و انسانی دولت
 آمدن شیخ الملک و زلفش نزد شاه زمان و بدست آوردن او الماس
 کوه نور و یا شوقش اچ را و عودت او به میاور

در این سال شاه محمود بن محمود شاه بن احمد شاه دانی در غنچه سینه دهم ریح الاول به تخت حسه دانی و انجیب
 جابانی برای بزرگان کامل و تنه بار و انسانی در بار گردون انار و سبب شده کرده پس کرده نهالنت شایسته
 اشفا مات حسه دانه و تغذات لوانه بهره ما بافتند شمر از نامی و سخن سخنان گرامی و محمت و نعت و نعتا

ذکر وقایع ۱۲۱۶ و جلوس شاه محمود درانی

سره دند و جوازه و صلوات از خوان همان و انعام او را بودند در همه جا که و خطبه نباشد رواج یافت و او را سلطنت و اقتدارش بر وجه مبارک و اصافیه یافت و نقش که و خاتش برین ابیات ثبت یافت

نقش که و مهر شاه محمود درانی

سکه در برسم و نه از اوج ای تاجه - سه روی زمین دار انسان محمود (علم شد از غایات الهی)
 جهان دولت محمود شاهی (نیز این شعر نقش خاتم او شد) (خلف شاه جهان محمود) انگاه تمام
 پاکران صداقت شمار و نه سکه اران جان سپار را انبیا صلیه و مقامات تعالیه ارتقا داد از انجمن فتح
 سپه سردار پانده خان را منصب وزارت و لقب شاه دوست منصوب فرمود و شاه دوست نقش مهر را
 برین بیت منقوش نمود (دولت محمود را نام کم کر و ست - سر فراز ملک و دولت شاه دوست)
 و علامه محمد جان بابر زائی را منصب قاضی القضاة منقوش فرمود و قاضی القضاة سید مهرش برین بیت حکم فرمود
 محمد سفید از فضل من شستود - قاضی القضاة شاه محمود (و شیر محمد خان بن وزیر شاه و لیسان بابر زائی)
 قضا را دولت لقب داد و عبد الله خان اکو زائی را که شاه زمان از حکومت کشمیر مغزول کرده بود و در بلاصا
 محبوس بود بیرون آورد و جمیع ساخت و باز حکومت کشمیر شش برقرار کرد و نیز شاهزاده شجاع الملک بادرش
 از پیش در رسپا کابل گردید و بر سبیل طبعی نامل و شمول الحاقات حسنه از کردید در این وقت شجاع الملک
 در اندیشه فرود آمد که شاه زمان را جواهرات سنگین و دین و گران قیمت بود و با آنها را چه کرده بهتر
 قسم است او را دیدار نموده و برسان کرد و انگاه با برسم دیدن و او را برسی اعلازه حاصل نمود و راه بابا
 کشید و در شاه زمان را اوقات کرده و نمایی از بی غائی جهان و الطوار دوران پرورد و مطلب را به اینجا کشید که ای
 زمان پادشاهی جایشن ملکات است چنانچه ملکات وجود انسانی بسته به نفعای چشم است و اینک شاهزاده
 برود و محروم هستی و پس از بیست سال سلطنت و کارانی برین روز افتادی که نه ملکات داری و نه چشم و با پانده
 مبارک را بانی که آنچه راست خدا و پاره شاه و که انقلب گیر و جهان خواهد شد شاه زمان نمایی بگرست و شجاع
 الملک او را دل داری داد و گفت کنون خود را اگر در کشتی شاهی بودا یا غرق و بودا باشد و سبب بر سر ناله

جلد پنجم امان التواریخ

الماس که نور و باقت و زلف و ساج آن را که همه کران و زن قیمت را به مودی شاه زمان ایچ
از دل برد و کشید و گشت چون مرا عاشق در قلعه محبوس ساخت الماس را در فلان طاق و کانه می محبوس
سکاف و بوار بنیان نمودم و باقت این روز و یکم بل و دغانه در اب انداختم شجاع الملک با فلان نامند
از زو شاه زمان بیرون شد و پس از استبدان از شاه محمود و منوبه قلعه عاشق شنواری گردید و کسیر نور طلعت
و کوه نور را به این شاه که شاه زمان گفته بود یافت و در صد و پنجاه برآمد معلوم شد که این نظامی این ده باب
جوی محض گرفتن و منواده و سنگی در خشان در اب دیده و برگرفته شجاع الملک و از این گرفت و بادی شد
مازم منکر حکمرانی خویش میباید و شد و این دو که هر کران قیمت بی بدیل از حلقه جواهرانی بود که شاه افشار
بند و گمان باریان آورد و زمان گفته شدن آن شهر بار چهارم به دست احمد شاه ابدالی دانی و نور محمد خان غلجانی
و دست به دست سید به شاه زمان و پس از این قصیده به شاهزاده شجاع الملک و از او به جواهر نخبه سنگی
از او پادشاه انگلستان و اکنون در خزانه دولت انگلیس موجود است و مالی الماس که خرد دای خور بود که
نمکون در خزانه دولت ایران باقی مانده است و از جواهرات معروف و زیارت و مادر ذیل منته و سر

گشته شدن شاه در قلعه دوم اشاره کردیم و در اینجا فصل نهم
ذکر غرم شجاع الملک و زرم شاه محمود و دانی برادرش و حرکت او از شاه
به جبال الابد و مقدمه جنگ اقراولان با هم و بنیت قراول شاه
محمود و رسیدن سپاه شاه محمود به اشپان

چون شاهزاده شجاع الملک تبرک کرانی خود چنانچه در سیه و بجزه غرور سلطنت در دانی و سرش نشانده کرد
زیر اخوذ از قوت و قدرت و کمیت و سیاست برادر شاه محمودی نداشت پس به قبیله سپاه و منیه
پرداخت با نیک زمانی سپاهی فراوان موجود ساخت همین بین نزد او خان غلجانی که از زمان شاه
فراری و در بیانه طایفه بوسف اتی سواری بود و از جلوس شاه محمود خورشید بود شنید که شجاع الملک
تدارک فراهم نمودن اسباب جنگ با شاه محمود بوده است پس هواخواهی پادشاه سید با اتفاق
بوسف اتی منوبه قلعه انگ گردید و با چهار صد تن سوار و پیاده از مردمان جنگ بسیار فرجه بدید

ذکر غریم شجاع الملک و زرم باشا محمود درانی

واقع گردید و پشاور بوده شد و بمبای جنگ شد ثمان الملک این سوی کل محمد خان و فیض ملک خان با بنزائی قبا
محمد خان بنجی با بنی را با فوجی از سواره و پیاده بغیرم متاعه او فرستاد و زرا و دغان چون سپاه شجاع الملک
برسیدند و خود را بمقابله مذکور راه فرار پیش گرفت چون شجاع الملک ظاهر از مدینه او بر داشت باز فرار
موزن اسباب جنگ مردان نیز و خود را می ساخت و مردم درانی قذله مار و فریادش کابل را مالی و فر
بخشید و چون او از غنیش کردن او در افغانستان و سنده و نسان شایع گشت کسانی که بایل سلطنت
شاه محمود بودند اینک دست او کردند از آنجمله مهرعلیان برادر با بنی که در جلال آباد بود با شصت و پنج
پیشوا و بار دوی شجاع الملک ملحق گردید و نیز محمد اکرم خان با بنی ائمه الملک با شصت و سوار رسید
چون قسم گردید و بی انبوه از سواره و پیاده انصافه تشکیل حقیقی از سواره و پیاده بسیار داد و فرستاد
قوی حال و قوی بال گشت نگاه حرم خورشید که دختر بیست و نه ساله و له مقتول بود بارادر محمد صلیب
خان از راه خاک و سخت زانی شهر را و سندی فرستاد و والد و خود را با حرم شاه زمان در پشاور نگه داشت
رایت فرستاد سپاهی فراوان بجانب افغانستان برافراشت و مهرعلیان را با پانصد سوار برادر پیش جنگ
داد و تا بنزاع با سوال برسیدند و انیسوی چون شاه محمود از غریم شجاع الملک خبر یافت به جایا گردید
سپاه و توپخانه فرستاد و عبدالواحد خان بارک زانی و عطاء الله خان طلسینه ائی و بلوچ خان انکرائی را
فوجی از سپاه کفیه خواست و بنوان مقدمه الجیشی به پیش فرستاد و در جلال آباد و سپاه فراول هم رسیده
نابر جنگ و قتال اشتغال یافت و پس از هبم او نیکین و خون گدیز گیر نیکین سپاه شاهی نیز متبافند
و از سیدان برادر برافراشتند و فرقه راه کابل گرفتند و در سینه بار دوی شجاع الملک ملحق شدند و همه مهران
این فتح را بشجاع الملک فرستاد و در بابتیاق کردن با توقف موزن دستور خواست که در این بین کای
الملک خود برسد و از جلال آباد مستوب بنزاع شپان گردید و هنوز سپاهیان شایع متبافند و پای رحما
در جاکه داشته بودند که گرد قبا را دوی شاه محمود و برخواست و اردوی او مانند سیلی با موزن نورد برسد و بنجیر
قتون شاپرادر که مران و فتح خان به سپاه شاهی ملحق گردید و با آنکه یک یارمان شاپراده شجاع الملک اسوده گردید
و دمی را تنه شده بودند تا با رحمای کارزار گشتند و از دو جانب ناپره جلال اشتغال داشت و این بین

جلید نهم امان التواریخ

که خبرهای کلی مختلف ثنائی دارد و خواهد بود در این سال کلبانی است شهری الحکیم در هندوستان پیشرفت کمی نمود و نیکان آنجا که واقع در مغرب و در سر هندوستان بوده و تصرف شده بود این سال امیر الملوک در حبل دست سپاسی که گشت و آنکس از پدر او بجایش بخت یافت و سیه نشست هم در این سال جنگ در او با بنی هاشمی از دول فیه بود
 ذکر وقایع سه و حرلت شاهزاده شجاع الملک از شکاکوت لغرم حاکم اسام
 شاه محمود و علیه شجاع الملک و آمدن شاهزاده قاسم از بهرات بکشتراوة
 کامران و آمدن شاهزاده قیصر از ایران نزد شجاع الملک
 در این سال شاهزاده شجاع الملک از فروش برخی جلوه برات و اشیاء و غیره که داشت تبارک حلیه خست و لشکر که
 از شکاکوت میساخته و سران قبایل و مشایخ را خواست و درایت غریب بجان کورگ برافراخت چون شاه محمود و غیره
 بنکوبانه او خبر یافت فرمود او را صاحب محمد خان با هزار سوار بجایگاه او شتافت و جنگی مسبب کورگ بدین رسد با کبریا
 دست داد که بواسطه تور و بی باکی شاهزاده شجاع الملک که در بین جنگ بغیر شمشیر دست دیری بجای نداشت
 لشکر صاحب محمد خان وارد او و او با سپاه منظم تر افتاد و خان کمران برآمد و در آنجا نزد شاهزاده کامران بگریزید
 پناه جست شجاع الملک با غنایم بسیار از کورگ بجایگاه افغان که محل ملائف و غزائی است و حرکت از آنجا
 شاهزاده کامران قبل از شکست صاحب محمد خان یکی نیز بی غنیمت معاونت برات نزد حاجی فریدالدین عالم برات فرستاد
 و او شاهزاده قاسم فرزند خویش را با دو هزار سوار معاونت فرستاده بود که در ایستگاه آنها هم با خبر غنیمت
 به قندهار رسیدند و شاهزاده کامران همی مودود با شاهزاده قاسم و محمود و سپاهیان قندهار که بخواهین بود
 بغرم رزم با شاهزاده شجاع الملک متوجه افغان گشته شجاع الملک با آنکه پیش از این باغی بین لشکری همراه شده
 که آنان نیز دو دوسه و سیه تفرقه با و پیوسته بودند حاضر جنگ گردید لیکن برخی سران اردویش ای او باریه
 منفرد داشته و گفت شماره سپاه شاهزاده کامران بسیار است و بیرون از قندهار که سپاه اندک با
 لشکر بسیار متعاطی و متعاطی بردارد و شاهزاده شجاع الملک بیانات انمارا پسندید و بدون جنگ و ستیز راه
 مردم غنائی گرفت و همراه باران بسیاری با و بارید و بدون گزند دشمن بفرار رسید و نیک عبد الرحمن خان
 وارد گردید و سیه روزه در آنجا با نجات پنج سافرت خود و سواران خویش را کامل کرده و از آنجا بجایگاه دیگر که آنجا

ذکر وقایع ۱۲۱۷

کاکر بوده براند و سبابت بکار دارد که در دیده و خنده و زیبا شود و در اینجا شاهزاده قصبه بن شاه زمان و در دهان
که پناه بایران برده بودند برسدند و شاهزاده و شجاع الملک ششم نامان را گرامی داشت و کفایت آمدن شاهزاده
اجاث است که سابق بخاطر شد که میرافضل خان استی زانی که در هرات نیابت شاهزاده قصبه داشت ششم
از حقوق شاه زمان پوشید و بطبع قریب شاه محمد و حاجی فرزند الدین برادر اعیانی او را از ریزه خواست و بر سر کارانی
هرات بنشیند و شاهزاده قصبه از هرات بنشیند و آنکه او بایران پناه برده و چون حاجی شیر فرزند الدین خان در هرات
ست عمل کرد و میرافضل خان استی زانی مقام مورد کفایت در هرات گرفت و بمحکوم از خدی مجلس مشورت
و بایران تبادل افکار شاهزاده قصبه و در دهان میرافضل و شاهزاده نیکو زانی با همی از سندان ملوک سوار
مقامه نمودند و شاهزاده قصبه و شجاع الملک سواران خویش را بیکدیگر نمود که از دو کار بار بر سپاه شاه محمود
شجاع الملک و این عاقبتی از جواهرات پادشاه غازیخان فرستاد تا فروش کرده قصبه آنها را حاضر ساختند که از آن
با محتاج سافرت خود فراهم نمود و نیز بعضی سنگهای قیمتی بزرگان دهگاه بخشید که در این سفر دگرگام باشند و خط
مختف از خدی بی بران و بزرگان بکابل و کوهستان و غانان درانی و قزلباش فرستاد که روی اسد ایشان
مرد در داند و در نهایت مطاوعت با او نباشند و انگاه عازم قصبه

ذکر غیبت فتحعلی شاه قاجار از طهران بخراسان و محاصره مشهد و عودت فتحعلی شاه از مشهد به طهران بدون حصول مراد و طغیان و مآپها

و بعد از آن سال فتحعلی شاه قاجار از طهران بخراسان فرستاد و پس از قطع منازل ظاهر شدند و انشیرافز
و نادر سبزه زای افشاریه با فاضله و محافظه پرداخت فتحعلی شاه هر قدر که ششش نمود و سودی بخشید و شهر متوج
مافیت میرزا محمد مهدی مشهدی که از ابله ملا شمش بود پای وساطت در میان نهاد و بواسطه فعلی و غمی در مشهد
فتحعلی شاه از ظاهر مشهد برخاست و بدون حصول مراد متوجه طهران گشت و بخام و در و به طهران باسب
پدرتاجدار استقبالی بنیان کرد پس از آن شاه و سایر بزرگان در دهگاه راضیاتی شایان نمود و بعد از نبره
جواهرگران و سبهای زین و جام مرصع بپوش کرد و بعد از آن سال عبدالعزیز که از اتباع و ملی بود با آ
ایام خویش بران عرب بناخت و بسیاری از سکه نجف و کربلا را از جامه حیات عربان ساخت و بنسب
۲۶۶

جلید نجم امان التواریخ

انان و اشبار اما که انچه بر داشت بزرگه و دیکه نرانی بسیاری نمود و انچه بدست آمد بر بود
و ذکر مصالحه بین عثمانی و فرانسه بر سر مصر و سایر وقایع اروپا
بعدین سال ۱۲۱۸ که تزاران سال هزار و هشتصد و دو بخودی بود عقد صلح و سالت بین دولت عثمانی و فرانسه بجا

بسته گردید و نیز بین انجمن و فرانسه از غایت سهل به سالت شد و بواسطه استقرار صلح و اشی باز تجارت و

مضاعت مدار و پار و اج بافت و سکنه اروپا اسود و طر شد نیز در روسیه یعنی وزارتخانه که تا این سال

تشکیل نیافته بود برقرار شد هم چنین در فرانسه کشتی بخارا ایجاد و تخراب شد

و ذکر وقایع ۱۲۱۸ و طغیان طایفه غلجانی و لشکر فرستادن شاه محمود از کابل

بجهت دفع طغیان غلجانی ها

در این سال در کابل سبع شاه محمود رسید که مردم غلجانی سر به طغیان برداشته و رایت مخالفت و ناصحت برافراشته

شاه محمود فتنه انداز و افغان و وزیر و سردار احمد خان نوغانی با ده هزار سوار جرارد و نوچای انش با ر و متاع غلبی

از کابل کسبک اند و برای زنج فتنه انان و طبع ساختن بمردین ره روز و میدان جنگ شد و طایفه غلجانی با

استعدادی نام مبارک شاهی را استقبال نمودند و چندین بار که ار است شد جمعی از طرفین کشته و بجاک و خون افشانه

شدند اما قنبر دغا که شهباز و افغان در جانب غلجانی رود و ترک جنگ بمی نمود و در این میدان سپاه شاهی

مردان که بکشیدند و غلجانی با اسلحه فاسد و دانه و بانه بر شمشیرین از غلجانی با اسلحه ازین بر داشتند و کابل

با نامه فتح و فیروزی فرستادند شاه محمود و غور و سیستان و سران سپاه را بنویشت و دیگر عاونه در کشور افغان

روی نمود و بر اشجاع الملک و شاهزاده فیروز بجا بصلت در راه با باندند

و ذکر توجیه فتح شاه پادشاه ایران از طهران بطرف ساری و عودش

به طهران و لشکر فرستادنش بجهت تسخیر مشهد و استیلا ی سپاه ایران

مشهد و عاقبت مال افشاره

بعدین سال ملک فتح علی شاه پادشاه ایران از طهران عازم ساری و فرانسه گردید و موقع فرار شیخ را در گوه خست

و لشکران است به سبب سلب اموال زکاتان و از کرده اما عاقبت انان قیدم غرق بشد و اند طبع

ذکر توبه محمدی شاه از طهرن باری

جم داین سال که نهارن شصت میلادی بود با این فرانسه و انگلیس غارتگر بالا گرفت زیرا در عهد رضا که سال
قبل منقرض شده بود که انگلیس خبر بره مانا را نماند و انگلیس اوقات با مباحثه و ملاحظه گذرانید. پس در این سال واپسها
پس از ترکنازی و خرابی در که و دینیه و قیامات بود به سر شدند ولی در اینجا شکست یافته راه فرار پیش گرفتند زیرا که
رو به مدارس و کتاب و روزنوی گذشت و سپاه فرانسه در جزیره ای شکیست یافتند جم داین سال سلطان سلیم خان
سوم سلطان عثمانی قشون عثمانی را به تحت نظام اروپا داند و در کومک حسین پاشا صدر اعظم عثمانی در این نقشه مدبر
موند و دیگر طایفه ایست به از خوف آنکه شاید روزی حوزا را که بر علیه بنای شکیستی گذارند و علما را با خود بفرستند

جلد نهم امان التواریخ

و چون صلح قشون در نزال در بخت و افسوس بود نام او را که خسته ای است شکست یافته اند عاقبت کما باشد و
سلطان نظام در پیرانها چار شد که الف نامای یکان کو که حسین باشک فوج شش نفری را بر ویه عبیده نهمه ای کرد

که بعد از این فوج خدایت نمایان در جنگها کردند.
ذکر وقایع شیعه و طووفیه بین مسلمانان سی و مسلمانان شیعه مذہب و کابل
و رفع اولس از خسارات بسیار

در این سال در کابل آتش فتنه افزوده شد که باغی از ناره اش سوخته گردید و بسیاری خانها و پیران و مردمی ازین
خانان گردیدند پس این سامعانه بود که یک تن از اراذل طایفه قزلباش که مسلمان شیعه مذہب و صاحب این
کودک امری از مسلمانان شیعی مذہب کابل از فتنه و بغاوت خویش بر چند تن از سواران و شاهای قزلباش را همان بود و باطل
عمل فتنه مرکب گردید پس از چند روز آن کودک را بخوارانیدن ایشان سکه مست خورده و از خانه بیرون نمودن کودک
نجانده بیرون دادند که گیت باز گفت اولیای او را برداشته و به کاه شاه محمود فتنه شاه از آنرا محکمه شرعی و نور
ع محمد سعیدان بر کرائی قاضی القضا کابل را در محکمت استنطاق داد و چون مدعی از ثبوت سکه فتنه و باغی
او مقامت گشت اولیای اطفال او را برداشته بجامه سبیل خستی آورده و سر پای خود را بر سینه ساخته و فریاد و فغان
و از سر و اعطاسند و فلک در میر و اعطاس بدون مال از پیشی حکم تقبل عموم قزلباش مذہب سول و غریب نامای ایشان
بداد مسلمانان شیعی مذہب کابل محض استماع احکام دکان و بازار را راسته متوجه محله چند اول که محل نشین قزلباشی
مسلمان شیعه مذہب بوده گشته و آتش فتنه برافروخته قزلباشها مدعی مدافعه برآمدند و امر جنگ و جدال گشت
قبضی که شاه محمود هم از خودگی آتش این فتنه ناگه گشت عاقبت بقوه قشون و سرداری فتح خان وزیر و برادر
فته نام گشت پس از آنکه جمعی بسیار از طرفین گشته و مالی فراوان بابت رفت و آمدی این غریبی و برادری جمعی از
شیعی مذہب شیعه مذہب ندیم و خطیر و آتش گشت و شکل این احوال شاهزاده شجاع الملک حوزد از
و مردم مسلمان شیعی مذہب کابل کینه و عداوت فتنه خان وزیر را در دل بجای دادند چه اگر انان را توابع این

بود که محله حب اول را زبرد و بسیار از توئم قزلباش را از کابل براندانند
ذکر طغیان مردم کابل بر خنده محمود و وزیر فتنه خان و کفر قاشدن شاه محمود

و اما این شایسته اود شجاع الملک بطرف کابل و خلبان وزیر فتح خان
و شکست وزیر و وروجع الملک کابل
پس ازین غرضه سلطان بنی مذہب کابل خانیجه اشاره رفت کینه شاه مرتضی خواه و وزیر دودخواه را بدک گفته و غرضه
مراقت باهم بشد که هنگام فرست شاه محمود وزیر فتح خان را از میان بردارند از اتفاقات آنکه مردم هزاره و پارتی
خارج مغربی را رسانیده شاه محمود فتح خان را بدینجا بکسیل داشتند اما این پارتی ده را دریافت و در چون
فتح خان اینکابل دور شد و مردم کابل مقرر انساب بدیده و لوا و شور شرک زدند و شاه محمود را به بالا حصار محصور نمودند
شاهزاده شجاع الملک که مدتی داشت در آنجا چینی رفتی بود و محض شنیدن این اخبار سرسبز بار را
بکابل نزد یک کرد و به التماس داشت و حجت انداختن و غلانی و کل محمد خان و طاع محمد خان را پسندانی و سبب و جانی
نماید و الدوله بدین شط محمد خان و بسیاری از روسا و سزاق قایل که در دل خبار نگه راز شاه محمود و استعدادی توجیه
ارود شایسته اود شجاع الملک نمودند و باو پیوسته شاه محمود که در بالا حصار محصور بود و اندکی از سپاه و ادا
جنگ داشت عربهای بالا حصار را بنواخت و انا را از اتفاقات شایسته ساخت و فرما داد اما شایسته پیوسته
این مطلب شنید از مشیر مقرر ساخت که محلی ادهن شجاع الملک از دل و جان خواستار شد و او بدو کرد و دو
و همه روز از اطراف و جانب بسته و سوار و پیاده باره وی شاهزاده شجاع الملک پیوسته که معبد
ابا هم سوار و پیاده اردوی او بالغ از گنبد و پنجاه هزار تن مرد جنگی گردید از انسوی وزیر فتح خان چون
اخبار شنید بسیار متفکر گردید و مالیاتی که دریافت کرده بود مصروف جمع سپاه نمود و سوار کابل گردید شاهزاده
شجاع الملک چون از رسیدن وزیر فتح خان با مردم هزاره و با سبب خبر یافت از بیغ سر وارد و چون استقبال
او غلبه فانی شناس و جنگ نمی دیگر شد که بسیار از دو جانب خاک پراکنده شد و عاقبت نسیم فتح
فروری به برجم اقبال شاهزاده شجاع الملک بوزید فتح خان با معده و وی از خواص خویش راه فرار بفرستاد
گرفت و مخدوم شاهزاده گامران پیوست و نزد شاهزاده شجاع الملک کابل ورود نمود و شاه محمود چون
و قانع جنگ وزیر فتح خان و شکست و فرار او شنید بگماره از جنات خویش را میگردید و غمت خرسید و در جنگ
سپنج ساخت نامه از مضرافت و سکت و طلب عفو و مغفرت به شجاع الملک ساخت شجاع الملک او را پیوسته

جلد پنجم امان التواریخ

و فرایند ازاد به اصرار در اسقید و محبوبان مستند و می خواست با مقام و مقام کور شد. شاه زمان که پسر شاه محمود
نامینا گردیده بود که در کوشش نایب لکن شهبه محمد خان نجرالدوله و سلطنت و شغافت کرد و شاهزاده شجاع الملک

نخست افغانستان برآید
و کر جاوش و شجاع الملک و کابل به تخت افغانستان و کیل و اشتر شهاب
خیر را بجا نشاند و ارو استیلا می آید به قندهار و خواستین او و لیسین شاهزاده
قیصر حکمرانی قندهار و حرکت شاه شجاع الملک طبر فی شاپور

چون شاهزاده شجاع الملک به تخت سلطنت افغانستان برآید و نه به سینه منوف مردم به بارگاهش شایسته و او را به
و تخت سلطنت به جز در ساختن شاه شجاع الملک و چهره و عاید دولت و سران طوائف را بنواخت
هر یک از افراد و مقام و منزلت و خدمت و ارادت منع ساخت و بنام عالی بهشت از انچه او به یک خان از غزنی را
و قندهار و حبس و سر فرزند و شاهزاده حیدر فرزند خود را بکومت قندهار نامزد کرد و چون شاهزاده کامران بکومت قندهار فرستاد
سر دار احمد خان نوئلانی را با عطا محمد خان پسر شهبه محمد خان نجرالدوله و سیدالخان را همراه شاهزاده حیدر روانه داشت
و چون سیدالخان که شاهزاده حیدر فرزند خود را با دست پنجه را سوار بر افرم رکاب انکار کرد و سلطنتی و به قندهار غزنی
با ناسپهر که در موقع غیاب بکار برنده شاهزاده حیدر با او نمی گویان شکوه بسیار یافت و اگر دید چون بنبل
بجای آن که با قندهار و منزلت سافت است به شهبه شاهزاده کامران و وزیر فرسخ خان خبر افتاد و با قندون موجود
با استقبال شاهزاده حیدر شایسته و پس از جنگ هوای کی شاهزاده کامران شکست یافت و از میدان جنگ باز
و با اتفاق و وزیر فرسخ خان راه فراره گرفت و پس از طی منازل فراره رسیده بارانگشت گشت و شاهزاده حیدر
غایب بسیار به قندهار و اگر دید و به تخت حکومت نشست و مردم را بنوازشات ابراهیم بنوالت فرسخ خوشتر
و فرار شاهزاده کامران را به خبر خوشی که بکابل شکست مداین وقت چنانچه در پیش آمده شد شاهزاده حیدر
نواحی قند. اما وقایع می گذرانید چون خبر فرار کامران را بشنید عرصه به بکابل فرستاد و از شاه شجاع الملک
درخواست حکومت قندهار کرد و شجاع الملک درخواست او را پذیرفت و نشو و نشر مکرانی او را نخواست و خبر داد
فرزند خود شاهزاده حیدر را از قندهار بکابل فرستاد و بعدین اوقات چندین از بزرگان و گاه و بگاه بزرگان بکابل

ذکر جلوس شاه شجاع

مانند بشیر محمد خان نثار الدوله و غیره زبان شجاعت و دلالت وزیر فتح خان گشودند و فدا و رجالت و رازد
دولت افغانستان بیان نمودند و عرضید او که بپایه سر سلطنت رسید و معلوم گردید که شاه شجاع شجاع
فرمود و کل محمد خان نظام الملک با آوردن او و رسانیدن مراسم شامانه ماسود نمود و او ماسوریت حوز را بجای آورد
و وزیر فتح خان بکابل رسید و الطاف خاں که شامل حالش گردید و باز به سبب بیعت سردار پانیه خانی برسد و
خودست عمل کرد و بدینجه شاه شجاع الملک وزیر فتح خان باو تهنه از سوار ماسوریت نوار شد که فیض ماسوشنوی
را عجزات پانیه بجا نشاند و مددگشته شرح حرکت پانیه را ماسوشنوی که نسبت بشاه زبان مرغی داشت
وزیر فتح خان بماسوریت حوز بانگ ماسوشنوی و کسانی که مرکب خلاف بجای شد و بودند از فارس
مال و سالان را با دماج داد و ماسوشنوی را بکابل آورد و شاه شجاع الملک امر داد تا او را بچهاره سبند و حبس
از ضرب کلوه پاره ساخته اند و شاه شجاع الملک چون پانیه را از ماسوشنوی و شکری افغانستان سود
رایت غریت برای خارج برافراخت زیرا او کشمیر و در رجالت تحت نظام نیامده و چون نبرل کراچی رسید
وزیر فتح خان به پانیه تمیل نمودن با سبب سفارون انصار بکابل حاصل کرد که اده و پس از دوسه روزی نمود
نهاد بشاه او را مرخص فرمود و وزیر فتح خان بکابل اده و پس از دوسه روز توقف راه فرایجا بپانیه بکرفت
چون نبرل بکابل رسید و از راه ماسوشنوی حکم فرمود که هر جا او را بماند دست بسته بخت و پاز
رساند و نگاه دو کتشی به پیش او برسد و بکین از مکرین نزد مکران شیعیه و انصافان که از پانیه محمود
نبرد ستاد ما باند از مالیات گذشته به انظار می نماید اما پس از آنکه انانی فرستاد و با او درون مالیات
تمشایان بازگشت و ماویم عبدالغنیان حاضر نیست و طاعت است شاه شجاع الملک ماسوشنوی را
با طاعت که ان غریت برایش نبرد و نیز سایر حکام و مایب اکادمه مالیات ماسوشنوی و به مکرانی و

خلفه از امانند

ذکر فرار وزیر فتح خان بطرف مار و اتفاق او با شاهزاده قصر نجالت شاه
شجاع و آمدن آنها بطرف کابل و رسیدن قشون شاهی و تقه
سپاهیان

جلد پنجم امان التواریخ

چون وزیر فتح خان راه قندمار گرفت کسی مدد نخواست و فرستاد و رسید و غنیمت شایسته را از قصبه نیکو
و اورانجا لغت و مصیان و زنی با شاه شجاع تحریک کرد تا عاقبت شاهزاده قیصر فرستاده او شد و بجمع سپاه و در
بنه و خشک به پرداخت و هر دو تن بالکری فراوان اسلحه کابل نمودند چون این خبر به پشیا و کپوش شاه رسید بستم
به طایفه و بزرگان مدنی که هواخواه و جانبدار بودند نامه فرستاد و انچه متوجه کابل شد چون نزد کبیر خان رسید
که شاهزاده قیصر و وزیر فتح خان و سپاهیان رسیده اند و فری بدون انچه بشهر کابل داخل گردد و در بزرگ
نزول فرمود و انجا را دوگاه ساخت و از انجا تیر کوچ موذیانه فانی میگردانید و از ان سوی شاهزاده قیصر و وزیر
میدان جنگ پیا میآمد و چون شب پسر دست به قبضه شاه خان و فلزائی با سواران خویش نیاید پشیا ای را
شاهزاده قیصر جدا گردید و حوزا بار دوی شاه شجاع الملک رسانید چون این خبر به شاهزاده قیصر و وزیر فتح خان رسید
اقبال خود را نحوس دانسته و بکابل روانه گردید و چون جنگ کابل راه قندمار گرفت شاه شجاع الملک

شکر الهی بجای آورد و در کمال سرت و اجل کابل ورود نمود و پسر به طاعت بلبوس کرد
و حرکت فتحی شاه از طهران بطرف چمن سلطانیه و حکم بن قشون ایران
روس در قفقازیه و جلوس نالمیون و فرانسه و حوادث اروا

همه برین حال هزار و دصد و نوزده هجری مطابق با سال هزار و هشتصد و چهار میلادی سوکت قشون پشیا با دشمنان
از طایفه ان متوجه چمن سلطانیه گردید و در انجا سفرای انگلیس که عاملی به سفند بودند که حاجی خلیل خان قزوینی خبر
ایران در بند دستان نموده گشته شده بود و آنها برای اخذ ارامه بودند شرف باط بوسی حاصل کردند و نیز درین سال
بن قشون ایران و سپاه روس در قفقازیه استال داشت و در سپاه طایفه ایران از احماسه نموده و بعد از استال کردند
و چون ان خبر به فتحی شاه رسید خود از بجای چمن و از راه بزرگ ساحل رود ارس حرکت نمود و پس از فتحی
بطهران عودت کرد و همه برین حال بود تا پارتی نماند بطلب نالمیون اول در فرانسه گردید و نالمیون در این سال
سلطین فرانسه را بود ساخت و در قصر کلون بلبوس کرد و با سببه طوری (شاهنشاهی) فرانسه برقرار شد
و در مملکت المان چراغ گاز اختراع شد و در مملکت انگلستان (جنب) منصب صدارت برقرار گردید و بیستمین
ایتالیای محض ناج که استن لیزا بلوین پاپ ریس آمد و در ابط سیاسی بین فرانسه و روس قطع گردید و مردم

ذکر وقایع سنه ۱۲۲۰

بر سر بنیان بر بند ثانی شوش دو دوازدهمین سال سیزدهمین صافی اصفهانی در گذشت
 ذکر وقایع سنه ۱۲۲۰ رسیدن المجران بخارا و خلم بکابل و گذر انیدن نامیه و پیا
 و مواصات پادشاه افغانستان با شاه بخارا

در این سال از طرف پادشاه بخارا امیر حیدر و حاکم قلم قای خان رسولان خبرت بان با نامه های مودت و محبت توانان
 بکابل رسیدند و برای یمنینه و تحفه بیکه مبارت از هفت شتر بزرگ کوهان سرخ و سبک اسب زرین و جامه
 و خنجر و اسلحه های چینی و تاناری و روسی و پوستهای سمور و اسباب قیمتی متفرقه بود گذرانیدند شاه بخارا
 المجران را بنواخت و از اشفاقات حسنه و اطلاع فاخره تمتع ساخت رسول امیر حیدر پادشاه بخارا را خواهر
 این بود که محض از دیار و باط یک چینی و ششید طایق مکتفی شاه شجاع یک انبیا طیبات امیر بخارا را انقبه اولی
 داد و در محفل او برآورده و چند تن با سوراخیدت شده به بخارا رفتند و ان شاهزاده خانم با مملکت بکابل او دند
 و باط سوره زفاف گسترده گردید و ان محذره در سکه بانوان چرخانه شاهی مشک گشت

ذکر حرکت شاه شجاع بغیر قریه شاهزاده قریه به طرف قندهار و صلح شاه و
 و شاهزاده و توجیه او به بند

چون شاه شجاع از ابوان بزم و شادی فراغت حاصل فرمود و بزم میدان زرم و قریه شاهزاده قریه و وزیر قی خان بنگ
 قندهار فرمود و با سپاهی فراوان و توپهای آتش نشان علی شانل فرمود و بانک ابامی از کابل منزل توپ رسیدند
 سفر مختصر صلح مکتفی شاه زمان کمال که پدر شاهزاده قریه بود جبراه میر و چون اخبار از دیکشتن سپاه شاهی رفتند
 شایع گشت شاهزاده قریه بزم بهر رسید و چون در قندهار رسید و براه فرار در پیش گرفت شاه شجاع الملک
 بدون تعالیه و متاعده و در قندهار گردید و بنگات غلایق نیز باط بوسی مامل آمدند شاه شجاع همه را از اشفاقات حسنه و
 بهر و ساخت و در این وقت شاه زمان زبان باط محمد شاه گشت و در شری و ایر بر بندرت استماعی مغفرت از
 قریه بان نمود شاه شجاع شاهزاده قریه را سفود فرمود شاه زمان رسولی نزد شاهزاده قریه کرد و در محرابی بی توانی گشت
 و حیران بود فرستاد و او را فرمود امان و مکرانی قندهار بداد شاهزاده قریه بدین بشارت سرانجام شربت خورشید
 و به قندهار مدبر خاک بوسی نال گشت شاه شجاع الملک از در ضایح شاهانه او را غنی فرمود و محض انچه پس از این

جلد پنجم امان التواریخ

دارد اطاعت نمرد و شاه زمان کجول در او از زوگلن دشت باز گذرد و درایت غربت از قند بار بجانید بنای
 باهت نه ارد و در این وقت چون غم حرکت موکب شاهی در سده و بندستان یافت مصطفی خان پسر نصیر
 بلوچ و طایف محمد نامی با خدین از طرفین خویش لشکر بار بر سپاه و لشکر باطوسی سرافراز آمد و سر و ضد است کند
 با شش هزار سوار پارکابی و شش هزار سوار واجب خواری در این سفر خربت از طرف رکاب به مایینی و تحت دامن شاهانه
 خواهم بود و خواستش را خزانة دارم که در برابر دم محمود خان اذانت شاهانه بمجهت مرستی شاهزاده محمود قبول فرمود
 شاه شجاع طاعت او را قبول فرمود و حضرت انصاف باد و مقرر شد که رفته و با دوازده هزار سوار از سر دینو خج
 بین راه بار دوی کبوان شکوه ملحق گردیدند

و حرکت شاه شجاع الملک از قند مار بطرف سند و گرفتن بالیات پادشاه
 و در ایامی قیمتی و شبیه در زمان وقایع فتنه امان

در آنوقت شاه شجاع الملک پس از انعام اتورث بار متوجه سند گردید زیرا بالیات خبیثال در میده نمود و در سطل فتنه
 و وصول و انبیا شریسته به نصفت موکب تا بونی بود چون موکب شاهی قطع منازل نموده به منزل شیر سنج رسید
 میران سند شرف رکاب به سی حاصل کرده بهر فرسایند که میران تنه بشد به قصد هزار روپیه الی از انخرانه عامر رسید
 و موکب شاهی عودت با فغانستان فرماید شاه شجاع مستعدیات انا زمانه برفت و از انجا کوچ فرمود به کلات نزل
 اجمال کرد و در اینجا نیز فرساده گان بار بر میران سند شرف رکاب بوسی سرافراز شدند و عرض نمودند که بفتح دوازده ملک پی
 که عبارت از یک میلیون و دویست هزار روپیه است بر این بند که موکب شاهی مرا حبت نماید بار شاه شجاع قبول کرد و انرا
 با یوسانه اذن انصاف داد و از انجا کوچ کرد و به منزل کند اید رسید و در انجا محمود خان برادر مصطفی خان بلوچ با دوازده
 سوار و پیاده و با ایامی قیمتی و تحت شایگان شرف حضور یافت و تحف خود را بکند بازید و مورد الطاف شاهی شد
 موکب شاهی کوچ نموده پس از قطع منازل به شکار بفر رسید و در انجا جمعی بسیار از وکلای میران سند و ملائی هم
 شایخ گرام الکرام و امجد بر شمع و وساطت موکب شاهی استقبال کردند و زبان معذرت نهاد
 و تخف بالیات گشودند شاه شجاع الملک ده ملک روپیه بآن تخف مرحمت فرمود و دوازده هزار روپیه خوش خست
 باقی بالیات که عبارت از سبک (دو میلیون پیه) بود نقد ابر و نقد و نقد شش لک بدین نیز تحف و هدایا

ذکر حرکت شاه شجاع از قندهار بسید

شاهان از قبل اسبان مرصع و جواهرات و البدر بشینه و انتمه نفیسه و غیره بحساب آمد که نامی و از خزینه باریز پادشاه
افغانستان گردید شاه شجاع الکلی نامی رسولان و ملا و شایخ را بنیابت جاه و شعام بخلاف خرد و جواهر مرغوبه متعریف
سر مله ساخت در این وقت نیز رسولان اچکان قرمه با عرابین خاصانه و دیای شومیه که از انجمنیه های کوه پیکر
و اسبان زمین و لاهم نه و رشته های مروارید فلکان و البیاضی زرباب و عملهای پاکیزه لشرط پاک بوسی نایل اند و غیره
و دیای حوزی که اندک اندک سودا شغافات خسته و آنکه گردید و اذن انصراف حاصل کردند انگاه اردو شای از شجاع بخار
کوت و ملین گردید چون بدینجا رسید بهادر خان عباسی گنجینه بخیل قوی و حیدر اسل اسب بیکام و سبکی از زر و بزم
نقدیه از حضور شای گنجینه باریز و فرستادگان شای مورد افرازه و اگر ارام شدند در اینوقت بسماع طوبیای رسید که دیار طوبی
بیا و لایحان و کبکی دست از اثر اراده و ندی و قطع الطریق گرفته اند شاه شجاع فرمان داد تا سردار احمد خان نورزانی و
عبد الغفور خان فخرانی با اتفاق نه هزار سوار جرار رفته ان گروه شغافات شبیه را نمود و لایحان ندید پس از انکه از آنرا
فایده و تمیص نمود به فایده آنگ روزه و سردار احمد خان بر حسب امر شای در دوازده روز گذرانده موزه تعلیه آنگ را به شکر و اول
شای نیز حرکت نمود و بهر بازار بخان رسید

ذکر حرکت فتحعلی شاه از طهران بجانب چمن سلطانیه و جنگ بین ایران و روس در قفقازیه

بعد از سال فتحعلی شاه فاجعه از طهران بجانب چمن سلطانیه موز دست بجای سرداران و روسای قابل ایران بجبهه
جنگ باروس رسیده و هر یک با سوار جنگی و شمشیر در قفقازیه شدند که جلوسیه ی از حلات و تجاذبات قشون
نماند در این وقت سید داوود قشون روس که انش (سپه سالار) و معروف به الشیخزاده بود و سید جعفر قشون
با دو کشته گشت و لیکن سید اردوگری بجایش سید گشت و قشون روس بر شیر بلا و قفقازیه استیلا یافتند
نیز در این سال سلیمان خان انصاری و لکه در سلسله شاهزادگان قاجاریه نماند و است و در گذشت و است
شاه ایران را در هم شکست

ذکر لقب امپراطور میافتن با ملیون بونایا پارت پادشاه فرانسه فوقات او در اروپا

جلد پنجم امان السوارخ

چهارمین سال که مغارن ششصد و سی و دو هزار نفر از قبایل و شایقیان با راجه القاب اسب طوری نامیون فوار
بارت کردند و نامیون با قسطنطینی از حساب سپه و ن سوجه ممالک اطرشین گردید و شهر را دلم را افزود و گرفت از آنجا
طرف و نیلای تخت اطرشین سرازیر شد و سپاه متحد روس و اطرشین انگشت فاش شد و با اطرشین صلح شد
مؤذنیر نامیون پادشاه نایل که موسوم بغر و نیا ند چهارم بود و مملو ساخت فیز با صد و سی و دو هزار پیاده و هزار
سوار و دو صد هزار کشتی نامیون ن سوجه را در آن گنجان کردید و اتصالی گفت اگر دوازده صفت اب دیا با سر فاش

کنند نامی خبر بر آن گنجان را تباہ و نا بود و غنایم گنجان
ذکر وقایع ۱۲۲۱ و عودت شاه شجاع الملک از هند و سید غار غنجان
کشته شدن قاضی کامل بدست دزدان و سید با فخر نامیون و سید تباہ به
پیشیا و ر و فرستادن رسول به شمیم و عودت مولک شاه شجاع
به کامل

در این سال چون شاه شجاع الملک از امور هند و گنجان و امانیالات و باج و خراج عقب نموده فراغت حاصل کرد
چنانچه پادشاه شد و در بر غار غنجان چنگلی توفیق نمود و عبد مبارک اضی را سپه برد و سیمه مدینه را بر اسمول نمود و در آن
سپاه و بزرگان و گاه را با عطای القاب مملو فاضله خورند و است انجماء حرکت فرمود و بر اسمان و در آن
که در اینجا رسولان محمد خان سد و زانی حاکم و سید و یکجی و سید با فخر نامیون و امانیالات گذشته بغر کا به سید
و سید از گذراندن دایا و امانیالات و مورد الطاف که دیدن از آن انصاف حاصل کرد و در آنجا و در سخی بی از آنجا که
دارد و گرگ و لاجی کردید و اینجا سید فاطمه کامل بمجه و در آن مکتب است و این خواست شاه شجاع و در آن
پاد و او روانه شد و نیک گردید که چندین دزد و سر بران سید مقرر رسیدند و بطبع العبد و را کبشتند چون غیر ستم
شاهی شد محمد شریفان مضطربگی با با هزار سوار و ماسو گر فاری دزدان و نظام از آن جنصلان فرمود و در آنجا
تخلیص یافت نمود چون با ما کن اگر دزد و زو کیش مردم دزیری نیز بگبزدان برآمده و متغاب بگبزداده و سخی از
انان کشته و بگال و خورافشته شدند محمد شریفان سرهای آن با بکاران از آن جنبدان و به پیام کرد و در آن
پادشاهی رسید شاه بطبع الملک و در آنجا و نخواست و مملو ساخت و چون بر سرهای انکرده و سخی فرمود و سید محمد خان

ذکر وقایع ۱۲۲۱

که زمانی ضبوان راه نائی و مدعی خدای بی شاه کرده بود و بنظر همایونی که نشست شاه شجاع نازگشت و فرمادند اماند
برداشتند و شایلی چیده و با سبانی نیکو که نماند اش برودند و سپهرش را بخواند و فلج ساخت و بجایش برخواستند
انگاه از آنجا کوچ فرموده به پیش و از نزول احوال فرمودند و آنجا از فوجی بعضی عرایض و شکایات معلوم گردید که
عبدالغفار مکران کشمیر دستفندی و ستم مال و مال مردم کشمیری اندازد و از وزیران تعرض و شکایتی بکارگاه
ملاوه از پرداختن مالیات دوازده ساله عقب افتاده جوای میفرودن و تصویب نمیداد پس یکی سپهبدی کشمیری
که اول او را از زیاده روی و بی حسابی و فندی موزون بازدارد و نایا مالیات بازمانده را فوجی سپرد و از دین
فرستاده شاه شجاع بکشمیر رسید او و فوجی از فرماندهان چار رسول بدون حصول مرام عودت به پیش و فرمود
و محکمی بگردی او را بفرستادند و در اینوقت که کشمیر میان تختارالدوله شرف حضور داشت عرض نمود که مرا
اجازت فرمائید که با سپاهی ره نوز و کشمیر گردم و عبدالغفار را بطریق سازم چون آغاز گری هوا شده بود
شجاع و مدد و بفضل خریف و پسر فرموده از پیشاور رایت خرمیت بجانب کابل برافراشت و چون بکابل رسید
پس از باز دید حال طبقات مردم عموم سپاهیان که از طائفه دانی و وطنی و قزلباش و هزاره و غیره بودند
و در مدت یکسال در این سفر راه خدمت و جان سپاری همیده بودند با نعامات و احسانات خرسند داشتند
اجازه مرخصی شده به باندا داد و مانده پس از سه روز گذشتن باز بر سر خدمت آیند سپاهیان همه سپاهیان
راه نوا ملن و ساکن خویش گرفتند و چون در وجود همایونی اندکی تفاوت عارض شده بود و کوب فخریه
کوب را متوجه دگر کرده که بخوبی آب و هوا معر رفت و فرمود و آنجا را بیلای نمود و چون تابستان پایانی
و صحت وجود همایونی برقرار گردید عودت بکابل فرمود و سپاهیان نیز حسب امر همایونی موجه خود عودت کردند
و شاه فرامین و ناسیبه به مردم پیشاور و ترکمانی و حاکم باجوری و غیره میداد فرمود که سپاهیان
ساز و سامان سفر کشمیر میباید تا رسیدن افواج منصوره را کشمیر کنند

ذکر امتداد جناب امیران و روس در قفقازیه و فتوحات روس در
قفقازیه و تعیین قحطی شاه قاجار چهار وزیر و آمدن سفیر فرانس
بایران

جلد پنجم امان التواریخ

بعد از سال جنگ بین قشون ایران و سپاه روس در قفقازیه مانند سال گذشته برقرار بود و بیشتر معارک منظره بسیار
فامید یافت و ملت این مسئله غافل و خود عرضی و رشوه خواری و طمع سران سپاه ایران بود زیرا بطریق ایران سپاه
تابع امیر رئیس و امیر خود بود و هر رئیس طایفه بزرگ جنبه هر قدر رسوا و پیا ده داشت بر میداشت و بجنگ حاضر می
نیز در این سال فتلی شاه قاجار برای امور مملکتی جبارن وزیر اعصاب کرد نخست نیز احمد شیخ را بمصنوع است حاج
بجنگی امین الدوله اصفهانی را منصب استغیای مملکت و سرزاد رضا علی نوای مخاصم الحاقی منشی المملکت به وزارت
رسائل و سرزادیت افغان نغمشی را بوزارت جنگ برقرار کرد و در این سال سفیری موسوم به رشور (رشور) از جانب
نابلیون امپراطور فرانسه باورده با ایران شد و چون از خاک عثمانی عبور نمود پاشایان وان و بایزید و امیر محض
باروس گرفته محبوس داشتند و دو تن از ملازمان او را کشتند و اخیر محبوس چون برابر ایران رسید بمرین
مخصوصی رفته و او را در کمال اغراز و احترام وارد بایران نمودند و معصوم و از سفت این سفیر بایران نخست آمد

ایران با فرانسه دوم تصدیق ایران با امپراطور نابلیون

ذکر فتوحات نابلیون در اروپا و اگر امارات مت فرانسه است نابلیون
و جنگ در سرستان عثمانی و استقلال بافتن مملکت سرستان

بعد از سال که فغان در شانزده ساله دی بدولت فرانسه من فتوحات نابلیون جنبه گرفته و لقب اعظم با آفتاب افزوده

و او را با احترامی بسیار بلژن باور پس و رود دادند و در پاریس در میان و اندم شماری از توبهائی که نابلیون از

دشمنان گرفته بود ادب کرده و با او فرستادند. انکار نموده این کتاب خطابی حاجی عبدالحمید ایرانی در سنه ۱۲۳۲ هجری که در پاریس

این سنه را بدیدیم که در واقع از مغایر معض نابلیون و بسیار غیرت او و نشاط انگیز بوده خلاصه این زمانه

توبهائی غنیمت شده است که نابلیون در جنگهای با دول اروپا غنیمت کرده است و محمد و دجوده بنامیم بر سر رود

و هر درجه که توپال دولتی است علامتی داد و بر ویشر نمائش شده که تا اینجا از توبهائی فغان دولت است

نیز در این سال نابلیون در خاک المان فتوحات بسیار نمود و امپراطوری هزار و هشتصد سال المان را من ساخت و

استیلائی بجایک المان یافت و در شور افرو گرفت نیز در خاک سرستان و شوشانیان و عبا کرمانی حلافت نمود

و عاقبت مگر اداد از تصرف عثمانی منسخر ساخته و اجمال از تفصیل شورش مردم سربان بود که طایفه کیمیا

ذکر قوچات نامیون در ارپا

که در بلاد سربستان بودند دست نهی و شکایتی بآل و نال مردم سربستان دراز کرد و مردمان را سزاوار
و مکرر بایستایی و در بازمانی اشکایت کرد و دوسووی پنجشید تا ماقبت خود متفق و متحد و دروغ انگش پیدند
و انرا طرز کرد و بمب انجاست که این طایفه سندی با خود دولت و سلطان ثانی نیز ان عهد و از خود سزاوار
او را صنیع ساخته نیا نهمه باب الرحمن پاشا حکمران با و فرمان که در فطانت و براعت بکانه زمان بود سلطان محمد
فکر انگش را به ثواب کرد و ماقبت پس از کوشش و کشتنهای فراوان حاصلی پنجشید و بخرتوبه فقه های بزرگ
شد که بخارش انما طلالی و بیرون از سکه و موند این طایفه است

ذکر غایب محمد علی پاشا کبر در مصر و استقلال یافتن او در مصر و شرح احوالی
این طایفه ماکوت خد نویه در متسکه تا کنون در مصر برقرارند

محمد بن سید ابی استقلال و استبداد محمد علی پاشا سلطنت خود بر خاندان مصر حکم گردید زیرا این شخص بزرگ تاریخی اسلام
مردم فوله مقدونیه بود در ۱۸۳۰ هجری مطابق ۱۸۱۶ میلادی در ان شهر دنیا آمد و پدرش برزوی و فانت کرد
و از امدادی به تجارت غایب مشغول بود و برخی خلاف این همی نویسد یعنی مثل استبداد اترقی نادر شاه خاندان محمد علی
پاشا در جزو سپاهیان عثمانی محض مگرد و تعب و قشون فرانسه مصر آمد و پس از غلبه فرانسه مصر را دولت عثمانی
خسرو پاشا را منصب والی گری و مکرانی مصر داد و محمد علی پاشا با او طرح مخالفت افکند و عساکر و انگش را
با خود متفق ساخت و چندین مانند عثمان یکبار بر دبی و غیره که از اسلامبول آمده بودند با خود همراه کرد و
در میان مصر با خسرو پاشا کتب موف و غالب شد و او را در چهارم رجب الاول ۱۲۱۸ هجری که در مصر او بود
پس از چندی او را با اسلامبول نفرستاد و بر دبی و غیره که آغاز مخالفت با او کردند نیز طرد و تبعید نمودند
بجهت خود مصفا ساختن و با نذک زانی عیسوی جذب قلوب از مصر بیا کرد که تمام سکنه وادی النیل انجمن

دل کاوش سروری او را خوانان شدند و او را بوالی گری اشخاب کردند و مرغی طاعت پابی بباب علی و
سلطان سلیم خان سوم سلطان عثمانی نمائند دست می گشت که محمد علی پاشا را بمکرانی مصر فرستاد از فرمان
سلیم خواش و طعن انرا اجابت کرد و فرمان والی گری مصر فرستاد و فرمان مکرانی محمد علی پاشا در رجب الثانی
۱۲۲۳ هجری مطابق ۱۸۰۵ شمسی در آن مصر رسید و چون انجلس انبطال با دانست نزد عثمانی از محمد علی پاشا

جلد پنجم امان التواریخ

کرد و خواستگار شد که او را از مصر بجای دیگر نقل کردند ولی ملایک و شیخ مصر منع شدند و نگذاشتند محمد علی پاشا بیاورد
اشغال نماید اگرچه تمامی راه خود محمد علی پاشا مرتب میکرد و علامه سلطان سلیمان پاشا دولتی انگلیس را فایده کرد و محمد ذوالفرقان
محمد علی پاشا را با استقلال نامه او بمصر فرستاد و آن فرمان نه دست و چهارم شعبان ۱۲۲۱ این سال که سوخت
بنظم نو ابر عثمان سلطانی بود بمصر رسید محمد علی پاشا مرام در برید و این سال بر او رفته و برار یک حکمرانی مصر قرار گرفت
و متدراجا استقلال و استبداد او افزودند که سایر وقایع او متدراجا در مملکت امان التواریخ سال ببال مکتب
خواهد شد و تاکنون صد و بیست سال است که اقباط اخلاف محمد علی پاشا در مصر حکومت دارند چنانچه حالیه و کتب
سلطنت و سایر حکومت مصر بر وجود دستور و انضام و الاحضرت صاحب کماله و الله که ملک اسمعيل و اول پادشاه
مصر خیرت دارد که در جلد پنجم شرح سوای این پادشاه معارف و احادیث خواهد شد و این طبقه معروف در سینه

تذکره وقایع ۱۲۲۱ و تصحیح و تنقیح الملک رفیع عبدالغنی حکمران کشمیر رفیق شیر محمد خان مختار الدوله به شمشیر و غلبه

در این سال شاه شجاع الملک دکن به کشمیر فرستاد و به عبدالغنی حکمران کشمیر گردید و منتهی شیر محمد خان مختار الدوله
تخلیفت گرانمایه و حکمرانی کشمیر نبوخت و او را با سپاهی باین مملکت مقصد ساخت و خود نیز باین باب اقدام بجنگی
بین او و عبدالغنی واقع شد و فتوری دست بدست یافت مختار الدوله را این غریب باین پشاور برافروخت
و چون به پشاور رسید طلاق انداخت از انسوی چون یک شمشیر نزدیک گردید عبدالغنی اسباب فتنه حاضر
ساخت و بتیمه لات جنگ و مردان بر دین خود و کذا در دوزخ و فتنه طغیان و کذا استقامت و تعاقب دادند
از هر سو راه های عبور و مرد سپاه شاهی را سد و دخت مختار الدوله چون بر رسید و اوضاع را در گون دید چنانچه
و فتنه گشتی خود را باب زد و با دادن تمایلات هند که در اب غرق و دلاثر نیز اندازی دشمنان مقتول و مجروح شدند
از اب گذشت و در راه راهمات سخت نمود تا سوار می که عبدالغنی داشت فرو گرفت و سپاه عبدالغنی را
فرار بطرف کوهسار گذارد مختار الدوله مرده فرار با سپاه بر سر بر اعلی رسانید و با کثرت برودت فنزول رفت
سر با پیش اند به برکنه سو پوره داخل گردید و در روز نوقف کرد و از انسوی عبدالغنی باز تبارک جنگ

ذکر وقایع ۱۲۲۲

و بعد از جنگ امپا ساخت و بآن زمانه که بمی نجاک ملاک ربه شکستیر بیا نرسید و بعد از آنکه
 با جمعی از دوسای سپاهش روی از معرکه برافروخت و خود با عددوی و قلعه محلی بیا به بردن رالدوله انقلعه را محاصره
 و برنجی محاصره قلمه بیان میفرمود و این زمانه و کلوئی عارضه عبداللہان شد و بهان در و گلبشت فتح رالدوله انقلعه را
 و کبشیر داخل کرد و برنجت مکرانی برقرار شد و جبرئیل و شب است و کشتن عبداللہان را با قاصد سیر بی بی پیشکش
 شاه شجاع الملک فرستاد و دید و برای صلحی عطا محمد خان سپهر شیر محمد خان رالدوله را بمکرانی کبشیر بزرگوار
 فخر او به نداشت و چون عطا محمد خان کبشیر رسید بدین شش شیر محمد خان بعد از حرکت کرد و با فرزند خویش

استقلال مکرانی کبشیر نمود
 ذکر اغوا کردن وزیر فتح خان شاهزاده کامران را و فرار و حرکت هر دو
 طرف قندهار و قرارش شاهزاده قیصر از قندهار و آمدن شاه شجاع الملک
 از شاور و غرض جنگ با کامران و فرار کامران

در ذیل وقایع ۱۲۱۹ از فرار وزیر فتح خان امپا مار و اغوا نمودن شاهزاده قیصر اشاره شد و بخاطر این که چون
 شاه شجاع الملک قندهار رسید شاهزاده قیصر فرار کرد و وزیر فتح خان هم فرار نمود و به فرار نزد شاهزاده کامران
 که از جانب حاجی فرزند الدین مکران برات مکران فرار بود و رفت و مانیوت که شاه شجاع الملک در میان بود و قیصر
 و قراعتین است شاهزاده کامران از جانب قندهار فرار کرد و با ثاق او از فرار متوجه قندهار شد و شاهزاده
 بجای و متعانه او بر چوشت و شکست یافت و راه فرار پیش گرفت شاهزاده کامران امپا مار وارد شده و متب مکرانی
 شکن گردید چون این اخبار به پیش او رسید و به جمع شاه شجاع الملک برسد بسیار متغیر گردید و از حاجی کبشیر در منزل اول که
 موسوم به قوت بود و در می سبکی کبشیر فرستاد و شیر محمد خان رالدوله را بخوابست و فرستاد و بی بی ملکه
 و فتح رالدوله مذبح است حرکتی نکرد شاه شجاع الملک طی منازل موز و کابل و رودخانه بود فقط در نزدیکی کابل
 و فرنگ ار دوگاه ساخته تهیه سباب جنگ برداشت و سردار احمد خان نورزالی را مخفی گران قصبه
 و او را با قوی از دودان افغان تبعید ساخت و با فرزند او که همیشه در منزل پشیر و باشد و پس از دو روز از دودان
 شاهی ابلت قندهار کرد و چون لغزین برسد ده روز محض زیارت ناکانه شریفه توقف فرمود و محمد اکرم خان الملک

جلد پنجم امان التواریخ

و سردار عبدالغفور خان فوظرائی را با پنج سواراناداری سادست معاضدت سواران احمد خان نورانی فرستاد و چون دشت را زجر حرکت شاه شجاع الملک شایع گشت شاهزاده کامران و وزیر فتح خان در حوزت باقی ماندند و قرار اختیار کردند و انجمن سواران احمد خان بر رسید و اورسولی از شاه فرستاد و فرمود این بجا است بدو شاه شجاع الملک بسیار خورسند کردید و مالی و غیره مجزیه و ضغفا و تحقین بختید. و از غزنین حرکت نمود و چون منزل شهر صفای رسید شاهزاده قیصر که سنوبشاهزاده کامران شده بود و پناه برادر (میان نور محمد) آورده بود و بنبر کابل بی خیال گردید و در پیش همیشه مژم کابل گردون شاه بی باشد نوای علییه والد شاه زنان که عده شاهزاده مصیه بود پای و سالت سالت گذارد که شاه شاهزاده قیصر باز حکومت قدما را برقرار دارد و اعراض او سودی نبخشید لکن حکومت کابل برقرار شد و انبوت محمد اکرم خان فوظرائی و سایر خانان و روسائی که حاضر بودند زنان شفاعت وزیر فتح خان گشودند و قیصر او که متصرف سرخام و استغفا بود و حضور انور هاجونی رسانید شاه شجاع الملک مره مانی باز او را بختید. و توسط محمد اکرم خان او را بطلبید و نوازش فرمود و باز مصیبت برش برقرار نمود و انجمن شاهزاده یلش را حکومت قدما را برقرار داشت پیش کای او را فرزد کرد و خود صبر کردید که متوجه شکار بود و در این بین خبر رسید که شاه محمود و سایر شاهزادگان کنده بالا مصدا کابل محبوس بوده اند و فرار کرده اند و تدبیر استخلاص آنان این بوده است که میر و اعطایان از انسلیم سید تا جافیش خان زندان باز از خود می گشتند و او را گشته و فرار می کنند. و شاه محمود و شاهزاده روز دیکه کابل بنیان بود انگاه از راه هزاره جات لغز امیر و دلیکن سایر شاهزادگان دوباره دستگیر شده محبوس می شوند صاحب التواریخ از تاریخ سلطانی سیاه و رد که شاه محمود و سایر شاهزادگان بواسطه ملینو نام خیاط متخلص می شوند در این وقت شاه شجاع الملک محض مر است شاهزادگان محمد اعظم خان شینی بنبر امر فرمود که بکابل رفته بمحافظت آنان بر و از خود خود عازم شکار بود و چون به بلوچستان رسید محمود خان و مصطفی خان سپهبدان بکابل بختید و قیصر کابل بوسی حاصل کرده مورد اشفاق شاهزادگان شد و انگاه موکب شای بی به شکار بود و رسید به محبالات این اتفاق

و بنکشت سبایر خنث
ذکر رفتن شمس محمد خان مجتارالدوله از کشمیر کابل و آمدن او با شایع شاهزاده
قیصر لغزیم سیم شایر و فرار ثانی و وزیر فتح خان بطرف قدما را بختید

ذکر فتح شیر محمد خان مجتارالدوله اکثر شمر کامل

و غلبه شاهی و قیصر و کشته شدن مجتارالدوله و سایرین

در این وقت که ملک شاهی و شجاع الملک در سکا رو رهاست داشت شیر محمد خان مجتارالدوله که از آمدن اکثر شمر اشاعه
و شورش بخار نشد. وقت افتتیت دانسته اکثر شمر بجا بنکابل در حرکت آمد و فرزند خود عطا محمد خان را در شمر گذاشت
چون به کابل رسید شاهزاده قیصر را بمقامت شاه شجاع الملک محرک شد. و خواجه محمد خان فخرانی را با سایر خانان بخود
بجست کرد و به شیر پشاور را و به بهت ساخت و راست غنیمت باین جانب بازداشت چون یکستان خان بکابل رسید
از آمدن شاهزاده قیصر خبر یافت مرغانه شاهی که هنوز در پشاور بود و مذکور بهای دور دست روانه داشت که اکثر
مجلس و جمعی کنایه باشند و چگونگی را با یکی تیزی بدر بارشاهی خبر داد و این اخبار روحش در دیر فغان شاهی
شجاع الملک رسید بی اندازه از مخالفت شاهزادگان و معاندت سرداران تشویر گردید و این بین باز در فرستادن
محمد دیرین بکشت و سر مخالفت برداشت و با سوار سده لک روید که در این سفر از احسانات شاهی یافته بود و با
سوارهای طایفه بازرگانی که در اردوی شاهی بودند فرار بطرف قندهار نمود و چون بعبدگار رسید بر سر محمد خان
میشکار شاهزاده محمد یونس بکابل فرستاد و او را بمنداری کرد و انچه موکب شاهی بکوت و از انجا بمنزل منی گلب
فرستاد و بیاد است بر سید و خواجه محمد خان و بخیانان با میرانی و فیض محمد خان که همان نزدیکی بحال میباشند
بودند از خوف اردو شاهی رو بفرار کردند و خود را با اردو شاهی بنزد خواجه سید و شرح کثرت سپاه
حشمت و جلال شاه را بشاهزاده قیصر و فخرالدوله باز گفتند و این شب محمد خان فخرانی با غلامان و بیاد و با
روسای طایفه نایل و محمد از شاهزاده قیصر روگردان و بجانب اردو شاهی روان شدند و کیفیت وقت و
استقامت شاهزاده را بدینسانند شاه شجاع الملک پس از اتمام این اخبار حرکت از منی به قریه
پشاور فرمود و از شهر گدشت و کبدرگاه شاه عالم فرود آمد و بواسطه طلیان آب در میانجا ماند و شیر محمد خان
فخرالدوله را بذرعیه مشور بجا یونی و عورت با طاعت فرمود و او به نشو و شایه و قنیه نهاد و انچه اردوی
شاهی از آب گدشت و منزل در حد و کت حفر خان گردید روز بعد نهاره جنگ شمل گردید و دو سپاه
کینه خواه بهم رخنه نمود و خون گدیز گری با بار غنیمت با قنیه سیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال شاهی بود و چون
خواجه محمد خان و شیر محمد خان فخرالدوله حاجی بر احمد خان برادر فخرالدوله و جمعی دیگر از مخالفین بفرار یافتند

جلد پنجم امان التواریخ

شاهزاده قیصر با جالی پریشان و ابنه رو بفرا گذاشت و روانه کابل شد. و تمامی مملکتان غنیمت سپاه شاهی و شاه شجاع
 بهنج و فیروزی به پیشا و روار گشت نگاه غنیمت کابل مود و شاهزاده قیصر چون کابل رسید بتعلیم سرافراز
 که درستان کرد شاه شجاع الملک از پیشا و قطع منازل نموده بکابل نزول ابطال کرد و چندین نفر استادان شاهزاده
 قیصر را بیا بیهوده بایونی آورده و باز اطلاق شاهی شان نشاند و مقرر گردید که همواره تکریم رکاب باشد و هیچ تکریم
 و سودای بکویت نشیند

و ذکر می گفت کردن حاجی فیروز الدین با شاه ایران و جنگ او با سپاه ایران و
 شکست یافتن و غنیمت و باختن او و عودت سپاه ایران از هرات به
 مشهد

بعد از سال در هرات و خراسان جنگ بین سپاه ایران و حاجی فیروز الدین بکران هرات گذرید و منظر بسیار
 خرابه یافت و ملک و قلع این جنگ به هرات این بود که قلعه غویان را زمانی که حسین خان قاجار فروزی در خراسان
 مشرف گردید و با سخنان فراتی سپرد و آن بکویت انجاریه یوسفیان برادرزاده خود و خود مانده است
 و لمیز انکران خراسان انقضا رموز و یوسفیان بواسطه رسل و رسائل حاجی فیروز الدین بکران هرات بارای تسخیر
 بطبع انداخت از اتفاقات که معلوم کاری ستور به صوفی اسلام می که از خوف نظام و تقدیر بکسر ادای او بکس
 سال بود آمده بود و در نواحی کرخ اوقات طاقت و عبادت میگذاشت این اوقات مشهور یافته بود و جمعی از زود که
 کمر میزد به اطاعت او بیان سبب بودند و حاجی فیروز الدین بکران هرات نیز وی نیاز بسویش را نموده بود و از
 او اثر استعاضی حبت دریافت او را پیش و پیش جنگ و تا بواسطه او را و از کار و انقباض او در این جنگ فرستاد
 و بعد از آنکه از ایالت او باغات هرات و سفره فراهم و به اسلح کرد و عبد الواعظین با کرانی و ابدان
 فخرانی و جبارخان و طه خان و فراتی و ملا احمد خان و جمعی دیگر از روی طوایف و این جنگ بود که رموز و برای
 تسوین سپاهیان بود و بی زمام بزرگ و بعد از آنکه سال سجد و شصت و هفتاد و هشت و نود و یکم
 صوفی اسلام را در آن بود و بیست و هفت و هشت و نود و یکم و هشت و نود و یکم و هشت و نود و یکم
 چون این خبر به بار ایران رسید و جمیع فتنه شاه قاجار رسید جمیع و لمیز انکران خراسان فرمان شد که با استقبال از کسر

ذکر مخالفت حاجی فیروز الدین شاه ایران

و او محمد خان سکه کرده خراسان را با سپاهی فراوان و توپهای آتش نشان ماسور این جنگ و ذومحمد خان آمد و سبب جنگ
فرستاد مصله از اردوگاه حاجی فیروز الدین اردوگاه ساخت و باره جنگ به جدال مشتعل گردید و دو سپاه کینه
هم در او بختند. و خون کید کبر بچید. و این واقعه روز شنبه بیست و دوم ربیع الثانی این سال واقع گردید. و محمد خان
قشور فرماید که تمامی از قریه شاه ده متوجه بود و صوفی اسلام شوند. و او را هدف گلوله های توپهای آتش نشان
توپهای نای گلوله افانی و شلیک از ان شلیک کنند و کباره بود و بیچاره دیوان گلوله گرفته و او را مانند غارت
ساختند بمجاهدین بود و هر قدر که شید مذ فاده بر شربت پاک ندیدند عاقبت بود از ضرب گلوله سوار بر خواجه
سکه گون گردید و صوفی اسلام در خون خود غلب. و شلیک فاشر سپاه حاجی فیروز الدین در افاد و سپاه
سران سپاه او کشته و اسیر شدند. از آنجمله عبدالخان فخرانی و کد اخان و محمود خان و برادر ملک عثمان کشته
و عبدالنیا خان فخرانی و جود خان اسحق زانی و برادر دیگر ملک نوش خان جمعی ای اسیر شدند و اجا و شهنشاه
سپاه برات کشته شدند که گنبد و پنجاه نفر از آنان انوشای قبایل و سایر بودند و شته هزار تن از سپاه برات کشته
از بزرگان و روسای آنها اسیر را بیاوریدند و تمامی همایه اعمال و افعال حاجی فیروز الدین غنیمت بشماریدند
حاجی فیروز الدین و سایر بزمستان داخل برات شدند و در دوازده بار ابرستند و وسایل مدافعه و محاربه و محافظه
میا ساختند و این جنگ را معروف بجنگ دشت شکیبان برتیاور بودند و میدان نهمین برات به نام
شد ای دشت شکیبان معروف و معروف شد بمحمد شاه در خراسان و بنال بزمستان را را نمود و نظایر برات
و شهر را محاصره کرد و در شدت و عدت او بنیز و دو چوین محاصره بطول انجامید و چهل روز گشت صدائی
استغاثه بر دیوان ملک گشت و امر از خراسان باندا اسحق خان فخرانی و محمد خان گلپرگی هزاره و علی خان تموری و بر طغان
قاسمی و جرج خان طوی بدستان شده که پیش از این با نذر با جازریت از انوشی حاجی فیروز الدین چنان از طلاء
شیخ را واسطه عقد صلح و مسالمت قرار داد و آنها پس از رفت و آمد بسیار تر از او اند که حاجی فیروز الدین خواجه
که عبارت از دو ملک مدنی و یک زنجیر فل و کعبه شال سبکی و برخی اشیاء گران قیمت و دیگر پرواز و ملک
فرزند خود اماردوی ایران بخش کرد و کان فرستاد و عقد مصاحبه کرد و حاجی فیروز الدین بطلب خاطر این ملک را برستاد
و در مدافعه و مصاحبه نوشته و محمود گردید و محمد خان با قشون از برات با نرسیدند روانه شدند و رفتند

جامع التواریخ

ایشاه را چند شاهزاده محمد و میرزا که از لشکر و سواران و انعام گردید شاهزاده نیز اندک با ملک حسین نجیب شاه
 ابرار فتح علی شاه و میرزا نادر و قتل شاه ملک حسین را گرامی داشت و اذن انعام داد
 ذکر فتح علی میرزا و وزیر فتح خان در قتل مار و آوردن شاه محمود را ایشاه با حاکم
 او با شاه شجاع الملک و فرار شاه محمود و وزیر فتح خان بجانب فراه و توشه شاه
 شجاع بطرف هرات و صلح او با حاجی شیر و زال و بن جاکران هرات
 چون وزیر فتح خان بخواجه تبارش شد و قتل مار بنایا حبش شاه محمود و فرار تبارش شد و وزیر فتح خان که در قتل
 نزدیک بجایه زمان بود شاهزاده محمد و بنس را بخواجه حبس کرد و در بنیانی با شاه محمود و ابواسحاق تبار و مرسله گشاده
 علم خان که به گنبد اری و اورا از انبیا بعد از گرفته بود و در کار خود حیران شد و با سوار و پیاده خوش راه کابل در پیش
 گرفت و بجایه گنبد را به عرض هماهنگی رسانید از السنوی چون وزیر فتح خان قتل مار را از میر علم خان غالی دید و در بیان
 سیاست کسی را هم باز نیافت شاه محمود را از فراه بخوانست چون او قتل مار بر رسید با طایف اهل ازبک و غیا
 قتل مار را می به او ام گرفت و اسباب جلب نمود که در توجه کابل شد از این سوی چون شاه شجاع این خبر یافت
 به تعبیه سپاه و تهیه نه و خرگاه به درخت و راجع بجنگی برافراخت و منزل ده مرغی مار اردوگاه قرار داده و از جنگ
 سپاه و حرکت در و در نوم سوک شاهی و در غنچه بن برسد پس از زیارات اماکنه شریفه حرکت کرد به بلخ و بلخ
 و از بخارا اردوگاه قرار ساخت و از انظر شاه محمود و وزیر فتح خان خبر برسد و به باغ به وفود آمدند بمیانف بهم رسیدند
 و در از اردوی شاهی مشکگاه خود را بر پا نمودند که مداین وقت از برخی فغان و برگانی که در سپاه شاه محمود بود
 مخفیانه پیام رسید که با بوقت خود روی نیازمید السنوی خواهیم کرد و پس از خنجر ساختن و محمد خان با و در بلخ
 سواران خوشی از شاه محمود و اگر دید و بار و دخی و شجاع الملک و درین سبب شاه محمود و وزیر فتح خان صلح
 در جلب ندایه راه فرار بطرف فراه پیش گرفتند و رفتند شاه شجاع الملک شکر الهی بجای آورد و ابله قتل مار
 چون به قتل مار رسید امور بخارا منظم فرمود و در نظر آن افتاد که همیشه مکر آنان فراه و پناه بردگان بدان سبب
 و لشکر کشی می شوند و تمامی اینها بواسطه سوزناختن حاجی فزالدین مکران هرات بوده بهتر این است که سپاه
 بجانب هرات کشید و شود تا حاجی فزالدین بر اسم مکتب داری بعد با عمل نماید اتمام تبارک اسباب بخواجه

ذکر امتداد جنگ روس با ایران

سپاه برداشت و رایت غریب بجانب هرات برافراشت چون این اخبار در هرات شایع گشت حاجی فرزند الیه بنیت
بر سر سب و قران مجید با شمع ساخت و با ناله و آواز و تحف و هدایای بسیار با استقبال شاه شجاع الملک در آمد
شاه چون از مصنون نامه او اطلاع یافت که نخواستہ بود مطیع و ستم دشمن شاه محمود را می نماید که بعد از کرب
جنایت و مخالفت نشود و همیشه هرات شاه یک از ممالک خلیف و سباه را خلیف را صمیمی دانسته گب کلد و بنفید خجایم
شاه قبول فرمود و عود و نقشبند را کرد و محمد یوسف بک کوست شد. بار بر فرزند و محمد اعظم خان قبیله بانی و بر محمد خان افشار
پیشگی کاری شاهزاده محمد یوسف بگماشت و رایت بجاو فی را بطرف کابل برافراشت و طی سنازل فرموده و تبر خوار کرد

ذکر امتداد جنگ روس با ایران و آمدن ترنزال عاروان از جانب نامالیون اول بدین ایران و پیروانی از او و انقلاب داخلی عثمانی بواسطه فتوی قاضی عسکری طعن سلطان سلیم خان سوم و نصب سلطان مصطفی خان چهارم

و بعد از سال جنگ ایران با روس در تنقذ و زیارت او داشت و مغرب بطرف و سهان توجه بود نیز سزای احمد قاضی و غی
که از جانب قاضی شاه سمیت المپی گری بدربار فرستاده بود در خاک نه بجهت نامالیون اول امپراطور فرانسه رسید و
و ایام و نامه پادشاه ایران را نگذرا نید نامالیون امر فرمود تا ترنزال عاروان فرانسوی که سر دارد و دوازده هزار قشون
بود با نقض و منهدم نظامی و ارباب شایع محبت فرستاد. دولت ایران حرکت بطرف ایران کرد و چون این هیئت
سبب ایران رسید و قاضی خان قوری قوربا و با شایع السلطنة و لعید مهاداری شایع و انما زبانه طهران و دوازده
و دوازده هزار احمد شافع صدر اعظم منزل از رانی داشت و عاروان بجهت قاضی شاه شافع حاصل کرد نامه امپراطور نامالیون
با تحف گران قیمت گنبد از بند و عوالم شاهانه شامل داشت که دید و با قاضی خان شافع و دیکر پس از چند روز تا بهر انگلیز
رحمت این سبب و ملاقه و اولین ایران و فرانسه بر طرف کرد که بجایش شافع خواهد شد و بعد از سال دیگ
عثمانی بین سپاه منظر و قشون غیر منظر بواسطه فتوی قاضی عسکری نزاع واقع شد و نظر فین بسیاری کشته شد
و قاضی را معصیه این بود که نظام جنگی اروپا و ایران با شکل لباس و قوم انان منافات با اسلام و مسلمانی است
بدینجهت فتوی لنوائین اساس مجدید را بداد و قاضی انبوه از طرفین کشته شد و برضی سلطان سلیم خان سوم

جلد پنجم امان التواریخ

و غل و غلبه و اختلاس و سربردگی سلطان بنی نظام حیدر افغان و او با زنی کرد و غلو شد مدت سالها و کانی
او نوزده سال و در نهایت و زندگانی او چهل سال بود از اتفاقات غریبه در این سال بواسطه جنگهای ستوار و المیون
اروپا انتشارش بود و بواسطه اتحاد و اختلاف عثمانی و دول اروپا با او و خوشان و کشش بودند و در این جنگها
تخلف بسیار بود و جنگهای بسیار عثمانی افتاد که مرده بودند و این قاضی نادان نصیب پلانده خود را میباید
و این قسم خورزی و دولت را بجهت عثمانی فراسم کرد اگر چه جنگ المیون و فتوحات او مدتی بود و غلبه عثمانی
افسوس نیست که شاید و باید نتوانست کاری کند

ذکر غایب المیون به سپاه روس و اجتماع المیون با امپراطور روس و وساطت
معاهده ما در بین دول اروپا

بعد از سال که عثمانی سیلادی بود المیون امپراطور فرانسه و المیونست فاشی نقیون روس و او در این
وقت روسها با ایران و قفقازیه و با عثمانی در بغداد و با فرانسه در المیون جنگیدند و در این جنگ فرانسه و روس
نجاه و چهار هزار تن سرباز داشتند و قشون روسها هفتاد و دو هزار تن بود و سپاه فرانسه روس در فرسید و نیکل
رو دغانه نیک بود که در این میدان بفرست نصیب سپاه فرانسه یافت المیون با امپراطور روس در یک کشی کوچکی یافتند
نیک طافات کرد و در آنجا معاهده منعقد شد و در این سال روس واسطه عقد مصالحه بین فرانسه و انگلیس گردید و فرانسه
واسطه مصالحه بین روس و عثمانی شد و در این سال بسیاری از دول اروپا بر ضد انگلیس با المیون اول امپراطور فرانسه
نغمی شب و نماز انگلیس در بلاد خلیج سوختند

ذکر وقایع ۲۲ و ۲۳ غرمت شاه شجاع الملک از کابل به مشا و راز برای بیسه
عطا محمد خان حکمران شیمیر رسیدن سفرای انگلیس به تاشیا و محضر معاهده
و معاهده در باب ایران و فرانسه

در این سال شاه شجاع الملک حتم بنیه و عطا محمد خان بن شیمیر محمد خان غمارالد و حکمران شیمیر گردید و مجمع سپاه و خیمه
بپرداخت و نماز شیمیر روسای قبایل غلبه و معند و با جور و حاکم و غیره فرستاد که ذابغ صین و معال و با
خلیج حاضر گردند و در آنجا عرض سپاه را دید و متغفار بسیار و بسیار و در آنجا موکب شاهی از کابل فرستاد و

ذکر وقایع ۱۲۲۳ و غریت شاد و جاعہ منشا پور

[illegible]

جلد پنجم امان التواریخ

ششگل که دولت افغانسان از شاه شجاع الملک تفر ساخت و گمانیکه در دربارشای ماضی بود و بنشینم محبت کانی
بر مین سفارستید و در صد و اید و اوزیت انبار اندیشه شجاع الملک چون از گنون و خنایر افغانان خبر یافت
مخبر باس محافظت همان مقرر فرمود تا فقیر الله خان فوطرائی مشهور به چهل یک جی و حیاطین سوار جبر استوار
از راه میرا به گذرانب، و بجای اسن رسانیده اسوده خاطر گردید و اجمال معاهده دولین افغانستان و انگلیز
به فضل بود که اگر ایران بفرانسه عقد اتحادی بنماید و بخوابد از خاک افغانستان فرانسه و ایران بکمر مشورید.

افغانستان مانع گردند و نامی معارضه فیکر کشی افغانسان را تحمل شود
ذکر خودت شایان براده مضور و در ارا از کشمیر بدوین حصول مرام سید نفیاق
و شقاق سرداران و تغییر شاه شجاع الملک از امان

داینوقت خبر رسید که چون شایان براده مضور و محاکم خان ابن الملک با سپاه ماسوره متوجه کشمیر گشتند و از انبساط
گذاشتند و کوه های کشمیر را محدود کنائی و لباسه گذرانیدند و با سپاه خود عطا خان مقابل شده و از انبساط
دزدیک بودند و کمال حاصل نمایند بدین دوسر و از نادار که محاکم خان و سه دارد و خان با شایان براده مضور
و تغییر شایان براده مضور و با فوجی از سپاه از او گاه پروتیه و راه پشاور گرفت و دشمنان این عازا بدیده
سپاهیان افتاده بسیاری را تلف نمودند و انوشان را تصرف کردند و همچنین شایان براده مضور با حال بریشان
کشمیر راه پشاور در پیش گرفت خلاصه شاه شجاع الملک چون این خبر را شنید و بر شایان خانی سپاه برگشته باید
بی اندازد تغییر گردید و دولت نفیاق و شقاق و دوسر و از موجب این اشغلی و بر شایان و خسارت شده است
چاره بجز صبر ندید و بنسب بیکران کشمیر را وقت دیگر بکول کرد

تاسیس ۱۲۹۴

سومین سال فتحی شاه فاجار از طهران فرستید چمن سلطانیه نمود و فرمان بجمع سپاه و فراهم کردن خیمه و حرکات و جنگ
مباد و از هر سو افواج سواره و پیاده متوجه چمن سلطانیه شدند شاه انما از درگاه جنگ توصیه نمود و سپاه فغان
می نمود و جنگ بین ایرانیان و روسها استوار داشت و روسها به برخی بلاد فغانیه به بطریق نفیاق و خیانت بعضی
فغانیه استیلا یافتند و طاعتی که بین ثزال فارغان فرانسوی که ماسوره خیمت ایران بود و شرح در دوشتر انکاشیم از راه
که ایچ سیه فغانون دوسر کتبات در خصوص شایان که جنگ میان بوده فارغان بایمونی نگاشته بود که واسطه

ذکر عودت شاهزاده منصور و سر داران ارگشیر

وصلح بن ایران در دوسر گردنیز مداین پال سر محمد علی و سرزاسا علی از جانب میرمای سند و میر فلاسلی و میر کریم علی از جانب نظام حیدر ابا دوکن بدر بار فعلی شاه پادشاه ایران آمده نامه های مودت بنامه امرای تبریز خویش را با یکدیگر گران قیمت گذرانیده مورد الطاف و استغاثات شاهانگه شدند و هر یک غلبت انعام سرافراز شدند هم در این سال چون انجلیسها دیند چینی بریاست ژنرال فاروان بدر بار دولت ایران بعنوان سفارت و خدمت آمده اند مقدم شیراز بکم و پس از آن دیر فرود شمس اراک به چینی و دایای چینی در بار ایران فرستادند و فعلی شاه و درباریان ایران را مقدم نمودند نینه و خوش و پس از آن از بیانات و نعمتات بزرگ غورسند و بطمن یافتند از انسوی ژنرال فاروان نیز المپون را در گرفت و برفت و سفرهای انجلیس ایران و طهران وارد شدند و بر طبق معاهده با افغانستان در حضور فرانسه و انگلیس با یکدیگر

بطرف هندوستان مقدم معاهده شدند و در پس از نیز عاهد و معاهدات موده و جدا شدند
ذکر جنگ بین فرانسه و اسپانیا و عقد اتفاق دول بر ضد فرانسه و قطع صلح
مصطفی خان چهارم عثمانی و اصب سلطان محمود دوم

بدرین سال ۱۲۱۲ که موافق با ششمه انقلابی بود که جنگ بین فرانسه و اسپانیا جدا گشته و اسپانیا نامدار با یکدیگر عقد موافقت بستند بر ضد فرانسه انجلیس هم کرد و یکدیگر بیشتر دول بزرگ و کوچک این بر ضد فرانسه شدند اگر چه جنگ نامیبون با بیشتر دول و ملل اروپا و ولنی را با او از صلح و مسالمت گذشته بود ولی کمیا به انجلیس بیشتر دول اروپا بر ضد فرانسه مودت و نیز در این سال روسها اعلان جنگ عثمانی نمودند و سپاه روس از رود دنیاست نیز در این سال گوستا و چهارم بواسطه شورش مردم سوئد از سلطنت استعفا داد و استعفا او و علت این بود که با انجلیس سازش کرده و مردم مضطرب قیام کردند و با جا را استعفا داد و نیز امر یکا بواسطه ثبوت و اعلان بطرفی خویش کشتنهای فرانسه و انجلیس را در بناده حو فداه داد و نیز در این سال سورشیان سلطان مصطفی خان چهارم سلطان عثمانی با

سزول و بجای سلطان محمود خان دوم را نصب کردند و به سلطنت سلطان مصطفی خان سزول دادند
ذکر وقایع ۱۲۱۲ و آغاز کمیت و نجات کشتی شاه شجاع الملک و مرگ
شاه محمود و وزیر فرست خان در فتنه با روس و لشکر شاهی آنان به کابل و جانب
انان با شاه شجاع و فرار شجاع الملک به میاور

جلد پنجم امان التواریخ

در این سال شاه شجاع الملک چون از مخالفت سردارانش در کثیر الکمی یافت در اندیشه تدبیری بود که در تهنه سفرای انگلیس
 چنانچه هر دو بخمارش اتفاق افتاد و هنوز از بازگشت غلطی و راضی خیال او کامل نشده بود که از خبر رسیدن
 میر علم خان و محمد اعظم خان بر سر مختصر مطلبی بنابر رفتار بالا گرفته و این رفتار شدت پیدا کرده و میر علم خان به خواجگان
 و ادرا با وزیر فتح خان از فرزند طلبیده و هر دو را تعقیب تا روانه کرد و دست و ساز براده محمد یوسف حکمران قندهار را به محمد اعظم خان
 چون تابستان و رده اند راه فرار گرفته اند و از این اخبار خبری نگذشت که شاهزاده محمد یوسف و محمد اعظم خان و
 انبیا عثمان به بیابان رسیدند و باز قضیه را خودشان با خبرنرسانیدند شاه شجاع الملک پنج هزار سپاه و تفرزنده و کمان
 به پرداخت از اسنوی چون شاه محمود به قندهار رسید و شهر را از غیر خالی و در بر سر بر سلطنت سی و پنج سال محکم داشت
 و وزیر فتح خان را منصب وزارت برداشت و ملا محمد سعید که آورنده آنها از فرزند بود به سمتی قضای حکومت
 طبقات مردم را از احوال احوال پرسی اینها فرمود انگاه وزیر فتح خان محض انکام روابط یک جنبی خواهر خود از بعد
 میر علم خان در آورده و لیکن بر سر منصب وزارت ریاست طولی نگذاشت که بین وزیر فتح خان و میر علم خان بنابر رفتار بالا
 و مودت بجهت سبب است شاه محمود و بنا سبب محبت قلبی که با وزیر فتح خان داشت میر علم خان که سبب خوشبختی و علمانی
 او شده بود از نظر بنیاد اوست و او را محبوس ساخت و شاهزاده ایوب با حکمرانی قندهار گشت و وزیر فتح خان را از
 او مقرر داشت و خود با وزیر فتح خان را به غریب بجانب کابل را فرستاد و محض آنکه در جانب او تولید قشقه و فانی
 نشود میر علم خان را به همراه بر گرفت و قطع سازل موده به کابل رسید و چون شاه شجاع الملک در بیابان بود فتح خان
 اسانی برایش دست داد و با اسودگی به کابل وارد گشت و به تخت حکمرانی نشست انگاه مجمع سپاه و تفرزنده و کمان
 پرداخت و را به غریب بجانب بیابان و بر فراخت چون شاه شجاع الملک از آمدن او اطلاع یافت با سپاه موجوده
 استقبالش شتافت و در باغ علی مردان نزول نمود و در همان راه با خزان پادشاه سعید ابو الحسنان خرمین و دار تعالی
 روانه داشت از اسنوی شاه محمود و بنزل کابل و روزنامه و از انجا کوچ نمود و بنزل سرخ لی رسید و انجا وزیر فتح خان
 شاه محمود را حرکت گشت تا میر علم خان را گشت و کون بهان ستم راست به علم انگاه وزیر فتح خان تدبیری نمود و سوار
 مکانات غریب طلب سواران و روسای قباای که در کابل شاه شجاع الملک بودند بطرف شاه محمود و توب ساختن بنام
 چهره انقبوه و زعفران غیبی با موخت که چنانچه راسته منزل کی کرده پیش او رفته و توباسپاهش خسته و پشیمان شوند

ذکر وقایع ۱۲۲۰ و آغاز کتبت و بختی شاه شجاع

از این سوی شاه شجاع الملک از منزل محمود و مقرب داشت اسرار محمد خان و محمد اعظم خان با جبار نهر سوار جبار معنوی و اهل
 مدت جبار و زوجه از منزل غلام رساندند آنان طی طریق کرده بمنزل علی بنان رسیدند در اینجا معلوم شد که سردار دغان
 بواسطه خصمه کشیده از شاه شجاع غایب است و می گوید شاه شجاع پس از غصه کار شاه محمود و او را بجا زان خواهد شد
 بدین سبب با شاه محمود متفق شده و او را داده و فرزند یک شدن را بهائی می نماید و این بیانات بواسطه قبیله با شجاع
 شجاع قشر شنب شاه شجاع الملک قاصدی بر سبیل استعجال فرستاد و محمد اعظم خان را از کتبت و خجاست سردار دغان
 آلهی داد و فرزند او که بهر جا رسیده باشد تا او دوی شاهی برسد ولی دغان قبل از آنکه فرمان شاهی محمد اعظم خان برسد
 این کتبت خبر یافت و او را حرکت داد و از جهال با او کتبت و دست و چهار گروه راه را طی نموده و بمنزل نذر و داد
 پنهانی کس نزد شاه محمود و وزیر فتح خان نرسید که بطریق المفید و شتاب خود را به نذر رساند و بداند که شاه شجاع پسر
 شه روز به نذر خواهد رسید شاه محمود از این خبر دانست که فتح بهمنان او بوده بمنزل کند یک خود را رسانید و سردار دغان
 معنویان مدافعت از نذر خود را بشاه محمود رسانید و در آنجا حبس گریزی اساسی نمود و بشاه شجاع پیام فرستاد که در کتبت
 مختصر کنی داد و بطریق کتبت و گریز با عقب نشسته ایم در غله و قنطور و وادار و شاهی بهستم شاه شجاع نیز به شجاع
 این خبر با جبار اکرم خان میرزا و عبد الغفور خان را با سواران ایشان به دغان فرستاد و فرزند خود را با جبار
 خواهد رسید از ان سوی سردار دغان قبل از رسیدن آنان با جبار نهر سوار راه فرار گرفت و بار دوی محمود و
 و محمد اکرم خان از این خصمه ناگوار خشمناک شد و با قصد سوار عتبه دغان به تاخت و تاراج و یکا روزی فتح خان
 کتبت و شخصی حواله او نمود که غلغله شجاع از وزیر فتح خان رود و یکی از تفریقین رکابش اصابت کرد و او را کتبت
 فتح خان از شاه و این حال را بشفقت و محمد اکرم خان شمشیری حواله کرد که سر از شمش بر زمین افتاد و آن سر را با
 نیزه خود و این زمین عبد الغفور خان نیز دستگیر کتبت و اگر کتبت شدن سرداران سپاه شاه شجاع بهر نیت یا قصد که
 متعاقب این وقایع شاه شجاع بر سپید و کار را نماند بخت خویش و اگر کون دینا جوار راه فرار بجای نماند که بگوید
 گرفت و باریشانی بهر بیاد برسد و شاه محمود تمامی مملکت جنگ او را تصرف گردید و از آنجا شهبه بلال با دودله
 و شاهزاده کامران فرزند خود را با فوجی از ابطال بلال روانه پشاور کرد و از ان سوی چون خبر کتبت شاه شجاع پشاور
 شجاع کتبت و بطله انگ رسید ابو الحسن خان غزنوی در خجاست پشید بداند که شاه از راه مکتب شاهی با جبار شوم

جلد پنجم از انوار التواریخ

تمامی جواهرات و اشیاء نفیسه شاهی را برادران سکه و حرمانه شاه شجاع را بی سرپرست نهادند و راه را بهرگز نرفتند
 و بخت سکه که نوکر قدیمی شاه زمان بود و فرزند از امینوی شاه شجاع خبر از آمدن شاهزاده کامران چون یافت و فرزند
 نامش را با او دریافت تا جا رسد و بدل انگشت و از آنجا بجانب قوم ترک روانه گشت و چون بروین و بهرین
 رسید بواسطه کثرت باران و طغیان آب ملازمانش نتوانستند از آب بگذرند و چون تنها از آب گذشت و از راه
 کوکات پیشش رسید و از آنجا روانه شد تا رسید از امینوی شاهزاده کامران بی مانع به پیش و داخل گردید و در آن
 انتظام امور سه دار عظام محمد خان بر سر دار پائیده خازن بکلیت پیش و برقرار نمود و خود صاحب کرد و کتونی بکلیت
 با پدر خود شاه محمود و ساید شاه محمود بسیار خوش گذشت و با مطهرانی نام بکلیت و خواب محمد زان خان

را بکلیت طلال اباد فرستاد

ذکر رسیدن شاه شجاع الملک به قندهار و جنگ او با شاهزاده ایوب علیه
 او و فرستادن ایوب به کابل و آمدن شاه محمود از کابل بجنگ شاه شجاع و شکست
 شاه شجاع الملک و فرار او

چون شاه شجاع الملک راه قندهار برگرفت سوار جبار و ساری قایل و سواران ایشان را و پیوستند و بمقیمی بدو
 و بطاهر قندهار رسید شاهزاده ایوب بن جنو شاه که از جانب شاه محمود حکمران قندهار بود با پیشکارش نواب
 و شاهزاده محمد پیش شاه زمان با لشکر موجوده او را استقبال کردند و مدتی جنگ کرد و در آنجا جنگ شاهزاده
 محمد پیش رو بر یافت و بجانب اردوشی شاه شجاع شتافت از پس او شاهزادگان استخوانی و گلستان خان و
 بدستان خان و چکری که بواسطه کشته شدن بیرون خان از شاه محمود داند و خاطر بودند و اندامهای بار دوشی شاه شجاع
 گشتند از وقایع این حوادث شاهزاده ایوب به اسدخان و در حوزات بقا دست ندیده راه فرار بجانب کابل گرفتند
 و شاه شجاع به قندهار وارد گردید و از انتظام امور به تفریح سپاه و تفریح و درگاه بیر و دانت و از بازگشت
 و بهن و مالی بوام گرفت و اسباب جنگ را بدست ساخت و متعاضد هزار مرد جنگی فراهم کرد و از امینوی چون
 شاه محمود در کابل خبر یافت اتفاق شاهزاده کامران فرزندش و وزیر فتح خان و سردار بدول خان پیشتر از
 راه قندهار برگرفت و چون بنزد کابل رسید شاه شجاع بمقابل و متعاضد اسد مبارک دید و دوبار شکست سپاه
 داده

ذکر رسیدن شجاع به قندهار

و اگر در این میان از طرف شاه شجاع کهستان خان بکراتی بجاک افتاد و این پسر پهلوان خونزانی که در صف سپاه شجاع بود روی از او بر تافت و بجانب اردوی شاه محمود شتافت و این حرکت سبب منفعت سپاه شاه شجاع گردید و از جنگ تافت و بهر سبب کین راه افغانان برگرفت و مهمات او فیت شاه محمود گشت و او با فتح و قیصری نظر شد و بار شد و شاهزاده کامران را بکومت قندهار برقرار نمود و اینک کابل کرد و از آن سوی شاه شجاع بکشت و در افغانان درنگ نمود و با دادن شب از راه غولسیری و دره جات و دزیری از آب انک گذشت و به کابل و لیه معلقه به محمد خان سدوزانی رسید محمد خان او را پذیرائی شایانی کرد و با ایا از رز و نقره و آتشه اجناسی غیره بکباب و خواهرش که در حرمخانه شاهی که در اول سپیدی بسطت نقل به غازیجان بدو انگاه شاه شجاع منسوب را اول سپیدی شد و پانزده روزه آنجا ماند و این وقت از برجیت سنگمانه بدو رسید که چون خیال حرکت داد از قندهار و سائی وال گذرید و از حضور مبارک بهر باب کردم شاه شجاع مسئول او را قبول فرمود و از راه لندی متوجبه سائی وال شد و برجیت او را استقبال کرده با پای گران قیمت بکبابید و شاه نیز در عرض او را خجسته سنگین و برجیت نیز ساند که من در کابشاهی مانغان اگر اذن باشد خواهی هم که اگر حاکم از قندهار است و قناعت و اینک نام و راه بکشم شاه شجاع بلا خطه هندوستان و اربعه سوز و خویز

فسخ نمایان کرده به راه و بی عودت کرد

ذکر انقشاش و اخلاک عثمانی و اصلاحات مصطفی با شایر قدار و طغیان انکشتار و جنگ آنها با مصطفی با شایر و سوختن او و آتش سوزی در اسلامبول
بعد از سال در اخلاک عثمانی و اسلامبول انقشاش سپاهیان و نفراتی که از بهر جنگ طلب اسلامبول و فرمان دوم بهر سلطان عبد الحمید فیان اول عثمانی خواجه نثارش رفت پس از غزل و خلع سلطان مصطفی خان چهارم چون جنگ سلطنت عثمانی نشست مصطفی با شایر برق ارباب منصب بهارست غلی برقرار کرد و نظام امور انکشاریه و نظام جدید را ماکول برای وکیاست او کرد و بهر قدار مجلسی مجلس مبارست و تمامی پاشایان و وزرائی را و وزیران کشوری و لشگری را بخواست و نطق مفضل و ایراد اصلاحات عسکری کرد پس از آن داخل در اصلاحات و مقدم هم حوزة صرف نظام جدید عسکری کرد و عبد الرحمن پاشا را بریاست قشون مقله بگاشت و باره از پاشایان

جلد پنجم امان التواریخ

دیانی راجت ریاست باغز با شامی که دو باندگ و فنی از بکت نظام جدید قشون عثمانی سروصوتی گرفتند لیکن
 انکشاریه بوضع قدیم بایلی بوده و استخوانه اصلاحات فعلی مصادخو لیس داشته مند رجا نصیر مصطفی شایر قدس
 لغاف کردند و کم کم محمد شاه سر نصیبان برداشته و علم مخالفت را فراموش بیر قدر انا پارشد که بقوه قهریه انار
 ساز و دوا انکشاریه تنغا بپسرای سلطانی رو آوردند که سلطان مصطفی خان چهارم را از مجلس در آورده به تخت سلطنت
 بر قدر انا جاو گسی می موز و احساس کرد که انمار فوت رو نیز فنی دارند و غیر سلطان مصطفی خان بر و ن
 و سلطان محمود خان دوم را منقول و مملوع می سازند مصطفی شایر قدر انا مانا سلطان مصطفی ناگشته حد
 نزد شورشیان انکشاریه اذاعت ناما انا انکه را بنوا بگشته گشت شورشیان چون کشته ساطرا وید و بر غصب
 سلطان افروده گردید و برای سلطنتی که بر قدر انا بود و مدافعه بکردارش و انا انکشاریه قدر اسوقن با سلیم
 شدن جهان داد و مردانه دفاع بیکر و از انسوی دیالکی را بر با شاز از طرف دیال انکشاریه پادف موز و از جنبه
 عبدالرحمن با شامی با و نت مصطفی با شایر قدر انا رسید با انحال چون عمارتیکه بر قدر انا بود از هر جانب شک و گشت
 ان بزرگ بر و صلح و لغو اطمینان شد و پاک بسوخت نام یکی اذ وخت لیکن روز بعد بپسرای رحمن با شاز و از هر
 با مر ساطا محمود دوم حملات خنثی انکشاریه او رو جنب از صبح تا شام در اسلامبول دوام داشت انکشاریه
 نوب و نصرت بسیار می گشته و بسیاری در شهر را کشته شدند و بخانه مطر خان نشن جرمی روزه قسمی که گدیده شد
 که شهر اسلامبول از هر سو شمشیر انش زبانه می کشد سلطان بخت بر سیه که یک باره شهر اسلامبول را این جهان
 نماند بهچار تن خوبه شات با جان در داد و بمبوش کردن انش شهر بر داشت این بود حادثه اجمالی این بخت
 یک از دول اسلامی که محض اغراضات بود الهوسا به خندین فتنه جو وضع قدیم سپرد اندک زمانی چندین هزار
 کشته و مفاربتی زیادی مال و اموال بارفت

و کر طغیان طایفه و ما پنهانیه نهاده و کاه و خرابی و غارت و کشتار انها
 ان بابا و شرح مذکور و سوسنایی با و خواستش سلطان محمود عثمانی
 از محمد علی با شاز و مصدق در رفع انها

مدیرین حال فتنه دایمین مدینه و که با گرفت و انما بدین دو شهر اسلامیه خند و بنا ازین باز نداشتند و کینه و بدین

ذکر طغیان طایفه و ماهی

سید بنیر اکرم را در مدینه و بر این باخشنده و تمامی تحف و لذت و لذت و لذت را با باج و اذیت و خفاجه در که بنیر اکرم
کردند و مانند آنکه شایسته نباشد و تحف و سحره هر چه یافته بودند و نفوس بسیاری از لشکر آنجا غم و مصرت داشتند
این سال کردند و برای اینکه خوانندگان این مایه کنان انوار اجمالی از مذمت و طایفه و طایفه و سحره و سحره
ملحک کردند و شش می شود که محمد بن عبد الوهابی در منصبه نظم العارضه در رشته هزار و یکصد و شش مدینه و
پدرش از فرقه قضا بود و سلطان خلیفه مذمت بسیار از او باور بود و او از تربت کرد و چون بگذرید رسید به مدینه

انهم نه دوس به بر فرستاد و او مدتی در آنجا تحصیل کرد و از آنجا عراق عرب رفت پس از چندی از تحف باصفهان آمد
مشغول تحصیل و تکمیل و رسید و از اصفهان چون فراغی حاصل کرد و شاید اجازتی بدست آورد و عودت بوطن خویش
کرد و عالتیکه باور و زمین بود لیکن چندان در فروعات و بنی باند نبود و فرائض اجازی می شد و به واسطه برخی از بنی
و بیشتر و آن در اطراف صد المذکره و زفره کفرش را در میان انداخته و قتلش را واجب شده و از آنجا فرار نمود
و دیگر مکان گرفت و دست و پا و در شرم بدان و بر دامن بسیار شد و چون او میرزا از نفوذ او آگاهی یافت در صد و قل او برآید
و او از آنجا با جمعی از مردمان گریخت و به در غیبت رفت و امیر انجا محمد بن سید و مقدم او را گرامی داشت و آخر ایام
کرد و پروا داشت و محمد در آنجا از آنجا بجا خود رفت و شربت و طریقت خویش را بر ساخت و این است مجلی از
ایران شد و طریقه او که صاحب بنیر اکرم بنیر اکرمی کند.

ذکر ارکان و اصول مذمت و درخواست سلطان عثمانی از محمد علی شاه و اصول مذمت و درخواست سلطان عثمانی از محمد علی شاه

اول تاریخ وقت در شبانه دوازدهم روز و دوازدهم رمضان سنه ۱۲۹۴
قمار بازی و جادو و ششم و دوازدهم صد یک فقره و ضعفه بنظم مجازات سخت گمانی که شهادت دروغ و دوا
بدست بسته حرام بودن بانجم حج کردن و شرک بپا و دهم حرام بودن و غایب از دهم حرام بودن و غیره
جاسد های ابریشم و زینت زنانه کردن و دوازدهم خراب کردن گنبد و بارگاه و مراقد انبیا و اولیا و دیگر
فاک را احرام گذاشتن که این فصل است پرستان بوده است و تعلیم او بواسطه نفوذ سیاسی محمد بن سید و
جریان پیدا کرد که با آنکه ثانی مردمان بسیاری بطریقت داخل شدند و مردم ریاض این طریقه را که در گذشته بکار می بردند

جلد پنجم امان التواریخ

و اتباع محمد بن مسعود اندر اسفورد و ملوک با خشنود و تند با اتباع و اتباع محمد بن عبد الوهاب با دشمنی و نهمی خبر از
را فرود گرفته و با طرف و کثرت با خشنود نامه برافزود که عبادت از غلبه و کربلا و سلمه با شاه با نجه به دین که
را انداخت و چنانچه نگارش شد خراسان را گرد و تا حال این ملک بود و در طریقه و نانی مار فرار است این بود و اقبال مال و شرف
که بزرگش می داشت

بعد از این سال چنانچه نگارش شد قوت و با عین روبرو تر از گذشته و فغانی داشت که شاهان نیز قصد دست و پیر از
این طایفه هم خلاصی نخواهد یافت تا چار بکتابه با محمد علی پاشا کبیر مکران مصر کشود و او را بجنگ قلع این ملک و غیره که محمد
علی پاشا دعوت سلطان را اجابت نمود و جمیع سپاه و تدارک جنبه و فرگاه چرخد لیکن چون هنوز مالک دست مصر نرسیده
ترسید که از مصر چون بیرون رود و انان سه پهلوان بردارد و خسته و سرکشی نماید و گفت تا چار به سلطان و عاده و او که
امروز مصر نظم شد بطرف قصد روانه شود و اصلاحات منظور محمد علی پاشا تا اتمای سال بعد در مصر طول کشید

بعد از این سال سفیر دولت انگلیس (سیر بر فرد و نس) پس از تشریف بخیر و فعلی شاه قاجار و گذر از بندن تحفه نیکه از
بار صبه الماس سنگینی بود از طهران عازم انداخته و بمحضر پاشا طه عباس میرزا و ولعهد باریافت و در بطون
جتنی را بین دولین انگلیس و ایران مکمل نمود و نیز در اندازان ایران زلزله میسی روی و او که ب عمارات و نمیه و در این
هم مکمل فحش شاه بسیاری از شاهزادگان مکملات و دلا با ایران برقرار شدند و نیز جنبه بین قشون ایران و سپاه
روس در قفقازیه مستدامت داشت و گاهی بواسطه ضعف که طرف با علت نزول برف و بامان است که می شد
هم در این سال سیر عبد الوهاب صفوانی متاعن است که از قضا دادا و خوش نوبان شور بود و به حسب نشانی الهامی

بنیاد اندیشه
و در جنگ نقاط مختلفه اروپا و حدیث برخی از مردم فرانسه با ناپلیون
اول

بعد از این سال که متعارف ۱۸۰۹ میلادی بود جنگ در نقاط مختلفه اروپا بین دول اروپا بر سر بود و چنانچه ناپلیون
شده و نیای تخت اطرش استیلا یافت و دولت اطرش ناپلین به جمیع دوله و لی ناپلیون از غم خود و در توسعه
سندرات بدست آمدن و جنگیدن نداشت با آنکه با شین مجروح و باز سرنگار کشیدن و جنگیدن گزاف

ذکر وقایع ۱۲۲۵

و بهین سبب در میان ملت فرانسه دسته ضد او برخواستند و انجمن ملی سوسی از او نمودند نیز انجمنها و مملکت پرتغال

سب واری ولسلی فتو عاتی کردند

ذکر وقایع ۱۲۲۵ و نشستن پادشاهی شاه محمود به تخت سلطنت افغانستان
و تعیین وزیر فتح خان برادران خود را بجای مات و آمدن شاه شجاع به پشاور
و انتظام سردار محمد عظیم خان و قتلش در کابل و عودت سن نجیب و نهريت
فرار شاه شجاع الملک

در این سال شاه محمود دفعه دیگر برابر که سلطنت افغانستان نشست و زمام سوره و مدام جمهور را کفایت یافت و فرقی
که در یک سال سیاست را رعایت و سخاوت بی نظیر بود که داشت وزیر فتح خان باندک قوی کار را را انظم
انگاه به نصب حکام برداشت و هر یک از برادران خویش را بجای شته و دیاری را بنشیند و وزیر جات و جلال
فرزین و غیره گذاشت چنانچه سردار عطا محمد خان بجای حکوم پشاور و عبدالعزیز خان را با خطاب نوابی بایالت
برداشت در این وقت برخی از خانان مانند بلوچ خان اچکرائی و بیکان خان با میرانی و دو کسان حق زنی شدند
نزدیک که در دل کدورت شاه محمود و وزیر فتح خان را داشت بطرف او رسیدند می نزد شاه شجاع الملک شتافتند
چون شجاع الملک از این خبر بدید و خود قوه یافت متوجه در جات شد و این وقت غلام احمد خان بر شیره محمد خان را
که از برادر خود عطا محمد خان را کینه بدیده و غایب بود و آمده بود در میان مردم بوسفانی ایام سکینه زانیه خدمت شاه
شجاع برسد و دست جمعی معونگان خویش شد شاه شجاع او را به نجیب و از رفتن به جرات خضر عازم قندهار
و غلام احمد خان به برادر خود عطا محمد خان رساند نمود و از حقوق گذشته شاه شجاع کجی بیان کرد و هزار سوار بخواست
در کابل شاه به پشاور برود و سواران را از عطا محمد خان بفرستاد و شاه شجاع الملک استیضاح کرد و آنکه
بازارک کبدشت و نجاک طایفه تنگ برسد و خیمه برافراشت چون سردار محمد عظیم خان و برادرش بر دلمان
از رسیدن شاه شجاع خبر یافتند را به غربت از پشاور با استقبال او برافراشتند و شاه شجاع به نوشهر رسید
و سه دایره عظیم خان به فریاد و بیانی درآمد و بر دو سپاه بقا مصلحت کرده مقابل یکدیگر اردو زدند و چند روز چون
طرفین طرفین گران شدند و انصاف از سپاه سردار محمد عظیم خان برخی جدا شده به قشون شاه شجاع پیوستند

جایگاه پنجم امان الموارخ

بدین جهت سردار محمد فیلم خان در حوزات و نواح جنگ ندیمه راه فرایا بجایگاه کابل رفت و شاه شجاع بدون جنگ و نزاع پیش او وارد گشت و به سخت خنودی نشست و به تکیل اسباب جنگ پرداخت و سامان مکرانی و کسورستانی میساخت و مدت چهار ماه در پاشن راجی کمپوز و ذی فضل ناسبان سپری شد و شاه محمود در کابل به بنیه اسباب فرستاد و فیلم خان پرداخت و او را باز به فتح پور و با سپاهی لایق مامور داشت سردار محمد فیلم خان از کابل راه گرفت و طی منازل پیمبر و رسید و شاه شجاع چون از آمدن او خبر دار گردید با استقبال شایسته و موضع کمال وارد و نگاه داشت و بنده بمقابل و متقابل پرداخته و بیادگاه شاه شجاع در کمپسگاه بود و خبر و نوا ده حملات سخت موده و سصد نفر را کجا کجا کت از این خنده با انحال قشون سردار محمد فیلم خان بای ثبات فشر زد و در این بین بیاد و خان بهشت نگری که از سردار قشون شاه شجاع بود کشته شد و شکست در سپاه او افتاد و شاه شجاع راه فرایا بجایگاه کابل رسید و در اینجا بگذشت و اینک او سندی نمود و سردار محمد فیلم خان مجرایه بنیاد و انزال کردید و به سخت مکرانی نشست

و ذکر غرمت فتح علی شاه از طهران بحسن سیاحت و به جنگ بین روس و ایران و این سفیر انگلیس در ایران

بعد از این سال فتح علی شاه قاجار از طهران اینک چمن سلطانیه نمود و نمایب سلطنت عباس میرزای و سعید باجو بیگ گشت شد و بیشتر سرداران و روسای ایالات و قبایل و عشایر را بر این طایفه برگزید و دو دو الی پنج الی ایران نزد کینه باغ است میدان جنگ گرم گردید و دو سپاه کینه خواه بهم زد و پیچید و خون گریه گریه میساختند و از کشته مانده نامود از گردید و غریب نوا و بهاد و بانگ سپاهوی سواران و دلیران جنگ و مردان نام و جنگ با سنگ رسید و دنبال این جنگ با زمانه گذشته کشید گشت و فتح و غریب کمال نصیب بطرف گشت نیز در این سال از طرف دولت انگلیس میفرستاد (سیریز فرد و سن) عنوان سفارت در دبار ایران برقرار ماند و سیریزن کلام معاد با نخستان میاید و این سیریزن کلم است که مایخی از ایران و ایرانیان به تحلیلی گشته و بعد او را ایرانیان با تحلیلی و بطبع رسانیده اند نیز در این سال فتح علی شاه اینک کاشان و اصفهان نمود و کمصدیبه از تومان از اصل با بر مایه تحفیه بود

و ذکر وقایع اروپا و از دیار عظمت و اقتدار دولت فرانسه بواسطه فتوحات

ذکر وقایع ۱۲۲۶ تا ملیون

بعد از سال که ساقی شاه سلطانی بود شهر روم پای تخت دوم فرانسه شد و مقرر گردید که باب جهان ریاست و مافی آنجا
غایب و دواور سیاست شرکت و صحنه نماید و شهر استر دام پای تخت سوم فرانسه گردید و مملکت فرانسه در این سال
مشغول بر صد وسیع ایالت شد و صحبت تمام این بلاد چهل و یک میلیون نفوس بحساب آمد که این نفوس بجهت زبان محکم
می کردند که آنجا زبان فرانسوی و المانی و ایتالیائی و هولاندی بود و اجناس افتادار و شوکت فرانسه بواسطه سیاست
شجاعت و قوای ملیون اول سبب بحال رسید نیز در این سال ملیون و هشتاد و پنج هزار نفر از اعراسین که موسوم به ملیون
بودند بفرمان اجابت داور وزیر بواسطه فرزندانش از اولی او و اسطوخودوس و ایراف نیز دولت سوئد با محلیس اعلان جنگ کردند

ذکر وقایع ۱۲۲۶ و خیال ملک گیری حاجی فیروز الدین حکمران بهرات و جنگ او با ایران و دادن مالیات و صلح او با ایران

در این سال حاجی فیروز الدین حکمران بهرات بواسطه آنکه برادرش شاه محمود به تخت سلطنت افغانستان برقرار گردید
خود را قوی مال و قوی حال بدید و از ادای مالیات معذره بدولت ایران سر باز کشید و محمد ولیمیر را حکمران خراسان بکلی
از فحش شاه استغنا نمود و جو بگرفت و مال باز بقوه قهریه بشنید پس پنج هزار سپاه و قهرز حیه و هزار گاه بهراخت و از
مسند رایت غریبه بکامیاب بهرات برافراشت و پس از طی منازل به بل نقره که تا هرات شده فرسنگ بدو نزل نمود
چون حاجی فیروز الدین از رسیدن سپاه ایران آگاهی یافت و مدح و ثناء بکامیاب و تعالفت یافت از و صلح و هرات
داد و بسانل سل و رسائل و رسولان و جریب بایان و تحفستان جنگت اسبدل به صلح نمود و مالیات معتقدانه را با
بدایا میسینه خدمت شاهزاده محمد ولیمیر از فرستاد و زبان بخر و معذرت گشت او و فرزند خود ملک حسین را با رضوان
کردگان نزد شاهزاده روان داشت و وثیقه نامه مکمل گماشت که دیگر براسون بندگی و غلاف کاری نکرد و شاهزاده
محمد ولیمیر از این وثیقه کار از بهرات استغنا نمود و بکلی راز و پیر ما با خویش فحش شاهزاده
ذکر اقامت شاه شجاع در راولپنڈی و قوت یافتن او و رسیدن
سرداران نزدش و حرکت او به طرف پشاور و عودش به بلخ و فتح
شاه شجاع بار دوم برای شیر پشاور و غلبه و فتح پشاور و غیره

جلد پنجم امان التواریخ

بعد بر پال چون شاه شجاع در اردبیل رسیدی انکست گزید بکار خوش و اوضاع پیش از زمانه شکر گردید از انسوی بد
 و کسان و دوستان و در فرخ خان که هر کجا حکومت یافتند را بت بسند و دستم شکاری را فرستادیم کم کم مردم خودی
 میخانه بسبوه آمدند و عراض شکایت و نامه های نظم نزد شاه شجاع فرستادند و او را بخوابستند و در انچه تیر میبارید
 فرسودند و این چنین جهان را در عطا محمد خان مکران کشید و سنده خان با سیرانی و نور محمد خان فوخرانی و سنان
 الگوانی با سواران خویش در کابل آمدند و حوزد امض خانیگاری سمرنی کردند شاه شجاع از آمدن سنده خان
 قوی حال شد و استحسن اقبال کرد و مصمم گردید که کابل را بنجیر سپاه و تفریز سوار و پادشاه به پرواز نماید و بسیار
 خبر در دوجا از دغان بگشت و کون که سنده خان سوار جبار غفرم را کابل است و دشمن بی خبر بوده بهتر نیست و فعلاً
 دشمن باغفران است شاه شجاع رای او پسندید بنوبه ده بر شتاب چون سردار محمد عظیم خان با عطا محمد خان در پادشاه
 شاه شجاع خبر یافتند با استقبال شتافتند و جنب سختی رویداد و در عطا محمد خان جرات یافت و دوشانی از بی
 شاه شجاع متعوض و با آنکه از صبح تا شام جنگ دوام داشت غالب معلوم نشد و هر دو سپاه دست از جنگ کشید
 سردار محمد عظیم خان جانب پشاور و شاه شجاع بطرف قلعه انک و از انجا به اردبیل رسیدی و آنکه گشت و دست کمال
 انجا متوقف شد و در این اثنا برخی خانان که از شاه محمود اخبرده خاطر شدند به شاه شجاع پیوستند و سنده خان سوار
 پیدای نمود و نیز عطا محمد خان با کلم کشید سپاهی بسرداری دهند ام شیرش اگر کشید میباید و فرساده که دو هزار
 سوار در کابلش حاضر شدند انگاه با عظام احمد خان برادر عطا محمد خان راه برگرفت و به انچه بر رسید و انجا
 ساخت از انسوی سردار محمد عظیم خان مقدم مصطفی خان با جبار سده سوار لغویان قس اولی فرساده و حوزد و عقب
 حرکت نمود و مصطفی خان با سوارانش به سواران شاه شجاع رسید و جنگ نمود و یکی کشته و در میدان
 سر که بخون و خاک افشانه شدند سواران شاه شجاع سرای انما از آن جدا کرده بجای شاه رنجیدند چون سردار
 محمد عظیم خان بر رسید و پیش قراولان را کشته دید بای شاتش لغبت دید و به طرف کابل فرار نمود و شاه شجاع
 مصنوعیه پشاور و اردگردید و بر آنکه مکرانی بس از زمانی پشت چون امورشده اطراف پشاور را نظم
 شاهزاده حسیه را با عطا محمد خان با سپاهی لایق برای تسخیر دیر هات فرستاد از انسوی صاحبان
 از دیر غازی خان مقابله و مقاومت شتافت و مختصر جنگی بودی داد که در انانی جنگ حیدر سوار از شاهزاده

ذکر اقامت شاه شجاع در اولندی

چید روز گردان و بطرف مبدی بجا رفغان فرستند و شکست به سپاه شاهزاده دادند و او هنرست کنان را بپایا

بیش گرفت و بمنور شاه شجاع رسید و بکوکلی را بفرستاد

ذکر تقسیم شاه شجاع را به شجر کابل و حلیه و تدبیر سرداران او در کابل بحبه

کفر فاش

و اینوقت شاه شجاع برای تنبیه کابل که بخت بر میان بست و اسبان و موسیقی را برای فریبی بطرف محال غلب و محض و

فرستاد و منت نمود که پس از فریبی متوجه کابل گردد و سرداران و روسای قبایل را اجازه مرضی داد که بفرستد و باطن

ساکن خویش و پس از دیدار و دوستی و بار تمیه ساز سفر خودت کنند چون عطا محمد خان بکران کشید و اطراف شاه شجاع را

بدید و در اندیشه کفر کردن او افتاد و بآبرادش جهاد از رفغان و غزدر بند و سمت رفغان بفرستاد و نو محمد خان را

و سران سپاه را بداد و نند و و مدد نامی بی پا و سر فرافیت و با نمانت به تدبیری باشد شاهزاده شکر کرده و قطعه یک

برسانند و انظار مدارک اجرای کایامه و اتصالا عرضیهات نمائشده و شاهزاده دعوت تماشای اسبان خویش و سواران

موزده و شاه بدو خیال و دعوت انانرا اجابت فرمود و همه روز و با جهاد از رفغان و سمند رفغان به تماشا داده و با شکر

که سواران مدگی روز خود از حضورش ای کچه زانند و هنوز امری در این حضور صادر نگردیده بود که غامی یکبار و

خود را صهارت با و صفا پیشا و رسانیدند و شاه شجاع را در میان گرفته دستگیر ساختند و غوری او را بنوسط جهاد

نقابه انگ فرستادند و از انجا قطعه یک کشیدند و عطا محمد خان بود و عطا محمد خان او را در قطعه واقعه مد که مانان خویش

ساخت و گاهی خدش رسیده مدز می خواست که او را از او طلب می کرد و این اخبار مد کابل بگشت شاه شجاع

دل بکمال برادر سوخت هزار سوار ماسور و بلکه که محل و مسکن اصلی عطا محمد خان بود و فرستاد تا نامی خویشان و

آقارب او سر گرفتند و مال و اموال انانرا بآباد تاراج دادند انگاه شاه محمود و فرما داد تا وزیر فرستاد خان بانی بر

سواران کم کشید گشت تا شاه شجاع را از اسارت عطا محمد خان نجات دهد

ذکر عودت فتحعلی شاه قاجار از اصفهان و رسیدن سفیرانی که بخارج فرستاده

بودند و آمدن سفیر انگلیس با تحف بسیار و معلمین و مهندسین و توپخانه

نزد و فتحعلی شاه

جلد پنجم امان التواریخ

همدیرین سال فتح علی شاه فاجار که باصفهان رفته بود در محبت بطهران نمود در این وقت عسکرخان اردبی که بعنوان سفارت
چربازان بلوچان اول امیر طووزان رفته بود با ایا و تحف نمایان برسد و نامه و تحف بلوچان را گنبد زانینیز عباد الوفا
افندی و شکر افندی و جرت افندی از طرف سلطان محمود خان دوم صفائی با نامه موافقت نامه بدر بارشاه ایران
کامیاب عودت کردند همدیرین سال سیرا ابوالحسن خان که بعنوان سفارت لندن رفته بود با اتفاق دیر کورافلی با سفر
انگلیس و سی نفر معلم و مهندس و غیره بجهت انتظام قریخانه و توپخانه و سپاه ایران بطهران وارد گردید و سی نفر انگلیس
پادشاه انگلستان را با تحف و هدایای آن دولت که عبارت از کتیبه لباس برلیان که بوزن سبب پنج قیراط بود
و سی نفر انگلیس و سبب عاده توپ و مقداری از مهمات قریخانه بود از نظر فتح علی شاه گنبد زانینیز و مورد غرض
اگر ام کردینیز در این سال بین تئون ایران و سپاه روس جنگ استداود داشت و دولت ایران توپهای تازه

شد و انگلیس با سی نفر لنین و پنج باشی انگلیس در این جنگ شرکت داد

ذکر جنگ بین عثمانی و روس و تقاریر روس و فرانسه و صلح بین عثمانی و روس

همدیرین سال حیدر پاشا از طرف سلطان عثمانی بجای یوسف پاشا با شصت هزار مرد شش هزار جنگ و با موگر و بد
و دو سه هزار اسکات فاشی وارد و شهر در و سنجی که روسها تصرف کرده بودند از آنها گرفت و اینکست مع سها
سیر و هم جادوی ایران سال دست اولی و دو سه سال از آنکه سافتی بفرستیده زنده بودند باز جنگ نامارسته بکنند
و شهر و سنجی را با تصرف شدند این بین باز سپاه روس و فرانسه تقاریر بالا گرفت و جنگ و صلح و دو سه ناما جابجایی
نعمت صاحب رسیده و این ساقه نزد جنگ است با تحف نمایان بفرستید و بعد معرفه شد و بعد که توپخانه
ذکر دعوت محمد علی پاشا که بکیر والی مصر از ممالیک و کوات و قتل عمومی
انها و مامور شدن طوسون پاشا از جانب محمد علی پاشا بحرب
و با سیرین و غلبه طوسون پاشا و فتح مدینه و محاصره طائف
همدیرین سال محمد علی پاشا حکمران مصر خباثت پاشا ره شد مازم جنگ قلع طائف و ماسها که در محاصره و بحدود سها
مدینه استیلا یافته بودند گردید مقدم برای اسودکی خیال و فراغت بال در صد دفعه کباب و ممالیک در مصر تقاریر

ذکر دعوت محمد علی پاشا کبیر و امیر مصر

زیرا خوف آن داشت در این شگر گشتی شاید غیبت او از مصر مالکیت متحد و متفق شده و فتنه بر پا کنند از این بود
 در ده جمیع پنجم صفر آن سال که معارف اول ماه سنه ۱۲۸۱ میلادی بود در قلعه مصر مجلس مجلی باراست و در وقتیکه
 این مجلس موده بود چنین و آن ذکر در نتیجه خواندن فتنان هر لعلان سلطان محمود دوم سلطان عثمانی که بجهت نصیب
 عساکر و قشون با موره بلاد عرب تحایه با و ما پهاست که بفرزند خود دلوسون پاشا است بسم خواهر کرد و شمشیر کلاه
 طرف سلطان بسیده و معز عیون مالک و کبوات و ملایک و شایخ مصر تسلیم دلوسون پاشا خواهر کرد و این است نبات
 مالک و سرشان و کبوات مصر را از سرگونی خیال و دوسه سوزن با زداشت و در روز عود تمامی راه قلعه گرفتند
 و با یک کوه بنظره و تربیت مینه دارد و قلعه شدند از انصاری محمد علی پاشا زینت ایدام انار امیر که بود و پنجاه سال
 و بلاد ان ششویا با شمشیری بران مقصد قتل انان با بجا گذاشته و کاشته بود و مالک بنای ورود کردند شدند و از آن
 غری داخل شدند و چون بنگانی طلان در ب سلی رسیدند محصور گشتند و از هر سو دریا را بروی خود بسته دیدند و از
 پشت دیوار و بالای حصون بدین گشتند فردا از کوه که نصیب دستند از شمشیر و خنجر راه عدم گرفته و کشته شدند
 این وقتی که انبار و قلعه کشته می شدند از انطرف عساکر مصری خانما و سازل انان را بیا و غارت اود و تمامی آسار
 و اما شیه نریش از اناراج کردند و هر کس بوا سطه مدزی داخل شده و نیامده بود هر کجا با فتنه گشتند و نیز محمد علی پاشا
 بر محافظین حکام و مدیران انبار کوه نامی هر با فرمان فرستاد که هر که از انان بیا بنده نگذارند بدین طریق
 انبار اندک. در بعد و تمام خنجر و از سر مالک مصر را اسوده کرد و انگاه که از کار مالک فرافت حاصل کرد و دلوسون پاشا
 با عساکر بسیار و توپهای قشون بار و انچه بخت و باقی کرد و دلوسون پاشا بار شد و جماعت فوق العاده و پها
 در نزدیکی مدینه گشت داد و هنرم ساخت و بنویس عساکر مصری مدینه را تصرف شد و شرح فو عات خویش را بمصر
 به محمد علی پاشا نشانست انگاه نوبت ظاهر شد و جماعت و ما بهار را در شطرنج محصور کرد و چگونه را بمصر بود
 بعد بزرگوار خود محمد علی پاشا نشانست و مورد تحسین گردید که بقیه عاشر از وقایع سال جاری بوده و شایسته خوش
 ذکر و یوانه شدن با و شاه نخل و جنگ و اسپانیا و حکم نامیون با عساکر
 جراح و در شش و سهر

بعدین سال که معارف ۱۲۸۱ میلادی بود هلب و باغی با پشاه انگلستان دست داد و کلوی دارالشوری بر

جلد نهم امان السوارنج

بس از نهادن اراد و عهد به بنای سلطنت اختیار کردند و انجمنها اول کشتی بخاری را در این سال باب انداختند و نیز
 میدان جنگ انگلیس و فرانسه در این سال و خاک سیانیا بود و در این سال یکم تا بیست و یکم اول امیر ملوک فرانسه مقرر شد و شد
 شهزاده های فرانسه روزنامه طبع و منتشر گردید و این بنام روزنامه بوسیه و همه روزنه طبع و انتشار یافت
 ذکر وقایع سنه ۱۲۲۶ و ۱۲۲۸ و حرکت وزیر فتح خان با مرشاه محمود و از کابل بطرف
 هند و ستان و ملاقات او با نجات سکانه و رفتن او به کشمیر و حبس
 او به عطا محمد خان و راه یافتن شاه شجاع الملک و بقیه اخبار او
 و این اوقات خانبه در سال قبل اشاره شد شاه محمود و محسن را با ساجد شاه شجاع از قندهار محمد خان فرمانده از قندهار
 با نسی هزار مرد و کشمیر زن توجه به هندوستان گردید و از راه پنجاب کبریا رسید و بخت سکانه ملاقات و قرار دادی
 گذارد که بخت در این کار کشتی معاونت و مساعدتی نماید و در مقابل این بخت پس از راه شدن شاه شجاع و تعریف
 فتح خان آمدن کشمیر آن وقت همه ساله ثبات کشمیر را گه دو شاه شجاع و سلطان اورامه لاهوری جای دیکه که عینه
 زیر نظر بخت سکانه شاه شجاع باشد بخت قبول این سه اردو را نمود و عینه نوشته طرفین محض و محمود موند
 انگاه بخت سکانه از جانب خویش چند سوار را با قشونی بسیار مکرّم رکاب وزیر فتح خان نمود و هر دو تن در خیال
 نموده به پیشپان که سرحد کشمیر بوده رسیدند و عطا محمد خان چون از رسیدن وزیر فتح خان و سپاه کشمیر خواه کار خبر یافت
 با قشون خویش استقبال شایسته و جنگی بیونگ دست داد و قاتل سپاه عطا محمد خان شکست یافت و از سرحد
 سر برافتنند و عطا محمد خان دیگر در حوز قوت جنگی آن غلبه و متکرم بود و سپاهیان و انس که بخت و او را کون گردید
 امان نیز همه روزه صد صد و صد و صد از او و برافتنند و نیز وزیر فتح خان شایسته و جابزه و احسان یافت
 عطا محمد خان چندی نیز در سنگاری حوز انگاه دست یافت و کشتن گردن اذاحت و قران را شایسته ساخت و نیز
 شاه شجاع الملک که در کوه ماران محبوس بود در برف و روی فراغت و مسکن بجایک سود و طلب عفو و بخشش
 شاه شجاع او را به بخشید انگاه راه باز شد و وزیر فتح خان با سپاهیان کثیر در آمدند و بنظر اسوار و بخت حکام
 بجهت اطراف معین نمود و روانه ساخت عطا محمد خان انگاه از راه اضطرار و جابه گیری نزد وزیر فتح خان آمد و دلالت
 بشرط آنکه کشمیر گذاشته با اهل و عیال و مال خویش از او نه بهر سوی خواهد روانه شود بشرط آنکه یک صبه ملو از جواهر

ذکر وقایع سنه ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸

تسلیم وزیر ناید و انظار داشت که چون من بعد با نوشته نشینی و از تو انقیاد می نمایم این جواهرات ناشایست را من و وزیر
 بطبع جبهه جواسه او را بچسبید و دستور داد که از هر سومی خواهر روانه شود و عطا محمد خان هر چه داشت همراه برد
 روانه شد و آن جبهه را نزد وزیر فرستاد و وزیر فرج خان از شاه به آن شکلهای رنگین خاطرش را فروخت و پس از آن
 جواهر شناسان و دیگران را بخواست تا از آنها منظره بپارچه اشاکر ده بجهه او زنی مبارز جواهر شناسان اند
 انظار باید بدین بجهه داده اند معلوم شد تمامی شش و اگینه های رنگین بود که عطا محمد خان شاید بواسطه فرقهها آنها را
 بدست آورده است بهجه وزیر فرج خان بسیار تغییر و فضا کشت اما چه فایده که عطا محمد خان نفقه بود و انظار وزیر فرج خان
 باجهه سردار قشون بند و ملاقات شاه شجاع الملک فرستاده او را ولداری داده و مجلساری نمود و در قرار داد که
 وزیر فرج خان با بجهت کرده بود میان مود و خجند اصرار کرد که شاه به لاهور تشریف فرما گردد و بگونه اسباب فحش
 و سائل اسباب بجهه او فراهم است و وزیر فرج خان از راه خدمت تشریف فرما برید و در باریات از آنجا که
 خوش داشت و آنجا بسر برید و برگر از شاه محمود و خوشی نماید که همیشه دوستش بود افکار مانده خواهد بود شاه شجاع بود که
 اصل و میانش در لاهور بودند اما قاضی انظار را خجند کرد و اسباب سفرت او بجهه فراموش و انظار حرکت نمود
 وزیر فرج خان کثیر را برادر خود سردار محمد و ظفر خان و اگر داشت و رایت خدمت از راه مونی بجا بقتضای آن و کابل
 بافرات از آن سوی چون شاه شجاع به بارموله رسید جمعی از راجگان سلمان و هند و شرف حضور یافتند و جواهر
 کردند که در منزل بجهه تشریف فرما می سر فرزند شوند و شاه بی سپاه شملت از آنرا قبول فرمود و چون مذهب سوم بود
 بر سید راجگان بادایای شایان خدمت رسید و توقف نگذاشتند و گفت هر زمان غم تشریف فرما نماید از آنجا
 و مال مضایقه کرده و خدمت جان سپاری خواهیم کرد شاه شجاع از آنان اظهار رضایت کرد و چون خیال تشریف فرما
 از آنرا منع کرد و فرمود پس از دیدار اهل و عیال خودت به کشمیر خواهیم نمود انظار از آنجا کوچ کرده منو جلا شود
 و در منزل و مقام راجگان با تحف پیش آمده مورد اغراضی شد تا مبره لاهور رسید و در آنجا بجهت مسکنه
 چون خبر از آمدن شاه شجاع داشت بهار شد خود را که مسکنه و رام مسکنه و جمعی از راجگان کشوری و شکر را
 با استقبال فرستاد و او را با اغوازی بسیار به لاهور وارد نمود و او را در عمارت عالی ساده مسکنه جای دادند

ان میاهات هر خانه شاهی را آورده و در مزارت دیگر مکان داد

جلد نهم امان التواریخ
 ذکر ورود شاه شجاع الملک به لاهور و وضع رفتارها بنحایت سنجیده
 لاهور با او و تعذبات لوناگون با او و عاقبت گرفتن الماس کوه نور از
 شاه شجاع با دادن وثیقه نامه و معاہدہ و شکستن اینها با تمام
 چون شاه شجاع در لاهور به عمارتی مرفهانه او بنبرای مای کرشنده و تعارفات و مراسم پذیرائی اولیه بزرگداشت بنحیث
 که خود بر رده این خاندان و عازان این دودمان بود آغاز نمائید و خوشنواسی را با شاه بی پناه گذارد و در تمام
 نزو او بطلب قطعه الماس کوه نور فرستاد شاه شجاع گفت وقتی این جوابه گران قیمت را خواهم داد که رشته پوش
 یگانگی بوسیله وثیقه قبیله حکم کرد و فرستاده بازگشت و پیام شاه را برساند بنحیث با نبرستاد و بیایای ظاہر خفا
 بداد و شاه شجاع اشیاء از دادن کرد و رشته داد و رفت طول کشید بنحیث تخت را مراد و شاه را با مرغانه سوار
 و پاسبانان چندی بگذاشت و بر رفتار و مضیفه شاه شجاع و حرمشایی بغیر و با این تعذبات باز شاه شجاع الملک
 نور از داد انگاه چند تن از اعیان درگاه را نزد شاه فرستاد که شاه هر قدر احتیاج به نقابیه و آئینه و غیره
 باشد فرستاده شود باز شاه شجاع استنائی به بیایهای او نکرد بنحیث چون از این امر ادش حاصل گشت
 چندی سکوت گذرانید انگاه مترجمان محض مدعا شریف به جلزار و بیو به نبرستاد شاه شجاع به خون خیال ان جواب
 گرفت انگاه بنحیث وثیقه نامه بگذاشت مشتمل بر مطالب خوش طبعی از قبل بطبع دوستی ابدی و اتحاد و
 واکذاشتن ملاقات کوتاهی و جنگ سیال و کلا نو که تمامی اینها قبول شاه شجاع باشد و او را بر داشت و خود
 شاه شجاع آمد و در کمال تواضع و مهربانی اظهار دوستی و گنجینی و اتحاد و آفاق نمود و شری از کلام و محاسن گفت
 و طوہمت و توسعہ سخاوت او را به نبرد او اشارہ از بی ایمنی کوه نور و اهمیت دوستی نمود و ان وثیقه نامه را نزد
 شاه گذارد و سوگند های مفاظ و شهادت بزرگ و معبد نیات و نامت و کرت و غیره که همه در مذمت
 بر من تقدس بوده یاد کرد که در خدمتگذاری و طریقہ پاکبازی همیشه ثابت و صادق خواهد بود انوقت
 خود را بخت غفران و روبرو و ذیل وثیقه نامه نهاد و او را در مقابل شاه شجاع گذارد و مستعد شد که بزرگان شاه شجاع
 نفقہ باغبانستان و تعمیران ایوان او را از سپاه و مہمات جنگ معاونت نماید و نوشته نیز از شاه گرفت که
 شاه شجاع باز بر اورش سلطنت برقرار مدعی بر کلک بنحیث نماید پس موضع اند شاه افشار از بیای بنحیث

ذکر ورود شاه شجاع الملک به لاهور

نویس از سر برداشت و بر سر شاه شجاع گذاشت و کلاه شاه ما بر سره خواند شاه شجاع پس از آنکه ایستاد و نجیسات اطمینان حاصل کرد و قطعه گران قیمت الماس که خود را انداخته و با دست چپ که در بر خنجر سوار بود که بخت بی مرئی و بی بجائی مادرین وقت بهار رسانید و آغاز نشو و نشود و نقدی را که دارد که شاه شجاع از راه چاره گلی الماس را تسلیم کرد و آنجا از مجلس بیرون شد و حراس و پاسبانان را برداشت و از شاه و حرمخانه بخت پنجشنبه شاه شجاع دیگر بمهر روزه بیرون آمده و به سیر و گردش و تفریح و زیارات اقامه و آنجا وقت سگید از اندید لیکن این آزادی دوامی پیدا نکرد و بخت ایمن و محو بداد هم شکست و یکی دو بار شاه را بصفای خواست قیامت او را محبوس ساخت و از قرار عیاضیات کسانی که از جانب شاه مامور شده بودند که از مقامات که نکالید و غیره ایستاد حاصل دریافت کنند چنین برآمد که ملازمان و بختیها بنا بر آمده اند چون شاه شجاع از قصر معاهده او پس از بخت جوابی بی اساس، با دو قاضی شیر محمد که امام نماز شاه و اتباع او بودند هم ساخت که او در نهانی با سر وادار عظیم حکمران کشیک کاتبه دارد و هر قدر قاضی سوگت خود و بخت زلفت و این گنبد را در زندان انداخته و او را از کتب و اب بی تاب ساخت و گفت گویا کار تعلیم شاه شجاع بوده و اصلا خود و بخت ملا جعفر نامی که خرنیش حاجی وزیر و او آمده بود تعلیم داده بود که ده سه مکتوب از جانب شاه شجاع نوشته و با دو تن از افاضان بخت شیر محمد نموده آنجا اندازد و بر گردانیده و آن مراسمات گرفته و چنین نمود که در این کار قاضی و شاه شجاع است بخت عاقبت شاه شجاع مست هزار و بیست و هجده کرده او را با دو وادار از زندان بر باند آنجا شاه شجاع از تنگنای و فاری بخت کمان رسیده از او درخواست کرد که افزون بجهت با بجای و دیگر نقل نماید و او را افزون بحدود

ذکر حرکت موکب شاه ایران در خلیه ایران و نزاع بین پاشایان بغداد و شهر و جنگ بین ایران و روس و غیره

محمد رین سال فعلی شاه از ملزمان بخت سلطانی حرکت نمود و سفیر انگلیس عازم خدمت نایب السلطنه در اندلس بخت و گوشت شاهی در میان مودت به طرآن کرد و دیگران فتنه بر پا شد و میر محمد اله پاشا والی بغداد و عبد الرحمن پاشا کاشمر و وزیراع و محبت شد و عبد الرحمن پاشا مغلوب و مغرور گردید و بران شاه بنیاد او را و فعلی شاه فرمان داد تا ملکان ایران و اساعودت کرد و ملا عبد اله پاشا ناچار او را بکجاست شهر و در بر قرار کرد و نیز در صفایه بین قشون ایران و

جلد نهم امان السوارنج

جنگ دایر بود و در وسطها قلعه نگران استیلا یافتند و نیز نوبت شاه ایران به طرف چین اوجان غربت نمود و بین این دو چین گهستان مقدسها که استوار گشت و از طرف ایران بهر زانو اوجان گهستان شیرازی و از جانب مدلس نیز در پیش مسین گردید و این معاهده و مصالحه موسوم به گهستان شد و این معاهده عبارت از یازده فصل بود که در مذهب سوم کتاب

مقطعه نامبری سطور است

ذکر جنگ اسپانیا و استیلا یی انگلیس با پیشت اسپانیا و قوتها نامایمونی در خاک روسته

نیز این اوقات که معارف سنوات ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ بود و در اسپانیا جنگ بر پا بود و سپاه انگلیس فرانسه و کوبا می جنگید. عاقبت انگلیس با مدیتهای تخت اسپانیا استیلا یافت و نیز شیر قطعات اروپا و داخل در جنگ با کوبا بود با کوبا و معاونت کوبا که شکر گشتی میکرد و تمامی این شکر گشتی بواسطه حرکات جنگی نامایمون اول امپراطور فرانسه بود با کوبا جنگ برین. و در فرانسه شدت داشت و نیز فتوحات قشون فرانسه بود و در وسطها از کوبا سپاه فرانسه نوازی کرد و مقدم انشده را غالی می نمودند و آتش میزدند و عاقبت قشون نامایمون سگوار و آندو و ایجا نجا و نیز فرانسه سپاه رو کشته شدند نامایمون در روز پنجم سپاه برانچ و فیروزی داخل سگوار گردید و چون قشون فرانسه نامایمون را مجاز خود داشت و سپاهیان بر بواسطه شدت سگوار می اود و قهقهه با تپش شدند و بسیاری یافتند و بهر جنگ سبب خسارت جانی و مالی بسیار گشت و از این سبب مغرور می از نامایمون کسب اجابت و دوست

عاقبت نامایمون انور

ذکر وقایع ۱۲۲۹ و حرکت رنجیت سنگه حکمران لاهور بجانب کشمیر و ب شدن او در جنگ و عود او و رفتن بجانب کشمیر و جنگ او با وزیر فتح خان و هزیمت یافتن او و رفتن به قشون

در این سال رنجیت سنگه حکمران لاهور چون به حسب قرار او وزیر فتح خان که با سبب سالها جنگ با کشمیر بود و در ساندیده بود با سپاهی فراوان نماز کم کشید گردید و چون سردار مریم بطیم خان از آمدن او اطلاع یافت با لشکری با تپش با تپش شرافت و جلی سخت نمود و عاقبت رنجیت پس از نهایی و بر بادوی ششبه از ترن پاشا راه نهند

ذکر وقایع ۱۲۲۹

گرفت تمامی ممالک جنب مغرب سر در بحر بزرگ خلیج فارس و خسارت زده به لاهور و دوت نمود و صد و تانی را بدو
 به تهمین سپاه و نیزه کارک نمید و فرگاه برادرانی سپاه بسیار و ادوات و آلات جنگ بی شمار میباش و درایت غریب
 پیشاور بر فراخت و چون خبر جنبش او به طرف پیشاور در کابل رسید و سید وزیر فتح خان را با لشکری از استبداد
 پیشاور روانه ساخت از انبوی رنجبت سنگه چون از لاهور به راولپنڈی رسید و از آنجا گذشته به رتاس فرود آمد
 افتاد که سباده جانب او شاه شجاع الملک قندهار را نیز از دست او گرفت و او را بخواست که در این سفر او باشد
 شاه شجاع الملک است و در کوفه جاری حرکت کرد و به دیوبند و تنغابا رسید و وزیر فتح خان به کناره رود سند
 سیدان که از گرم شد و در سپاه کینه خواه به هم افتادند و جنگی سخت نمودند و از کشته شده با ساختند و جانها را بپایان
 در این بین جنبش از لشکر وزیر فتح خان از ششگونی نمودند و حرکت از آن سبب قوت قلب سپاه رنجبت گردید و گمان
 انان و جنبه از آن را در نوبت از جای بجنبید و حملات سخت کرده سپاه وزیر او به شکست و وزیر فتح خان با سپاه
 استبادگی کرد و عاقبت تاب نیاورد و از کشته شکی از زمین زمین افتاد و گلب تن از سپاه بانس او از میان هرگز
 و برنش برد و این جنگ به ظفر رنجبت سنگه تمام شد و سپاه بانس برخی از ششگونی و بعضی از کراما که کشته شدند
 کشته گردیدند و بقیه آنها فرار کردند و بعد با به پیشاور رسید و وزیر فتح خان با حال نایاب به پیشاور و چون رسید و لشکر تنغابا
 جمع نمود و راه کابل گرفت و رنجبت ظفر از شاه شجاع به راولپنڈی و دوت نمود و از آنجا تنغابا به حرکت
 ذکر طغیان خانان خراسان بر جنبش شاهزاده محمد ولیمیز و بطمع افشاران
 حاجی فیروز الدین و عاقبت او و اندن شاهزاده کامران از
 قندهار و عویش

بعد از سال خانان خراسان شاهزاده محمد ولیمیز مخالفت در مخالفت آغاز کردند و موافقی و اطمینان شاهزاده را کردند
 اراضی و نباتات این بحر بند غارت کردند و عازم هندیه تاراج شدند شاهزاده محمد ولیمیز استخوانهای
 راده ست مشفق خود را و استبداد مضار کرد تا اتفاق او فی شرف خانان با نایاب تحو خان در نهانی با خانان محمد ولیمیز
 یار و مددکار بود و چون شهید سید بوسال خفیه نام از پسران زکیم که در دودایت سرداری برادرش یکبار
 خان نیراه از مواظقت با مخالفین شاهزاده به براف و در قریه ابدال ابدحام محل اقامت آنکه و حاجی فیروز الدین
 محمد

جلد پنجم امان التواریخ

مکران هرات با یکجا تبه کشود و او را به شیرازیان تحریک و دعای قهر و ذلالت می یافت خانان خراسان را مل برضعت
 شاهزاده محمد ولیمیزا کرد و شاهزاده ملک قاسم پسر چو ذابا عاق حاجی افغان برائی و فوجی ارسله ماه و تفرقه فرمای
 و ملک قاسم طی طریق نمود و چون تعاقب نزدیکی شد قاضی را بمحاصره انداخت محمد خان سپه استخفاف قرائی به قلعہ داری فرستاد
 و بموافقت به ریختن که در شعله رفته علم طغیان برافراشته بود به شاهزاده کامران مکرمان قندمار مرسله فرستاد و از
 صدق نیت و فکرت آری با دزدانی هر که دود به قندمار فرستاد و او را به غیر خراسان تحریک کرد و نداشت کند که خراسان
 بهرج و مرج بوده و تمامی خانان خراسان بر بند حکومت محمد ولیمیزا هستند سخن نمودن ملوسان است چون این بکتاب
 و قرآن قندمار رسید شاهزاده کامران با سپاهی ارسته از بجای پیچید و متوجه خراسان گردید چون حاجی قهر و ذلالت
 مطلب شنید خبر سبکه سباد کامران هنگام هجوم چشم طمع بهرات اندازد و با مخالفین قهر و ذلالت پسران و مایه بکتاب قاسم
 مشغول محاصره عوزیان بود بخواب است و سردار اسماعیل خان دانسانی سردار خراسان را ملک کرد تا از شهر عبور با طمع و ذلالت
 شاهزاده کامران بمحموط ماند سردار اسماعیل خان دعوت او را اجابت نداد و برادران خود و ذوالفقار خان و مطلب خان
 با انگیزی ارسته به هرات فرستاد و اناناده نبه و کلمات جنگ خود را در پهل نقره گذاشته خود متوجه بل باقی شدند
 و بخارار دوگاه خود ساختند از اسنوی شاهزاده کامران بر طبق مناسی محمد خان قرائی به هرات آمد و در وضعی و نسبی
 هرات نشسته از نبود چون دانست سپاه ایران رسیده مصلحت در طرفی دید و نامه معذرت خاتمه نگاشت و درین
 عودت بجانب قندمار برافراشت و چون حاجی قهر و ذلالت مکران هرات خود شاهزاده کامران را بجانب قندمار
 خوشحال گردید و بسبب دو صد و پنجاه هزار روپیه زر سکه که از مالیات هرات که بازده بود به نواب سردار اسماعیل خان
 بداد و انان را بخلایق فاشه و تحفه شبان شاد خاطر کرد و در ساج و سنا به طلبه و در خراج سکه را بنام بادشا
 ایران مداح داد و انان عودت به شمشیر کردند از اسنوی متبایان جنگ و حوالی مستهبین خانان و شاهزاده
 محمد ولیمیزا را رسته و شاهزاده غالب گردید و استخفاف قرائی و جمعی دیگر رسته شدند و سایر خانان خراسان نیز

و طبلش ایانه حکومت شاهزاده خواستند
 ذکر آمدن نایب السلطنه و لیمیزا بران به بلهران و غزل محمد ولی میرزا از کوه
 خراسان و نصب نعلی میرزا شجاع السلطنه بکمرانی ایالت خراسان

ذکر ایام سلطنت محمد ایران طهماسب توسایر وقایع دنیا

همچنین سال مابین سلطنت با محمد علی شاه پادشاه ایران احضار بطهران گردید و شانزده محمد و لمبینه حکمران خراسان بنظر
بجایست حشمتی سبزه زای شجاع السلطنت مکتوبت خراسان برقرار شد و نیز ابوالحسن خان شیرازی بنجه با رضا شاه پادشاه
مکملان ماسور دربار رسید و از طرف پادشاه ایران بدایمی چندی به همراه او فرستاده شد که از انچه دو نفر نظر
وده را رسالت سبک کاغذی قدشال کثیر و بسیار از اشیاء نفیسه کار ایران می نمود نیز سفیر انگلیس (فرمانی اس) با فرمانده
که بین ایران و انگلیس متبته شده بود و در سر کوراولی (سابق طبع) بن محض ملاحظه انسانی دولت انگلیس برده بود و ایران
و بطهران وارد گردید و این چند نامه بارز و مضمحل بوده که صاحب قلم مصری تمامی را تخریب می نماید و در فصل او
با خاستن بوده و چون تقریباً تمام مواد یازده گانه از حزب اعتصاب و اجرا فاده است از شمارشش و این طایفه
کتاب انما نشد نیز در این سال نقلی شاه بسیاری از شانزده گانه را بنا بر اساس طبع

همچنین اوقات محمد علی پادشاه نظریه طبع یافته و طوسوس پادشاه طایفه و با بیاض کم که از شتر حرکت او از سر و از سر و
بود بواسطه آنکه رئیس طایفه و با بیاض که سعود بود و در نوزدهم ربيع الاخر این سال با جمل سعود و در گذشت راه قوافل
و حجاج بسیار از طرف بطرف که روان شدند محمد علی پادشاه و الی مصر چون بکه رسید به طبعات فتنه مالی نجیب و خوالی
بروی غار و با درگشود انچه شریف غالب اگر قمار و مهر روانه داشت و بجایش شریف بجای را گذاشت و صفات حجاز را
نظریه سبزه زای و با تمامی حجاج عودت مصر کرد و در انوقت طوسوس پادشاه و در عیبه ای تخت بزرگ و با بیاض که
بک انچه بود و استیلا یافت و شهر درس که در نزدیکی مدینه بود و سفرش و عیبه الیه سپر سعود و مضر گردید و با سعود
نزد طوسوس پادشاه فرستاد است و عیبه ای ترک جنگ کرد و چون محمد علی پادشاه که مصیبت فتنه بود و طوسوس پادشاه
مصر گرفت و عیبه ابراهیم پادشاه را ششم محمد علی پادشاه ماسور جنگ با عیبه پادشاه و او را مغلوب و همراهِ خود بصره
فرستاد و اسیر نمود که در آنجا بسته شد و تمامی جواهراتیکه از امانه شریفیه و با بیاض برده بودند ابراهیم پادشاه گرفت
و انهای این کارنامه بطول انجامید که در اینجا با خضر رشید منتهی شد. همچنین سال که معارف ۱۲۸۳ هجری قمری بود
دولت در سر و پر و سرخ اطرافش متعین شدند و برضای بلیون اول امیر طوزان قیام بکند و نوزده و نمان پنهان
سرباز میاگردند و رعایتیکه با بلیون سید نیز از تن سرباز حاضر داشت با محو جنگها می هم می بخورده و دست و پا

جلد پنجم امان التواریخ

از سپاه دول جاگانه نجاک و خون غلبه نداشت تا غلبت نامیون مغلوب گردید سپاهی که در سپاهیان دین گشت
نامیون در سپاهیان تو انشد کار می کنند جا بقیع نیست که در این اوقات آغاز گشت نامیون شد
ذکر وقایع سنه ۱۲۳۰ و فرستادن حاجی فیروز الدین نامه و تحف بجهت شاه ایران
فتحعلی شاه و شکایت کردش از شاه محمود

در این سال حاجی فیروز الدین مکران بهرات نظر به تشدید روابط کیمینی که بین او و دولت ایران بود حاجی آقاخان وزیر
با اتفاق ابراهیم خان هزاره بدر بار ایران نزد فتحعلی شاه قاجار فرستاد و عرضیه نگار کردید که شاه محمود مکران کابل
تقدیمی می نماید و ستم رواسا بر فتحعلی شاه او را کرم داشت و نامه مودت نامه با علنت کران قیمت متوسط میزد
مروزی وقایع کیم بجهت حاجی فیروز الدین فرستاد و وعده سعادت و معاضدت داد و ابراهیم خان هزاره را بجهت
آنکه در امور عزایان فتنه و فساد کرده بود محکوم بکشتن در طهران شد و از حکومت و امارت مردم هزاره معزول گردید و از قتل
سپه محمدخان هزاره با مارت طایفه هزاره مامور گردید و منشور و ملت یافت و به طرف معصده شافت و چون بزرگ
مصادق و قایع نگار بهرات رسید نامه و ملت شاه ایران را که از ایند حاجی فیروز الدین رسیده و گشت و صحت و اعتبار
درانی را با تحف و هدایای شاهان به طهران بنامه مودت فرستاد و نامکید و فرستادن قوه و سعادت می گشت
و چون المپی او به طهران رسید و هدایای حاجی فیروز الدین را از نظر فتحعلی شاه گذرانید شاه سر و گشت و او را از منزل
ایران بر سر شایع های داد و بسبب از آن او را بوجه های سبزه گران کرد از امینوی مکران خراسان نیز بزرگوار
خشی باشی حوزة العنبران سالت به بهرات نزد حاجی فیروز الدین فرستاد که مبادا او با خانان هزاره و غیره
طرح اتفاق انگشت و فتنه بر پا کند حاجی فیروز الدین بلا حظه آنکه حوزة آبا پادشاه پاب مرسله و مرابطه باز کرده بود
اعتدالی به رسول شتاب نمود و فتحعلی خان مروزی را به جنبه تشییع عزایان فرستاد و اینجا کار شات مزین و هنر
و رسمیه میبوی بدست نیدهند که چگونه شد حاجی فیروز الدین با اینده آنها را رادت و مودت نسبت پادشاه ایران
رسولهای متوازه فرستادن و مودود و موافق بر بن گب باره از آن جاده خوف و کس از گب سوخته
فرستاد و از گب جانب بر احمد صادق قایع نگار المپی ایران راده بهرات شتابت با محله از طرف دولت
حاجی فیروز الدین آنها را سعادت می شدند از جانب شاه محمود امارت و معاضدت می پدید

ذکر توبه شاه ایران بچمن خوش
و جہای دول اروپا با ہم و استعفا تی پالمیون از سلطنت شہ
بر آمدن لونی بجدیم

به پسر سال بادشاه ایران شاهی قاجار برای بیرون نمودن پسر خوش گشت و مدتی در آنجا بقیه و شت و شادی سپید
 اندازی و سرگشته و لذت نبرد قتلان قاجار محمد خان نوسس سلطنت قاجاریه که حسین و قربان نام بودند توسط مکران ^{نادر}
 گرفتار و قفسان سینه و فعلی شاه سر و شد نیز در آنجا که تفران ^{نادر} سیادی بود و انواع اروپا بواسطه شگلهای
 ستاره ناپلیون و گرگون بود و دول متحده متفق که عبارت از روس و پروس و انگلش بودند در ادویه و قشون و
 جنگ کوشید. و بسیار مؤذنه و دشمنان شد دولت در گیلان پیچ شده قرار دادی و دادند که از جان و مال نصیب
 نگینند تا خواهی ناپلیون و شوکت فرانسه را در هم بکنند و بدین عماره قشون دول متفقه بگنهای خوزریانه با
 ناپلیون مؤذنه و سپاه فرانسه را شکست داده متوجه پاریس شدند ناپلیون از پیش آمد امور رنجیده خاطر
 متناک شد و میخواست خود را ستموم نماید زیرا این همه فلاکت و پریشان حالی را او بجهت ملت فرانسه
 بود بکسب ناپلیون از سلطنت استعفا نمود و با سپه و خانواده خویش انگل جزیره الب مؤذولت فرانسه را
 بجهت هم را به سلطنت برداشت. و باز مراسم و عادات پادشاهان فرانسه برقرار شد و تمامی شاهزاده ها و شاهزاده
 خانهای فرانسه از آنجا بیرون میروند خوشتر از سر در می شوند.

ذکر وقایع سنه ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ و حرکت شاه محمود و وزیر فتح خان بعزم
رزم بارنجبت سنگه حکمران لاهور و مقابله آنها با هم و شتر قتل شدن
انان با ورن جنب و مشقات با ورن شاه شجاع از رنجبت سنگه
مطالم طاقت فرمای رنجبت سنگه نسبت به شاه شجاع
پس از آنکه وزیر فتح خان از رنجبت سنگه سگت یافت و وزیر فتح خان سگت موزده از پشاه و رنجبت سنگه
شاه محمود به نیه سپاه و تفریح و عزم به پرداخت رایت فرمت از کابل جانب هندوستان و لاهور
پس از طی منازل سوره شد آمدند و رنجبت سنگه چون از خبش سپاه کابل خبر یافت فرمان داد با تمام
سپه دار و اتباع شاه شجاع که در او پسندی بودند و سیاهی فراوان و توپهای آتش نشان حرکت موزده

جلد نهم امان التواریخ

و منوچهر شهر آنگ شدند خود نیز برسید و شکرهای نیکین برافراشت و به ساختن حصون و استحکامات جنگی بر خشت
 قبلی که حمله بر آنها بسیار خسارت آورده شد، زیرا که او را در قشون نجیب دوتن اروپائی فرانسوی مستخدم بود که
 بسیار از وضع قوانین نظام جنگی اروپا مطلع و چون گذشته از شهر آنگ مکن بود شاه محمود و وزیر فرستادند
 آن سوی شهر یافت کرده عاقبت به و ن جنگ با عدال راه کوستان و دیره جات پیش گرفتند و مالیات پس
 را از رعایای سند و طغان گرفته عودت بکابل نمودند و نجیب سنگه نیز سرور و دشمن عودت به بلخ و دوز و دهم
 و شاه شجاع با ما مورافات را اولسندی کرد پس از چند شبی سی جمل دزدان ناچار بنزل شاه شجاع میخستند و خاتم
 سپارش به یکی دوتن آنها داد و میخستند و شاه مضطربانه بسیار و از این حادثه ناگوار پریشان حال شدند چرا که دشمن
 دزدی که گرفتار شده ملاحظه و تحسیر کرد معلوم شد آنها به تحریک ام سنگه برای کشتن شاه شجاع و بردن اموال از
 طرف ام سنگه معین گردیده بودند و روز بعد چون ام سنگه خبر یافت و بنزد شاه شجاع شتافت و اتفاق از این
 اطلاع از این حادثه کرد و بسیار عذرخواست و آن روز خبری بمقرری شاه با ستم مذورات و صفات بغیر و شجاع
 چاره خبر میر و کشیدن این گونه قنایات چون بود ساکت گردید و در صد در آمد که مرسد را به لاهور فرستادند و دوز
 اسباب یافت شاه نامه را حاضر ساخت در این وقت که سنگه نزد شاه و خواهرش که در خدمت شاه با و حرکت کند
 شاه شجاع غیبه بیک که موسوم به کاجون دوزی مرصع بود با و بیخستید و تمامی اسباب آن چادر از فرشت و ظرف
 را با و گذاشت آنچه مرسد را به لاهور روانه فرمود دوزی خنک داشت که که سنگه و ام سنگه نزد شاه شجاع
 میخستند با ما مر نجیب سنگه عازم لاهور میخستیم و تو نیز سوانخت و مرا خفت نائی ناچار شاه شجاع با خاتم ششم
 خود با اتفاق آنان متوجه لاهور شد و بنور ساقی ملی نشد بود که نزدیک بنوا رسوا رسیده لغت با شخص
 و مرا خستند و ایم چون پس و پیش افتادند آن روز آن چاه را سبب اسباب و احتمال شاه شجاع را خات کرد
 تمامی خدمه او را از لباس عریان ساختند و چون شاه شجاع بنزل رسید شنی خنک مان او با عالی پریشان و در
 از راه برسیدند و ما را باز گفتند شاه شجاع نزد آنان آن دوتن سرور دارند و فرستادند آن کتاب ده بانه
 و آنها را مساف نموده لغتند و ما را بدست خواهیم آورد و رفتند و چون پاسی از شب گذشت مساف و آنها
 خالی شده و نفرستادهای بی فراش که همه پرازد اسباب سنگین و اشبار نیکین و جواهرات و غیره بود خالی گردیدند

وقایع ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲

فرز دشت که شد شاه شجاع چون جابه نداشت از صبر بود و دیگر خبری نگفت با این حال سرداران برنجیت پیش او باز آمدند و خواستند که عقد نامه از او اذیت کردن به شاه مادر ستم و آنچه را که تنای برنجیت بوده معمول داشته ایم و اگر شاه شجاع می خواهد اسوده کرده و آنچه که دارا بست جز خود دشت و به در نزد و جات عمراتش باید با برنجیت بنسیم شاه شجاع با جابین در داد و به در دو لا سور تمامی اسباب مردانه و زنانه و اثاثیه خود را روی عراوه ها که از دشت و جیت فرستاد و آن را بجا بر هر چه در وزن سبک و در قیمت سنگین بود برداشت و با قیر آنچه شاه شجاع فرستاده و شکار زده این دستور حاجی میرزا عبدالرحمان بود که ایچین نام در تصامیف محلات هفت گانه امان التوابع کمتر سفر مرصع با فتح ملوک و سلاطین و شاهزادگان و وزرا شده و ام لیکن در اینجا جابرجا رشتن این مختصر ستم که هر کسی بیانات علمای سستی نظرت و دماست و ثبات و جبات برنجیت سگده مکران لا بهر تقبیل نگارنده نگذاشت و سلسله از او تعدیات جابرجا و تحقیقات نمایان که نسبت بیک مظلوم سیر بی پناه رو دادند یک کتابی در خواست نوشتن

ذکر شکر کشیدن شاهزاده شجاع السلطنه از مشهد به هرات و صلح حاجی فیروز الدین حکمران هرات با او و عودت شکر کشیدن

حدیدین سال نظر اینکه حاجی فیروز الدین حکمران هرات سبب افتخار طاعت گان شده بود و چشم طمع با دشت و قبیله به نیابت مکران خراسان نمی گذاشت جابرجا شاهزاده حسن علی میرزای شجاع السلطنه فرمان فرمای خراسان به پادشاهان و توتوهای شکرستان از مشهد است که هرات که چون حاجی فیروز الدین هرات از غیب پناه شاهزاده خبر یافت مطامع خان نامی را با نامه فرستاد تا استقبال شاهزاده فرستاد و او در شهر تربت جام بار دوشی شاهزاده و نامه و پیام را گذرانید که توقع حاجی فیروز الدین این است که شاهزاده عودت به شکرستان و دهن از غویان شتم خواهم پوشید و دست از او می کشم شاهزاده وقتی به رسول و رسالتش نگذاشت و او را مرض کرد و طبعی که موده راه مار از سر کشان مصفا ساخت و مقبره جنگ بر داشت حاجی فیروز الدین نیز از السنوی با شکرستان بروج و حصون و کاشته شکرستان و میرزا از ان و مدافعه کاران بر داشت و با نذک وقتی سپاه ایران از طرف هرات از دشت و قتل و سبب بر داشت حاجی فیروز الدین دانست که عاقبت و جینی برایش پیش خواهد

جلد پنجم امان التواریخ

نهر صلح کردن را داشت و رسولان حرب بنان جهان اذاعت اساس صلح و مسالمت نامه و گذاشتن مغزین
 و دادن دوصد و نجاه هزار روپیه ندر مسکوک و سکه و خلیه بنام پادشاه ایران نمودن و فرستادن شاهزاده شجاع السلطه
 شرائط او را قبول و وجوه را وصول موده از ظاهر هرات برخاست و از راه قندهار و بادغیس متوجه بدکشت موده
 بواسطه سختی راه با گرفتار شد باید مصائب شد و در پس رفتن شاهزاده از هرات حاجی فیروز الدین بنی تحف و دیگران
 که ان قیمت توسط عطا محمد خان بجهت شاهزاده پشمه فرستاد و شاهزاده شجاع السلطه رسولان خواست و کامروا و

روانه ساخت

ذکر رفتن وزیر فتح خان با سپاهی ارسته بجان کشمیر و در واد کشمیر
 بدرون جبلت با محمد عظیم خان و گرفتارن بالیات و عودت شریه بکابل
 بعدین سال وزیر فتح خان از کابل انگلی ارسته بزم نسیه برادر خود سردار محمد عظیم خان بفرستاد و در پی ناز
 کرده بظاکر کشمیر برسیه چون سردار کشمیر از آمدن دشمن خبر یافت با ستمات مشهور بدانت و حوفا صیای مدافعت
 وزیر فتح خان برسیه و چون راه با از اطراف مسدود یافت در پی جابره برآمد و مدتی گذشت و هیچ یک از طرفین
 هما حمله و مدافعت نکرد و دست به جلوده و او قه در اردوی وزیر فتح خان رو بنقصان گذارد و عاقبت روزی وزیر فتح
 در محله خود نشست و تنها ماه اردوی سردار محمد عظیم خان مدعی گرفت چون سه دار از آمدن برادر خبر یافت بتغیض
 شتافت و او را تحمیه و اردو کرد و سپهر از انظار سرت و محبت هر دو برادر بد کشمیر رفتند و سپاه وزیر فتح خان نیز روانه
 و سردار محمد عظیم خان خدمات نمایان موده و مالیات غصب فاده تابا تحفشان بان ادا کرد و وزیر فتح خان مشو مکرانی
 کشمیر را بانه نام او بجا بست انگاه رات عودت بکابل را فرستاد

ذکر زوال یافتن آفتاب اقبال حاجی فیروز الدین حکمران هرات و طلب کردن
 مدد از شاه محمود و آمدن وزیر فتح خان بعنوان معاونت به هرات و
 گرفتار کردن و روانه داشتن حاجی فیروز الدین و متعلقان شریه
 و سایر وقایع هرات

بعدین سال آفتاب اقبال حاجی فیروز الدین حکمران هرات مدد بخواه گذارد و پس از آنکه شاهزاده حسنعلی سبزی

زوال اقبال حاجی فیروز الدین

شجاع اسلمت از هرات برفت و حاجی فیروز الدین مالی بسیار و مخفی ثمار بود و بدو خوردن نیز از دست او بر داشت
و دیگر مخازن وقت و صلحت در آن دید که برادر خویش - شاه محمود استعانت نماید و معاونت او عود باز از ارباب
بستاند بکلی باج و خراجی که همه ساله بایران میداد و دیگر نداده و خزینه خویش را سمو سازد و بدین خیالات کشایان با وسته خنجر
نزد شاه محمود به کابل فرستاد و راز دهنی خویش در میان نهاد و از اتفاقات مدت ها بود و پیشاه محمود و وزیر فتح خان
و خصوصاً شمسیر هرات شناسوره و مذاکره و کار بود و مسئله استیلا ی هرات در خفا به پیشاه و وزیر میران داشتند چون
حاجی فیروز الدین به کابل رسید و نامه و مخفی حاجی فیروز الدین بگذاشتند بی اندازنه اگر اکرام و خزانارش محمود و بدین
مخفیبت و انعام خویش گذارد و جوابهای دل سپاشتند و و ده و صریح از شاه محمود گرفت که فقره بگری را سبب
روانه هرات خواهد شد حاجی فیروز الدین نه تنها خراسان بلکه ایران را سفر سازد و رسول از کابل هرات عودت نمود و کابل
مسرت بخشید شاه محمود را برسانید و در پس او شاه محمود و فرزندانش وزیر فتح خان با سپاهی فراوان که عبارت از سنی هزار
مرد و شش زن باشد با توپهای قلعه کوپ و میدانی و دانه هراتش و وزیر فتح خان و دست بزرگش و بخشش را به و درجا
رسید مالی بسیار بخشد و صاحب سراج التواریخ که در دافع مؤلفش مفت کلین سراج الله و الدین امیر حبیب خان بوده بود
که وزیر فتح خان از کابل تا هرات بود و شش لک روپیه در مسکو داد و بدین منوال بغیر از رسید و حاجی افغان وزیر
حاجی فیروز الدین چون آمدن او را با غلبه هرات صلحت نماید بایستقبال او مسافت نماید و ایرانی شایان او را از یکی
هرات ملاقات کرد و او را در جانی با صفا و روداد و تسخیر و باز اقدام بر فواعت گیرند که هر سینه وزیر سر اندر که کسب
و سیاست بود و فرمود بی ما را خبرندست حاجی فیروز الدین و از دبا دالاک و ثروت و حشمت کاری نسبت و بایدست
لمح و زرزی دولت ایران را از دامن او قطع نمایم و چند روزی بدین منوال با بیانات بی طرفانه مخلصانه ابام گذرانید
چنین نمود که عالی به کام حرکت بطرف غوزبان و قشمران سامان است پس روزی حاجی فیروز الدین برای شوشه
نخواست که چند تن نیز از بزرگان و اعیان او با او آمدند چون بهر ابرده وزیر فتح خان رسید او را استقبالی سبب
و در صد مجلس یاد داد و انواع خصوصیات منطوق او را در ده بهانه پرورش و چنانچه قبل از وقت بلا زمان خوشین
بود که فقه و حنفیه حاجی فیروز الدین را فرود گرفت او و تمامی بهر ثمان او را تصدیه خست و سر دارد و قشمران و سر و اگر در آنجا
ماورضیاء خرنیه و مال و اسوا او کرد و آنها بهر شهر رفتند و پس برگشته شدند جمعی مانند میرز بیل خان و حسن خان و حاجی قلنگان

جلد پنجم امان التواریخ

و عبدالرشید خان و جمعی از بزرگان و ملازمان نامی را متعزف آوردند شاهزاده ملک فاسم پسر حاجی فرزدالدین از مدافعین
 و پس از چندین روز خون و شمشیر را بخواه وزیر فتح خان بمکلا میراث داد و گردید و حاجی فرزدالدین با نامی زبان فرزند
 و اعوان او را زینت بار کرد و بنظم سپاه و نسق شهباز دخت و سردار گنت بخان و سپاهی و دسته نامور فرزند
 کرد و آغاز مکان به را با خانان غراسان شاه محمد خان فرانی و ابراهیم خان و بنیاد خان و بنیاد خان و سیدی و سیدی و سیدی
 گنار دوروی دل اندازد با خود گردانید و همچنین جمیع خانان مکران و جازم را با خود و محمد ساحت و اشاعه و بخت سازان
 مردم انداخت و چون خبر فتح بهرات و دافغانستان انتشار یافت شاه محمود و قندهار شش شاهزاده کامران طریق بهرات
 گرفتند و این وقت سردار محمد خان از افغان و شوکت برادر خود وزیر فتح خان و حجت پاشا که چون شاه محمود و سیدی
 کامران برسند و شوکت و افغان و وزیر برابرسند شاه محمود و در صد و دوازده ای او برانند و بواسطه آنکه خود سردار
 محمد خان نامور ضبط خرنه و جواهرات حرمسرای حاجی فرزدالدین بوده و مورد علاقت و توجع گردد و این در خطات معلوم و حجت
 در قتل کشمیر نزد برادرش سردار محمد بنظم خان با داشت و متوجه هندوستان شد و حدوده پناه محمود و شاهزاده کامران برسند
 و قضیه فتح بهرات و گرفتار شدن حاجی فرزدالدین و قتل و عارت و طاعت و محمود و گنار اند و متوجه کشمیر گردید و چون
 کشمیر رسید سردار محمد بنظم خان در دست او نامه و علامتی از وزیر فتح خان و چندین با و خبری نگرد و امر نمود که

ما را کشمیر سردار دوست محمد خان بمحسوس نمودند
 ذکر تاج شاه شجاع الملک و فرار و گزیرانیدن حرمسرای خود به لودیه
 و سخت گیری بخت با و فرار کردن او و رفتن او با راجه بیج سنگه
 بطرف کشمیر و عدو و قتل و غارت

چون شاه شجاع الملک خود را در جلی لاجور گاهی در در او سبندی نانی اسیر و گرفتار شد و تلبات نامهار نجیب سنگه
 ده اندیشه فرار دادن حرمسرای خود و افتاد و مقدم ملا حنف و میرزا ابوبکر خان و القوه و زود و مدعی و سبندیان بنگا
 کرد که در نزد کسان و سرداران و نجیب سنگه از این مطلب چیزی در میان نهند و کسی حرفی نزد آنجا و زمان خود
 که معمول بند و ستان بود که در غارت و دایه بجهت فروش اشیا و می کند و بد و چند دستگاه عراده سواری
 بجهت فرستادن حرمسرای لودیه به اندازها بجهت و می شود و در بعضی محضومی داشت و زمان از لباس نایل

ذکر پیرشاه شجاع الملک فرار

عجیب کرد و چهار بار سبای ده هزاره و فرستاد و ملازمانش از اسبهاست به لودیه رسانیدند و در وقت نیم باده
 شاهزاده محمود را این بازگشت و فدا و در نجیب خبر دار شد و از آنجا است و از او پرسید حال شدان طفل فقیر ابدان کرد
 و گفت بجز چهار تن از جوانی کسی جو نیست و اکنون به لودیه رسانیدند و نجیب سگله سخت برانفت و نزدیکی
 هزار تن شال و ابراسین کرد که از شام تا بام به جرات او اقدام کنند و روزنامه حاضرند به روغن داده بودند که او از شام
 هر چه جویده دارد و با روغن او را غدا بخورد و نیز غنای از این تربت یاد که بجهت سفر و خضرش و مخصوص باشد
 از انواع نبات و فشارها و اسفندک داشت بدین حال شاه شجاع چند ماه اوقات گذرانید و خود را محض استخوان
 بله رنجت بر خواندن او داد و از کار مشغول داشت تا قیامت بمیری نه بشید و زمین زیر خواجه خوشه اشکاف دان
 سقف طاعت برین بود و از آنجا است و با رعایت یار دیگر اسواران کرد و به بیرون راه پیدانند و شبی که نجو است فراکن بجا
 در یک کاری پیش کار خود را در خواجه خوشش بخوابد و نزدیک خواب و خوراک او را شامانه قرار داد که یکپس از سغفیر
 اعیان فقیری ندانند انگاه به از آنجا گستره داده ساختند و او را شال و لباس و تسبیح و سجده و گشول و غیره
 راست کرد و با میر ابو الحسن و میر ابو طالب خان شرف که آنان نیز تفسیر قیامت و لباس داده بودند راه فرار پیش
 و از راه سواری اب و تعلیق پروتند و به کنار آب ای خود را رسانید و از آنجا کشتی نشست و از راه سیالکو
 به بمبوسید و بخانه صبافی گذرا گذرانید و از آنجا بیرون شد و به ساحل آب با رسید و در کشتی نشست و به نگاه ملک
 و پشته و رود و موزون کالم آنجا تیغ سنگه را به آنجا از رود و شاه شجاع خبر یافت تا تحفه ایان استعجاب نشست
 و از تقدیم به بزرگان منی مضایقه کرد و به شامه اخبار یافت داشت انگاه باره تیغ سنگه در باب تکریم شاد
 بخود و خود را نصیب و نیامه برار و پیوسته و به نقد که دلاهور از کسی با داشت و نجو است و لیکن بنگام حمل و نقل این
 رنجت خبر یافت و تصرف کرد و شاه شجاع باره تیغ سنگه و سپاه موجوده را به توبه کشید و به بوشهای املی
 سنگهای کثیر را فرو گرفت لیکن سردار محمد عظیم خان دلاورانه او را استقبال کرد و فاصله شش گره و بی سافت تا رگه
 شاه شجاع فرود آمد و صفارانی کرد و دست مد پیکار و کارزار شاه شجاع خود را انوارا که کشید و بنظر داشت با گاه
 و سپاه سردار محمد عظیم خان گرفت و از اتفاقات در این وقت هوای باریدن گرفت و موقع سپاه شاه شجاع
 درستی و تهاجم بود و برف بود و بن ملاطفت فسخ جنگ بود و عودت کرد و در آنجا ماند انگاه به لودیه

جلد پنجم امان التواریخ

راضی بود و بارافاست کشود و در راه زمان آمدن که موضع بلاد مردم انجا شاهزادگان شاهانه بنیاس مردم کو که بودند
جنگ پیش آمد و چون بنشینان شاه را به شناختن نام از از قندی بازداشت و زبان به عذرت گشود و از دونه و طوف
عاصف بود شاه بنزل کهور سپید راجه انجا پنج سبب بجهار رویه و صد دانه اشه فی و چند دانه نافه شکست خد طوفانها
و چند باره انفسه نفیسه شکست گذارید شاه اورا القبر راجگی و سپهرش را و طافه سال کشمیری و گیت فضه شیرازی
و از انجا گذشت و به لود و بیانه رسید مدت توقف دو ساله در لود و بیانه اسود و طوف بود و عاونه مجتبت و مدعی بود

که گلب بازرزالی فی انتر انکلب و گلبا رمی نام انکلب بن بست و محض طافات رسید
ذکر غریت فتح علی شاه پادشاه ایران از طحمرن مجاز نذران و غل و نصب شاهزادگان
در ایران و سنیه

بعدین سال فتح علی شاه پادشاه ایران از طحمرن غریت نذران بود و چند پی در انجا به پیش و فطرت گذرانید و حاجی سز احمد
که بعنوان سفارت به ایران فرستاده بود و عودت کرد و با اتفاق او در بلوف سردار کرستان که بعنوان سفارت به ایران فرستاده
بود بر سید نامه سفارت خود گذرانید نیز فتح علی شاه برخی شاهزادگان بکفرانی ولایات فرستاد و بعضی اسباب فتح نذران
فراهم ساخت نیز در این سال محمد کاظم شاعر و ادب مخلص اصفهانی وفات یافت و در اصفهان در چهار باغ طبای خوابورده که گلب
دفترش قبل از وقت بازگشته بود و غوغا شد تا محمد کاظم در سلفیه شمر بوده و در خط با سبقری نوشتن کمال مهارت داشت
و شاید از خوش نویس تاریخ خرمین کسی با سبقری را ندانند اما محمد کاظم وادعی نمی گناشته و سنگ مرار او نمط خود او است که
از وفاتش گناشته و منقوش شده و اکنون که در مقبره اش قرار دارد اصفهان بوده و چهار باغ طبای خوابورده از بناهای ابن
سبب حاجی سز احمد بن نظام الدوله صدر اعظم اصفهانی بود است نیز در این سال حاجی سز احمد جناب ری معروف به حسب
کرامات و عودهای نام گشته و کاظمین گشت و از خبر اینکه از کرامات او مشهور شد یکی گشته شدن در پنج نمطه سبب از طحمرن
در قضا نیه بود که شترش طوفانی و جزوفانه و غرافات باید داشت که شرح گشتش از سبب گشته و در موقوف

دور است
ذکر وقایع و جنگ بین شجاع السلطنه حکمران خراسان با وزیر فتح خان در
حوالی هرات و عودت شجاع السلطنه به مشهد و ورود فتح علی شاه به مشهد

ذکر وقایع سده ۱۲۳۳ و عودت بن طهران

در این سال که سواقی ۱۲۳۳ بود و در سبب آنکه شهر سوادکوه را خود نشین زدند و با بلوچان با جنایت بسیار مرخص
 کردند این سال شروع جنگ کردند و با نیکانی خراسان بدل به ابادی و نیز لاله‌ها و شهر فرخنده را برای برابری و
 اطاعتش بجهت تمامی حکومت‌های ایران شکست داد و نیز فرزندیک پادشاه و وزیرک در گذشت و کامیوم اول بجای نشست در این
 پنج و ده سال گذشته اشاره شد وزیر فرخنده در هرات پس از نظم امور کشوری و لشگری بیست و سه و نه فرقه کار
 انجام داد و است کشوری و ملکستانی بجانب ایران و خراسان برافراخت و از مردم افغان و قزلباش کل و هزاره و
 و هرات و بلوچستان و قبایل مجیدی و سنیان و غیره که می‌بایست بر سر نیزان مرد و شیر زن برآه انداخت چون شمار
 ملک‌نمایی او در مشهد شایع گشت و بعد از این بر این سیم فتحی شاه قاجار رسید فرمان بکسران خراسان فرزندش حسن‌نمای
 شجاع السلطنه فرستاد که با سپاهی مرکب از پیاده و سواره و موات سنگ از نوخانه و قورخانه و غیره متوجه هرات گردید
 وزیر فرخنده خان و ادب و سوکشیای متوجه مشهد گردید و شاهزاده شجاع السلطنه و شاه جبایر سال از مشهد بنرم هرات
 و با لشکری اراده برآه افتاد و از طهران فرمان به تمامی فرمان و امر او سره داران بلاد خراسان رسید که تمامی با سواران و
 تعلیمیان در پیش روی کاشیای شاهزاده ملحق گردیدند و پنج و ده افغان خان حاکم سمنان حسن‌نمایان بات فیما بوری و سلطان‌نایک
 و انشان و سایر امرای خراسان پس یکدیگر رسید و سپاهی عظیم از سواره و پیاده و بجهت شاهزاده حسن‌نمایان از این شجاع السلطنه
 فراهم شد شاهزاده مقدم محمد امین خان با نیکو کرد و ولی خان مجبوری را با فوجی از ابطال مجاهدات عوزیان و محمود و پادشاه
 و آنان آمده ان بواضع را فرو کردند و انگاه طماننازی کرده که کافله رسید و وزیر فرخنده خان نیز از این سوی دزد و بکشیای
 از هرات پرویش که به کسان رسید و شاهزاده از کافله پیش آمده مقابل سپاه هرات بجای گرفت وزیر فرخنده خان
 چون کثرت سپاه دشمن و ادوات جنگ او را ملاحظه کرد مقدم کس نزد شاهزاده فرستاد که مقصود از این پیش و
 کوشش است که دولت ایران عوزیان را به شاه محمود و آذر و محال تربت با خضر را به محمد خان قندهاری و از این
 هزاره سپاه و الا داده کند از باشد شاهزاده پاسخ داد که تو باید چنین قرانی و هزاره که از رعایای ایران
 و افغانستان بپناه حشمت و سستی نبستی و احوال ملک ایران حرفی بیان نیاموری و در دست جنگ حال
 از این سؤال و جواب کار از کماله و پیام متباد که هم رسیده و طرفین صفای می‌موند و تازه جنگ شکست

جلد نهم امان التواریخ

و مردان مرد و سیدان سیدان بر دوازده رانی و افغانی بهم زد او خستند و خون گدید گر نغید بود از گرد سپاه و دود و دود و
 آتش بار جانیه گرفت و زمین از کثرت کشته و اجسام خون افشته پدید آمد و بدین طریقی مقتول و مجروح و اسیر و غنایم
 از طرف افغانان اطمینان بخاک کردی کشته گشت و وزیر فتح خان امان از ضرب اصابت گلوله شک مجروح گشت و بر سر پهلوان
 خان شایسته و دولت و صفه افغانی از طرف ایرانیان اسیر و افغانان به هرات شدند و بنیاد خان هزاره که سعاد الله و
 اسیر کرده بود با افغانان سایرین اورا ازاد کرد و این که سبب قرب او شده شاهزاده مبارک خان از کجاست و بران و باغ
 کسان بر دست و سایرین با جمیع و بخشش عود و دوا و دین و کتب شد برگرفت و این جنگ خونریز نتیجه دولین بجز
 خسارت فادیه و غنیمت علبه اسباب کتب و تبه و زینت خان فراهم نمود با محله بسیاری از افغانان اندر رضا خان و غلام
 و نجف علی خان شادلو و پیکر خان جانشین و سعادت علی خان بنابر مدفع و جامی خوشی اند و شرکی در این جنگ کردند
 جمیع اسباب و بیام فرستاد بجهت وزیر فتح خان که پس از رسیدن بکب و شاه ایران بشهد با سپاهی بیرون آمد و
 حساب تبه و بنهرات و افغانان عودت خواهم کرد و چون موکب فعلی شاه به شد رسید پس از زیارت رفت
 مله نامن الامه و انتظام امور شنید که شاه محمود و شاهزاده کامران به هرات رسیده اند پس یکی از بزرگان فرستاد
 که با بایه وزیر فتح خان از دست سببه برابران بر سر سید با انکاو از طلب مصر جاری سازید و اگر سادت و جنگ از طرف
 محمود بوده غنایم جنگ بایستد چون رسول هرات رسیده و بیام شاه ایران را گذرانید شاه محمود کو کردن و وزیر فتح خان
 اختیار کرد و بیام فرستاد و او بدین اجازه و رضایت بر لشکر کشی نمود و بدین فرغانی بجزای خود سید فعلی شاه تبه شاه محمود
 غلغلی فانه و خبری مرصع فرستاد و باز و ابط حسن بن دولین بزار شد

**ذکر ورود شاه محمود و شاهزاده کامران به هرات و پیمان نمودن شاهزاده کامران
 وزیر فتح خان از رفتن برادران و فرقی از هرات باطل**

در این وقت شاه محمود و خان از فرزه به هرات رسیده از وقوع جنگ عدم حصول تبه و شکست نام شادلو و بزرگان
 کامران قبل از رسیدن به پیش از خوف رسیدن شاه ایران بشهد رسولی توسط مصوفان به شد فرستاد و از این
 به پیش خاچه و رفیق شادلو بیام سعادت فرستاد انگاه خاچه بر دارد و دستمندان حدس زده بود آتش خود
 دید که چون شاهزاده کامران از اعمال وزیر فتح خان مطلع گردید و بیام شاه ایران را وسیله غاصد کند و خوشی را

ذکر و روشا و محمود و شاهزاده مران

روزی هنگام سلام عام وزیر بی نظیر با کفارسا نشست و او را مینا کرده دغل فرخنده داشت و ششمنی زندگیش
خبر ساخت چون این خبر بمخت اتریش یافت سردار شیر و خان و سردار کندلخان برادران وزیر فتح خان راه فرار
قدار برگشتند و ده قلعه داخل نزد ما در جنبه آخر وزیر شافقت و از این عاونه مخزنه شوشی عظیم بر پا کردند و قصد دفاع
برآمد و برادران غازکانه و مرسله کاشان از این سوی چون شاه محمود شاهزاده کامران امور هرات را نظم ساخت
و خاطر از دهنده شاه ایران سودمند از جانب خود مکرانی به هرات گشتند و راه خودت برداشتند

همین سال فغانی شاه پس از آنکه چند روزی در سبزه نذرانیت غریب بجانب طهران نمود و امورات خراسان را در کمال
نظم نمود و این سفر نیز احمد طبع صدر اعظم و بسیاری از امرای بزرگ قلم را کاملاً بوی بود و وزیرانی آنان که عبارت از
هزار و پانصد تن بحساب بودند بعد به حاجی محمد جعفر خان نظام الدوله اصفهانی بود صاحب تاریخ قلم ناصری میاورد که یک
از شجای تاریک که ابطلو طبع نظام الدوله در محلی عقیق مانده بود و دو نفر زنگ را و افتاده و شنیدند باطلو
و رود فغانی شاه به طهران بساط اغیاط و زخاف برخی شاهزادگان را گنجه اند و نیز حرف سبلی بجهت طبع کتب
ایران وارد گشت

ذکر وقایع ۱۲۳۴ و ذکر اتریش یافتن کورشیدن وزیر فتح خان و اتریشا و هندوستان و تصمیم سردار محمد عظیم خان و اتریشا قمشیدن

چون خبر بمخت اتریش یافتن کورشیدن وزیر فتح خان و اتریشا قمشیدن و هندوستان شایع گشت و این عاونه مخزنه مانده صافه
از سر خودی و بگانه گذشت برادر و سردار محمد عظیم خان مکران شیرینی انداز و ساز و نصب لوده گشت و مکرانها
بست و به شاه شجاع الملک که تا این وقت در لود و سیاه اوقات می گذرانید شیری راجع باراد و فطرسندگی
و بگانه می نمودن شب که شاه شجاع از گذشته گداز و دغابت می خواند فطر باشد شجاع نامه سردار محمد عظیم
را به دلی نزد سران و افسران انجمن فرستاد و راه مشورت شد و امری نامی که یک از صاحبان بزرگ بود و به
آمد و گفت چنان نهادی و احوال و گفتار این مردم نسبت دراه صدافت نه بپایند و ابواب و فاداری و ثبوت غایت
شمانید لیکن اگر شاه را با دغبت و گشاد و رفقا را و اطمینانی است چه ضرر دارد که روی کبوتر نور دلی آرد و حکومت
را باز بسته و فرمایند شاه شجاع مصمم نفع از لود و سیاه شد و بجا اب سردار محمد عظیم خان نمائند که رایت شایان
راه

جلد پنجم امان التواریخ

راه بهاول پور و در به بات نام پشاور خواهد شد و شاهی از کشمیر سوار به پشاور میشود و پس از نرسیدن نامش و گرفتن بلندی و دام
و نه بی حرکت نمود و چون به بهاول پور رسید بمحمد صاف خان بنیاسی بادهایی شایان شاه را استقبال کرد و فغان شد
و هزار سوار مسلح به درباری محمد تقیوب خان نامی قهرم رکاب شاه ساخت و شاه شجاع بر آه افتاد و انبوت سمنان
بوجوب فرمان شاه محمود مکران در به بات پس از غل شدن خواب محمد زمان خان نشسته بود و چون شنید شاه شجاع بر سر سوار
پرداخته و بنویز پیش فرادلان شاهی از منصب حمیه و مکران فرافت حاصل کرده بودند که انش گنج برافروخته و جمعی از مکران
سخته شده شاه شجاع بر سوار محمد دلاورانه و سوارانش نامت کرده و چند تن از آنک و خون انداختند و شریک را
از تن جدا ساختند و پای اسب شاه شجاع را انداختند و توپهای را کشته و توپخانه سمنان را منصرف شدند سمنان
نهرت یافت و به بنایه محمد حافظ خان حاکم لایه شتافت و شاه شجاع مظفرانه بپرسید و سواران محمد صاف خان احسان
و حبه او غلشی گران قیمت فرستاد و آنان از آن مرضی داد و چهل دزد در به ماده بود و چهار توپ ماده ساخته بود و بر سمنان
سایان گنج فراهم کرده به پیش آمد و مدتی نهری در به مغالطه و متاعه پرداخت و بیشتر بهر انش کشته و خود نهرت یافت
و به طرف باطل شتافت شاه شجاع پیوسته و او از آه افتاد و شکست شاه شجاع لنگشت و بسیاری از اطراف کجا
او را آوردند و بنحو سردار دوغان و سه واپردن خان و سردار ملن خان سپه در فرج خان با قصد سوارانند و در سمنان
بر کابشاهی پیوستند از انبوی خدا علی سردار شیر دغان و سه واکنن خان را بت خود سری و سری بازر
و شاهزاده محمد هشتم و شاهزاده سلطان سعد و جمعی دیگر با نماندن شاه و جانب فدا حرکت کردند و شاه شجاع ملک
محمد زمان خان را که شاه محمود از حکومت در به بات منردل ساخته بود محمد واکنن است انبار برادر کرد و شاهزاده
محمد محمود را بنایه پیش بران سمنان با قصد سوار مکرانی سمنان مکران در روانه شکار و پیش فرمود و خود با جنگ
شاه و راز بجای حرکت کرد

ذکر شده از ماندی نسب و حسب طایفه ملوک خالیه افغانستان و امیرانده
خان باقتیسیر و سردار سرفراز خان و امیر دوست محمد خان و حرکت سردار محمد تقیم
خان بجهت انتقام کشیدن و شکست شاه شجاع و غیره
باید دانست که یک از امرای جلیل القدر افغانستان که همواره مرکز اعتبار و محور اقتدار سابق بود مرحوم بانیان

ذکر شمه از بلندی نسب و حسب ملوک حالیه

الملقب بسبه و ایر فرزان خان بن حاج جمال خان محمد زائی بزرگ زائی درانی بوده که بمالیه افغانستان امیرانان افغان غازی
 بادشاه کل ملک محمود سده افغانستان بحباب است و اورا سبب بر بود که هر یک در عرصه صاف فیلاده هم سنگندی
 شیر ژبازا باز و بستندی و یکی از انما همین وزیر فتح خان بود که چون شاهزاده کامران بی خردانه اورا ناما بستن
 و بسبا و سلطنت دایانرا ازین برانداخت و سایر برادرانش دست انتقام از استین بیرون آوردند از انجا که امیر سده
 حاج اعلی امیر غازی بادشاه حالیه افغانستان است که در این وقت چنانچه بخار شش شدن چون از هرات کبشیر رفت
 کوه مارون بکمر سردار محمد عظیم خان محبوب کشت با محبوسه دار محمد عظیم خان پس از مکان به و مر اسله با شاه شجاع الملک شاه
 برادر خود سردار دوست محمد خان را از حبس بیرون آورده نوازش نموده و با سردار یار محمد خان و چهار هزار مرد و شیران
 روانه پیشاور و کابل ساخت سردار دوست محمد خان به پیشاور رسید چون شاه شجاع رسیده بود و ناچار شاهزاده و او
 به سلطنت برداشت و رایت فرستید بحاجت کابل را فراست شد سردار محمد عظیم خان پس از انتظام امور کبشیر و تعیین مکان
 و وزیر به پنج و بجلی حرکت کرد و از انسوی شاه شجاع به راسا جیل خان بر سب و محافظ احمد خان سده زائی عالم
 تحفه فراوان بجهت او فرستاد و فرستاده او را به نواخت و قلع ساخت و اذن انصرافش داد و از در راسا جیل شوم
 پیشاور شد چون شاهزاده ایوب از ادب شاهزاده شجاع خیر یافت بدون تعالیه و متعالیه از حلقه باد سر رفت
 خود را به پنج بجلی نزد سردار محمد عظیم خان رسانید و انجا از نضره نمود و گفت برادران مرا نام شاه ای داد که کنون من
 به حکومت مختصری قناعت دارم سردار او را اطمینان بخشید و با اتفاق او ابلهک پیشاور کرد و چون به پنج گروهای
 پیشاور منزل شاه بابا رسید سر تن البصوان رسالت نزد شاه شجاع فرستاد که ملازمان حصوز را خضر فرستید
 و مجلس را محله خاندان خدمت رسیده باب صاحب گنایم شاه شجاع از شنیدن این پیام مخاطرات چند مرتبه
 شد و در نیمه همان شب سپاه را از پیشاور به منزل نکال فرستاد و انجا را از روگاه ساخت تا خت مرام سردار
 محمد عظیم خان بدو مگردانده و انجا که مارا ده سپه امری غرض شخصی نموده و خبر نوبه را بر نفع شخصی جهان
 و اگر قصد طافات دارد بدو ن نشویش و هم حاضر شود که مارا ترک زرتب به باری غیر ممکن است که خدمت شما
 کب و برانیم و طوفت نمایم سردار محمد عظیم خان چون این پاسخ شنید سکوت نمود و میرا خور و میرا با و جی
 نادره و بیاد های ساخلوبه پیشور فرستاد از امینوی نیز شاه شجاع پس از فرستادن جواب متوجه کمال شاه

جلد پنجم انان التواریخ

علی مردان خان با سواران سردار محمد فیض خان اورا غنائی دست داد و حجت برگزید. و از دو سو بهم در او غنیمت و خوشی کردند.
و میرا خورولی از ضرب گلوله توب گشته گشته در خون خود نشن وانش به قورغانه شاه شجاع افغان و بسیاری از پیکان
و مهمات جنگ نابود شد. و دو صد تن از سپاهش هلاک گشته و سپاهیان سردار محمد فیض خان تو کمال شدند و شکر گشته
شجاعان هم شکستند و هزیمت دادند و اسباب اورا غنیمت کردند شاه شجاع با جان باده خود را کوه خیر رسانید و دادند
انبار حل آفست گشتند و سردار محمد فیض خان عطف فرمود به پشاور و اردو شد و با شاه شجاع افغان از مکان به و مرسله نمود که کابل
بوسیله رسیده اورا رام نمایند. و شاه پس از دو ماه توقف متوجه دریا سیل از راه کوات و بنشیند و انجا حافظه امیران
حاکم لیس به ایام مرغوبی نزدش فرستاد و از انجا به و ابل رفت و محسن استیلاج خند و دستهای نین و غیره بفرست
و خود ابله جو رسای بنامت گزید.

ذکر توبه سردار دوست محمد خان از مشاوره طرف کابل و مکاتبه عطا محمد خان بابو و
استیلائی سردار دوست محمد خان به کابل و گرفتار و کور و حبس شدن عطا محمد خان و
فرار شاهزاده جهانگیر به طرف قندهار

چنانچه در فوق مذکور شد سردار دوست محمد خان از پشاور متوجه کابل شد و در حساب اباد توقف نمود و خبر یافت که
شاه محمود شاهزاده کامران چون به قندهار رسیده اند شاهزاده جهانگیر با عطا محمد خان حاکم سابق کشمیر که متوجه
شیشه رانگار شریف است که به وزیر فتح خان بجای جواهر دود فرار کرد و عاقبت به قندهار به شاه محمود پیوست که با کابل
مصرم کابل شد که از خوشبینی رسول عطا محمد خان از کابل کابل اباد نامه ارادت نامه و فرمان معصومه شد. و از کابل
عطا محمد خان بدو برسد که در طی مکتوب خویش نگاشته بود همین قدر متوجه کابل شود شاهزاده جهانگیر است
سند تسلیم می نام سردار دوست محمد خان از بجای بنشیند و روانه کابل شد عطا محمد خان محض ظاهر سازی به
غذا و ادرا و دوگاه ساخت و چون پناه سردار دوست محمد خان نزد کابل رسید عطا محمد خان بدون
و مقامه داخل کابل شد. و شاهزاده جهانگیر نیز رسید با اقربان کرد معروف به قریب و قربانها به با حصار کابل رفت
تخصیص و جلوتی را قندهار به شاه محمود و شاهزاده کامران داشت از ان سوی سردار دوست محمد خان
بدون حجت و قتال به کابل آمد و عطا محمد خان را مدتی خند به جانی بخاست و فرما داد که سردار به محمد خان

ذکر توطئه وستمحمد خان از پشیا و طرف کابل

پشیمان و داد آورده و ندانست انداخت بر او و حرکت کرد و بدین فرج خان می دانست نگاه با احوال و احوال
نمود و از هر سو دستبازی قبا بن کجک دست و توجیهان سردار نقیها نمود و چون شاهزاده جهانگیر خان
بر روی دستگیر خواهد شد غیبی با فرار از جانب قبا گرفت و چند روز بعد با احوال تصرف سردار دستگیر

ذکر خبر یافتن شاه محمود از استیلا ی سردار دوست محمد خان به کابل و
حرکت او به طرف کابل و کشته شدن وزیر فرج خان بدست شاه محمود و طو
بارک زائی و تقاضا شدن و وسایه و تدریس سردار و دوست محمد خان و قرار
شاه محمود و طرف است و غیره

چون شاه محمود و شاهزادگان به استیلا ی سردار دوست محمد خان را به کابل از شاهزاده جهانگیر و سایر فراریان بجهت
به نقیبه سپاه و نیه به درگاه پرداخته و این نقیبه باسی هزار مرد و شصت زن و هفت گنبد کابل را فراغت و
نایب کل محمد خان فخر زائی را به بنایت خویش در قندار بگذاشت و وزیر فرج خان کوزا بسپاراک در قندار و قندار
مد و خان با تنقلاهای محسوس کرده بودند به راه برداشته و چون به فرنین رسیدند و راحت گشته و وزیر فرج
با سخته فاضی علامه حیدر خان به نام زنده لباس پاک درین به پوشید و از او گفته که او را قتل خویش با و خبر داد که از این
اتفاق است و چون شاه محمود و این چنین حرکت کرد و به منزل لوری رسید سیدی جلیل الله را از سادات ده که
بای وسالت پیش نهاد و زبان فصاحت و وزیر فرج خان گشت و بسیار احوال و تضرع نموده سودی بخیب بگه بود
قصاب قمر گیر شد و چون به منزل رسید با در رسید شاهزاده کاکمران نامی سران سپاه و بندگان درگاه با رویای
طوائف دانی را بخواست و شری از شال و مسایب و زیر کفایت و حق خدمات و زحمات آن وزیر بی نظیر را با
سپان زد و همه را در کشتن و وزیر فرج خان شکر ساخت تا همه مردم دانی و دشمنان در بختن خون او را در دست
با پیران سردار با سپید خان راه مودت افکارن پانچ پس از این مقدمه لوی و کمال است و قتل وزیر فرج خان
کرده او را بکشد و او را در جنب مرز علی ۵۵ نفری از شاهزاده مد و قتل ساخته و این قتل او را شایع و بیست و یکم
که چون مد و بیستم هر که چهل است از صحرای خیر کم شود این است و این است ان و این

جلد پنجم ان التواریخ در ماده تاریخ وزیر فتح خان آهسته

در پنجم تاریخ شهادت - ز نول آتقم اینست شفق (که سر از مهر توئی گشاید بگو - پس بیدار گشته بخت)
و بهر تاریخ فوت و شهادت از وزیر اعظم بوده که می شود بهر اردو و صدوسی و چها و نه و طبل اول این تاریخ
تساب ان التواریخ در ذیل وصف غزین و شرح الواح غار غزین مفصل نقل اشاعه و وزیر فتح خان بر خیزه ام که در
بهین مختصر فاش است چون خبر قتل وزیر فتح خان بهیچ برادران او خاصه سردار دوست محمد خان که کامل رسیدن
پیش مضنون است و به تعبیر سیاه پرداخت رایت غریب استقبال شاه محمود و فرزندش کامران بر داشت و با
نهم از سوار پیاده و چار و ده توپ با کامل طی طریق کرده به نزدیک قلعه قاضی رسید و مگر می گذرگاه اند
بهجهت سید سیاه شاه محمود بنیاد کرد و از ان سوی شاه محمود نیز از راه آب بزرگ به طرف قریه چاها سیاه بارودی
بر رسید و اردوگاه ساخت و از هر دو سو به بزرگ سنگ و تحصیل نام و گنج پر داشت و حوزه ایهای داشت و
و تعالیه و تعالیه ساختند در این بنیاد و از خان ابشیک قاضی الگو زانی که غار خاوارش هزاره کامران و
سواران خوش از اردو و چار و ده و بطرف مسکرمه سردار دوست محمد خان متوجه گشت و مورد رحمت شد و از روز ما و
کینه خواه بدون جنبه بکارش نام رسانیدند در این وقت سردار دوست محمد خان از مکر می نظیر رسید و عطا محمد خان
که در اردویش بود بخواند و به تبار سیاسی برنی علام و اشارات و مطالب که بین او و شاه محمود بود اندک
و فرما داد تا علام احمد خان خطی از جانب عطا محمد خان بانسانائی که گرفته بودند به شاه محمود نوشت که بیشتر بر سر
شاه محمود در باطن روی دل با سردار دوست محمد خان دارند و من امر و مراعات آنکه رسید و میخواندند بنیاد
که در وقت جنگ تنگ شاه و شاهزاده را با گرفته تسلیم می کنند یا خوشان بارودی سردار دوست محمد خان
و ان نامه را به عطا محمد خان محصور و با قاصدی در همان جهت ببارودی شاه محمود نفرستاد و تعلیمات نیز داد
و قاصد حوزه انجمن شاه رسانید و ان مکتوب شاهزاده کامران مطالعه کرد و به پدرش از مضامین او اطلاع داد
و به قسمی خوف زده و ترسیده شدند که کبکی از غم حوزه خبر داده راه فرار به طرف قندهار گرفتند و تا قوت نفوذ
نرسد آنکه مباد دشمن به عقب انبار و بجائی نگذارد و چون صبح شد سپاهیان نیز از راه نرسیدند
و در قوت بر شاه محمود رسیدند و شاه در اینجا خبر یافت که سردار شیر دنگان برادران سردار دوست محمد خان پس

ذکر استیای سوار شیر دلان و نایب قتل

بسیار حرکت از قتل را در داند قتل را در تصرف شده اند پس با بار با حال اضطرار متوجه او راه دادند و چون
تأست که بدین شاه محمود و شاهزاده کامران در راه او به قتل رسیدند و در آنجا حاجی فرزند الدین کچول و
بیشتر شاهزاده ملک هم که با هم شاه محمود و قتل را محسوس بودند و سواران چندی برداشته و عازم راه رفتند
که آنان استاسل ساز و چون شاه محمود این خبر یافت بی توانی راه هرات پیش گرفت و حاجی فرزند الدین و پیشتر
ایران بکشید برداشت و با خیال و اطمینان پیشبرد و گویا کئی حالات خوشتر را بعد از آنسانی دولت ایران بر
شاهزاده چندی نیز برای شجاع السلطه حکمران خراسان خدمت آنها را گرامی داشت و وسائل راحتی و اسباب انزوا

فراموش ساخت

ذکر استیای سوار شیر دلان و برادرانش به قتل و جیرافتن شاه محمود و مالوسی او

دین رفت نهانچه و فو قات شد چون شاه محمود و پیشتر از قتل را بر زمین قدم با سر دارد و سواران با یکدیگر میزنند
نایب کل محمد خان فرزندانی را با محاطت قتل را بکاشیدند سوار شیر دلان و سوار کشتن خان و سوار بر و خان که دینی
بود و بداند قتل که در شدن وزیر فتح خان از هرات به قتل آمد و علی آمد و جای داشتند و انش شاه محمود و قتل را بر
جمعی از مردم بزرگ زانی را با عذر دوست کرده و به طرف قتل را آمدند نایب کل محمد خان بداند بر خیزد چون
خود را بتیاه دست نذیر بخش گشت و پیام داد که شاه محمود با سر دارد و سواران و سواران و سواران و سواران
مرشدان تسلیم میدهم آنها قبول کردند و او را محاطت داد و شبی بی خبر از بانگ آلوده به بالای حصار و بر روی
جنگ دادند و میراد خان بن بازر بزرگ زانی او را کسی به در که برین نوز زانی میگویند کرده و بخاک
فروگرفت و نایب کل محمد خان پس از شام و این حال راه فرار پیش گرفت و سواران شهر بخند و خون چنانکه
شاه محمود را بخند و ایشان را بتانی دادند و سوار شیر دلان بکوبت قتل را بر فرار گردید و بغیر از هرات

ساز قتل افغانستان تصرف با دین و وزیر فتح خان داد

ذکر رفتن خالق داود خان رسول از جانب شاه محمود با ایا بدر بار فتحی شاه

و وقایع ایران

جلد پنجم امان التواریخ

بعد از سال جون شاه محمود و شاهزاده کامران به بزرگ رسید و وضع سلطنت خود را در گون و بنده نامه محتسبی برپا
 حال افغانستان استقلال سردار محمد فطیم خان و استیلاهای سردار دو ستم خان به کابل و غنیه سرداران شیر و فغان و در کابل
 و کهنه نجان به قندهار و غیره با یکدیگر و سی سال کشید و سلفی و زکات و توسط خان داد و فغان دانی به بار و فصلی
 فرستاد و طمس نمود و مسامحت گشتن فعلی شاه دایا را قبول نمود و رسول با شغافات شاهانه نبوانست
 شاه محمود را جوابی سرست بخش فرستاد نیز مکتب محمد علی شاه سوجه بهر سلطانیه گشت و ایام راهبهرت نگار کرد و زانند
 نماینده با سیر از بزرگ به حضور پدر و جد ارتش حاصل کرد و اذن انصراف بهر طرفی خواست و نیز در سال
 سیر احمد شمع باز درانی صد از فطیم ایران و فغان یافت و بجایش حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی به منصب رسید
 ایران برقرار شد و او سوار است به صد اصفهانی و از مضافه فعلی شاه ای است زیرا شاهان گیتی وزیر بوده که او
 از قبل مدارس و نجایا و غیره در بعضی بلاد ایران و عراق عرب قرار است و خوانان را بگونه اعمال مرصیه بوده است چنانچه
 اصفهان در سمرقند و جاپان و خواجه از زبانهای او تاکنون برقرار است و او در صفت شجاعت و ذیل مال عالم فانی بود
 ذکر طغیان علی پاشا و لشکر فرستاد سلطان محمود و خان عثمانی و رفع و قتل او و
 مساعی محمد علی پاشا کبیر حکمران مصر و نظام عساکر مصر
 بعد از سال بی پاشا مکران را بنای عثمانی علم فغانست و بر سر دولت عثمانی سبب طغیان و بناوت برپا
 و بلاد اردو و سمرقند و اورا تصرف آورد و او را حکام سلطان محمود و خان و قیام فغانی و قیام فغانی و قیام فغانی
 نام اسلام بول یک از پاشای بزرگ را بکشت و چون معلوم شد بانی از جانب علی پاشا بوده سلطان به دست نش
 او را بخوابست تا محاکمه شود و او نیز از سلطان عفو نگارده و باطل بومان راه مرابطه باز کرد سلطان فرما داد
 خورشید پاشا او را محاصره و دستگیر و عاقبت در تمام متون ساخت و رفع فتنه او شد بعد از سال محمد علی پاشا
 مکران مصر عساکر مصری را تحت نظام و ترتیب او پانی در آورد و مجاهدات کافی و نظام اندام دوله است پانچ
 اندک زمانی عساکر مصری و نظام عسکری و جنگ سواره و پیاده و میدانی و کوهستانی مهارت کامل پیدا کردند و
 باعث غلبه اروپا و بانی شدند نیز چنانچه پاشا ره شد ابراهیم پاشا فتنه در شد محمد علی پاشا با ساسی فزاد و توپ
 انشرفان سوجه قطع فتنه و ابی ما گردید و طوسون پاشا فتنه دیگر محمد علی پاشا امور با فتنه مصر گردید و سال
 شد

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶

فصل اولی باغوس شد و عبدالبنی بنی طایفه و ما بهیگراف شد پس از آنکه شش سال تمام ماکرمی در کنگه
 بزرگ این طایفه می جنگیدند
 ذکر خرید کردن انگلیس ها کاپور را در هند و خروج دولت متفق از فرانسه
 غیره

در برین سال که متعارف شده سیادی بود انگلیس ها کاپور را در هندوستان خریداری کردند و قشون دولت متفق
 که تا این وقت در مملکت فرانسه است داشتند بنای بیرون رفتن آن داشتند و امپراطور روس و امپراطور پروس و
 بجا هم پادشاه فرانسه طاقت موافقه طرح یک جبهی و یکجائی نداشتند و منتهی فرانسه در این سال نقشه مملکت فرانسه
 ریختند و در مملکت ایتالیا از آن نمئی بوقع بپوست و مملکت شیلی در امریکا در این سال خود را از تحت نفوذ دولت فرانسه
 بیرون آورد و مستقل ساخت

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و اتفاق شاه شجاع الملک با میران سند و رفتن او بجانب انجا با ایاپی سیا و عودتش

در این سال شاه شجاع الملک که در سنه ۱۲۳۵ جوهر محل آقا است کنگه بود و از اوضاع و انقلاب افغانسان هندو خا
 گیفت نمنا با کار گذاران بران سند طرح مودت و یکجائی ریخت انجا با پنجاه سوار خاص خویش از سند گذشت
 و غیره و بر رسید به ایشان بر انجا کتف شایان گذرانید و مستعد شد هر قسم بران حیدر اباد و در غربت قیام کند
 نیز محل نماید شجاع او و ملازمانش با جمیع فاخره به خواست و فرمان بکران از دیبا گذرانید و بجا رسید
 خیمه بر داشت چون میران حیدر اباد اند رسیدن آگهائی او خبر یافتند و از قوه و طوفان و نیاز او را با هر مقام
 طمانندت فرستاده و پیام دادند که میر کر علی خان و میر مراد علی خان سندی شرفیابی هستند شاه رسول را به
 خواست و وعده طاقت بروز بعد داد و در بعد انان با پنج صد دانه اشرفی و مپش هزار دینار به شرفیاب شد
 مورد اکر ام آمد و باز کر شرف گشتند و عاقبت روزی همه میران به مجلس شاه بار یافتند شاه شجاع فرمود
 از این رحمت و بخشش سافرا این سنگه میران سند بکلی تنفای این راه سعادت برضد شاه محمود و در انجا
 خان بکرند از زبانه سردار پانده خان بری جویند و قول نامه بدهند انان گفتند ای کجاست بشوینان

جلد پنجم امان التوائج

بلوچستان و رفته با آنان متفق گردیده و داد و ده و هر اسم غلو صحنیت حاضر بودند بر سر خدمت و چنانچه بر سر
بوده مانند آن هر کردن و در حاشیه قرآن بنام انبیا و خلفا و اولیا قسم خوردن و نوشتن بجای آوردند که چنانچه
فرمان شاه شجاع حاضر باشند و مخالف نکنند و چنانچه این طور در سافرت افغانستان و توقف در کابل روزی در دژ
و قلعه قرآن بسیاری روی هم رسیده شده و گرد و غباری پنهان نشسته و دیدم بر سر دم گلونه آنها در اینجا جمع شده کسی گفت فرمای
محمد امیر غنیمت کبیر امیر عبدالرحمن خان منبیا الله و الدین بوده که رؤسا و بزرگان قبایل مکرر در فرستاده اند و از خواست
انها پناهی قسم خورده و روزه می گشته اند با محله قرار دادی دادند که میران بهنگام ضرورت زوال و جلال نشانی
کنند شاه شجاع هر زمان بخت و دوباره پشت آنها از مالیات ساقط باشند چون این عامه به پادشاه رسید بران
نقد ایامی بسیار از هر قبیل اشبار غنیمت گذرانیدند و شاه شجاع از آنرا اطلاع ساخت و از آن انصراف داد و با بر اسماعیل
شجاع شکار بویش با دلی شاد و خاطر ای اسوده بگذاشتند و افتاد

و گزید و شاه شجاع به شکار بویش و تهمه سیاه و دیش و آمدن انگلیسها رسید
خواستار رسیدن بیان سردار محمد عظیم خان را و تقصیر نمودن و نفاق آنها با شاه
شجاع الملک و سردار محمد عظیم خان

چون شاه شجاع الملک بنگر بویش رسید و غرضه را از سافرت پنداشت که به جمع سپاه سواد و زیاد و خند
و خدمت گمبشال با دانه چهار سوار دادند که پیاده و با ساخت و نوپ و توانا و سامان سافرت افغانستان
فرستاد که در این پیشین که دزدان و راهزنان در سندی دست به تعدی و تاج زد کرده و شر انقباض انگیز
باسم رفع دزدان و اعاده امنیت داخل خاک رسیده و میران نیز بمی از مردمان بلوچ را برای رفع دزدان گماشته
آمدن انگلیسها مضطرب شده اند و امیر اسماعیل خان را میتوان سات و نیابت حوزة سر انقباض فرستادند
بخاک چکانه و درو شهاب از میت خود رفع دزدان و اشو بکاران با می غنیم شاه شجاع پس از استماع این اخبار تصمیم
معاونت سندیان نمود از انوی میران سند آمدن انگلیس را با خود به حرکت شاه شجاع دانسته و روی دال از او
گردانیده و تقصیر عهده نموده نامه به سردار محمد عظیم خان بکابل بخشید و او را امنی رفع انگلیس خواستند و از
افغانستان امرت موز و حکومت کشمیر راه و دهن از برادران مباد و شاه ایوب با دکل محبوس نمود و بویش

ذکر عود شاه شجاع به کار پور و هسیاه

شاهزاده اسماعیل را شربت محک بپاشید و سردار و دو ستم خان را بکشتن غریزین گشت و شجاع با خواجه شمس میران بنده
 کابل منصب بنین و سردار ایرج خان برادر اهلانی سردار و دو ستم خان را به نیابت او در غریزین تعین کرد و با عاقی او بکشتن
 فراوان بغیر سندر اه قندار برگرفت و چون به قندار رسید بعضی نظام اسوار سیه ۴۰۰ تنگاه با سردار شیر دلمان برانگیخت
 خویش از راه ده بولان متوجه شدند و سردار شیر دلمان از راه ده شکب نزد بلوچا فرستاد که امان از مطیع سازد
 بلوچا چون از امان هر دو خبر یافتند ده را مسدود کردند و چون سردار شیر دلمان پرسید در کجای اول ده را با ننگ چپا
 بگشت و کشتن از مطیع نوزده راه شکا روبرو برگرفت و پنجار کاب برادر پوشت از ان سوی چون میران سندر از ان
 سردار محمد عظیم خان خبر یافتند بجای از آب سنگ گذشتند در قصبه لار گانه اجتماع نمودند و رشتند و دوشی را ده ظاهر با شاه شجاع
 مربوط و دباطن با سردار محمد عظیم خان محکم داشتند و رسولان و نامه نامه بجهت هر دو میفرستادند چون سردار محمد عظیم خان حال
 کچی رسید و از سبب دشمنی شاه شجاع را خبر داد و بدینا بشیوه و بر نیت از اطاعت سردار محمد عظیم خان سر برافشاند و همه ذوق
 و بیت بیت از اردوی سردار بار دوشی می پویندند سردار محمد عظیم خان چون حال را بدین سوال بدو متوجه لاریا کرد
 اجتماع سندیان بود که در پیش شاه شجاع هم به طرف لار گانه حرکت کرد و در اینجا نیز بسیاری از دوشیان سردار بار دوشی
 شاه شجاع پیوستند و میران سندر دوشی خود را با اجنبی نزد شاه شجاع فرستاد پیام دادند که راه الحاق با بار دوشی می
 و اگر شاه شجاع بار دوشی سردار محمد عظیم خان برساند تا بهر محلی خواهد رسید شاه شجاع شبیه اخبار کارکنان براند و صواب بلوچا رسید
 و سردار محمد عظیم خان از خفا و دورگی سندیان شگفت بود بمان پیام فرستاد که مرا طلب کردید و با خواجه سببا و رنج با
 باین دیار آمدم اینک بر راه دورگی و خفا و دشت شقاق پیش گرفته اید می خواهم بدو را در جوار رحمت و قنای
 و دست سبب تسلیم شاه شجاع کنم سندیان خواب میداد اخبار خان که بر دار سه دار بود با حبیب الله خان پیشتر
 که او زنده پیام بود و در داده و گمندی می کردند و خفا و دشتی می را نزد شاه شجاع فرستادند و بگوئی را خبر دادند
 برادر کبیر سردار محمد عظیم خان نزد او با بوده متظر او امر طاعت می بستیم شاه شجاع الملک از جلد و سبب خفا سندیان
 چون اندک ظاهر شده بود جوابی فرستادند و داد او با پوسانه مرا حبس کرد و شاه شجاع منبم بود و بیانه حرکت
 و باز سندیان نیز سکوکی فرستادند و ده داده اند که کت بنزل که عاید شیش یک یک رو پی می شود شاه شجاع
 خواهند کرد که خود شایسته امان از سه دار محمد عظیم خان عذر بخوانند باز شاه شجاع بمان جوابی داد و برین قلم

ذکر رسول فرستادن محمود پادشاه ایران

از آنجا که قندهار و کابل و بلخ و هرات و جامی سمرقند و بابل و امیر قباچ خان بنویسند و اگر داشتند و از آنجا که منور پس از آنکه جنگ مدت نصف روز مجوز و بیا و خان بنهرم شده راه کوستان گرفت و مال و منال او جمیع تصرف شاهزاده و شاهزادگان امور آن حدود و ادبکت نظام داد و در و محمد خان قرائی با به حکومت محل خود باز داشت و خواهر او را در جباله خاچ خود داد و چون از این امور فراغت حاصل کرد متوجه هرات شد چهل نفر از برلی رسیدند شاه محمود از آمدنش مطلع گردید و به بلخ رسید و پیام داد که من راه مختلف پنجم و مطیع بوده و هشتم و دهم و او را بشمارم شاهزاده از انبوی تشریف یاب و به شجاع السلطنه میرزا موسی گیلانی را نزدش فرستاد که از تمام ایالت حاجی فیروز الدین بچاه هزار روپیه باقی است شاه محمود نذر امانده قاشال کشمیری نزد شجاع السلطنه فرستاد و شاهزاده چون آن مال گرفت از رخصت هرات تصرف شد و خان بکرا نصیب بفراسان در حرکت آورد و امیر علی نقی خان بنامیر حسن خان را بکومت مدین گشت و منظر و منور شد و اگر گشت نیز و این مال میرزا مصوم عیبه و میرزا صادق باقی است و عالی شاه شیرازی مد گذشت

ذکر حرکت موکب پادشاه ایران و فتح بین ایالت سرحدات و تقاریر بین ایران و عثمانی و جنگ بین دولتین

بعد از اوقات موکب پادشاه ایران قسطنطنیه شاه قاجار بنا سبب طلبان خان فراسان قاصد بنیادان که شورش نگار شد از طهران متوجه بین ایالتها شد و همان شاه حرکت موکب شاهی سبب ایالتها قاضی امرای هرات گردید و چون این اخبار بشاه رسید گویا به در صبح و جو اگر گران قیمت که به ده هزار تومان ارزش داشت بحدود این دولت به شهید فرستاد که در عقبه منوی نصیب شد و نیزه این او ان ایالت حیدرآباد و سبکی از خاک ایران بجا که عثمانی فتنه و دشمنان سردار امور کوچه جانین و عودت آنان شد و سلیمان پادشاه والی با زیره بجا که بایان برخاست و خسرو محمد پادشاه عسکری مضبوط و بسو قیاسش نغز و دو حاجی علی بک که ندای بر بزرگ بجهت است و ایالت رفته گرفته عیس منور خلاصه کم کم اخبار تقاریر بین دولتین ایران و عثمانی بالا گرفت و قسطنطنیه شاه فرمان داد تا ایالتها عباس میرزا از تبریز بگسل سرحدات عثمانی و از زننه الروم نماید و او با قشونی فراوان و توپهای آتش فشان از بجای چسبید و خان و بزرگان ایالت و عثمانی را بایمان بار و روی او ملحق شدند و متوجه حدود گردید و آتش جنگ و محال بالا گرفت و ایرانیان با پیشانی کامل حاصل شد چنانچه تهرانی قطعه

جلد پنجم امان التواریخ

قلعه زنک زور و قلعه فی سزای و قلعه بازید و ابشگرد و دیابین و ملا و تبلیس و مویش و غوطه و غیره تصرف کردند
و پنجاه هزار اسیر و دو سبب هزار اسب و دو باب و مویشی و چهل و هشت توب و هفت تکیه بنیت ایرانیان شد
و ذکر رفتن المپی و رسول از جانب محمد علی شاه پادشاه ایران نزد محمد علی پاشا
کبیر و المی مصه

نزد این وقت چون حجاج ایرانی از تامل و غفلت علی بنده دانی سکنه بخوابید و او را به دولت مقبوضه خویش شکایت کردند
حاجی حیدر علی خان برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی مامور دربار ششرو دزد محمد علی پاشا کبیر مکران مصر حاکم پادشاه
ایران را رسانید. و از ظلم و انجافات و ابدین ششرو را نزد محمد علی پاشا رسول پادشاه ایران را بخلخت و از مرگم گرفتار
متنوع ساخت مسئله قلع و قمع و اما بهار که دستش سال بوده حکومت مصری بانها در جنگه مبادل بوده بیان کرد و
الطینان بخشید که نزد وی رنج فتنه آنها خواهند پناهنده در همین اوقات عبدالعزیز سعود و بیسی دلیرانه ابراهیم پاشا
فرزند محمد علی پاشا پس از جنگهای بسیار سال گرفتار شده و او را با اسلحه اسیر فرستادند و در انجا مقول شدند
از فرمای اجبار چنینست خدا و دیگر در که حیدر طینان اول بنیر ایران بوده که در بار حکومت مصر از نزد محمد علی شاه مابازرد

محمد علی پاشا مکران مصر فتنه و آخری شایان دیده
و ذکر شورش و انجالتان و فوت و ورثه سوم پادشاه انگلیس و نشستن
همارم به تخت سلطنت انگلستان

بعد از این اوقات در پنجاه و پنج سال و در این شورش و غارت و ورثه سوم پادشاه انگلستان در گذشت و در
چهارم پسرش کبابش حکومت نشست نیز که انگلستان با تمام زمانها که گردید و او از شاهزاده فغانهای المان بود
و بر او بداد و بی گناهی او ثابت گشت نیز و اول نامی درباریس و دوک و دوبری برادرزاده لونی چهارم را متعلق
و فرار کرد و در فرانسه این اوقات آخری مکراف برقی ظاهر شد و سه سبب جهان بشریت و عالم ذیبت را

افزوده گردید
و ذکر وقایع ۱۲۳۱ و لشکر کشیدن سردار شیرخان از قندهار به هرات و
شاه محمود و امتداد محاصره هرات و عودت سردار به قندهار

ذکر وقایع ۱۲۳۷

در این سال شیردخان بکران شد بار دیگر تسخیر برات و استیصال نمودن شاه محمود و دشمنان او که مران از قندهار با بیع خویش از سواره و پیاده و مردم منفرد حرکت کرد و قطع منازل نموده انبساط برات رسید از آنسوی شاه محمود این خبر یافت به بعضین بروج و استحکام حصار و قطع پرداخت و محافظین مدبر با به نشاند سر دار شیردخان چون بیانش محکم است استحکامات برات گزینست مشغول ساختن آلات مهاجمه پرداخت و گاه گاهی از داخل برات هر دیان بدون انقضای بجوی کرده داخل مدبرات می شدند و از بیرون نیز فراغ و باغات و تنخوس شاه سر دار شیردخان شده هر چه می یافتند و غارت می نمودند و غنایم بهین سنوالت سال ابتدا رسید و کاری صورت گرفت اخبار خوش دیگران که اول قندهار

به سر دارندار رسید اخبار دست از محاصره برات کشید و غنایم غنایم یافت شد بار دیگر حرکت آورد

ذکر منازعه بین ایران و عثمانی و شکست عثمانیها و پیروزی باخشی در سواحل خلیج فارس و تجدید لشکر کشی بین ایران و عثمانی

بعد از سال بین ایران و عثمانی نایره قتال مشعلت و محمود با شاه عبدالرحمن پاشا با بان بکران شهر ریزش و فتنه گردید و خود و در اعطای دولت ایران ثابت بودند و در نهایت دولت عثمانی ملوم نمی شود و عین و انچه را که

والی بغداد استمداد جست و ده توپ با جمعی از کاشان معادنت او داد و محمود و آقای کبیر با ده هزار تن حواری و لغزش نماز انیسوی دولت ایران هزاره محمد علی پیرای و شاه با سپاه فزادان با سر جنگ کرده و طرفین هم او بختند و خون جگر بختند ماقبت محمود پاشا و عساکر عثمانی شکست یافتند و ایرانیان آنها را احوال انبساط تعاقب کردند و دولت شاه بکر تسخیر بغداد و افاد و ایرانیان اطراف بغداد را فرو گرفتند و با او و پاشا و والی شیخ موسی بختی را واسطه قرار داد و محمود پاشا را دم گشت و محمود و آقای کبیر شمشیر کردن با صطل شاهزاده نیا جنت و عقد صاهکت و مراعتت بستند و بدین وقت باخشی و با دیران شایع گشت و در سپاه ایران افاد و بسیاری را ناف کردند و در این سال ایلی سلطنت عباس سیر از جانب قتل شاه نظر بخدائی که کرده بود بیک قصبه شمشیر مرصع شمر گشت و موکب قتل شاه از طهران به نصرت بطرف حرم سلطانیه مود که خبر رسید محمد رفوف پاشا و جلال الدین محمد پاشا چایان اعلی و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با هفتاد هزار مرد شمشیر نو خیزه هم بجنگ ایران با موکب شاه قتل شاه تبریز فرزان فرستاد و نایب السلطنه عباس سیر با سوار و پیاده

جلد پنجم امان التواریخ

و توخانه بطرف خوی حرکت کرد و فرماند او تا سایر خانان و بزرگان مانند الیابرخان و دولوی قاجار با ده هزار سوار جدا
باردوی مایه لطفه ملحق گشتند و صحرائی (چراغ فلقه) را سیدان جنگ فرار داده و انشغال شعله و گشت و سبائی
با بنین نجاک و خون افشانه شدند عاقبت بر ابراهیم پاشا راه نبرست گرفت و نتوانستند تا بغیرش کردند و گشت یافتند
تغاقب و جلال الدین محمد پاشا راه فرار بطرف ارزنة الروم گرفت و سایر پاشایان نیز فرار کردند و توخانه و توخانه و سایر
جنگ با یکدیگر داشتند که همگی مغنیت ابرایانش از انصافی فطعلی شاه از چهرین طایفه بقصد تسخیرت او در حرکت آمد و سبائی
از شاهزادگان و بزرگان ایران را با همت جنگ به طرف عراق و کبیل داشتند امروزه این جوان سپاه و لشکران بزرگ
مجدد و غلبه از رسیده بودند که باز ناخوشی و صغیرت افزو گرفت و در کاشای افغان و غلبه سیاهی کرد چون جنگ
بسی فطعلی شاه رسید فتح غریب موز صاحب قلم ناصری میاود که تعداد لغبات مردم از این ناخوشی صبر نبرتن

ذکر تاجگذاری ژنرال چهارم پادشاه انگلستان و تعداد نفوس دارالملک و غیره

حدیث بیان که تاجران ۱۲۱۰ میلادی بود تا تاجگذاری ژنرال چهارم پادشاه انگلستان و نهایت است و جلال
و پادشاه زوجه خود را به یکدیگر بودن انگلستان معرفی کرد و بدین سبب ملکه از عصبه پاک شد نیز سر شماری مملکت انگلیز
مست و رشت کرد و چهار صد هزار تن نفوس شمار داد و مردم ایران نیز در کور و سیرده هزار نفر بحساب آمد و جمیع
مملکت فرانسه در این سال شصت کرد و چهار صد هزار تن شمار داد و از این تاریخ تا حال اقصی مال تمام میگذرد
که نفوس انگلیس در جزایر و بنایا کنون یکصد و بیستاد کرد و رسیده و نفوس فرانسه در فرانستان بیستاد
کرد و رسیده است و این فرق فاحش در کثرت نفوس انگلیس و قلت نفوس فرانسه بواسطه عدم مراعات فرانسیها
مدان دواج و توالد و ناسل بوده زیرا بیشتر ملت فرانسه از ادانه قبول خودشان بدون گرفتن زن و ادراک
عمر را به میرساند و پس از جنگ بیستاد و اخیره دول اروپا دولت فرانسه قانونی مجبیه از دواج وضع کرده
که شاید بدین وسیله بتواند ملت فرانسه را زیاد کند و بدین سال بنا به پارت الیمون اول امپراطور مملکت فرانسه
که در جزیره سنت ملین محبوس بود پس از عمر نهاده و دو سالگی و فاسد یافت و سبب مرگ او از سخت گیری شد

ذکر وقایع ۱۳۳۸

که از جانب بود و حاکم انگلیس در حق او مرعی شد و ملت فرانسه بعد از انقراض او را به پاریس حل داده و مدفون نمودند و گویند
او را مقبره و نهایی بسیار مجلل بوده که با انواع زینت و طلاکاری ساخته و پرداخته اند و نگارنده این سطور در سنه ۱۳۲۲ هجری
بزیارت مرقد آن پادشاه بزرگ فرانسه اهل ادم

ذکر وقایع ۱۳۳۸ فوت سردار محمد عظیم خان و جلاوسر پسر شش و ابراهیم
خان بجای او و آمدن سردار شیردل خان و اجنگ طولانی او با سردار دو محمد
خان

و این سال چون سردار محمد عظیم خان امورات مملکت افغانستان را تحت انظام آورد و بجهت هر جا از برادران خویش
مکرانی تقبیل نمود و هنوز از مذقات ککستانان خویش بهره نیافته بود که در باشکر مرگ او را صد اوراد
روحش شایسته خجانه پس از عمری و شش سالگی برادرش خود و در جنب غربی قبرستان شهر به هزار عاشقان و عاشقان
کابل مدفون گشت چون او از راه انجمن افغانستان ان نیز امور در انکار افغانستان شهر گشت و در هم تنه تری او
کابل با این سید و شاعری با این فوت او را به قیسم نوشته نظم کشید. (چو پرسند از حال و نقش کوه
نخله برین ایتر کش چاوداد) انگاه فرزند ارشدش سردار حبیب الله خان که در کابل موجود بجای پدر رسید
مکرانی پشت از انسوی سردار دوستم خان مکران کوهستان که انفرم عیادت برادرش را رسید مهدی رسید بود
از وقت انفرم یافت نبرهن نزد سردار امیر محمد خان شنافت با او متفق گشته راه کابل بدیش گرفت چون رسید
بر رسید سردار حبیب الله خان او را استقبال نمود و جنگ سختی نمود و سردار دوستم خان شکست یافت و نبرتن
برگشت و باز به تبیه سپاه پرداخت و نوبت کابل شد و در منزل فرقه با سردار حبیب الله خان رو برو گردید و این
سردار حبیب الله خان مطلوب شد و راه نبرست گرفت و سردار دوستم خان وارد کابل شد از انسوی سردار
که از کامره هرات خپانچه نگار ششفت دست کشیده و بنیال نصر کابل و جنگ آوردن مصدق را در پیش
که در خسته نیکو کابل موجود بود و سردار حبیب الله خان با نیز خط و مافی عارض بود و نبرش آمد و سردار محمد خان را
مقدم بطرف کابل فرستاد که او از وجه موجوده نهمداری ناپذیر فاعل از آنکه سردار دوستم خان به انفرم
با نخله هنوز سردار شیردل خان مدفون بود که دیگر سرداران مانند سردار بار محمد خان و سردار اسلام محمد خان را

جلد پنجم امان التواریخ

سردار عظامحمد خان از پیش و بالاکلری فرادان کابل رسیده و با سردار دوستم خان بدست به استان خجسته کابل
از سردار شیردخان شده و یکی از کابل بغیر منقلب و منقلب با او بیرون شده و دو بار وی سردار شیردخان
و سردار شیردخان چون برسد و راه راسته بدین طرف قلعه فاضل یکپ براند و سردار دوستم خان کابل و ساف و دین
قلعه فاضلی و قلعه فاضل یکپ میدان جنبه راسته و صای دلیان و او از کوسن خوانسته و هر دو جانب هم میخستند
و چون یکدیگر میخستند و جمعی از طرفین خاک پاکت میخستند و سردار دوستم خان یکست یافت و از سر که روزی از کابل
شست و سردار شیردخان قلعه فاضل یکپ داد و روز بعد باز از یکپ به یکم میخستند و از سر که روزی از کابل
شیردخان خاک پاکت و به قریه بوستین و دژ داده انجا را اردوگاه ساخت و سردار دوستم خان جانب شرقی کابل را
موز انگاه جنبه فاضلی است و ادبیا کرد و مدتی مردم کابل گرفتار این وضع نگوار بودند و دوسه دانها باران هم میخستند
و روزی از دژ جنبه شهباز به سکونت میگذرانیدند تا قاتل سردار شیردخان به بالا حصار کابل استیلا یافتند
جنبه افغان بن سردار محمد عظیم خان را به جنبه آورد و محبوس ساخت با انحال چون که شیردانه و برج قیامین سراف
برج یکپ غوغا و بعضی مواضع دیگر بدست سردار دوستم خان بود کاری خجسته طرفین صورت گرفته و اسر جنبه فاضلی مدتی
کشته گشت و بعضی خان بهر از سردار شیردخان از سر به شیردخان اساطع محمد خان از پای داد و جنبه شهباز به شرق
دیده مرغان فرا گرفت و باز بدین حال مدتی گذشت و فتح از جانب گیو شاک گشت قاتل سردار شیردخان از راه
مال آبیشی با چندین از سواران خویش بدون خبر بخانه نواب میرزا خان که از سایر برادران بزرگتر بود و داد و داد
و اسلحه مسلح آورد و دهنده سایر برادران و بزرگان بدانخانه آمدند و سردار شیردخان نیز برسد و این با یکی
مصرع او شایسته است (پانچ برادران که از یکپ ششم) بخواند زیرا او با کندیان و پردخان و جسم و خان مهر گشت
از یکپ در بودند و نسبت با برادران معتد تر بود خلاصه کار سازعت و مخالفت به مصاحبت و مراعت بدل
گشت و از برای استحکام رابطه یکپ حتی سردار دوستم خان خواهر سردار حبیب الله خان را خجسته فزند خویش را
محمد کسبلان خواستگاری کرد و دختر خود را به سردار سلطان احمد خان بن سردار محمد عظیم خان داد و هر یک یک نام خویش
رجوع نمود و با سوار مملکتی پرداخت خجسته سردار دوستم خان بکلوست کوهستان کابل و سردار محمد امین خان
مکرانی از فرین و نواب عبدالجبار خان بکرانی لغمان و نواب محمد زمان خان بکلوست جلالت آباد و سردار عظامحمد خان

ذکر غل شدن شاهزاده سنعلی از ارک حاکم خراسان

و نواب سلطان و سردار رحم دلمان بکومت پشاور و دیرجات و سردار شیر دلمان بکومت کابل برقرار شدند و سردار شیر دلمان بیاب بکومت خیش را به خدای نظرغان قوم سهاک غلامی که خالوی خود شش بود با همای الدین اخوندزاده الکوزائی واکندشت و انا را به تحصیل نقد جنس از میان رفته سر دار محمد عظیم خان و او را بپای نمود که بدین سبب و ثبوت از مردم خبری نگیرد و امان دست بخور و ستم کشوند هر که هر چه در آید همانا تصرف نمود و مردم از کثرت ظلم و حجابی نمان ستوده زمره شورش و لجو کردند و سردار شیر دلمان از چهاره کی نظایر با آنکه خبر داشت تعذیه می بخشید بلکه قصد داذب مردم نماید که به قوه قبیله انا را ساکت سازد که سر در

محمد خان مانع گشت

ذکر غل شدن شاهزاده سنعلی میرزای شجاع السلطنه از حکومت خراسان و شاهزاده علی تقی میرزا بکمرانی خراسان

میرزا علی شاهزاده سنعلی میرزای شجاع السلطنه از حکومت خراسان منقول شد و بکایش شاهزاده علی تقی سینه به پیشگاه میرزا عبدالوهاب خان بغداد واه بکمرانی خراسان رفت و در گردید و نیز جمعی از گردان به سلاسل از دیاجان آمده دست قتل و مذبذبه و فانیب السلطنه عباس سینه از انا با و گرفت و غلامی کرد و بعد برین سال از جانب سلطان محمود خان عثمانی بمحمد این خوف پادشاه از زنده الروم ما سور بقا صلح و مسالمت با دولت ایران گشت و فغانی شاه قاجار برادر ایشانی ستون قرار برای انجام ای یک به از زنده الروم فرستاد و در انجام مسافده سه انجام یافت و بدین سال میرزا عباسی فرامانی معروف به میرزا بزرگ لقب به قائم مقام قندرز در گذشت و فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام منصب قائم مقام او نال گشت نیز فغانی صاحب کاشانی ملک الشعر که از فغانی شترانی صاحب این بود در گذشت و او مانده خداوند نامه و شاهنامه و دیوان تصانیف بی نظیره مخطومه بوده

ذکر انقلاب از ادبی خوان دیونان و جنگ عثمانی با آنها و داخله دول

اروپا درین هر دو

بزرگ در این سال مکتب یونان که در زیر طاقت عثمانی مغرب گشت و معروفش هر باز ادبی المانی و استعمال برادر و رایت مخالفت و محاسن بر ضد دولت عثمانی برافروشتند و دول اروپا نظریه اتحاد مذکور به دست دولت یونان

جای پنجم امان التواریخ

بپیرستقیم باو معاونت و معاونت نمود و شورشیان و ازادی طلبان را به مال و منال کجک کرد و عثمانی محض اطمینان
نماره شورش خورشید پاشا را با سپاهی ارارسته بجاک یونان فرستاد و او مانند سیلی دمان بجاک یونان سران برد
و کشتن ای تربول (۱) با شورشیان جنگ سختی نمود و سکنت یافت و از غیرت که چرا در جنگ با علی پاشا ناب
در جنگ با شورشیان یونان مغلوب شد و حوزر اسبوم نمود و یونانیا که باینتر مغرور شد کشتیهای جنگی عثمانی را آتش زد
و از دیک سه هزار تن از سپاهیان دریائی عثمانی را نابود ساختند و لی پس از آنکه عثمانی هزار بر ساسوس و سفر را
از یونانیا سپر گرفتند دست بقتل و سبب بی ناموسی برده بسیار از مردان را کشتند و زنانه را اسیر نمودند و کشتند
وسیله بهانه بجهت دول اروپا شده که خودی بیان انداختند که دنباله جنگ عثمانی با یونان است ۱۸۲۲ هزار و شصت و پنج

طرح کشید

ذکر حمایت دول انگلیس و اطریش و روس از یونان و وقایع محرم و پاپ

همه سال که معارف ۱۸۲۲ میلادی بود و دولتی انگلیس و اطریش و دولت عثمانی درباره یونان اعلان کردند که با یونانی
به یونان ازادی و استقلال بختد و روسها چنانچه مدفوق اشاره شد مدینانی به شورشیان یونان مساعدت
کرده از قبل اسلحه و مهمات جنگ و غیره مدخا به مملکت یونان میرسانیدند همه سال مملکت برازیل واقعه را در کجا
مملکت پرتغال مخبر شد و پارلمانت برازیل دن جدید با سپه اطوری مملکت برازیل اثنای تاج شاهی بر سر او گذاشتند
لیکن دن بیکل سپه دوم پادشاه را منعی نشد و قضا فلع برادر سلطنت و نیز مکرکیم هم از تحت سلطنت اسپانیا
خارج گردید و رایت استقلال و ازادی در این سال برادر داشت و انبوس پنهانی را به پادشاهی برادر

ذکر وقایع ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و تصمیم سر دار شیر و لمان بر رفتن قشدر و نیت

(۱) تربول نام وضعی مکنانی است و مملکت یونان که مدجارد و هشتاد سال قبل از سلطنت که کزرس با کزرس کزرس
ناتش خیا پادشاه و سپه در یوشن بود با توشنی بسیار باک یونان به نانت در این موضع بود و یونانی اس با پادشاه پاد
مکیم نمود و یونانی اس با توشنی خوشی در این جنگ تسفات دندیده تا به ستار یونان کشته گشت که
بعد استخوانهای او را با سپاه طحل واده مدفون نمودند و این مکه تربول مکنون معروف و موجب عجب بین یونانیان بود
با آنکه ایرانیان باینتر نمکند که در چین مکه قشون ایران سبافت بسیار دور طغیانند شاید هم قشون این عاده بود

تا بجای سلطنت باشند

ذکر تاریخ سنه ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰

سردار یار محمد خان در کابل و فرستادن سربدار یار محمد خان به پیشاور و فوت
سردار یار محمد خان در پیشاور

در این اوقات سردار شیر دهنان در کابل حکم کردید که سافری بقندهار نماید و بابرادران و رؤسای طوائف پنج پادشاهی
که در مقدمه دلگشا بد چون اینجانب با طرافت این گشت مردم کابل که از کثرت ظلم و ستم شکاری بیگاران او چنانچه
اشاره شد بنده آمده بودند و نتوانستند شورشهای نایب یا سرور گشته و باندشهای دور و دوازده سوار
دخان چون و سائل سافرت افزایم ساخت و سردار یار محمد خان را به نیابت خویش در کابل گشت انجامه از نیابت
بجانب قندهار برافراشت پس از رفتن سردار شیر دهنان از کابل کتب سردار یار محمد خان را پیشاور بکابل سپرد و
یار محمد خان رسید که سخت ناخوش احوال بهستم و جراعاتی که در جنگ شامه شجاع المکرمین وارد گشت و بعد بهیودای
حاصل شد. غالبه بود و مضروه و بدل و اعضاء و دوفی رنجیده و عالم سخت پریشان و عاقبت احوال ما معلوم است سردار
محمد خان چون بمصنوعان ماسطلا حاصل کرد سردار سلطان محمد خان را بجای خود بکومت کابل گذاشت و از این غریب بکانت
برافراشت چون به پیشاور رسید و از پنج سافرت اسوده گردید که بهمت در مد او از او و پرستاری سردار
در بیان دست و هر قدر بیشتر کوشش کرد که اثر بدید و بهر روز ناخوشی فزونی گرفت تا در گذشت سردار یار محمد خان
با عالی زار سردار یار محمد خان را در غیب فرار شبح صیب و اتمه بدیوی پیشاور در فون ساخت و بهر مراسم
و سوگواری او بهر دخت انجامه خود به بکومت پیشاور تمکن گشت و زمام امور حکمرانی انجا را کمیت کفایت

ذکر رفتن صلح بین ایران و عثمانی و رفتن و اید سفرای دولتی
و آمدن شعلی شاه با صفهات و فوت حاجی محمد حسین خان صدر اعظم
اصفهان

مهربان او ان معاصی و مسالمت بین دولتی ایران و عثمانی برقرار گردید و سلطان محمود خان دوم فغانی عثمانی
از طرف خود بجهت افسندگی و ابرسات بدربار ایران فرستاد و از جانب شعلی شاه فاسم خان هزارمیری سرباز
ماوراء فرغانه عثمانی شد و عقد مصاحبه بین دولتی واقع گشت و سوکب شعلی شاه از طهران بغیرم مهنهان حرکت نمود

بلدِ خمس امان التوبیخ

و امیرالدوله از حکومت اصفهان مغرول شد و شاهزاده سلطان محمد میرزا را بکفرانی اصفهان بگماشت و برخی اشعار این
حاجی با ششم خان بختیاری را که در مکه تسبیحان شیراز تلمذ کرده بود و کشت و پونفغان سپید اعراف را به بختیاری
شاهزاده بر قسه اگر دو دوست نیز اتومان بقبه الیات اصفهان را بر جای بختیاری و اینک طهران بنود بهرین اوقات
حاجی محمد حسین خان نظام الدوله صدراعظم اصفهانی در گذشت و فتحعلی شاه الله بارغان فاجار و دولو که ساله را در
و اما شاه بود و بقبضت اصف الدوله و منصب بدارت عظمی بر داشت و فرزند او محمد حسین خان را به منصب لار بازرگانی
و میرزا ابو الحسن شیرازی را بوزارت امور خارجه معین نمود و بهرین اوان که مغارن نیز او بکشت و منصب چهارم در
بود لوتی محمد بیگ پادشاه فرانسه در گذشت و بجایش شاهرخ دوم پادشاه ایران بختیاری بخت سلطنت
نشد و انجلیها در بندرستان جنگها و فتوحات بسیار نمودند و در امر یکا چهار معدن طلای بسیار کشف گردید
فرانسه با اسپانیا بجنگ درآمد و آتش سوزی سختی در اسلامبول واقع شد که بسیاری از عمارات و مساجد و غیره
طعمه آتش گشت و روس و پروس سفرای خود را از آمدن دیپلمات اسپانیا بختیاری

طعمه اش گشت دروس و بر و بر سر فرای خود را از آمدن پادشاهی تخت اسبابا بخواید
ذکر و قایم ۱۲۴۱ و اتحاد نمودن پسران سمرقند و استقلالخواهی و بحار ره گئی سمرقند
و گمان و آمدن پسر و ارشیر گمان از قندمار و عودش بجهت ما خوش شدنش
در این سال چون پسران سمرقند دانستند که افغانستان حکومت مقتدری نیست و سمرقند از امرای موجوده با هم دین
و جلال میشد دست اتحاد و اتفاق بهم داده و رایش مخالفت برافراشتند و شگری بسیار فراهم ساخته و بطرف سمرقند
رحم و گمان باختمند سمرقند و بگوئی را با رسولی شاهی بجانب قندمار فرستاد و از ماجر آن خبر داد چون سمرقند پسران
از اوضاع سمرقند و طبیبان پسران خبر یافت به تعبیه سپاه و کهنه و در کوه پرداخت و از قندمار متوجه سمرقند شدند
چون اوضاع سمرقند را در رحم و گمان و درگون و دیدن پسران سلطان خان بن النداغان انکی زائی را به جانب خویش گماشتند و
سمرقند را به قندمار برداشت و در منزل (ذاکرد) با رودی سمرقند پسران گمان به جویت سمرقند آمدن او قندمار گردید
او را توپ و ملامت نمود که چرا عملکرد داشتی و حرکت کردی انچه بر سر من حرکت بنمود و چون کاشی طبع شد پسران
عارضه و سمرقند پسران گمان هر قدر ملازمان کوشش کردند که تخفیفی در حرارت حاصل شود بخت برفت
و حرارت از او شد و ناچار سمرقند را با تن تنب و اعودت به قندمار دادند و دست به زانوئی در افتاد و الجا و در پیر

ذکر وقایع سنه ۱۲۳۱

نقدش نیام کردند و به ساجده باش اقدام نمودند که فایده نیکبند و در محرم سال معبد دکنه شد که شش خاتم
 ذکر تقارین و محمود و فرزندش شاهزاده کامران در بهرات و ادو حوستر
 شاهزاده کامران از شجاع السلطنه حکمران میشد

بعد بر سال در بهرات تقارین و شاه محمود و فرزندش شاهزاده کامران با آن گرفت و شاه محمود از خوف یک شاهزاده
 بقت نساجی گرفتار سازد و بجای از بهرات پرورش و از ایلوت و مردمان استغفار و فراره و غیره جمعی و در وقت
 اینک شاهزاده کامران از شاهزاده غلبه زای شجاع السلطنه که بکویت فراسان برقرار بود استمداد نمود و شاهزاده
 محمد امیر غان بارونکی با پانصد سوار جنگ شاهزاده کامران متوجه بهرات شد چون انجا رسیدند در شهر بجای کامران
 بسج شاه محمود و سیدان و دمان بمینه و مرغاب و داریس و غریبان و غیره باز بمی گنج بدو خود فراهم کرد که
 دویم چهار هزار سوار بودند و انگاه جنگ بهرات کرد و شاهزاده کامران فرزند خود شاهزاده جهانگیر با بیست و پنج
 شاه محمود و فرستاد و چون محمد امیر غان از شهر رسید شاهزاده کامران او را با سوارانش و بیای شاه جای بدو
 شاه محمود و از منزل هر چند با و غنیمت و راه که کلاه کینا رهات برسد و محض در و دیر بر باد و این غان در سوا
 و دو سپاه هم در افتادند غالب از مغلوب معلوم نشد بود که شاه محمود و شاهزاده جهانگیر رسید و در حمله اول
 شهرم ساخت محمد امیر غان نیز شکست یافت با غانی جهانگیر بهرات داخل شدند و بهرات را شاه محمود محاصره کرد
 چون اوضاع را شاهزاده کامران بدین منوال بدو بگویند با غانی سبک پی نزد شجاع السلطنه مشبه خبر داد و نام
 فرستاد که اگر ممکن است بی ترسد هر دو بان با غایت شاه پیام کرده مراد است مستبدا و سپارند و انوقت شاهزاده
 در شایه بود و چون این انجا رسید و او را علی و محمد و بعضی از بهرات از باغی بختید و طی طریق نمود و کینا و غنیمت
 چون شاهزاده کامران از رسیدن شاهزاده شجاع السلطنه خبر یافت تو کمال شایه با پدرش شاه محمود و در اندیشه
 متعجب و متعجب شاه محمود شکست یافت و فرار کرد و اردوی شاهزاده شجاع السلطنه بمنزل حرم شکست
 شاهزاده کامران با ضا و حضرت و عا دلت بجنور شاهزاده رسیدند و مورد اکر ام و اعزاز شدند و شاهزاده کامران
 از شاهزاده شجاع السلطنه دعوت جنیاف در شهر کرد و او بهرات وارد گردید شاهزاده کامران تمام کینای
 شهر و غنیمت و انواع جواهرات گران قیمت و غیره را محض شاهزاده شجاع السلطنه آورده تقدیم نمود و شجاع
 السلطنه

جلد پنجم امان التواریخ

از ملوک بهت و قوت فقط از تمامی آن جواهرات قیمه و اشیا نفیسه گیسو گشتن کم قیمت مفیدی را بر پشت و پانی را بخود
شاهزاده کامران و گلدان داشت و از غنای بزرگوار خود از بعضی نظم شهر و رفیع دشمنان شاهزاده کامران با پنجه را سوار
بهت گذاشت و رایت عودت بجانب شمشیر افراشت

**ذکر غریبه و اردو و شهمخان از کوستان بجانب کابل و جنگ و صلح او با سالار
محمد خان**

در این وقت چون سردار و شهمخان در کوستان کابل از رفتن سردار به محمد خان بجانب پشاور و قبیله سردار سالار محمد خان
بنیاد او در کابل و از جبار و تنفر کابلان از حکومت آنان اطلاع یافت بغیرم تصرف موزن از جای بکسید و بسط
رسل و رسائل روی دل بر می بزرگان کابل و مردم زلهاش را با خود نمود و مستو کابل شد. چون سالار محمد خان از آمدن
دوست محمد خان خبر یافت با قشون موجوده خویش با استقبال شرافت و میل از تعالیه و تعالیه راه نهریت گرفت
دوست محمد خان کابل وارد گردید و شهر را تصرف نمود. انچه از راه برد باری و مال اندیشی برادر را بخود داد

نوازش فرمود و سفر شاد و برادر با یکدیگر بکارهای بردارند و رثیه عصبان و فتنه انگیزان را ازین براندازند .
ذکر بیسی سال رسیدن سلطنت فتحعلی شاه قاجار و اغوامی علما شاه را در جنگ

باروس و آمدن سفیر روس به طهران و فرستادن شیخ به رو سیه
بعد از بیسی سال نسبت آنکه سلطنت فتحعلی شاه قاجار به بیسی سال کشیده بود سکس کات ایران را صاحبقرانی کرد
و بر روی قزاقها کسی و شش نخود نفره و این صبح را سکس زدند آنکه فتحعلی شاه خسرو صاحبقران را و بر روی
سکه های طلای شاهی که بعد از خود و زن این صبح را سکس میزدند آنکه فتحعلی شاه خسرو کوشنران نیز در این باره
علما و علایان از سواد سلوک روسها و زنجیره و قرانغ نسبت به کمانه صدا و آمدند و اما سید محمد مجتهد مصطفائی از
عرب به طهران آمد و محضر فتحعلی شاه رسید و جواد باروسها و امیر شمس دهنه قوی بهاد فتحعلی شاه امین الدوله

به ما نداری او بر سر اگر د از انوی سفیر روس کنیا شکوفه تا تحت لمبوری به برابر ایران رسید و در این
که ملاقات و قال شدند و رایت جنگ باروس را بر می افراشت. و حکم جواد قمر کرده بهما همی داشتند
روس بسیار جد و اونی نمود که اساس صلح و مسالمت برقرار گردد لیکن طاکه از رموز سیاست گیتی نشد

ذکر پسران سید سلطنت قتل شاه

محمد و مصر و جنگبار و سنج و دند و عاقبت این امر را و ابراهیم منی به از دست رفتن قفقازیه و دو کروغزان کتب
دادن ایران شد با محمد موکب قتل شاه بجانب اردبیل در حرکت آمد و فرمان شد از اطراف ایران سرداران و بزرگان
ایران با سوار و پیاده توبه قفقازیه و جنگبار و سنج شد.

ذکر حرکت داد محمد علی پاشا که حکمران مصر و اکبرری و بحری اسیر و ای
فرزندش ابراهیم پاشا بمکه متورشیان و از ادنی خوانان یونان
به حمایت دولت عثمانی و فوقات ابراهیم پاشا در خاک یونان
نیز در این سال محمد علی پاشا که حکمران مصر بنا به استدای سلطان محمود خان افغانی عثمانی هفده هزار تن از قزاقان
بجهت دفع شورشیان و بلوایان یونان آماده ساخت و فرزند خود ابراهیم پاشا را به افتخار سلیمان پاشا که کونول
سفیر فرانسه که مشایخ مصری بود سپهدار قشون نمود و آنها از مصر حرکت با سکنه بریه نمودند و در آنجا
کشتنهای مصری سوار و روانه شدند ابراهیم پاشا خود با دسته به طرف جزیره کردید براند و بدون مانعی آنجا از قزاقان
و از آنجا توبه سواحل بلاد سوریه گردید و پیاده شدند از السنوی یونانیان در اروپا آنجنها تسکین داد و با هم از ادنی خود
اروپا و یونان را سعادت خوش و موت کردند و بسیاری از بزرگان اروپا دعوت انانرا اجابت کرده مانده و آن
بیشتر شهروان را مجبور و در ویرانهای و دیگران که مال و جان خود را وقف ازادی و ملت خوایی یونان
نمودند با محمد ابراهیم پاشا که بلاد و کورون، و زار دین، و کاکانا، و تربیوستا، و رسیونچی، و قنقون
و غیرین شهر که گرفت در چهاردهم رمضان این سال هزار و دویست و چهل و یک واقف مسبت و دوم اپریل ۱۸۲۵ بود
آنجنها بنام تطوع و مجاهدت توبه نوای بری و بحری یونان از خود سر کرده معین کرده بودند چنانچه دورد کوشان سپه
بری سپاه یونان بود و مواعظت نشون بحری یونان نیز با آنها بود با انحال نزدیک بود که ابراهیم پاشا با عساکر
تمام بلاد یونان را از شورشیان و متعصبین پاک نماید و با بحیطه تصرف دولت عثمانی در آنکه دول اروپا خود را
انداختند و از تنبیه و تخفیف عثمانی را ناچار بختیدن ازادی و استقلال یونان دادند

ذکر فوت الکساندر روس و جابو نیکیامی اول تحت سلطنت روسیه

و سایر وقایع اروپا

جلد پنجم امان التواریخ

در این سال که موافق ۱۲۸۲ هجری بود اکتاندر را برادر روس که گذشت و بکامنا حب که قطعیان از دهستان
 قطع شده بود به تخت سلطنت رسید و در این وقت در پای تخت مدعیان تخت بزرگ طاعنه در مجلس شکر
 نمودار شد که بسمعی حیدر انسانی دولت رنج گرد پذیر فرزند اول پادشاه سیسل انانیا که گذشت و پادشاه
 اول پیرش تخت سلطنت نشینید و در امر کار رئیس محوری و امیر که پیشین زمامی رئیس محوری بود

دگر و قالیچ ^{سید گشت} فوت سردار شیر دلخان در قندهار و فرج سیدیان و انان
 سید محمد مولوی اسماعیل نامان بابل و ششان به پیشاور و جنگ
 یار محمد خان با سگما

در این سال در مستقیم مردم سردار شیر دلخان بنام محمد کاشان شد بواسطه شدت ناخوشی در قندهار و پسران و محبانان
 و خدایان مکرانی در این وقت در منصب فرامی صاحب واقعه قندهار برج ده دانه بر دانی نزار احمد شاهی شاه قندهار
 چون در محنت اثر گرفت او در قندهار مانده و شدت یافت سیدیان که خاطر نوزید که راه پریشان داشتند
 گشتند و گیاره نایب سلطان خان را از سنده پیر و کنه و اساس سلطان خوانده حکم نمودند از انبوی ده کابل
 دو ستم خان بیغم و نسو امیر پراخت که در قندهار و مولوی اسماعیل سندی نامان از که با قندهارستان کابل
 و انان چندین قتل با عاقلی لعل خان نامان که مهادی مولود سید احمد بوده و در خود برخی از امانان بند را حاکم کرده و چون
 دولت انجلیس و خاست قایم نگذاشته و امر با خرافان کرد و ان و دوزن بکوه رفته انجا حدود با قندهارستان کابل
 و سر دار و ستم خان و سر دار سلطان محمد خان را از قندهار و تحریک بکس که مان بند نموده سر داران چون و خود خود
 استطاعت جنگیدن با سگما را ندیده از امانان عذر بخواستند و سید احمد مولوی اسماعیل راه پیشا و گرفته و
 انجا سر دار محمد خان را از غیب باریک نموده و هر مد مران کار کرده با محمد خان مستعد جنگ با سگما گردید
 سید احمد و قایل و طوایف بوسفزائی و خنک و صند و سگما که با سگما افتاده اما از ابراهیم جاد و قایل
 کفار دعوت نموده و جمیع افراد هم و بار دوی سر دار محمد خان را محو کرده و خود بر فیل تنومندی سوار و با او
 و ستمانیل را با زنجیر بسیار محکم و استوار بر لب چاه نمیداد و گفتند این چه فعلی گفت چون لب به جاکو

ذکر وقایع ۱۳۲۲

نخستین امر آنست که سپاه اسلام دست درین از خواستش نفسانی و ملیکات شیطانی روی از جادو برنام ازین
 بادی مشککه که سپه دار رنجیت سگده بود با سپاه سکهان معزم معابد و معاند شتافت و سپه داران جنگ گرم
 مسلمان و هندو در هم افتادند و خون کبکیر بختند همی از دو جانب بجاک طاعت نخبند و بنور غالب از غلبه
 استیلا یافته بود که سید محمد خط نرسا واجب مقدم بر جادو است از زیر قبل خود را بر انداخت و براداری
 هم از انفس سوار و مانند برقی از میان کرد و قبا خود را بیرون انداخت و بجانب کومات فرار کرد و پس از فرار او سپاه
 سردار ابراهیم خان نیز تعاقب کرده فرار نمودند و بسیاری از آنان کشته و باندک نامی بجاک و خون افشانه شدند و
 با محمد خان باحال نامان به پیشاور رسید که در اینوقت سردار سلطان محمد خان که در کابل با سپه دار دوستی و
 شرکت داشت بجنده خاطر گردیده به پیشاور آمد و سردار ابراهیم خان مقدم سلطان محمد خان را گرامی داشت و با
 انتقام از سکها و مجازات سید احمد و مریدین مولوی ساجیل که ناکجا مانه فرار نمودند کمر همت بر میان بست
ذکر جنابین ایران و روسیه قوامی علما و فواری خود علما از جنگ و
فوت امرای بخارا

در این سال امره جنگ و قتال با امراء طلبین ایران در سوشل گشت و موبت قلی شاه از اردبیل متوجه
 شوشی و قفقازیه شد و از جانب روس در داف به سپه داری قشون روسیه برقرار و مامور گشت و دو سپاه
 خواه هم او نمیشد و خون کبکیر بختند علما بجاک انفس جنگ روشن کرده و حکم جادو داده بودند خط نرسا و جناب
 میدان جنگ را و اگر بر مردم چاه موزه خود را فرار کردند و سکت فاشی به سپاه ایران وارد و موب
 شاهی به برز قصبه موفیر میر حیدر توره ابن میر منصوره مراد طغ به کچان پادشاه را بخارا پس از سب و
 سال مکرانی مد بخارا آمدند گشت و بجایش میر حیدر به پشت مکرانی بخارا به پشت و وزیر پس از شاه وفات
 یافت و بجایش میر محمد خان با میر حیدر به سلطنت بخارا برقرار شد و از اتفاقات وزیر پس از شاه مکرانی و
 موز و بجایش میر نصر الدین میر حیدر به پشت مکرانی بخارا برقرار شد.

ذکر اشاق دول اروپا در مساعدت یونان و قحطی و سختی در انگلستان
و اهتمام سلطان محمود خان عثمانی در قلع نیکه چریا

جلد پنجم امان التواریخ

سیرین سال که تقارن ۱۲۳۶ میلادی بود در سن انجمن و فراغت از طرب و غیره مقدار آغایان حکم مدبرین خود را بستانید
 یونان و داخلت رساله خوشین بکار یونان رسید و بدیدار عثمانی پستها فرستادند و دخول خود را در سبک با عثمانی اعلان
 دادند که اگر عثمانی یونان را از ادوی نهد و استقلال انمارانیر اعلام نماید امر یکا یک گشتی یونان خواهد بخشید و
 تمامی اروپا بجنبه بجهت مدتی یونان تسکین شد و هرگز رسالت مدتی و جنسی با نامی نمودند نیز در کثرت است
 محلی و غلام مدتم تجارت و بی پولی و سختی نمودار گردید و در آن ششم پادشاه بر تنال ده گذشت و در سگ و امکباری
 بخندای اول میرا طور روسیه که باطل اندیز سلطان محمود خان نازی سلطان عثمانی حکم گردید و در این سال که سپاه عثمانی را
 تحت نظام اروپائی در آورد و بواسطه فتوحات ابراهیم پاشا پسر محمد علی پاشا کبیر در مصر داشته بود که نظام جدید پیشون
 سبب قوام می شود و چنانچه که مصری تمامی در تحت نظام جدید پیش گرفته و نظام منوجه بود و لیکن طایفه کبک با
 چنانچه عادت نمودند آنها بود از این کار امتناع نموده سر نهالفت برداشتند و سلطان محمود بقوه جبریه انان پس
 از کشتن بسیار بطبع ساخت و پس از ان بر کردند ریشه انان برداشت و هر که هر چه یافت فرمان داد کشتند
 و اسود گشت

ذکر وقایع ۱۲۳۳ و لشکر کشی سردار اردلان بغیرم خلباس سردار دستمندان
 و بر و زنا خوشی و وقوع صلح بین سردار و دستمندان و سردار شیر و دلمان
 فرستادن و قتل با شاهی کابل و سولن کابل ایران

در این سال چون سردار دستمندان را به سرداری و استقلال یک تنه برافراشت و سردار اردلان در دهه بار از انجماع
 کابل و فتنه سردار سلطان محمود خان که بی یافت تخت براسید که بسیار با برافراشت و سردار دستمندان حکم کرد و دلا بسیار
 اینک کابل نمود و سردار دستمندان چون از غم او خبر یافت بسیار با موجوده کابل باستقبال شرافت و این
 مرض منو و با کابل افتاد و در بنال بسیار اگر فتنه چنانچه اردوی سردار چون بمنزل حشره رسید خوشی
 نمود و سردار اردلان نیز از انسوی برسد و طولی نماند که روی با خیر انوشی بطرف سپاه او بودند و سگباران
 نیز بمقابلان بگذاشته و هر روز همه گناه باناله واه جان می سپردند و غریبانه میردند و اما در سردار و اما در کار ساز
 مخالفت با برافتن و مصالحت ببل ساختند و طرح گیرانی و سلامت انداختند و غرضش سردار دستمندان بکار انان

ذکر وقایع ۱۲۲۳

خزین قرار باشد. و سردار چردغان بگومنت شد. ما را غنای بد و برخی مواقع شادمانه بیول بگمشکان سردار و دوستی
و بعضی مواقع کابل نیز بخیا بستان زمان سردار چردغان بوده است. و متعاده نگاشته و طرفین مضی داشته و هر یک بنا
هویت تعالیات خویش برافراشته. و در این وقت که سردار دوستم خان در پروان کابل محل اقامت آنگاه بود و شغول
پرستاری بخاران و نجاک سیرون جان سپاران بود و فریاد شیک کابل دید پس از کورستان وزیر فتح خان و شاهزاده
دانی نامده به قعود روخت. و دل شده و برادران وزیر فتح خان که پسران سردار با سید خان باشند سرسپردی برداشته و
شعبه و قصبه استیکرانی برافراشته. و همه روزه با هم کابل هستند. و کون و هرات شاهزاده اخون نیز را پیشتر از
با پانصد سوار و چند پراده توپ جو دست پس شورت با گلی گرموز و وعده داشتی نمائنده توسط حسین قلی خان
نزد قملی شاه قاجار پادشاه ایران فرستادند که هرگاه پادشاه ایران یک از شاهزادگان را با سپاهی اراده از
نماید چون شاهزاده راه بکازند و یک یا از جان و دل در دست او قیام نجیب نمایند و دفع دست زبردستی برادر
از افغانستان بخدمت قملی شاه رسول با شفاقت حسنه وانه نخواست و سفارشی پسران سمنه نگاشت برادران
با دولت ایران محال گفت سببه که برهمنان مخالفت کردند و حقیقی خاشارا و خاطر با افغانستان دوستی و لکن قملی
بنام با به که با دولت انجلیس سببه بود که در افغانستان و اعلی نماید از کس فرستادن با افغانستان و مدافعه و امور

افغانستان باز باستان ذکر امتداد جنگ بین ایران و روس و عقد مصالحه بین دولین ایران و روس

بهین سال در فغان مختلفه فغانیه بین قشون ایران و سپاه روس جنگ فغان قرار بود و طرفین جنگهای خونریز
و سپاه کل قشون ایران با سبب طعنه عباس میرزا بود و موکب قملی شاه در چمن بهران اقامت داشت و قشون
و انگار قشون ایران بوسیله سیم قملی شاه میرزا که مندر بار و سه ماه پیشتر شهرهای مهمه فغانیه استیلا
و قملی شاه روانه طهران شد که از آنجا قشون کابل به بد و عباس میرزا برسد و از امنیوی بکوچ سردار کل قشون
دانه قو حاشر کشیده حتی خدی و سلاسر و دلمان اندای بجان نایز فرو گرفت و در این وقت میرزا حیدر
عاجی میرزا ابوسف و فغان و سه ماه به تیریز دعوت نمود و سه ماه به تیریز استیلا یافت. و چون کابل استیلا

جلد پنجم امان التلویج

بواسطه قاضی نظام بانجام رسیده که تمامی نفقات برادر و سه ساله تصرف کردند و نوبت از بابیان رسید اما در سال ۱۲۸۲
 افتادند و در قریه ترکمانچای که از نواحی تبریز بود مجلس صلح و معافیه معاهده برقرار شد و مقرر گشت که دولت ایران
 که در تومان که در است از عهد کلی پنج میلیون تومان باشد بهشت که در زند و دو کرو و ده بار هفت و شصت و پنج
 تسلیم روسها نماید و روسها از بابیان راغالی نمایند دولت ایران با جاسکیم گشت و بلاد خربوره را واکند از برود
 عاود بگوش نماید و امتیازات بسیاری حاصل شد که پس از ختام جنگ و حیات اروپا که در سال ۱۲۸۲ در روسیه

در بیان یافتن روسها از باطل کردند ذکر فتوح شاه ساج و جنب کیشیهامی دول متفق اروا با همیا عثمانی و مصری

بعد از سال که معاصر ۱۸۳۲ میلادی بود با شاه ساج الان در گذشت و بجای او پسرش محمد علی
 نیز خاندان سال گذشته نگار شد دول روس و انگلیز و فرانسه و پاره یونان و استعلا و ازادی و دولت عثمانی
 فساد و در حاکم کیشیهامی جنگی آنها تمامی کیشیهامی عثمانی و مصری و طرف سه ساعت بود ساختند و این
 در شب ششم پنج اول این سال وقوع یافت و ملت اقدام دول مله در اتمام کیشیهامی عثمانی و مصری بدون استناد
 از آن جنب اختلاف است زیرا بمنور رشتن سواد مرام و خصوص یونان بن دول شده و عثمانی بر سه و در بر
 خلاصه گویند که شش ان شد که گیتن از عا که عثمانی کیشیهامی انگلیسی نزدیک شده و نواحی کیشیهامی جنگی انگلیس
 صاحب منصب انگلیسی در روز قی نشانده و فرستاد که به چند پچمت میسوی میایدان سپاهی ترک بدین
 جوابی ان صاحب منصب را بغیر طمانچه مقول ساخت و این چنین آن دو کشی که یکی از انان سه باز ترک از او بود
 و یکی از انان صاحب منصب انگلیسی او را بود با هم بجنگ آمد و پس از آنها کیشیهامی دول بجنگ آمد و تمامی کیشیهامی
 مصری را نابود ساختند و این وقت عثمانی چون از این حادثه خبر یافت بدول اعتراض کرد و اما ان کیشیهامی با نخواست
 سفرای دول بجای جواب ترک ملاه سیاسی موده و راه بلاد خویش گرفتند و بعد از این سال در پاریس شورش شد و در
 در انبرابر با حسین پاشا و الی انجا بنای خوشنوت را گذا روزه و نیز سپاه انگلیس در زمین با پی تخت پنهان برای تمام
 در و در موند و در سیکل به سلطنت پنهان برقرار شد

ذکر وقایع ۱۲۲۲

ذکر وقایع ۱۲۲۲ و قوت و استطاعت سید احمد مولوی سماعیل و جنگهای با سردار مار محمد خان و قتلش با محمد خان

در ذیل ۱۲۲۲ اشاره شد که سید احمد و مریدش مولوی سماعیل در جنگ با سکا شکست یافته فرار کردند و در آن موقع مریدش و مردم انجا را محرم کشیدند تا قاعه اتم از تصرف بخت سکه بیرون آورد و چون سوادان قلعه شد و بخان منتهی گشته و در بود با قند بر داشتند با آنکه سید احمد بقوت و کلمه میرا بوی جنگش و بخان در انداختند و انجا سید احمد بیرون کرد و بواسطه عید الغفران می که رسوخ نامه داشت و بخان با بهانه صلح و مسالمت دست آورد و پشت پسران از مریدان که بهای خد ذیل بود و پیشوای فتح خان بنهار بریاستم بوسفائی برقرار شد و مردم انجا ضایع بریاست و انداختند چونکه دختران قبیله بوسفائی را جبرایه مسلمان جدید اسلام و مسلمان هندوستانی غزا و حبس می کرد و سردار بار غنچه از کردار نامت و ده سید احمد را شغبه به نهر ارتن مریدش بر زن و شش توپ که کوپه پشیا و دیرم رفیع سید احمد توپ که بوسفائی شد چون خبر جنیش سردار شایع گشت مولوی سماعیل از جانب سید احمد با شصت مرد جنگی از مردم بوسفانی متجامله سردار با بخان شفاف و چون کثرت سپاه سردار را مشاهده نمود و در پیشه تمام سپاهش را که از طایفه جرب دارای قطعه قلعه کرده بودند و آنها را دشمن کرده و سوادان سردار بار محمد خان حرکت آمد چون سپاه سردار متعلما دیده خواب الوده و ترسناک حرکت آمد و جنگ داد و زد و توپ و تفنگها شلیک کردند و مولوی سماعیل با طاعت تا سپاه خویش را بکلی پوشید و سپاه سردار بار محمد خان بهم شلیک کردند و در بین خود سردار غنچه کشته از پای نهاد و خاک افاده بگشت و سپاهش نیز بکشت و نفس او را برداشته در مغرب غروب و شمع خیمه ببلوای قبره در مطا محمد خان برادرش خاک سپردند و مولوی سماعیل خبر این فسخ را به سید احمد رسانید و بر شوکت و افتخار از فرزند گرفته

ذکر جنگهای سید احمد با سلطان محمد خان و قوت و استطاعت سید احمد و ورود او به پیشاور و رفتن از شا و بر به بیرون و شورش مردم بر ضد او و کشته شدنش و قتلش با محمد خان

چون بگشتن سردار بار محمد خان در پیشا و بیع برادرش سردار سلطان محمد خان برسد و گفت جنگی کرد و بگو
انتهای

جلد پنجم از تاریخ

اشقام خون برادر دیران سبب عبدالرسول خان پسر دراز نیم دلو خان که شورش میبرد و دست محمد خان بود بسیار میزد
 بگفت سید احمد فرستاد و این بر نفس از مقابل و مقابل گشت و سپاهش نیز گشت راه پیش در پیش گرفتند و بر پیش
 خدمت سید احمد از دوشه و با جمعی گشت بسیار خاک شول و اردو گشت سلطان محمد خان پس از گشته شدن از
 خان باز به نیمه جنگ پرداخت و اتفاق سردار حبیب الدخان بن سردار محمد عظیم خان را بت غریب کیا سید احمد
 پس از مقابل و مقابل سلطان محمد خان گشت یافت و از میان هر که سرزاف و صحت جنگ و غنیمت سید احمد گشت
 و سید محاکم گشت که در دیر و به مولوی ساجد فرزند آقا محمد موسوی برود و وعید و بیم و امید سلطان محمد خان گشت
 که آن نامه مفصل و صاحب راجع التواریخ عامی و اسامی و شیشه است پس از فرستادن مکتوب سید احمد از گشت
 به پی و درود کرد و نامه او چون سلطان محمد خان به پیشاورد رسید و از قوت و گشت او که لاواقف گردید و در پیش
 به پیشاورد خواهد رسید با چار پیشاورد را ترک کرده پرویش و سید احمد بدین جنگ و جدال به پیشاورد داخل شدند
 عکراتی گشت گشت آنجا از راه مرمت و دلسوزی دوا به و گشت گمر را با اسم جامی که به سلطان محمد خان با دو که عایدت او
 مصر و فتح خورشید و بید و نظم و نسق و پیشاورد و بر داختم و ظاهر علی نامی را به پیشاورد کاری و نیابت خود و پیشاورد گشت
 و راه جبال به بان به پیشاورد پس از چندی مردم از نمایان به بان و اسطرلی و ابله سید احمد سبزه آمد و شورش
 و او را گشت و محمد و احمد سلطان محمد خان را آورده مکتوبت برداشتند چون این اخبار به سید احمد رسید سخت متعجب گردید
 و از جای به بنید و در مواضع بالا کوشت و هزاره و حج دست اشقام از استین غضب خون شام پروین او را به
 به طرف کپناه را به قتل و او را و اسودان را با بار غارت و استبداد و ادعای قاتل سلطان محمد خان با تحجب سید احمد
 در طرف کردن او متعجب شدند با لشکری بسیار و توپهای نشن بار بجان او شتافتند و جنگ سختی دراز داشتند
 تا آخر دلا کوشت بالای هزاره و حج گشت یافت و ده همان هر که مدخون طلب و تن و جان و جان و جان و جان
 از شر او اسود گردید آنجا به رنجبت سکده با سلطان محمد خان قرار می گزاری و در تهنیت به نداشت که برخی مواقع از این
 سلطان محمد خان باشد و چون دیگر دشمنی در میان نبود به موافقت و معاهده خود و خاک کرد و سلطان محمد خان تهنیتی
 ساخت که او را با چار با کتبه با سردار دوست محمد خان باز کرد

ذکر وفات شاه محمود و عطا محمد خان و استقلال شاهزاده کامران و غیره

ذکر وفات شاه محمود و عطا محمد خان

بعد از سال شاه محمود که از جو فرزند خویش شاهزاده کامران درگذشت از او ایام سبزه و حشرات و فاساد
و سروری بنحوی که باز بیکر است و از این و تخت بود ایام طرش سپری گردید و وفات نمود و در هرات و غور و سیستان
شاه سیستان که از بنیاد و بزرگان افغان بود در همین وقت بمشدر رفت بود که ملکه از کار گذاران دولت ایران
اوراد هرات داده کند و فرزندش شاهزاده کامران را مطیع او سازد و بمخبر فطاح محمد خان انگلستانی در هرات گشت
و شاهزاده کامران با محمد خان سپهبد افغان که حاکم سابق کشمیر بود و وزارت خوشین بر داشت و پس از فوت پدر
اسود کاظم حکومت هرات برقرار گردید

ذکر حرکت فتحعلی شاه از طهران به قم و عودتشن بطهران و شورش در طهران و شدن سفیر و اعضاء سفارتخانه روس در طهران

بعد از سال فتحعلی شاه بفرمان وزارت معصوم قزوینی از طهران حرکت کرد پس از زیارت به سلطان آباد روانه گشت انگاه عودت بطهران
نمود و در این سال زلزله کرباید و فو شاهزاده مارشال یکوچ سفیر روس در طهران بمقتضای عاده داد و این امری که حشمت
در طهران نشاء و او را از آنجا خواست بجهت یکی و درین کرجه که مدفانه بزرگان طهران مسلمان شده و بعد از مراجع درآمده
اول داد و داده بود و جمعی خواست و باینکه در میان افاده و مخالف شرح و عرف او را در میان مردم بازاری و عوام الناس
انداختند و دکان و بازارها مسجبه و صدایا به و اسلام را او را ملکه کرده که با و تحکیم اجتماع کردند و محبتا ستونیه افغان
روسی شدند و حکومت هم از عدم تا فل نظام بطهران نخواست از آنجا بکوبی غایب تا آنکه سفارتخانه روس بخند و غیر
و تمام اینها سفارت که مدی هم می تن بود که بمشدر و تمامی اسباب سفارتخانه را با بیا و فارت و چا و دل و از و از
مردم طهران نیز قریب بمشاد تن در این شورش کشته گشت و فقط از اجزا و سفارت روس گهین مسوف نامی که به
اول سفارتخانه بود که کشته حو فدا انهمان کرده جان بدر برد و بعد بمجن مسوف بطنیر مسکو و بطرسین و قه قنبر
روسی نامت که دو دولت ایران بیتی بر است شاهزاده خسرو میرزا فدا نمایب سلطه عباس میرزا بدبار روسین
استر نمای خاطر انهای دولت روس بفرستاد و مسئله فاتیفات کیان سال بعد بنامیده از روس ایدو کی و بطهران
خواستش که در مثل تبعید نمودن با جمعی نیز بسیج استر ایدی تنبات و قنل رضای کی بکطال شک این هر دو در قنل
سفیر دانست نامی داشتند و دولت ایران هر دو مطلب را بر او ردین در این سال سپه اعباد الواب بنه ایدو که

جلد پنجم ان التواریخ

در گذشت
و گزیدت ابراهیم پاشا سپهر محمد علی پاشا و الی مصر از خاک یونان پس از قیامت
بسیار و مناقشات دول اروپا با عثمانی و جنگ روس با عثمانی و صلح آن
دو دولت بواسطه دول اروپا

بعد از سال در سبب یکم محمد ابراهیم پاشا سپهر محمد علی پاشا سپهر الی مصر که سبب ابراهیم قشون و عا که مصری در خاک یونان
بود بنا بود امر محمد علی پاشا با عا که مصری از خاک یونان خارج و متوجه مصر گردید زیرا دول اروپا بر سر است قبول بودن
به یونان با عثمانی از خشت و کوه و چنانچه شمارش شد سترای روس و انگلیس و فرانسه از اسلحه و سلاح و فوج و کشتی و کشتی
پاشا ستر را بدین معنی کرده بود عالی سوز و هر کجا را از انگلیس یک دسپاه و از انگلیس گزین می شدند و در ششم ماهی الاول سال
بجهت حالات و اسرار مملکت یونان اجتماع نمود و ملولانی محبت و مشورت کردند و دولت عثمانی را نیز دعوت کردند که در آنجا
اگر شکره نبستند لیکن عثمانی اشاع نمود که کس نرسد و آنها به نیامدن و عمل عثمانی اهمیت نداشت و خودشان کار را تمام کردند
که بعد از آن مملکت یونان از نسبت عثمانی خارج شود و مشغول باشد و گیتی امیر و پادشاه از ملت اروپا بدینا پادشاه گرد
و در تحت حمایت انان یعنی دول سه گانه انگلیس و فرانسه و روس حکومت یونان بوده باشد و هر ساله یونان قدر پنجاه
غرض خیریه عثمانی به یونان را بخار به عثمانی رسیدند و پذیرفت و پروس سلطان حاکم داد و ده عالیه که تا می کشیدند یونانی او
نکسته و قضاوتش را به قطع و مع انان باز می رفته باشد و بود و قشون منظم جدیدی هم گرفته شد و بود با محو و کسب
سربازان اسپانی و اروپائی عثمانی و در عمل شدند و اگر چه عثمانی را بکلی ادمه لیکن معاضدت می توانستند نمایند و روس نیز در یک
اسلحه و اسلحه و پیرفت و چون دول اروپا دیدند خفاقت نظر که که استیلای اسلحه و اسلحه باشد نزد کایت صورت گیرد
با سیاست انان این کار رنانات کلی دارد و از روس و کسب و کسب می نمود و کار بر صلح نمیشد و دولت پروس بیان افتاد
و اسطه صلح بین روس و عثمانی شد که این صلح در سال بعد سرانجام یافت نیز در خاک ار لند انگلیس در این سال شورش
باشد و مردم ضد انگلیس و استقلالخواهی شورش نمودند

و گزیدت ابراهیم پاشا سپهر محمد علی پاشا و الی مصر از خاک یونان پس از قیامت
بسیار و مناقشات دول اروپا با عثمانی و جنگ روس با عثمانی و صلح آن
دو دولت بواسطه دول اروپا

ذکر وقایع ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶
جای فیر و الدین و ترتیب طریقی و سبب

در این سال و سلج و قندهار و صمد و چهل و پنج سوار بر دلفان خشت خشت بهرامی دیگر کشید و در آن عمر کس نسیل مغیر
 و در آن خب قهری هاجب رفته و در فون و دوند انگاه سردار که گمانان و سردار جسم دلفان و سردار هر دلفان صفای
 بکار حکومت شد و در پروا و خشنده و اسوات شهر و توابع شد و اسوات تحت انتظام در آورده و مرتب ساختند و این اوقات
 سردار دوست محمد خان گلران کابل لشکر انتظام قشون افغان و عبدالصمد خان بزرگزی که از ملازمان لشکری شاهزاده محمد میر
 این شملی شاه بود و پس از فوت شاهزاده از بند کابل رها بود و بخوابت چون داشت از امور لشکری و فوج
 کامل دارد و در انتظام قشون مامور کرد و او باندک زمانی یک فوج پیاده نظام هزاره زرت و داد صاحب و آل و بانی
 پیاد و که سوار گشته و پیاده ساخط افغانستان از زمان سردار دوست محمد خان که بعد با مشهور به اسمیر که شد
 افغانستان آغاز شده و نیز نمایان حاجی فیروز الدین گلران سابق هرات که از دیگر گاهی چنانچه بجای شیش خان پیش
 بایران و غزسان رها بود و در مرتب حدیده همان دولت ایران بود به تکریم شاه سپید خان که به شهزاده بود و چنانکه
 اشاره شد و از مشهور بزرگ حاجی فیروز الدین برسد که باید با ستاد دولت ایران دوباره به هرات آئی چنانکه
 فیروز الدین گفت که نگویم یا با سلطه عباس میرزا به شهزاده رسید و بهتر این است که بشهزاده و استاد فغانی تا
 دولت ایران زوال و رجال مرگند فرماید تا با تعاقب قشون ایران به هرات رفته و شاهزاده کامران را از هرات طرد
 خود بکومت هرات بایم شاه مستبدان بیا تا حاجی فیروز الدین با قبول کرد و در صدد رفتن بود که قضا طومار بیا چنانکه
 فیروز الدین با هم روز وید و قضیه این بود که در این اوقات شاهزاده خسرو میرزا با فرایب سلطه عباس میرزا مامور رفت
 فقه محمد تقی خان عرب شیش مستعالم ترشیر شده بود و به نزدیک علی قلعه سلطان آباد اردو خیمه رفته بود و گیتی از نوروز
 حاجی فیروز الدین بجهت اب آوردن گرفتار و اولان سنه و نیز رانده با شک و فریاد بر می آورد حاجی فیروز الدین بی با
 بشمشیر کشید و بیرون بیرون و با قراولان می او بر دوانا و نا شناخته او را می کشند و در دوش این سانه و راه و نا شناخته

این شمسه واقع گردیده و سبب سفاک گردان دولت ایرانند
 ذکر توبه شمس شاه قاجار با شمس امام امور کشوری و شکری و فرستادن
 احمد علی میرزا بجای حکومت خراسان

جلد پنجم امان التواریخ

بعد بر سال فتحی شاه قاجار پس از فراغت از معافه و معاها اگر دوس به بطیم امورات کشوری و لشکری پرخت
و شاهزاده احمد علی میرزا با بکگرانی خراسان با سور و سروده برخی حکام و لایات نامقول و بعضی با منصوب ساخت
و بواسطه بروز ناخوشی و باد طمران و توابع او از طمران به قریه سوادکوه شمشیران حرکت کرد و ناخوشی و باد
طمران و توابع کشتن بسیار می کرد به قنده و هزارتن از مردم طمران و اطرافش از این مرض هلاک شدند بعد از این
چون شاهزاده خسرو میرزا با بهیئت سعادت فوق العاده محض معذرت از کشته شدن بنیفر و همراهان کانی نیز
امیر طور در کس رسید نهایت از او احترامات لازم نمودند و امیر طور روس از دو کر و عزامت گنجینه جدا
دولت ایران باقی مانده بود و بک کر و راجه نجیب و بک کر و دیگر را مقرر داشت در ظرف پنج سال به پنج قسط دولت
ایران بپردازد و نیز داین او ان بک فتحی شاه قاجار از طمران متوجه قم و کاشان و اصفهان و شیراز شدند
همه با حکام به استقبال آمد و بکیشها گذرانیدند و مورد اشتیاقات حسنه وانه گردیدند و هم در ایران و این شاهزاده
خسته الدوله و حامی السلطه طمرانان که شاه و ارستان گنج در گرفت و جمعی از طمرانیان بمنقول و محب و شجندنا

و بقت فتحی شاه اشخاص منظر و انافرتسا و در فتحنامه را نمود

ذکر اتفاق دول اروپا و استقلال یافتن یونان و تصمیم فرانسه به الحاق ایر و حوا و دث بلاد اروپا

بعد از این اوقات خاندان پادشاه دول اروپا با عثمانی طرح جنگ و مسالمت افکند و یونان شغل شد و چون دولت فرانسه
در هندوستان و روس در قفقاز به دستمرا و تسلطانی بهیئت آوردند و نیز در انجرا برشته ملک شد که شمه او شد
بعد حاصل شد و دولت فرانسه لشکره انجرا بر کشید که بجایش بخارش خواهد شد عثمانی چون خواهی خواهی تن به تحریک یونان
داد بجای اصلاعات لشکری پرخت و کسانی که در این راه تحمل و فتنه انجیر بودند از میان برداشت هم در این اوقات
در انجمنان امور اقتصادی بسیار منت گردید و قرض دولت و پریشانی ملت انجلیس زیاد شد نیز شد که جبارم پادشاه
انجمنان دگدشت و برادرش که بوم جبارم بجایش در تخت سلطنت نشست و راه امن بهیئت بل و منجبه ملکیت
انجمنان کشید و نیز در فرانسه قلعی و نیمی زیستان توانان که با مردم بسیار منت ساخت و مردم سر به قیام برداشتند
و علم محبوبی برافراشتند و بقت شارل پادشاه فرانسه در سلطنت استعفا و فرار بطرف بنر شر بول نمودند و فرار

ذکر اثنای دوازل و در استقامت انبیا

دوازل شاه انبیا را که گذشت و فرود می آمد دوم پادشاه شد نیز نه و سیاه خوشی و با انشای یافت و بسیار دگرگو و

بسیار تر خفا گشت کرد

ذکر وقایع سده و حرکت شهاب و شجاع الملک از لودیه و اخبارت
او با سندان و بخت سگمه و آمد و شد کلیه ها نزد شاه شجاع

در این سال شاه شجاع الملک که در مالدو و جیسا رسد که گوشه غزلت ارسیده بود باز بکفر سلطنت افغانستان و تخت بود
افغان و پیر مراد عثمان مکران سنده کاتبه از راه اسفانت نمود و پیام رساندست شنود انجا و دهم رمضان از لودیه

به جودی آمد و بنوا هم نمودن اسباب یافت برداشت چون در بخت سگمه از غرم او اکی یافت از دودست و مندر گشت
باده شحات و متقبل شد که معید و مستی دارد و به نوبه شاهی برساند و قاضی ملا محمد حسن خان خانم را بر سالت نزد شاه
شاه از پیام بخت خوشد کرد و به و تعاقب این پیام باز بخت سگمه و دوتن دیگر ماندن میان عبد الصمد و کجی شیری و محمد

ضبط یکی که از جانب شاه شجاع و امرت سر بود نزد شاه شجاع فرستاد و انجا ارادت نمود شاه عبد الله خان
استی زائی بان و دوتن خودت نزد بخت سگمه و ادو بیامهای اطمینان بخش فرستاد و سایر راجهای اسافان نیز انجا
علوم عقیدت و خدمت کرد و انجا شاه شجاع به بالیکر که در مالدو و مردم انجا که همه افغان بودند راه ارادت و نیکی نمود

پس از آن شاه به فرزند خود رسید و انجا عبد الله خان نزد بخت سگمه رفت و بودا و کی کشید و میان عبد الصمد خان سپید
و بر سر رسانید مبلغ معید و مستی برانید و بازمانی که شاه از نرسند گفتند و اصل خرنه بخت سگمه خواهر کرد شاه از انجا
به مروت باز در انجا نواب جمال الدین خان مقصوری با برادران هم خان بر کباب و بی شاهی سفارش شدند نیز انجا کباب

و به پیشک (الکدو و همیانه تخمیس و کپتان کشش) حضور شاه رسیدند و بنام تسلیم از پیش اندر و زکات شاه عرضه
داشتند و منزل به اول بود به اول فان انجمنه و با پیشروانی حاصل کرد و مخلص شد از انجا شاه بمنزل کوت که محل شکر
فیما بین بران سنده و حرمه آن رسید و خیمه برافراشت و میران سنان بر سباط بوسی رسید و لغرض رسانیدند بهتر است

که شاه نیز محل از شکار بود و بجای دیگر بواسطه آنکه اسب ابلوچ در آن نواحی هستند نرماند و هر چه بهبه تا تر شود و در انجا
بر سران شاه عرس انما از قبول فرمود که باز در در فقط در شکار بود و باز و ایشان چهل و شست هزار و پویه بود که در انجا
برسانند میان انجا و یک نام انجمنه دارد و دوی مختصری برسد که ظاهر با هم کعبین اصلاح و با انجا از برای عادت شاه شجاع

جلد پنجم امان التواریخ

و یکی از اب گشته بدین شاه و شکار پرور پیاوسته شد و از اینجا سیاحت کشید و به سیلان نعل کرده و در این مدت شاه و خضر پور پندار
بود که رسید و کلبیان انان که دارد و بودند بخاست و و کهای جواب با صواب دادند و معلوم شد سندیان را انگلیسها انو کرده و بجز
شاه ندیده و اینجا فاضی طایفه حسن خان از جانب برادر اعلی خان بدین شاه رسانیدند که بن بطیع بیستم و نه هزاره بندی که خوف
نخواهیم شد لیکن و این برای گرم بهستان بصلت حسبت که بطرف افغانان شاه حرکت کند و نیز از بانات و کهای سندیان
شاه اند و خاطر کردند و در خاک و کفایت من فرواند شاه از راه نامباری بانات او مانع نگردد و دلی از و ده فط دوم رسید و
میران سندیان اول را نیز داشتند از جهات بسیار بر و قسط و اصل شاه شد و منند جاقوش شاه و دو نفر دلی گذارد که ای سندیان
رو سیه صرف او بود و غریبه او نشی نامبار توسط سردار سندیان و غیره نو هزار رو سیه و شکار پرور فرزند گرفت و نو و نیز از بدین
از و بهر بخت سکه سیاه شجاع اسود فط گشت

ذکر دیشکی شاه شجاع و وسعت یافتن دستگاه او و جنگ با سندیان و غلبه او

و این وقت که شاه شجاع و امپایان لشکر از بر داشت فطه نفاق و شورش افغزی در میان سپاهیان شاه و رعایت
تحریم بران سندیان بگشت و بران سندیان و غیره و در کین نام انجلیس سندیان شدند شاه و از زمین بهارند و در اینجا پنجم را که حساب
سیاحت التواریخ نمائند دست معلوم نمی شود و نگارنده نامچار گشتم که از تخمین کبی دو جمله صرف نظر نمایم با مجموعه پوربان بر
مخالفت شاه بر داشتند و هر که ناز از زمان شاه می یافتند بر بند از جاده و جبات می نمودند چون شاه شجاع حبات این
کره بدید فرما نذا که هر که را پانصد بر سبب استگاه حاضر سازند لیکن چون نوسای اردوی شاه خود و من زن فتنه بر
کسی را حاضر نداشتند شاه الله اوغان را با دو صد سوار و حاجی دایب از غار با پانصد سوار و کل محمد خان سبالدار
با هزار پیاوسته برای جنبه سندیان و خبر پوربان نبردند و یکی در مسکه که جنب شکست یافتند و حاجی دایب از غار
گشته شد شاه باز سردار سندیان با هزارانی را با هزار سوار نبردند و از انسانی سبک کاظم شاه و بهر سندیان اردو
جنب سختی رویداد سبک کاظم گشته شد و سندیان مطلوب و نهزم شدند و محلات انان منسبت سپاه شاه شد
از انجلیس چهار توپ که در سابق سندیان از شاه بدست آورده بودند شاه شجاع پس از این پنج سران سپاه و
ندیدند از ان درگاه را با حانات و انعامات بخواست و این وقت برادر اعلی خان در گذشت و فط در شرف

ذکر غلبه شاهی جماع بر سیدان

بجز جانب شاهی نیست
ذکر حرکت موکب فتح علی شاه و مامور شدن نایب السلطنه بکومت خراسان
فقدش بنجر اسان و انظام یافتن انسا مان

بعدین سال رکب فتح علی شاه فاجا باز طهران بنو جبرین خبر کرده و انک انجا بکری شکست باران نصبت فرمود و انجا موکب
شاهی بجرشده اسبنا ندیده رود و اب کندی رسها گردید انجا بیکره و جاکمال روانه گشت و دوا انجا نایب السلطنه فرستاده
گردید و فتنه مکرانی خراسان بنام لونا گشته اند فتح علی شاه نایب السلطنه را بیک شیر مرغ مغر فرمود و پنجاه هزار تومان بپشت
راه خراسان بدو مرست و نایب السلطنه بمصنعه ناده سه روز ماند انجا از راه کاشان و طهران راه خراسان گرفت
مکب فتح علی شاه بمصنعه در و در و در و پس از چندی انجا رسید و چون نایب السلطنه رسید بکومت خراسان
طهران خراسان رسید و ایالت خراسان را تحت انظام و تسبیح انظام بداد و وزیر دانیال از بن محمد حسین میرزا بی شکر الله
و محمد تقی میرزا بی شکر الله را بکومت و انجا کسیر خان سپهسالار بجهت اصلاح بین انان بفرستاد و کارها وقت انان را اصلاح کرد
نیز در این سال حاجی محمد حسن باغی از شایخ و انان محمد مدنیان باز در انی مخلص گشته در گذشت.

نیز در این سال که معارف ۱۲۳۱ از روضه وسی و کتب سلوادی بود و فرانسه به انجا از قشون پیاده کرده و انجا پنجاه هزار نفر فرستاده
ممنون انکه از قبایست ممرات پست آورد و انقبضه و الحوبه اربابانه پیدا کرد و در روزی در مجلس عمومی که بکشان
حضور داشتند و رسول فرانسه بپشت و ابر حسین باغی را مکران انجا از برای بی شکر الله و بی ادبی را گذاشت حسین باغی
خطبه شنوات سلطنتی خویش خوانست و انان نایب السلطنه حوذا فرود آمد با حوبه دینی خویش ان قشون را از انجا
از مجلس بیرون کشید و بکشتی انجا روانه ای دولت فرانسه وقت مناسب دید و بادهای امانت بر شرف مکر کشی
کردند و جنگهای غنی بین قشون فرانسه و ابر حسین باغی واقع شد و حسین باغی بیرون شدند و رسته جنگ عداال بین فرانسه و ابر
کشته از امانت سال طوکل شد که در جنگهای بعد ابر حسین باغی انجا در خزانری سپهسالار بود و در جنگی کشته

ذکر اغار منافسات بین محمد علی پاشا و الی مصر و سلطا محمود خان عثمانی و ثوحت
ابراهم پاشا فرزند محمد علی پاشا و فاسطین و سوریه و داخله اما طول و داخل
دول اروپا در کار امان

جلد پنجم ان التواریخ

بعد بر سال محمد علی پاشا کبر و الی مصر بر از این مقامات اذیه و آبادی و عمران مصر و خفر نهرهای بنگا نند نه محمودیه که از روی سبیل کینه
کشیده و کشیدن سد ماکه مرد و از غرق شدن اسود و دود و اعدت در اسیر و ایجا و کارخانهای صنایع و اعتبارات گستر
و بسیاری از شهر و قلاع منهد و ساختن کشتیها مصر شد کسانی که بطرف فلسطین و شامات فرار کرده اند عودت و پذیرایی
از مصریان که بدون مزد و بده خدمت کنند از زیر بار خدمت مدفعه پراکنده و فلسطین و سوریه می شدند محمد علی پاشا و پسرانش
خوار و قصاب و حکمران و کما کما داشت که مصر بیا کنگره انان اند و دولت مصر دره او جواب فرستاد که فلسطین و مصر و این دولت
بر متعلق عثمانی است و رعایا از او هستند و بر پادشاه محمد علی پاشا از این پاسخ بر پشت و تهدید سپاه بری و بحری بر پشت
و ابراهیم پاشا فتنه خویش را سپاه و کل قشون بری و بحری نمود و مقدم فرماد تا حاکم از ریا و خشکی محاصره کرد و در سلیمان پاشا
را قائم مقام فرستاد و چون دولت عثمانی دخول عساکر مصری را بیکه و فلسطین و خیرین است که محمد علی پاشا عاشر
و سرطیان برداشته پس عثمان پاشا و الی طلب با امانیت بزارن بهر نام و جنگ با او کرد و ابراهیم پاشا مدتی بجهت کار
نداشت و باقی سپاه با استقبال عثمان پاشا شتافت و در نزد یک حصص جنگ شد و ابراهیم پاشا غالب آمد و با فتح و در
به چکار گشت و انجا با سوار کرده و عبداله پاشا خوار اسیر و در دست مصر داشت چون این اخبار بجمع سلطان محمد و پسر بخت
عبد سبهداری (حسین پاشا) استفت بفرمود جنگی حرکت داد و ابراهیم پاشا حسین پاشا را در نزد یک طلب جنگ فرستاد
و طلب با فتح و محمد حسین پاشا باز در جنگ کوه می رتور و متفرق سپاه جامع کرد و متعاقب و متعاقب ابراهیم پاشا و این جنگ
مستور به سلطان و در تواریخ منتشر شده است باز و اینجا حسین پاشا شکست خورد و قیدی کارش را خود به ساحل اسکندریه
و سوار کشتیها شده و اردو اسبابول شده پس از این شکست سلطان محمود باز قشون منظمی بجهت سرداری رشید پاشا بگند
ابراهیم پاشا فرستاد و در ابراهیم پاشا اتصال پیش گرفت و اسبابول در نهاد بود رشید پاشا در نزدیکی قونیه با ابراهیم پاشا
برخورد و جنگ خونخواری شد و ابراهیم پاشا غلبه کرد و رشید پاشا را در شکار بود و این جنگ اخیری سلطان و سکه سلا
با اضطراب و خوف انداخت و در اول اردو پانصد روس و انگلیس و فرانسه که معاصد مکنونه در باره اسبابول داشتند
پیشرفت مصر با انصر معاصد سیاسی خویش دانسته مقدم موس سیر و بزار سراز بجهت محافظت اطراف اطول اسبابول
سبیل انگلیس و فرانسه پیش انداخته معاصد مکنونه مستور به در کونا به همین دولت عثمانی و حکومت مصری بستند و پذیر

ذکر وقایع ۱۲۳۱

ذکر وقایع ۱۲۳۱ و مشاجره بین شاهزاده نایب السلطنه عیار میرزا و شاهزاده
حکمران هرات و روانه شدن شاهزاده محمد میرزا بجنگ شاهزاده کامران هرات
در این سال چون نایب السلطنه عباس میرزا بخواججه نثار شد بخراسان رسید و امورات و ولایات خراسان از سماعی او بستم
کرد و شاهزاده کامران بن شاه محمود و حکمران هرات محسن مال اندیشی خطوطی که از محمد خان قزاقی باور رسید، بود که نوشته بود
عباس میرزا بدین فتح افغانستان است و در لشکری بزرگ برای حفظ قلع قزاقی بفرست و من نیز میرزا که بدینم بکام
باس موافقت ندارند بمبادت و هرات می فرستم نایب السلطنه پس از مطالعه مراسلات با محمد خان امین الدوله که حاصل
و وزیر کامران بود با برادرانش محبوس نمود و بهر آنرا تکلیف تربت فرستاد و ابراهیم خان هزاره نامه نیابت از خان برادر
نیز در این وقت شامسپند خان که در مشهد بود و حبس وزیر با محمد خان بمالفت کرد و چون خبر قزاقی او و هرات شایع شد
شاهزاده کامران کیدی اندیشید و به نایب السلطنه نوشت که مردم هرات به وزیر با محمد خان اعتماد کلی دارند و از اسطوخودوس
او مرا می گذارند بکار و مکرانی برسم و اگر او را محبوس دارید من قزاقان بشوم نیز وزیر با محمد خان بهم از زندان خبر بدار که اگر
را بشوم و هرات دوم خدات شایانی می نمایم نایب السلطنه به بیانات آنها و قی آنها و پس از نری چند با محمد خان را بخواست
گفت افغانستان همیشه جزو ایران بوده و پس از قتل پادشاه احمد شاه سد قزاقی بر سلطنت افغانستان ناعلی آمد و اکنون
هرات بدست کامران که از سواد او بوده بآنی است و بانی افغانستان بدست ایران سردار پانده خان در آمده است و
شاهزاده کامران با هرات را تملیک نموده بدست پادشاه ایران بامید اینکه سکه و خطبه بنام شاه ایران نماید و مالیات
برساند و فرزندش را گردان گذارد که از عمده مقررات تملک نماید و الا هرات را تصرف خواهم نمود و وزیر با محمد خان
بیانات را بواسطه غلظت خویش هرات بشاهزاده کامران رسانید و او باز رسولی نزد نایب السلطنه فرستاد و پیام داد که با او
بطریق دوستی و رسالت بجا که با اعماش در ایران قمار می شود و قمار کنند تا دانه سادل نهادند و پنجاه راجه که بپند
نیز از تومان ایران باشد بخرند دولت ایران می بایست شاهزاده عباس سیه را بپایم شاهزاده کامران بر اشعت زیر بار گرفته بود
اگر غیر از این باشد اما دانه گذار باشد و عباس میرزا از هر سو افواج را بخواست و اشعت هرات کرد و انویر عباس سینه
فرزند خود محمد میرزا که بعدا به سلطنت ایران رسید و محمد شاه شاه بنیابت خود در مشهد گذارست و نیز امیر موسی خان شتی را
به بیگاری او گذاشت و خود را بت غرمت حسب امر فصلی شاه بجانب طران برافراشت و پس از سلطه ای و استماع

جلد پنجم امان التواریخ

او امر عوکانه در نوردهم رجب الاول این سال بر بنده خودت کرد و شاهزاده محمد میرزا را با سپاهی فراوان و افواج خراسان و نوپایانش نشان بطرف هرات روانه نمود و ملک قاسم میرزا ابرج حاجی فیر ذالیدین و شامسند خان و سایر افغانانی که از شاهزاده کاروان روگردان بودند بار دوی ایران منوجه هرات شدند و شاهزاده محمد میرزا مقدم به کسان رسیده انجا رفت گرفت و از انجا به بل نقره شش گردی هرات حرکت کرد و شاهزاده کاروان با پنجهزارتن سواران لمسیه افغان پیش از جنگ در انداخت و زمین را از خون جنگجویان لعل گون ساخت و از بام هاشم جنگ برقرار بود تا هراتیان داخل هرات شدند و شاهزاده محمد بعد از بل نقره گذشتن نیم فرسنگی هرات را در دوگاه ساخت و این وقت میرزا ابوالقاسم خان که مامور خدایان بود و در نزد شاه و سواره بفرزبان گذاشته و راه هرات برداشته و اینوقت رسید و کارش از شاهزاده کاروان زار شد و در هرات محسنت شاهزاده

محمد میرزا هرات را به امر و انداخت ذکر تقدیر و خلع فرستادن فتحعلی شاه بجهت نایب السلطنه عباس میرزا انجیران و سایر وقایع ایران

همه در سال فتحعلی شاه قاجار پانزده هزار تومان نقد و پنجاه دست لباس نمداب و غیره بجهت نایب السلطنه عباس میرزا انجیران فرستاد که مصروف لشکر کشی نباید و کسی که در جنگ هرات غایبی می نماید مجاز گرد و غفلت ایالت خراسان را تحریک نهد محمد میرزا بن نایب السلطنه عباس میرزا فرستاد و میرزا اصداقی میرزا بزرگ قائم مقام را در وزارت خبر نیایش از شاهزاده محمد میرزا دانست داشت نیز فتحعلی شاه برخی شاهزادگان را بکجوات منصوب و بعضی را مسزول نمود و بیشتر بجزایران ماکولات و اندازگان گردید و امر محسنت سخت شد فتحعلی شاه سعی وافی در رسانیدن طلبه بل آورد تا مندرجا حاصل سال جدید بدست آمد و نهایت حاصل شد نیز در این اوقات نایب السلطنه بالغ بر پنجاه هزارن اسرای ایران که در دست ترکمان و تها گرفتار بودند گرفته بایران فرستاد

همه در سال که معارف ۱۲۳۲ میوردی بود دول متفخه اند که عبارت از انجیس و فرانسه و روسی باشند از این میرزا پاشا با دربار انجبه سلطنت مکتب یونان شتاب کردند نیز پادشاه اسپانیا به قسمی خوش گردید که که راه بنیاب سلطنت برداشت و نیز فرانسه و مکتب افریقا عات بسیار کرد و در امر کجایا خوشی و با افشار یافت و بسیار با

ذکر وقایع ۱۲۴۹

ذکر وقایع ۱۲۴۹ و محاصره هرات و فوت نایب السلطنه عباس میرزا و صلح محمد
محمد میرزا با شاهزاده کامران و عودت محمد میرزا به مشهد

در این سال خباثت رخسار شد سپاه ایران به سردمداری شاهزاده محمد میرزا این شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا هرات را محاصره
نموده بودند و شاهزاده کامران بر شاه محمود وانی سده فراتی به اصفه می پرداخت و این نایب السلطنه عباس میرزا که
از طرزان بخراسان هجرت کرده بود گرفتار ناخوشی شده و او را در سابق درم کعبه عارض بود و رنج شده بود و عودت
بخراسان از پنج راه آن ناخوشی عود کرده او را ناتوان ساخت و به سبب نقابت انداخت و اطباء و عاقلان که از معضلت صبر نمودند
معتبانه و ناخوشی شدت و بدل به مال کبد شد و عاقبت در شب دهم جمادی الثانی این سال هزار و دویست و چهل نفر چهل
هفت سالگی در مشهد درگذشت و پس از فوت توسط انور علی میرزا در هفت فرسخه که مسافت شش پست و گنجینه باشد
چون خجروف او در ظاهر هرات کوشش شاهزاده محمد میرزا در کان کتب رسید دست از مهاجمه و مدافعه برداشتند و بجای
مجاورینت برداشتند و با شاهزاده کامران طرح صلح و سلامت انداختند که شاهزاده کامران پسر هزار تومان نقد و بلیه
طاقه شال کشیری به مشهد بفرستد انچه شاهزاده محمد میرزا از ظاهر هرات برخاست و چون نبرل کوسویه رسید و دست خنجر
سکنه انجا با کوه جاذبه بهایر سد انغان حاکم فانات سپرد و سواران و افواج را مرض نمود و با حالی اندوگین به مشهد رسید
پس از چندی بمقتضی فانات دل و با فرستاده شاهزاده کامران و نقد و شال کشیری از هرات به مشهد رسید و انهار از حضور
شاهزاده گذر اندید شاهزاده دستاورد کامران را که مرو اسوز و وزیر محمد خان که محبوس بود با نمود و او را بخلع
ساخت روانه هراتش کرد

ذکر مخالفت پسران میراد علی خان با شاه شجاع و صلح انها با هم و گرفتن
خراج شاه شجاع الملک

بعدین سال نزد محمد خان و محمد نصیر خان پسران میراد علی خان که مخالفت با شاه شجاع در میان به شد و عهد مودت میرزا
شاه را در نیم کشند و با غم حیدر اباد و سار میران سینه تنفی شدند که با شاه شجاع در جنگ انداخته و بجای بلیه
سپاه کشند و شاه شجاع الملک چون از غم آنان آگاه گشت در چهاردهم ماه رمضان بمقابل و متعانه آنان نشست
و یک نعلی شکار پوخمیه افروخت انچه پسران میراد علی خان از راه ملل اندیشی جلب با شاه ماصحبت بنید

جلد پنجم امان التواریخ

پشیمان شدند و صاحب زادگان میرهندی را واسطه شفاعت قرار دادند و عاقبت بواسطه آریسمند خان شاه شجاع محمدرضا
نزد خان رسید و بانهاد مقام مکالمه و صلح برآمد و اتفاق نواب هاجد خان که مستقیم ایران جدید بود و مردم طوچ بودند
شاه شجاع اند و مقرر شد چهارصد هزار روپیه بایان و سایر بران هند بخرید شاهی برادران چون کامصلح و سالت تمام
سپاه شاه شجاع که بجز ناراج و غارگری بودند اند و ده خاطر شده ز غمره بفسکی کردند شاه شجاع انانرا از عطایای و غمره
سالت نمود و مقرر داشت بعد از ایالت و مردم رو بیلد و هندی را بیک شکرگاه راه ندهند که سبب فتنه و فساد گردند
و گراشتار محاصره هرات و حرکت شاه شجاع الملک از همد و شان بعزم
افغانستان و مشاهدات و در راه و و رود او به نزدیک قندهار
چون اخبار آمدن لشکر ایران بطرف هرات و مصدر شدن هرات دافغانستان و بنده و شان شایع گشت شاه شجاع بجا
استر و انج و تخت افغانسان باسی هزار مرد و شصت زن و دواول ماه ذی قعدة از سنده اینک قندهار و قنیران و بابر
و چون بجاک محراب خان لبرج رسید و سیاحت و اذوقه و طوف و دایمی بسیار پیش گذرانید و چون افشار رود
پس از چندین سال دافغانستان بفرست ایالت و طواف و بسیاری از هو نوامان او بخدمت شافغانستان رسید
سراج التواریخ بیاورد که شاه طبل خود و دفر جاننش می نویسد در حین اوم جمع شده و سپاه زیاده و گریه و خروش
گفتم کدام کب از پادشاهانرا انقدر فزون میر خاوم بود و اگر داشته باشند کدام دشمن متواند با او مقابله و متاعه نماید بگوید
کار گذران محراب خان لبرج برض رسانید که چون بیشتر بزرگان و سران طوچ طبع نشد و سر بخود خواهی برداشته اند
اگر اردوی شاهی مقدم بجنبه و دایم انها قیام نمایند بهتر بوده که خان اردوی اطلیان و خلوص مت غم رکاب شایع
گرد و محراب خان مدد جاجان سپاری نماید شاه شجاع با و پیام فرستاد که بهتر این است تو خود حاضر رکاب و غم
ارده گردی یا نمودن را از توهراسی مدول افتد و طبع تو گردند و از سطوت با جنبه بشند و اگر راه دور گئی و فغان گری
سرایان نمی مهران پس از شنیدن این پیام خواست لبرج رکاب بوسی نال گرد و لکن و او محمود خان غلجانی که امیر
اوراد دست می داشت او را از اطاعت منصرف داشت و شاه شجاع کار او بوقت دیگر موکول کرد و دست از او برآورد
حرکت داد و چون چند فرسنگی راه شاهزاده محمد تیمور به پیود در میان سپاهش نمره فغان اشکار شد و او یکی تربی نزد
شاه فرستاد و باجر را خبر داد و شاه شجاع بر سرعت حرکت بغیر داد و چون بارو رسید سپاهیان ساکت شدند و معلوم شد

ذکر اشعار محاصره هرات

جایزاد خان با مسینه ای محرک فتنه بوده است و از راه حسادت که سردار سهند خان با سزائی نزد شاه شجاع تبریز بود و او نبوده خواسته است و بیان سپاهیان فتنه افراز پس از آنکه مردم ساکت شدند شاه بهم حکمت گذرانید لکن سوار کار بود و اگر کسی مدتی بخلاف با دیگری می نمودند توپ و فتنه و مجازات سبید چنانچه روزی با سنده خان بر سر دار عین استخوانی نزد یک سوار ده شاهی بکین بنا و محبت و می خواست خون او بر زده شاه او را مقید نمود و می خواست او را در نیج کند زانکه ولی بواسطه طعنه از خویش و گذشت و محو شش داشت و پس از چندی پروند و بعد شش کرد و بمکه شاه شجاع طیلسان زل نموده و ماخر و نیمه نزل و اگر که افتد مار و ده گرو مسافت بود و در و دمود و در با خیمه بر او است و اردوگاه ساخت

ذکر رسیدن خبر فوت و بعد بطهران و لغت فارسی فتحعلی شاه و منشور کمرانی بنام شاهزاده محمد میرزا به خراسان فرستادن
بعدین سال چون خبر فوت نایب السلطنه عباس میرزای و بعد بطهران شایع گشت تا چند روز کسب آن قوه و در هر روز که بسبب فتحعلی شاه و سازد عاقبت انسانی دولت و مناد و حضرت دو تن از شاهزادگان جزو سال را تعلیم دادند که گنای و استعاره و محضر شاه از وقت عباس میرزا سخن مانند و فتحعلی شاه بسیار رنناژ و محزون شد و سبب سوگوری و پیش داری گسترده و فقر و مضاعف اما احسان نمود خیرات و تبرات بسیاری فرمود و منشور حکمرانی خراسان را با گلبند است خلعت نیمه شاهزاده محمد میرزا به نایب السلطنه عباس میرزا بخراسان فرستاد و نیز در این سال سفیر فوق العاده از بهار روس بمکه تفریت بدر باربران آمد

ذکر معاهده روس و عثمانی و تشریزل بودن حکومت مصر با عثمانی و غرم محمد علی پاشا کبیر و الی مصر بجهت رزم با سلطان محمود خان عثمانی
بعدین سال چون سپاه روس بجاک عثمانی بجهت دفاع ابراهیم پاشا و عساکر مصری آمده بودند دولت روس وقت را خفیت داشت و دولت عثمانی معاهده دفع و هجوم بر بست و این معاهده موسوم بمعاهده (خوانکار اسکندری) موسوم گشت و در این معاهده مدسسه متهد گشت که بمقدان مصر با دولت و دیگری بجاک عثمانی هجوم افغان گشتند روس پناه مقام و اقدام نماید و درین بهانه روس نسبت بسیار دول مدد با عثمانی بشهر صاحب نفوذ ذکر دید لکن معاهده برین عثمانی

جلد پنجم امان التواریخ

نکستیدار کافر مندم گردید و شیرازه اش از هم گسیخته شد زیرا محمد علی پاشا کبیر والی مصر بحال استقلال نام و تخریر مصر از پاشای عثمانی باقیام بود و سلطان محمود را اندیشه آن بود که ابراهیم پاشا از اسبابول دور شود تا بعد بقیه سیاه سپردار و چو کاره اکا عسباز دلاوه مردم شامات و سوریه تا بل بسیاری به سلطان عثمانی و تفر بسیاری از محمد علی پاشا داشتند باز محمد علی پاشا که محمد سیاست و دلاعت بود و صلمت خود را در جنب ثاوی مذید و با نایگان وار و پانی که در سوریه باب رکاله باز و مخصوصا وکیل فرانسه را با خود هم انبار نمود و در بین حکومت مصر و سلطان عثمانی باز عقد مصالحه سب کرد و در رشته آمد و شدنا سخته هزار و دوصد و پنجاه و سه مصلول کشید تا عقد مصالحه و اشی مستگیر دید و سلطان عثمانی در این افسی نامی را معبر از محمد علی پاشا با صراحت دولت فرانسه دستار داکا مصالحه سر انجام یافت و مصر در حکومت محمد علی ماند که تاکنون این طبقه طلبیه در صحنه مکه کبرانی و سلطنت برقرارند لیکن پس از رفتن ابراهیم پاشا (افندی) از مصر به اسبابول عثمانی رضا بنحو ایشات محمد علی پاشا ندا و اما ده جنگ شد و حافظ پاشا را با سپاهی گران برای جنگ با معبران کفر در ششده هزار و دویست و پنجاه و پنج واقع و عثمانی شکست باز یافت و عثمانی وقتی از قشوهی مصری شکست یافت که سلطان محمود خان قازاری دوم سلطان عثمانی وفات یافته بود

پهرین سال که معارن ۱۸۳۳ میلادی بود سلاطین المان و اطرشین و پروس در میجا جمع شده بواسطه تجدید عداوت با بده عداوت با محکم کردند و پادشاه فرانسه بجه خفالت پاریس قلعه های نظامی در اطراف پاریس بنا نمود و قشوهی که در آنجا در خاک بنام بود نیز از پنج توقف با و طمان خویش برگشت و در پرتغال بین دو برادر برستراج و تحت نزاع و قتل نیز بنایست مسامحه که بین عثمانی در کس حجه بد افشار ابراهیم پاشا سپهر محمد علی پاشا کبیر والی مصر سب کردید و این سال انجلس و فرانسه با محمد علی پاشا عقد دوست بستند که بهر قسم رض عثمانی برافتت محمد علی پاشا قیام نمایند و نیز در این سال فرانسی و ارامیک ملک کونک انزل کرد و بد و غلبات بسیار نمود

ذکر وقایع ۱۲۵۰ هجری و رسیدن شاه شجاع الملک به طابرقه بار و اما ده شدن سرداران قتل و رسیدن سردار دوست محمد خان کلب سرداران

در این سال خانبه بدیل سال گذشته بخار شد شاه شجاع الملک طابرقه بار چون رسید و سرداران قتل را از اندیش

ذکر وقایع ۱۲۵۰

اکه می یافتند مبنی مدافعه برخاستند و گریسته سوار بر احوذنا منزل را کردند ساندیه غالی می نمودند روزی که اول محرم
شاه شجاع الملک از دژ حرکت کرده بنزدیک حصار نهاد با دود و دمار و خیمه برافراخت و دیوار حصار را با تپاگاه
سپاه قرار داد و روز بعد افران داد و با سپاه صف ارا می نمودند و خود سوار شده لغاصه گلوله توپ می فرستاد
بشبه نزدیک کرد و از اندکی سرداران قتل شد و بماند و محصور شدند و سپاه شاهی از بیرون گاه یکی شمشیر عاریت
پیشه گاه می شدند عاقبت سرداران قتل را بر سر خربت اده و دیوای جنگ شدند و قشون شاه شجاع میراث را سردار
سند رخا و بنیادش را خازن ادا گاه دانه گرفته و خود شاه شجاع در طلب جای گرفت و آتش قال شده و گشت و سپاه
از طرفین تپاک و خون غلیظند و هر قدر سپاه شاه شجاع قتل را باز پس می نشاندند باز هجوم اده و بجای اول خود بر می
و چون شب پیش سرداران قتل را بشهر داخل شدند و گیر بیرون نماندند و خود اعطای و چهار مرتبه شمشیر افتاد و شهر دیند
راه اده و شدند و در گردینه خنجر قطعی و شمشیر و قتل اده و قتل کار را بر مردم قتل را سخت کرد و از هیچ سوی آمار فرج و قتل
موزارت شد و کلبه بعضی اوقات قتل را بران بیرون می شتافتند و کاری کرده بر می کشیدند سپاهیان شاهی بر ج و قتل و هجوم
و چند تن کشته و مجروح شده و قبیله بار دوگاه خود می کردند و در اندک وقت خطا رفته و حضرت می صاحب باغ سردار محمد خان
از کف قتل را بهار بیرون شد و باز با نشان اده و انبوت چون سرداران قتل را کار را بدین سوال یافتند توسط علامه حسن خان
خان قلم باب بر اسلحه و نمائندگی شد و ندیک سپاهیان شاه سر به جو غا بر داشتند و اجازه و پیشش عمومی خواستند و شاه با قضا
نموده و آتش بر قسم بود بجای و بر شال و از هزار هزار بر آواز شدند و جمعی عاقبت بر سر لاری کار جان و سردار دود گاهی
از پیش برده نشد و با دود و شعله ای خوشی اده جای گرفتند و از آتش کشته شده محمد رضا خان برادر زاده سردار محمد خان
بر و داندیوت خبر رسید که سردار دوست محمد خان نیایا شدند و کردند برادر آتش سرداران از قتل را بر زودی سپاهی
از کابل خواهد رسید بزرگان سپاه هر قدر از شاه شجاع خواستند که یک شانه از کابل را با فوجی با استقبال سردار دوست محمد خان

روانده دارند و در رضا قضا داد
ذکر جنگ شاه شجاع الملک با سرداران و سردار دوست محمد خان شکست
و فرار شجاع الملک

در این وقت که خبر نزدیک شدن سپاه سردار دوست محمد خان با جمیع شاه شجاع رسید از راه اخیلا و سپاه خویش با

جلد پنجم امان التواریخ

از چرخ شمس و قمر که در اوج و ادوم بر خیزد و شانه و حبه سد فزانی آورد و انچه با خطه آنکه چون سر در دو تن
برسد از غلبه و قدر باران از جلوه و ادوم بر خیزد و شانه و حبه سد فزانی آورد و انچه با خطه آنکه چون سر در دو تن
چهل و خزان بطول راه جای گزین شدند و باز بنیم بپوشیدند و از انجا به باغ عباس آباد خود شش و سپاهش از سر بوز و ده و شش
از چرخ شمس و قمر که در اوج و ادوم بر خیزد و شانه و حبه سد فزانی آورد و انچه با خطه آنکه چون سر در دو تن
اب خود را بر سر او کوفت که او مطلق زمان برسد و دیگری فرو داده تا کسی که در زبان جمع شده و ببالای شانه
بر فراز انداختند و جنگ در گریه و صدای توپ و تفنگ مردان جنگ بلند شد و مدتها ایستاد تا کسی حاضر رخا که می
و شش بر طرف شاه تماثل بود و نصیر بگلوله جان سپرد و بسیاری از مهاجمین کشته و مجاک و خون خفته شدند و روز بعد
مردن خان با برادرش سردار کندی خان با فوجی از ابطال از شهر برو شدند و تا شام در جنگ و پیروز بودند و خود را به شادمانی
انگاه سه و ازان بلا خطه محاصره قندار از آمدن سردار دوست محمد خان خبر داشتند مجلس شورت اماستند و قرار داد
تسلی از شهر بیرون آمدند و بدین جمله نمایند که از انجا به روز از محاصره قندار گذشت و بود و کاری صورت گرفته بود پس سردار
محمد خان از قندار با سواران خویش بیرون شد و اندک دلی با او گلی گشته و از جاده جلیران برخاست و یک کان به
سپاه شاه شجاع رسید و کجی گاهی گریه بر سر دار محمد خان از دانه و از شکار پور و بر اصفهان از جانب تل سنج و
سردار محمد صدیق خان بن سردار کندی خان و سپاهیان با و خیل با غنای خان و سایر رؤسای طوایف قبایل افغان
قندار هر یک با سواران خویش از سگانه و خویش بیرون شتافتند و هر یک بموجب مجلس قرار داد قندار و دلی گاهی گشته
و این تا سردار دوست محمد خان با سپاه گران از کابل بر سب و باغ سردار محمد خان منزل گزید قبل از رسیدن با سردار
کندی خان و از اتفاقات دست داده و می از ترغیب جنگ با هم گفتند انگاه کوس جنگ و ادای صیب مردان مرد
و دلیران ببرد بگشت تو بهای اشرافانی و شمشیر با بر افشانی استعمال یافت و از کثرت گلوله بزی تو پناه شاه شجاع
افواج سردار دوست محمد خان پیش شدند چون شب بر سر دست آمد و سپاه کینه خواه با دامگاه خویش رفقه شاه شجاع
سراپا و انچه اند و از کثرت و پراکندگی سپاه سرداران شرعی پان کرد و چنین مای داد که با پیشروان زو کار
بکام و تکار و فتح و غیروزی بزرگوار با سردار کندی خان جنگ روز را به پیروزان زنن شب رحمان داد و بکام صلی
التواریخ با بر روزنامه شاه شجاع الکلی کیفیت این جنگ مانند کمرات می نماید که چندین روز گاهی که در این جنگ

ذکر رفتن شاه شجاع الملک بجانب برات

دومی باشد و این بود عاقبت سیم فتح و غریزی به برهم سرداران دزید و شاه شجاع مغلوب و هنرمند گردید و نهای
 هات و اسامی و افعال او قسماً سپاه سرداران شد

ذکر رفتن شاه شجاع الملک بجانب برات و توقیف او در لاش و جوین و فراه و حرکت او بجانب بلوچستان و اکبری سران از رسیدن او

چون شاه شجاع از میدان کانداهار و بزار گذارد سپاهیانش نیز بر دست و فوجی برای پیشه و بنازل و ساکن خود شدند
 و شاه شجاع با سواران بر میت کنان بجانب برات رسید و از سر میزدند بکایز اسخی زانیان رسیده و انکه
 انگاه متوجه منزل دو سنگ از انجا به قلعه دوغان اسخی نائی برانند و شب را نماند و امشب رسید و از انجا بخاک طبران
 بلوچ که واقع در سرحد سیستان بود رسیده و به قلعه لاش رفت پس از خبر رفتن و توقیف از حرکت کرد و از انجا بامند و جاعلیان بلوچ و غلامان
 سالو خان اسخی زانی مکرانان سیستان و لاش و جوین بر کاشیای رسیده و انهار غلوم عقیدت کردند و با یکدیگر تائب شدند
 و بنجانباهش سالو خان شاه به لاش و جوین منزل کرد و والده و دوغان را با نامه شغل بر واقع شد نزد شاه و کاران برات
 فرستاد و چون کاران از نامه مطلع گشتند و خبر ده گشت و حاجی فرزند خواهر برادر با تحفشان بان نزد شهنشاد و پیام داد و چون
 حدائق در کابینت متبرک است که شهنشاد و شهنشاه فراه شاه دو ماه در لاش و جوین ماند و در انجین بسیاری از کلاه
 دانی مانند طبران جیر طبران نونهانی محمد ظهیر خان غمیر و شرف بساط و شهنشاه شهنشاد و چون خطوط متواتره شاه باز کردند
 که جنی بر همراه رفتن به فراه با وجود رسید حرکت بنده کرد و در انجا بسیاری از راه و از رفتن برات و شرح نمودن ان شهنشاه
 از شاهزاده کاران ترغیب کرد و ده واه پروان از شرف انصاف و جنگی دانسته و دائم مصمم جمیع کردن سپاه و رفتن بنجانب
 در ان زمان از طرف خضر و میرزا مکران خراسان به سالو خان مرسلات عاقبه رسید که با شجاع الملک شهنشاه فراه
 مراد کار انجینم سه دو اونه پذیرفت و عاقبت از راه مکران و کوچی و بلوچان قطع منازل کرد و پس از چهار ده روز جنگ
 نزدیک خیر متعلق بجایان رسید و مرابغان او را استقبال نموده منزل خلیش غای داد و انچه از تمام منزل شاه و انجا
 بود و نظاره و در این وقت سرداران و قندهار از در و شاه شجاع الملک چون خبر یافته سردار محمد خان بابا با قصد حمله کردند
 اجماعت دادند و از منزل گرگانکه تا کشت شمشیر کرده مسافت بوده بر سید و شاه شجاع مضطرب گردید و سوارانش را بر سپاه

جلد پنجم الامان التواریخ

همیگر دیدن از برای دفاع نمود و محراب خان شاه را اطمینان داد که من سرور احمد خان را بدو و من جنبه به حال خود میسرم و از رفتن با خود چیزی را پیش نمیروی که قائم نگاه بنزد و در سر در احمد خان شتافت و زبان بوسالت و شفاعت کرد و عاقبت سرور را بوسالت سپید رفت بشرط آنکه شاه شجاع با سپردن کرده بجای دیگرش نقل دهد و محراب خان و پادشاه این رحمت جایا نگذارد و شکر کند و شکر کند و شکر کند راه خدای گرفت پس از اطمینان راه بهال گرفت و در بنمایر کشته شد از خان و فتح خان و سایر بزرگان را صلح داد و با دشمنان سپید رفت سرور اسفند خان بهر من سنانید که با نبودن در شکر کرد و در شجاع شفاعت نمود و با سپید رفت و در اخر ضرر خود که رفت و بداری ازین رفت نماید و او متوجه سپید شد و محض رسیدن بجایگاه خویش گرفتار محض قناعت شد و گذشت شاه بی اندازه متأسف گشت اهل اوستا سبقت فرستاد و عازم بود و همیگر با جایگاه پیشین خود شد و چون به لارگان رسید میران خبر پور و حیدر اباد و خضرش رسید و خبر متنازل خود پیشتر بود و شاه مناسب زیارت کردن قبر اهل شهبان شهر حیدر اباد را برگزید و در زیارت هنرمه اصفان شتافت حیدر اباد کنای زندی در باغ میرزین العابدین بود و او بزرگان ان ولایت خدمت شاهی را گرامی داشته هر یک بر یک پیشانی گذاشتند پس از خند فرستاد شجاع از حیدر اباد متوجه لارگان رسید و در همد هم می قدمه و با نهار رسید و باز بفرستاد و با هم نوزاد

اسباب و سبب برادر دگر لشکر فرستادن بخیت سگمه بقصد تسخیر شیا و رفت امیر محمد خان

در کابل

همین سال بخیت سگمه حکمران پنجاب خبر داد که با شاه شجاع خواجه بخار شتافت و طبع آفاق و بختی بخیت و با سلطان محمد خان که سعادت برخی انجمنیت برای تسخیر شیا و در با سپاهی است حرکت کرده و چون سرور اسفند خان از رسیدن او خبر یافت و خبر داد و متعاقباً او از پیش او بر چون شتافت و پس از جنگ بولانی سلطان محمد خان شکست یافت و راه هزمت برد و او بجای با جری شتافت و پیشاو در دست هند افتاد و هری سگمه از جانب بخیت سگمه حکومت شیا یافت و این وقت سرور اسفند خان پس از شکست شاه شجاع دو ماه در قناراماده و بکابل عودت کرده بود و که خبر از دست رفتن شیا در را شنید و سخت متغیر گردید و در مدد و بمکرون سپاه و حرکت به شیا و در راه که خبر از لاری که فوت برادرش سرور امیر محمد خان که کلان اعدایان او و سرور امیر محمد خان بهر محل و گیسایلی گذشت و در کابل و بی تبرستان و عافان کابل بدو کشت خواجه تارنج فوت او پس از عذف حرف کاف که غلب است چنین شاعری برشته نظم کشید گفتا که دل حکم گیر نمیگردد

ذکر و بیحد و من محلی شاه محمد شاه

زنت از جهان بر محمد بن عثمان (دوست از محمد خان بسیار دارد دست محمد خان از مادرش نامش بود که در قفسه و درین

سکونت کرده
ذکر و بیحد و من محلی شاه قاجار از خود محمد شاه را و فرستادن با صفهان و خرابی
عمارت هفت دست بساعت ظل السلطان در صفهان و فوت
محلی شاه

محمد بن سال محلی شاه قاجار شاهزاده محمد بنزادین بایب سلطه عباس میرزا از خراسان بخواست و او و او را صفره بطران را که
شاه در دود بسم منفره و ماه و جمعی بر گردید و روانه اذربایجان شد فرمود که آنجا را منظم داشته بخراسان روانه کرد و فرمود مجاری
مکب محلی شاه قاجار صفهان شد و در چهارم مجاری لثانی به سعادت آباد صفهان رسید و مقرر کرد که اصف الدوله
تجربه بسیار روی روانه شود پس از چند روز کسالت عارض وجود شاه شده و روز پنجشنبه نوزدهم مجاری لثانی و عمارت هفت
اصفهان واقع در کنار رودخانه را بنده رود و وفات کرد و عمارت هفت دست یک ایستای عالی به طبع منصفیه بوده است
که دست به او و تطلو و حشیا شاهزاده مسعود بنده ای ظل السلطان میرزا ناصر الدین شاه انصاریت بر شکوه نایب می را از بن
خراب کرد و در شکسته کن نمود و بخارند و در شکسته هزار و صد و ده انصاریت عالی را که از انصاریت کرد و در شکسته هزار و
هفت و شش خرابه داشت و در شکسته و هفت و هشتاد و یکم در شکسته هزار و صد و ده و در عمارت کارخانه ای
چراغ برقی اصفهان را در زمین و خاک کرد و با محو نقش محلی شاه را از اصفهان حمل نموده و در آنجا مدفون ساختند و اما
بانج بود دست و هفت نفره مذکور که کشته پادشاهی بر کبریا و او را در ده آ و چون فوت محلی شاه و انصاریت
نشین شاهزادگان سر به طبیان و سر روی بر داشتند و رایت مخالفت با محمد شاه برافراشتند و حاجت محمد ظل و

تاسیس ۱۳۹۴

منسوب شدند

ذکر سکونت اروپا و نظام سپاهی جدید در عثمانی و وقایع اروپا

محمد بن سال که متعارف شد به دی بود و با دار و پادشاه به ساکت و دارم بود و صلح و سلامت بدینا و غنچه کم در
گرداس با نیک مردم بر چند پادشاه بر تغال بودند و امپراطور روس محصلین و کسانیک طالب فتن با اروپا بودند و باغ
چتر و عثمانی با اسطون نظام جدید سپاه گیری بر چند سلاطین عثمانی بنام سکندر و محمد و انطا مین جدید و پیشتر نخلیا فتنه بر

جلد پنجم امان التواریخ

در این سال زوال و فایت دانشی که یک ز سر داران نامی افزان بود و گذاشت نیز شایسته و آشنای مشهور به ضدی
قیام نمود و این شخص بزرگوار یک از شهنشایرینی دیانت که تا چند سال با سپاه روس می جنگید و از دخول به
بنجاک و ملن و سکنش را فدی می کرد

ذکر وقایع ^{۱۲۵۱} و ^{۱۲۵۲} و توجّهات سردار دوست محمد خان کابل و صیت
کیاست او در افغانستان

در این اوان سردار دوست محمد خان کابل و مضامین او را به حکومت با فوشت و کشتن و خود سران مادر بزرگ
و بنفاهین و اسایش و ادب و امانت و اراشیر و به پرداخت و باندک زمانی در دراز خود اضی و مکرر ابادان ساخت و
دایم در هر سوس ملکستانی و دول ارزوی سلطنت و جهان بینی داشت و بهت امیرانه را اصطوف به اسم لطیفی و تولد
کشورستانی می گماشت و با ابادان و سرداران می که در قمار و غریب بودند راه مواخت می گرفت و مدامی کرد و اسباب
سطح نفوذ و اقتدار و شوکت و اعتبار خویش و کثرت سپاه و تعداد خیمه و خرگاه فرا هم می نمود و هر چه از راه با و صفا
او یک با هم باج و خراج می گرفتند بل سپاهیان و لشکران می نمود و نایب عبدالصمدان بزرگی که سپاه کابل را تحت شوق
و نظام آورده بود بجهت آنکه در جنگ شاه شجاع گنبد سپاهی کابل می شبت بجهت کرده بود و او را اگر زنده بود جواب داد
و از افغانستان بیرون کرد و خود نام خنجر سپاهیان و شوق نظایان ماحصبه گرفت و دو سال کسری قدم کابل بران
گنهار و بهت بزرگی با و اسایش و ادب و امانت

ذکر طغیان شاهزادگان در ایران و وزارت حاجی میرزا عباس مشهور بجای

میرزا آقا سی

بعد از اوقات شاهزادگان بکشت که به یک داران بهر از وقت محمدی شاه سودای سلطنت مدد و فاع داشتند و به یک
و یک از شهرهای ایران بهر مخالفت و منازعت محمد شاه که با دزاده آنان بود بر می داشتند بطبع و مصلوب و غنودل
گشتند و محمد شاه تحت سلطنت ایران برآمد و میرزا آقا عباس قائم مقام معزول و عاقبت قتل مشهور در باغ رفت و چون
نیامده بجای او حاجی میرزا عباس مشهور بجای میرزا آقا سی بن میرزا مسلم ابروئی که محمد شاه از دزدان مملوکت و شباب با دست
ارادت و طمع خندیت داده بود منصب وزارت و مسند صدایت ایران بفرموده و در بارین شاه و وزیران شاه

ذکر طعنان شیروکان در ایران

تا بنی قریب و محیب بسیار شهر است که نخستین آنان مردی از مومنان و کاتبان است بزرگوار این اوقات ناخوشی و ناآرامی
 طعنان بسیار و نیز ناصرالدین میرزا بویست حمدی برقرار شد و در طهران و نیز در شیرینان و ولایت همدان و اجلفه که در قندهار و
 همدان و غیره تا دیب زکمان که گمان از طهران حرکت فرمود و در راه منصبه شش بر خلاف کاری و سگابت از عاقلی بزرگان
 محمد شاه بسید و شاه پس از خواندن تغییر کردید و در منصبه با حاجی میرزا آقاسی داد و او آن کتوب را ناخواسته بسوزانید و اول
 کسی بکنند نیز محمد شاه فاجای بسیار از حکام داخل و منصب کرد و آنرا در راه پیش برد و اساسین عاقل و منصبه فرمود
 میرزا آقاخان نوی وزارت کل سپاه ایران برقرار شد و نیز با جعفر خان کشیر الدوله لغارت اسلامبول امر و در سپاه

در بیان نکست ذکر طویر ناخوشی در اروپا و احتیاط و جاویدی عثمانی از این بلا میسر میسر حوادث اروپا

در این اوقات ناخوشی و با مشکلات اطیش مشار و خلق بسیار یافت نمود و عثمانها از خوف اینکه از غیر نجاش و از
 در سادات فرطیه اعلاک کردند و فرطیه با سلطان فرنگها محلی است که وسائل کبری از یکدیگر و در او و غیره بجهت
 و او موجود است نیز لوی المپون برادرزاده المپون در استر از بزرگ فتنه بر پا نمود و گرفتار شد و پس از استفاق از او گردید
 و بفرمانی بپای قصه شش پادشاه فرانسه را نمود و میر کار گرفتار و پس از آنکه مدوم گردید و نفوس مکتف فرانسه
 این رفت بهشت و منت کرد و رسید و طاق نصر که المپون اول ناموده بود در این اوقات بانام رسید
 ذکر وقایع سنه ۱۲۵۳ و طعنان هری سنگمه و نامیه کرد و نشو و نسو دار و دست محمد
 خان بکابل و شکار آمدن از کابل به خبک او و شکست و کشته شدن
 هری سنگمه و مکاتبه امیر دوست محمد خان با رنجیت سنگمه
 در این سال چون ایام سکونت و توقف به دار و دست محمد خان در کابل بطول انجامید هری سنگمه مکران پشاور و سیاه لار
 رنجیت سنگمه را خیالات و درگوش و برای تسخیر کابل و افغانان سودای نام در دلبخت باغ برادر و و مکتبی سپرد
 دوست محمد خان نخست که در کتب اعلی نمود و در شاه که در این اوقات سپاه سنگمه بر کابل استیلا پیدا خواهند کرد
 دانشه را با مضامین سفر خوانند بود و هر که سناست و عطا وقت تا گرفتار آتش غضب کرد و دوزخ بود و دست

جلد پنجم امان التواریخ

نیز این است که حوزا مانده سردار سلطان محمد خان برادر خود آینه غانی و طبع شده کابل و آذاری و اگر خبر از این غانی پشیمان
 و تبه حال خواستی چون این بار خشونت خمار برادر و دست محمد خان رسید برانگشت و برای هری سنگه بیام زهر کزین
 جنگ اعلان نبرد فرستاد و سپهران خود سردار محمد افضل خان و محمد کسبه خان را برادر خویش نواب علی اجماع خان سپاه
 فزاد و نو بهایانشان بطرف پشیا و حرکت داد و چون هری سنگه از نامه سردار و دشمنان خبر یافت لشکری
 ارگسته از پشیا و بیرون شافت و دگر گزینی پشیا و به هم رود و فرود آمد و لشکرگاه ساخت از ان سوی سردار محمد افضل
 و سایر اربابش منزل لوا رک نزدیک در خیز بر سپاه معلوم شد که حاجی خان کاکری و نهانی به هری سنگه بیام فرستاد
 که هنگام جنگ بسوی تو خواهم شافت تا سرداران افغان نیز تاسمت نمایند روز بعد در دگر اخصل رسید این جنگ بسیار
 و خود با محمد کسبه خان و جمعی از دلیران بطرف دست یافت و سردار شمس الدین خان در ساقه و نواب علی اجماع خان
 و قلب جای گرفت و حاجی خان کاکری در میره جای گرفت و یکی متفق شدند و قسم یاد کردند که چون نایب جنگ و جلال
 استعمال کرد و یکی حمله ور شده یا فتح نمایند یا یکی کشته شوند یا شهادت اوی کوس و صدای کرنا بلند و از دو سپاه که خیز
 بهم در و نخب و حاجی خان کاکری بنا بر قرار داد نهانی کس نزد هری سنگه فرستاد که من در میره هستم و بر سر عهد خویش هستم
 متوجه میروم و حاجی خان از جای بختید با این حال هری سنگه کاری از پیش نبرد و سرداران حملات و سپاه از نو و دزد و هنوز
 بهجات نامز انجمنی کردند و زمین از حوض از هر دو گروه گلگون شده بود اگر شرت کرد و دو دیگگون آمد و بدین نوال بازده رفتند
 شام افغان در بنای می جنگید تا روز دوازدهم که نزدیک بود افغان نیز تسلیم گردید سردار محمد افضل خان بپادشاه جنگید و برین
 تشویق فرزد و محمد کسبه خان بر برادر ناسی جنگید و سپاه پشیا و پشیا خسته بهر سو می یافت که ناکاه با هری سنگه دگر گشت بدین
 هر یک دگر برایشان سردار محمد کسبه خان از ضرب شمشیر ایدار و از پای داد و چون گمان سردار خود را متحول
 دل از شتج و امید واری بر بند و نهانم شد و راه فرار گرفت و سرداران افغان نیز پشیمان را عقب کرده تا عقب جم بود
 و از انجا به پشیا در داخل گشتند و اینجا سرداران افغان پس از شادیت توقف کرده تا صبح و یکدیگر را به کابل نزد سردار محمد
 خان فرستادند و استنیدان بکلمه پشیا و با عودت کابل خواست سردار و دستمندان پس از رسیدن نامه انان کتوبی بر گشت
 سنگه نخواست که چون از حد و خود تجاوز کردی مجازات حوزا دگر بگانه سنگه جنگ باشد که سپاهی دگر فرستاده و باز
 روز گشت خواهم برادر در نخبیت سنگه که از شتج سپاه خویش و جنگی بی پادشاه افغانان قلع خبر یافته بود رسول را در
 نزد

ذکر شاهرخ محمد شاه و شاهزاده کامران حکمران

نخواست و مانند فرزند محبت بکشت و حضرت پدوخواست که من راضی باین حرکت هر چه شکسته بودم و او بخواب میل نداشت
کرد و بادش کرد از اما صواب خویش بدید و من بید وقت در دوشی و محبت و بجا می یافت قدم بستم و رسول را با شفا یافت
بسیار اذن انصاف داد و چون سردار و پیغمبران نامه او بدید و از حضرت خواستش واقف گردید و سرداران را بجا می گذاشت
و پس آن رسیدن آنان هر یک با نذر خود خدمت نخواست و حاجی خان کاری با نذر نبرد و تمام بخت داد و او را داده و در میان

ساخت بختی پیش بود و به قند بار رفت و نزد سردار بگفتن بیا کرد

ذکر شاهرخ محمد شاه ایران محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران حکمران هرات و شکر کشی پادشاه ایران بجانب هرات و حکم ایرانیان با افغانان

بعد بیست سال باز قاجار بین شاه ایران محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران شاه محمود دانی حکمران هرات با گرفت و محمد شاه قاجار
تبعی ۱۲۳۳ هزار و دویست و چهل و نه که بدون نبل تمام از محاصره دست کشید تا زم فتح هرات و این سال گردید برادر حکمران
نخاسته بود که شاهزاده کامران راه غلاف و اختلاف گرفته و در نگرش بر سرستان است و نیز سرداران افغانان هر یک یک
شاهی را بطرف خراسان خواند که گردیده مانند سردار بگفتن از قند بار و سردار دو ستم خان از کابل و غیره و اما ملای بود تمام
نخاسته بودند و محمد شاه قاجار هر یک را خود فرستاد و با شکر کشی و باقی ششبری که قبضه و کلان الماس بود و بجهت سردار بگفتن
و از طهران باغ بخارستان داده سان سپاه بدید و حاجی میرزا قاسم و انجم و سایر بزرگان دولت و نوادید حضرت خاتم شکر
و بیرون شهر طهران را فرستاد و محمد شاه خود بجهت حکام و بابا و رانده داشت اما از کابل بخصه قشون بود که بر خراج
راه خراسان گیرند و چون اخبار حرکت موکب شاهی و خراسان و هرات شایع گشت شاهزاده کامران پیش نمی نمود و فتح بخار
افغانان با سر دستانه بنجاه شاکل کشیری و پانزده اسب پیروزه برسات نزد محمد شاه روانه داشت و او بدین خراج
بار یافت و هدیه خود را بکتاب محمد و هم خویش رسانید شاهزاده کامران نخاسته بود که مر از کار گذاردن و بگفتن
دولت ایران دانسته و بر هر راه باره نذر بعضی با چون رسانیده از غلاف دانسته و من بیکه و خطبه بنام شاه قاجار
معه می را بپرسام و اردوی شاهی منوجه هرات نشد و محمد شاه قاجار و قومی بنامه و رسول شاهزاده کامران نهاد و نیز
آفغانان در جنگ از حرکت دادن قشون داد و در دگر کشید و نزد هم رسیدن فی از باغ بخارستان طهران حرکت خود
و نیز زاده نمره میرزا و خندان ساری اصغر را با سی هزار نفر و در و پ و نو نماند و هرات بگفتن از جلودارانه داشت و در

جلد پنجم امان التوائیج

بسمان رسید و سیف افغان حاکم سمنان بمذبات لایق بر داشت و بکشفه انجا بازده انچه از سمنان حرکت نمود و دهم
جمادی الاول بحین سلطام رسید و چهل روز در انجا اطراق کرد تا سمران سپاه و بزرگان با رجا نه هر سو برسیدند و انجا بحین
اپر طور رس رسید که در طلیس در اوج کعبه رسید و باطل ملاقات بهم محمد شاه فاجار چون عازم خراسان بود و فخر خود را
که بهر هفت سالگی بود با محمد خان زکمه امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلاد و میرزا فی خان فرامانی که بعد از انکب اعظم شد
و طلب بوزیر نظام بود و عیسی خان فاجار و میرزا محمد کلیم باشی با کزروج شال زکری شیری رضائی و پنج رشته مراد و فیلان
چهارده راسل سبکگانی از راه ارس بایرون فرستاد و انجا از جانب امیر طور رس سبی بستانمال آمده و بعد با امیر
ملاقات کرده و با باران طبرانی و محمودت نمود و از انسوی سوک محمد شاه فاجا از سلطام مشید رسید و پس از زیارت و حق
حسب و بذل خیرات و ادای نذورات از شهر بنو بخر اباد شد و اصف الدوله با چهار نوب و چهارده هزار تن میرا بامور
با دعیات شد و در سبت دهم جب اردوی شاهی بزرگ شیخ جام رسید و از محمود اباد و کوسوب و کناره یی رود و به
نویان کرد و بهنگام ورود و سوک شاهی بنویان سواران شیر محمد خان براد با محمد خان که در انجا سرحد وار بود و بزرگان
با محمد خان امیر نومان غازی موده حاکم داد افش و شکست یافته راه بزمب گرفتند و در مقام شبان نزدیک بنویان
شهر باری سند و قلعه افتد گرفتند و چهار و پنجاه هزار تن شورش و شیر محمد خان و بزرگان افغان بخصوبش ای رسیدند و
اشغافا خسرو که گردیدند و میرا اسد الله خان قاضی بها فطت انجا مامور شد و اردوی محمد شاه فاجار در سبت دوم شش
نظاره برات رسید و خیمه برافراشت و آغاز محاصره برات نمود و این وقت شمس الدین افغان و پس از او با محمد خان افغان
آمده نقبون ابران بویستند و شاهزاده کامران بکران برات و ساحل دفاع را بخوبی فرا هم نموده و شهر محصور شد و با فخر
مغادر پرداخت و پس از چند روز بزرگان سر بنگ کرمی برات وارد گردید و مدتی با کامران محبت از صلح و مسالمت
اشخاص نامه برای محمد شاه فاجا پادشاه و لیکن شاه مطالب شاهزاده کامران را قبول کرده بمحاصره برات برخاست و چون شاهزاده کامران
از صلح و مسالمت نا بوس گشت ناما در پی اكمال اسباب جنگ برخاست و فخر خود را بکسیه را از زواله طمان خواندی
فرستاد و بزرگان خانان نمیده و هزاره استو اجست و خان خواندم میرا و پانصد سوار با صفای خلیفه عبدالرحمن حرکت داد و بینه
آمده و مضر انجان بکران نمیده شش هزار سوار نمیده و اند خود و شیرخان مبادت شاهزاده کامران فرستاد و چندی بزرگان
هزاره چهار هزار سوار و ده داشت و اصف الدوله که بطرف باد دعیات رفت و بود همه جا غالب آمده و در اطلع نشست

ذکر تبارین مجید شاهزاده کامران حکیم

در این وقت که عبدالغنی پسرش که از علای بزرگ سنت و جفاقت بود نیز از غیردهرات رفته در امر حکم مجاهدان و از پناهنده
آتشین او شور و شورش می‌دیدان مردم دهرات پدیدار گشت که از پیر و پزیر و غیره می‌فرمودند و از پناهنده می‌پرسیدند
و بطریق اجتماع از دروازه خوشسپردان آمده محلات سنت خداکارانه بار دوی اربابان بودند و اسبیه همان محمدخان کج
انها شتافت و جنگ سنت و از دهرات که غلبه بسیار از جانبین نجاک و خون غلبه نمود و علی محمدخان کرد که از بزرگان
سپاه ایران بود در این یورش پرویان گشته گشت و محاصره بطول انجامید و محمدشاه قاجار در دفع دهرات کامیاب گردید
صاحب قلم ناصری محمد سخنان منبع الد و زیاده که در عهد سبب طول محاصره و منقوع نشدن دهرات بواسطه مخالفت پناهنده
امای بزرگان و سران سپاه ایران بود در جای دیگر دیدیم که یک از سپاهسویان بزرگ آورده بود عدم موفقیت محمدشاه
انته نشدن سپاه و توپخانه و قورخانه در دفع دهرات بواسطه رای ناقص و تدبیر جاچانه حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد
بود و چون او از غنای لشکری و سپاه و جنگ بی بهره بود و از نظری خود را در امر محمدشاه قاجاری دانست و شاه به
پناهنده اطمینان داشت و به نقشه کشی جنگی و گران و می نمی گذاشت بدین جهت عاقبت فتح نصیب نشد و با گداز یافتن
نمایندگی از ظاهر دهرات بنخواست

ذکر تبارین حکیمها و جواهرات و رفیق سفرای انگلیس به قندهار و کابل و دهرات و استکار شدن با متجر نام انگلیس که بلباس مسلمانان در دهرات مدت نابود و سیاست سردار دوست محمد خان

در این وقت چون انگلیسها دهرات را محصور و بدین دهرات است سردار دوست محمد خان از کابل و سردار که در دهرات
واقع گردیدند که شاه ایران باب مکاتبات گشوده اند و سنت بهر اسبند و در اندیشه ان رفته که شاید با سرداران
افغانستان بادشاه ایران گشته و برای هندوستان عاقبت و غمی صورت گیرد پس سرتیپ غیر انگلیس
طهران راه دهرات برگرفت تا شاه ایران از عودت بطهران و چه منتهی الکساندر با دهنس هم با کابل و غفات سردار
دوست محمد خان شد و سرتیپ نامی با سرتیپ دهرات و غفات سرداران افغانستان شده و از ان سوی شاه شجاع الکلیت ادو
هند دیده و او را به حد و عهد غرضه خاصه رسوای انگلیس با بن سود انوشا بان گشته و در نزد شاه و سرداران
مصلحت این گشته که بین ایران و افغان عقد اتحادی بسته گردد و از ان طرف سردار متجر نامی از دهرات مدیه دهرات لباس پناهنده

ذکر اتفاق مورخین در استعد و شاهزاده کرمان قیصر ایران

دوسوی سی زلف فندیس فرانسو را بجهت بکندن نقبا و پیش رفتن به سکنه ما موافقت نمود و بمان سرزمین تنگ تو بر با افواجی فرجی
و متغاتی و زغال بر دسکی بطرف دیگر جای داد و حاجی خان میرزا بهادر گلب را بهیروز رضای هند سناشی تیر بری متغالی
جای داد و محصام خان سرتیب را با فوجی از دلاوران در برابر دروازه عراق سکنه داد و بنظر قیصر اطراف و جوار بسد کرد
و چون کار شش پان سنهت گردید و شاهزاده کرمان طالب صلح شده رسولان نزد محمد شاه قاجار فرستاد و شاهزاده
که باید شاهزاده کرمان با وزیر محمد خان خود از هرات پروان آمده اعتراف کنند که هرات از ان ایران بوده بعد استرا
سکه و خطبه بنام پادشاه ایران نموده و باج و خراج مقرری را برساند شاهزاده کرمان معصم پروان رفتن از هرات باز کرد
شاه ایران شد که نامه مستبرانه انجمنی که در تالاباس اهل علم و حوزه اسلام و عالم و متقدمی دانست و موسوم بود
بندی نموده بود لباس مجلس از خود در کرده و لباس مسلمانانی و اصلی خود داده و دو ان و دو ان نزد شاهزاده فرستاد
شاهزاده کرمان از دیدن او متعجب گشت و دیگر حیرت فرودفت با منو گفت تعجب ننمائید که من با مسلمان بودم و بزرگی
قبای سلطنت خانواده مدالی کنون در لباس در ادم و القبه ثابت قدم باشید و عبت پروان زوید و با شاه ایران
راه صلح و مسالمت بگردید و شاه ایران بی نیل مرام از ظاهر هرات روانه ایران کرد و علامه محمد صدق قنارم این است که فرود
شد و در بیان سپاه ایران علم سفیدی افراشته و بجای خود گذاشته شود چون این مسلمان در زمان ملای و دین
اسلامی داشتن برای فریقین حواء  گرامت و خرق عادت بهمی کرد و این وقت شاهزاده کرمان و بزرگان در کاش
گفتند با شاهزاده اگر چنین چیزی واقع شد القبه چنین کوئی راست و بیرون از بارخواست خواهد بود انچه با منو بجای گذشت
و چون پاسی از شب گذشت کس نزد زغال کمال که در دوشی بود فرستاد که خود را چنین بناد و فراد وقت برود و دیده شد
که واردوی محمد شاه قاجار شده با علم سفید افراشته شد شاهزاده کرمان و وزیر یا محمد خان یقین به پناات سترانه
و مولوی هستند که ده و از قرار دادی که با شاه ایران در باب صلح و مسالمت نموده بودند به بازده و بازستند
گذاشته شدند.

بعدین سال شته امور ایران و حکام و قیاسات ایران را محمد شاه قاجار در ظاهر هرات اجرا و تعیین می نمود و پس از
شاهزادگان ایران که در زمان مجلس محمد شاه قاجار در سترخانه افت بر داشته بودند و در قلعه اردو پهل مجوس گشته بودند
در اسال بواسطه فتنی که زده بود و بطرف خاک رسیده فرار کردند و از انجا با سه مبول و عراق عرب فتنه بزرگان
سلطان

جلد پنجم امان التواریخ

حسین خان مقدم اجدان باشی بنوان رسالت و سفارت امور اسلامبول و پاریس

فوت کلیوم پادشاه انگلیس و جاس و کمپویر بجای او و سایر وقایع اروپا

همین سال که تقارن ۱۲۵۲ هجری بود کلیوم چهارم پادشاه انگلیس در گذشت و بجایش برادرزاده اش و کمپویر
اول بسن نوزده سالگی تحت سلطنت انگلستان نشست نوزده مملکت بزرگ هند شعبه راه ابر ک شبد و شد و در
دنا مکر قانون و سکه کرد و معتبر بنظر کرد و در فرانسه و انگلیس میرفت کلی حاصل کرده و در خاک
ناخوشی و بانگشگر و بد و تلخیات بسیار نمود و در وسیه پوشکین شاعر معروف در گذشت و در امر بکادان بکلا

براست جمهوری انتخاب گشت و سلطان محمود خان غازی عثمانی بیانات مملکت عثمانی و چرک
و ک و وقایع ۱۲۵۲ و جاس و امیر دوست محمد خان و غیرم جهاد او با رنجیت سنگه
حکمران پنجاب و لاهور و قشقرق به پیشاور و عود کشتن بکابل بدون
جنگ و جدال و صلح رنجیت با سرداران افغانستان
در این سال سردار دوست محمد خان بن سردار ابراهیم خان بناباستند و جلی و استندامای ملی تحت سلطنت و عمرانی کابل
برآمد و باغی حیدر تحت است و اجمال طوبس نمود و این جنگ نقش سکه او گردید

(نقش سکه امیر دوست محمد خان)

(امیر دوست محمد بنم جنگ جهاد - که بر بسب و زور سکه نامش خن داد و دولت طوبس او تحت سلطنت افغانستان
این شد که در این سال سردار سلطان محمد خان که در جنگ با رنجیت سنگه شکست یافت و بجانب جاس و شرافت خنانه بخار
این اوقات از اجزای کابل از مدد و فرستاده و شرف باطوبس حاصل کرد و چون فوت و شک برآمد
دریافت زبان به شکایت از رنجیت سنگه گفت که او چگونه به پیشاور و پنجاب استیلا یافته و ملک موردی پادشاهان
افغانستان را مسخر فرمود و خواهرش که در سردار دوست محمد خان با سپاهی حرکت کرده و در آن بود و شمر دو
سردار دوست محمد خان چون قوای حوزاکم و دیو فرود که با یکجه جهاد و در راه خدا وین مردم جمع شده تا با فوج بزرگی با یکدیگر

ذکر وقایع ۱۲۵۴

و اعلان جهاد نمود و علماء اعلام و بزرگان قبایل مشیر جمع شده و بهر نفس رسانیدند که امر جهاد منوط به بودن وجود سردار با
 آقدا و امیر بی نظیر است که سکه و خطبه بنام خود نموده رایت جهاد برافرازد و ریشیه کفره را از بن براندازد و هر که اوقت
 از امر او عدول نماید سبب مجازات و قهر و پروردگار گردد و این شخص امروز در تمام افغانستان مخصر به وجود است
 که وکالت و سیاست و ملک داری بجای وجودی اندام دارد و دستمندان از زیر این بار مسئولیت ننگ رنغن سرازردند
 و گریه و تانگه با من بسم مطیع خواهم بود و یکس قبول کرد و عاقبت سردار دستمندان قبول امارت و حکومت نمود و تحت
 سلطنت جلوس فرمود پس از نظم و نسق علم جهاد برافراشت و بانگ زلفی شصت هزار تن هر شصتین نفرم را کشت
 با توپهای انرژیشان دوات جنگ و ادوات نبرد از کابل نفرم پشاور در حرکت اندازد انوی پنجست سکه چون نفرم
 امیر دستمندان کبکیافت از پنجاب و کشمیر و پشاور و هور و امرتسر و غیره خبر نگهید هزار تن سپاهی برخواستند
 چهار صد توپ کوه کوپا سار جهات جنگ با آن روانه داشت و در موضع شیخان میدان جنگ راسته شد و دوی
 سپاه کینه خواه از دو جانب از دوز و دنا چند روز بدون بهم او یقین و خون کیدگر ریختن گران شدند امیر دستمندان
 چون کثرت سپاه و غنیه و فراگاه و توپهای بزرگ و فلهای گنجی پنجست سکه بهر مال اندیشه نکرست و بگردانیده رفت
 که اگر این پیشکشان بجنگ وادیه بواسطه فلت است جنگ سپاه مغلوب گردند و کابل سپاه بنواد و آماج
 برایش خبری باقی گذارند و گیاره دواول و بطه حکمرانی مایه اعتبار و اقتدارش ضعیف گردد و اگر غالب شود انهم غیر
 معلوم است پس نبرد است که به کابل حودت کرده و با چند یه گنگ ناید و بر کثرت قشون و مهات جنگ پیروزاید
 اوقت جنگ پنجست سکه بطرف پشاور شتاب پس در خیال کابل گرشت و پنجست نگرانی کابل نیست و برادران
 خاصه سردار سلطان محمد خان را و مدد و وقت دیگر داد و سرداران نیز برانند سلطان محمد خان و سردار محمد سعید خان و سردار
 محمد خان برادران امینی او چون از امیر دستمندان باو بر گشتند تا چار طریق مراقت و موافقت با پنجست سکه گرفتند
 و بواسطه ابوطه یه نام فرانسوی کارشان اصلاح شد و بجهت عدم قوه و قدرت پشاور و دیر جات و غیره را پنجست سکه
 و اگر باشند و پنجست سکه ها می باشند و دو اید و شهره و کومات مانا قی لید برای امر شیطان بانها و گدازد
 و مدد و هورانا باهای بباد و بنهاد هزار روپنه قندی برسم جو حوزه بالیشان بداد و این سه را و دین پنجست سکه
 و سرداران سال نبراد و صد و شصت و شش نبراد بود که ان سال برسم نور که شش مداف نجرش خواستند

جلد پنجم امان التواریخ ذکر دواست جنگ بین محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران حکمران هرات و عاقبت یایوسی ایرانیان و اختلاف رای مردم در مجامع جنگ

بعد از سال نابر جنگ جلال بن محمد شاه قاجار و شاهزاده کامران نود سال گذشته مشغول بود و ایرانیان در کارگاه
هر قدر حدت و شدت بخرج دادند. افغانان در مقابل آنان دلاوری و صبر و فداکاری و شجاعت نشان دادند که اگر نگذارد
بخوابیم کلمات خبریات و با اختلاف احوال مومنین ایران و افغان و اردو با شرح و رسم چندین صفحه کتاب کند
همین قدر کافی است که دولت ایران در آن وقت اسوده خاگر از جنگ افتاد و خاجه بود و افتاد بود و ایالات
زیر فرمان گذاری داشت پادشاه جوانی مانند محمد شاه قاجار را به تخت سلطنت داشت و افتاد و زنداد و امر او
و مثل حاجی میرزا آقاسی صدر اعظمی که علاوه بر امور کشوری و لشکری و سیاست و سیاست دست قوی او را بر دوش
طریقت و شریعت و کرامت و خرق عادت نیز زده شاه معروف و باین افتاد با موصوف بود از انستوی شاهزاده
کامران را گفتن و زبر با محمد خان و دوسته تن فندان و گیس شهر هرات و معدودی شهرها و مضافات و نواحی که بود
که معارضه باید گیرشان و هر چه هست و در حیرت است که مدت شاهزاده مسافرت محمد شاه قاجار در این سفر و
جنگ با افغانان و محاصره کردن هرات بطول انجامید و عاقبت روی فسخ و میر فزی و تصرف ندر با برناطیران
محنت کرد و در باران این سخت و احتیاطا برخی کردن انجلیس و حلیه و نه بایرهای او گذاروند و بعضی کردن روسها
رفت و آه زانان بهر آب نمادند و گردی کردن حاجی میرزا آقاسی و عاری بودن او از فزون لشکر گشتی و کمر و نمر و نماند
دوستانه از کم بختی شاه جوان دانسته او را مطعون نمودند که باز بشهر حشمت خواهد شد

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴